

تا بدانی که خدای عزوجل کی است نه از روی عجز و پاکست و منزه از صفات نامر و صفاتش قوله تعالی
 قُلْ نُوهِيتُكُمْ عَنْ الْفِعْلِ الْفَعْلِ فَرِّضُوا كَلِمَةً عَلَى الْكَلِمَةِ أَنْ يَكُونَ الْقَوْلُ الْكَلِمَةَ
 تعالی منزه است از این فرزند و برادرش یک نیست چنانکه حیوان و ترسایان و منزه کان گفته اند قوله
 تعالی و قُلْ نُوهِيتُكُمْ عَنْ الْفِعْلِ الْفَعْلِ فَرِّضُوا كَلِمَةً عَلَى الْكَلِمَةِ أَنْ يَكُونَ الْقَوْلُ الْكَلِمَةَ
 یکس نماند و کسی بخدای تعالی نماند قوله تعالی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَوْلَا إِلَهُ دَر بابت نیست
 و آخر است که آخرش ثبوت نیست ظاهر است که کسی را درستی و بی شک نیست و باطن است که کسی را چون چیزی
 وی کاری نیست قوله تعالی هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ عَلِيمٌ بِمَا يَصِفُ الْإِنْسَانُ بِرَبِّكَانِ
 و از میان نیست در میان نیست و از جای نیست و فوق نیست و تحت نیست و چپ نیست و راست
 نیست و مقدم نیست و پیوسته نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز نباشد که او نباشد پیوسته بود و پیوسته باشد
 خدای عزوجل بود و هیچ چیزی نبود و خدای عزوجل ماند و هیچ چیز نگذاشت خدای تعالی خواست بخواند
 قدیم خود و خواست خدایتعالی قدیم است مانند بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کسی و نار و اج و
 خواست را نوبت آید و چون دنیا نبود و نماند و عقی نبود و ماند و بهر صفی که خدایتعالی خود را ستوده است
 با همان صفت ایمان می آید و بهر صفی که خدایتعالی را با نبیا و رسل علیهم السلام بدان صفت ستوده اند با همان
 صفت ایمان می آید و بهر نامی که جمله ناکسان گفته اند مومنان از آن میرا می و بهر اسمی که گفته اند
 که خدای عزوجل آنست و مانند آنست بدانکه خدا عزوجل جز آنست که خدای عزوجل آنست که آنست
 و ما ایمان می آید که بهر فرشتگان که ایشان آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از صغیر
 و کبیر بعضی را بر بعضی فضل و فضیلت است چنانچه جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و مارکافیل
 و عدد و اسمائی ایشان حاجت نیست و بعضی از ایشان عاصی شدند چنانکه عزرائیل توبه و عیسی
 نیست و ماروت و عاصی شدند توبه ایشان جایز است و دیگر باید دانست که خواص مومنان
 فاضل تر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضل تر اند از مومنان و مومنان از انبیاء و اولیاء
 فاضل تر اند از عوام فرشتگان و ما ایمان می آید که بهر کتا بهای که خدایتعالی با نبیا علیه السلام فرستاده
 است همه حق است و راست است و درست است و هیچ کتا بی را بر کتا بی فضل نیست از راه کلام
 ما بریم بعمل کردن قرآن را دیگر کتا بهای عمل منسوب است محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که آنچه
 در میان دو لبست که رسیده نبسته شده است چون آن بخوانی قرآن را آید و از وی سعی معلوم
 میشود و آن سه حالت است نوشتن است و نوشتن است و نوشتن بفضیل کاتب است نوشتن است و نوشتن است



5622

و بیشتر آنچه مفهومی آید نه حال مقام صحیح است و آنچه در وی بیشتر شده است مخلوق است قرآن کلام الله
 تعالی است تأیید ذات باری تعالی نامخلوق است و ایمان می یابیم بحکم پیغمبران علیهم السلام که ایشان
 بنده اند و آفریده شده اند و مطیع اند و مأمور اند و معصوم اند آنکه گناه صغیره و کبیره بعضی نبی اند و
 بعضی مرسل اند و نبی آنکه در مدحی الهام آمده باشد و یا آوازی شنیده شود و یا خوابی دیده باشد که خواب نبی است
 و وحی است و مرسل آن که در کتب نبوی علیه السلام نزد یک ایشان وحی آورده بود قوله تعالی و ما کان
 لیشران بکلمه الله الا وحیا ارسلا و احباب و بعضی از بعضی فضلست قوله تعالی فلک المرسل فضلنا
 بعضهم علی بعض اما لا تکفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست و ایمان می آید بحکم پیغمبران
 که اول ایشان آدم صلوات الله علیه است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و محمد رسول الله را نیز فضل
 قال علمت نبیا و آدم من الماد و الطین و خوف خاتم جابر است و جمیع مومنان از نبی علیه السلام و دیگر کسانی
 را که بشارت داده شده اند به نبوت چنانکه عشترا بیشتر و آن که مانند حضرت ابوبکر و عمر و عثمان
 سلی و سید و سیحط طلحه و زبیر و ابوجحیده جراح و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم جمیع دیگر باید
 دانست که بعد از وفات مبرک عالم علیه السلام خلیفه بنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
 از وی فاصله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بنی عمر رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی
 از وی فاصله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بنی عثمان بود و رضی الله عنه و در وقت وی کسی از وی
 فاصله نبود و بعد از وفات وی خلیفه بنی علی رضی الله عنه بود و در وقت وی کسی از وی
 فاصله نبود و این همه در مدت بیست و یک سال بود و خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
 بود و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود و خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
 و خلافت علی رضی الله عنه شش سال بود و بعد از آن ملک شد و امارت شد و همچنین
 خلافت ایشان نیز بود فصل ایشان همچنین بود و اامت ایشان نیز تدریج بود
 مسئله سوال کردی حق است مومنان از راه کرامت و کافران از راه عقوبت
 و عذاب که در حق است کافران را سزا باشد و با کافران عذاب کورنی و حاصصیان
 در قبضه قدرت است بلکه اگر با مرز و برایشان فضل کرده باشد میل فی و اگر عقوبت
 کند نشان عدل کرده باشد ظلم نیست و در خاستن از کون قیامت حق است قوله تعالی
 انما یعلم الله الصراط المستقیم انما یصل الی الله و رنگ روی از پیش نیست قوله تعالی یومئذ
 یجوز و تسیر و جبهه و راه از پیش نیست قرنی فی الجنة و قرنی فی السعیر و ساری مانند و پیش نیست

قوله تعالى ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي عذاب ووزن اعمال حق است قوله تعالى فاما نزلت
 موازیه فیهونی عیونیه الراضیه واما من نخت موازیه فامره وایره وخواندن نام حق است قوله تعالى
 افراکتک کفی بنفسک الیوم علیک جمیع نامر مومنان بدست راست و بند قوله تعالى واما من اولی
 کتابه یمیدینه کافرا از بدست چپ بود قوله تعالى واما من اولی کتابه بشماله و بعضی را سینه شگافه دست
 چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامر بدست چپ بنهند قوله تعالى واما من اولی کتابه در او هر
 ایشان کافران باشند که هستی خدای را منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم حق است
 و کسوف یعیطیک ربک قرضی دیگر شفاعت حق است هر کسافی ملاک مقام ایشان از شفاعت بود و با خدا
 تعالی قوله تعالی من فی الذی یشفع عنده الا باذن و صراط حق است و حوض کوثر حق است و بهشت
 حق است و در آمدن و دوزخ حق است قوله تعالی و ان منکم الا واد نامکان علی ربک فما مقتضیا
 چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام تنگدل شد و صحابه مجسم رضوان الله علیهم جمعین بسیار گردیدند
 و زاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد قوله تعالی ثم انجی الذین اتقوا و انذر الظالمین فیما جئناک
 یا بند متقیان متقیان کیانند حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که متقیان آن بندگان اند که از شرک
 بر سیر کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا علی المتقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء و یتقی
 الکذب و الغیبت و یدع شطر الحلال مخافه ان یقع فی الحرام رسول علیه السلام فرموده است یا علی
 مرتقی راسه نشانی است اول بر سیر کند از بیم نشین بدو دم از دروغ گفتن و از غیبت کردن و سیو
 از لغزه باشد و از باره حلال دست باز دارد و از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شرک بر سیر
 کرده باشند قال علیه السلام ثم الجنة قول لا اله الا الله و قال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله
 قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة اما بافتن بهشت بفضل مولی است و در
 درجات است و بافتن درجات بعلم است و علم است قوله تعالی و الذین اولو العلم درجات قوله تعالی
 جزا با کافر بعلم و انما دیدار پروردگار حق است قوله تعالی و وجه یومئذ ناظره الی ربها ناظره قوله
 تعالی و الذین احسن الحسنی و زیاده بنیم رضا را غرض جل جلاله نماید مومنان و در بهشت باشند خداوند
 منزله است از زمان و مکان اما بقدر نیکی و بدی هر از خدا تعالی است و بنده مختار است بخیر و بدی تا اگر
 بنده طاعتی کند بفرمان خدای غرض جل بود و ان بتقدیر خدای غرض جل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر
 بنده معصیتی کند آن بتقدیر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق فی انما بشناسیم رضا را بر اختیار
 ما را شناسا گردانیده است بخود و اگر کسی گوید خدا را چون شناسی گویم که چون و چگونه شناسیم چونی

و چنانکه درین مورد به وجوب و چنانکه در وقت پاک شدن افعالی بود و جل و نایب افعالی خالق است مخلوق
را از دست مرز و درین خود خدای عز و جل است امور و نیت افعالی این است منتهی و قیود است بهر جائزیم هر که خود را

به جائزی شناسد خدا افعالی را بقادری شناخت **قال** *الذی صلی الله علیه و سلم* من عرف نفسه فقد عرف ربه

من نفسی ان یات و نقصان پذیر **قال** *الذی صلی الله علیه و سلم* الا بان لا یزید الا یقتصر
ایمان را در ان جمله انبیا علیه السلام کی است از آنکه درش نماز را در کویان تفاوت بود اما ایمان افزاست

بر ایمان و تصدیق بدل **قال** *علیه السلام* الا بان بقره باللسان و تصدیق بالقلب اما سرور و بی تصدیق
ایمان نیست دلیل بر ابله نیست علی اللغت که همه را میدانست و تصدیق نیکو در اقرار بی تصدیق ایمان نیست

با اتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان نیست یا ان از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت است که ایمان است
و فتوی خواهد امام حسن مشهور از روی رحمه الله علیه است که ایمان است اما که امید گویند که چون بنده از او کرد

حاجت تصدیق نیست خواهد که نیکو بنده بگناه کافر شود و در حقیقت میگویند که ایمان محضت زبان و زبان
همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتقد که گویند چون بنده گناه بگیرد یا در ایمان بیرون آید و بگویند از

جاودان در دوزخ نماند و منتهی این را منتهی گویند اما امام عظیم گویند که این بذایب باطل است چنانچه روایت کنند
عبد العزیز مسعود رضی الله عنه **قال** خط رسول الله صلی الله علیه و سلم نظام حال

خطوط اعین منیه و شمله و **قال** *یاسیل علی کل سبیل منها شیطان* بدو الیه و از ان بدو هر طریقی سبقتها
فانصروه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم من سبیل الایه و یسخر اندلسوی راه خود آن شیطان ذکر

المصایح محی السنه ذکر اکتان در کتب از برای ان آورده اند تا سنیان را راه حق از باطل معلوم شود
یعنی روایت میکند عبد العزیز مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خط را پس گفت سرور

ایست راه خدا تعالی پس خط کرد و خط را بسیار است او و جب او و گفت سرور علیه السلام ایست راه حق
در هر راهی از ان راهی شیطان است بخواند شمار بجانب او و بخواند بدستی ایست راه مستقیم

پس سروری بکشند آن راه مستقیم را و پیر و می گویند راه و دیگر پس جدا می کند ایشان را از راه آن تا راه حق
از راه باطل معلوم شود و در باب سنن و جهات است که بنده بگناه کافر شود اما بخوار داشتن گناه کافر شود

و خوار داشتن گناه است که دروغ گوید و نکو گوید و خفت کند و حرام خورد و مو میانه را از راه دور دلی
خود هیچ نرسی و یشیانی و متقاضی و نای گویند و نباشد و بسا کسی که ایمان خود بیاد دارد و با شنیدن و بجا

ختر شود و از اینجا است که امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که اگر کسی ایمان عند الله عز و جل یعنی
مستتر که ایمان با نهار بوده شود در وقت نزع پیدا آید ز چنان بود که آن وقت کسی ایمان بیاد و پسند

پسند

پسند

پسند

[illegible]

راندن دوم پنج وقت نماز گذاردن سیوم زکوة مال و ادا نمودن چهارم روزه ماه مبارک رمضان و اشتن پنجم حج
 اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و یک و ایت آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان نیست
قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کما تک تراہ فان لم تکن تراہ فاذکرک رسول علیہ السلام فرمود که احسان
 آنست که بهیستی خدا را بخرد و جل چنانکه گوئی مر خدا می خرد و جل را می بینی که اگر تو را بر خشی چنی بدستی و اگر
 که خدای عزوجل ترا می بیند چون سوا آنها کرد و گفت دستور می باشد یا رسول الله تا باز کردیم رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که بلی بازگشت و بچنان تعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 که یک کس بیرون رود و این سائل را طلب کند یک کس بیرون رفت و آن سائل را هیچ جایی نبود باز در آمد و
 گفت یا رسول الله سائل را هیچ جای ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل از برای نبودی
 جبرئیل علیه الصلوٰۃ و السلام تعظیم کردن شما آمده بود بنابراین بود که در آن وقت نوحه بدان بسیار بود
 اعرابی وارد آمد ندی و از رسول صلی الله علیه و سلم بی ادب و ارسوا لها کردند رسول علیه السلام
 که تعظیم شما آمده بود تا بداند که سوال چگونه باید کرد و اگر طالب علم پیش استاد خود نشیند بداند که چگونه باید
 نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بداند که جواب چگونه
 باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه و سلم با مرفقین علم حاجتمند بودند اکنون درین وقت بطریق
 اولی بود که با مرفقین علم محتاج باشند **قال** النبی صلی الله علیه و سلم الاسلام بدو غریبا و سیم و غریبا کما
 بدو اوطیولی للغریبا رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و با غریب خواهد شد و غریب است
 مرفقین از او اما مذہب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه نماید دلیل بر حکایت جبرئیل
 علیه السلام و دیگر آنکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزد یک رسول صلی الله علیه
 و سلم نشستند بودند چون از پیش رسول صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که آن
 چهارم با ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از پدرش یک رسول علیه
 سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم با ما که بود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دید گفت پس
 دید عبد الله رسول صلی الله علیه و سلم گفت فرمود که هر یک از شما توفیق خواهد بود که برابر من جبرئیل بودم
 پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه نماید ایمان گوید اما علامت ایمان ابد حقیقت
قال النبی صلی الله علیه و سلم با علی المؤمنین ثلث علامات الصلوٰۃ و الصیام و الصدقة رسول علیه السلام که با علی
 مرسوم ز سرفش آنست نماز گذاردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین بدو روزه ماه رمضان
 است و مراد ازین نماز گذاردن فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مالی است اما علامت اسلام آمد

مسلم چیست **قال** النبي عليه السلام المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه رسول عليه السلام فرمود که
 مسلمان آنکه که مسلمانان دیگر از دست و زبان وی در امان باشند علامت احسان ابد چیست و حسن
 چیست **قال** النبي عليه السلام با علی و الحسن ثلاث علامات يبا در فی طاعت الله تعالى ويحب من محام
 الله تعالى ويحسن إلى من اساء اليه رسول عليه السلام فرمود با علی و الحسن و شایسته نشانست پیش دستی کنند
 در طاعت خدا تعالی و در باشد از پستی کرد با می خدا تعالی و بنیکویی کنند در حق کسی که در حق وی بدی کرد
 باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی حسن را جاری آورد وی مسلمان ابد باشد باید که بدین پنج
 خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان از دنیا بیرون رود **قال** النبي صلى الله عليه وسلم افضل اعمالکم عند
 الله تعالى التواضع عند الدولة والعفو عند القدرة والسخاوة عند الثلث والعطية لغير المسلم العفو
 بين العداوة رسول عليه السلام فرمود که فاضله بین اعمال شما بحضرت خدا تعالی التست که تواضع کند در وقت
 دولت و عفو کند در وقت قدرت و سخاوت کند با چنانکه که و عطا کسی را که دبی و بر او منت نهی و چون در میان
 دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند و صلح انگیزد و چون بنده بدین منصب رسد موافق
 شود و حسن چیست **قوله** تعالی ان رحمة الله قريب من المحسنين ثم قسم التوحيد بحمد الله والتوفيق
 والمنة والله الهادي والبره الرشا **باب اول** در بیان مقدم نماز و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله
 و در سبب ولادت او و رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمه الله تعالی و این باب مشتمل
 بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان مقدم نماز ابتدا کرده شد در نماز و شروع کرده آمد این کتاب صلوة
 بتوفیق و تأییدات خدا تعالی **قوله** تعالی یا ایها الذین آمنوا ذکر الله ذکر اکبره و سبحه بکرة و صیلا
 و بصلوة رسول علیه الصلوة والسلام تقرضون مثلاً **قوله** تعالی ان الله ملائکة یصلون علی
 النبي یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً بدانکه نماز بنابر ایمان است و نماز جنت ایمان است و
 شعار اسلام است و نماز فریضه است هم باینده و هم باخبار هم باجماع امت اما آیه اینست **قوله** تعالی
 الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة و دیگر میفرماید و اقموا الصلوة و التواکلات و جای دیگر
 میفرماید اقموا الصلوة و لا تكونوا من المشکین و جای دیگر میفرماید **قوله** تعالی و اقم الصلوة له لوک
 الشمس إلى غسق الليل و قرآن الفجر و جای دیگر میفرماید و اقم الصلوة طریقی النهار و زلفا من الليل
 نسبحان الله جن مسنون و حین قسبون و اقم الصلوة لذكری تاویل این آیه را روایت میکنند
 خواجہ امام زاهد فخر الدین از خواجہ اجل شری و وی از خواجہ امام شمس الدین حلوانی و وی از قاضی
 ابو علی نسفی و قاضی ابو علی نسفی رحمه الله با سند و درست که ویر است تا بر رسول صلی الله علیه وسلم

که خدا می تعالی باند کند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و دیگر که از عید نماز بیرون آید امید بود
که سببهای بویگر بر وی است آن شود نجات یا بدو الحیا و یا بعد از عید نماز اندر نماز سببهای بویگر
بر وی دشوار شود و بخاند و روز قیامت نفس پاکست ریخته الا صعب الیهن فی حرکت تبارک
عن المجرمین ما سلککم فی سقر فاولم تکمن لبعثین معنی این آیه را مفسران چنین گفته اند که بفرس گردد
کرده شود بدینچه کسب کرده باشد معنی باز داشته شود و روز قیامت مگر اصحاب الیمین ای دوست رست که
ایشان در بهشت باشند و آن بد کردار انرا می بینید آن بد کردار انرا از آنرا می بینید که گفته شما انرا از آنرا
ایشان گویند ما بنودیم از جمله نماز که از زندگان عبد الله بن عباس میگوید رضی الله عنه که دلیل میکند
که ایشان موسن بوده اند و مسلمان که بشومی بی نمازی و خواری بی نمازی بعد از آنکه گرفتار
شدند که بکار بودندی از کفر شکایت کردند می اکنون بی نمازیست و خوار نمازیست بعضی مشایخ گفته
اند که بی نمازی است که گاه نماز میکند و گاه نمیکند از او بعضی مشایخ گفته اند که خوار نمازی است که کار
دنیا را برین مقدم دارد که بیجا مبر علم فرمود که بنده باشد که در روز قیامت سال بماند از خوار نمازی
بعضی مشایخ گفته اند که خوار نمازی کسی است که علم نماز نداند و بی نمازی کسی است که علم طهارت نداند که
بنابر نماز بر طهارت است عبد الله بن عباس گفته است که مراد از آن مجرمان بی نماز هستند
اما بعضی گفته اند که آنها که بی نماز هستند که بی توبه از دنیا بروند اما شیخ الاسلام بر آن اند که
رحمة الله تعالی گفته است که آنها که از آن هستند اما این دلیل میکند که چون ایشان که
جواب نماز نگویند ایشان اول مسلمان بوده اند نخستین سوال و جواب ایشان از
نماز بود اما از شومی کنان بسیار و حواری نمازی و بی نمازی ایمان را یاد
داد و باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند و الحیا و یا بعد از عید نماز و از نجات
که امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله گفته است که کودک مومن که بالغ نشود و همین نخستین چیز
که بروی فریضه شود نماز بود از برای آنکه تمامال نشود و نیکو فریضه نمود و تمام
استطاعت نبود چنانچه نشود و تمامال و صفت آن نیاید روز فریضه نشود
و آنجا بت نزد غسل فریضه نشود اما همین که بالغ شود بروی نماز فریضه شود و مریت
که محمد حسن رحمه الله علیه گفته است که نخستین استخوان و او اب ابو یوسف القاضی
بود رحمه الله علیه و چنان بود که ششی یا ولی شب نماز حقن کرد و دم و باخ شنبه بالغ شد
که با باد و برخواست و غسل آورد و دم و غلبه بود و غلبه که گیت در میان با و غلبه

یوسف باک زو بر من کاتب کا به ارای کو دک و اشارت کرده سوی ابوحنیفه رحمه الله از سوال کرد و گفت ای
 مسلمانان چه کوی در حق کو دک که باول شب تا زخفتن گذارده باشد و باختر شب بالغ شود قضاء آن
 نماز خفتن بر وی بود بانی امام اعظم رحمه الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد
 و آن نماز خفتن را قضا کردم ابوحنیفه رحمه الله علیه بدینا له چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کو دک رشیدی
 می بینم که دی روزی معتدای عالمیان شود که نخستین سئله از من سوال کرد و آن را بااد گرفت و بدین
 عمل کرد و هر کات لفظ مبارک امام اعظم رحمه الله و همت استادی محمد حسن را خداوند عز و جل بمنقبضی رسانید
 که تا قیامت هر که سیکو بد محمد حسن میگردد فصل دوم در مناقب امام اعظم رحمه الله تعالی علیه او را گذارد
 که در زمان امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه کس از صحابه بخیر بود و در زمان طه بن عیسی بن جهم بن کثیر
 بن مالک بود و دوم رافع بن خدیجه بود و سیوم عبد الله بن جبر عروه کس از کبرای جمیع وی بودند
 چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و ابو دطائی و نوح بن مریم سهم الجاسی
 و اسد بن عمر و یعقوب بن حفص و حسن زباد و زفر و مالک رحمهم الله علیه جمیع مرویست که امام
 اعظم ابوحنیفه رحمه الله شب بردست راست برپا سودی چند سئله وضع کردی چون بز دست چپ
 کشتی هم را جوابا گفتی بعد از بسجده آئینه کو ذامی اصحاب لغایر بردست راست می بودندی سئله
 و اصحاب اخبار بردست چپ وی بودند و نشسته و ده کس کبرای جمیع وی بودند در پیش وی بود
 نشسته امام اعظم رحمت سئله آغاز کردی صاحب تفسیران تفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار از اخبار
 باز گشتندی و کبرای جمیع وی با جتهاد خود باز گشتندی و آنچه وی گفته بودی بهم بایه و بهم باخبار و بهم
 باطلاع امت ایشان دست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این سئله که شما وضع کردید بهم بایه و بهم
 باخبار و بهم باطلاع امت راست قد امام اعظم رحمه الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمیع وی بر مرقی
 وی تکبیر گفتندی و او از تکبیر ایشان بابل کو فرسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمه الله
 سئله وضع کرده است که بهم بایه و بهم باخبار و بهم باطلاع امت راست آمده است ایشان نیز بر سر
 ایشان تکبیر گفتندی و از اینجا است که امام شافعی رحمه الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابوحنیفه
 رحمه الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند این شهریم رحمه الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی
 ندیمی خواست تا در حق امام اعظم رحمه الله علیه کینه شافعی ندیمی را بگوید و منع کرد و گفت که شرم نداری
 که در حق کسی طعن میکنی که رسول خیم در حق وی این تشریف فرموده است قال علیه السلام من
 سراج امتی معنی حدیث است که رسول خیم فرمود که ابوحنیفه چنان امت مغت سه بار این الفاظ بزر

مبارک رسول هم رفت خدا نمی غرض دل و پیر چهار دانگ و نیم علوم مسلم و اگر دانید اگر چه با هر گفتی کل علوم را
مسلم شدی و در اینجا یکس خلافت نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال ابی جعفر علیه السلام
حسن السؤال نصف العلم سوال نیکو نیم علم است قال ابی جعفر علیه السلام العلم خزانة الله تعالى مفتحة
السؤال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانة الهی است و کلید وی سوال است اما جواب سخن شافعی
رحمة الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفه رحمه الله تخریج وی نیست که مسئله از پشت تبر بران
انچه سوال است چهار تیر است و آن مرابو حنیفه را مسلم است و آنچه جواب است چهار تیر دیگر است و تیر دیگر
نیز ازین چهار تیر جواب مرابو حنیفه را مسلم است و کسی مرور خلاف کرد پس چهار تیر سوال و دو تیر از جواب
که جمله شش تیر شود مرابو حنیفه را مسلم آید و تیر دیگر که دانگ نیم باشد مرابو حنیفه را درین دو تیر خلاف کرده
دوی مرایشانرا تصدیق نکرده است پس ازین دو تیر دیگر در میان ایشان قسمت کرده شده و یک تیر مرابو حنیفه
مسلم شده و دیگر یک تیر مرابو حنیفه را عالم را پس از پشت تبر مرابو حنیفه را مسلم شده و یک تیر مرابو حنیفه را
و یک از پشت قسم زانرا باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفه رحمه الله
علیه اما باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سوال است و یک نیمه جواب آنچه سوال است مرابو حنیفه را مسلم
است و آنچه جواب است دانگ نیم مرابو حنیفه را مسلم است و در دانگ نیم دیگر و خلاف کرده دوی نیز
مرایشانرا تصدیق نکرد و انفاقت که جمله سوالاتی که در امام اعظم ابو حنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
و مرابو حنیفه شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و در آن نیمه دیگر که جوابها گفت در دانگ و نیمش به علماء اهل
که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمه الله علیه اما در دانگ و نیم دیگر بعضی قیل کرده اند میگویند جواب
بهائست که وی فرموده است می آید روزی در جمیع امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله دانستند می اهل برخاست و گفت
ای امام مسلمانان شما هر کس مسئله فرموده آید که گفتن از آن شما را پیشانی افتاد باشد امام اعظم رحمه الله علیه
گفت بلی گفته ام و اینچنان بود که وقتی نزد یک من فتوی آوردند که زنی حامله ذات بافته است و فرزند در میان
بطن وی می جنبد چکن من جواب آن نوشتم که بپلوچ و برایش کاغذ و آن فرزند را بگیرد من نمیدانم آن فرزند
بقایافت بانی من باری فرمودم تا ضرری بدین نیست رسانیدند همان دانستند گفت که ما و اهل کربلای
چون پیشانی آید که آن فرزند من بودم سیرکات لفظ مبارک شما خداوند عزوجل مرا بدین منصب رسانید نقل آورده
که چون بهتر عالم صلی الله و آله ابراهیم برود نشینید آنچه شنواید اندیش و دید آنچه نمودنش مساجده کرد آنها برود
در استان پیشین مردی بود و است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفتند
اکنون در است من که خواهد بود خطاب حضرت عوف در رسید که ای محمد در امت تو مردی خواهد بود

نام وی نعمان بن ثابت است گفت وی با خنیفه و مولود وی از کوفه باشد وی علم بیان کند و هر که یک سده
از علم بیان کند خنیفه تا مقدرش پیش از او شود که بیا با آنها با رحمت کند نگاه رحل علیه الهی و اسلام فرمود
قبول را به امتی سید این اتفاق بر زبان مبارک رسول رفت خداوند عزوجل چهار کافیم علوم و ریسمان کرد و انید
بهمان طوطی که یاد کردیم چون رسول علیه السلام از حراج باز آمد انس بن مالک از منی آمد خنیفه طلب کرد و فرمود
یا انس سیاتی من بعد از اهل سمنه نعمان بن ثابت فوسلحی و کتبه بخنیفه یا انس بعد از وفات من بموی
خواهد بود که نام وی نعمان بن ثابت باشد و کتبه وی با خنیفه و مولود وی از کوفه وی علم بیان کند و نور و نگار و
را در پای اسلام من بوی رسائی نعمات من بوی بی بکیر وایت است که تعمیر کند و با انس را و بکیر وایت است که خرم
بکیر وایت انس را و بکیر وایت است که ابان مبارک خود را در انان یک کرد و انان نعمات و انان انس منی و انان است
ما بر و نگار و خنیفه انس منی و انان رسول علیه السلام سول کرد که یا رسول الله من این کوکل را بکیر وایت گفت که تو
خانه کعبه نشسته باشی احادیث من بیان کنی که کوکل را بکیر وایت گفت که تو
بوی بر سنی و انان من بوی بی فصل و سول کرد که یا رسول الله من این کوکل را بکیر وایت گفت که تو
بود که در زمی خواجیه بیت پر نام عظم علی ابی شمس و در طبابت سنان و کلابی می آورد و خواجیه بیان یک
افتاد و خواجیه ان سید بگرفت و باره بکیر وایت گفت که خواجیه را بخاطر آنکه فی الدین سید انکاست ملک است از باغ
کیست همچنین بعضی خاطر تو میخوری که نقیصت را از برای این که زید و سید سول ایست و اب کئی خواجیه طباط
تمام کرده ان سید بکیر وایت گفت که خواجیه را بخاطر آنکه فی الدین سید انکاست ملک است از باغ
می افتاد و خواجیه ثابت این باغ و آمد مردی و دید که میگردد از وی سول کرد که این باغ ملک شماست گفت
گفت این سید باغ شماست گفت است خواجیه ثابت گفت من این سید باغ تو کنیده و خود دهم
از انقبوس تا بخرم با بخل کن انرا و باغبان یک که این مرد بزرگوار است سیما صا حان دارد و
مرد فردی که از ما نه گفت نفر و شتم گفت من شرطی دارم که ان شرط بجا آری من ترا بخل کنم خواجیه
بست است شرط چیست گفت خنثی دارم بهر دو کوشش کرد و بهر دو چشم تابید و زبان کنگ و بهر
ده بست شش بر و پای غلج اگر این خنثی را از برای قبول کنی من این که زید و سید سول ایست و اب کئی خواجیه طباط
و اگر قبول کنی بخل کنم خواجیه ثابت با خود و مال کرد که از برای که زید و سید سول ایست و اب کئی خواجیه طباط
بکردن کنم یا ز گفت که و دنیا ویرا بکردن کنم بهتر از ان باشد که جسمی کنیده و سید
بقیاست با خود برم خواجیه گفت که چنین کنم که کوا و بیا و روند و عفت کردند چون شب
آمد خواجیه نماز حقن گذارد و بخلوت بجای رفت جوانی خوب روی صاحب جمال نزدیک

خود را بدو که بمنی بسیار فتویٰ بغداد و یا تراختی میگرفت و جواب با جواب میگفتی تا روزی فتویٰ آوردند
 نزدیک مساجد و حرمه الله علیه جواب نتوانست داد فرمود که آن کو درک را طلب کنی تا این فتویٰ را بخواهی
 ابو حنیفه را طلب کردند و گفت ای کو درک بسیار فتویٰ بغداد و یا تراختی گرفت و جواب با جواب گفتی
 اینک فتویٰ آورده اند این را جواب می باید داد ابو حنیفه گفت که ای استاد بزرگوار جواب گویم بشرط
 آنکه مغیری بنهید تا من برایتیم بر آنجا سخنی گویم حاضری المدینه فرمود تا منیری بنهاد ابو حنیفه و منیری
 برآمد و خطبه طبع کرد و استادان را دعا گفت الحاکم گفت که ای استاد بزرگوار آن امانت را که حضرت زکریا
 از برائی من داده است و آن امانت بشما رسیده است امروز در جمیع برخیزید و گویم کنید و آن امانت را بمن
 رسانید تا بهجت شما شهادت کند که ما امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخود داد و در حال دریا و علم
 در باطنش بچش آمد چنانچه آب بچش شد بچش آید و آن اثر معجزه رسول عم بود و آن اثر باقی است تا قیامت
 و هیچ طالب علمی نبود که بر این اثر این معجزه نبود که امر دزد بکلیت سبق گیر دزد دیگر و خط گیر دزد روز
 دیگر سه خط گیر و بدان علم بزرگ شود فایده بسلامان سانه انگاه فتویٰ خواست فتویٰ بوی دادند و در
 فتویٰ این بود نوشته که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق امام اعظم رحمه الله گفت که ازان روی که تو فرقی
 یا غیره اند است آن نامخلوق است ازان روی که تصدیق و تقرر راست مخلوق است همین جواب را
 فرین کردند و امام حاد در حال او نظر کرد امام اعظم مقتدی عالمیان شد **فصل بیستم در چهارم در حجت امام**
 اعظم رحمه الله علیه روی بود که ویرا ابو جعفر منصور گفتندی دادا کسی چیزی نمیخواست و برابران داشتند
 تا از هر خانه دانگی بستانندی اسم ابو منصور را روی برداشته و اسم دوازده نفری بر روی نهادند یعنی دانگی این
 دوازده نفری را ابو حنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان برداری می نمیکردندی و این دوازده نفری خلیفه
 ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه بر جای بودند و لیکن وی بطلم خلافت را گرفته بود ابو حنیفه رحمه الله
 در روز کار ابو جعفر دوازده نفری بود بروی شدید شد که ابو جعفر واقعی خلیفه بود و ابو حنیفه رحمه الله را
 بهر کاری که ابو جعفر فرمودی نکرده و بی بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بحق نبود بعد از آن
 خلیفه بحق شد و ابو جعفر را ابو حنیفه را گفت قضا را بگیر امام اعظم قضا را نمیکرفت بحکم حدیث رسول
 من اعطی منی افقد فوج بغیر سبکین رسول عم فرموده است که بر که قضا را گرفت خود را گشت بی کار و دیگر که
 هم میفرماید **قال عم ان فی النار طویلین لا یطیرون فیها الا اسک المقتضا** رسول فرمود که در دوزخ آسیا
 سنگبای است آنکسین که سرای قاضیان را گشتند و ازان قاضیانند که در دنیا سبیل کرده باشند و هر چه
 شترنج بر سیده و حق را بپوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و حق تعالی قضا نمیکرفت و ابو جعفر بروی من

چو ستره شدید شنیده بود تا عالم انان وقت مرد و انقی را گفتند که روزی جمع شویم و ابو حنیفه را بطلبیم تا او را
 اندکی کار زمانه ای نماند بکنند تا روزی خوشش دل شوی تا روزی جمع شدند و مرثیه را طلب کردند چون ابو حنیفه
 بیامد و انکی کار وی پیش ابو حنیفه داشت امام این کار را گرفت و غلبه ترسید و در دست وی بنهاد و چون
 آن فلم را گرفت بنیاله چشم در آید نگاه کرد یعنی امام مأمور مرثیه شد کاری من کرد و گفت ابو حنیفه را نیکو
 ترا شنیدی ابو حنیفه گفت به ازین ترا ششم دست دراز کرد و قلم گرفت و بر زمین نه دو شکست و گفت
 نه آشنیدم مأمور مرا تو شدم اما رواندا شستم که تا بقلم نه آشنیدم من کلام نویسی پس ابو حنیفه و انقی شنیدند
 و ابو حنیفه را باز داشت و جلاد میر که نام دی مهر و انی بود او را فرمود که مرا ابو حنیفه را چوب زن وی
 چوب نرزد و ابو حنیفه رحمه الله علیه روزی گفته بود که مرا سخ و جهود و ترسایان چوب نزنند و روزی
 دیگر گفته بود که عوانی که تو به کرده بود و خط دار و که کافر شود ابو حنیفه گفت که با فتم از ابو حنیفه جمعی که اینها سخن
 دار و که میرا چوب نزنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابو حنیفه را چوب زنید گفتند نه اردینار بهیم
 و ابو حنیفه را چوب نزنم و جهود از اطلب کرد و ایشان نیز همچنان گفتند و منان نیز همچنان گفت بعد
 از آن روزی عوانی تو به کرده را آوردند و گفتند که می باید که ابو حنیفه را چوب زنی در آمد و ابو حنیفه رحمه
 علیه را چندانی نماند که از خود و بخواه شد آن وقت بیرون آمد و ابو حنیفه را زمین بوسه کرد و چنین می اندید که تا
 دو هفته نرزد چون هفته سوم شد بیرون آورد و نذر وی سوی مهر و ان کرد و گفت ای مهر و ان آخر
 چه جنایت داریم باری چندانی نماند که جراحت نیکو شود آن وقت بر زمین آن وقت دل مهر و ان بچون
 و او را چوب نرزد و بخانه در آورد و خبر ابو حنیفه رسانیدند که مهر و ان او را چوب نرزد ابو حنیفه گفت مهر و ان
 باید که از پیش تخت من دور شود و مهر و ان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عزوجل
 بعد از آن ابو حنیفه رحمه الله را پیش خود آورد و قدحی بر پانه نرزد و او تا بخورد ابو حنیفه را معلوم شد
 بر خاست و روان شد ابو حنیفه گفت که یا ابو حنیفه کجا میروی گفت اینجا که فرستادی اما تو باری چه کردی
 تا نیانی چون بخانه در آمد مرگاد را که پسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه نبینی چندانی گفت
 و گوی فرو شنید چون ابو حنیفه وفات یافت حماد همچنان که در خانه بنهاد و تشییعی که در کلمه خاک میرفت
 باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابو حنیفه را نباید که ازین تشییعی آورد و بر باشد شنید پس
 تدبیر کردند که میر ویم خاک ابو حنیفه رحمه الله را بجا ویم و در آب کشیم و سگ را در خاک سپیم همچنان کردند چون
 بر فتنه خاک ابو حنیفه بجا ویدند ابو حنیفه را انیا فتنه سگی را اندران خاک بنهادند و باز گفتند چون دیگر روز شنیدند
 از آن کار پشیمان شدند ایشان گفتند چه پشیمان میشوی از چه کسی که دی در خاک سگ شده است او را چوب نرزد

و او را ستودند و بهشت ایشان گفتند که هتوارند کسی با ما بغیر سید ما به نیت چون بر خیزد و بجا و نیز در
 مسکنی ماند و آن خاک یا خفته جلور که پیوسته بود و طلب کردند و گفتند که پدر تو چه حصصت داشت که در خاک سک
 نشسته است و ما گفتیم رحمة الله علیه که کسی که یکبار است چهل سال نماز حق تعالی و نماز با دعا و را بگذارد
 و در چهلوی است یک نیت بزرگشده و فتح کند و بر پهلوی و بگوید و نیز از سید ما بگوید چنان کسی خاک چگون
 سک نشود و ما گفتیم پدر مرا شهادت دید و دید جلوه سیکند که دید و بودیم گفت اگر اکنون به نیت شهادت سید
 بنیاسیم دست او چنان گرفت و در خانه تاریک آورد و چنان شدی که بر روی ابو حنیفه رحمة الله علیه بود و دست
 میمان که در خانه آفتاب افتد چگون در روشن شود چون آن چنان شب را از روی ابو حنیفه بر است غایب
 روشن شد و جمله سائل ابو حنیفه رحمة الله علیه کردند و در دست می میستوب بن بریم شخص الانصاری بود و گویند
 وی با ابو حنیفه و عالم ربانی محمد بن عیسیای و عالم زا و او دوطای و دعایت القاضی نوح بن میثم
 ابی حمی و اسد بن عمر و ابی حمی بن یحیی بن شخص حسن یاد و زفر و مالک ابو حنیفه مروی بود که مسکن را
 از صاحب دایفته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبد الرحمن و دیگر هارون طویل را هر یکی زین مسکن چنان بود
 که از دو پنجاه حدیث فعلی منسوخ شده است و استی تانج پیس عالم بودی و ابو جعفر را وزیر می بود و بجا
 دانا و دستار امام عظم ابو حنیفه رحمة الله علیه پیوسته در سن ابن امام عظم رفتی تا روزی بدو یان ابو جعفر از بر
 خبر رسانید که وی دستار امام عظم ابو حنیفه رحمة الله علیه پیوسته در سن سابق وی میری تا روزی که یان
 ابو جعفر را از طرف وزیر سخن بد رسانید که وی دستار ابو حنیفه رحمة الله علیه پیوسته در سن سابق وی میری تا روزی که یان
 زیاده از روزی نگاری ندارد اگر نه رجوع خاطر کل ابو حنیفه بود همه بخاطر او ابو حنیفه رحمة الله علیه و ابو جعفر وزیر
 کرد و گفت که ای ابی حمی یا کسی ده دست داری که ویرا شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و قوت
 بود و تقوی بود و زهد بود و وزیر گفت ای امیر المؤمنین این همه که شما گفتی در ابو حنیفه رحمة الله علیه رحمت
 اکثر شما را حالت نیزه کرد که در دنیا بیکان بیکان با شما بگویم از شجاعت و سی این بود که در
 در سب نماز میکرد و دو ماری عظیم مسکین از بخت مسجد سرود و افتاد و حبل نماز بر
 خود بنا کرد و خدا ابو حنیفه رحمة الله علیه که نماز بر خود بنا کرد و ان مار را سبه تعلین مشرق نیز
 و در سه رکن مار حمت شد چون نماز تمام کرد و مار را خام کرد و در صلواته خواجه امام خرمی را علیه
 و رده است که ان مار را بر کشیدند نیزه من بود بسنگ ری نام ملک و در صلواته خواجه
 امام مکر خواهر زاده رحمة الله علیه بود و دست که فن مار را بر کشیدند نیزه من ان بسنگ
 بی که بر یکس از ایشان شمشیر و نه در حاکم است این ابو شجاعت امام عظم رحمة الله

و از سخاوتمندی آن بود که روزی به پدر و مادر میرفت باز رکابی جوان مردی نزدیک امام عظیم را دید گفت
 امام مسلمانان بدانند که شما میروید من چند نفر و امام کرده ام و خطها داد و امام هر آن نفر و حاصل شد
 و اینی بپادشاهان حاصل نشد و خطه توقفت کینه نام آن نفر و در ایام رحمتها اقبل من بصلایه نفر
 را رسانید و خطها را رسانید و بپادشاهان گفت همچنین کنم آن جوان و مطلب آن نفر را رفت باز امام در
 رست شد و بگشتی با آن بی رحمت امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله استی را لیکه کرد و چون امام عظیم رحمه الله
 بران و یار رسید باز رکابها بگرد و نفر و حاصل کرد و نفر نامی بوسی داد و آن خطها را گرفت و بپادشاهان
 امام عظیم رحمه الله از آن باز رکابی باز آمد همان جوان و پادشاه گفت ای امام مسلمانان خطه توقفت نفر و
 پادشاه آن نفر را بپادشاه رومی رسانید و بپادشاه خود بروی و دادی تا اوام من گذارد و شدی امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله
 گفت آن اشقیل من نبود و کشید با آن بود که ایشان پاره بی او بستمی باشد تا او اندیشه مدار که من خطها
 ترا رسانیدم و او درم چون خطها بیرون کرد و بوسی داد و آن نفر را رفت و آن نفر را بپادشاه و امام عظیم رحمه الله
 گفت آن نفر را از وی و گفت من در کتاب کشیدم من خط کرده ام که هر که کسی را بی اجازت می
 گذارد و آن از وی تبع بود و تبع را حق طلب بود و این نفر را من نشاید گرفتن جمله بر پا بود و بپادشاه
 براد و او این بود سخاوتمند امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله و عیش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شام شده بودم شام
 وزیر بود و یک نظام و پادشاهی من خانه بود و وی بطرف دیوار خانه خود چاه آبی کنده بود و به چند روزی
 نم برسد و بسبب آن نم دیوار فرو میرفت می در بنظم میگفت که بر و این دیوار بر آری که مشترک است و من
 رفیع وی مانده بودم و پادشاهان که این چاه را کرده ام میگفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام عظیم
 رحمه الله علیه شورت کردم امام عظیم رحمه الله علیه فرمود که تونی بطرف دیوار خود در موازی چاه وی جاسی کن
 و آنرا منبر کن تا از آن منبر بچاه وی سرایت کنده بشو و چاه خود را بنا زد و تو از نظم وی خلاص شای
 و اگر بوی چاه کردی تونی من گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم اینش تخیر شد آن چاه را
 با بنایست من از نظم وی خلاص یافتیم این بود از علم امام عظیم رحمه الله علیه و از عیش آن بود که و پادشاهی
 وی نبود و پادشاه بود آن جمیع و علیه لغت را منبر را بالا بود و پادشاه و از آن منبر بطرف خانه امام عظیم رحمه الله علیه
 سرایت کردی و ابو حنیفه رحمه الله شب هفتاد و نه بادی انچه سرایت کردی صبح به دست مبارک از آن سرایت
 انداختی روز رانی خرتو بی نهادی انچه سرایت کرده بودی وقت نماز حق بدست مبارک خود بیرون انداختی
 و آن چاه و پادشاه را نیز کردی تا که زور بداد و پادشاه را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت
 آن چاه و پادشاه را نیز کردی تا که زور بداد و پادشاه را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت

آن خبر دگفت ای امام مسلمانان بدانند که شمار او خاندان مبرزی نیست گفت سبب آن اگر آن خبر سیدی امام اعظم
 رحمه الله با دگفتی از غایت حلم خود که بپا مبر علیه السلام میفرماید اگر مولی و آن کان که قزلباشان که از خانه تو
 برایت میگویند خبر دگفت در راست که بپنجین است یا امر و واقع شده است امام گفت تحقیق از شما نیست
 سالیهای شده که من این واقع را میگویم خبر دگفت یا امام مسلمانان من شمار می نامودم که در دین خود خبر
 تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شده اکنون اسلام عرض کن که این من تو جز دین حق نیست که
 از برای جهودی چنین بزرگی سالیها در رنج من بود و با وی نگویید امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله اسلام
 عرض کرد و آن جهود و سلام آورد و بی رکات حلم امام اعظم رحمه الله و از راست گویی وی آن بود که شما
 و رفلان وقت از من بپا خواستید بدین کرد بدین صفت من از شما ششاد و مان خود رسم باز کرد و باز
 و شام و بچین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن یا امام اعظم رحمه الله مشورت کردم وی گفت که هر چه بپا
 دیباست رفت و دیبا بیاورد و دیدم که بر از آن بود که شما خواسته بودید گفت ای امام مسلمانان می باید که
 این را بسرایم من فرو نشید گفت بچینین کنم گفت چه مقدار می باید گفت یک دینار گفت ای مسلمانان بر من
 فسوس میکنی گفت و العیاذ بالله که هیچ کافری فسوس نکند خاصه بر برادر مسلمانان غامض از من بپا
 ده خریده بودم نه را باز فرو ختم و این یکی مرا بیکدینار مانده است از من بپا یکدینار گرفت نه که گرفت و نه
 ریا و این بود از راست گویی امام اعظم رحمه الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرای برون رفته
 بودم و مرا که در محاذ بود با همه دو سایه درخت آسودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود
 گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خشم این درخت جزای یافتنی است
 نمی باید ایستاد که رسول علیه السلام فرموده است کل فرض جبرئیل افرو بفرما که اگر از عظیم خود بپا
 چیزی نفع کند آن در معنی را بپا شود و مرا از خشم این درخت جزای باید ستدن من در سایه درخت
 وی نیاسایم تا بر او در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمه الله علیه و از زهد وی آن بود
 که چون بسفر قبل رفت و حج اسلام میآورد و انگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد و آنرا
 شبی در کعبه گذاشت مجاوران گفتند ای مسلمانان با کلید این خانه را بکسی ندهد ام اما حق شما بزرگ است
 کلید خانه بوی دادند و در خانه را گذاشتند جمله خانه میسرها را که خود جارب داد و پاک کرد و انگاه
 مسلمانان دستون با ستاد و در رکعت نماز شروع کرد و در رکعت اول با بی جیب را بر پای راست
 و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم با بی راست را بر پای جیب نهاد و قرآن را ختم کرد و چون
 چون خانه تمام کرد صبح دیده انگاه که رست و مناجات کرد الهی یا مبدئیا که یا العبد الضعیف حق عباد

میباشد و لکن هر کس حق سرافک غیب نقصان خدمت کمالی معصومه نبوت یافت من اجانب البیت ما جیسر
 قد عرفت فاحصت المعرفت و خدمت فاحقت الخدمه قد غفرنا لک و لمن اتبعک و کان علی ذلک الی
 قیام الساعه یعنی مناجات کرد که الباء بر و دگارا ابو خیفه تر البسرا شناختن بشناخت و لکن البسرا
 نتوانست برستید آن لغتی آواز داد و از چهار کج خانه کعبه که بهم بسرای شناختی و بهم بسرای برستیدی
 ترا امروزیم و متابعتی است هر که بر مذنب تورود و بر نیز امروزیم این بود از زهد امام اعظم رحمه الله قال
 علیه السلام من استویا بواه فبوسغبون رسول علیه السلام فرموده است هر که امروز وی با دینه وی برابر
 وی مغبون است یعنی زیان کرده است و هر که امروز وی کم از دینه است وی مغبون است و هر که
 وی به از دینه است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علما درین تامل کرده اند که بیک
 کنیم که امروز ما به از دینه شود بر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند باز که از بیم امروز دور گشت باز که از بیم
 روز دیگر چهار رکعت باید گذارد و در روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم با بان ندیدند بعضی
 گفتند صدقه و سیم این را هم با بان ندیدند و بعضی گفتند قرآن خوانیم این را با بان ندیدند و بعضی
 گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علما و بدین افتاد که همین علم امروزیم که امروز
 بیا امروزیم که دینه امروزه نباشیم پس امروز ما به از دینه بود فقلت که از امام اعظم رحمه الله
 سوال کردند که از چه معنی است که همه عمر خود را در علم فقه صرف کردی در آموختن و استخراج مسائل وی
 مبالغت نمودی و در علمها و دیگرانی گفت رسول عمر فقه را دوست دارد من بدان سبب علمها
 دیگر شروع نکردم و دیگر در همه علمها که شروع کردم چون تامل کردم در هر یکی افتی دیدم اول و عظیم
 طب شروع کردم که در وی تن آسانی و منفعت دنیا است چنانچه العلم علان علم الابدان و علم الالادیا
 چون تامل کردم گفتم که اگر چاری بود که در افضا اجل نزدیک رسیده باشد هر چند که من ویرا دارم و دهم
 بهم هیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کرده باشم و دیگران که طلب حرفات نرسایانستند
 اند از حرفت نرسایان مبالغت کردن که هم کار حرفچکان من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب
 شروع کردم که کسب کردن بهم سنت انبیاست علیه السلام قال النبی علیه السلام ان البیت تعالی
 یغضب الشاب الفارغ رسول عا فرمود که خداوند عزوجل خشم میکند جوان فارغ را و روزگار فرستد که از اند
 دشمن دارد قال النبی ان الله یغضب الصبیح الفارغ رسول عا فرمود که خداوند عزوجل ستمدار است فارغ را
 دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کند نه کار دنیا کند و نه کار آخرت و عمر خود را همیشه بفقالت گذراند من
 جهد بسید کردم و کسب حاصل کردم تا ازین دد کرده نباشم چیزی دنیا در دست داشتیم ولیکن دل بر می شناسم

که و منی و بناروس همه خطاهاست **قال** علیه السلام حب الدنيا اس كل حيلة وترك الدنيا اس كل عبادت و دیگر و علم حصول مباحث نکردم که در وی تقریر این و یا تقریر این است رسیدم که کار صعب است از راه دیگر است از راه واجب و دیگر و علم مناظر و مباحث نکردم که پیروز از دست مبدی و خفا بود پس از اردن آورد و اندک روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزد یک رسول علیه السلام رفت استخوانی چون نزد یک رسول علم آمد آن رسول بروی پوشیده و شام حضرت رسول علم نبود نبوت بدست گفت با علی آنچه آورد و امیر المومنین علی گفت یا رسول علم قبول آمد و بودم اما آن سوال از من پوشیده است رسول علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه در وجود آمد گفت یا رسول السلام از من چیزی در وجود نیامد رسول علم فرمود یا علی نیک نایل کن چون نایل کرد گفت یا رسول السلام در راه چه بودی پس پرسش از من میرفت من از وی بتعجیل که شتم رسول علم فرمود یا علی بی ادبی کرده بر و از آن پس بجای خود امیر المومنین علی رضی الله عنه نزد یک ان پیر چو دانه و از وی بجای خود سیت پیر چو گفت تو مرا چه کردی که از من بجای خود ای امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه تو تعجیل و یک شتم هر رسول علم نزد یک تو فرستاد و دست ناز تو بجای خود پیر چو گفت ترا بجای کنم شکر لاله مرا نزد یک رسول علیه السلام بری تا علیه مبارک او بوسه پس امیر المومنین علی رضی الله عنه چو دیدی را نزد یک رسول علم آورد چون نزد یک رسول علم رسید گفت یا رسول السلام عرض کن که این دین تو جز از دین حق نیست که از برای من چنین نزدیکی را نزد یک من فرستادی تا از من بخل خواهر رسول علیه السلام و اسلام بر وی اسلام عرض کرد پس چو اسلام آورد و کلمه طیب بر زبان شکر گفتن دم مبارک هم و قدم امیر المومنین علی رضی الله عنه چون دانستی که پیر چو و را منی باید از اردن پیر سلمان بطریق اولی بود و هر طایف علی که عادت دارد پیر از راه از علم و علم خود بر خوداری بنامد و دیگر و علم قرأت مباحث نکردم که چند مباحث کنم تر خوانند مرا و دیگر و علم ادبی مباحث نکردم که چند مباحث کنم لایب خوانند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکردم زیرا که رسول علم فرمود است که چند چیز دل را آلوده کند صحبت کودکان صحبت زنان صحبت نوکران و صحبت چاقان و جودا احقان با کفایت آورد و اندک روزی جوانی پیر را ندیدم که در کفایت یا رسول السلام الحق اسکوت است گفته است رسول علیه السلام که جواب ده و آن خاموشی کردن است چنان گفت امتی خود نیز را بر توئی شکر گفت این امر در حق همه خاموشی باشند است ندانم حق تولد است حق من بودم که جواب تو باز کنم چنان گفت چرا خاموش باشم اگر یکی کوئی بزار تو باز گویم پیر گفت اگر تو نه از کوئی من یکی باز نگویم پس امام عظمی رحمة الله تعالی علیه گفته است که همه علم و علم مباحث نکردم که در وی هم نفع دیدم و هیچ ضرری نیافریدم

خود جواب گویم اگر خطا بیرون آید یک ثواب بود اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود و یک روایت دیگر است
 بود پس همه عمر و همین علم شروع کرد که از خطای وی یک ثواب است از صوابی ده ثواب است **قال**
 ابنی علیه السلام کل شیء عباد و عباد الدین بالفتنة **قال** ابنی علیه السلام کل شیء آتاه و آتاه الدین ترک الصلوة
 رسول علیه السلام فرمود که هر چیز را فتنی است و آت وین مانند آن است که وی عن النبی بن مالک آتاه
قال علیه السلام صلوة خمس فی الجماعه عطاء الله تعالی الاجر العظیم ثم بعد از آن بن مالک روایت میکند
 از رسول علیه السلام هر کس این پنج نماز را جماعت بگذارد و خداوند عزوجل ثواب هزار شهاب در دیوان وی
 ثبت کند چنانچه خلیفه بخی چهار تخم گفته اند که بر او دنیا است و آنچه در دنیا است امیر المؤمنین ابابکر صدیق
 رضی الله عنه گفته که یک تخم قرآن کند بعد و هر حرفی که در قرآن است خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
 در بهشت کوشکی بنام کند و اگر من توفیق یافتی که هزار تخم قرآن کردم و آن همه از من فوت شدی چندین
 بر دل من ریخ نرسیدی که یک بکسیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که
 بیکر ستمه را بار و نه واری را طعام دهد بعد و هر حرفی که در آن طعام باشد خدا تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
 در بهشت کوشکی بنام کند و اگر من توفیق یافتی که همه کس نماز او روزه داران عالم را طعام دادم و آن
 همه از من فوت شدی چندین بر دل من آن ریخ نرسیدی که یک بکسیر اول از من فوت شدی و امیر المؤمنین
 رضی الله عنه گفته است که هر کس بدنه قربانی کند بعد و هر حرفی که بر آن بدنه باشد خداوند عزوجل امر فرماید تا
 بنام آن بنده کوشکی بنام کند و اگر من توفیق یافتی که جمله بدنه کلان عالم را قربان کردم و آن همه از من
 فوت شدی بر دل من آن ریخ نرسیدی که یک بکسیر اول از من فوت شد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 گفته است که هر کس کافری را در محله گناه کشد بعد و هر حرفی که بر اعضای آن کافر باشد خدا تعالی امر فرماید
 تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنام کند و اگر من توفیق یافتی که جمله کافران عالم را در محله گناه کشتی
 آن همه از من فوت شدی بر دل من چندین ریخ نرسیدی که یک بکسیر اول جماعت از من فوت شد
 بنابر آن اصل است که رسول عزم فرموده است **قال** ابنی علیه السلام تمکیر الاولی خیر من الذنب
 و ما فیهما رسول عزم فرموده که تمکیر اولی به است از دنیا و آنچه در دنیا است پس معلوم است که
 فضیلت نمازی نهایت است مشکله بنابر نماز بر افعال است یا بر اذکار ابوبکر رحیم گفته است
 که نماز افعال است نه بر اذکار و وجه قول وی آنست که خداوند تعالی معینه باید که **قوله تعالی**
 و اقموا الصلوة اتوا الذکاة برپای او آید نماز را و برپای او نشستن نمازین تعلق دارد و اما این مذہب
 باطل است و مذہب سنت جماعت آنست که بنابر نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار و هم بر آیت

و بهم باخبار و بهم بیاجام است اما این نیست **قول تعالی** در یک تکبیر و جای دیگر میفرماید **قول تعالی** قد افلح
 من نزلنی و در کاسم بر فصل این دو آیه در حق تکبیر اول است و نیز رسول هم فرموده است که تکبیر اولی چیز
 من الله یا قیسا و در حق قنوت میفرماید **قول تعالی** فاقروا باین سر من القرآن اتفاق است که این امر خاص است
 در نماز است زیرا که هر کس در نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال علیه السلام** صلوة الا بالقنوت و رسول هم
 فرموده است که نماز نیست بقرآن و رسول هم در مدینه خود بقرآن و بی تکبیر اولی نماز نخوانده است و صحابه
 رضوان الله علیهم اجمعین بیکبار اولی و بقرآن نماز نکرده اند پس معلوم شد که بنا بر اخبار هم بر افعال است
 هم بر اخبار است و هم باینکه بهم باخبار و بهم بیاجام است **مسئله** نماز فریضه بر یکست بر مومن عاقل و بالغ
 و پاک و بر جنب نیست اما بر عاقل و نفسا نیست بر دیوانه نیست و بر بجانده نیست و بر مرده نیست و بر کور
 نیست همچنین است که او را نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست و بر مومن نذره که اصل است
 مرد و بر نماز را نماز نکرده و ای از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خبر نیاید شرم نیاید بر جنب هم
 اصل است مرد و بر نماز را موقوف است بفسل آوردن یا غسل نیاید و نماز خواندن گذاردن و همچنین
 محدث را موقوف است به طهارت کردن **مسئله** بر ماریده نماز نیست ثانی اگر کم از هفت سال است
 بروی اتفاق است که نماز نیست و چون هفت سال شود بروی نماز نیست از راه استحباب اما از راه فرض نیست
 و اصل بر حدیث رسول هم مرد و اصباکم بالصلاة اذا بلغوا سبعه و اخر یوم علیها اذا بلغوا عشره رسول فرمود
 هم که کودکان خود را نماز فرمایند چون هفت سال شوند اگر گذارند بیکبار اگر بیانیده و اگر ده سال شوند و
 نماز نکنند بزمین ایشان را از برای آنکه نماز این را از برای آن فرمود تا تن ایشان عادت گیرد رسول هم فرموده است
 الخیر عادت و الزرع عادت و النفس معتاده رسول هم فرموده که خیر عادت است و شر عادت است و تن
 آدمی خوی پذیراست و او را بوالفاسم حکیم رحمه الله علیه گفته است که جب تر را چون بجنبانی فریاد کند
 و جب خشک را بجنبانده فغان کند اگر ماریده نماز گذارد و در ثواب بود و مادر و پدر و برادر و نیز ثواب بود
 حکم فرمود و اگر وی نماز نکرده و بر او باقی نبود اما مادر و پدر و برادر و باقی بود و حکم نافر بودن علیا رحمه الله
 چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز بنا بر عقل و سماع و اسلام تا اگر کافر می دورد از حرب اسلام آورد
 مدتی برآمد و او را بر کجای نیامد و قضاء آن او امر گذشته بروی بود یا بی بر قولی فرموده الله قضاء آن
 او امر بروی بود و بر قولی علماء نیز رحمه الله بروی نبود اگر یک کس و بر اخبار بد که چون اسلام آوردی
 آن امر را بجای آوردی بنا بر قضاء آن او امر گذشته بروی بود یا بی اگر آن خبر دهنده عدل است
 با تعاقب بروی بود و اگر عدل نیست بقول البایض رحمه الله نبود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله

بر روی بود اصلی است مرا نام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواهد بود و یا بعد و فایده این خلاف چند
مسئله معدود بدید آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت یکی آید و همسایه ویرا خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و وی
خاموش کرد بعد از آن شخصه میطلبد تواند یانی اگر آن یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق تواند و اگر عدل
بر قول امام ابو حنیفه رحمه الله تواند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله تواند دیگر بگوید باغی و او بی
اجازت وی یک کس ویرا خبر کرد و وی مرترا بشوی داد و وی خاموش کرد بعد از آن خود را اختیار میکنند
تواند یانی اگر یک کس عدل است اتفاق تواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمه الله تواند و بر قول
صاحبیه تواند و دیگر مسخران و کالت است یکی دیگر را و یکس که که فلان کار از برای من کن باز و بر مسخران کرد
یک کس ویرا خبر کرد که موکل تو را مسخر کرد اگر آن خبر دهنده عدل است با اتفاق مسخرول شود و اگر عدل نیست
بر قول امام اعظم رحمه الله مسخرول نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله مسخرول شود و دیگر عیب را فزون
خواهد وی محجور کرد و یک کس دیگر ویرا خبر داد که خواه تو را محجور کرد محجور شود یانی اگر آن خبر دهنده عدل است
اتفاق محجور نشود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمه الله محجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمه الله
محجور نشود دیگر جنایت عید است غلام یکی مرد دیگر یا گاردی ندیم بچنان که ارش لازم آید یک کس خواه
ویرا خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواه غلام را آزاد کرد ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل
اتفاقست که ارش بر خواه بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمه الله بر غلام بود و بر قول صاحبیه
بر خواه بود اگر خواه غلام را آزاد کرد و درین باب خواه مجبر است اگر خواه غلام را بآن مجبور بدید و اگر
خواهد ارش قبول کند **مسئله** اگر ذمی در دار اسلام اسلام آورد مدتی برانده او امر بجای نیارد و
قضاء آن او امر گذشته بر وی بود یانی حسن زبادرم گفته است که بقیاس دار حرب بر وی نبود اما ظاهر
روایه آنست که قضاء بر وی بود و بر آنکه اینجا نشود که مومنان با کفار میگویند و اقامت میکنند و نماز
بجاعت میکنند و زکوة مال میدهند و غذا میبرند و حج میبرند و روز ماه رمضان میدارند این
همه ویرا در معنی سماع بود پس قضاء این او امر بر وی بود **مسئله** اگر کافری بر کفر از دنیا برون
رفت همچنان که عقوبت کفر بودش عقوبت بازماندن او امر باشد یانی بر قول شافعی رحمه الله
که وی عمل را از ایمان میدارد و بر قول علامه ما محمد رحمه الله عقوبت کفر بودش با عقوبت بازماندن او امری
که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل خود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خبر دارد در معنی
سراب است قوله تعالی وللمذنبین کفر و اعمالهم کسراب بقیعہ بحسب الطمان ما را همچنان که عقوبت کفر بود
شان اتفاقست که عقوبت گناه کبیره بود ایشان را از برای آنکه طاعت جز از مومنان نیست اما مرکبیت

از بر جایز نیست مسئله اگر مسلمان روزه آورد و حیاء یا بعد غرض عمل روی حیاء نشود یا بی بر قول
شافعی رحمه الله علیه بامرمان روزه نگیرد اعمال روی حیاء نشود و روی تاویل باین آیه میکند قوله تعالی و کن
یرتد منکم عن دینکم فیه و هو کافر و لیک حطت اعمالکم اما علماء ما گفته اند که همین که روزه آورد و اعمال روی
حیاء نشود و قوله تعالی و کن کفر الا یمان فقد حط علیه و هو فی الاثره من انما حسن فایده این خلاف جاب
پدیده است که مسلمان نماز پیشین گذارد و روزه آورد و حیاء یا بعد غرض عمل نبود و وقت نماز پیشین باقی است و کجا
باز اسلام آورد و آن نماز را با وضو کرده و بیانی بر قول شافعی رحمه الله علیه باز گذارد که اعمال حیاء نشده است بر
قول علماء ما رحمه الله علیه باز گذارد که اعمال روی حیاء شده است مسئله روزه از طرف زن منسوخ است با اتفاق
ما از طرف مرد و بر قول امام عظیم رحمه الله علیه و ابو یوسف فتح است و بر قول امام محمد رحمه الله علیه طلاق است
جماعتی از نادانان آخر نماز و دیگر را آخر وقت و دیگر اهل شدند چنانچه نارسیده و دیده شد از آن اتریش پاک شد
باز انقاس پاک شد و یابونه بهوش آمدند کافر اسلام آورد و قضا نماز پیشین تازه در ایشان بود بیانی بر
قول علماء ما رحمه الله علیه بر ایشان نبود و از شافعی رحمه الله علیه و ابن مسلیح روایت است یکسان و آنست که اگر
طهارت مساتی بکنجی بر ایشان بود و دیگر واته دیگر نیست که اگر بکنجی نماز بکنجی بر ایشان بود و دیگر واته
و دیگر نیست که اگر طهارت و دیگر بکنجی بر ایشان بود و دیگر واته و دیگر نیست که اگر طهارت و دیگر بکنجی بر ایشان
بکنجی بر ایشان بود و دیگر واته و دیگر نیست که اگر طهارت و دیگر بکنجی بر ایشان بود و دیگر واته و دیگر نیست
چهار رکعت از نماز پیشین و دیگر رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر یا بران
مصل است که شافعی رحمه الله علیه وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یک وقت نماز دارد و وقت
نماز شام را با وقت نماز صبح چون نماز یک وقت نماز میدارد و قصر و جمع روادار دایم مسئله مختلف است
میان کثری و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحابان شافعی اند رحمه الله علیه اما بر قول علی
رحمهم الله قصر و جمع را روادار و بنود جز در عرفات که اینجا حایجان را مسنت است از برای اهمیت نیست
و قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت بروز و یا نماز را یکی گذارد که روایت میکند از ابو یوسف

عمر رضی الله عنه از رسول علم من جمیع بین معلومین فی وقت واحد مکانها و ناسخ امه سبعین مرتبه فی
الکعبه روايت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغمبر فرموده است علم که هر کس جمع کند و نماز را و
یکوقت کویا که زنا کرده است یا مادر خود و چنانچه و یا در خانه کعبه و یا در یک بار یا مادر خود زنا از روی وبال
چنان بود که بخت داد یا در خضر خانه را بطلان کاره زایل کرده است و یا که یک خضر خانه را برینا بکار
زایل کند از روی وبال چنان بود که نه تنها وزن شوخی کرده مادر زنا کرده است و کبیر کبار ازین شوخی

کرده زانکه چون بی تو بازو نیاید بیرون رود و بمن که در کور نه بندش سه صد و اندر دوازده کج و زوی
 کشاده شود و امیر المؤمنین عجله رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که الجباران کج بین بصواب
 فی وقت واحد رسول عجله فرموده است بزرگترین بی غیر نزدیک خدا تعالی است که دو وقت نماز را در یک وقت
 گذارد و مسئله اگر نرسیده در میان نماز رسیده شد اگر کحین بود یا با حلالی اتفاق نارتباه شود اما اگر ساق
 رسیده شود بر گذارد و نماز را تمام کند بر قول علماء را چه هم الله طوع شود و فرضیه باز گذارد و بقول شافعی فرضیه
 باز گذارد و از فرضیه نیابت کبر مسئله علامت بلوغ غیر آن سه چیز است یکی خواب است بابت نمی باس
 از ایشان باری که و یا بسبب رسیده شود و علامت بلاغت و حتران چهار چیز است حیض است و قلام است
 و حمل است و حول مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحب پانزده سال تمام شود و قوال
 شانزدهم و آید فرق میان اُسرو و حتر نیست و بر قول امام عظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که بنقدیم محم
 سال و آید و حتر از حکم بلوغ ثابت شود و بعد از سال تمام شود که بنزدیم سال و آید پس از اما بر و آید صلوات
 خواجه امام اجل شری رحمة الله پس از اُسرو و سال تمام شود که بنزدیم و آید و بر و آید شرح طحاوی رحمة
 نوزده و تمام شود و بیستم اندر آید اما حکم بلوغ ثابت شود بابت میان مسئله نرسیده که وی عاقل نیست
 با اتفاق اقوال و افعال و بر اعتبار نیست امام نرسیده که وی عاقل است اقوال و افعال و بر اعتبار نیست
 یانی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علماء را چه هم الله اعتبار نیست فایده این اختلاف آنجا پدید آید
 که نرسیده کافر عاقل اسلام آورد و اسلام نیست یانی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام فی و کفر وی کفر
 نیست بر قول علماء را چه هم الله اسلام وی اسلام است دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که
 وی بیعت سال بود که اسلام آورد و اما کفرش کفر بود یانی بر قول امام عظم رحمة الله و ابو یوسف رحمة
 کفرش کفر بود چنانکه اسلامش اسلام بود بر قول امام محمد رحمة الله اسلامش اسلام است اما کفرش کفر نبود که
 اسلام و حق وی نفع است کفر ضرر و دفع نماز رسیده نفع و در و ایم ماضی رو ندادیم فایده این خلاف آنست که اگر کسی
 نرسیده مرتد نشود و او را حبس کرده شود و اگر نرسید فرزند کافر باشد در تابع مادر پدر باشد و اگر نرسید کی برین حال
 میرد و ز قیامت مسلمان باشد چنانکه کفر او را اعتبار نیست چنانچه اختلاف مسئله نرسیده را اقوال است افعال و
 و اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علماء را چه هم الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله کلمه
 شهادت نیز معتبر نموده تا اگر نرسیده زن را طلاق و در طلاق واقع نشود و اگر نرسیده از او نشود و اگر
 مسکون خور و بخت کند نفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر نیست تا اگر چستیه کسی را بپاک کست
 تاوان و از شود تاوان بر که لازم میشود تا اگر مال باشد در مال او بود و اگر مال باشد در مال او بود

و بعضی میگویند که اگر آن شخصیت را باقی دارند تا بر گاه که دومی بالغ شود آن شخصیت بر او
 کند تا او آن از وی ستاند **مسئله** در مال رسیده زکوة واجب شود بانی بر قول شافعی رحمه الله
 واجب شود و چه قول وی آنست که بجهت الله عمر و مادر و مو منافی بی عایشه رضی الله عنهما را واجب میکند
 این حدیث را از رسول غم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انما مالکم بالزکوة و دوا و امر ضاکم بالصحة رسول عمر فرمود
 که مال خود را در چهار دره بپاش و زکوة و چهار دره را در او بپاش و بگویند ما در آن حد و دیگر نیز شافعی رحمه الله میگوید
 عیشره درلج و نفقة مادر و پدر و نفقة اقربان بر او شش و نفقة زن در مال رسیده واجب شود زکوة نیز
 واجب شود بر قول عبد الله مسعودی رضی الله عنه آنست که در مال رسیده زکوة واجب شود و لیکن بی
 و وصی همیشه از انشا بد که بد پسند باید که مال را نگاه دارند و سال را حساب دارند تا هر گاهی که دومی بالغ شود
 گویند که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بد بد و از عهده خود بیرون آید این
 قول ابن ابی لیلی رحمه الله علیه گرفته است و بر قول عبد الله حباس و امیر المومنین علیه رضی الله عنهما
 در مال رسیده زکوة لازم نشود و وجه قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی
 اقموا الصلوة و آتوا الزکوة نخست نماز فرمود و آنگاه زکوة چون نماز رسیده نماز نیست زکوة نیز نه و این
 قول امامان را گرفته اند رحمه الله **مسئله** اگر مسلمان رسیده را در خانه آورده است و بی اجازه
 دلی وی را در خانه کار میفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاد و پیرستان است و بی اجازه
 بیرون طاقت وی کار فرماید اگر در آن کار نکند که شود کل و دست بر ایشان لازم آمد اگر رسیده اگر کار
 فرماید بی اجازت دلی و وصی بر کار فرماید اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری بنان و چهار دره دلی
 صرف کند آن همه تبرع بود و بر احق طلب نبود اما رسیده را حق طلب اجرت خود بود و اگر اجرت خود طلب کند
 و اگر اجرت میدهد باید که بر آنند بولی وی بدد و اگر بر او بی بود بغاضی و بد **مسئله** از دست رسیده
 و بنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب بر گیرند آن حق دلی و خواهر ایشان بود
 چون تولی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود **مسئله** چنانکه رسیده را نان دادند
 که به پیرستان بهر سر که از آن نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان و بر او دهنه ملک او شد و او را بر ملک خود
 تصرف نی باید که چون نان بد و دهند صباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر
 خورد و آنکس را نیز صباح بود و اگر رسیده بر سر درخت فوت بخورد و دیگری آمد و گفت پخش آن بخورد
 افشاند و افتاد و پلاک شد کل دست بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان یا بخوریم افشاند
 افتاد و پلاک شد نیمه دست بر فرمایند لازم شود و اگر گفت افشان یا بخوریم افشاند و افتاد و پلاک

بر فرمایند چنانچه لازم نشود و الله اعلم باین
 کفر لازم شود و الله تعالی همه مومنان را از آن بگذارد و که بریزد کردن و زبان بگردد و چون واجب است
 چنانکه باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاه دارد و غریزه دارد و ترسان و از ان شکر پرستد و از اول ایمان
 بترسد و بر بافت نیست ایمان همیشه شکر گوید و مر خدای عزوجل را و شب روز بخوابد ایمان بر وی نگردد
 از بهر آنکه غریبه ترین چیز مومن را ایمان است بدانکه هر چه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و
 بازی کردن بدان کفر است و بر وی نبرل و فسوس کردن و بر وجه نقص و عیب و کوشش کردن کفر است
 از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و از بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدا و صفات او
 و صفات الهی او واجب است و ایمان آوردن بپیغامبران علیهم السلام و بقرآن و بوعده های الهی و تعالی واجب است
 چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس که خدای تعالی را با صفاتی از صفات او را با نامی از نامهای او را بر وی
 نبرل فسوس کردن بر وجه نقصان عیب یاد کند کافر شود چنانکه اگر کسی را گویند که اگر بدین کار خدای بی بر و با خدای
 این گفت و هر که این گوید کافر شود و پیشک اگر چه داند یا نداند که این کفر است و اگر چه قصدش بدین کفر باشد یا
 نباشد اگر مردی گوید یا زن گوید یا کافر باشد یا مسلم باشد و کشتن بر وی واجب شود و هر چه طاعت کرده باشد ساقط
 میشود و اگر کسی از ایمان او بدید و کافر شود و کافر بود و جادو او بدو رخ باند و هر که بیرون آمدن نباشد

چنانکه خدای عزوجل گفت **قوله تعالی** ومن یرید منکم عن دینہ فیموت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالہم
 فی الدنیا و الاخرۃ و اولئک اصحاب النار ہم فیہا خالدون و اگر کسی گوید فلان کارکن گوید نکند و اگر خدای عزوجل
 میفرماید یم نم در حال کافر شود و اگر گوید بقیامت مرا می نویختند فرستند من نروم و اگر گوید فلان
 من گردد پس روی سوی وی نم کافر شود و اگر کسی گوید رضا تو بهتر مرا از رضای خدا تعالی خواهم
 کافر شود و اگر گوید از خداوند عزوجل بترس گوید ترسم یا گوید از خدا تعالی شرم دارم یا گوید ندانم
 که این با خدای عزوجل آفریده است یا این را چه ایاد کرده است در حال کافر شود و گویند مرد شود و اگر گوید
 کسی را که یا خدای بنان پیغامبر من در ده یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای ایستی من از وی کینه بکنم یا گوید اگر وی
 پیغامبر ایستی من در اطاعت ندارم یا گوید اگر وی خدای ایستی از وی کینه بکنم یا گوید اگر وی
 پیغامبر ایستی قبول می رضای من این نقیض است از بهر آنکه ایمان آوردن بپیغامبران فایده
 و این کسی که گوید نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر گوید ترسیت است و یا گوید حکم خدا را نیست شنونده
 گوید من حکم خدا چه دارم این کفر است و اگر گوید خداوند آنکه کرده ام او میداند که کرده ام و یا گوید که خدا
 که ترا از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که چنانکه از فرزند خود دوست تر

نداشتند و هر کس که از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
خبر شد از آن کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
که از آن کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
خداوند را در کرده و اگر کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
خود را بگوید و اگر کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
و اگر کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
رضاد بدکار شود و اگر کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
کسی که با کاشی مسلمان نشد و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
این سخن گفتند و اگر کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
کافر شود و اگر کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
بر گردن بند و بارشته سیر بر میان بند و نمود و همچنان با چوب و دین و یا ترسایان مانند کینه بر روی هر یک از این دو فرقه بود
کافر شود و اگر کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
نوشته این سخن کافر شود و اگر کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
بانه کرد کافر شود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
باز کرد از بساوی خواندن را و با نماندن سخنان هر چه کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
و غیر از این نیز نهاده و در میان کس که از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
نمود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود و از هر یک از این دو فرقه بود
و بهمانند و معرفت بر ما کار دارد آیین و رب العالمین جواب و سوال چند بار رافضی روزی جهودی رافضی
گفت که از اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو سلام عرض کنم ولیکن بدانکه دین زاین دین نیست که عام خلق
همین از نه جهود گفت پس پس حق گفت رافضی گفت الت که علی بن ابی طالب بود نه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن جهود
گفت که پس در این کتاب از آنکه از رسول الله در اقامت و خطبهها چرا میخوانند رافضی گفت
از آنکه جبرائیل سومی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود جهود گفت چون علی بن ابی طالب بود جبرائیل سومی محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
خداوند عزوجل چه چیز را داد رافضی گفت داند جهود گفت جبرائیل کیبا را داد غلط کرده بود جبرائیل گفت
نامه را راست با منی رافضی در انداخت جبرائیل گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من بر مسلمان

که نخست رافضی بدست چو دمسلمان شد بعد از آن که بود ایمان آورد خداوند بر او نینسندد رحمت کند
 که نوشت **باب سیم در بیان دوازده مسئله** آنکه نازده دوازده مسئله فریضه است که در وی
 نازدهوی باز بسته است هر که از این دوازده مسئله یکی را بجهاد ترک کند نازدهوی رواند و بعضی از نینده بعد از
 ساقط شود اما نیست و وقت سیم عذری ساقط نشود و خواب و غفلت که بر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
 بر که نام این دوازده مسئله اند که هر بعضی کجای آورد نازدهوی رواند و وی اشتباه می آورد مسئله نازده
 مسئله کتاب یکی از بیوع و یکی از نکاح و یکی از ایمان اما آنچه از بیوع است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که یک خر و
 گندم بنویسم و هر چه بر سر طلا رسد وی گفت من خریدم این بیع درست بود از برای آنکه بیع مسلم را شرط است
 که هر بعضی از کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و بچند بر سئل در مجلس این شیخ شریف
 اتفاق است مکان تسلیم و درم و دینار بر قول امام اعظم رحمه الله شرط است و بر قول ابو یوسف
 رحمه الله و محمد بن شرط نیست و آنچه از نکاح است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که درین خانه زنی است فاطمه نام
 بچندین کابین نکاح حضور مسلمانان بود دوم زنی می گفت من بد رفتم این عقد درست نبود از برای آنکه
 اسم غایب در مجلس شرط است و از نام پدر و پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس شرط است چون زن
 در مجلس باشد نام پدرش و جدش بگوید عقد درست نباشد و آنچه از ایمان است آنست که دو کس بگوید
 دوستی داشته اند سالها در دراز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را رسول گفتند
 که آن دوست شما کجاست وی گویند خود کردی دوست من نیست بسو کند حالت شود یا بی اگر نام
 وی بیداند بسو کند حالت شود و اگر نام وی نبیند بسو کند حالت نشود که حال معرفت را دوستی نام
 شرط است تا معرفت درست حاصل آید و آنچه از غفلت که بر بخاری رحمة الله علیه گفته است که چون در بیعت
 دو کس نام بر می بایند درست آید یا نیاید آنست که نام این دوازده که می بایند نازده رواند و اگر رسول
 علیه السلام فرموده است کرده چیز از جمله شما نیست یکی آنکه هر که از حد رسد و طهارت نسا زد و حجا
 کرده است و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نازد تحت وضو کند از حجا کرده است و اگر نازد و دو رکعت
 نگوید حجا کرده است و چون عمار گوید ایستاد از مادر و پدر نکند حجا کرده باشد و چون بسیج اندر آید و نازد و
 شیت حجا کرده است و چون صبح باز کند قرآن بخواند و نازد حجا کرده باشد و اگر مادر و پدر و استاد و ارباب خواند
 حجا کرده است و دیگر آنکه چون مؤمن پیش از مردی سلام کند حجا کرده است و اگر بدو عینی خواند وی اجابت
 کند حجا کرده است و دیگر آنکه چون نام من بشنود یا بوی کل یا بوی خوش بشنود وی رسد و حلا که بگوید حجا کرده است
 و دیگر آنکه برای سنا و لول کند حجا کرده است و دیگر آنکه دو کس بگوید دوستی دارند و نام یکدیگر را بر سر نکند حجا کرده باشد

خواجه ابو حفص کبرنجاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم شد که یک کمال علم معرفت چیزی در این سن نام آن چیز باید
 تا حدیث درست آید پس این سن را از ده مسلک باید نامزد کرد و او را خواجه نام شرف و آخری و خواجه
 نامظهر و از جنبدی رحمة الله علیه گفته است که خواجه ابو حفص را وجه فقه درین مسلک است که هر که نام دوازده مسلک
 نداند یعنی فرق نداند میان فریضه واجب و سنت پس میباید اگر فریضه را اعتقاد و ایضاً کسی نداند دوی سن
 نبود هر که موسن نبود نمازش را و انبوا و اما ظاهر روایت است که چون مسلمانی با فعال بجا آورد نمازش را و او را
 نامها را نداند و این خواجه ابو حفص رحمة الله علیه از شاگردان محمد حسن بوده رحمة الله علیه و خواجه ابو حفص و خلف
 ایوب و خواجه ابوالنیلان جرجانی رحمة الله علیه پس محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کرد و هر چه ایشان را
 یاد گرفتند خواجه ابو حفص بیفتد یاد گرفت و هر چه ایشان بدان یاد گرفتند خواجه ابو حفص بای یاد گرفت
 و هر چه ایشان در بیفتد یاد گرفتند خواجه ابو حفص در روزی یاد گرفت و ایشان در جای می نوشتند و خواجه
 ابو حفص می نوشت ایشان خواجه را گفتند چنانی نویسی خواجه گفت که علم چنانی آموزم که مرا به کاغذ نوشتن
 و کتاب حاجت نیاید پس بر سینه نویسم گفتند همچنان است که شما میفرمایید اما اگر شمارا مرگ آید و شما را
 نیاشاید مومن از شما یاد کاری نماند خواجه گفت مرا بر راه آب در بایست افغان می ترسم که نباید در گشتی
 آب در آید و کتب مرا نراند اما چون خواجه را الحاج بسیار کردند خواجه نوشتن گرفت و کتبها را می نوشت
 چون ایشان را اجازت قوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله علیه باز گشتند خلف ایوب رحمة الله علیه بپایست
 و خواجه ابوالنیلان جرجانی رحمة الله علیه بر قند آمد و خواجه ابو حفص رحمة الله علیه کشتی در نوشت و بطرف آخر
 بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجه رفته بود آب در آید و کتب خواجه تمام تر شد چنانکه امکا خانیان
 بنو الفال علی آخری و النعم علی ما عبر چون خواجه از آب بر آید طلب فرو داد و کس را به بخاری فرستاد و
 و حال خود را توضیح کرد تا از شهر ناختگی آوردند از بند او کاغذ و قلم خواجه جمله کتب را بیا و نوشت چنانکه الفی و او
 تقدیم و تا خبر بقیة الان است و دیگر روایت پنج مسلک که اختلاف افتاد میان خواجه ابو حفص و خواجه ابو
 نیلان جرجانی رحمة الله علیه **کتاب** آورده اند که در بخاری قیاسی شده بود و چنانکه خود را
 کنند و بصدقه درم نفقه رسیده بود خواجه ابو حفص پس رحمة الله علیه خریدار از اطفال که فرمود که بالها را بر من
 آرند و گندم خرید و انبارا بر گنبد خازن بالها را بر من آورد و گندم خرید و انبارا را بر کرد و انبار خازن زبان طعن
 دراز کردند که خواجه انبارا درسی خوابد کردن که هر گاه که قحط واقع شد و تنگی در مردم افتاد و خواجه خازن را فرمود
 تا در انبار گشاده و نداند و او اندک خواجه در انبار گشاده است و خود را نکند نبود درم نفقه میفرمودند
 پس بخاری آمدند و خود را نکند نبود نفقه میفرمودند تا چندی که خوار کردند نبود درم نفقه قرار گرفت

باز فرمود و خواهر تا کندم خریدند باز انبار را پر کردند و در انبار با کثافت انداخته آن فروخت که بر پشت او در
 فقره تراد گرفت و نداد و او اندک خردار کندم بهشتا و فقره میفرستند همچنین میخریدند و درم فقره
 کم میکردند و بازمی فروختند تا چندین که خردار کندم برده درم فقره قرار گرفت الکاه و خواهر خانگی
 و گفت بیایم به منم که سود او را بچه مقدار است خزینه دار گفت که خزینه بی شد که خردار کندم از صد درم فقره
 به دهم فقره رسید و خواهر خانگی را گفت فوندا نسبه که خزینه آخرت است تا خزینه آخرت را بر که دیم از بیخ
 دی یکی این بود و از فقری وی آن بود و آورده اند که چون فتوی خواهر در بخارا منتشر شد اهل بخارا از
 خواهر درخواست کردند می باید ما را اندک گیر کوی و وعظ کنی خواهر از ایشان سه روز زمان خواست چون
 بخارا آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کند اهل خواهر از خواهر سوال کردند که با خواهر در چه اندیشه
 فرو شده گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ کنی و من سه روز زمان خواستم نمیدانم
 که از کجا آغاز کنم اهل خواهر گفت سهل است بایه عمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است قوله تعالی یا
 ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تفعلون و بران شهادت نامی خواهر گفت ای ستوده صالحه چون حال این
 نسق است بدانکه من وقت خودی در گوشه مجوسی یک برگ کند ناخونده ام با من بر دم و از آن مجوسی بخانی که خردار
 من در حق دیگران موثر افتد خواهر برخاست و گوشه آن مجوسی دست مجوسی پر را دید و نشست بود سوال کرد
 که این گوشه از آن کیست بچه مجوسی گفت که از آن من خواهر گفت پیش ازین از آن که بوده است مجوسی
 از آن پدر من خواهر گفت من وقت خودی از آن گوشه کنایه برگ ناخونده ام مرا بجای کن یا بفرست یا بخرم
 مجوسی گفت فرودشم اما بجل کنم اما بخرم خواهر گفت چه مقداری باید داد مجوسی گفت بکدرم فقره
 خواهر گفت بدیم مجوسی گفت دو درم فقره خواهر گفت بدیم مجوسی گفت سه درم فقره خواهر گفت بدیم ناخونده
 فقره رسانید خواهر گفت بدیم مجوسی گفت شما امروز باز کردید نام من مشب با عیال خود مشورت کنید
 شما بفرودشم خواهر باز گفت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را بگفت که این دین خواهر ابو حفص بخردین حق
 نیست که از برای یک برگ کند ناخونده دهم فقره میداد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت
 مقصود من آنست که از دین منی بپار شوم که دین منی جز باطل نیست و بدین خواهر در آنیم عیال دینی گفت
 که همچنان کنیم سر و ایمان آورده و اتباع ایشان را از آن حال خبر شد بنزدیک ایشان آمدند گفتند که
 چرا از دین منی بگشتند ایشان گفتند راه راست نیست می باید که شما هم ایمان آرید گفتند بنزدیک خواهر
 رویم و اسلام آریم نزدیک خواهر آمدند و بر سر سجده استاده و خواهر در سجده بود چون از سجده بر و آمد و با عیال
 استاده و آن مولی بر اهل خود استاده است خواهر از ایشان سوال کرد که کجا آمده اید ایشان گفتند

با مسل تقوی را در نوبتیم اکنون اسلام می طلبیم عرض کن خواجه اسلام عرض کرد و بعد برکات تقوی
 خواجه ابو جعفر نگاه ایلی بخاری باز در جوابت کرد دیگر که بار او حفظ کن باز خواجه اجابت کرد نگاه خواجه فرمود تا منبری بنهاده
 خواجه بر منبر برآمد تا ایشان را و دعا کند مسلمانان برخواست و سوال کرد که چه میفرمائی در حق کسی که در عار و قنوت
 نمیداند و قبل بر او الوداع میخواند در برادر عجمه بیرون آید یانی خواجه گفت بیرون آید و بعد از آن خواجه بر او
 سفر از قبله افتاد چون به بغداد رسید در بغداد طوطی می دادید که در قفس سوره قل بر او الوداع داد و عار و قنوت را
 درست میخواند چون خواجه ابو جعفر آن حالت دید آن مالی را که با خود برده بود بر حایجان صرف کرد و گفت
 ای یایان من در شهر بخارا با من میگردم که مرا بهی دیگر افتاد خواجه باز گشت چون بشهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شد که
 خواجه آمد همه استقبال خواجه بیرون آمدند و سوال کردند از خواجه که ای امام مسلمانان خبر هست که سبک باز گشتی گفت
 بل خبر است اما بهی افتاد و باز گشتیم پس فرمود تا منبر بنهاده خواجه بر منبر برآمد نگاه خواجه گفت آن سبایی که از من
 سوال کرده بود که اگر مسلمانان ما را قنوت ندانند در قنوت قل بر او الوداع بخوانند از جمله بیرون آید یانی من گفته بودم
 که آید آن مرد در میان شماست یانی آن شخص حاضر بود گفت هست خواجه گفت که آن نماز که گذارده و در او بود اما
 اکنون چه میکنی و عار و قنوت را بیاموزی تا در نمازی خبری خوانی که در محل باشد که من دیدم در شهر بغداد
 طوطی در قفس سوره قل بر او الوداع داد و عار و قنوت را درست میخواند طوطی که کنی خط میکشید است و عار و قنوت
 بر آید شاهی سکه جدید میکند و سوره قل بر او الوداع داد و عار و قنوت می آموزد و تو که مومنی و عاقلی و مخلصی و مصلحی
 بر آید بهشت و عده دیدار خداوند و شکاری قیامت جز این نمیکنی و چند نامی تا در عار و قنوت بناموزی خبری
 خوانی که در محل باشد طریقی اولی بود این خواجه ابو جعفر که نذر از لغت و صفت او شنیدی یا چنین زید و تقوی
 و علم و سخاوت میگوید که هر کدام این دو نذر مسکند غافل که فعل بجای آید غار نش رواند و با اظهار هر دو
 نسبت که غار نش رواند چون فعل بجای آید اما بدانکه از من دو نذر و مسکندش درون نماز هست و شنیدن
 نماز آن شخص که بیرون نماز است اول عبارت **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلوة فاعلموا
 و جوهر یکم و ایدکم الی المراقی و امسحوا بر رؤسکم و ارجلکم الی الکعبین یعنی لام نیز بخوانند معنی این است مغسولان چنین گفتند
 که فکر قدیم و بادشاه حکیم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان که دیده و گردن نهاده بر یکا یکی خداوند چون
 بر خیزد نماز بپوشید رو بپوشد خود را از زمره گوش تا زمره گوش و هر دو باز و بپوشد یکبار از رنج تا رنج و بر سر سر
 آید و پانها را بپوشد تا شانه که اگر موزه بپوشیده باشد مسح کنید اما خبر است **قال** النبی صلی الله علیه
 و سلم لا یقبل الله الصلوة بلا طهور و لا صدقة من حر الحرام **ابدا قال** علیه السلام لا یان لمن لا امانت له و لا
 صلوة لمن لا وضوء له و لا وضوء من لا یستنجی **قال** علیه السلام لا یان لمن لا امانت له و لا وضوء من لا یستنجی

که بکبر اول نیکی است از دنیا و آنچه در دنیا است دوم قیام فریضه است قوله تعالی و قوموا للصلاة فانتم بها متم
 بهجاء و آشنی بر بای آشنی این سخن نماز خاصه نماز وسطی که خداوند عزوجل در حق وی دیگر با پنجیم
 فرموده است قوله تعالی حافظوا علی الصلوة و الصلوة الوسطی و در صلوة وسطی مرعاه از اختلاف
 خواجگان ما را بدین حدیث است که خداوند عزوجل بعلم قدیم خود دانسته است که علماء را در وقت
 استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المؤمنین علیه السلام است رضی الله
 عنه دفعه در وی آنست که دو نماز است مرز را نماز با دعا و نماز پیشین و دو نماز است مرز شب را نماز شام و نماز پیشین
 پس صلوة وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام بر آن حدیث است صلوة خواجگان ما منهنج الدین را در
 سبک در روایت بیرون آورده عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوة وسطی نماز با دعا است و این قول امام
 شافعی که گفته است دفعه در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را
 نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز با دعا بود اما بر قول زید بن ثابت و ما در موانع عائشه صدیقه
 رضی الله عنها صلوة وسطی نماز پیشین است و این قول امام مسلم گفته است رحمه الله دفعه در وی آنست
 که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز با دعا است و دو رکعت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز
 وسطی نماز پیشین است و ثابت میگردد که صلوة وسطی نماز با دعا نیست دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار
 نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پیشین آمد رسول بحم آن چهار نماز را بر تریب قضا کرد و نماز پیشین را
 در وقت گذارد و دعاها را گفت مرگافرازا گفت که ما را از صلوة وسطی محروم کردند عن علی ابن

ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلیم یوم الخندق حبسوا عن الصلوة العصر طار الله بهویم
 و قبورهم نماز و اتفاق است که در آن چهار نماز با دعا نبود و ما را از فعل رسول عم چند مسئله متعلم شدیم یکی
 آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزد یک امام شافعی رحمه الله شرط نیست و دیگر
 صلوة وسطی نماز با دعا نیست و دیگر آنکه هر کجا که دو امر پیش آید چنانکه نماز گذاردن و با دشمن حرب کردن
 باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا آنچه در اینجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام
 و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم المقدم فیهونی الی الدین مقدم و من قدم مؤخر فیهونی الی الدار
 مؤخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم داشته باشی و در خدا تعالی ویرا در هر دو سرای مقدم
 دارد و هر کار مقدم را مؤخر دارد و خداوند تعالی در هر دو سرای ویرا مؤخر دارد و این بخوبی نماز را باین
 ترتیب که نمیکند ارم ما این را بنحیه دائم بافعال و کردار دنیا را مقدم علیه السلام خداوند این عالم را در
 شش شانه روز فرموده است قوله تعالی ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض ستون یوم

ثم استوی علی العرش ابتدا از درویشینه کرد و ختم بر روز آینه کرد و درویشینه آسمانها و زمینها را آفرید و روز شنبه
 افتاب و ماه تاب ستارگان فلک را بیا فرید و اینهارا در فلک مرکب کرد و در وی کردان کرد و روز شنبه
 خلقان عالم را آفرید از جانوران و ساکنان زمین و همه ساکنان آسمان و ساکنان دریایها و فرشتگان
 آسمانها و زمینها و روز چهارشنبه آسمان عالم آفرید و دریاها را آفرید و دریاها را کردان کرد و دریاها را
 و چشمها را دید و در درختان را بر ویانید و نباتها را از زمین بر آورد و در دریاها را قسمت کرد و تقدیر بر زمین
قوله تعالی و قدر فیها افوا بهانی اربعه ایام سوا للسلالین و روز پنجشنبه بشت و در و زخ آفرید و در
 رحمت و فرشتگان عذاب و حوران و قصوران و غلمان و ولدان و روز آینه بود که آدم علیه السلام
 را بیا فرید و جان بقالب آدم مبارک عم اندر آورد چون روح بدماغ آدم رسید بشت و عطسه زد و نفیض
 چون گفت الحمد لله پس نام معلوم آمد که عطسه نعمتی است و بر احد لازم آمد و هم روز آینه بود که طایک از قرآن
 آمد تا آدم را سجده آورد **قوله تعالی** و ادعنا للسلامة السجدة و الامم فبجد و الا بالیسیم و روز آینه بود که آدم
 بشت اندر آورد و روز آینه بود که حواضی الله عنهارا از پهلوی چپ آدم عم در وجود او آورد و روز آینه
 روز آینه بود که آن زلفت بی قصد از ایشان در وجود آمد و هم روز آینه بود که ایشانرا از بشت بدین
 آورد و پس آدم علیه السلام این بود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم نخطئ لنا و ترسنا لکن من سن الخاسرین
 ما بر بشت پدر را بدرفت و هر کجا که نعمتی رسد الحمد باید گفت و هر کجا که زلفی در وجود آید استغفار باید گفت و هر
 چون آدم عم را از بشت بدین آورد و آدم عم در بشت شب ندیده بود اینجا تا زشام اندر آمد و موها را
 آدم عم اندر کشید شد گفت چه شاید بودن صبر کرد چون صبح و مید و عالم روشن شد و بر معلوم که این عمر می
 رنده و اینده شکر اندر این دو حالت بود رکعت نماز که از خداوند عز و جل از وی قبول کرد و برافریض کرد و این
 و آن دو رکعت فریضه بادا بود پدر ملت ابراهیم خلیل الله چون خواب دید که فرزند را قربان کن و خوابا بنیا
 علیه السلام میجوشی بود و بیسج را برد تا اینجا که فرمان بود خداوند عز و جل بدو فرزند خدا فرستادش
قوله تعالی و قد بیه نذیر عظیم و چون از خوف نمرود علیه اللعن نجات یافت و از خوف منجیق خلافت
 داشت را خداوند عز و جل بر وی پوستان کرد ایند و از دست نمرود علیه اللعن نجات یافت و شکر از این
 چهار حالت را چهار رکعت نماز که از خداوند عز و جل از وی قبول کرد و برافریض کرد ایند چهار رکعت
 نماز پیشین و پس او این بود الحمد لله قبل کل احد و الحمد لله بعد کل احد و الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من
 کل ذنب و اتوب الیه چون بنده مومن گوید الحمد لله قبل کل احد امر آید بر در کارم کاتبان اعمال و بر او رکعت
 بر چیزی که در آسمان آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت کرد و ایند و چون گوید الحمد لله بعد کل احد امر آید

از خدا می غرض جل و کونان اعمال و بزرگ نایمی در دیوان وی ثبت گردانید که بعد و هر خبری که در زمین افتد
شده است نیکو بنام این بنده نویسد و چون کید الخیله علی کل حال آمد از بر و در کار مرگانان اعمال
و بزرگ شایان این بنده موسی تواند نوشتن من و هم جزا و دی چند آنکه خواهیم چون بولس پیغام
علیه السلام از خوف زلفت نجات یافت و از ظلمت شکم باری از ظلمت در باحیات یافت و بشاره کائنات
قوم شنید شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز کرد و در هر رکعت قبول کرد و بر باقر فریضه
کرد این چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی بین بود و لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین
قال علیه السلام نماز شام گذارد و چون از روز که نزد سیان بلیم الخیله با جمعی هم مجادله کردند و
نالت ثلثه گفتند آسمانها بجهنم برورد و کار بنایند که مار افران ده مایه سر ایشان زمین در میهنهای
خواست تا ایستاز فرود و بر خطاب آمد که شما برقرار باشید جزا و ایشان من و هم آنچه خواهیم عیسی عم
شکرانه آنرا که من بنده ام و پیغامبرم و داد و من بنده است پیغامبری و خداوند غرض جل و از مثل چنین
قول گفتن نگذاشت شکرانه این سه حالت را سه رکعت فریضه گذارد و در هر رکعت قبول کرد و
بر باقر فریضه کرد این سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یخذلنا و لم یکن لیسر الیک
فی الملک و لم یکن لعلی من الذل و کبره یا اوجوین سی علیه السلام از مدین بعبر میرفت و صفورا که دختر جبر
پیغامبرم بود و برادر و ولادت گرفته و جوانا یک شد و گر در مرده موسی عم افتاد و او را باریدل گرفت
و بری جستن گرفت و در غریب گرفت و گر در مرده موسی عم افتاد و بر چند موسی سنگ را بر این تیره و فر
پدید نیامد سنجی و صلوات در وی ظاهر شد بر و در این زمین زو حق سبحان و تعالی بر و در باوی بسختی داد
گفتند ای پیغامبر خدای بر باقر فریضه نماز آنش و هم ما مورا بر و در کارم موسی عم امید متقطع کرد و در و
کرد اینده گاه که از دور بر طور سینا نوری را دید چنان مکان بر و در که ناز است قدم در نهاد و روی بدان جای
نهاد و بگردانید است که از اینجا کردی بود تا اینجا که نو سیصه فر سنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر روی
کوته کرد اینده و برادر ساحتی بدینجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بیکر دان نور سیابان و درخت آمد وی فرود
آمد تا بیکر نور باز بر سر درخت رفت و در بعضی گفت آورده است که بشنا و بار نور از درخت سیابان درخت آمد
باز بر سر درخت میرفت موسی عم متعجب شد از بابی اتی انما الله لا اله الا هو یخبرنا انما نزلت باین بشارت
پیغامبری بر تو احصائی شده بود و گر اندر هر پیران گفته بود و صفورا با همه بر زمین نهاده بود شکرانه
این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند غرض جل و از وی قبول کرد و بر باقر فریضه کرد این چهار رکعت
نماز فریضه و غرض وی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل حلقه من لیسان

مومن چون در رکعت نماز گذارد بدین قیام رکوع و سجود و قعود و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
غزوجل بعد در شصت گان آسمان هفت نیکی در دیوان وی ثبت گردانده و نام پنجم الدین عمر بن حفص رضی الله عنه است
حصایل آورده است که زمینها و نیز بدین قیاس اندانچه در حقان و منار را در قیام اند چهار بابیان
در رکوع اند و خرنده گان در سجود و دیوانا و کا بهار و کو بهار و قلیا به در قعود اند و مذنب سنت و هفت

افست که پیشی که بست در تسبیح است و همه سجد اند و واجب الوجود را **قوله تعالی** وان من شیء الا

یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیح چون بنده مومن در رکعت نماز گذارد و بدین قیام در رکوع و سجود و قعود

خدا تعالی امر فرماید تا بعد در هر چه نیکی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت گردانند

چون خانه کعبه را بر ابراهیم خلیل الله عم بنا کرد و جبرئیل عم اینچ کوه سنک می آورد و با اسماعیل سید او را

ببر ابراهیم سید او را کعبه را بنا کرد بنده مومن چون باین تسبیح نماز روی بکعبه آورد خدای غزوجل مثل آن

نیکی در دیوان وی ثبت گردانده و از ثواب جبرئیل این و ابراهیم خلیل الله و اسماعیل فریخ طلبه

بالتصیب باشد قرائه فریضه است بآیه و اخبار و اجماع **قوله تعالی** فاقروا یا ایها الذین آمنوا

که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قوله تعالی** انزلنا القرآن لعلکم تعقلون

بالتقوا رسول الله و انزلنا القرآن لعلکم تعقلون نماز سجد را رکوع و سجود فریضه است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا

ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای غزوجل میفرماید که ای گردندگان رکوع

و سجود و ای پروردگار خود را بهر سستی و افعال خیر کنی تا سید باشد که رنگاری یا سید و در حق رکوع

رسول عم نمی فرموده است نبی البنی صلی الله علیه و سلم عن نبی سجده الحار رسول عم نمی فرموده که در رکوع

سجده یک فرموده یا بدینچه که بهایم خبری از زمین سجده **قوله تعالی** انزلنا القرآن لعلکم تعقلون

منه فلیتقوا ربهم اعضا به اعضا تا استطاع رسول عم فرموده چون بنده مومن سجده آورده بر پروردگار

خود را باید که بهر اعضا آورد بهین که هیچ عضوی از اعضا روی از قبله نافتد بنود تا بتو اند قعود از نشستن

فریضه است **قوله تعالی** و قیل انقلوا مع القاعدین **قوله تعالی** انزلنا القرآن لعلکم تعقلون

من السجدة الاخرة و قدت قدر التمشید قدمت صلواتک بعد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول

عم که فرمود ای ابراهیم مسعود چون سر از سجده اخیر بردارد و قعوده اخیر و مقداد سجده و بر سینه رسا نیازی

نماز تو تمام شد خواه پیشی خواه برو **مسلم** بیرون آمدن از نماز بقول نماز گذارنده بقول بچینه

رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبیه رحمة الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله بدیداید

بعضی از مسایل آنست که اگر در میان نماز حدث بدیداید یا اتفاق نماز تها شود و اگر بعد از نماز بدیداید یا جماع

نماز را بود و اگر بعد از قراة تشهد پیش از سلام چه بر آید بر قول امام اعظم نماز تباہ شود چنان بود که در سبک
 نماز و بر قول صاحبیه روا بود و دلیل برین مسأله آنکه مسلمانی نماز باطل میکند از بعد از قراة تشهد پیش
 از سلام یا در تشهد آمد که نماز خفتن بر پشت یا وتر بر پشت یا آفتاب بر آمد برین هر سه صورت قبول چنین قرائت
 نماز تباہ نشود و بقول ابو یوسف و محمد رحمۃ اللہ روا بود **مسئله** مسلمانی نماز فرض قضاء دارد و بوقت
 ضعیفی میکند از بعد از قراة تشهد پیش از سلام نوال راست است و استناد بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ نماز تباہ و
 و بقول صاحبیه نماز را بود **مسئله** جماعتی نماز عید میکند از بعد از قراة تشهد پیش از سلام نوال
 استناد بر قول ابو حنیفه رحمۃ اللہ نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** جماعتی نماز آئینه میکند از
 بعد از قراة تشهد پیش از سلام وقت نوشد یعنی نماز دیگر در آید بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ نماز تباہ شود و بر قول
 صاحبیه روا بود **مسئله** اگر مسلمانی را نماز پیشین بر وی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میکند از بعد از
 قراة تشهد پیش از سلام وقت کرده نماز دیگر در آید بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه
 نماز را بود **مسئله** اگر مسلمانی بعد از قراة تشهد پیش از سلام آب یا نیت بقول امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ
 نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمۃ اللہ نماز را بود **مسئله** عریان بعد از قراة تشهد پیش از
 سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ نماز تباہ شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمۃ اللہ نماز را بود
مسئله صاحب جرج سائل را بعد از قراة تشهد پیش از سلام وقت نوشد بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ
 نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** صاحب موزه را بعد از قراة تشهد پیش از سلام
 مسح بر سر آید بر قول امام ابو حنیفه رحمۃ اللہ نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** صاحبیه
 بعد از قراة تشهد پیش از سلام چهره افتاد و جرات نیکو شد بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ نماز تباہ شود و بر قول
 صاحبیه روا بود **مسئله** بخاری با یما نماز میکند از بعد از قراة تشهد پیش از سلام صحبت یافت و
 قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله** کسی
 که بوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراة تشهد پیش از سلام بر ایشان سر بوشیدن فریضه نیست
 چنانچه دختر نارسیده رسید و یا کنیز که از او شد و همچنان بقدرارگنی تاخیر کرد و بقول امام ابو حنیفه رحمۃ اللہ
 نماز تباہ نشود و بر قول ابو یوسف و محمد روا بود **مسئله** مسلمانی بعد از قراة تشهد پیش از سلام
 بخواب رفت و احکام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمۃ اللہ نماز تباہ شود و بر قول صاحبیه روا بود **مسئله**
 بعد از قراة تشهد پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمۃ اللہ نماز تباہ نشود و بر قول صاحبیه
 روا بود **مسئله** مردی نیت امامت زمان کرد بعد از قراة تشهد پیش از سلام زلی آمد بوی افتاد کرد

و بعد از آنکه گفت بر قول امام اعظم رحمه الله تعالى نهاده شود بر قول صاحب بدو و ایضا
 در نوشته های از سبک دارد در هر حالتی و یکبار از بیرون کشتی بر ایشان افتد که در وقت از قناره نشسته و پیش از سلام
 کشتی روان شد بر قول ابو حنیفه آنها را که بیرون کشتی افتد کرده اند از ایشان تباد شود و بتقول صاحب
 نهاده شود و درین جمله مسائلی که گفتیم بر قول امام اعظم رحمه الله علیه نهاده شود و بتقول صاحب بدو و ایضا
 اسل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام اعظم رحمه الله علیه نیست و بتقول صاحب بدو و ایضا
 حواجز امام اجل خراسانی رحمه الله علیه گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نهاده گذرانده و فریبده است بانی گوئیم
 شرطی را و ای نماز است فریبده نیست که فریبده چیزی بود که بنفس خود عبادت بود و دیگری که بخند و قهقهه و صحبت غذا
 از نماز بیرون آمده شود و فریبده نشود و فریبده مسخ و محضف این کتاب از خواجہ امام قاضی احمد زاهد و بعضی
 از مشایخ رحمه الله علیه گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخصی دو صفت
 چهار است بچنانکه یک را هم مطیع توان گفت و هم عاصی صورت مستحکم چنان بود که موسی و زین
 صاحب یا چارخصی نماز میکند از زمان ادوی که نماز میکند و مطیع بود و از آن روی که در زمین غصبی است
 با در چارخصی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت سه سبک و یک
 مختلف فی بیان از شافعی رحمه الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از وضو هم چنان
 احرام گیرد بتقول علما ما رحمهم الله علیه روا بود و بتقول شافعی تا بمیتات نرسد محرم نشود و دیگر را هم محدث
 توان گفتن و هم ما طهارت صورت مسئله حلال بود که مردی بطهارت باشد دست بر اندام نهایی خود
 نهاده و باز از آنجا برود و در عقد باشد بتقول شافعی طهارت تباد شود و بر قول علما ما رحمهم الله علیه
 نشود و این مرد را هم محدث توان گفت و هم بطهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسئله
 چنان بود که مردی از بالا فرود آمد و یا در آن بر پشت گیرد و یا چیزی بر پشت دی از نزد کازری آب می
 می نشوید ظاهر شود بر قول شافعی رحمه الله علیه واجب نبود بر قول علما ما رحمهم الله علیه غسل واجب
 نشود و این مرد را هم جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود
 میان رو و خواجہ شمس که یکی این دو خواجہ قسمت خود را اندوخته و بر قول امام اعظم رحمه الله علیه بنده
 شود و بر قول صاحب بدو که آن را بنده این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد و اما بر قول امام اعظم
 رحمه الله علیه مرد آزاد و ناگفته و اسیر اختیار بود اگر خواهی بودی نیز میخورد از آزاد کند تا باینکه از باب
 نشود و آنرا بنده قسمت بنده از آن آزاد گفته است و آنرا که خواجہ غلام را که از بنده تا بنده از آن
 به پیمای خود را که کند و نکند آزاد و سود اما بر قول صاحب بدو و ایضا اگر خواهی از آن شرک

بیت خلاصه را شناسد و اگر آنجا خلاصه را گذارد و بفرمود چنانچه ای گویند برای خود اگر کند خلاصه می خواند از دست یکی از
 هم جمع توان گفت هم مسافر چنانکه خلاصه می بود در میان دو خواهر مشترک و غیر دو خواهر مسافران یکی از
 دو خواهر بیت اقامت کرد این خلاصه را هم مقیم بیت خواهر می توان گفت و هم بیت خواهر مسافر مسافر
 هم توان گفت یکی را هم خسته توان گفت و هم بیدار صورت مسافر چنان بود که یکی در خانه خفته باشد
 مردی را با زنی عقد کردند و بد آنجا رفتند و در آنجا بودند آن مرد از این خلوت ایشان خاسد باشد تا اگر آن
 زن را قبل از دخول طلاق دهد عدت لازم نشود که آن خسته را حکم بیدار است اما نمیکه این مرد را لازم شود و الله اعلم
باب چهارم در میان ولجبات نماز در نماز جهنم است که تبرک و تاخیر می بخورد سهولانم شود و چون
 بفرموده شد بود اما اگر بعد از آنکه نماز را بجا آورد و لیکن بپنج بار شود چنانکه اگر کسی یا نحو نماز سجده سهو یا در آن سجده یا

سهو نقصان نماز و بر این بگوید و بزرگی گناه را **قال** علیه السلام حسن الکبایر لا کفارت فیهن الا تبرک
 بالانده و حقوق الوالدین و القربان من الزحف و الیمین الفاجرت و فعل المومن بغیر حق و بر دایت و بکفر نفس
 بغیر حق رسول هم فرموده است که پنج گناه کبیره اند و برادر دنیا کفارت نیست بشتر که آوردن بعد از آن
 و از آنرا در پید کردن و در حرب یکموس از دو کافرو دی که او ایندن که غالب بکوت نبود و سگند بدو و خون
 یعنی بمن غموس و خون بناحق کردن همچنان که این پنج گناه کبیره را در دنیا کفارت نیست هر که در نماز و غیر
 بعد از آنکه اگر چه در آن نماز سجده یا سهو یا در آن سجده یا سهو نقصان نماز و بر این بگوید و از بزرگی کفارت
 زیرا که گناه کبیره است **مسئله** در قریضه یا چهار کعبی در دو رکعت ناسعین قرآن
 خواندن قریضه است اما در ولی اول واجب است **مسئله** فاتحه شیش الزمورت قرآن
 واجب است و سوره با فاتحه ضم کردن واجب است بر قول علماء مارج و بر قول مالک و حمزه الحدیث
 قریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندن فی بلند خواندن واجب است و در آیهسته خواندن
 آیهسته خواندن واجب است این دو **مسئله** در حق امام آباد اما آنها گذارنده را در نماز نرم خواندن
 نرم باید خواند و در نماز بلند خواندن بخیر است اگر خواند بلند خواند و اگر خواند نرم خواند **مسئله**
 بلند خواندن در نماز بر سه نوع است قریضه واجب است اما سبقت در حق نماز است باید که در تطوعا
 نرم بسیار نیک خواند و نیک بلند خواند سبقت خواند حکم حدیث هندی **قال** علیه السلام حسن الاضطراب
 آورده اند که شبی رسول علم روزگار صی را مطلقا میگرد چون بدر حجره او بگریختن بعضی انده عنده رسید وی نماز
 بود و قرآن نرم بخواند رسول علم بنور نبوت و نیست که وی در نماز است از آنجا که نشسته و در حجره عنده
 رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند بخواند رسول علم بنور نبوت و نیست که وی در نماز است

از آنجا که گذشت بدینجهه بلال سید رضی الله عز وری نیز در نماز بود از سورت بسورت نقل میکرد و چون باید بود
رسول عز وری نماز گذارد و پشت مبارک بر سینه رسالت باز داشت و گفت یا صید بقی و دش در نماز بودی و در
نرم پیچانیدی گفت بلای رسول الله با ملک بی نیاز را می گفتم رسول عزم گفت همچنان است که تو میگوئی اما باید
بلند تر خوان و این حدیث فرمود قال عزم ارفع صوتک قلید رسول عزم فرمود که باره بلند تر خوان ستم
مواستنی باشد و انگاه گفت یا جر تو نیز دو شش در نماز بودی و قرآن بلند میخواندی گفت بلای رسول الله
دیو از امانی بر ایندم رسول عزم فرمود که همچنان است اما باره پشت تر خوان یا ضحکا نرا ضرری نرسید یعنی
ایشان را سید از کنی قال علیه السلام احفظ صوتک قلید انگاه فرمود یا بلال تو نیز دو شش در نماز بودی
و از سوره بسوره نقل میکردی گفت بلای رسول الله از بوسنهان بوسنهان نقل میکردم رسول عزم
فرمود و همچنان است که تو میگوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن و انگاه سورت دیگر آغاز کن قال علیه السلام
اذا تحت سوره فاتمها بتمامه فرمودم که هر سوره را که افواج کردی آنرا تمام کن انگاه دیگری آغاز کن چون
رسول عزم مر صدیق را فرمود که بلند تر خوان و هر عزم را فرمود که بلند تر خوان پس معلوم آمد که سیانه یا خیر
تو که تعالی و لا یجهر بصوتک و لا تخافت بیاد و اینجین ذلک سیدنا آداب در حق امام است باید که چنین
بخواند که صفت اول را بشنود الله و فریضه در حق بر نماز گذاردی است که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و این
مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طی ای دو صلوٰه خواجہ امام بکر خواهر زاده ابو الحسن کتبی
روایت کرده که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از نسخ از خواجہ ابو الحسن بوی
رحمۃ الله علیه چنین روایت است که او ا حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آید که دو کسر
از شاگردان امام اعظم رحمه الله درین سلسله مباحثه گردید بر پیش پیش خانی باز گشتند بشیر گفت که می
باید که چندانی بخواند که اگر ستمی گوش بردوان می بنهد بداند که چه بخواند اما هیچ و درست تر آنست که
خواجہ ابو بکر فضل بخاری و فقیه ابو جعفر سنندوانی و خواجہ امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که
چندانی بخواند که خود بشنود یا دیگر را بشنود و هر چه کم ازین بود آن همچنین بود که مجربان چنین اند
و بهر نماز روا نبوده مسلم تریب میان رکن درکن واجب است مراعات ارکان با اتفاق واجب است
چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجده و سجده پیش از رکوع و رکوع پیش از رکوع و رکوع پیش از رکوع
رحمهم الله فریضه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست
که رسول عزم در سه پیشه بود که احوالی در آمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بخا و بیا و در چون نماز تمام کرد
رسول فرمودم فصل فانک لم تفعل بر نیز و نماز بگذارد که تو نماز نکرده ای احوالی آن نماز را باز گذارد

و بعد از آنکه از آنجا بیرون آمد و باز فرمود شش رکعت فصل تا تکبیر اول اصل اعرابی چون نماز تمام کرد آن نماز را باز گذارد و قعدیل ارکان را بجای نیار و رسول هم همین حدیث فرمود و همچنین تا سه بار فرمود چهارم بار اعرابی غیر ظاهر کرد و گفت یا رسول الله من پیش ازین تمسک کنم گذاردن رسول عم قعدیل ارکان در آخر شش بعد از آن نماز گذارد و قعدیل ارکان بجای آورد و انگاه رسول عم مانند شش تا برفت پس معلوم آمد که

قعدیل ارکان فرضیه است و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم من صلی صلوٰه و لم یتیم رکوعها و سجودها لایجز صلوٰه جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه رواه ابی سبکند از رسول عم که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجای نیار و نمازی روا نمود پس معلوم آمد که قعدیل ارکان فرضیه است اما امام اعظم و امام محمد رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول عم فرموده است از راه فضیلت و کمال را نه از راه فرضیت را دلیل بر آنکه فرموده است قال علیه السلام لا صلوة

لجاء المسجد الا فی المسجد رسول عم فرمود که نیست نماز به سبب مسجد را جز در مسجدی قال عم لا صلوة

للمسجد الا شتره که رسول عم فرمود که نماز نیست مرزبان ششم گرفته را قال عم لا صلوة للحد الا بق

بغابره فرمود که نماز نیست مرزبان ششم گرفته را قال علیه السلام لا صلوة فی الارض المخصوصه ببغابره

فرمود که نیست نماز در زمین عصبی قال علیه السلام لا صلوة فی الثوب المخصوصه ببغابره فرمود که

نیست نماز در جامه عصبی قال علیه السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف ببغابره فرمود نماز نیست

مرائسی را که در آخر صف تنها ایستد درین جمله احادیث این همه نماز گذارنده از عهده نماز بیرون آیند و

از فرضیت بر ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش که دیگران را بود و آنچه نیز بر که نماز

گذارد و قعدیل ارکان بجای نیار و نمازی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش که قعدیل ارکان

بجای آورده باشد و هر آنکه رسول عم اعرابی را میباید تا نماز تمام میکرد و انگاه میگفت که بر خیز نماز گذار که تو

نماز نگذاشته اگر نماز اعرابی نارد و آمدی رسول عم رنج و مشقت دید و رواند آشتی بهم از آنکه او را بر فرمود

که همچنین گذارد چون میباید شش نماز تمام میکرد و انگاه فرمود شش که نماز همچنین گذارد پس معلوم آمد که قعدیل

ارکان فرضیه نیست واجب است و دیگر حدیثی هم فصل حدیثی مشهور است و اعرابی تقاضا کند و حدیث

جابر بن عبد الله حدیثی واحد است یعنی تقاضا کند و فرمود رکوع و سجود باینکه دانستم قوله تعالی

یا ایها الذین آمنوا رکعوا و اسجدوا تعذیل ارکان را بحدیثی که میگویم که قعدیل ارکان فرضیه است زیاده

کرده باشیم حدیث را باینکه و این چنین نشاید و همچنین هر حدیث روایت میکند باینکه حدیث را روایت مسکرم

در حدیث آمده است که رسول عم در مسجدی نشسته بود و با صبی که ارم اعرابی در آمد و نماز گذارد و قعدیل

ارکان بجا نیارود و چون می ناز تمام کرد و سر بر روی خشت کجی نهاده و بر سر کلاه و بر سر کلاه
 نگه دارد و رسول هم فرمود که در حق نماز گذارند که آن طغیه کعبه یک کس بر روی دیدان نماز روی خردیاری میکنند
 ابوهریره رضی الله عنه گفت من بر روی دم و آن نماز از روی خردیاری کردم از دم فقر و نماز گذاردم بر روی فقر
 و سائیدم و عربی گفت قصه نماز کن که اگر بر دنیا و آنچه دنیا است پس من تو را بین دو کشت نماز بگذردم ابوهریره
 گفت در دم و آنچه از عربی گفته بود و رسول صلی الله علیه و سلم باز در کعبه رسول هم فرمود که من بکعبه نماز گذارم از نماز
 طغیه کعبه چون رسول هم نماز گذارند و فرمود و وی تعدیل ارکان بجای بنیاده بود و بسط هم اندک تعدیل ارکان
 فرقی نیست **مسئله** تعدیل ارکان چیست ابو الحسن می گوید الله گفته است که تمام کعبه سجود و تعدیل ارکان چیست
 خود به عبد الجبرائی می گوید الله گفته است که تمام کعبه و سجود است که بدانکه تعدیل ارکان از تعدیل کعبه است که در نماز عدل
 ارکان بجای آید و از عدل برورد که اگر این بود و تسبیح و حرمت برورد که از تسبیح الاسلام بدانند و این همه الله گفته است
 که هر که نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیارود اول آن بود که آن نماز را بجا نراند از برای آنکه اگر ای را رسول هم سبب نماز
 باز فرمود که در آن وی تعدیل ارکان بجا نمی آید **مسئله** فایست تعدیل ارکان چند است هر قول ابو یوسف
 و شافعی و مالکی و حنفی و قول همه آنکه است شده است از امام احمد و از امام شافعی و از امام مالکی و از امام حنفی
 یکروانه است که نگذرد و بگوید که وی از کعبی بر کعبی نقل میکند این از وی تعدیل ارکان بود و اگر نگذرد و بگوید که از
 کعبی بر کعبی نقل میکند یا این از وی تعدیل ارکان بود و بگوید که از کعبی بر کعبی نقل میکند یا این از وی تعدیل ارکان بود
 نیست این از وی تعدیل ارکان است و در متنی از امام ابو حنیفه و از امام مالکی و از امام شافعی و از امام احمد و از امام حنفی
 اگر آن نبالی یا آن بالشت را از زیر سر وی ببرد و بگوید که از کعبی بر کعبی نقل میکند یا این از وی تعدیل ارکان بود
 اما این قول ضعیف است و باین عمل شاید کردن و بگوید که از کعبی بر کعبی نقل میکند یا این از وی تعدیل ارکان بود
 حاصل شود آنگاه وی بخت سجد دوم کند از سجده دوم نیابت که در امام جواد علیه السلام بر سر کعبی و از کعبه آمده است
 که مراد از حاصل شدن تسبیح آنست که قبضه بر زمین بود و نوک تسبیح بر پیشانی **مسئله** دو سجده بیک جسم کردن
 است فحالی آنکه قیام رکوع یکی سجده و دو رکعت است شایخ و هم الله تعالی برین سه قول گفته اند یک قول آنست که
 قیام از رکعت پیش از تسبیح در رکوع آخر است برین گفتنی و دو سجده که او در پیش است برین یکی و این جواب حکایت نموده اوا
 لقاسم حکیم الله گفته است که هر چیزی خرد و پیا خورید و هر چیزی در عوی کند گویان خوانند و چون عوی بندگی و
 آن سجده بگوید و تسبیح برین یکی و جواب بل اصول آنست که چون مراد از تسبیح سجده و فعلی از طایع را تا آدم را
 سجده از قول تعالی **وَاذْكُرْ لِلّٰهِ اَلْحَمْدَ سِجْدًا وَاِلٰهًا مُّجْتَمِعًا وَاِلٰهًا مُّجْتَمِعًا وَاِلٰهًا مُّجْتَمِعًا وَاِلٰهًا مُّجْتَمِعًا**
 البغیة که سجده و پیا در چون مراد سجده اول برده شد و تسبیحی در کردن گشتی از ایل با و بدین بجهان است

استاد و شکر از انرا یکی کسی بود و یکروز در روزگار عالم از ایشان قبول کرده و برافراخته و ایندو این سوال
از امیرالمؤمنین علی رواست که در آن روزی الصدوق را و حکم چنین گفته است هر دو سجده که در سجده اول که سر
خیزد بر خاک نهاده و دلیل این اشارت است بر آنکه در آن خاک فرو برده است و سر بر آوردن اشارت است که بر
بر خاک دارد و تازه ام دو سجده دوم اشارت است که باز گشتن من بخاک بود بقول خدا عزوجل قوم خاک
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم یومناzure اخیری است ای زحاک او بیدار خاکیا بیدار باش
خاک بودی خاک گردی در میان بخت بیدار باش چون از علی رضی الله عنه جوابی آمده است نظار و او
اند و حکمتها را دیگر بیرون آوردند بخشش جواب دیگر که داده اند و متعنا ط کرده اند یکی حکمت که مشرکان
مربوب و باطل خویش را یک سجده می آورند و مومنان را فرمان داد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان را سجده
می آورند و شما و آری تا عبادت شما از عبادت ایشان جدا نشود و رکوع علی آمده است چه ایشان رکوع
نمیدهند پس یک سجده مومنان را مخالفت فعل ایشان آمد پس صفت دیگر حاجت بقضا و مخالفت را حکمت دوم
آنست که چون روز میثاق می گفتند فرمان آمد که دعوی راستی نمایند سجده بیاید بعضی سجده آوردند و بعضی
چون آنندان سر بر آورده دیدند که بعضی سجده نیاوردند شاموی که نذر میافتنی و حق سجده می خدای عزوجل را شکر او را
باز پس در قضا و کسانیکه سجده اول نیاورده بودند بعضی از ایشان ایشان سجده دوم نیاوردند و هر یک که سر بر آورده
مسلمان نبود و مسلمان نبود چون نیز مسلمان بود دیگر سر بر آورده و کافر بود و کافر بود و دیگر که اول سجده دوم
مسلمان بود و بعدتی و باز کافر بود و دیگر که اول نیاورده و دوم آورد کافر بود باز مسلمان شد چون در روز میثاق مومنان
و سجده آوردند و مشرکان که نکرادند و سر بر آورده و سجده اول موقوف بود در دستاق را شکر بود و وقت ایام از او
تعارف و حید را حکمت سوم آنست که او مومنان را از بیعت بیعت بدینار بخت فرستادند و بیعت سال بکر است
خوبست و سجده بود و عذر بخوبست که جبریل امین آمده بشارت قبول تو را در دو گفت سر را تا بشارت رسانم چون سر آورد
بشارت شنید و باز سر وقت شکر از آن حال آورد سجده آورد و یکی از جهت عذر را و یکی از جهت شکر المذاق را که پذیرا
موقوف کنید و در غار دو سجده آید حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت علی با از روی سبطه صلی الله علیه و آله و سلم
و بر امیر ارج بر نذرنا اهل آسمان را بر نذرنا که در قیام و رکوع و سجده و وقعه بودند و دیدند و آنها که بجهت نذرنا
که سر بر آید تا ویران نمایند سر بر آورده و در دیدند چون از گشت ایشان سجده بود باز گشتند سر بر آورده و
ساجد از او و سجده و بر فرمان آمد که هیچکس را بکون قائم رکوع و وقعه می آورند و سجده و عینا که از او دیدی تا جواب
عبادت همه طایفه ایشان را اگر امت که حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که متقاد فرمان خداوند بر
سجده گویان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی می بود و گویان دعوی از کو که اندر غار حکمت پنجم آنست

حکایت ششم آنست که در کعبه خدمت است و در سجود قربت است و قول تعالی و اسجد و اقرب کقوال الهی صلی الله علیه و سلم قریب
 بالیون الجسد من باؤه و سجده خدمت از بنده است و مرخصی از غرض و جل و قربت از خدمت مرخصه را از بنده بود و در یکی
 بسند گذرد از غیر انبیا بر این بنیاد بر او ایچ از وی بود مرخصه را و او که دانسته از چه گفته اند بنده نواز می تا لب بعضی از انبیا را رسول
 گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مرا یک را که سجده آرید مرا آدم با من امتثال نمودند و فرمان بجاء آوردند و سجده کردند و از ایشان
 را معلوم شد بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و می مضطربانیدند چون بفرمان سجده بر داشتند خراش می زدند و می
 استاده اند و شکر از آن حال را بیک سجده و بیک آتشند و خداوند عز و جل از ایشان قبول کرد و بر او فرمود که دانید این دو سجده
 و آن سجده حق را بود با آدم را و او اجاب نام نهاد فرمود سجده است که آن سجده حق را بود آدم و منی قبل بود شیخ الاسلام
 برهان الدین رحمه الله گفته است که آن سجده بخت فجده و بعضی از شیخ رحمه الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از برای
 انکار امر بود و ملایک را از خداوند عز و جل مقرر آن سجده هر آدم را اصل و الله علیه که آدم را سجده آورد اما جواب فقهاء
 که آنرا امام اجل خراسی رحمه الله گفته است که سجده تعبدی است مخصوص در وی حکمت بسیار طلبیدن دلیل بر آنکه اگر مسلمانی در کعبه
 قیام آورد و کوچ آرد و حلال دارد کافرت شود اما اگر سجده کرد و حلال دارد کافرت شود مسلم او در آن سجده مبارک
 است و دلیل بر سجده سالن فرجی که یک سجده می آوردند خداوند باری بشارت و بشارت محسنی بغیر فیه صد است
 یافتند و ترک سجده نامبارک است دلیل بر بغیر علی الفقه که یک سجده می آورد ملعون اندیشد و بعضی گفته اند که آن
 از ترک سجده نبود از آنکه به آن فرمان بود و هر چه رضی الله عنه گفته است که هر یک سجده کرد در خدا را خدا تعالی و یا
 بقیامت یک کافرا را بدش مگرد و نه خاگاهند و خود بخوات بابد و برین سخن نظیر میگوید که چون پدر ملت ابراهیم
 خلیل الله صلی الله علیه و سلم علی بنیا و علیه جواب دید که فرزند را فرمان کن فرج را بر دانا ای کجا فرمان بود و فرج را
 بر زین بنایان صورت سجده بود و نه حقیقت سجده خدای تعالی خداوند است و قول تعالی و قد بنا
 بنیج عظیم بنده مومن چون سجده آورد خدای عز و جل را اگر خداوند تعالی کافرا را بدش بقیامت نورد و نه
 امان از خود بخوات باید هیچ عجب بود مسلم سجده بر خاک آوردن فاضله بود و دلیل بر عقل زاید صحیح است که الله
 و غیره است جمله الله صمد و می الله عز و جل ایشان چون بسجده بر یا غیر تعزیدی خاک یا خود بر زندی و در گشتی بختند ای کجا
 سجده می آوردند می از انبیا سوال کردند می که ای پادشاه رسول چه معنی است که بخاک تقرب می نمایند ایشان
 گفتند می که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیه را بر خود می قول تعالی متنا خلقناکم و فیها ناعیدکم و منها نخرجکم
 ماره آخری بریت ای ز خاکت آید و به خاکیا بیدار باش و خاک بودی خاک کردی و در میان پوشتیا باش پس
 معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضله است مسلم از طوع عباد و مستحبها را که می بر قول امام اعظم
 رحمه الله و ابو یوسف بر سر دو رکعت تسبیح واجب است و بر قول محمد و فرزندش فاضل رحمه الله بر شصت

و جعفر بن محمد و فرو شافعی رحمهما الله گفت که هر شفعی نماز است علاحده و هر دو رکعتی نماز است علاحده و دلیل
 بر آنکه در آن شفع اول از شفع دوم بیست و دو رکعت شفع دوم از اول بیست و دو رکعتی نماز است علاحده
 باید که بر سر دو رکعت نشستن فریضه بود امام اعظم ابو یوسف رحمهما الله گفته اند چون فریضه چهار رکعتی سبک و سبک
 روائی بدست و قطعه بطریق اولی بود که یک قعدہ روا آید و اگر گوئیم که دو نیاید سبک و قطعه را بر حج بنهاده با سبک
 بر فریضه و این چنین نشاید و دلیل بر آنکه اگر مسلمانی سنت را بماند سبک و سبک قضا آن سنت بر وی نبود و
 فریضه را بماند قضا آن بر وی بود و اگر قضا بر خود نپسند کافر شود مسلم که در فریضه چهار رکعتی بر سر دو رکعت
 امام کوفی از اصحابی که در حدیث روایت میکنند که سنت است و لیکن در معنی وی واجب است و بسیار جای هم سنتی بود و در وی
 معنی واجب بسیار جای که هم واجب بود و لیکن در وی معنی فریضه بود چنانکه گویند یا رسیده رسیده شد بر وی نماز واجب
 و چون نال شد گویند زکوة بر وی واجب شد و چون نال شد گویند حج بر وی واجب شد و چون نال شد گویند زکوة بر وی
 بر وی واجب شد و چون چنان رسد گویند غسل واجب شد بر وی و این همه با هم و این که نال شد و لیکن در وی معنی فریضه است
 با هم سنتی است و لیکن در وی معنی واجب است بر سنتی که مضایق بود بیک کمال یا باندن وی سجده سهو واجب شود و چنانکه
 رکوع و سجده بر سنتی که مضایق بود بسوی کل یا باندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه قعدہ اول چون نشستن شفع اول
 شود و چون چیزی ابتدا از شفع دوم شود پس وی مضایق بود کل یا باندن او یا سجده سهو واجب شود و شیخ الاسلام
 علی اسپجانی رحمه الله علیه گفته است که مسافر بر سر دو نشستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود و غیره چنانکه گفته است
 که قعدہ آخر نشستن فریضه است پس قعدہ اول باید که مقیم یا اولین دو سجده امام که بر او برزاده و رحمه الله علیه گفته است که این نماز
 دو رکعت بوده است مقیم را سبقت تمامت چهار رکعتی است و دلیل بر آنکه مسافر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت میکند در آن
 نماز بر او آید و از فرضیت بر وی چیزی باقی نماند باید که مقیم را بر سر دو نشستن واجب بود تا حاصل شود در میان
 اصل و زوائد مسلمانی سنت و یا قطوع چهار رکعت میکند از بر سر دو بقدر سنتی نیست اصحاب
 شیخ عیون بر خاست یادش آید باز کرده بانی بقول ابو حنیفه رحمه الله باز نشستن باعث بود و بقول ابو یوسف رحمه الله
 باز نشستن مستحب بود و بقول محمد و فرو شافعی رحمهما الله فریضه بود اگر باز نشستن و بیچنان نماز تمام کند و باز
 بقول امام اعظم رحمهما الله نمازش روا بود و سجده سهو واجب بود و بقول محمد و فرو شافعی رحمه الله
 نمازش روا نبود و اما اسنادان صحاح آن گفته اند که باز کرده و نماز را بر وجهی تمام کند که اجتماع روا آید و لیکن از آن
 که در روائی می اختلاف بود مسلم که در فریضه چهار رکعتی در دو رکعتی آخر فاتحه خواندن را از اختلاف آنست
 از امام اعظم رحمه الله روایت میکنند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمه الله روایت میکنند که
 سنت است محمد بن حسن رحمه الله گفته است که بخیر است آنکه در دو رکعتی است یا در چهار رکعتی است

رضی الله تعالی عنه روایت میکند که رسول صمد دومی آخر فاطمه زهرا علیها السلام را خواندی که در رساله مبارک عمر می جنبیدی
و حق بودی که ارا حرف با قلم غنمی بیدی چون این خبر با نام اعظم رسید فرمود که فعلی بر او واجب است رسول هم من غیر ترک
واجبی تعاضا کند و از اینجا است که حسن فرمود از نام اعظم رفته الله روایت میکند که واجب است و بعد قول ابو یوسف
آنست که در وقت از صدیق محلی است از امامان مومنین عمر رضی الله عنه که ایشان گفته اند که مادر دومی را فاطمه بطریق
و حاضر دومی چون این خبر با نام اعظم رفته الله رسید گفت ایشان که ارا حافانه و خلیفان رسول هم اند که در ایشان
صواب بود و فعل ایشان شنی تعاضا کند و از اینجا است که ابو یوسف با بنا به ضمیمه حتمه الله روایت میکند که سنت
است و چه قول امام محمد رحمه الله تعالی آنست که از امیر المومنین علی علیه السلام مسود رضی الله عنه را روایت است که
ایشان گفتند مادر دومی آخر فاطمه را بطریق تسبیح خواندی چون این خبر محمد حسن رسید گفت ایشان فرمود و از ایشان است
و آنست که اگر این اقسام امام را الله در قدرت آخر فاطمه بخواند باید که بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی عمل کند
و سجده سهوا نماید که اگر سجده سهوا باره سبقتی که در تعالی وی باشد متابعت کند بر قول ابو یوسف نماز
مسبوقان بنا شود و اگر تنها که در متابعت در غیر محل که در اینجا بر سبقتی متابعت نمود و اگر تنها که در الله
باید که بر قول حسن بنا و در الله تعالی عمل کند و سجده سهوا باره تا بقیه اینها پیروان است و الله اعلم بالصواب
خواندن دو مرتبه واجب است اما در قریه ای مرصحا با اختلاف است نزد یکا امیر المومنین علیه السلام کعب رضی الله عنه را میباید
از قرآن است دو مرتبه علیه السلام مسود رضی الله عنه تعالی عز آورده است که از قرآن است و در حق دو سورت اول سوره الفهم
انا نستعینک یا علی و دوم سوره الفهم یا علی بعد از این هر دو در حق خویش شریف کرده اند بعد از سوره تین و در شریف
طحاوی از امام محمد رحمه الله روایت است که جنب حافض و نفسا و انشا بخواندن که در وی خبر قرآن است اما مطلق
قرآن نیست که نماز بعدی بر او آید پس شروع شد خواندن وی در روز و رکعت آخر نماز از قرآن بود حق وی که از او که
و اگر از امیری بخواند سجده سهوا لازم شود و خواند با نام محمد خواب زاده رحمه الله علیه گفته است که یا دوست حد و رکعت واجب است
مسئله یکا آن نماز جنازه فرقیه است و تکلیف نماز عید واجب است سجده تلاوت بر قول علماء را چه
واجب است و بقول شافعی سنت است سجده سهوا بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که سنت است زیرا که نماز عید
وی سجده سهوا واجب نمیشود و اما ظاهر روایت آنست که واجب است که سنت را قوت آن نبود که نقصان
از فریضه برگیرد و وی نقصان از فریضه برسد و مسئله قعه آخره ششستن و فرقیه
و قراة تشهد خواندن بقول علماء و از جمیع الله تعالی واجب است و بقول شافعی
سنة الله فریضه است و لفظ سلام بقول شافعی فریضه است و بقول علماء از جمیع الله
فریضه است واجب است و چه قول شافعی آنست که رسول صمد دومی قال انی عم محمد بن عبد الله و محمد بن عبد الله

التسليم رسولاً فرمود که بکیر اول حرام کنند و کار با دنیا هست و سلام حلال کنند و کار با دنیا
چون رسول بکیر اول را بسلام نکرده بود پس چون بکیر آن فریضه است سلام نیز فریضه بود و آن اندر
آید ناز بود و این بیرون آمدن نماز را معلوم کرده اند گفته اند که ما فرضیت بکیر اول را بابت دانستیم
قولہ تعالی و ربک فکبر فقد افلح من تمکلی و ذکر اسم جہنمی این دو آیه در حق بکیر اول عام سلام
را ایست نیست حدیثی و احد است دلیل بر آنکه احوالی بحضرت رسول اندر آمد و گفت ای رسول الله در
ادب طهارت و نماز بیاموز رسول و ادب طهارت و نماز او خوش و چنین گفت که چون نماز گذاری
و قعدہ آخر مقدار عجبده و در سوره رسالی نماز تو تمام شد خواهشین خواه بود و احوالی سوال کرد و از رسول
که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا بی رسول فرمود که بی اگر لفظ سلام فریضه بودی
رسول و تبلیغ ان تقصیر نکردی و عن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی انه قال اذا قمت بک
من السجدة الاخيرة و قعدت قدر الشبه بقعدت حملک بحون سر از سجده آخر بر آوردی و قعدہ آخر از سجده
عبدہ و در سوره رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواهشین خواه بود پس دانستیم که لفظ سلام واجب است اگر لفظ
سلام فریضه بودی رسول گفتی که لفظ سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا بی نماز یا بکیر اول یا در سجده
گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ کس را نیست ملاحده شرط نیست و سلام انیت ملاحده شرط است
پس باید که از نماز نبود اما خواهی امام اجل سرخس رحمه الله گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بتاخیر وی
سجده واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول ملک رحمه الله کی و بقول سیری رحمه الله سه و بقول علماء ما
رجهم الله دو وجه قول ملک است که روایت میکنند سهل سعدی و مودر مومنان طائفتی رضی الله عنہما که رسول در نماز
یکروی سلام پیش گفت علماء ما رجهم الله گفته اند که سهل سعدی خود رسال بود و مودر مومنان طائفتی از آن
بودی و منت آن بودی که زنان در آخر صفها ایستادندی و سر و زکار بزرگان را عادت آن بودی که بکیر و
سلام بلند گویندی از برای اعلام قوم را و یکروی سلام نرم گویندی از وی که رسول بلند گفت ایشان
شنید نوی و آنروی که نرم گفت ایشان شنیدند و چنین دانستند که رسول و یکروی سلام گفت اما وجه قول
زهری رحمه الله آنست که چون بر زمین سلام گفتی و بر بسیار سلام گفتی به بیت امام پیش روی خود نیز باید
گفتن اما علماء ما رجهم الله گفته اند که اجماع صحابہ رضوان الله تعالی علیہم اجمعین آنست که سلام دو پیش
و بر اجماع صحابہ علی کل درن فاضله بود سلام شش صفت دارد سلام قرآنیت سلام تمیت است سلام
واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآنیت قولہ تعالی
سلام قولنا ان ربنا الرحمن و سلام تحیت آنست که در تحیات میخوانیم که السلام علیک یا علی یا رسول الله

و سوار در پی ایشانست که بعد از آن نماز و بی اسلام است است که سلام می گوید و بگوید یا ایها المسلمان
 که سلام نفرموده اند یا این خبر سلام فاطمه نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که از فریضه خبری برین باقی
 تواند نه بماند تا هر اسم که سخن دنیا بگفته باشد اما آنچه سلام نامی است در معنی کلام الناس است آن فاطمه را
 است و محمد حسن و محمد حسین اصل مسایل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز نکرده باشد و در دو سلام
 به نیت است آنکه جمعه میکند و یا سستی و در کجی نمازش تباہ شود و نتواند که بر آن بنا کند **مسئله** سلام
 نمازش تباہ میکند و در دو سلام و او به نیت است آنکه سستی میکند و نمازش تباہ شود و نتواند که بر آن بنا کند
مسئله سلامی نماز نکرده و در دو سلام و او به نیت است آنکه تراویح میکند و نمازش تباہ شود و نتواند
 که بر آن نماز بنا کند **مسئله** مسافریت قنات کرد نماز و بی چهار شود و در دو سلام و او به نیت است که
 همچنان مسافریت نمازش تباہ شود و نتواند که بر آن نماز بنا کند مسافریت سجده ای سهواً یا رامتاً بکند
 بیک سلام رامتاً بکند و اگر سلام رامتاً بکند و در آن وقت که همچنان می باید کرد و نمازش تباہ شود
 نتواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود و گفته اند **مسئله** بیرون نماز سلام فاشن باید و شستن بنا بر حدیث
 رسول ع که ثواب سلام با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرن کرد **قال** علیه الصلوٰۃ والسلام
 ائتوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الارحام و صلوا بالمعسر و الناس بیام مدخلو الجنة **مسئله** سلام رسول ع فرمود
 که فاشن را در دو وقت اطعام بید و قناتی پرستید و در دو وقت نماز گذارد و وقتی که او میان جفته
 باشند سلامت را یاد و بید **قال** علیه السلام یعمل الناس من یعمل بالسلام رسول ع فرمود که بخیل تراود میان
 آنست که بسلام بخیل کند **مسئله** علیه السلام السلام **مسئله** علیه السلام السلام **مسئله** علیه السلام السلام
 گفتن آن خبر بیکه صدقه بر تو فرمود و بیکه گفتن و اگر ایشان سلام گویند بیکه بفرزنی که گفتی بر تو فرمود و بیکه گفتن
 و اگر ایشان سلام گویند بیکه واجب نباید آنهایی که عقد ایشان بر هر مردی حرام بود و گمانند خدای عزوجل
 در قرآن مجید فرموده است **قال** تعالی حرمت علیکم ما بهاکم و بناکم و احوالکم و حالکم و خالکم الی آخر الذی
 ایشان جمله را زده اند و است و در آخر خواهد و حال و در آخر خواهد و در آخر خواهد و در آخر خواهد
 و در آن پس برین اینها سلام یاد بگفت و اگر ایشان سلام گویند بیکه واجب نیست **مسئله** سلام بر مردان سلام
 نمی نباید گفتن و اگر ایشان سلام گویند بیکه واجب نباید **مسئله** سلام بر ستمگران و ده است که اگر کسی بزرگبری
 بطریق خبری سلام گویند بیکه واجب نیست **مسئله** سلام بر بزرگبری برای مال و غیره فاشن و شستن و سلام
 گفتن که رسول ع فرموده است که هر که تراویح را برای مال و غیره تراود و سلام کند چهار رنگ چون خود را خبر
 کرده باشد **قال** البنی حیاتی علیه و سلم من توأضیع یعنی لا جمل غناه و ذبب ثلثا و نیده و اگر تو را نکر سلام گویند

عليك واجباً بدو مكرهات كرم اسلام كوي برين نيت بايد گفتن اگر از تو گفان تر بود برورد و گاه اجماع است برين
 آورده باشند و اگر از تو خورده تر باشد باين نيت اسلام بايد گفتن كه معصيت از من كنز كرده باشد مسئله
 و بگر سلطان را وقت داده و قاضي را وقت قضاء و مفتي را وقت فتوى نوشتن و خليفه را وقت خطبه خواندن
 و عالم را در وقت علم درس كردن اسلام نشايد گفتن و اگر كسى اسلام كويد بر ايشان عليك واجب نبايد مسئله
 اگر جماعتى فساد ميكنند بر ايشان اسلام گفتن شايد يافى بر قول امام اعظم رحمه الله شايد و بر قول صاحب نشايد
 وجه قول ايشان است كه اين جماعتى عاصي اند و مستوجب عدل و عقوبت بروردگارند و اسلام رحمت بروردگار
 است پس ايشان نشايد گفتن اما امام اعظم رحمه الله گفته است كه ايشان عاصي اند و اسلام رحمت بروردگار و
 رحمت از براى عاصيان است وجه دوم آنست كه چون بر ايشان اسلام كوي ايشان بجاوب اسلام
 مشغول شوند و در عين معصيت عبادت كرده باشند و اسلام كوتيده در خمي امر معروف كنده شود و اسلام بر
 شش وجه است بر باد شده اطاعت است و بر طاعتان توقيف است و بر الدين حرم است و با اقرار بان
 بوسطن بر هم است و بر كودكان مومن است و بر اهل خانه سنت است و خواجگان امام زاهد فخر الدين رحمه الله عليه
 حديثي روايت كرده است باسنادي درست باز رسول عم كه بر كودكان و از خانه بيرون آيد و برادر مومن اسلام
 كويد خداوند عزوجل ثواب از او كردن بنده در ديوان وي ثبت كرده اند و بر روضا يا امير المومنين عليه
 رضي الله عنه آورده است كه اگر يك برك مومن اسلام كويد خداوند عزوجل ثواب ده بنده از او كردن و
 ديوان وي ثبت كرده اند و شيخ الاسلام برهان الدين گفته است كه اسلام كويد بنده را مست ثواب و بسند و عليك
 كوتيده راده ثواب و بسند بروي اشكال كويد كه اسلام گفتن سفت است و عليك گفتن فرض كفايت از چه
 معني است كه مرست را ثواب بيشتر از فرضيه بود گفته اند كه آن بنده ابتدا بخير كرده است **قال الشيخ**
عليه السلام الدال على الخير كفالة و در روضا يا امير المومنين عليه رضي الله عنه نيز همچنين آورده است مسئله
 اسلام كويد بايد گفتن بقول شافعي رحمه الله سلام عليك و بقول علماء اهل حنبل رحمه الله سلام عليك و وجه قول
 شافعي رحمه الله آنست كه خدا تعالي ميفرمايد **قوله تعالى** سلام قولاس رب الرحيم اما علماء اهل حنبل رحمه الله گفته اند
 كه اسلام گفتن سنت الهى است كه شيبه معراج خدا تعالي بي كام و بي زبان بر رسول عم گفت اسلام عليك
 ايها النبي و رحمه الله و بركا كه از اين اسلام عليك كويد متوسل بالف لام جواب لازم ميشود اگر كسى كويد اسلام عليك
 باجماع عليك واجب است و شيخ الاسلام برهان الدين گفته است كه اگر كسى بر تو سلام كويد اسلام عليك جواب بايد
 گفتن و عليك السلام و رحمه الله و اگر كوي كويد اسلام عليك و رحمه الله بايد گفتن عليك السلام و رحمه الله و بركا و اگر كوي
 اين برك كويد اسلام عليك و رحمه الله و بركا بايد گفتن عليك السلام عليك و بركا و سلم على عباده

الفتاحین و ازین زیاد و بکشد مسئله اگر دو کس بر یک گیر اسلام گفته اسلام سر و سقا و انت و از علی بن ابی
 دارد و یالی خواه امام اجل شریحی رحمه الله گفته که اگر گفتیم و تاخیر اوقا و ه باشد از عاک نیابت
 دارد و اگر برابر افتاد و باشد نیابت ندارد مسئله حاشی که شسته اند یکی آمد و بر ایشان سلام گفت بفر
 علیک لازم نمود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود لیکن جواب همان عیب گوینده را
 بود و اگر یک کس را قنین کرد و اسلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سنت سلام نیست که کلام
 تر بر نور و ترک و بد که پیغام بر بر صبی به سلام کردی و بچکس از صحابه به پیغام میر علیه السلام نتوانستی که و سلام
 به پیش کسی کردی هر که پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی انگذنی و شکستگی بود هر که توقف کند تا دیگری
 بروی سلام گوید آن از وی تکبر بود و خوشیستن بینی در حدیث آمده است که نشان از فرمانده است که
 نایب دیگرانشان سلام نگذرد و سهری بر دستانی و سوار بر بیاده و خواه بر غلام دلی بی بر کینه و او
 هر شاگرد و هر که بجای و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول فرمود و است که من این را
 را از پروردگار خود را در آموختم که خداوند عزوجل در شب مروج بر من اول سلام فرمود که اسلام
 عاید کند یا ابی و رحمة الله و بر کات مسئله چون مسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یانی مشایخ
 یخ رحمة الله گفته اند که شاید فقیه ابو الیث رحمة الله علیه گفته است که شاید و مشایخ ما و را التبر رحمة الله
 گفته اند که شاید خواه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و یا سجده
 گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بخواه مشغول
 شوند تا در عین مصیبت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود مسئله
 چون سلام گفتی دست باید داد و آن که دست داد و آن است است و لیکن گفت در کف باید نهاد و هر سر
 انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود با فعال و فضیلت مسئله بحدیث آمده است از رسول علیه الصلوة
 و السلام که چون دو کس بر یک گیر سلام گویند و کف دهند و جنبانند گنا مان از ایشان همچنان
 فرد و یزد که برگ از درخت ریزد و خواه امام ظهیری و رحمة الله علیه حدیثی روایت کرده است
 با سنا و درست تا رسول علیه الصلوة و السلام که چون دو کس بر یک گیر سلام گویند و کف دهند و یکدیگر
 دهند و یکبار صلو گویند از گنا مان همچنان پاک شوند که گویی چنین سیاست از ما در آمده اند مسئله
 چون سلام گفتی بر سر و زردی و دست گفت و پیشانی قبله شاید داد و یانی بر قول ابو یوسف
 رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد و احمد الله شاید و چه قول امام ابو یوسف رحمة الله علیه است
 که چون جعفر طیار رضی الله عنه از شش نزدیک رسول آمد رسول علیه الصلوة و السلام بر میان دو بر

و می قید داد اگر و انبوی ستر عالم علیه الصلوة و السلام عمل نکردی و امام عظمای خلیفه و محمد زهرا
گفته اند که آن ابتدا از اسلام بود باقر رسول علیه الصلوة و السلام نبی فرموده ان مشوخت است و بعد علم باب
پنجم در بیان نسبت های نماز بدانکه موجب مذنب است و محبت نیست که معنی مذنب
و مذنب چیزی بود که بافعال احوال رسول علیه الصلوة و السلام ثابت نموده باشد و محرم بر این است
بر آن نوشته باشند و جماعت جمع مومنان باشند چنانکه امام عظمای خلیفه رحمه الله علیه و صحابه و پیروان و امام شافعی
و اصحاب و پیروان و جمیع این نسبت مذنب است و جماعت بر نسبت های رسول علیه الصلوة و السلام مواظبت نمایند
حدیث قال النبی علیه الصلوة و السلام من و ظب علی سنی اگر مراد الله تعالی باریک کلمات الحسنة
قلوب البررة و هیئت فی قلوب النجوة و السقاة فی العیش و النقیة فی الدین رسول علیه الصلوة و السلام
فرموده است که هر که بر سنتها من و ظبت نماید خداوند عز و جل ویرایش را پیر کرامت کند اول دوستی و
در دل بزرگان دارد و دوم هیبت وی در دل بزرگان دارد و سوم روزی را بر وی فرخ کند و اند چهارم
و یزداد و دین فقیه گرداند قال علیه السلام رحمه الله علی خلفانی قبل من خلفاک باقر رسول الله قال علیه السلام
الذین یحیون سنتی و یعلمونها فن جاهد الموت و حی علی طلب العلم الحی به الاسلام بدین و من الانبیاء و رسله و اولاد
علیه الصلوة و السلام فرموده است که هر که سنت خدا را نگاه دارد و بر خلیفان من باقی بماند و از رسول علیه الصلوة
و السلام با رسول که خلیفان شایک نند رسول علیه الصلوة و السلام فرموده که آنها اند که سنتها مرا زنده دارند و بیاورند
و یکنوا پس هر که مرا برگزید و پیروی او را بپوشید علم بود تا زنده کند بدان مسلمان را میان او و پیغمبران کبی و است
و آن در جبروت است قال النبی صلی الله علیه و سلم من احی سنتی قد امیت هو خلیفی و خلیفه الانبیاء من قبلی
رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که هر که سنتی از سنتهای من مرد و زنده کند وی خلیفه من است و خلیفه
پیغمبران که پیش از من بوده اند قال علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لی یوم
و من سن سنة سيئة فله وزرها و وزر من عمل بها لی یوم القیامة رسول الله فرموده است که هر که سنتی نهد در میان
امت من سنتی نیکو ویراثه بود تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند ویراثه ثواب بود و در ثواب خود
شریک باشند لی اگر از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که سنتی نهد در میان امت من سنتی بدو ویراثه
تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند ویراثه وبال بود و در وبال هر که شریک باشند لی آنکه از وبال ایشان بگریزد
اللهم علیه الصلوة و السلام من اجاب نیتی فهو من الفایزین و من ترک سنتی فهو من الخاسرین
سنتها مرا اجابت نماید و می از جمله رستگاران است و هر که سنتهای مرا نماند و می از جمله زیانکاران
است که نماند من النبی علیه الصلوة و السلام ان قال من و ظب علی سنتی اثني عشر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
وآلهم الاطهار
الذين هم ائمة المرسلين
وآلهم الساجدين
الذين هم صلوة الله
على العالمين
وآلهم الميامين
الذين هم رؤساء
الانبياء و الرسل
وآلهم الصالحين
الذين هم خير البرية
وآلهم الطيبين
الذين هم ائمة
المسلمين
وآلهم الساجدين
الذين هم صلوة
الله على العالمين
وآلهم الميامين
الذين هم رؤساء
الانبياء و الرسل
وآلهم الصالحين
الذين هم خير البرية
وآلهم الطيبين
الذين هم ائمة
المسلمين

شافعی رحمه الله طراز است که در وقت میگفت ابو حمزه ساعدی و حمزه الصدوق رضی الله عنهما که رسول غم
 نماز کند و در وقت بگیرد اول دست تا بگفت برادر و علما و ما رحمه الله گفته اند که روا بود که رسول طراز
 الصلوة والسلام را خضعی نظا هر شده بود یا خود را یا سایش و او یا از برای تعلیم احکام بر انا اگر کسی
 در وقت بگیرد اول دست تا بگفت برادر و اند که نماز اندر آمده میشود اما اگر کسی را که خضعی نبود
 باید که دست تا بنهر که گوش برارد که در وقت میگفت انس بن مالک و در اهل بن حجر و برادر ایشان
 و ابو موسی الاشعری و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهما که رسول غم در وقت
 بگیرد اول دست تا بنهر که گوش برارد و امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که هر گاه در وقت
 معارضه افتد تا بنویسم بهر دو حدیث عمل کنیم چون بر قول ابن نجیم عمل کنیم بهر سه قول عمل کرده
 میشود چنانکه بر قول مالک رحمه الله علیه سه بار انگشت برابر سه و بر قول شافعی چفته الله
 ساعدی دست تا بگفت برادر و علما و ما رحمه الله گفته اند دست تا بنهر که گوش و امام اعظم ابو حنیفه
 رحمه الله گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امیدوار چنانکه فردا قیامت امنا پندار
 بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشد و فرشتگان عذاب و براسوی و در رخ نی
 خطاب از حضرت غوث در رسد که دست از بنده من بپایدار که برادر خوانه من طاعتی است که برادران
 خبر نیست فرشتگان دست از بنده بنده باز دارند چون بنده نجات یابد نجات کند که اگر بپایور و در این
 طاعت بود که از این خبر نبوی خطاب حضرت غوث در رسد که بنده ازندگان من در دنیا نماز بگیرد و در وقت
 بگیرد اول دست تا بگفت برادر و نوید و نوید و نوید معروف کردی که دست تا بنهر که گوش برارد این امر معروف است که ترا
 بر نکات آن نماز نشو و نجو دهیم پس معلوم کردیم که دست تا بنهر که گوش برارد و این بود که دست
 بگیرد اول دست تا بنهر که گوش برارد و انگشتان را و گفته است سوی قبله و گفت با انرا دارد و سنت است که
 دست را بر سر برد و سر را بر دست نیارد که اگر برادر دست از این بیعت بود و اگر کسی گفت یا یوی یا کند حرام
 امام زاهد فخر رحمه الله علیه گفته است که در نماز اندر آمده نشود و گویان رخصتی رکوع یا باشد و شیخ الاسلام
 بران الله بن رحمه الله گفته است که اگر برادر رکوع نیزه یک مرتبه بخازند آمده نشود و اگر قیام نیزه یک مرتبه بخازند
 آمده شود ~~طحاوی رحمه الله علیه~~ گفته است که در وقت بگیرد اول دست تا بنهر که گوش برارد و این امر
 کشاده و انگشتان است چنانکه شست برادر و بنیاد و شست فرود نیاید و چون پای بپای برادر و چون پای
 کشی فرود آورد و بنهر که گوش برارد که کشاده و انگشتان است چنانکه شست برادر و بنیاد و شست
 رحمه الله علیه گفته است که بر وجهی تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از آن نوید که در وقت کند

تا هم از آن بیرون رود و نیز هم از دستهای بیرون رود و دیگر در مسجد و انجمنان سخت شفت دارد و با هر
 نشست وی سوی قبه بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی اذا سجد العبد للموسک سجدة کل عضو من
 فیه وجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول فرموده است که چون بنده سجد و آمد بر سر و در کار را بیاورد که با هر
 اعضا سجد و آرد پس که سوی قبه آرد از اعضا خود تا هیچ عضوی از قبه نماند نشود تا آنکه مسئله تمام شود
 به است و یک مرتبه و آوردن خود و نیز و جل را که انگشت دست و در سر انگشت پای و یک مرتبه اصل و بعضی است
 و سه مرتبه گفته اند یعنی و سه مرتبه مسئله سه جاسی دست بر پهنه و شستن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
 دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست برادر مسلمان بنده بودی دست افشانی جمعه الله علیه و آله
 است که این سه سنت را قیامت کردم که هر دو کار را سه چیز که نمیدانی که در جمعه غلابی عزیز شدم و دوم آنکه
 تو اگر شدم سوم آنکه مقتضای عالمیان شدم و ویست که بعد از وفات امام عظمی ابو حنیفه رحمة الله علیه هر چند که بگویند
 که علم را حیا کردند یکی از ایشان خواجہ امام اجل شخصی رحمة الله علیه بوده است در عهد وی عالمی بود و بر اینند که
 در باب و چند فرستاد در راه چون وقت نماز را ندید بنده باز از خواب که شاده شدی طهارت ساختی و اگر نماند
 آب بودی تیمم کردی و با کلمات و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن مولکان جاسی سبز پوشان دیدند
 که بیامدندی و خواجہ گفتند که ندی چون نماز تمام کردی خواجہ مولکان گفتی بیا سید و این بنده باز بر زمین
 ایشان گفتندی ای خواجہ مگر امت شمارا دیدیم پس در حق شما پیش ازین معاملت نمیکند خواجہ ایشان را
 من امور بر پروردگار ایم خداوند عزوجل را بجا آوردم تا روز قیامت در تمام شما امور را بر این عالم آید
 و وی بجا آید تا از ظلم وی خلاص یابیدان بنده را بر خود نهاده وی همین میرفتند چون باورشان بر شدان رسید
خواجہ آنجا توقف پیشتر کرد خواجہ را گفتند از چه منی است که اینجا توقف بیشتر فرمودی خواجہ گفت که درین
 گورستان خواجہ اسوده است که بروی هیچ خطا نوشته است خواجہ را گفتند که خواجہ غیب کیومی گفت و ایضا
 ای خواجہ حدیث رسول میگوید که این بنده بزرگ همیشه بری علماء و نوچه است و دانشمند از انظار کرده است
 چنانکه بنمایم میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء کتب الله له من اجور حیوة
 رسول فرموده است که هر که دوست دارد دین و علماء را بر وی هیچ خطا ننویسند تا او را که دنده بود و این خواجہ
 دوست داشت و علماء بوده است قال النبی علیه الصلوة والسلام من احب رسول علیه الصلوة والسلام
 فرموده است که قیامت مرد با دوست خود و خیزد چون خواجہ باز چند رسید و در آمد مؤذن اقامت گفت حاجت
 برایی شد خواجہ ای خواجہ نماز بخواند امام تمکیر گفت دست در آستین بود خواجہ از آن صفهای آواز داد که تکبیر باز
 کوی امام تمکیر باز گفت هم دست در آستین بود خواجہ باز گفت که تمکیر باز کوی هم دست در آستین بود خواجہ باز

گفت همچنین تا سه بار تا آنگاه با چهارم امام رومی باز گردانید و گفت ایمانا گوشه نما خواجه امام اجل خیر سنی این خواجه
گفت بلای امام گفت که در یک کفر غفلت گفت بلای او سست در بهترین میبایدی از یک کفر میگوید امام گفت دست بردار
سفت است و اگر دست بر نزارم به نماز انداخته نشود و خواجه گفت در آمده شود و لیکن دست در ستین و ششون یک کفر
سست زمان است و در زمان یک کفری افتد اگر در آن که بسفت زدن نماز انداخته شد در وقت یک کفر اول نخست دست
بر نزارد یا یک کفر بگوید که دست بر نزارد بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه بر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله نخست دست بر نزارد آنگاه یک کفر گوید و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه آنست که چون بهر دو چنان
اند و پیشو باید که بر دو برابر بود و اما بر قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست بر نزارد این نفعی است
و یک کفر گفتن اثبات اینجا که کفر شهادت اول نفعی است و آخر اثبات است و الله اگر معنی چنان باشد که خداوند
عز و جل بزرگ تر است از هر چه هست و باشد عبادت و طاعت او بزرگ تر از هر چه کار ما چون یک کفر گفت دست بر
گیرد یا آنچه در او از اشیاء رحمه الله علیه گفته است که خیر است خواهد پیش گیرد و خواجه او بگوید زارده اگر آنچه دارد
بسیار قبیح می بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر باید دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال البی طیبه الصلوة والسلام
افضل الاعمال اخرای است و او استخار علی البدن رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فی ضلالتین انما است
که سخت تر بود و نه نفعی یعنی چه از آن پنج قبیل بیشتر رسد اما علمای ما رحمه الله گفته اند که دست او بخیسته داشت عرف عاده
چون نماز است و لیکن دست پیش گفتن تعظیم نیز بیکر است این سنت است دست در پیش گیرد یا بنده بر قول شافعی رحمه
علیه سینه بندد و بر قول مالک رحمه الله علیه در زیر ناف گیرد و بر قول علما ما رحمه الله همه بنده یکدگر و زیر ناف و بر قول
شافعی رحمه الله علیه آنست که خداوند عز و جل سینه یا بغض لبیک و آخر مراد از این پنج آنست که نماز دست بر سینه بندد یا علمای
ما رحمه الله گفته اند که شافعی رحمه الله علیه تاویل این آیه را غلط کرده است تاویل این آیه نیست و الله علم فصل لبیک صلوة
الصلوة و آخر غیر الجوز و یعنی چون نماز عید که از دید قربانی کنند و این اختلاف را نه صدر افتاده است که در استقامت اسلام
الو کبر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهاده و بدل مناجات کردی که خداوند اسمی را از کینه پاک کردن هر کس را
از ایشان ممتی و نه صدیقی بودیت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای پروردگار آنچه در سینه هست
و آن ایمانست و معرفت هست بر من کنه دار و امیر المومنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهاده و بدل مناجات
کردی که خداوند اهل من از حرام نکاه دار و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهاده و دست وی
آن بودی که ای بار خدا یا فرج مرا از حرام نکاه دار و امیر المومنین علی رضی الله عنه دستها را از او داشت و دست
وی آن بودی که خداوند اهل علی بسجده اندام بفضله تو وارد و بدل مناجات کردی که خداوند است مول
مرا از دنیا آزاد گردان این پنج همه در استقامت اسلام بود و با تخریض رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود

[illegible]

قرآءه آغاز کند دعا بگوید یا بی برتول شفعی نزد خداوند دعا بخواند که رب انی ظلمت نفسي ظلمت علی کثیرة اعمالت
 سوا فی غفرتی مسخرة من عندک فان لا یعرف الذلوب الا انت اعطایا ما رجوت منه کفره انک کما یس دعا خواندن است
 ولیکن در آخر قرآءه فیهند خواند که روایت میکند ابو بکر صدیق و ابو هریره رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة والسلام
 ما را این دعا را موعظت و وصیت کرد که آخر قرآءه نشنود و بر نمازی این دعا را بخواند تا بر هر کسی که گفتن داده باشد دعا و اند
 خداوند غفر و عمل آن بهم را بکنایات بکشد **مسئله** اعوذ کفشن در نماز سلیق است و در خواندن وی قسرا یا
 اختصار است هر گز چیزی اختیار کرده انداختیار ابو عمر و عاصم و ابن کثیر رحمهم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
 و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زاده الحقیق طریق سیره اعوذ بالله العظیم السبع العظیم الشیطان الرجیم بسم الله
 الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کشای اعوذ بالله الشیطان الرجیم ان الله یوسوس السبع العظیم بسم الله الرحمن الرحیم
 و اختیار حمزه چون چمن باشند مستعین بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر نه باشد مستعین بالله
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این بر که کفیه روایت است ایضا گفت که مردی نزد یک کشای اندام
 و چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله یوسوس السبع العظیم الشیطان الرجیم کسی گفت که مدعی بخوان
 که این اختیار نیست که من از وی شنیدم یوسف القاضی حمزه علیه السلام خاندن وی مرا فرمود و کفیه چنین بخوان
 که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من ام عظم ابو حنیفه رضی الله عنه مرا چنین فرمودت و امام عظم
 ابو حنیفه رحمه الله علیه مرا گفت مرا استاد من حمزه علیه السلام مرا چنین فرمودت و حمزه علیه السلام مرا گفت مرا استاد من سراج بن
 یحیی و را موعظت و ابراهم بن یحیی رحمه الله علیه گفت که مرا استاد من علیه السلام مرا چنین فرمودت و علیه السلام مرا گفت
 که مرا استاد من حمزه علیه السلام فرمود رضی الله عنه چنین فرمودت و علیه السلام فرمود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة
 والسلام چنین فرمودت و رسول علیه السلام فرموده که مرا ابو جبرئیل امین چنین فرمودت و جبرئیل علیه السلام
 فرموده که مرا برادر من میکائیل علیه السلام همچنین فرمودت و میکائیل علیه السلام گفت که برادر من اسرافیل امین
 بهم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچنین نوشته دیدم که اعوذ بالله
 من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود و اما بیرون نماز عادت باید
 داشتن با اعوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حدیثی روایت کرده است از خود
 امام زاهد فخر الدین رحمه الله علیه و خواجہ امام فخر حمزه علیه السلام او در دست نامه رسول
 علیه الصلوة والسلام که بنده مومن جو ز با دعا در خبر داده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
 الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدا می غفر و جل فرستگان فرستد تا آن بندۀ را از شر و اوان نگاهدارد
 و ان فی الشیطان دیوانه از دل آن بنده جان بماند چنانکه در باب اول است و ان

اعرابی آب خوردن ایمان اعرابی با چوب و سنی آن بیشتر از آب خود نیست و فخر تکان دیوانه از آن
وی همچنان را نند خواجہ امام صفی الدین حمای رحمة اللہ علیہ شیخی روایت کرده است از رسول علیہ
الصلوة والسلام کہ چون بنده مومن با دعا و بر خیز و دیوان در دل وی در افتند چنانکہ زنبور در
عسل در افتد چون دوبار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم لب اللہ الرحمن الرحیم خداوند عزوجل
فرشتگان را فرستد تا دیوان را از دل آن بنده برانند چنانکہ با باد بزن عسل زنبور و کس را از
عسل دور کنند و اعوذ گفتن قنوت هر قدر از اجابت کہ طهارت در نماز است **مسئله** اعوذ گفتن
در نماز سنت قیام است یا حنفی قنوت بر قول امام اعظم ابو حنیفہ و محمد و رحمہما اللہ سنت قنوت است و بر قول
ابو یوسف رحمہ اللہ علیہ سنت قیام است فایده این خلاف جانی پیدا آید کہ مقتدی از فقہاء امام اعوذ کو بدیانی
بر قول امام اعظم ابو حنیفہ و محمد و رحمہما اللہ مذکور بد بر قول ابو یوسف رحمہ اللہ علیہ میگوید کہ وی تبیع شمار
سید ایدہ اما چون کسبوق بقضا است و قنوت بر خیز و انفاق است کہ اعوذ کو بد بر قول ابو یوسف رحمہ اللہ
اشکال آید کہ اینجا بقضا و امام گفته است اینجا باید کہ مذکور بد احوال امام اجل خیر سی رحمہ اللہ علیہ گفته است
کہ مسنون و دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم منقاد آن وقت کہ مقتدی بود گفت اکنون کہ حکم انفرادی است
باید کہ بگوید چون اعوذ کو بد پیش از قنوت کہ باید بعد از قنوت بعضی مشایخ رحمہم اللہ گفته اند کہ بعد از قنوت
گوید بجز قول ایشان نیست کہ حق تعالی سبقرایفاة اقوات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایت
آنست کہ پیش از قنوت کہ بگوید اعوذ گفتن سبقرایفاة اقوات القرآن بجز قول ایشان نیست پس نخست استعدا و کا باید
ساختن اینجا بکار در آمدن چنانکہ نخست بکار باید ساختن اینجا بکار آید از آن و مثل آن بسیار است پس گفتن
در نماز بر قول مالک رحمہ اللہ علیہ مستحب است و بر قول شافعی رحمہ اللہ علیہ غیر مستحب است و بر قول علما و ارجح امام سنت است
و بر قول مالک رحمہ اللہ علیہ آنست کہ واجب میکند در بر منان یا اشرہ صدقہ رضی اللہ عنہا کہ رسول علیہ الصلوہ والسلام در نماز فاتحہ
خواندی و بسم اللہ الرحمن الرحیم بخواندی پس مالک رحمہ اللہ علیہ گفته است کہ بسم اللہ اگر در نماز فریضه بودی یا سنت بودی
رسول علیہ الصلوہ والسلام گفتی و بر قول شافعی رحمہ اللہ علیہ آنست کہ روایت میکند بن جابر رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ
الصلوہ والسلام در نماز فاتحہ خواند و ابتدا فاتحہ را از بسم اللہ کرد و اینجا است کہ شافعی رحمہ اللہ علیہ گفته است کہ بسم اللہ از
فاتحہ است و فاتحہ نیست آیه است و خواندن فاتحہ بسم اللہ در نماز فریضه است و این از شافعی رحمہ اللہ علیہ نقل است
اما جعفر بن زعمی آنست کہ فاتحہ نیست آیه است اما بسم اللہ از فاتحہ است اما علما و ارجح امام گفته اند کہ نعمی گوئیم چنانکہ مالک
گفته است و اثبات گوئیم چنانکہ شافعی گفته است و لیکن گوئیم سنت است کہ روایت میکند بن مالک رضی اللہ عنہ کہ
رسول فقہار رسولی علیہ الصلوہ والسلام نماز کرد و در فاتحہ کبری صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین نماز کردند

و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله زم گفته و من نیز در نماز ایشان بسم الله زم گفتم و بعد از فراغ نماز احکام میان من
 و گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن است و لیکن گفتند که فرضیه است پس اگر فرض بودی و در تبلیغ تقصیر
 نکردی و دیگر آنکه بسم الله در نماز گفتنست و فاتحه نیست آیه است هشت آیه نیست و دلیل بر آنکه روایت میکنند
 بسم الله الرحمن الرحیم که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که هفت آیه فاتحه را خواند صدای محراب
 بر وی هفت طبق آسمان زمین نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و هفت در درون جبر وی بسته گرداند و هشت
 در بهشت بر وی گشاده شوند و هفت اندام و پیرایه آتش درون جرم گرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام
 فاتحه را هفت آیه فرموده هشت فی اگر بسم الله در نماز فاتحه داریم هشت آیه شود و هشت را میانه نبود هفت
 تا یک آیه میانه بود که همچنین روایت میکنند بوسه بر روی امیر محمد علیه الصلوة والسلام نه قال جابر بن عبد
 الله قال ان الله تعالى يقول من است الصلوة و منی و بین عبدي الصلوة اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین يقول
 الله تعالى مدني عبدي و اذا قال العبد الرحمن الرحيم يقول الله تعالى اتنا و لقد اشأ و اذا قال العبد مالک يوم الدين
 يقول الله تعالى محمدي عبدي و اذا قال العبد اياک نعبد و اياک نستعین يقول الله تعالى مدني و من عبدي
 و لعبدي و اياک نعبد و اياک نستعین و گفتند بسم الله در نماز فرضیه فی و لیکن باید که بگوید بسم الله
 الرحمن الرحیم چون گوید بسم الله الرحمن الرحیم گوید بر قول شافعی رحمه الله علیه در نماز بلند خواندن باید که بگوید در نماز
 خواندن بسم الله الرحمن الرحیم و بر قول علماء ما رجمه الله بهما ای بسم الله الرحمن الرحیم گوید و بر قول شافعی رحمه الله علیه است که معاویه
 رضی الله عنه مرصی را بر روی امیر محمد علیه السلام را امامت گرد و بسم الله الرحمن الرحیم گفت بعد از فراغ نماز و بر امامت گرد
 که معاویه از نماز چیزی کم کردی گفت چه کم کردم گفتند بسم الله الرحمن الرحیم گفتی شافعی رحمه الله علیه میگوید که اگر بسم
 بالشیء گفتی صحیح است و اگر ندانی علماء ما رجمه الله بهما گفتند که معاویه رضی الله عنه خاموشی نکرد
 جواب ایشان گفت که من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذاردم و در قفای کبریا صحیح بر خواندن
 علیه السلام نماز گذاردم و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله الرحمن الرحیم گفتند من نیز بسم الله الرحمن الرحیم گفتم و دیگر آنکه پیغمبر
 عبد الله مفضل رضی الله عنه مرصی را امامت گرد و بسم الله الرحمن الرحیم گفت بعد از نماز و در شش گفت ای
 بسم در دین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله الرحمن الرحیم گفت ای
 پدر اتفاقاً یعنی ناگاه بر من رفت بعد از این گویم یا بران بود که وی از جوانان صحابه بود که کبریا صحابه
 بوی افتد اگر دود بود و بر امامت کردن نخستین بود و بر او هشت ایشان بروی فرود گرفت بروی
 بر سر دشت رفت که بلند گفت و اگر کسی را پیچیدین افتد بفراموشی بلند گوید پاک نبود اما باید که بعد از
 نگویند که نیکه است عبد الله مستود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز بزم گوید

اعوذ بالله وبسم الله وقوات تشبه وآمین و بروایتی از بنا ک الحمد **بسم الله** که بر سر سوره یا سبک
 و میخوانند از سوره است یا فاضل کننده میان سورتین از صحاب شافعی رحمه الله و روایت است که روایت
 آنست که از سوره است و دیگر روایت آنست که فاضل کننده سوره است و بر قول علماء از جمله **بسم الله** فاضل کننده
 سوره است از سوره نیست و دلیل بر آنکه سوره ناما اعطینا را در بر معنیها سه آیت میخوانند و **بسم الله الرحمن الرحیم**
 یا وی میخوانند پس اگر **بسم الله** از سوره بودی بایستی که چهار آیه نوشته شدی و دیگر عبد الله عباس را
 عنه از امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سوال کرد که یا امیر المؤمنین از چه معنی است که بر سر سوره بر
بسم الله نوشته شدی گفت ای تم داده رسول صلی الله علیه و سلم در آخر سوره بیا لولکم عن الافعال التي مشبهه
 و بر من روشن نشد که اینجا فاضل کردنی است یا بی **بسم الله** نوشته شد که نباید که اینجا فاضل کردنی نباشد و
 حاصل کرده با هم چون هیچ کننده قرآن **بسم الله** فاضل کننده سوره فرموده است پس معلوم شد که فاضل کننده
 سوره است نه از سورت اما اتفاق است که **بسم الله** از قرآن است قوله تعالی ان من سلیمان و انه **بسم الله** که
 الرحیم آیه تمام است یا بی بر قول شافعی رحمه الله علیه آیه تمام است جنب و ایض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول علماء
 از جمله **بسم الله** آیه تمام است تا از اینجا بخواند که اند من سلیمان **بسم الله الرحمن الرحیم** که اند از قرآن خواندن را
 نشاید یعنی جنب نشاید که بیست قرآن خواند اما ابتدا کار را در ابتدا خواندن چون بیت دی قرآن خواندن بود

و ابتدای کار را **بسم الله** باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلو و السلام قال البنی حایة الصلوة والسلام
 امری بال لم یبد ربک الله فبما بر رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر گاه کسی که با خطره بود که ابتدا
 از ذکر نام پروردگار نبود آن کار نام تمام بود **بسم الله** در فار **بسم الله** چه وقت که چه پس نباید از نام اعظم الوجیفه
 رحمه الله علیه روایت میکنند که در قیام اول گوید پسند بود و ابو یوسف رحمه الله از امام اعظم رحمه الله علیه روایت میکنند
 که هر قیامی که نوشته باشد که بگویند تا بعضی از جمله پیرون آید این رجاء از محمد رحمه الله علیه روایت میکنند که در میان
 سوره و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ رحمه الله و روی فرقی گفته اند که اگر امام است و نماز بنده خواندن نیست و هر
 قیام اول گوید پسند بود و اگر نه که است یا نماز نیم خواندن نیست باید که پیوسته قول عمل کند یا باند و نوب باشد و
 احتیاطا بسم الله الرحمن الرحیم آیت آنست که تنها گذار باید که با اول گوید و میان سوره و فاتحه بگوید و بر سر قیامی
 بگوید و این در نماز است اما در غیره و نماز باید که شستن **بسم الله** در ضمن **بسم الله** بسیار باید گفتن که روایت میکنند
 خواجہ امام محمد طیار رحمه الله علیه که نزد اقامت اسناد و صدق اهل عرصات مستوجب حقوق شده باشند و در حاکم
 عذاب ایشانرا نسوی و در نه می برند پیران خواند را گویند که شما پیش باشید که حال شما نویزیده است و در عین
 و خوانان بجز را گویند که شما پیش باشید که در شما مستقیمان تا بودید باز پیران را نماز گویند که شما پیش

که شما ضعیف گانید باشد که خداوند عزوجل برضعیف شما بختاید و رحم کند بخیان روزه تائب و روزه بنده مومن
 چون در دنیا عادت داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم قدم و روزه بند و گوید بسم الله الرحمن الرحیم التشن و روزه
 با قصد سال راه از وی گرفته کند مالک بانگ برآتش زنند که جبرائی یکی ای شانه الله کویدن ای شانه الله کویدن
 که برورد کار مرا بنام رحمن و رحیم یاد میکند خطاب حضرت عزت و در سر که ایشان بنده من اند و آتش نیز بنده مرا
 آتش نام مرا عزت میدارد و من بخت داشت نام خود او لیسرم بپرکات بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل
 بسم الله الرحمن الرحیم التشن و روزه از او کرد و دیگر بسم الله الرحمن الرحیم توزه حرف است و زبانیه و روزه نیز توزه اند
 قوله تعالی لا اوتاه للشر علیها تسعة عشر و تیر خدای عزوجل شبانه روز را چست و چهار ساعت آفریده است
 و ازین نیست و چهار ساعت پنج آن بهر پنج نماند است و توزه و دیگر بایست خدای عزوجل از بهر هر ساعتی را
 یک فرشته آفریده است که نامهربانی که از بنده درین توزه ساعت باید از او زدی بکیر چون بنده در روز
 یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بپرکات این توزه حرف گوید اگر نامی ویرادر کند و بنده مومن چون بسم
 الرحمن الرحیم گوید خداوند عزوجل ورا توزه و زبانیه و روزه نگذارد و جواب نام زاید نمی رسد الله عزوجل حضرت
 روایت کرده است پسنادی درست تا بر رسول علیه الصلوة والسلام که فردا قیامت است و الله عزوجل
 بنده مومن را که از بریده اعمال می بپسند بابر آید که بسم الله الرحمن الرحیم گفته باشد خدای عزوجل آن
 بنده را از آتش آزاد کرد و اندامین مسئله امین گفتن سنت است و یک امین است و امین امین است فاما لفظ
 امین که بی تشدید است و باید این اختیار علماء است و امین اختیار به است تا اگر بالف آیین آرد غارش و ابوالو
 و اگر بریم امین تشدید دارد بعضی از مشایخ رحیم الله گفته اند که نماز تباها نشود و اصح این قول است که لفظ وی در
 قرآن است قوله تعالی ولا امین البیت الحرام اطهر روایت آنست که نماز تباها شود مسئله اگر نماز
 اگر نماز بنده خواندنی است چون امام گوید ولا الضالین مقتدایز باید که کوفیه امین و امام نیز گوید امین بنا بر حدیث
 رسول علیه السلام قال انی علیه الصلوة والسلام بما حصل الامام اما لیوم بظلمة احتجوا علیه فاذا کبر الامام فکبروا
 اذا قرا فاتصتوا و اذا قال الامام ولا الضالین قولوا امین فان الامام یقول لها و الملائکة یقولون فممن وافق تأیید
 ما یس الملائکة و غیر الله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر ذنبه رسول علیه السلام فرموده است که هر که امام خود کرد و از وی
 امام شما شد و بر اختلاف کشید تا تمام شود و اقتدای شما بردی چون وی بگوید شما نیز بگوید که وی عزت
 آغاز کند شما خاموشن باشید و چون امام ولا الضالین گوید شما امین گوید و امام نیز امین گوید که درستی و راستی
 که لا یمین گوید بر لا یمین گفتن وی بامین گفتن لایک برابر اقتدایان پیش و پسین وی امر زیده شود و اگر نماز
 نرم خواندنی است امام نیز گوید و مقتدایز امین گفتن شما باید که جواب امام تمسک الائمة الطاهرة ای رحمه الله علیه

رزین و آورده است که اگر مقتدی ختم فاتحه امام خود را ننهد و نماز نیم خواندنی تسبیح که امین که یزید خواج
 امام بخرن و ازاده گفته است که اگر در نماز نیم خوانی مقتدی ختم فاتحه امام ننهد و باید که امین که یزید
 حاله قیام شبهای سجد و شستن است که رسول علیه الصلوٰه و السلام در ابتدا ای سلام چشم در میان
 داشتی از انتظار و حی جز که آسمان قبله کا دعاست و دیگر بر اینا باید با لنگاه که درین کسی آوردن
 که خداوند عزوجل ستره است از مکان و از زمان در خبر است که چون این آیته باشد قوله تعالی
 اعلیٰ موشین الذین یمنی بالصلاه و یتزکون ینصیب علیهم السلام شکر اجماعی سجد آورده و روایت میکند
 ابو طلحه انصاری رضی الله عنه که پیش رسول علیه السلام چشم از حاکمی سجد بزد داشت و در فواید خود
 ابو الحسن رخی و خود این بناغری نوشته اند آورده است که بسیار چند کردیم نادل خود را در نماز حاضر یا شرم
 نیایم که بحد فخلت کل آنکه طهارت از نقصان نگاه چشم و جامه از نجاست اندک نگاه چشم و دل را از
 و جسد از حدث و زباز از غوغ و سینه از کینه و حلق از جراثیم و بخت نگاه چشم و در حال قیام چشم
 سجد و آیت اول خود را در نماز حاضر یا غیره و هر که این خصلتها را از خداوند عزوجل ایمان کردی نگاه دارد مسئله
 و قیام در میان و قدم فرجه بقدر چهار رکعت باید ماندن که روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که او
 قیام نیمه آن استاده ای که ساق با ساق می کردی نماز از آن ساق بسودن باقی بر دست یا برانی ساق
 اندر دینی که صحابه رضوان الله علیهم جمعین در نماز چنان سخت استخوانی که سرهای کف و جامه بهایان
 سوده شدی مسئله در وقت کبیر رکوع دست بر آرمایی و در قومه نیز دست بر آرمایی بر قول شافعی
 الله علیه است بر آورد بر قول علماء و جمیع ائمه رحمت بر ندارد و کقول نسفی از امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله است
 میکند که اگر شخصی در پیشانی از دست افتد آنکه در وقت کبیر رکوع دست بر آورد بر قول ابو حنیفه نگاه
 تباد شود اما ظاهر روایت است که تباد نشود اما بقول علماء و جمیع ائمه نشاید که دست بر آورد آورده
 امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه و هر سجدی که نماز میکند از او زاعی اینجا حاضر بود گفت این چیست که خود
 می بینم که اهل عراق نماز میکند از هر وقت کبیر رکوع دست بر نمی آید امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه از
 قرائع نماز گفت هیچ حدیث نبوی رسیده که دست می باید بر آوردن او زاعی گفت بلی است بلکه در پیشانی
 از امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه و هر سجدی که نماز میکند از او زاعی اینجا حاضر بود گفت این چیست که خود
 ابو حنیفه رحمه الله علیه گفت که من با بری دست بر دارم و زمان که روایت میکند استخوان حاد را بر شرمی از شرم
 نخعی از شما خود علقه علقه از علقه علقه و در حق شرم حلق که رسول علیه الصلوٰه و السلام در وقت کبیر رکوع دست
 بر آورد از او زاعی گفت که کبیر رکوعی که حدیث من مسند رکوعی رسول علیه الصلوٰه و السلام رسیده و از آن چهار سجد

من متبر بود امام عظمای پیغمبر رحمة الله علیه گفت عبا که شتر عدد در است چنانچه است که در روایان گفته
 و حکام شرع بر این که برای تر است و اتفاق است که حاد فقیه تر از زهری است و ابراهیم بن محمد علیه السلام است
 و اگر کسی که عبد الله بن عمر رضی الله عنه است که گفتی که علقه از وی فقیه است اما این علقه را عبد الله بن عمر
 با عبد الله بن عمر متفاد کن اتفاق است که عبد الله بن عمر و فقیه است از وی رسول علیه الصلوة و السلام در حق می
 این شتر لقب بود و آنکه در فضیلت لامتی با ضی بیابان ام عبد رسول علیه السلام فرمود است که بنده در ضیاد او در
 خود را بر این ضیاد او و بنده را بر این ضیاد او و در اد این عبد الله بن عمر است پس اگر این عبد را که نور است که عبد الله بن عمر
 معتبر در این حدیث که عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت کرد عمل کرده ایم و آن حدیث شما حدیث دیگر
 که عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکند نسخ شده است و آن حدیث آنست که روایت میکند عبد الله بن عمر
 رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود این که نماز میکند از در و در وقت بگوید کعبه دست بر می آورد و رسول علیه
 این حدیث فرمود **قال** انبی علیه الصلوة و السلام مالی اریکم را می ای یکم کانا الا اناب جیل منس قار وانی
 الصلوة وانی روایت کنونی الصلوة رسول علیه الصلوة و السلام فرمود که حدیث که می شنیدم از شما در این
 چنانکه در کتابان ام شناسند بر فراز بنید و نماز و بگوید است ساکن بنید که چنان نماز بر کعبه
 روایت کنید بنید که بدانی بعضی از شایع حدیث که گفته اند که بنید که بدو جبه قول ایشان آنست که در وقت نماز
 عبد الله بن عمر رضی الله عنه داد و در سخنان عائش صدیقہ رضی الله عنها که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه را در
 صحابه او بگوید کعبه گفت ما ظاهر روایت آنست که بنید که بدو دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 صحابه امام است که در بنید گفت بگوید کعبه و بعد از فراغ نماز صحابه رضوان الله علیه جمیع بر و
 و عا گفتند که خداوند عز و جل تو رحمت کند که ما را از گذاردن رسول علیه الصلوة و السلام خبر داد و شایع
 بود که وی کعبه است رکوع و سجود را بنید گفته بود و رسول علیه الصلوة و السلام بر یار بر این سجده نود
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را الشیخا بحث مستوده بود و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بر این مستوده
 بود دلیل بر آنکه چون خلافت امیر المؤمنین عثمان بنید رضی الله عنه بنید بر آمد تا خطبه گوید چون بر آمد
 گفت الحمد لله ثم دشت جبری گوید یا بدش بهان هم که در وقت و آمد و از آنجا است که امام عظمای پیغمبر رحمة الله علیه
 علیه فرموده است که اگر خطیب الحمد لله گوید و جبری دیگر گوید از خطبه زیادت دارد امیر المؤمنین رضی الله عنه
 عنده و می شنید گفت تا می شنیدند و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه می شنیدند و بعضی می شنیدند
 که عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در وقت است که عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در وقت است که عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در وقت است
 و امیر المؤمنین رضی الله عنه را در وقت است که عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در وقت است که عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در وقت است

یا اگر کسی را در شنوای یا در بینای یا در غفلت باشد معلوم کند که امام آن از گنمی بر گنمی اهل کرم مسلم در رکعت
 چشم بر پشت پای خود روشن سنت است زیرا که در دم از حان بنده که بعد از آن شود نخست از ناخن پایی
 جدا شود بنده مومن چون این سنت را اقامت کند خدای عز و جل جان دادن بر وی ایسان گرداند و بقیه
 خدای عز و جل بر پشت پای کا فزان موی پدید آورد آن موی را چون سستی گرداند و بایشانی ایشان
 گردانند و ایشان را چون زنبیل گرداند و در درون آن اندازد و قوله تعالی فی حجه الوداع فی الاقامه بنده مومن
 چون این سنت را اقامت کرده باشد خدا عز و جل همان بروی نگا دارد و بر او مثل ازین واقع نگاه دارد
 مسلم در رکوع و چهارم را گنجد بقول عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فاذا صحاب وی کف بر کف بنده او را
 در رکوع دوم دست که رفتی معاذ جبل رضی الله عنه لبخورد را بدید که بچین کرد بود گفت ای لبخورد بچین از کعبه
 و ترا که نوشته است گفت ای پدر از عبد الله بن مسعود و صحاب وی گفت خدا عز و جل بر عبد الله بن مسعود و
 رحمت کند و بر صحاب وی و آن را بنده اسلام بود و اما رسول علیه الصلوة والسلام با چینی فرمود کردن وی
 منسوخ شد و اما موریم با رسول علیه الصلوة والسلام در رکوع زانو کعبه رفتی و کعبه تا ختم از آن بیرون بود
 و در رکوع سمرانیک فرود آمدن نشانیه چنانکه بهایم چیری خورد و سرنیک نیز نشانیه بر آوردن چنانکه اشتر
 از درخت برگ خورد که رسول علیه الصلوة والسلام از چینی عمل کردن نبی کرده است کماروی عن النبی علیه
 الصلوة والسلام نبی عن یحیی بن کعب عن یحیی بن یزید عن یحیی بن یزید عن یحیی بن یزید عن یحیی بن یزید
 از آنکه سرنیک فرود آمد چنانکه در رکوع چیری خورد و نبی کرده است ازینک بر آوردن چنانکه اشتر از درخت برگ
 خورد باید که بت خود راست و بر قرار داند چنانکه اول وی با عقب ی بر بر بود که روایت میکند مادر مومنان
 عائشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در رکوع پشت مبارک چنان خم داشتی که اگر کسی
 حدیثی بگوید از وی خوش آب بر پشت مبارک رسول علیه الصلوة والسلام بنهادی هیچ روی میل نکرده است
 نسبت به آن و سجد و بظا هر روایت سنت است اما روایت میکند و ابلی بن مجبر رضی الله عنه که چون این آیه
 نازل شد قوله تعالی فی حجه الوداع فی الاقامه بنده مومن رسول علیه الصلوة والسلام فرمود اجعلوا فی رکوعکم سجدتان
 العظیمین چون آیه نازل شد قوله تعالی سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان
 فرمود اجعلوا فی سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان سجدتان
 پیشترین سجدتان و سجدتان وی پنجبار و کمترش سه بار و تا اجابو مطیع بن یحیی رحمه الله علیه گفته است که هر که از
 کعبه نازش بر و انود که وی فریضه میدارد و سقیان ثوری رحمه الله علیه گفته است که امام
 که پنجبار کوبد تا مقتدیان سه بار خوانند گفتن خلفا یوب و رحمه الله علیه گفته است که تسبیحی از رکوع و

فریضه است اما عدد ذکر کرده است و هر قول علماء که فریضه میدانند آنست که قیام رکن است از نمازات
 در وی فریضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیح نیز در ایشان فریضه بود که هر یک است
 در تمام نماز علماء را هرگاه گفته اند که تا خواندن قنوه را در قیام بایست دانسته ایم قنوه که قنای قنوه و
 مایه سر القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز خواندن فریضه نیست آن نیز
 بایست است ایکن تعیین در نماز با هر رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فریضه
 بود و دلیل بر آنکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم و بحمک در وی سنت است و قنوه آخرین فریضه
 قنوه که شش خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیح در وی سنت است
 فریضه فی سبیل چون سر از رکوع برآرد سمع الله من حمده گوید و بر بنا لک الحمد گوید یا بی تو یک شافع می
 هر نماز که از نه هر دو باید که گوید حسن بن ابی اذ امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که تنها گذارد هر دو باید
 که گوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که تنها گذارد یکی گویند نه بود مسلم چون
 یکی گوید که ام کویت یا فاضله بود و خواص امام زاید بن محمد رحمه الله علیه جاری معین و معسوط را در رس کرد و او را به بیرون
 آمد که بر بنا لک الحمد گفتن فاضله بود و بر قول ابو یوسف و محمد بن حماد سمع الله نام باید که هر دو را گوید و هر قول امام اعظم
 ابو حنیفه رحمه الله علیه سمع الله من حمده گوید بسنده بود و هر قول ابو یوسف و محمد بن حماد سمع الله است
 که چون امام سمع الله من حمده گوید مقتدیان بر بنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که بر بنا لک الحمد پس وی
 گویند ناکند نه شود در تحت این عید و آید قول تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون لا للتعذر و دیگر
 اگر حال امام قوی تر از حال مقتدیان است و دلیل بر آنکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز مقتدی
 پس حال امام قوی تر از حال ایشان پس باید که در وی نیز بشود امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه گفته است که
 چون امام سمع الله من حمده گوید مقتدیان بر بنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که بر بنا لک الحمد پس مقتدیان امام بعد
 از گفتن مقتدیان آفته پس در هر یک حال هم مقتد بود و هم مقتدی رواند و بر آنکه موضع امامت نشود و رسول
 علیه الصلوة والسلام در حدیث فرموده است یکی در حق امود دنیا یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا
 فرموده است نیست حق الله علیه الصلوة والسلام لکن الناس و عوالم لا یسألون عما یفعلون و اما ما یسألون
 علی الدوام و البین علی من اکثر و علیه الصلوة والسلام که البیة علی المدعی و البیة علی من انکر این حدیث مشهور
 است هر که منکر شود کافر شود و پیغمبر علیه السلام چنین فرموده است که هر که جاری که این حدیث را بخواند
 اگر در مجلس تجلیل بود ختم کاران جاری بر سالی شود و اگر در مجلس تأخیر بود خدای عز و جل مر و بر اشفا و بر رسول
 علیه السلام فرموده است که اگر این آدمیان را باندی بر یکدیگر دعویا کردندی بجز نباء و با لباء لیکن بر مدعی

[illegible]

مسئله در سجده پست نشاندن چنانکه در باب سجده رسول علیه الصلوٰۃ والسلام نبی فرموده است
 لا ان یبني منی عن الترس کافر من التغلب حیث ان باید که شکر از آن در آن از ساق و ساق از زمین از او بود که
 روایت میکنند و در مومنان کاشته صدقه رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام در سجده خود در از زمین
 چنان از او در شستی که اگر برده یا زغال را بنظر اندازد راه یافتی که بطرف دیگر بیرون رفتی و در او در سجده
 کاری نشاید کردن چنانکه میگوید و اندر سجده که رسول علیه السلام آن نبی کرده است نبی رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم عن غیر کثیر الذکر قال علیه الصلوٰۃ والسلام العجیبه من الشیطان التالی من الرحمن رسول علیه السلام
 فرموده است که نشانی کردن در کار یا از کار بود است و آری سبب کاری و کارهای از تانیر حجت بر او گذار
 است **مسئله** چون سر از سجده بردارد آنچه بقیام نزدیکتر است نخست از آن باید که بردارد چنانکه پیشانی
 و بینی و دستها و زانو در میان دو سجده نشیند که بر دو شبستگاه خود را بر سر دو کف یا می بند
 که سنت اینست و چون بقعه نشیند همچنان نشیند که نسک نشیند نبی رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم عن افعار افعار الکلی در قعه و دستها را یکی اندر بعضی از مشایخ در سبب کفته اند چنان باید کرد
 سر شستاش با سر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو لغزید و زانو و دستها را بر روی آن بپهن
 با اتفاق **مسئله** در قعه چشم در کنار خود داشتن سنت است چون سر از سجده دوم بردارد بر قول
 شافعی رحمة الله علیه اندک توقف کند انگاه بقیام و بر قول علماء ارجح العیض توقف کند زود بقیام رود و در
 قول شافعی رحمة الله علیه آنست که شمار اتفاق است باسن که چون سر از سجده اول بردارد اندک توقف کند
 و انگاه سجده دوم رود و اینجا نیز توقف باید کرد و انگاه بقیام رفتن علماء ارجح الله کفته اندک تا بقیه
 کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن بسمت زود باید که بقیام رود که روایت
 میکنند ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوٰۃ والسلام که رسول صلی الله
 علیه و سلم فرموده است که چون سر از سجده دوم بردارد زود باید که بقیام برخیزد چنانکه کس نسک
 نقشان برخیزد پس از این معنی دانستیم که تاخیر کردن روا نیست **مسئله** در قعه چگونه باید که سر
 بر قول علماء ارجح الله علیه بود و پاریک روی فرستد و پست بر زمین نشیند و بر قول علماء ارجح الله پایی چپ بر زمین اند
 و بر روی نشیند و پایی راست متشاده کند و پنج بند می کشد و سر انگشتان سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمة الله
 علیه قعه ادا می نمایند نشیند که علماء ارجح الله میگویند که اینجا بر خاصیت حاجت است و قعه اخر را همچنان
 نشیند که اگر میگویند که اینجا بر خاصیت حاجت نیست و بر قول ایشان آنست که در این میبکنند ابو حمزه ساعدی و
 علیه السلام عن نبی الله جنهار که سر از علیه السلام بقعه چنانکه نخست از علماء ارجح الله گفته اند که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام

محمود بود و از منبر و کبر که هرگز نکرده فتنه اما با وجود آن چندانی طاعت و عبادت زیادتی آورده بود
 که اینستهای بای مبارکش را آورده بود و توافقت همچنین شستن بغزوت همچنان شسته اگر کسی حاضر و تاه
 همچنان نشیند با که نزد او اگر کسی واضع شود نباید که همچنین نشیند که علماء را در جمیع المذکرة اندک روایت میکنند مگر
 مؤمنان حائشیه صدقه رضی الله عنهما که روزی رسول علیه الصلوٰۃ والسلام بجهه اندر آمد یکی از عیالان رسول
 علیه الصلوٰۃ والسلام همچنین بقعه شسته بود که بای چپ را کبر اندر بود و بروی نشسته و بای راست را
 بنیج نهاده رسول علیه الصلوٰۃ والسلام بر منبر کرد که همچنین چنان شستی که همچنین بقعه شستن سنت
 مردانست و سنت زنانست که هر دو بای یک طرف بیرون فرستند و دست بر زمین نشیند که بنا کارگاه
 است و مادر بای اول گفته ایم که هر چه مردان را در نماز سنت است زنان را بدست است و هر چه زنان را سنت است
 مردان را بدست است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مردان را بدست بود و نشانید مسکله
 قعه آخره شستن فیضیت قرات تشهد خواندن بقول علماء را در جمیع المذکرة واجب است و بر قول شافعی رحمه الله
 علیه فیضیت است و در خواندن قرات تشهد صحابہ را رضوان الله علیہم اجمعین اختلاف است و هیچ قول از افاضل
 ایشان ضایع نیست و بر قولی را عالمی اختیار کرده است قرات تشهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار
 کرده است و قرات تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری
 رضی الله عنه را اهل شام اختیار کرده است و قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علماء را در جمیع المذکرة اختیار کرده اند
 و قرات تشهد امیر المؤمنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما بی و او است و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رحمه
 الله مسعود رضی الله عنه را و او خوانند و قرات تشهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التحيات لله والصلوات
 الطيبات الناميات المباركات الراكبة السلام عليك الى اخره و این قول مالک گرفته است و قرات تشهد عبد الله
 عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التحيات لله والصلوة الطيبات الناميات للناكبات الالفاظ ذاكيات و روی اندک
 نبود و این قول شافعی گرفته است رحمه الله علیه و قرات تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند
 که التحيات لله والصلوة والطيبات يا قباديك يا عجبين خوانند که ما میخوانیم و این قولی را اهل شام گرفته است و قرات تشهد
 عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قولی را علماء با گرفته اند رحمه الله جعيف رحمه الله عليه
 گفته است که هیچ قرات تشهد معتبر از قرات تشهد عبد الله مسعود ابو موسی الاشعری نیست و بل بر اکرم علی بن
 رسول علیه الصلوٰۃ والسلام را در خواب دیده گفت یا رسول الله در خواندن قرات تشهد صحابہ را اختلاف نیست
 اندم قول کبریم رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود که قرات تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه خوانند که در وقت
 قراته عبد الله علیه و سبب شسته بود و سبب آنکه و سوال کرد که قبول بود و او این امام عظیم ابو حنیفه رحمه الله علیه فرمود که

[illegible]

اناجوس را فضیلتان در آن علو کردند سنبان نیز مانند از برای نفعی نیست ایستاد و السلام علم
 صلوٰه گفتن در نماز فریضه است با سنت بقول شافعی صلوٰه علیه فریضه است و بر قول علماء اجماعه
 و بر قول شافعی است که خداوند فرمود و جل منیر یا ذوقه **قال** ان الله و ملائکته یصلون علی الذی یأبوا
 الذین امنوا صلوا علیهم و سلاموا علیهم **قال** الذی صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لم یصل علی شافع
 علیه کفته است که آیه است و حدیث باید که فریضه بود علماء را حتمه الله یکینیه که صلوة گفتن باز ثابت است
 ولیکن تعیین روز را از برای فریضه است علیه السلام آنچه رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است از راه فضیلت
 کمال فرموده است و دلیل بر اینکه فرموده است که نماز نیست بمساجید و مسجد **قال** الذی صلی الله علیه و سلم
 و السلام لا صلوة لکبار المسجد الا فی المسجد **قال** الذی صلی الله علیه و سلم لا صلوة فی الارض المغطیه و بر
 علیه السلام فرموده است که نماز نیست در زمین نجسی **قال** الذی صلی الله علیه و سلم لا صلوة للمراه النازله
 رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که نماز نیست درین خشم گرفته را و اگر ایشان نماز گذارند در و البر
 این نیز همان حکم دارد تا اگر کسی نماز گذارد و صلوة نکرد نمازش رد بود اما آن قضیلت و کمال نبود و کمال
 گوید و صلوة گفتن در وقت عمر یکبار فریضه است چنانکه کبر شهادت یکبار گفتن فریضه است بعد از آن سنت
 ولیکن باید که پیشه گوید **قال** علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق علیه من الذنوب ذرة رسول علیه الصلوٰه
 و السلام فرمود که هر یکبار بر من صلوة گوید یا فی نماز بروی از گنا مانده و می **قال** جماعه
 نام رسول صلی الله علیه و سلم میگوید یا می شنود بر برای که میگوید یا شنود و صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم
 گوید یا فی ابوالحسن کوفی رحمه الله علیه کفته است که سید بارگنده بعد از آن اگر نگویید بر یکبار نشنود یا ظاهر را
 آنست بر بارگنده و یا شنود باید که صلوة گوید بر آنکه رسول علیه الصلوٰه و السلام چنین فرموده است **قال**
 الصلوٰه و السلام من سمع اعمی لم یصل علی محمد جانی رسول علیه السلام فرموده است که اگر نام من شنود
 صلوة گوید جانی کرده است بر من **قال** علیه الصلوٰه و السلام من شنود و لم یصل علی محمد جانی رسول
 علیه السلام فرموده است که هر ابوی کل بمشام و بی سید بر من صلوة گوید بر من تحقیق جانی کرده است بر من سجده کرده است
 روزی رسول علیه الصلوٰه و السلام بر منبر کذا صلی الله علیه و سلم کند چون قدم بر بار اول نهاد گفت آمین چون
 بر بار دوم نهاد گفت آمین و چون قدم بر بار سیم نهاد گفت آمین و بیست و یکم از صحابه سوال کرد که بار سیم
 الله صلی الله علیه و سلم گفتن شما شنیدیم ولیکن دعا گویند ندیدیم بهتر عالم علیه الصلوٰه و السلام فرمود که بار دوم هر کس
 حاضر آمده بود چون من قدم بر بار اول نهادم گفت بر کرد و است ایضاً و در روی خداوند جلالت و عبادت و بار
 بار و اگر مرزیده شود خاکسار و نیکوکار با و گفت آمین چون قدم بر بار دوم نهادم گفت بر کرد و است ایضاً و در روی خداوند جلالت و عبادت و بار

در باره خدمت ننگه ایشان از چند آیه که ایشان از وی شنیدند و شوق خا کسار و کونسا از او گفته اند چنانکه
قدم بر پای پیغمبر نهادم گفت بگر نام تو نوشت و وصله بگرد خا کسار و کونسا را با گفته امین **مسئله** در
بنگاه من نام رسول علیه الصلوة والسلام بگویند صلوة گفتن بنیاد بیانی نرم شمایه گفتن بنیاد بیانی از برای
آنکه ایشان از این عبادت نیست مراد ایشان بگری بنگاه است چون تو نرم گوی خداوند عز وجل تو عبادت
در دیوان تو ثبت کردند **مسئله** چون تو صلوة بر رسول علیه الصلوة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا
بگویی بدین ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام را و اولادش را دعا بگویی خداوند عز وجل شد و ناگویی و آنکه نخست خود را
دعا بگویی تا تو از بزرگ بشوی و دعا تو در حق دیگران سوزناخته آنکه مادر و پدر را دعا بگویی و دستار خود دعا بگویی
و بقیعت مومنان را و مومنات را و حسنات دنیا و آخرت را و جرات خالیه یابی و از سر که بیکان حضرت ربانی کردی و هر که کمتر
از این دعا بگوید ثواب نمازش کمتر **قال** علیه الصلوة والسلام صلوة ایلم بدیع فیها المبین و المومنة فهو خارج فیها از رسول
عالمه السلام فرموده است که هر نازی که در وی مومنین و مومنات را دعا بگویی آن نماز تمام باشد آنکه اسلام بدی
یکه و آیه آنست که سلام دادن سخت است و بگر و آیه آنست که واجب است **مسئله** چون سلام بدینست کند
چیز است کند محمد حسن رحمه الله علیه جامع الصغر تصنیف کرد فضل دید خاص فرشتگان بر خواص آدمیان و عوام فرشتگان
بر عوام آدمیان یعنی سلام بدین فرشتگان بر آدمیان چون کتاب صلوة را تصنیف کرد فضل دید خواص آدمیان بر خواص
فرشتگان چنانکه انبیاء و عوام آدمیان بر عوام فرشتگان چنانکه اولیا یعنی سلام بدین آدمیان و فرشتگان را خارج
اما داخل خبری رحمه الله علیه گفته است و اینها را بنمایان گفتن حاجت نیست بدل آنست که سلام با علی سلام است
بود تا که از زبان او بگوید آیدش که از نماز بروی چیزی از فریضه باقی است نمازش تباها شود و تراند که بر آن نماز بنا کند و
در آمدن بنا که فریضه است چون بدل نیست کند و اعیان بدین آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیست کند **مسئله**
چون سلام بدین باشد از راست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالسلام فان الله تعالی یحب التماس
کل شئی حتی النعل و النخط و آیتی و الترحل چون سلام بدین خوش بگردیدن نبراده است که سخت است که چون
رسول علیه السلام سوی است سلام گفتی خسار چپ مبارکش را و بدیدی و چون سوی چپ سلام گفتی خسار راست
مبارکش را و بدیدی در بدایت شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله علیه آورده است چنان وی که سلام او بی جان می دیدند
طی اوی حرمه الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر کتف و شستن نیست اینست صفت نماز خاشعان
از امام عظیم ابو سنی رحمه الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان و طاعت خشوع در نماز چیست از امام عظیم ابو سنی
رحمه الله فرمود که خاص میخواهد یا عام گفت که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که بگفتن شنود و و در آنکه
گفت عام آنست که چون بدین مومن نماز شروع کند نداند که چنانکه بسیاری بگفت و خاص آنست که چون نماز شروع کند و دل

چنان مستغرق شدست منور و کارشود و کویارای پیچیدگی دیگر خبر نبرد و تار پند مکان هر دو نوع خاص و عام
از غیبت ناید و پیوسته فتنه و باخلاص کنداند و بعد از پیاداند و خوف باز که مذمت نیست از ناخشان و

عام بهادرت سید و تفتیش بیشتر بچهل گذارند و سوارند و امن باز کردند و عدد ناخشان چیست **قال**
الحمد للّٰه العالی قیام و نومون اندین هم فی صلوهم فاشعور شکله هر نازی که بر اثر و کی سنت آور وی است
زود بر خاستن بگذارد و آن سنت است و دیگر مکان بل کردن سنت است زیرا که بیخاستر علیه اهل و اسلام

سینرا **قال** یعنی علیه اهل و اسلام آنچه از حکم نوافر غرض اهل و ایمان تقدیم او و یا خرسول علیه السلام
فرموده است که چه عاجز آید کی از شکا چون از نماز فارغ شود پیش روی ایستد تا بایان اتم است که نوموید

بودند و جمع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و صحابه رضی الله عنهم چون قرئیه کند و ندی بگذارد و آن سنت
برقرار است و ندی از آن نوموید آن و ندی و چنین و شدی که ایشان قرئیه میکند از دایشان اقامه اند

کردند و چون بایشان معلوم شدی که قرئیه نمیکند از دست می گذارند و ناخشان شوش شدی رسول
علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما نماز تمام کند چو عاجز آید که از نماز فارغ شود پیش روی او بایستد

و دیگر ایستد است که دو مکان را که او کرد و اندین بود و بخود و بآوردن سجده هر دو کار اهل جمله و مذمت است
که نوم پیش روی او ایستد تا بایستد بر خاست بایست که بر دست رست بحراب است و آن اولی و دیگر از آن

علی و عبد الله و رضی الله عنهما چنین گذارند و ندی او دو مکان را که او کرد و اندین بود و بخود و بآوردن سجده هر دو کار
را و هر نازی که بر اثر وی سنت نبود و زود دست به عابره ثقیل سنت است که رسول علیه السلام

صادق القول از خلاصه صادق ابو عبد الله علیه السلام **قال** العالی انما فرغت فانصب الی ربک **قال**
بعد کل قرئیه و عود و استیجاب رسول علیه السلام فرموده است که پس بر فرزند عاستجاب **قال** علیه

الصلوة و اسلاما از فرجه عبد المؤمن بن الحنفی علیه السلام است که علی التوفیق و العذر علی التقصیر و ان خوف عزم
المر رسول علیه السلام فرموده است چون نبد و از نماز فارغ شود بی روی سه چیز واجب آید یکی شکر بر توفیق

دوم غدر بر تقصیر سوم خوف از دوا محمد علی التوفیق و مستغرق علی التقصیر از عود بامدین مر و بعد از فرقیه
این دعا خواندن واجب است **قال** عابره نوح است و عار غیبت است و دعا نیست است و دعا

خسبه است آنچه دعا غیبت است باید که در وقت و مکانها بی وقت کشاده و در و بر بر سینه دار و
و دستها از یکدیگر جدا و او ایمان خود را متذکر آر و حاجت خود را چشم رادر نشان گذار و که رسول

علیه السلام می رادید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت و بر رخ کرد و که چنین مکن کسی در دل چشم
بنار و که خداوند عزوجل منزلت از مسکن و کرمان و او را میکان حاجت نیست تا خداوند عزوجل حاجت را

بزودی بر او کن گویند و آنچه دعا بر بیت است گفتار دست بردوی دارد و گوید اللهم انفسا لک الجنة و ما فیها و النجاة و ما
 خفیة است باید که دست بر امشیت کند و گفتار دست فرود روی دارد و انگشتان سجده است کند و در حاجت خود
 بگوید انحر ذبک من النار و ما فیها و این روایتها در صلوٰه و غیره ظاهر است و نیز در سجده است و در سجده است و در سجده است و در سجده است
 ششم در بیان نماز و چیزهای یاد می که در نماز بپارند و یا بپایانند باوردن آن که اینست است بنا بر حدیث رسول علیه
 الصلوٰه و السلام که در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوٰه و السلام می فرماید که در نماز با موی روی خود بازی مینماید
 رسول علیه السلام این حدیث فرمود که قال النبی صلی الله علیه و سلم لا یستحب فی الصلاة ان یتلوه الا بقلوبهم و لا یستحب ان یتلوه الا بقلوبهم
 برقراری طحاوی رحمه الله علیه گفته است که چون شخص گوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سُلَیْمَانَ و غیره پس نشاید بر او نماز او را نماز فعلی بجا آوردن
 که مانده شود بافعال منافقان بخواجه نام این نیز رحمه الله علیه کتاب کشف درین کرده و روایت بدون آنکه یکی را بر دیگری ستان
 بازی مینماید و در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش ترس کارستی ظاهرین برقراری رسول علیه الصلوٰه و السلام
 و آنست که وی منافق است مسلم باید دانست که اینها علیه السلام را چهار چیز بنزدیکی احتلام و دم مقبوضه و مسیوم و خاسیه
 و این سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار خوانده بود و آنکه بسیار خوردن از طرف کردن است و از طرف کردن حرام
 چهارم جنبان یا آنکه اینها هر یکی از فساد می خالی نبود و اینها علیه السلام معصوم اند از کثرت و صغیر و کبیر و مسلم که مسلم
 در نماز میانه آید یعنی فازه آید باید که در نماز استوار کند یعنی بعضی گفته اند گفته است بردن اینها و بعضی گفته اند اینها
 اما دست بردن و نشاندن در نماز آنکه افعال اهل با است حسن نماید و در نماز علیه السلام و غیره حدیث علیه السلام روایت میکنند که در نماز
 نیز بر لب بر آب بکشد و این روایت است تا در نماز دست از موضع برداشته نشود دست بردن اینها و در نماز فعلی است و دست
 پیش گرفتن سنت فعلی است و در نماز استوار کند و فرود خوردن آن مقدّم که بتواند در نماز انگشاده ندارد که دیو در نماز می
 در و در اگر چه که وی در نماز بود هم شیطان و خل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام ان الشیطان اذا حکم
 فی الصلوٰه فلیکظم اصبعه رسول علیه السلام فرموده است که چون فازه آید یکی از شما در نماز باید که فرود خورد و تا بتواند
 قال علیه الصلوٰه و السلام اذا شاکب احدکم فی الصلوٰه فلیخط فاه فان الشیطان یدخل فی فم رسول علیه السلام فرموده
 که چون یکی از شما فازه آید در نماز باید که در نماز استوار کند تا دیو در نماز بکشد که دیو در نماز هم میخواند اندک اندک
 اندر رک وی رود قال علیه السلام ان الشیطان یجری فی عروق ابن آدم مجری الدم یضيق مجاریه بان یجوع و العطش و یجوع
 علیه الصلوٰه و السلام فرموده است که دیو در نماز هم میخواند که در نماز در رک و بی پس نشک کند آن
 راه را بر وی بکشد و نشکلی یعنی روزه دارد و در نماز استوار کند تا دیو در نماز بکشد که دیو در نماز هم میخواند اندک اندک
 دیو بسته و شکم تهی زندان دیو است و مردکی خلق زندکی زمین است و آنچه گفته ام متغری نیست مسلم که مسلمانی
 را در نماز آب پنی ظاهر شد گرفتن وی سنت است و بعضی گفته اند که نگاه کردن هم سنت است و لیکن درست تر است

اگر نگاه کردن وی موجب است تا اگر حدیثی بود بر بنیاد باز کرد و اگر نگاه کرد و همچنان رکنی گذارد و بعد از آن
 معلوم شد که حدیث بوده است نمازش تباه شود و نتواند که بر آن بنیاد کند و زمین مسجد را از آب دین و مبنی نگاه باید
 داشت تا بر زمین مسجد بچکد و قوله علیه الصلوة والسلام ان المسجد النبوی من الخیالیه همانست و می باشد من الخیالیه
 علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب دین و مبنی جان اندر کشد که چرم خاتم را بر سر
 اندازی مثنی بن النسخ و الدین مثنی بن النسخی حرمه العبد چنین میگوید که در بطنم بر آوردن تکلف و با شستن گرفتن که بر سر
 فرمود که بر کار بفرماید و نماز وی از بهر حرمت مسجد را فرود و در نشستن بر نود شود و گنایش از سر برود و کرد و کرد
 آمده است که بچکد که نماز یک مسجد آب دین و مبنی نشاید مانند ختنان بر روی حرمت مسجد را از نبره کان الدین فعل کرده
 که روی مثنی از نبره یک مسجد بکشد سبکی را بدید که بر دیوار مسجد بوی که منع را در دل آنکه این سبک و دیوار خانه
 خدای را بپسید که در پیش این سبک بر آب نشسته سبک را بر دیوار مسجد بر آب نشسته نقصان دیوار مسجد بر آب نشسته گفت
 باشن این نقصان را بر آب و خاک آور و داخل کرد و بیکه کرد و برین بود که نگاه کلاه منع از سر برید و جدا شد
 و بچکد راست نگاه کرد و بچکد سبک را بدید کلاه را بدید که بر دیوار نشسته منع را از آن حال سبک را باقی آورد و داد که ای
 چچاره نو بایستی خود و چچارگی بپسید را بر دیوار خانه مار و انداختی با بکری خود بپسیدی و نجاست کفر را بر دیوار
 رد و او را بر زود و بنزدیک مسلمانان آمد و سلام آورد و کسی که در مسجد آمد و خدا را عبادت کند و از خدا و ملائکه
 خود را امید بود که اگر وی رکنانان و بر دیوار خود و دیوار خود و بچکد خود را در روی کند بنزد و فضیله
 در نماز زمین و بسیار خود و بنیاد نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند و دیواره نمازش بر بایستی قال علیه السلام
 ملک غلظت یخمسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر بار که نگاه کند و دیواره از
 نمازش بر بایست اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در رسد که بنده من گرامی طلبی بار و دم چون نگاه کند
 خطاب عزت در رسد که بنده من از من سبطی این تصور کرد و با سبب و دم چون نگاه کند امر آید از بر و در کار ملائکه
 که در چکید این نماز را و بر روی وی باز نرسد که از راه حرمت و در خدمت آمده است و بی شایستی صفت
 ما است این وعید در حق کسی بود که روی بر گرداند و نگاه کند اگر کسی پیش رویه باید بنا به حقیقت نگاه بکشد و باکی نبود
 آداب نیز بود که رسول علیه السلام چنین فرموده است **قال** علیه الصلوة والسلام ان الرحمة توافی العبد
 ما دهم فی الصلوة فاذا انصرفت عنه رسول علیه السلام فرمود که اگر در حجت پروردگار روی باروی بنزد
 است و او را که در نماز بخیزد انصاف کند اما که همین که روی گرداند یا بخیزد انصاف کند همچنان بود که روی از
 انصاف است پروردگار کرد و انصاف است **قال** علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من سیاهی ما انصفت رسول
 نیز است. فرموده است که اگر نماز کند از نماز جدا نماند که با که راه میگوید هیچ چیز انصاف نکند که بعضی گفته اند

که در او از این لغات لغات دل است اینها بر روایت است که در او از این لغات لغات چشم است نیز
 آنکه هر کسی تا وقتی آن نبود که چشم برده دل را تواند بجای داشته چنانچه چشم برده دل نیز بر تروی برود
 پس معلوم شد که مراد از این لغات لغات چشم است و هر چه ابو القاسم رحمه الله گفته است که دید را
 نگاهداری تا دل پیدا ندی و زیانند نگاهداری تا سر را پیدا ندی و این سخن در صله خود چهارم حجاج علیه السلام
 مذکور است **مسئله** موسی در پس تفنگ که زدن که است بود که بجز آنکه است که حسین بن علی رضی الله عنه از
 میگذارد و کیسوان مبارک را در قبض مبارک که زده بود همچنان باز شروع کرده بود ابو هریره رضی الله عنه بیا
 گیسوان و برایشان حسین رضی الله عنه بدینا چشم در وی بغضب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریره رضی الله عنه
 گفت ای پسر زاده در من بغضب نگاه مکن که من بنده ام از حدیث محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که هر که
 موسی در پس تفنگ که زدن نشسته نگاه و بپوشد من براند اشکم که چون تو بهتر زاده در نماز بود و دیو در قفا
 بود امیر المومنین حسین را خوش آمد و شادمان شد و ابو هریره را دعا و خیر کرد و این روایت در صله خود چهارم امام اصل
 شریعی رحمه الله علیه است اما در صله خود چهارم امام بکر خواجه زاده رحمه الله علیه این روایت از حجاج بن رافع است
مسئله تارک سر ستردن و کرد بر که موسی مانند دیا کرد بر که سر ستردن تارک سر موسی مانند که است
 است و دستار بر قبض سر یعنی هم که است بود یعنی آورده اند که وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل
 لغزدی یعنی بسوی جنگ فرستاده بود و گفت یا معاذ چون بعلان باری با ایشان جرب کنی که ایشان را فضا این
 معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من ایشان را بچه شام گفت تارک سرده باشند و کرد بر که موسی مانند ما
 کرد بر که سرده باشند و تارک سر موسی مانند یا دستار بر قبض سر بسته باشند و میان سر گذاشته اند آن جمله ایشان
 را فضا این است پس نشاید موانع فعلی بجا آوردن که نشسته بود یا فعالی فضا این و در حق دستار که است جای بود
 که کل دستار بر قبض سر در بند و تمام تارک سر گذاشته دارد اما اگر اندک کشاده انده شود یا فرجه مانده پاک نبود که دستار
 بنده از آنان فرجه اندک کشاده ندان چاره نبود و بنیان سر قند زرقی از برای آن ساخته اند تا آن که است بخیر
 نه از برای صرف دستار **مسئله** دستار سپید باید چنانچه در او از برای قاصد است و نه از برای بکر و خواجی را که هر چند که
 دستار را زرت بود ثواب نماز بیشتر بود **مسئله** علیه الصلوة والسلام که عثمان مجانبه خیرین سجد بن کعبه بجز عامه رسول علیه
 السلام فرموده است و در کتبه نماز که با عامه گذار بهتر از آنست که بقتل و رکعت نماز بی عامه گذارد و در مناسک الحوائج
 آورده است که دستار رسول علیه الصلوة والسلام همیشه بیست و سه رکعت که بود و دستار که روز عید بیست و نه
 کرد و دستار که در نماز دستار فرود گذارستن میان دو شانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند مقدار
 که بنشینند و نماز دستار بزرگین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک مشت و فتن دستار که باید در

که تشریف بیاورد بافعال مجرب مسکن حاقن را در نماز آمدن که است بود و قال البی صلی الله علیه
 و سلم لا سلوة للمحافظین رسول علیه السلام فرمود که نماز نیست مرا حاقن را یعنی حاقن آن باشد که قبول را بزرگ
 نکند و اما اگر مسلمانی در میان نماز حاقن شده باشد باید که بدل بنشیند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
 آن نماز دفع شود بزرگان تجربه کرده اند و همچنین ثانیة اند ما شیخ الاسلام بیان الدین رحمة الله گفته است که
 نماز را بزرگ آرد و برود و استبراد و باز بطهارت سازد و نماز از سر گیرد و با محض قبول نماز گذارد و کسی در
 ذلعت جای بود و دلش در نماز فاضله تر از آن بود که وی در نماز بود و دلش بغیر غایت جای معصوم حاقن نیست
 در نماز که بای بیاید که بزرگ و بر خود هیچ یک در نماز بای بیاید که بزرگ است بود او و ۵۰ اند که نوح
 صلوات الله علیه غنیبا و علیه السلام علیه السلام را دید که گفت ای ملعون تو بیکار ملعون شدی گفت بس که خدمت می کنی آنکه
 در سجده خیم فرزندم دوم چون بقیام رفتی قدمها بجای سجده نهادی و سیوم در قیام با پایا و بر سجده
 نشینی این سه کار بود که از سجده بد کردی و نشستم بیکار و بخیل و حسد کبرش آن بود که لا خیر منه و خود دید و از
 حد شش آن بود که خود است آدم خودی و از نخلش آن بود که با آوردن یکبخت و بخیلی کردم تا ملعون شدیم و در آن
 و آن ملک گفتی ای یوم الدین بر مشائی می نهادند حکایت خواهد شد که در آن حال صی اکرام بود و شنی
 بر خود نماز میکرد و در هر سه در نماز میکرد و بیست و چون در نماز میسر آن از پدر سوال کرد که در نماز خود
 چندین بار میگویی یا یوم الدین که روزی بعد از نماز بودم که ما کرم حجاز را بفرستیدم شش یا یکی خود
 گندم باقیم که فرستادیم در یکی گشت زار انداختیم من میدانم که آن خوش است و میدانی و دیگر او را نیست که گشت
 ناری و در میان آن دو گشت زار یکی خوشتر گندم باقیم که فرستادیم و در یک گشت زار انداختیم من میدانم که خوشتر است
 یا من یا من همان آن خوشتر گندم ششم از آن یکم و بیستم که اگر در اقیامت مرا از آن سوال آید چرا خوب
 و هم نگاه بدر بس که نظر را سوال کرد که تو چرا میگویی یا یوم الدین که روزی که بر وزن بیرون رفت بود و کلها شکفته
 بود و می کل ششام آن سبزه خوشتر از ششام ششامی از آن بوی گل بهر دو نفر از آن منبر منم و فرمود قیامت است
 و خدا را سوال کرد که رنگ مردان گران چرا بهر که خوشتر است که بهر که خوشتر است و در سوال کرد که تو چرا
 میگویی یا یوم الدین که روزی که فرستادیم خدای کنی تا خیر کردیم از آن منبر منم که فرمود قیامت است که آن یکسایه بزرگ
 اند که در من خدای کنی چرا خیر کردی من جواب گویم **مسکن** خدا را تشبیه است و میان زن که آن
 معصیت زدگان است او را **مسکن** اند که ابیسی علیه السلام چون از حضرت آمده شد دست در میان او پس معلوم شد که
 نشاید مونسایه العالی بجا آوردن تشریف بیاورد بافعال محبت زدگان **مسکن** اگر مسلمان نماز میکند آرد
 سوزنی از سوزنهای دنیا میگوید و با گشت حساب میدهد که بزرگ است بود یا بی بر قول امام اعظم رحمه الله علیه

که است بود و بر قول ابو یوسف و امام محمد رحمه الله است نبود و وجه قول امام عظیم رحمه الله علیه است که رسول
 علیه الصلوٰۃ والسلام می راید که نماز می کند از دو سو تپا را با انگشت حساب می کشد گفت فرمودند شب و لایحه نفسی
 و تحقیقی یکی گناه می کشی و شمار می کشی و پنج می کشی شمار می کشی اما وجه قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله علیه است
 که رسول علیه السلام فرموده است اعدوها بالانامل فان من مسئولات مستنطقات یوم القیامة رسول علیه الصلوٰۃ
 والسلام فرمود که شمار کنید با انگشتان رشتی که آن شمار با انگشتان پنجه می کشد شمار روز قیامت از سوالی بگوید
 شد نامی بعضی گفته اند که پنجان است بر جای نهاده انگشت راست و تر میزد و می فشارد و می فشارد و می فشارد و می فشارد
 و هم که است بخیر و بعضی گفته اند که اگر برای آن حساب بیدار و نماز زیاد خوانده نمی شود که است بود اما اگر از
 برای آن حساب بیدار و نماز خوانده نشود که است نبود **مسئله** چون سجده در دو جای سجده پاک کردن
 که است بود یا بی او روزه اند که بود رضی الله عنه سجده و بیغت و جای سجده را پاک کرد و در آن مبالغت
 نمود رسول علیه الصلوٰۃ والسلام دید فرمود یا ابا ذرره او ذل یعنی یکبار پاک کن یا بیجان بگذارد سجاده و بر حدیث
 از فاطمه رضی الله عنها روایت میکنند که رسول علیه السلام فرمود که مانند آن یکبار از دو یک من فضله است
 که ششتر سرخ سوی بخورد و در راه رضا خدای عز و جل صدق کند چشیدن آورده اند که روزی صدیق
 رضی الله عنه بار رسول علیه الصلوٰۃ والسلام مسجد را آمدند تا نماز گذاردند باران آمده بود و در و دره که باران
 باریده بود و پیش محراب تروی شده صدیق گفت یا رسول الله و تروی باشد تا تروی را پاک کنی پس
 علیه السلام فرمود بگذارد یا صدیق تا در میان آب و گل سجده کریم سر برد و کار خود را پس معلوم شد که پاک نکردن
 او نیز بود **مسئله** چون سر از سجده برادر پیشانی را پاک کردن که است بود یا بی از محمی رحمه الله علیه
 کردند گفت باکی نیست اما ذی گفت که ما را معلوم شد که مانند آن را گفت یا پاک کردن را از ابو یوسف رحمه الله علیه
 سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده هست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواه اتمام اجل خمس حتمی الله
 علیه گفت که اگر خبر نیست که دل و پیشترش بیدار و باید که پاک کند و تا بخفت و دل نماز کرد و در دو سجده رسول
 علیه السلام در نماز خودی از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود داشت کردند و فعلین تا از قدم بر دهن آوردند
 و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست جب بدست راست آورده اما اگر خبر نیست که دل و پیشترش
 نمیدارد پاک نشاند کردن بجا حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام اربع من الخاف من ال قایما
 و یسمع غدا ولا یحب ان یصلی فی الصحرا لیس منقره ان یتیم حرمه قبل ان یفرج من الصلوٰۃ یغیر غدا
 رسول علیه السلام فرمود که هر چهار خبر از جمله جهالت است نهاده بول و انقض و با انگشتان شستن و در صحرا نماز کند از
 بی ستر و پیشانی پاک کردن بیش از فراغ نمازی سعدی **مسئله** اگر مسلمان در نماز کند که است

که میگوید و لیکن بنیاد طاعت کینه بین انسان و دیگر در باران اندک و گوید آنی که با ستمگان و افروز ستمگان
ایستون اگر نه برکات این را که ان ستمگران غیر از نارسیدگان و چهار پادان و اگر نه آتش اندیشی و بر سر استواری و این را
بهره نیکان شنوند الا آدمی دیری که غفلت و ناپوشان غالب است خواه ابو القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که بنده ای که
یکی از کارهایش زنده باشی و پیشش مرده باشی و بگوشش بنده باشی خواه ابو القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که از پنج خبر
پنج خبر خیر در از ندادن آن در اصل کفر است یکی کمالی کردن در عبادت از ندادن وعید خیر و ندادن وعید شر
کفر است و دیگری کردن در صحبت از ندادن وعید خیر و ندادن وعید در اصل کفر است و حسد و حساسد از ندادن
قسمت خیر و ندادن قسمت در اصل کفر است و حرص از ندادن چنانچه خیر و ندادن حساب اصل کفر است و خرد
بقصا ندادن از ندادن حکم خیر و ندادن حکم در اصل کفر است و هم خواه ابو القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید
که چهار خبر را نکاید از چهار خبر بباد ندی چشم را نکاید از ناکد بباد ندی زبان را نکاید از ناکد بباد ندی لبها را
نکاید از ناکد بباد ندی ناز را نکاید از ناکد بباد ندی ایمان را بباد ندی هم خواه ابو القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که چون
راه روی چشم را نکاید از روی و چون بر باد نه نشی خلق را نکاید از چون تنها می سخن گوئی و چون با خلق سخن
بگوئی از حق گوئی و هم خواه ابو القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که چهار خبر را نکاید از ناکد بباد ندی که از ناکد
چو بگوید و نکاید و نکاید بسلامت نماند بگوید و نکاید خدمت کار مخلوق را بدین سبب نماند بگوید و نکاید هر کسی که
در جوع خلق است کفر نشود و بگوید و هم خواه ابو القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که چهار خبر سبب بلا آدمی است یکی
انکه نعمت است و شکر نمی دوم انکه سخت و صبری بی سوم انکه معصیت و نوبتی چهارم انکه سنگینی در میان خلق و توانایی
و هم خواه ابو القاسم حکیم رحمه الله علیه بگوید که نعمت بی شکر است عین نجات و سخت بی صبر حققت و وجهانی است و نعمت
بی اخلاص ضایع کردن نماند کانیست و علم بی عمل خراب کردن مسلمانی است و تحقیق به ابلت سرفروزی رحمه الله علیه
الغافل از آن بوده است که روایت میکنند که صدیق رضی الله عنه که بنجام علیه الصلو و السلام چنین فرمود که هر که پنجم
خبر را از خود باز نکند خدا تعالی از وی پنج خبر باز نکند و هر که نگوید مال باز نکند و حفظ از مالش باز نکند و هر که ششم خبر را
باز نکند برکات از زمین وی باز نکند و هر که هفتم خبر را قطع باز نکند حشمت از تنش باز نکند و هر که هجدهم خبر را دعاء
از وی باز نکند و هر که نوزدهم خبر را ایمان از وی باز نکند و خداوند عزوجل بسوی او بگوید که هر که چهار خبر را در چهار
بناده ام ایشان جای دیگر می طلبند بنیاد من صحت بدن را حکم خود بناده ام ایشان بر جزو من می طلبند
بنیاد من عزت را در تقوی بناده ام ایشان بر مختلف می طلبند بنیاد من تو را کردی در قناعت بناده ام ایشان
در حرص می طلبند بنیاد من سخن را در بهشت بناده ام ایشان در دنیا می طلبند و هر که از ادب و معرفت
نگاه بیاورد است که ادب بعضی است و سنت بعضی واجب است و واجب بعضی فایده است و فایده بعضی است

و نخواهد بود الا هم حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا المایه قصه سنت وی کند و سنت نگاه دارد
تا المایه قصه واجب وی کند و واجب نگاه دارد تا المایه قصه فریضه وی کند و فریضه نگاه دارد تا المایه قصه ایام
وی نکند عید البیضا که روزی حرمه المایه گفته است که اگر من بینم که کعبه است که چه کعبه است یا در سینه محفوظ دارد
مراد در آن هیچ غیرت نیابد اما اگر بشنوم که ایشان دشمنان بنده ایست که ادب و حکام نماز و احکام مسلمانان نگاه دارد
چند میگویم و بر مردم وضعت و برادر یا نه خود ابو الفاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که بر من نماند شستن و شستن و ادب
نگاه دارد اما در نزدت **قال** علیه الصلوٰه والسلام بنی ابی ناسر بنی فاحسن ثوبی یعنی سیاهم فرمود ادب و ادب است مرا
بر مردم و کار من پس نیکو است ادب مراد در احوال آمده است که حسن الادب است و **قال** علیه الصلوٰه
والسلام اگر مردی او را در دستش آید و او بیست **مسئله** در نماز ادب و سنت نگاه باید داشت که متر عالم علیه السلام

در وضو **یا ایها المؤمنین علی رضى الله عنه** فرموده است یا علی ان حبیب اسیر الناس من غیر من یسرق من نفسه **قال**
علی رضى الله عنه کیف ذلک یا رسول الله **قال** علیه السلام الذی لا یم رکوعه و سجوده و هو سارق صلوٰه محو عن عبد الله
و ینزع رسول علیه الصلوٰه والسلام فرمود یا علی بدترین دزدان این بود که از من خود دزد و گفت یا رسول الله که بود
که از من خود دزد و گفت که هر که نماز کند و رکوع و سجود تمام بجا یارد وی دزد و نماز بود که برگردد از من خود سپرد و از حق
خالق و دزدان دیگر از خبری فانی می دزدند وی خبری باقی می دزدد و دزدان دیگر بر دنیا می نهند وی بر دین
می نهند و دزدان دیگر ضرر با مردمان می رسانند وی بخود می رسانند و دزدان دیگر خزینه بندگان می شکنند وی خزینه
ایمان می شکنند و دزدان دیگر از خوف قطع بود و بر طبیعت انداخت بود لا جرم بدترین دزدان بجهت برورد کار وی
است و چون بنده نماز کند و باید که نیکو کند و دوم در رکوع و سجود و نماز که اگر در نماز نیکو کند و در وضو نیکو کند و در وضو
بود و متر عالم صلی الله علیه و سلم در وضو **یا ایها المؤمنین علی رضى الله عنه** فرموده است **قال** الذی علیه السلام

للزمنی لمات علامات سبع رکوعه و سجوده مع الناس و یقرأ فی صلی و یسبک الاثر منی علیه و یدکر الله تعالی فی
الملا و ینسفی الخلاء بر دل علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامت است چون بر سر جمع بود رکوع و سجود و تمام
آرد و چون تنها گذارد و جان گذارد که من را نیند و چون بر سر جمع بود و اگر بایستد و در کار نماند کند با مردم بر وی
شمار بکنند چون تنها ماند بر سر جمع نیست صفت مرا می دوم ای را هیچ جزا و ثواب نیست **مسئله** در
بنده نماز گذارد باید که نیکو کند و تمام ارکان را بجا آرد که خداوند عز و جل نماز را ببلطف جمع کمال یاد کرد و رسول علیه
الصلوٰه والسلام نیز نماز را ببلطف هر کس یاد کرد **قال** علیه الصلوٰه والسلام الصلوٰه مکیال من دینی و فی له و طهف
طهف له و فی له **قال** علیه الصلوٰه والسلام من یحافظه فیه فیه **قال** علیه الصلوٰه والسلام الذی یحافظه فیه فیه **قال** علیه الصلوٰه والسلام الذی یحافظه فیه فیه

فون اذا کالوهم و لو لم یحفظون به رسول علیه السلام فرموده است که نماز همچون بنایه است هر که در آنست باید

[illegible]

شستن فریضه نروی همچنان بودی که تو میکوی اما چون شستن واجب فریضه است آن حکم باقیست اگر پیش
 کوفش آب سیلان نرساند طهارت درست نبود و نماز و انبساط در صلوٰه خواجا امام اجل خیر حسنی رحمه الله علیه
 آورده است که درین قول ابو یوسف بر فرست در صلوٰه و در صلوٰه قاضی امام ابو حسن مروزی رحمه الله علیه
 همچنین آورده که حسن بن یزید ابو یوسف رحمه الله علیه روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و امام اعظم ابو حنیفه
 رحمه الله علیه بوقت که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلی از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
 رجوعا البعد روایت میکنند که چون سویی روی بر یکدشستن بوقت سویی آید و این جاری بود که سویی روی اندوخت
 چنانکه اگر کسی بیکدشند که بوقت سویی پند اگر سویی روی تنگ و خالی بود چنانکه اگر کسی بیکدش بوقت را تواند کشید
 اکنون آب بوقت رسانیدن فریضه بود برخلاف بروان که بروان غلفی است و سویی روی عارضی است
 سویی لب را بوقت دشتن سنت است و در از دشتن بدعت است و در از نشاید دشتن که بشو می بدعت بود
 کتاب بحرف ای که در لب نه سه طهارت درست نبود و نماز و انی قال علیه الصلوٰه والسلام من قطن سار به
 اعطاه الله تعالى اربعه اوزار نورانی و جبهه نورانی قلبه نورانی قبره نورانی یوم القیامه رسول علیه الصلوٰه
 والسلام فرموده است که سویی لب است و در خداوند عز و جل و در جبار نور که امت کند یکی نور در روی و یکی نور
 در دل یکی نور در کور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب جنان بود که بقصد چندین شتر سرخ سویی خریدی و در راه
 رضائی خدای خود چهل جمد اذیف کردی قال علیه الصلوٰه والسلام من طول سار بعقوب بالثلث لم یسل
 شفاعتی لم یشر من حوضی فی سلطه الله شکر او کثیر الغضب رسول علیه الصلوٰه والسلام فرموده است که هر که
 سویی لب در از در و خداوند عز و جل و در سه عقوبت فرماید از شفاعت من بخصی و از حوض من آب بخورد
 و منکر کثیر را بر روی بکار و بغضب ادا حق سویی لب است دشتن و عده می فرماید قال علیه السلام الصلوٰه
 من صب شار به کما عاق الف رقبه فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون بنده
 سویی لب است دارد و کلمه شهادت گوید این کلمه شهادت بیعت آسمان از احباب کند همچنان سیر و تالیفات
 عرش جبار که بنور غسل غنوده می خورد تا خطیب حضرت عزت و در سید که بر اساکن من باشی مناجات کند ای پروردگار
 من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا نیامیزی اما آید از پروردگار که گوینده تر المرزیدیم انگاه ساکن شود اما اگر سویی
 در از دارد و کلمه شهادت گوید آن کلمه که در دامن او بر سیکرد و سپردن نیاید تا کتابان اعمال از او گویند
 جبرایرون نیامی تا ثواب ترا بنویسم که می چویند و این چون این برده علیه در راه است و رسول علیه السلام
 فرموده است که فردا قیامت است اما صدقنا اهل عرصات سمعده از من بر پروردگار و بخت که کافران
 ایشان سجده آورده نمانند و کسر نار ایشان بجز مردان کا در است ماند و دشتن که در دشتن

موی لب و دراز داشته اند آن موها و ایشان در زمین استوار شده باشند همچون نیزه و ایشان را نافع باشند
از آلودن بجهت مال و عساة فرق نتوانند در میان ایشان و میان کافران و سبیدایام ناصه الدین جمعه علیه
در سیر کبر آورده است که اگر در سحرگاه مومنان با کافران گشته شوند مومنان از کافران بجز بگریز فرار نکنند و سحرگاه
بجایا خبر فرق توان کردن بوی روی رنگ کرده و سنت فرج موی لب است بود و جاده سیاه تا اگر کسی را سنت فرج
نمود و موی لبش است بود و بر احکام کفر با سلام می و در کویستان مومنان و فری گنند و اگر موی لب می دراز بود و بزرگ
بسن فرج بود و بر احکام کفر با سلام می بخاک و فری گنند و سبب شستن فریضه است تا آنچه باینچ ز فرجه و گفته است
که آنچه حدیث و حدیث و در کربا بدوی قیاس میکند آیه و **قال الله تعالی** انما الصيام الی اللیل اما طاهره
و اما لم یغفره انک اگر کلمه الی را در عرب است حال کرده اند و خروج حدیثی تا کی یعنی شب چون شب اندازد بی فعل
فاعل و زده کشاده شود زیرا که شب محل و زده نیست چنانکه رسول علیه السلام میفرماید **قال علیه السلام** و السلام
اقبل اللیل و ادبر النهار و قدر الله الصیام علی علیه السلام فرموده است که چون بر روی شما آرد و روز نیست شما آرد و زده کشاده
بسیار فعل علی علت نیاید زیرا که شب محل و زده نیست اما دست محل شستن است بی فعل فاعل شسته نشود و اگر کلمه الی بی
قیاس بودی و سبب از تا اما طاهره شستن فریضه بودی چنانکه بیهی در سبب میگوید اما طاهره کلمه الی معلوم که دست و آزار آنچه
شستن فریضه است و این کلمه الی را در طهارت استعمال کرده اند و دخول حدیثی که باینچ بی و خروج مسئله مسیح فریضه است
قوله تعالی و احسن بر سحر و سحر حریفین می نماید و آن قول شامی میگوید که سبب سبب با می باید کشیدن و بر فعل طاهره
ما جهلیم یک باب بسند است بعد قول شافعی رحمه الله علیه نیست که در مجروحان شجاع که از شرج حشمت و سبب است روایت
میکند بسند است مسعود بن عفران رضی الله عنه که رسول علیه السلام طهارت ساخت و سحر سحر با آورد و در طاهره و سحر
گفته اند که از فریضه طهارت با آید و بسند است به ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و تاویل می خیزد و آن بعد از طهر
و تسلیم و روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام غبذوی رفته بود و در صحرا خیمه زده بود و از او
طایفی چون وقت نماز آمد رسول علیه السلام فرموده تا بنهار خیمه را بلند نموده و فرمود تا آب آورد و در رسول علیه السلام
طهارت میساخت و می برضوان علیه السلام که در کربا و سبب بود و طهارت ساختند و رسول علیه السلام را قربت می نمود
چون سبب رسید بجهت ابالفقت که در سحر گزیدی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آنچه ما را مبالغت نظر نمودی
بس معلوم که زینب نیست که زفر بر زده میگوید که آن حدیث و حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
نام کرد و می بیند و آن بعد از طهر و آن اب طهارت ساختن رسول علیه السلام در موی خود میباید اندازد برای ترک
تا گساینگ دور بود و نری از روی از یکدیگر میباید گرفته و در روی خود میباید اندازد و از اینجا است که حمی حسن علیه
گفته است که اب طهارت ساخته پاک است که اگر لید بودی رسول علیه السلام ایشان را منع میکردی و دیگر روایت میکند

عوف بن حنیفه رضی الله عنه که جابر بن عبد الله الانصاری هم پاشده بود و در آن بجای پشوش شد رسول علیه السلام
 به چارسی می رفت بود و آب خواست و طلبا و خدمت او با شست و در حال صحبت یافت محسن رحمه الله علیه
 میگوید که آن آب پاک نبودی رسول علیه السلام چارسی نشیدی پس معلوم آید که آب طهارت ساخته پاک است اما بوی
 ابوحنیفه و ابویوسف هر دو الله گفته اند که اتفاق است که آب طهارت کفرا نماند است و رسول علیه الصلوٰه و السلام معصوم
 از منیخه و کبیره طهارت سازنده همچون رسول علیه السلام باید آب طهارت ساخته و پاک دارد پس بر آنکه ابوطیحه
 رضی الله عنه رسول علیه السلام را میست کرد چون شیشه بگریخت رسول علیه السلام که در دوش شیشه خری خون ندید گفت
 یا اباطیبه کردی آنچه از من جدا شد گفت یا رسول الله و اندامم که بزخاک ریزم در میان جان خود جای کردم یعنی خودم
 رسول علیه السلام گفت یا اباطیبه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد از این نشاید که هیچ مومنی خون دیگری را
 بخورد و در حال بوی مشک از دمان ابوطیبه روان شد و آن اثر در فرزندان وی باقیست تا قیامت
 بر نفس زندی که از نسل ابوطیبه بر آید از دمان وی بوی مشک آید چون خون رسول علیه السلام را بک
 میخوردند او را منع نکرد اگر آب طهارت و برادر وی مالیدند نیز منع نکرد مگر بوی عجب نبود و می خوردین
 جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورد و دیگر که
 ابن عاذب رضی الله عنه از جمله مقرران حضرت رسالت سپاه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوٰه و السلام
 بیمار شد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به چارسی می رفتند وی سوال کرد که در میان شما
 کسی نوعید است یا منی گفتند بلی هست بر این عاذب فرمود تا ایشانرا طلب کند بعد از آن آب حار
 و طهارت ساخت و بر عضو پاسبان شست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن و آواز برای تبلیح حکام
 بود اگر سر سه بار با دستی بر تبلیغ نقیض فرقتی و دیگر بعد از وفات رسول علیه السلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه
 بر بنبر متهتر عالم صلی الله علیه و سلم بر آمد تا صحابه را و عظمی گوید خطبه تبلیغ گفت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
 بسیار که میستند و از می که دند بعد از آن گفت شاد شوید ای مومنان اگر من شمار از طهارت ساختن
 رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه طهارت ساختن رسول
 علیه السلام شرح میداد و بر عضو پاسبان شست و مسح سر یکبار آورد و دیگر روایت میکند که
 از زبان و از ابن ابی عمیر عن عثمان رضی الله عنه که در معاهد طهارت میساخت و بر عضو پاسبان شست
 و مسح سر یکبار آورد و بالا راست کرد گفت و دید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این
 طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش از من نبود و کم از من هم نمی جند و بر رضی الله عنه روایت میکند از امیر
 المومنین رضی الله عنه که در جسد می آید و در طهارت و آب است طهارت ساختن و مسح سر سه بار

[illegible]

صلوة خواجه امام شهاب الدين رحمه الله خواجه حسن بصري رحمه الله عليه و آيت است که اگر راس را یکی یا میز و از برای
 بینه مسیح الجبل نشود و اما طاهر و از آنست که در سر بینه است که در پای خواجه حسن بصري رحمه الله میگوید و در پای
 بینه است که در پای بینه نمیگوید مسئله که در شهادت ساخت و مسح بر خورشید که در خود نهانست
 است که مسح بر خورشید است و نماز که از حکم نماز کردن می باشد و اگر وی را بینه است شسته باشد نمازش روا نبود
 و اگر به بینه شسته باشد نمازش روا بود و چون چهار یکی از سرش تر شده باشد حکایت روزی میخواندند
 رحمه الله نسبت مذکور بود و آن روز یاران بود و نری و بینه تر خواجه را بر آن داشت که مذکور بود و باز گفت که
 و این خبر را شنیدیم چون خواجه به منبر آمد باب طهارت آغاز کرد و چون مسح بر سر رسید گفت که مسح بر سر بینه است
 و دستهای برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسح بر سر بینه است ام و نهاده ام حکم نماز که در امامان
 چه بود خواجه گفت روا نبود و بیکت من این مسئله را از امام دیده خود سوال کردم مرا همچنین جواب فرمود که نماز
 پس چه فرق باشد میان نماز امام و من خواجه گفت که برش من طهارت ساز تا به چهار پیش خواجه طهارت ساخت و در
 به بینه شست بینه که چهار یکی از سرش تر شده خواجه گفت که اگر طهارت را همچنان ساخته میماند تا تو روا بود و اگر
 بعد از این بگوشت و رو مسح بر بار نماند عمل کرده باشی که مسح بر بینه است خواجه امام ادیب مرغیانی رحمه الله را در
 که نسبت مذکور بود باب غسل میگفت و آن مسأله بر مسأله نقد گفته چون این مسئله گفت که اگر نری از بعضی و از آن
 پاک شود و با وضو است شسته غسل آید و در تن بروی شستن بروی بینه بود و اگر من موی پر خضایی می خشک کند
 معتبر بود چون نماز که در او نبود و نری برخاست و گفت ای امام مسلمانان من بزرگ نشیده ام که نری از بعضی و نفا
 پاک شود و بر این آب رسانیدن بینه بود من بزرگترین می شستم و من آب ترساننده ام حکم کار من چگونه بود
 خواجه گفت الله اکبر که در مدت عمر و این فایده بجای آمد که جلیل و از اجل را ندیدم مرا بینه بود گفت ای زن عمر را و
 جایست که رانده تو بر کن و بچین عمل کن که من فرموده ام تا خداوند عز و جل از تو که رانده مسئله با بینه شستن روا
 است تا کعب الکعب اما در کدانی کعب طهارت اختلاف است بر قول امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف کعب آن
 استخوان که بر دل نهاده است و بر قول امام محمد رحمه الله در زدن استخوان یک استخوان است کعب است و در گفته است
 که کعب همانست که امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله گفته اند اما ابی راسانین را اینها فرقی است که محمد رحمه الله گفته است
 باب شستن در بیان شستن و ابی استبراحی خود می که استبراحی است که میگوید که عذرا الله من الشیطان الرجیم الله
 الرحمن الرحیم حال علی الصلوة و السلام و آیت النسیا الا کل من حوالة الفارة و البول من قبل القبلة و البول فی الماء
 را که و البول علی الزاد و الی شستن الزاد رسول علیه السلام فرموده است که بجز سبب و نوسی است پس خود را موش
 در وی سرف قبل بول انداختن و در آب سباده بول انداختن و در خاک سرف بول کردن و در عصا سرف بول انداختن

اگر مسلمان روی سوی قبله نشیند و بول بفرموشی می اندازد چون بادش از بیاید که روی بگرداند که روی در بول انداختن بود
 خداوند عزوجل گشاید ویرانگریه کرد اندر رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که تو انگری بی مال است و کشتن بکار
 و امرزش بی تو بودائی بی آب سوال کردند یا رسول الله این چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که تو انگری بی مال است
 که مسلمان بود که ویرانند دنیا بوجوهی چون یکبار یکبار بگویم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والحمد لله ولا اله الا الله
 بالله العلی العظیم خداوند عزوجل از خوش بختی از نیکبهار این بنده برگرداند نیست تو انگری بی مال کشتن بکار
 آن بود که اگر شیطان مومنی را در دلی قصد سوء بکند باید که لغت وی مشغول نشود و کلر لاجول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم گوید که اگر لغت وی مشغول نشود وی شاد شود و گوید که از ذکر معنی که مشغول چون کلر لاجول و لا قوة الا بالله
 بالله العلی العظیم گوید همچنان بود که در کشته باشی به کار و وزیرگان دین چنین گویند که پنداری که بنده مومن لاجول
 و لا ما آخر بر زبان انداخته اند و بگویم را سرزنش جدا شود کشتن به کار و نیست و امرزش بی تو بود آن بود که بنده مومن
 روی سوی قبله نشیند بول انداختن بفرموشی یا داندش روی بگرداند روی در بول انداختن بود که خداوند عزوجل
 ویرایا مرزدی تو بامرزش این بود و پاک بی آب این بود که مسلمان طهارت بسیار در پیش از انکه طهارت مشغول شود
 باید که گوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عزوجل بخت اندام ویرانگهان پاک گردان این بود پاک بی آب چنانکه روی
 سوی قبله نشاید بول انداختن روی سوی آفتاب بر آمدن نباید بی از امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه در صد و صولوة
 دورایت است بیکروایت شاید و دیگر وایت فشا بد که بزرگان گفته اند این قول درست تر است **مسئله** در راه
 بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی نکاح است که برده بول اندازد از برای آنکه چون برده بول
 اندازد کل شود راه را حکم پاک است چون بی ادبی بول اندازد مسلمان بی تریاکی بیرون ناید بای انجامد بایش بیالایه
 و یا جامه آشن بیالایه وی از برای کل پاک حمل کند و همچنان نماز گذارد و نماز و او نبود بقیامت عهده در گردن آتش
 بود که برده بول انداخته باشد **قال** علیه الصلوة والسلام **الحمد لله المعبود واحد والحمد لله رسول علیه السلام** و فرمود
 است که از جامی لغت بر سر نهد و کلونج استبرک آمده دارد **مسئله** بیوهی با و فشا بول انداختن که نظر
 بر تو بازاید و بر زمین بخت نشاید بول انداختن که در بخت باز آید و بزرگان چھای باستان از برای آن خود آهسته اند تا نجای
 فرم کنند و اگر کسی با حیوانی ظالمی قصد ایشان کند و در دفع کند و اگر تو اندک بکشد و بر و با فشا بول انداختن که بول
 باز آید مسلمان در تابستان در سایه بول نشاید اندک که مسلمان را بخت حاجت باشد و در زمستان در آفتاب نشاید بول انداختن
 که مسلمان را حاجت آید بر زمین نرم و نشیند باید تا نجای بول اندازد و از راه اندازد بکشد فشا بول انداختن و دیگر مسلمان را باید
 درختن چکامیت آورده اند که خواب از خوش بختی رفته اند عذر بفرموده است کلونج از اینجا با خود برده اند
 سوال کردند که آنچه معنی کلونج با خودی برید گفت بدو فتوحی آنکه چون در کلونج استخاکم بشود من بخندم و آنکم بخندد و نیز آنکه

[illegible]

چهارم آنست و نماز گذاردن و اگر چه عرضی است و نه واجب است و باین چهارم است و نماز گذاردن
 معلوم آنکه مردان را سنت نیست که اگر سنت بودی بعد از استبراء سنگ یا بکنوع یا با ایشان شستن ایشان عرض
 کردندی اما ظاهر روایت آنست که مردان را سنت نیست و آن نیز که نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول
 علیه الصلوة والسلام در کعبه قیام کرد پس بر سبیل طایفه اسلام آمد و این آیه آورده بود که **تعالی فی رحمة ربهم** آن میفرمود
 رحمت پروردگار است رسول طایفه اسلام فرمود تا اهل قیام را طایفه که نذر و از ایشان سوال کردند که در شما چه خصلت است
 که در حق شما این آیه نازل شده ایشان فرمودند و چنین گفتند که اگر آیه عذاب است رسول طایفه اسلام فرمود که سید
 که آیه دوست است گفتند رسول بعد از آنکه فرمود که این آیه نازل شده است از قضا حاجت انسانی فارغ میشود پس بآب استنجی میکنم رسول
 طایفه اسلام فرمود که خاموشی اید بر من و شما را خداوند را غرضی بر من نیست که خداوند غرضی بر شما نداشته گفت مسئله
 جنس را با جماع استنجی کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضوع نجاست است یا نیست اگر است
 نایبی کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنس را بر پوستی بن موی آب رسانیدن فریضه است **قال علیه الصلوة والسلام**
بما لا یستوفی البشیر فان یکت کل سورة جنات مسئله اگر نجاست که اندر می بر جامه است و کم در می بر تن چون جمع کنند
 زیاده اندر می بود و ای نماز باز دارد و اگر کم اندر می بود بر جامه و کم در می بود بر موضع مخصوص بسیار جمع کنند یا بی بر قول
 امام عظیم الوحیفة ابو یوسف رحمه الله جمیع طایفه بر قول مجید و فرمود تا غنی و فقیر همه جمع کنند مسئله مسلمانان در میان
 دو فریضه مبتلا شده چنانکه سر حورت فریضه است و نایبی کردن نجاست فریضه است باینکه اگر نازل شود که یکبار و دو بار
 من فریضه میکنند و می کار خود را کنند اگر دوی ایشان بگردانند بر یکبار نشوند و اگر ایشان بگردانند بر یکبار نشوند مسئله
 بدانکه استنجی کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و استحباب است و احتیاط و بدعت و آنچه فریضه
 الایس زیاده اندر می بود و جنس و حیاض و نفاس فریضه است و آنچه واجب است نجاست یا بر در می بود و آنچه سنت است
 نجاست کم اندر می بود و اگر شخصی بولی اندازد در نماز استنجی بکند و اگر شخصی غنی یا بر آید که خطر تری میدارد استنجی
 کردن احتیاط بود و هر چه در آن نیست چنانکه قصه و نجاست مانند اینها استنجی کردن بدعت بود و بدعت جزئی بود که
 در شریعت نبود و زیاده باشد مسئله اگر چهارم آنست بعد از آن بنیافی استنجی کرد شستن باطل نشود یا
 بر قول شافعی رحمه الله شستن باطل شود و می پس چون اندک راحت دارد بر قول امام احمد رحمه الله آب بر تفصیل
 اگر استنجی سنت کرده باشد از دوی حدیثی صادر شود شستن باطل شود و اگر بدعت کرده باشد باطل نشود مسئله
 تسکین در طهارت بر قول اصحاب طایفه فریضه است و ایشان تسکین بدین حدیث میکنند **قال علیه الصلوة والسلام**
 لا یغسلون الا لیسم رسول طایفه اسلام فرموده است که طهارت نیست مگر آنکه نام خداوند عزوجل بخوبی یعنی بسم الله الرحمن الرحیم
 الرحمن کو بر علماء را بهم گفته اند که آنچرخ رسول طایفه اسلام فرموده است از راه فضیلت و کمال را فرموده است

زان برای فرضیت را و سیل بر آنکه در حدیث دیگر فرموده است قال علیه الصلوة و السلام من توضأ و سعی طهرت حیث
 و من توضأ و السجدة اربعه و عشاءه رسول علیه السلام فرموده هر که چهار مرتبه سوره بسم الله که به حلقه خواند وی از آن
 یک سوره و بر که طهارت و و بسم الله که بگوید چنان چهار عضو پاک شود چون رسول علیه السلام هر دو را طهارت فرمود
 و آخر را نفی فرمود معلوم شد که بسم الله گفتن در طهارت فرضیه نیست و لیکن باید بر یک سوره و چون کو به جگر نه بگوید
 پیش از استنجاء کردن باید بعد از استنجاء کردن بگوید یعنی از استنجاء گفته اند که پیش از استنجاء کردن کو به دلیل میگوید که استنجاء
 از طهارت است اما ظاهر روایت است که استنجاء از طهارت نیست دلیل آنکه خداوند عز و جل آن طهارت را در
 و موضع استنجاء را ذکر نفرموده و اگر استنجاء از طهارت کو بخندد از اندر عز و جل در آیه موضع استنجاء را ذکر نکردی خود چه
 اما تمسک الایمانه حلوائی رحمه الله علیه گفته است که اگر استنجاء بعد از استنجاء بگوید تا اگر استنجاء از طهارت بود در استنجاء
 طهارت گفته باشد و اگر از طهارت نباشد آن طهارت می باشد بسم الله و قال علیه الصلوة و السلام کل امری بال
 لم یجد بعد کرم الله فیما یتر برایتی فوالله علی ما یستحب من طهارت بر قول شافعی محقق علیه علیه است و قول
 علماء ما رحمهم الله فرضیه نیست و قول شافعی است که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده یا یه انما اجماع بالیات و کل
 امر لاوی و کل عمل لمن لا یت الله علماء ما رحمهم الله گفته اند که گفت در چیزی فرضیه که آن چیزی نیست عملی که اتفاق است
 بی نیست بسوزد و کار بی نیست و باقی نیست و باید که بگوید چون شستن باقیمت حاجت است که خداوند عز و جل آب را
 پاک کننده و فربه است و باقی شستن خود گیرنده نیست دلیل بر آنکه اگر کسی با بیماری جوهر استنجاء چندان شستن و اگر
 نرود و دیگر آب شستن خود شستن است که گفته نیست زیرا که اگر کسی با بیماری استنجاء بود هر چند که آب خورده باشد بود
 خاک نفس و پاک باشد از نه نیست خداوند عز و جل هر روزی قارون را فرود ترمی برد و آتش خفص ح بود و نه
 که او را بسم الله و صلوات الله علی منیاد علیه و علیه الصلوة و السلام در آتش انداخت آن آتش و بر اضر از که خداوند عز و جل
 آن آتش را بوستان کرد و نه دیگر مندر جانو نیست که در آتش می باشد و بر اضر از که آتش و شستن بر جانو است
 که آتش بخورد و بر اضر از که آب شستن خود خونی گفته نیست که موسی صلوات الله علی منیاد علیه قوم خود را در و دل میکند
 و در این ایشان تر نشد و خون و جگر قوم او در آب غرق شدند و پاک شدند پس برین استدلالات معلوم شد که بقیع است
 و صراحت خداوند است عز و جل **مسئله** استبراه نگاه باید داشت تا شسته طهارت شوی چهار نگاه
 باید داشت تا شسته نماز شوی و نماز نگاه باید داشت تا شسته شستن شوی بر ران این گفته اند هر که طهارت
 پیش از وقت نماز نگاه وقت که از و بر که طهارت در وقت نماز نگاه وقت که از و قال علیه الصلوة و السلام
 بالصلوة قبل الغت و عجلوا بالانوشه قبل الموت مراد از این شستن طهارت است که حدیث آمده است هر که با
 طهارت میرد شهید میرد و در حدیث دیگر آمده است هر که با طهارت بود در ان خداوند تعالی عسیر جان بود

خود جل بودیاب در میان شهادت همارت مستند بایم که گفتن نیست که دن قریب کا بنه من حیثه نیا
شافی حجت الله علیه سلمه قریب در طهارت بر قول علامه جرم الله فرغیه نیست بر قول شافعی جرمه
فرغیه است بعد قول شافعی حجت الله علیه نیست که آنیه نیز بایست که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید یا ایها
الانسان اتوا اذ انتم الى الصلوة فاعلموا انکم وایهیکم الی المراتی الا انما هم شافعی رجعه الله علیه بگوید که شستن بر
که نیز بایست که این را و او عطف است علامه جرم الله گفته اند که این را و او جمع است و اگر بظاهر آنیه عمل
صدا و غرض جل میفرماید قوله تعالی وایهیکم الی المراتی که شهادت الشویه تا فرج و اتفاق است ترا که از شافعی
فاکر از فرج هر و تر شود طهارت درست بود و کار و بود و لیکن حق نیست بود و آوردن بخت و دیگر که بر
چون که گشت و شمار را نیم کرد و آگاه بود و بر او شمار را نیم کرد اگر قریب طهارت فرغیه بودی رسول
و شهادت را باز نیم کردی اگر کسی که بگوید که زید اندر آئی و عمر اندر آئی و دیگر اندر آئی مراد از آن آن نبود که ایشان
اندر آیند مراد از آن جمعیت بود که ایشان جمع اندر آیند و دیگر آنکه خارج علامه را رسم داد و که مان بجز در
بجز در جواب و نیز نیم کرد و از آن قریب نبود و مراد جمعیت این خیاں بود این نیز جمع کم دارد و دیگر
میکنند شهادت شریف یعنی پس عینه که رسول علیه الصلوة و السلام طهارت حجت و من آب بر نیم خون و در هر آب
را نیست و بالا راست که با و این است که سج نیز بر او را هم که است در آخر کرد و دیگر است علامه را و دیگر
در هر سج آورد و با نماید با شهادت پس با و از فعل رسول علیه الصلوة و السلام حجت معلوم شد که
قریب طهارت نیز فرغیه نیست که اگر فرغیه بودی رسول علیه الصلوة و السلام در همارا اگر شستی بودی
اگر بر کلاه و بر عمامه سج روایت است بعضی از اصحاب ظهور کرده اند که در الواد اطاهر روایت است که در
نبود که پیغامبر علیه السلام طهارت ساخت و با هائی را نیست و بالا راست کرد و با و آتش که
سج میزنیاد و در آن یک است آب گرفت و یک است عمامه و بر فرق مبارک خود سج آورد و پس ظهور از آن
تصور کردند که بر عمامه سج کشید و لا تخبره من وجهه می آید و یک است که ایشان لطافه دیدن است که بر عمامه بود و سج
سج آن بود که در نماز سج را در سجبت جبهه سج معلوم شد که سج بر عمامه بود و سج بر عمامه بود و سج بر عمامه بود
ماکت میگوید سج اگر قریب طهارت فرغیه نیست چنانکه شافعی میگوید که پیغامبر علیه السلام سج را در و یا سج را
پس معلوم شد که در طهارت قریب فرغیه نیست و در کمال موالات فرغیه نیست بر قول اک جرمه و در کمال موالات فرغیه
و در قول اک جرمه است که آنیه عینه که بر دست شستن قریب باید که عقب نگذرد و موالات آن بود که عمامه را شست
آن فرغیه طهارت باید که بر یک مکان بود و در میان آن بچرخند و عصب میگوید که شستن شود اما اگر مسلمانی طهارت
و بعضی از عمامه شست و در میان تاخیر کرد و آگاه باقی را نیست بر قول اک شستن باطل شود و نیز بر آن

از علما را چه آمده و است میکنند که قیاس قول الگ تحت الد درست نیست طهارت اند که حاصل آن حکم
 که شود بر او و در میان قوی رحمة الله علیه گفته که اگر کسی بعضی از اعضا را بشوید و بر آب نماند بجز یک انگشت
 برود و در حین وجوی آب بود و از وی حدیثی ظاهر شده باشد چون آب ایند اختصار باقی را بشوید انچه در
 سیر و ن آید اما الگ آن بود که هر یک از آب رسانیدن فریضه است دست باب رسانیدن فریضه است و
 بر قول علما را چه آمده الگ فریضه نیست چون آب رسیده باشد بود و در قول الگ تحت الد علیه است که گمان
 حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل آنکه با نجاست حقیقی کم از درم نماز روا بود اگر آن نجاست را
 بشوئی دست الین شرط است اینجا نیز همین حکم را و از برای آنکه اعضا که شستن می در طهارت فریضه است
 اگر با آن موی خشک اند طهارت درست بود و نماز وانی پس این قوی تر از آن بود اینجا است الین با
 بشرط اولی بود علما را چه آمده گفته اند در الگ تحت الد علیه درستی از برای آنکه رسول علیه السلام فرمود
 یقین فرموده است که اندر جس مومن یا یک یقین فرموده است که او من لا تحبس و دیگر آنکه نجاست بر آب
 آب شستن فریضه است و نجاست یکی را یک آب غسل آب را در دو آن در می کردن قول الگ تحت
 الد علیه فریضه است هم در طهارت و هم در جنابت و بر قول شافعی تحت الد علیه در طهارت و در جنابت است
 و بر قول علما را چه آمده طهارت نیست است و در جنابت فریضه است و بر قول شافعی تحت الد علیه سببه است
 شستن با استعمال کرده نیست است و بر قول علما را چه آمده شستن آب شستن با استعمال کردن نیست است و در
 وجه قول آن تحت الد علیه نیست که بدان حکم ظاهر دارد دلیل بر آنکه اگر در زده و آب در دو آن را در میان آورد
 روزه تها بشود و مبی رای توانیدن اگر است بود یا شستن اگر نیایک بود و الو حنفیه تحت الد علیه
 در جنابت فریضه پیدا و در طهارت نیز باید که فریضه چه قول شافعی تحت الد علیه نیست که بدان حکم باطنی
 دلیل بر آنکه اگر در زده و آب در میان جمع آورد و در زده بپاشد و مبی را بچسبند میتوان بدین الو حنفیه تحت الد علیه
 در طهارت آب در می کردن نیست سبب دارد در جنابت نیز باید که سنت بود و علما را چه آمده گفته اند که بدان حکم
 حکم ظاهر و باطن از آن موی که زده از آب را بدان اندر از و باز برین آرد و زده بپاشد و حکم ظاهر دارد
 از آن موی که در آنجا از اجماع آورد و در زده بپاشد حکم باطنی آرد و بیکه بدان باز کند حکم ظاهر دارد و بیکه
 و باز از آن حکم باطنی و او را بچسبند و مبی را بچسبند و مبی را بچسبند و مبی را بچسبند و مبی را بچسبند
 که از آن است دلیل آنکه چندین تری دیگری که در آن یاری هم از کوشش و امید اسلام اند که در آن است
 مبی محل موی ۶ و ما بریم در جنابت هر یک تری وین بر آب رسانیدن حکم حدیث بر اول حکم قال عم بر الشتر و بقدر
 بشوید فان تحت کل شتره جنابه رسول علیه السلام فرمود که هر کس تری بر آب رسانیدن فریضه است که در زیرین جنابت

و دیگر که خجاست قومی بر ز حدیث است دلیل بر آنکه محدث را قرائن ظاهر نماید خواندن و در سحر نیز شاید آمدن از جنس را
 قرآن ظاهر نشاید خواندن و سحر نشاید آمدن پس آنجا که قوی تر است فریضه داریم و آنجا که ضعیف تر است سنت
 داریم **مسئله** آب در دهان یعنی چند بار می باید کردن بر قول تنافعی بر تواتر علیه کف آب بمسند است هم در این
 هم منی را بر قول علماء ما جمعه کف علاحد و در این باید و سه کف علاحد یعنی در این باید از عدد و بیرون آید و الله اعلم
باب بایست که میان مسواک کردن بیا حدیث رسول علیه السلام قال ابی علیه الصلوة و السلام علی رضی الله عنه
 علیه السلام مسواک فی اربع عشرة وجعته فی الدین و البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو یاد که مسواک
 کنی که در وی بست و چهار فصل است در دین و بدن **قال** ابی علیه الصلوة و السلام علیه السلام مسواک فی اربع وجعته
 القرآن اگر مؤمنان و کرم با سینه فاما منسج الذبیه رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که پاک کنید دهان را با
 بمسواک که در وی طریق قرآن است و پشمار خود را اگر آنجا بمانی باز نماند بدستی که در وی جای فرزند است
 و دیگر منیا علیه الصلوة و السلام علیه الصلوة و السلام مسواک مطهره لغفم و مرضات للرب و آخر
 للماک و مسطحه للشیطان **قال** ابی علیه الصلوة و السلام علیه السلام مسواک پاک کننده و بایست که سبب رضا در من است و شاد
 و شستگان و حدیث شیطان **قال** ابی علیه الصلوة و السلام علیه السلام اربع سنن من سنن المرسلین صلوة علیه السلام اربع سنن
 و الطیب و مسواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت دنیا که شش از این است
 از رسولان کجای کردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن **قال** ابی علیه الصلوة و السلام علیه السلام مسواک
 فصاحه **قال** ابی علیه السلام رکتان بمسواک **قال** ابی علیه السلام رکتان بمسواک **قال** ابی علیه السلام رکتان بمسواک
 شفا کل داره سالم قبل اسلام رسول الله علیه السلام موت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن
 شفا جلیه ساریها است اسلام را سوال کرد که یا رسول الله سلام چیست گفت مرگ را گویند رسول علیه السلام
 فرموده است که برادر من جبرئیل علیه السلام مراد چهار کاره چندانی مبالغه فرمود که آن بر دم که بر شام فریضه شد
 یکی در حق بگو دشمن اهل پرده چندانی مبالغه فرمود که که آن دم که در طلاق بر هتاهم حرام شد و دیگر در حق بگو دشمن
 مسایه چندانی مبالغه فرمود که که آن دم که مسایه از مسایه میراث خواهد بود و دیگر در حق نماز شد چندانی
 مبالغه فرمود که که آن دم که مسایه از مسایه میراث خواهد بود و دیگر در حق نماز شد چندانی
 که که آن دم که بر شام فریضه شد **مسئله** مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاه
 بعضی گفته اند که سنتی علاه است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما هر دو است
 که سنت علاه است که روایت میکنند در مومنان حاشه رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرموده
 مسواک ز بر فراش و بر زان مسواک که در وی فروه و در هر یک که کردن تا بانی آنوقت که آنجا

کردن و اما بعد از احوال بر قول مالک رحمه الله خشک شاید و بر قول شافعی رحمه الله نه تر نشاید و بر قول
اما بر قول علماء ما راجع به عدم تر نشاید و هم خشک و بر قول شافعی رحمه الله علیه کنست **قال** النبي عليه السلام
تم الصيام العليل بنده فقال من يجر المسك سول عليه الصلوة والسلام فرموده است که بوی دمان و زده وار
بحضرت پروردگار قدر پیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی مانند و آن قدر تر نشاید
علماء ما راجع به اینکه گفته اند که خدا می بخشد و بر قول شافعی رحمه الله علیه است که بوی خوش و اما ما سوسیم با هر چه بوسه مسواک کن
حدیث معلق است **قال** عليه الصلوة والسلام خير الخصال للصيام المسواک رسول عليه السلام فرمود که بهترین خصلها
روزه و در مسواک کردن است شیخ الاسلام بر آن اندین جرحه الله گفته است که اتفاق است که هر عبادی که بخواهد
باشد پسندیده تر باشد بنده مومن چون روزه دارد باشد او میان بخاند که بوی زده وار است تا بگوید که بوی خوشتر
از بوی دمان و می صلوم ناید که وی روزه دارد است چون مسواک کند آن بوی مانند خوشتر از بوی مسواک کند که بوی خوشتر
این پسندیده تر باشد دیگر باید دانست که رسول علیه السلام آخرین مسیح بر گفت و آخرین دعا بر گفت و آخرین وصیت بر کرد
و آخرین فعل بر کرد بدو آنکه آخرین تسبیح این گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر و لا حول و لا قوة الا بالله
العلیم و آخرین این دعا گفت که اللهم من علی سكرات الموت و بروایتی دیگر که است که چنین گفت اللهم من علی سكرات
و آخرین وصیت این کرد که الصلوة و مملکت یا نعم نماز بر پای و اید و وزیر کسانیکو و اید و آخرین فعل مسواک کرد
که روایت میکنند در مملکت عایشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام و سكرات الموت و شئت یا
خود را بر سینه من نهاده بود که بر درم محمد بن ابی بکر رضی الله عنها از جگر نهاده مسواک در سر و دستا بسته بود
رسول علیه الصلوة والسلام و در آن مسواک نگاه کرد سوال کردم که یا رسول الله بر آن مسواک و غلبی است رسول علیه الصلوة
و السلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دمان مبارک رسول علیه السلام کردم در دمان مبارک رسول
علیه السلام به غانده بود که مسواک تر شدی عایشه رضی الله عنها میگوید که من و زان خود و تر کردم و آنجا به پیغمبر علیه السلام
دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از در فدا بدار بقادر ملت طرامید جهان بجا ناس تسلیم کرد و در آنجا به پیغمبر علیه السلام
عایشه رضی الله عنها بر عیالان دیگر فرمودی بدو فایده یکی آنکه آب دمان من و دمان رسول علیه السلام انداخت
و دیگر آنکه مبر عالم علیه الصلوة والسلام جهان مبارک دیگره من داد **نقل** آورده اند که ابراهیم خلیل علیه السلام
بر چند چیزی میخواند و یاد میگرفت باز فرموده شستی میشدش شستنی رسول علیه السلام را بخواب و دید از خواب
بناکید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یا نمیدارم رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بخواب و یاد کن
و اندک خصب و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و بهر نمازی الهامت میسازد و بهر عتی مسواک کن ابراهیم
خشی و الله علیه گفت چون از خواب برون آوم و این وصیت رسول علیه السلام را بخواب آوردم و در میان آنکه و نماز و عتی

[illegible]

سیدنا و آید گفت گویم که نماز را برای و از روزی بنا محرم نماید و چه باید شمار که بنویسد یا یا رب محمد حسین
که نماز را از آن دو شخص معلوم آمد اما این خبر سخن است که شمار باید یا یا رب محمد حسین و از خود او گفت
که خبرم که این اخبار ایشان بخوانند انچه را ازیم تا ما در معنی حوائج کشش و دست اهل و فرزند آن کنند شتم
در قیامت بر حوائج خدمت عیالان حساب بود و اما که خواصه از ایشان سوال کرد که چون شمار را
سیر و در این اهل خود را چه وصیت کنید از آن یکی گفت که نامیکویم آن وید و وصیت بنید ما با خود کرد
از دیگری گفت که نامیکویم که در کار باشد و از شمار باشد اندکی گفت که نامیکویم راست گوئید
تا دوست وی باشد عبد الله بن عبد الله که روزی ستمه اند علیه فرمود که نویسد این بر سر سخن را از و انما
بر سر سخن که ایشان بوی نیز زده اما این بر سر سخن محوی بهر چه که حوائج نیز در مقام سوگاست
مروان است و زمان را ملک قایم مقام سوگاست از برای آنکه و در آن ایشان ضعیف باشد
مسئله در طهارت هر عضو از اعضا شستن فریضه است مابودیم و سیم صفت است حوائج او که هر چند
رحمة الله گفته است که برای کسی که بشوید از فریضه نیابت دارد و دلیل بر آنکه امام در جواب از یک ایضا صد
ایه خواهد بود از فریضه نیابت دارد و این نیز همان بود و همان حکم دارد و اما ظاهر در این است که یکبار
شستن پیش فریضه بود و علمای ما در جمیع اند گفته اند که در فریضه حوائج در طهارت و فریضه نیابت
ایم **قوله تعالی** و از و اما بین القرآن و اتفاق است که این امر در نماز است که میز و نماز قرآن و اول
فریضه است و فرقی طهارت را قبل رسول علیه الصلوة و السلام و با غسل صحابه رضوان الله علیهم هم
در اینست که من الی بر روی من الله من الی ان قوا صا من مرة فقال علیه السلام نه او صلا قبل الله الصلوة
الا انهم قوا من قبل فقال نه او صون فصاعقه الا خبر من ثم قوا انک مرات فقال نه او صون و حضور الامام
سید علی بن رضی الله عنهما و اولی من الله من الله و علم ابو هريرة رضی الله عنه و انک را رسول علیه الصلوة و السلام
که رسول علیه السلام طهارت بر حضور اکبر است و گفت این طهارت است که بر و خدای عز و جل نماز بده
رای این است و چون در اینست که هر که دو بار و بعد از آن توان بد که در بار اول بافته باشد چون سه بار
شست گشتان طهارت است و طهارت اینها که پیش ازین بوده اند که پیش ازین گندیده بود و در وقت ندی علم
سبحان الله و جری بر علیه علی ایضا السلام روان الدین و علیه علیه است که نوی طهارت بود که هر که در وقت
و انما انک را چهارم و پنجم را معنی و انما انک را هر از فریضه و انما انک را کسی باز اول را فریضه
و در نماز و در وقت است از بعد از آن برای وضع کرایه از برای وضع سر و او برای کبالت و بدین طهارت بود که
از برای شستن باشد و اب بود و جاک بود و نوی طهارت بود و علیه السلام الا صلا علی و صلا علی و صلا علی
یوم الفیضه صلا علی و نوی طهارت است یا بی بر قولی و جسیفه و در سر رحمة الله و فریضه

بنابر یکدیگر بخشیدند باشد نماز افعال کردن واجب بود و اگر از یکدیگر جدا باشند آنرا افعال کردن سنت بود و قال
 ابی بنی علیه الصلوٰۃ والسلام رحم الله المتخلین فی الوجود و التعلیم رسول علیه السلام فرمود و سنت است خدا بر خلیفان کند
 باد هم در طهارت و هم در طعام **قال** علیه السلام تخلوا الصالحین قبل ان یخلفها ما یریم رسول علیه الصلوٰۃ والسلام
 فرموده است خلالت کنید نخست از پیش از آنکه باقیش و و بیخ خلالت کند مسئله در طهارت ابتدا کردن
 از دست راست سنت است **قال** ابی بنی علیه الصلوٰۃ والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
 کل شیء حتی التمسک بالتمتع و هر خدائی که بر خدای ناو است آن خدمت و بدست راست کردن سنت است
 و هر خدائی که بر خدای ناو است آنرا بدست چپ کردن سنت است **قال** علیه الصلوٰۃ والسلام یمن للموید و یسیر
 للاقعد رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است که دست راست هر روی راست و دست چپ هر مقعد یعنی
 استنجا مسئله در طهارت تقصیر نماید کردن و روحنا یا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول
 فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نیمه ایان را حاصل کند **قال** ابی بنی علیه الصلوٰۃ
 والسلام یا علی استغسل سبعین الوجود فانه شطر الایمان و اذا توضأت فلا تسرف فی الا لا رسول علیه السلام فرموده
 که با علی سبغت کن در تمام کردن و نه که بار و ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی **قال**
 ابی بنی علیه الصلوٰۃ والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلۃ القدر مرة بعد عمل القدر مین بحسب
 الله تعالی یک بکل طهور عباده و تسبیح ستمه رسول علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد که چون از طهارت فارغ
 شوی بخوان سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر یکبار بعد از آن که قدمها شستنه باشی خداوند جل بر طهارتی را تو انجامه
 ساله جادت در دیوان تو ثبت گرداند **قال** ابی بنی علیه الصلوٰۃ والسلام یا علی اذا فرغت من الطهور فخذناه بعد ادا
 بیک قیامت قل سبحان الله و بحمد الله لا اله الا انت و الحمد لا اله الا انت و الحمد لا اله الا انت و الحمد لا اله الا انت و الحمد لا اله الا انت
 و قل شهد ان محمدا عبیدک و رسولک فانه من فعل الله عز و جل و کماله کل صغیره و کبیره رسول علیه السلام فرموده یا علی چون از طهارت
 فارغ شوی آب دو گوی و پشت دست مسح کن برگردن و این تسبیح بگو سبحان الله و بحمد الله لا اله الا انت و الحمد لا اله الا انت و الحمد لا اله الا انت
 و ستغفرک و انوب الیک بکرم الله و برکتی که هر که بچندین مرتبه سبحان و الحمد لک ان خود و بزرگوار
 یامزد و مسئله خرقه پوشیدن در طهارت سنت است یا خواجها امام زاهد فرموده الله علیه و آله در سن میکرد و روایت بیرون آمد از
 میمون و عماره و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد و ما خرقه داشتیم و اویم تا نشوین تن را خشک کند
 قبول نکرد و بنزد ایشان خشک نکرد معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطار رضی الله عنه غسل فرمود و خرقه داشت که فرمود
 بخرق خشک کند جابر بن عبد الله انما ارضی الله عنده انما خاها فرمود و بر آنست که خود را بخرق خشک کند پس معلوم شد که آنرا
 داشتن با طهارت است که شاید داشتن سنت و تاویل آنکه خواجها امام زاهد فرموده الله علیه و آله که خرقه در دست راست

روایت آمده است که اندک کرم بود که اگر با ندی تاری بر اعنای ایشان شک شدی ایشان را از سر و خری کشید
 و اگر چنان با اعضای تر با بر کشیدنی اگر خدای ایشان از شرعی ایشان را از سر و خری کشید اما اگر وادی بود
 که سر او سرد بود اگر با ندی تاری بر اعنای ایشان شک شود ایشان را از سر و خری کشیدند یعنی کف که نباید
 و دشمن روایت میکند سید بن قیس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بحیره آمد و اگر خنجره کوا غسل آورد و جادویی
 برکت معصوم کریم رسول علیه السلام و چشم رسول علیه السلام انجام دهد و شب بخورد و گرفت و خود را خشک کرد
 چنانکه اگر زنگ و در چپا و فرود آورد و زانو شکم رسول علیه السلام باقی مانده بود پس معلوم شد که خرقه دشمن است
 است با و چنین خرقه الله علیه گفته است که مدتی که من سیه بهشت مشهور آمد و از حضرت رسول که فرموده است
 که خداوند قیامت بود که در طاعتش سبک آمد و در بعضی بر لبه طاعتش که ان سیده بود و فرشتگان خدا
 خشک روی زده باشند و رانوی و در خنجره که نگاه از برای چون کاغذ یا زده بود و در آن در طاعتش
 نشیند و در طاعتش بر لبه معصیت بگردد و گویا که بنده نجات یابد پس این بنده نجات کند که اگر با بر و در طاعت
 این چپا غایت بود که مرا از آن خبر بود و خطاب حضرت عزت در سیه که این آن خرقه است که در دنیا و در قیامت
 سید استی امر و در شب نجات تو شکست چنانی که سبب نجاتی شود و قیامت شاید دشمن تاب طهارت را بدست خود
 سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام بر سینه ای طهارت بدست خود آورد و تیار روزی رسول علیه السلام طهارت
 میباشد چه و آن اندام مذکور است که در رسول علیه السلام نجای ایشان شغول شد و آن سنی که از رضی الله عنه
 یافت اما رسول علیه السلام بر کرد و بنده چون رسول علیه السلام فارغ شد طهارت حاجت آمد و دست با
 جام و در آن که آب جام بر کند آب جام را بر وید گفت یا انس یا انس که آب جام را بر وید کرده گفت بی یا رسول الله علیه
 و بر او یاد کرد که گفت که خداوند عز و جل برکت بکند که او و عیال و فرزندان و نو و تر ایام روز انس بن مالک رضی
 الله عنه دست سالی بقیامت بکند و در رسول علیه السلام و در مالی او بکند شد چنانکه بر سالی خود استانه های کوه
 کیار با آوردی و در استانه های انس رضی الله عنه و بار بار آوردی و در فرزندان انس خدا تعالی بکند کرد که
 خواهد ایام زیاد و فرزندان الله گفته است که خداوند عز و جل بر عیال انس رضی الله عنه و یکی شکم و دیگری پرست و یکی
 برده و شتاد و در سیر او ایشان را در شش می نهادند و در شش و در شش شش ایشان بخوردند و نگاه که ایشان
 گیرند و نگاه به ایشان را و او خداوند عز و جل برکت بکند و در فرزندان ایشان رحمت خود بر وید و بزرگ
 کرد و این بعد از آن یکان و دو یکان شد و خداوند عز و جل برکت بکند و در شش شش اسلام بران الله عز و جل
 گفته است که خداوند عز و جل بر عیال انس رضی الله عنه و سیر او و او از انس رضی الله عنه و در سیر او و او
 و گیرند و بودند بعد از آن چنین یکان و دو یکان بکری آمدند و در شش شش است و در شش شش انس رضی الله عنه

[illegible]

که نازشک است که این عار بجا بماند و نمودن نمودن اما اتفاق است که کلمه شهادت مقرر گشته آن است که کلمه شهادت
سازد را بر کمر و دلیل بر آنکه کاذبی با کلمه شهادت میگوید خداوند عز و جل حکم گناهان و برادر میگرداند
بنده موسی را درین طهارت طاعت و ترک محصیت کلمه شهادت گوید که خداوند عز و جل گناهان و برادر میگرداند
بسیار از کرم او عیب و غریب نبود چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی بنهد و دست بر پیشانی بنهد و روی آورد
که آذان بنهد و صلا بخواند و خضر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که روی بشوید و اگر دست
بر روی شوی پیشانی بر بالای بنهد و اما ترک سنت بود و آوردن برکت و چون دستها بشوید آب باید که از سرشت
دست بین آرنج آرد و اگر از بین آرنج نکشد دست بر دهنارش دست بود و اما ترک سنت بود و آوردن برکت بود

چون طهارت تمام کند بکس از آنکه بخواهد بخواند و آنکه این تسبیح گوید سبحانک اللهم بحمدک یا شیهده ان لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک یا مستغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و آنکه از آن فضلاء آب طهارت
بخورد و استاد خود را بشنود و این روایت است که شسته خورد اما فقیه ابو الیث رحمة الله علیه در مقامی خود
آورده است که اگر استاد بخورد پاک نبود که سجای آب اساده خوردن کی نبود یکی بر سر چاه زهرم دوم بر سقاها
سیوم فضلاء آب طهارت خوردن و دلیل بر آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در جبهه مسجد ادینه کوفه طهارت ساخت
و فضلاء آب طهارت را اساده خورد و این حدیث روایت کرده اند که هر که فضلاء آب طهارت را اساده بخورد خدای
عز و جل بطریق جاری گرداند که جملة اطباء از معاجات آن عاجز آمده باشند دفع کرد اند عقیقین عامر الحنبلی رضی الله عنه و
میکنند که باس و پیشین شتران صدقات نوبت من بود و کفتم بچاه قرین بوم تا غازی دیگر در مقامی رسول علیه
السلام نماز بگذارد بود و پشت مبارک بچوب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر که احدی را رسد طهارت
اسازد و در رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل گناهان و برادر میگرداند که اگر اندک گفتم خوش حدیثی و باوین
افسان را بر او بنویس و عمر رضی الله عنه گفت با عقیقه بچاه تر گجا بودی تا حدیث از بن اسامان نزد او باشاره تر شیمی
گفتم با عمر چه فرمودی گفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد

بگوید یا شیهده ان لا اله الا انت و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک خداوند عز و جل حکم گناهان و برادر میگرداند
که اگر دست بر گردن هیچ آورد و این تسبیح بخواند سبحانک اللهم بحمدک یا شیهده ان لا اله الا انت و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک
خارج امت محمد را صلی الله علیه و آله یعنی خوشی در آسمان با دامت محمد علیه السلام اگر که این عالی شریف است
بگوید در جانی مسلم چون طهارت تمام کند آب چاه را بر کرده بنهد از برای آنکه ابیسی علیه اللغات تسبیح و تسبیح
عظیم شود که بنده حرم طهارت سازد از برای زخم و ویراب جام را باز بر کند که این اسطوخودوس ساختم با چنین کرم را باز
حدیث رسد بک طهارت سازم و آب جام را کسر بپاشد و بنده نامم که آو آب بجامه صحنه باشد این چاه

بستغفار میگوید و آن نبی را از قتل غر و جل از مرگش بخوابد و دیگر آنکه چون آب جام سرش پوشیده بود و از جگر جانوران بریزد و بخورد
رسائنده و آنان بود امیر المؤمنین علیه السلام که درین کبر و بزرگواری خود دیدم از رسول علیه السلام و السلام
و اینچنان بود که روزی با رسول علیه السلام و الصلوه بصره آمدیم و چون رفتیم بودم که گویا حجاری بود بشکلی که برین
غالب شد گفتیم با رسول علیه السلام نشسته شدیم رسول علیه السلام فرمود که برو سلام من آن کوه برسان و بگوئی که مرا آب
دهی یا بدو که تا بخورم با رسول علیه السلام و تیمم و سلام رسول علیه السلام من آن کوه گفتیم از هر شکلی و از جواب سلام
پا زشتیدم گفتیم که مرا آب می باید تا بخورم با رسول علیه السلام و ام از آن کوه آواز برآمد که یا علی برو سلام من برو که
علیه السلام برسان و بگوئی که از آن در بازگشایی تا نازل شده است **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
والمیکرم یا و قودا الناس و الحی را چند آن گریسته ام که در وجود من چنین مانده است بیاد هم و این سخن با رسول علیه
السلام را گفتیم رسول علیه السلام بسیار گریست و هم صحابه رضی الله عنهم گریستند چون باز به پیشتر رفتیم رسول علیه السلام
بقضا حاجت او میان آمد فرمود یا علی برو سلام من بدان دو درخت برسان و بگو یا یابند و مرا بسیار آری کنند
تا من از قضا حاجت او میان فایغ شوم فرمود و سلام رسول علیه السلام بران درختان رسانیدم از هر شکلی و در بر
جواب سلام رسول علیه السلام و الصلوه و السلام زشتیدم گفتیم که رسول علیه السلام فرموده است که یابند و مرا بسیار آید
تا از قضا حاجت او میان فایغ شوم درختان را بیدار کردیم و یابند و درختان را در بر و درختان را در بر و درختان را در بر
بیاد من باز شد و یک رسول علیه السلام شایع و شایع آوردند و برگه در بر گماوند و وسایه از شب که کوفته و چاشنی که
رسول علیه السلام از قضا حاجت انسانی فایغ شد و آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی و در یک
مشک و آن شدی و درین از آن کوه کوفتی چون رسول علیه السلام فایغ شد شارت کرد آن درختان باز چرخ و باز رفتند
چنانچه گوی که هرگز از جای خود نمیجسیدند اندکگاه رسول علیه السلام و تیمم و چون صبح بود آب حاضر شود و امیر المؤمنین
علی علیه السلام و رضی الله عنه گفتیم با رسول علیه السلام نزدیک است رسول علیه السلام گفت یا علی میدانی که مرا آب
زندگانی داده اند تا بابت سلام نگاه خطه توقف کرد و بیشتر نشست گفتیم با رسول علیه السلام که آن شبانی حکمت بود رسول
علیه السلام فرمود که تو بابت قرآن حاصل کردیم گفتیم با رسول علیه السلام درین خطه بگوئی تو بابت قرآن حاصل کردی رسول علیه السلام
فرموده و بار حق بی الله اندکگاه رسول علیه السلام فرمود که هر که بسیار سوره قل هو الله احد بخواند از روی تو
چنان بود که گوی که در دو رکعت قرآن بخواند سی چون دو بار بخواند چنان بود که چهار دانگ قرآن خواندستی و چون سه بار
خواند میان بود که کل قرآن خواندستی اندکگاه رسول علیه السلام من حدیث فرمود که هر که را بار شد و وی بیطهارت باشد
که با طهارت کند لایق است **اقوال** علیه السلام یا صابته بلین و موحث فلان من الله فی حلیه
که هر که را طهارت بود هیچ طهارتی افزوده نمی شود و از مرده است **قال** علیه السلام یا صابته بلین و موحث فلان من الله فی حلیه

[illegible]

گفتند انفسه که اعتبار شریعت است نه خواست طبیعت را عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت کرد که وقتی بودی که مرا آید
چندانی بودی که هر عضو را یکبار شستنی همان طهارت نماز گذاردی پس معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن
زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که بجز روغن در تنودی مانند اعضای وی نمی شود
و بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه بیرون نیاید که آب
سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن زیاده از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که تا و بول آنکه رسول
علیه الصلوٰه والسلام از چهار انگ آب بگردد طهارت ساختنی آنست که رسول علیه السلام معصوم بود از جنابت
و کبره و از آلائش بسیار و اگر کانه جنبت و کبره بسیار است و آلائش بسیار است ما را یک دینیم آب باید تا سینه
بود دینیم من استیجار دینیم من دست در وی و مسح بر او دینیم من یا ایها الذین حکم در وقتی است که استیجی کند و اگر
استیجی نکند یکمین سینه بود و دینیم من دست در وی شود و مسح بر سر یا روی و دینیم من قد مبارک شود و اگر مسح
موزه باشد دینیم من سینه بود دست در وی شود و مسح بر سر یا روی و دست ترکند و موزه مسح کنند از عهده جنابت
آید **باب یازدهم در بیان غسل بدانکه غسل فریضه است باید و اخبار و اجماع همه آنرا نیست** **قوله قتال**
و انکم جنبا فامروا و اذنا خبر انست قال النبی علیه الصلوٰه والسلام **لو الشعر و انقوا و بشرو فان تحت کل شعرة**
جنابت رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی بهر پوستی من بر موی آب رسانیدن فریضه است که زیرین
موی جنابت است و اجماع همه آنست که بجز غسل فریضه غسل را نمیکشده است و هر که منکر شود کافر شود
و غسل بر بازو واجب است پنج از وی فریضه است و چهار سنت و یک واجب مستحب آن پنج که فریضه است خوابیدن
و آب دیدن است یعنی احلایم و بهره گرفتن یعنی آب شستن مرد و آب نذر اذن که از حیض پاک شود و با از نفاذ
پاک شود مسئله کمال آن آنکه جمیع را از ازاله نیت ایا چهار غسل که سنت است جمعه و عهده من بر و ابی الطیم
و عهده عاشورا و آنکه واجب است غسل سنت است بر قول علماء ما رحمهم الله و بر قول شافعی هم سنت است و آنچه
مسح است غسل نایب است که بسال سیده شود و با کافری که اسلام آورد غسل ایشان مستحب است مسئله
آب که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است ندی و دوی است و منی است و بول است ندی و دوی و بول
غسل واجب نشود طهارت تنه نشود و دوی جبری بود که در وقت برش قبول و یا بعد از بول کسی را که آب از او
پدید آید نیک سید و بر پیشان و ندی جبری بود که در وقت طاعت کردن پدید آید همچون سنجیدی تم مرغ
اجماع است که بان غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیال خود بازی کند از وی نری ظاهر شود و این مسئله بازی
کردن و واقعه امیر المومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیاری افتاد و من شرم مسند
از رسول علیه الصلوٰه والسلام سوال کردن تعداد من سود را که شاگرد من بود نزد یک رسول علیه الصلوٰه

والسلام فرستادم تا این سئوال از رسول خدا سوال کرد رسول خدا السلام فرمود گفت ای مقداد این سئوال واقع
تو نیست تو مردی پیری و این سئوال واقع جوانان است رسول خدا السلام فرمود نبوت و انست که این سئوال واقع
از ابو موسی بن جعفر است رضی الله عنه گفت آن مردی است و بنده ای و دوی غسل لازم نشود با طهارت تیار نشود
و بنده ای را از منی بجز فرق توان کردن هرگاه که بنده ای در وجود و آید حرکت اندام نشکند و اگر منی در وجود و آید حرکت
اندام نشکند و نیزی شهوت ساکن شود و منی خاکستر نماند باشد و سبط که سببی فرزند متولد میشود و بوقتی معلوم
و بعد و منی تمام و بقول شافعی رحمه الله علیه هر طریق که طاهر شود غسل واجب است و شهوت در میان علت فی و بقول
علما و ارجح المذهب منی شهوت باید با غسل واجب شود و نایده این اختلاف جای بدید آید که مردی از بالا فرو جهیده یا بپای
بر پشت کید یا بچیزی بر پشت زن یا بپای کسی بر پشت پدر یا بدی بپوش شافعی رحمه الله علیه غسل مردی واجب است
و بقول امام احمد رحمه الله علیه غسل واجب نشود و ابو یوسف رحمه الله علیه چه در اعتبار دارد دوی تنگ بدین آیه میگذرد
قوله تعالى خلق من نطفی و افق محیی بن عیسی الصلب و الزاری و بقول ابو حنیفه و محمد و جمهور المذاهب منی از محلی خود
بشود جدا نشود بعد از این هر طریق ظاهر شود غسل واجب شود نایده این خلاف در چند مسأله بدید که یکی آنکه
مردی با عیال خود مباشرت کرده و از آنزال افتاده و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گذارد و بعد از آن بقیه
منی ظاهر شود نماز گذارد و شده با جماع روا بود و بظاهر شدن منی غسل واجب شود یا فی بر قول ابو حنیفه و محمد و جمهور
و زفر و شافعی غسل واجب نشود و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب دید
پیش از آنکه از آنزال افتاده ای سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام نشکست یا نگاه منی ظاهر شد بقول ابو یوسف
رحمه الله علیه غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمه الله علیه غسل واجب نشود مردی از عیال
حلال خود استمتاع گرفت و از آنزال افتاده بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد و بعد از آن بقیه منی ظاهر شد بجز
دوی و با بچه بندی جزئی ظاهر شد نماز گذارد و شده با جماع روا بود و بظاهر شدن آن نیز غسل مردی واجب نشود
یا فی در حصر و در الصلوة خلف ابوب از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که غسل واجب نشود
و این سبب از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که غسل واجب نشود و تصحیح این سئواله چنان آمده که اگر چه
رحمة الله علیه در دوی است و از ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت است مردی خواب دید و آب دید با جماع غسل
واجب نشود و اگر خواب دید و آب فی با جماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب فی بر قول ابو یوسف رحمه الله
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمه الله علیه غسل واجب نشود امام ابو یوسف رحمه الله علیه
علیه سلک بدید که آب منی هرگاه که علی وجه الدقیقه و الشبهة پیدا می شود چنانچه واقع میشود و غسل واجب
میشود و اینجا بدان نوع نیست است سبب فرمودی باید پیش غسل واجب نشود و بنامیکو میگوید مسایل

و اگر محض بود صیغه تائید نداشتند و بر قول علامه ما رحمهم الله حکم زمانه دارد تا انزال فتو و غسل هم واجب نشود
 و اگر که در وضوان بود بعد از روز نهار شود و قضای واجب شود و کفارت فی و بر قول شافعی رحمه الله علیه قضای
 کفارت لازم نشود و بر محصل کلامه خواهد بود اما جمل خسران رحمة الله تعالی روایت میکند از امیر المومنین عمر رضی الله
 باینکه آنست که استور را بکشد و بر آن نشاند و بپوشد و نماند و می در بر بکشد و اگر سیفیه سیفیه می در او حاصل
 میکند و العیاذ بالله بعد از شروع کردن و حشفه نایب شدن هم بر فاعل هم بر مفعول غسل واجب شود و اگر
 روز در او بود روز نهار شود و هم قضای واجب شود و شیخ الاسلام سجایای هم گفته است که فاعل
 غسل لازم نشود و بر مفعول فی چرا که اتفاقاً استاین می یافیم اما ظاهر روانه است که بپوشد و غسل واجب شود اما
 در عقوبت ایشان علامه اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمه الله علیه بر گفته ترین جاها و شائرا باز دارند
 یا از طایفه ترین جاها و در اندازند تا در جاها بجا بکشد و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله حکم زمانه دارد و اگر
 محض باشد سنگسار کنند و اگر محض نباشد تا زمانه بپوشد هر یکی را اما بعد از عصر مسعود رضی الله عنه گفته است
 که ایشان را در اینجا عفو نکند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکشد حکایت
 در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دو کوه خور و اندازند و یکی بنده را بنزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه
 آوردند و خون بر بروی و روی کردند امیر المومنین عمر رضی الله عنه در سوال کرد که ای غلام چرا بد ایشان را
 کشتی غلام گفت یا امیر المومنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی بزند
 کند خدا تعالی مرگش دهد و بر او اب غازیان کرامت کند و بروی قصاص نبود و قصد لواطت من کرد و
 بر او کشته ام امیر المومنین عمر گفت رضی الله عنه و کوه دومی که دوی قصد نکرده بود گفت یا امیر المومنین چرا اینجا
 کسی حاضر بودی دوی خود قصد من نکردی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان اقرار کردی
 و تو بر حال خود کوه اندازی بر تو قصاص بود و گفت هزار جان من فدای فتوی شریعت محمد رسول الله صلی
 علیه و سلم باد بعد از مسعود رضی الله عنه اینجا حاضر بود گفت یا امیر المومنین لخطه در قصاص دوی نوبت گز
 نامن بازیدیم آگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کجاست و پدر ایشان دادند و حال برفت و بپوشید
 که باز آید و گفت یا امیر المومنین این غلام را از تو کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میکند
 من چنین شنیده از لب دندان حدیث شنیده از رسول علیه السلام که هر لوطی که بی نوبه از دنیا برود
 چون ویرا در خاک بنهد از دست چشمش مژگان غایب شود ویرا در خاک نکند از دست و پیر و فرزند و فرزند و فرزند تا خاک
 بدر ایشان کشاند و در آن خاک آید عذاب دیدم و هیچ کالبد ویرا ندیدم امیر المومنین عمر رضی الله عنه غلام را از تو کن
 و آگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نبودی عمر ملاک شده بودی مسما بر زنی که از خانه بیرون آید چهار دیو

مرد و بر بسیار این شبهه و بر آن مردی که از خانه بیرون آید مقدار دو ویر در چشم خلعان بپاریند تا مطلق را
 بواسطه ایشان در ضلالت افکند معنی چیست که امر از این است و بگوید آری ایند و مرد زن را چهار از بهر انگیز زن
 یک کرده را میسختن شتر نیست و آن کرده مرد را ندانند باز در مردان هم زن را میسختن است و هم مرد از این جهت میسختن
 چهار و نو زن را و بختاد و بخواهد از این عبد العبد بن عمر رضی الله عنه از وی برد و حجره فتنه بود با جمعی از صحابا
 رضی الله عنهم و بنین امرویی با هم سر موی پدید آمد عبد العبد بن عمر زود برخاست و بچهره در آمد ساختن توقف کرد نگاه
 آواز داد و جمع صحابا را رضی الله عنهم که این فتنه برگزشت ایشان گفتند تا چیزی فتنه ندیده ایم گفت این امر دانا
 سر موی که گشت گفتند که گشت چون از حجره بیرون آمد از وی سوال کردند که در وی چه فتنه بود گفت من شنیدم
 از این خاسر علیه السلام که در امر وی نگاه کنده بچشم شبهه یاد کرد که در و با قبله از وی و بال جان باشد که کوی
 بختاد باز نا کرد و در کعبه یا در خود و بر که با ناد خود و دیگران از نا گنده از وی و بال جان باشد که با بختاد و خضر خان زن
 که دست و بر که با یک و خضر خان زن نا گنده از وی و بال جان باشد که با بختاد و زن شوی کرده زن را که دست و بر که با یک
 زن شوی کرده زن نا گنده یکبار و بی تو به میرد چون و برادر خاک خفتند خدای عزوجل بختاد و از درج در کوروی کشاد
 کردند از بهر مردی عقوبت چون برون بوی میرسد نفوذ با عبد مناس ذلک **مسئله** لطفه را نشاید ضایع کرد
 بعضی گفته اند که اگر زن رضاد بد نشاید و اگر رضاد بد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام بر آن الدین حمده الله علیه است
 که نشاید ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر گنیز که وی است شاید ضایع کردن تا مالش ضایع نشود و اگر گنیز که مادر فرزند
 اختیار و بر او و اگر گنیز که کسی دیگر در عقد وی است بر قول ابو حنیفه رضا خواهر را بود در ضایع کردن آنست و بر قول
 صاحبیه رضا و هر گنیز که را بود اگر مرد بر گنیز که است و هر این گنیز که فرزند آورد و خواهر را نفی کردن شاید بانی اگر گنیز
 زن است و خانه باشد نشاید نفی کردن و اگر مرد زن رنده است نفی کند شاید و باکی نبود و فرزند همان حکم بود
 که مادر را **مسئله** اگر اسال مختلف است میان مہاجران و انصار بآن چون بی این کعب و زمین ثابت
 و حدیقه البانی رضی الله عنه جمیع گفته اند که غسل واجب نشود و از مہاجران چون امیر المومنین عمر و دیگر اصحاب
 رضوان الله علیهم جمیع گفته اند که غسل واجب شود صحابا یکدیگر مباحثه کردند انصار بآن گفتند غسل واجب
 نمیشود و مہاجران گفتند که غسل واجب میشود و بآن **مسئله** در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود
 عمر رضی الله عنه از انصار بآن سوال کرد که بجز دلیل میگوید که غسل واجب نمیشود ایشان گفتند که در وقت رسول
 علیه السلام ما این فعل را در وجودی آمد و ما طهارت نمیکشیدیم و در وفای رسول علیه السلام باز میگذاردیم و رسول
 علیه السلام ما را بیخ شمع نکرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت که شما واقع خود را با رسول علیه السلام حکایت کرده
 بانی ایشان گفتند فی فعل تنبالی فتوی صاحب شریعت است حکایت شریعت را نشاید و ما در آن وقت دیگر است

که فتویٰ داشتند و بنویسند که در مومنان عاقبت بعد از وفات است که ابو موسی
 رضی الله عنه که از بزرگان صحابه بود بنویسند که در مومنان عاقبت بعد از وفات است که ابو موسی
 کند ابو موسی الاشعری در حدیث که گفت با ام المومنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و در آنجهت بنام او
 اند و در شهر مدینه ارم از خانه ال کردن گفت سوال کن چنانکه ای او و جواب خود سوال کنی گفت چه گوی در
 مسئله که سال که غسل واجب است و بای گفت نمود و این حدیث روایت کرد **قال** ابی عبد الله علیه السلام
 اذا قاتل قتال فقاتل الحشر و جنب نفس انزل اولم نزل ابی محمد بن جابر بن خنيس بن عمرو بن قيس بن
 و غایب و سر زکریا بن ابی شیبہ از ابو موسی الاشعری رضی الله عنه باین حدیث روایت کرده
 حیفه و ابی بنی عبد الله بنی عیاض حاضر بود در آن وقت می پرسیدند پس روایت کرد ام المومنین عمر رضی الله عنه و در
 برگرفت و گفت هر که بعد از این که در مسئله که سال نفس واجب است و در جواب کسی را بفرام و این حدیث را
 رضی الله عنه سوال کرد که در مسئله که سال نفس واجب است و بای گفت اگر این واقعه کسی را بفرام و این حدیث را
 یا حدیث را باینه زود فارغ شود بای گفته شود گفت ام المومنین بفرام بود که سال که در مسئله که سال
 سید ابی جراح اهل جدار من است و سید ابی در از علماء را خواج ابی جراح سید بنی رضی الله عنه بافتاد این است که غسل
 واجب شود و محال محال شود بای ظاهر روایت است که محال محال شود و خواهد نام نام خود را در حدیث گفته است
 محال میشود که مناج و صحابه را اعتقاد است و صحبت برین می از برای آنکه من و به صحبت است و من و به صحبت
 من کل وجه صحبت می باید با بر بنی محال شود **قوله** **تعالى** فان طلقا فافعل من بعدی منک زود با عیاض
 و ظاهر روایت است که محال محال شود از برای آنکه چون یکی از اتمام صحبت ثابت میشود و آن غسل است و بفرام حد
 لازم میشود و محال محال شود مسئله صحبت که صحبت محال نیست بافتاد و صحبت بنی محال نیست
 بافتاد و صحبت بنی محال نیست بافتاد و صحبت بنی محال نیست بافتاد و صحبت بنی محال نیست بافتاد و صحبت بنی محال نیست
 و صحبت بافتاد محال نیست باین مسئله محال است میان صحابه و این حدیث را بفرام و این حدیث را بفرام و این حدیث را بفرام
 که محال شود و صحبت بنی محال است که در حدیث خود را بفرام و دیگری المومنین و این حدیث را بفرام و این حدیث را بفرام
 و در مطلق بنی محال از این است بخانه خواج حضرت ابی در محال و این حدیث را بفرام و این حدیث را بفرام و این حدیث را بفرام
 محال بود اما من و به صحبت بر شوی خود محال میشود که این صحبت است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوی
 محال خود و صحبت خود و عقد خود با خواج بی اجازت خواج بی در محال و این حدیث موقوف بود با خواج و این حدیث را بفرام
 خواج اجازت کند عقد بروی بنی باینکه در محال اند تمیزی خود محال خود و اگر خواج بفرام که نسخ شود و این حدیث را بفرام
 در محال بر شوی خود محال میشود که این صحبت است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوی خود و عقد خود

اندیانی بود عقد گذران عقد فاسد بود اگر چه بیعت با فاسد بدین جهت برشوی خود حلال نشود و عقد صحیح و بیعت فاسد بود
 که عقد صحیح افتاده باشد و لیکن در سالک محض قول مرد اگر چه این بیعت فاسد است ولیکن برشوی خود حلال نشود و اگر
 عقد صحیح و بیعت فاسد افتاده باشد و خسته یا خسته سیه باشد و خسته یا خسته مشرب از آنکه انزال افسادی ترک کرد و در مذکر برشوی خود
 حلال نشود و باین سبب مختلف است میان مبالغین و مضاربین و فتوی بر قول مبالغین است که حلال نشود و اندر اعظم
باب در زوج و در بیان حسن خالصین از حیض و از نفاس گفتند این غسل می باید هر بدین بهای کس بر زن بود و میگوید
 بقول خدا بدین حکم را برین برنجی است و بر زن بود و بر قول فقیه ابوالثنا است که غسل می باید هر بدین بهای کس بر زن بود و میگوید
 خواه بود و کس مبتدی بر زن است و میگوید که اگر چه با خود حکم حدیث بر مرد بود که در برابر شریعت حاجت است و اگر چه با خود حکم حدیث
 بر زن بود که در برابر شریعت حاجت است اما علمای آن فن با اتفاق برشور بود که بجهت بود اما غسل می باید هر بدین بهای کس بر زن بود و میگوید
 بر بعضی مشایخ از علمای گفته اند که بر مرد بود که در وقت پروردگار حلال آمده است و بعضی گفته اند که بر مرد بود و چنانکه از طهارت
 و از رجوع از وقت نه است بلکه اگر چه حاکم که در برابر حکم ده بر برابر یک خود دشواری با اتفاق نشاید و بوی با شریعت کردن غسل نشاید
 و با کیفیت نماز طاهر بود که میگذرد و میگوید که اگر چه حاکم که در برابر حکم ده بر برابر یک خود دشواری با اتفاق نشاید و بوی با شریعت کردن غسل نشاید
 زعفران آمده باشد و بر توان نماز نشاید اما سخن آنست که نشاید مسئله بر صاحب طهارت که در اول ایام خود کثرت نماز نشاید
 بیند باید که بشیند تا اگر وقت نماز دیگر بیاکی باید باید که طهارت سازد و آن نماز گذشت را فضا کند و آن نماز زنی را در وقت که گذشت
 همچنین بشیند سازد و هر کجا که الا بشیند و اگر بایک باید طهارت سازد و نماز گذشت را فضا کند و نماز زنی را در وقت
 که از او که این حیض را می شناید اما دم چون از بشیند سازد و نماز گذشت را فضا کند و نماز زنی را در وقت که گذشت را فضا کند و نماز زنی را در وقت
 غسل از نماز گذشت را فضا کند اما نماز زنی را در وقت که از او که این حیض را می شناید اگر صاحب عاوده در هر یک که
 پاک باشد که اول وقت نماز است بشیند حیضانی که غسل نماز و وقت تخم کند را که نماز را در اول وقت که پاک
 بنده و ام شود یا فروخت واجب شود و احتیالی اندازد که با فروخت ویرانم نماید اگر نشست دوم
 باز باید غسل آرد و نماز گذارد و اگر در عشره دوم نماز اند نشیند اگر دم بوده قرار گیرد و برده حیض
 بود و بی را بدین نماز گذارد و خواب بود و خیالی و اگر نماز گذارد و بود و قضای بر روی آید اگر
 دم اندزد در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد و جهم اند غسل اول می معتبر بود و نماز زنی که گذارد
 وی را آورد اگر نماز گذارد و بود و قضای بر روی بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله غسل اول
 معتبر نبود و نماز گذارد و بی روی و اگر نماز گذارد و بود و قضای بر روی بی نابراین اصل است که
 بر کجا باطل فاسد جمع شود ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض آرد و بر سر و غسل می نماید و دم میگذرد و او را از
 مسئله صاحب عاوده بین که در وی تمام شود و برچاندک از وقت نماز تا بی فروختن آن

نماز بر وی بود اگر چه وی در آن ایستادن بود که اعتبار تمام شدن ده رست نه آتیش بود و در آن وقت نماز شروع می‌شد و آن
 وقت که دم دیده باشد پیشک از وی می‌رسد و بی‌سبب و چهار رقام شود و چهار در پنج در شش و شش و شش و شش
 و هفت و هشت و نهم و ده و در آن زمان وقت که دم دیده باشد پیشک از وی می‌رسد
 بوی مسکه صاحب عادت که ده بر عادت خود پاک شد غسل آورد و نماز گذارد و در هر ششم دم باز آید پیشک از دم
 از ده اندازد و در آن وقت که پیشک از وی می‌رسد و در آن زمان وقت که دم دیده باشد پیشک از وی می‌رسد
 اما اگر دم دیده قرار یافت موقوف بود و چهار در دست یعنی باز ده شنباز در اگر هر در دست دیدم دیده حیض بود و در آن
 نماز گذارد و ثواب بود و بالائی و اگر نماز گذارد و بود قضا بر وی نبود اما اگر هر فاسد شود یعنی کم باز ده
 شنباز در آن ایستادن و دیدم که پیشک از وی می‌رسد و در آن زمان وقت که دم دیده باشد پیشک از وی می‌رسد
 بود شنباز در اصل است که هر حیض او در هر در دست شرط است یکی با قبل از حیض و یکی با بعد از حیض هر صاحب
 عادت که کم از ده بود دست غسل وی هم از حیض می‌بود و با جماع احباب رضوان الله علیهم جمعین یکی پنج و یک
 از سه چیز یکی جنس بود و یا غسل آورد یا نماز بر وی و دم شود یا نیم یا عبادتی در جای که نایابند آب بود یا زبان نایاب
 آب هر کجا پیش پا گذراند مراد از آن بعد بود یعنی دوری هر کجا پیشک یا و کنند مراد از آن قرب بود یعنی نزدیکی
 اگر در وی مرز آن خود را گفت که پیش از فردا توطی در حال طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است و اگر
 که پیشک از فردا توطی موقوف بود تا بدان جزو آخر شب که مختارین سپیده بود آن ساعت طلاق شود
 که پیشک از فردا آن ساعت است و اگر نیند خود را گوید که پیشک از فردا می‌موقوف شود از او نشدن می
 تا آن زمان که دم خواص باختر آمد نگاه از او بشود که پیشک از فردا می‌ماند بود و اگر گوید که پیشک از فردا می‌ماند
 و در حال آن از او شود که پیشک از فردا می‌ماند ساعت بود مسکه که صاحب عادت که از ده بر عادت خود پیشک از
 پاک شد از وقت چندانی باقی بود که غسل و تکبیر نماز خفتن بر وی بود و اگر ازین دو یکی کجده قضا نماز خفتن بر وی نبود
 اگر صاحب عادت ده پیشک از جمیع پاک شود هر چند که از وقت باقی بود قضا نماز خفتن بر وی بود مسکه صاحب
 عادت که ده بر عادت خود پاک شد پیشک از فردا می‌ماند از وقت نماز چندانی بود که غسل و نماز عودت مستحب
 اگر غسل نماید یا نماز در آن وقت پاک شد یا حکم با کائنات شود تا که عودت جمعی بود و حق مراجعت باطل شود و اگر منکر بود
 صحبت حلال شود و قضا نماز یا نماز بر وی بود اما قرآن تواند خواند نماز نتوان گذاردن یا نگاه که غسل نماید اما اگر پیشک
 از فردا می‌ماند پاک شد و چنانکه ازین دو یک کجده غسل و نماز اگر غسل آورد یا حکم با کائنات شود و اگر عودت جمعی بود و حق
 مراجعت باطل شود و اگر منکر بود صحبت حلال شود و قضا نماز یا نماز بر وی بود اما قرآن نتوان خواند و نماز نتوان گذاردن
 اما اگر چنانکه پاک شد و آفتاب که اگر غسل آورد و حکم با کائنات شود و اگر غسل نماید مرعوفی بود تا نماز یا نگاه که غسل نماید

[illegible]

طریق اصلی بود چون گفتی از این روایت که استماع بران الدین رفته اند بر دو گفت اعتبار بر اوست و ابو جعفر
باطل از برای آنکه هم در شرط است و صالح حیض را از برای آنکه علی الاشیقین است و یک است شک اعتبار از آنرا
بود که مرگ است کرده بود دلیل بر آنکه در آنجا تغییر نایم و در روز غنیف نایم و منتقل شدن حدت نزد همچون منتقل
شدن دوم است پس اعتبار بر جهت را بود و عقد باطل نماید و خلاف جای دید آمد که آن خوی که در جهت کرده
است باین بر دو میراث بر دو افتد کرده است باین بر بانی اگر دخول افتاده باشد باین بر دو میراث نبرد
و خوی کرده است چیزی را باین بر دو میراث نام بر دو میراث که نام بود از آنکه باین بر دو میراث
در بیان غسل نفاس بدانکه نفاس نفسی است نام که هم فرزند شتر و دو نفس نفس نماید اما چون
در جم غایب شود ان الاشیق که باین نفاس بود و خلاف حیض که تا سه شبانه در نه میزد حیض را
نشاید اما اگر نفاس باین است باین نفاس را شاید در هر یکی که در حیض صاحب عاده را دوستی از نفاس صاحب چهل
چنان حکم بود در هر یکی که صاحب عاده و هم در را دوستی و در نفاس صاحب عاده که چهل را چنان بود **مسئله** اگر زنی در
آورد و بی الاشیق نه بد غسل واجب شود بانی در اجتناس ابو العباس اطلق از ابو جعفر و فاق محمد الدودایت است که
غسل واجب و از محمد رفته اند روایت است که غسل واجب شود و در صلواته خواب امام اجل نفس از ابو جعفر و
روایت است که غسل واجب شود و از ابو جعفر رفته اند روایت است که غسل واجب شود و در **روايات**
خواه امام زاد محمد رفته اند حکم حسن یا و از ابو جعفر رفته اند روایت است که غسل واجب است و این شایع از ابو جعفر
روایت است که غسل واجب شود و در صحیح این **مسئله** میان مرد که بقول ابو جعفر غسل واجب شود و بقول ابو جعفر
و محمد رفته اند غسل واجب شود اگر فرزند او در وساعتی الاشیق بد حکم نفاس را باین نشیند اگر از بانی و بد غسل از ابو جعفر
الاشیق را می شنید و بانی را غسل می آمد تا بچهل شبانه در چهل حکم داد و در چهل غسل تمام شد غسل آورد اگر مرد از ان الاشیق
بیند و وقت نماز باری کند نماز کند او که حکم است حکمی و در **مسئله** غسل است بر قول شافعی رفته اند حدیث است
بر قول علامه امام احمد روایت است بر قول شافعی رفته اند حدیث است که او مولاة الدعی بنیة و در کتابت جبرئیل و مکیال
علیه السلام باینکه در آنجا بانی باین حدیثی است که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است
نماز کند از در آنجا که من کرد و آنجا که جبرئیل هم در آنجا که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است
مردگان شامان در دنیا که کشفه انی آورده است حدیث را که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است
علما و جیدند و بر نماز کند از در آنجا که من کرد و جبرئیل علیه السلام بر این حدیثی رفته اند گفته است که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است
است باین حدیث که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است
و جبرئیل علیه السلام او که در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است باین حدیث که او در دنیا است

نیز مستحب است یکی غسل شب بوقت دو غم غسل شب عاشورا و غسل غسال چون از غسل مستنجس خارج شود چهار غم غسل بعد از
 حجامت این چهار غم غسل مستحب است **مسئله** علامات رسیده شدن دختران کی این چهار چیز است حیض است و کل
 السلام بسال علامات رسیده شدن پس از آن نیز از یکی چهار چیز است خواب چتر یا آب چتر یا کسوف و بی بارگی و دو
 بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چهار ظاهر رسیده است غسل ایشان مفید است و اگر بسال رسیده باشد
 غسل ایشان مستحب است چون دختران یا نوزده سال تمام شود و در شانزده در آید بر قول صاحب حکیم رسیدگی ثابت شود و نیز
 نیز بر قول ایشان حکم عین است اما بر قول ابو یوسف رحمه الله علیه و غیره نوزده سال تمام شود و نیز در ده در آید حکم رسیدگی ثابت
 و پس از نوزده سال تمام شود و نوزده در آید حکم رسیدگی ثابت شود و نوزده سال تمام شود و نیز در ده در آید حکم رسیدگی
 ثابت شود و کافی یا حسب علم خود یا از کافی یا کافره از حیض پاک شده یا از نفاس پاک شده بعد از آن اسلام او و غسل بر ایشان
 فرایضه بود یا فی خواجه امام حسین رحمه الله علیه بگوید که فرایضه بود و غسل بر ایشان خواجده نام منبهاج رحمه الله علیه بگوید که غسل شب
 فرایضه بود و غسل حائض و نفاس مستحب است و اگر بر وی دینا است مؤمن به پیش و غسل بر زن فرایضه بود و بر مرد هیچ نبود
مسئله جنب را باید نشاید گفت آورده اند که خدیجه رضی الله عنه رسول علیه الصلوة و السلام پیش از رسول علیه
 السلام بر وی اسلام گفت خدیجه رضی الله عنه جواب سلام باز گفت رسول علیه السلام فرمود است تاوست خدیجه بگوید خدیجه رضی الله
 عنه و گفت در کشید رسول علیه السلام فرمود با خدیجه نوزده داشت بر من که دست از من بکشید یا نشیء می گفت یا رسول الله من شب
 رسول علیه الصلوة و السلام این حدیث فرمود المؤمن المؤمن رسول علیه السلام گفت مؤمن من شب و سنت سلام آن بود
 که کلان تبر خود بر سر اسلام گوید و سپهری بر دستانی و سوار بر پیاده و خواجهر بر غلام بی بی بگریز و دستا در سار که و نوزده و نوزده
 آنکه بجای و نعمت بیشتر بود سلام بر وی بیشتر بود که رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که من این دین از نوزده
 آمخوتم که شب معراج حق سبحانه و تعالی بکام می زبان بی لب بی دندان نخست بر من سلام گفت که السلام علیک
 یا ایها الذی رحمته الله و دیگر گفته و دیگر باید دانست که بچکار در سلام گفتن بر پیغمبر علیه السلام معصیت نخواهد بود
 زیرا که از اخلاق شریفه شریف بهتر عالم صلی الله علیه و السلام آن تقاضا میکرد و اما در روایت دیگر چنین مذکور است که
 روزی رسول علیه الصلوة و السلام بجزیره ای رسید و آنجا بود خدیجه رضی الله عنه عکبر کرده بود خدیجه رضی الله عنه خود را
 کشید رسول علیه السلام فرمود یا خدیجه نوزده داشت بر من گفت یا رسول الله انی جنب یعنی مرا جنابت رسیده است
 گفت رسول علیه الصلوة و السلام سبحان الله المؤمن المؤمن گفت خدیجه بگوید که گفت اسم که مؤمن چنین نبود پس معلوم شد
 که مؤمن را بچکار نشاید گفت **مسئله** جنب را خبری نباید خوردن یا فی عبده الله عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة
 و السلام سوال کرد که یا رسول الله جنب را خبری خوردن نشاید یا فی رسول علیه السلام این حدیث فرمود **قال**
 البی علی الصلوة و السلام لو خض و کل من شرب بک گفت که بارت ساز و بخور و بپاش تمام و مرد از آن بارت دست و

شاید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کس می که بخواند بسم الله میگوید
 آن کار جز ناقص و ناتمام نبوده **قال** یعنی علیه الصلوة والسلام کل امری بالیومید و بکرم الله تعالی فهو با برکتی
 رحمة الله قیاس کرده است حایض را بچنانکه قرآن خواندن جنب را اندک و بسیار نشاید حایض را نیز نفسی
 خواندن طحاوی رحمة الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان
 معلوم کودکان باشند و ایشان را بتغذیه نرسیدگان حاجت آید و ایشان را عاقلانند از برای خود دلیل بر آنکه یکی را
 جنابت رسیده و غسل آورد حکم پاکان ثابت شود و بر او اگر ناپاینده آب بود نمیکنند حکم پاکان ثابت شود و اگر
 حایض در بنا را روی زید فرود آورد و بر آب تا ایام وی بسوزد و بر حکم پاکان ثابت نشود پس فرق از میان
 جنب و حایض بسبب ایشانرا که از آیت نشاید خواندن اما جنب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بودن
 هم نشاید **قوله تعالی** لا یسئله الا المظنون اگر مصحف در خطی او ذکر کند نشاید بانی بقول تمام و در هر
 نشاید بودن و از شافعی روایت است بر آنکه نشاید و بگوید است نشاید درست تر است که نشاید
 و نوشتن قرآن جنب حایض و نفسا را نشاید بانی در صراط علیه الصلوة و السلام ابو یوسف رحمة الله تعالی روایت است
 که لوح را از خود جدا نهند و کفافی بدست آورد و یا خرقه بدست بچسبند و کم از آیتی نویسد نشاید و بقول امام محمد رحمة الله علیه
 اگر مصحف با جلد است و شیرازه ناکرده است جماع نشاید بسوزن و اگر جلد و شیرازه کرده است نشاید بانی خو به امام علی
 بر روی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسوزن قاضی امام علی است بانی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسوزن و اگر
 بود و خلاف و اگر کواک بود و جنبان با جماع نشاید داشتن و اگر شفت گرفته است خو به امام علی بر روی رحمة الله
 گفته است که نشاید قاضی امام علی است بانی رحمة الله علیه گفته است که نشاید **مسئله** که در جنب اتفاق است که مصحف
 نشاید بسوزن بقول امام ابو یوسف رحمة الله علیه از راه کفر و بقول محمد رحمة الله علیه از راه جنابت و هر قولی محمداست که اگر
 بنشیند بر روی البیضة در وقت که هنوز اسلام نیاموده بود و پیش بر گرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام بجا که کند راه
 گذارش و حججه و غیر فاش و خواهرش سلام آورده بود و سوره طه بخواند المومنین عمر آمدند و میگویند که تا چه بخواند رسول کرد
 و گفت چه خوانی گفت این کتاب است که بچشم علیه السلام نازل شده است گفت بگویند یا بنی خواهرش گفت نشاید که فرق
 بر و نخواست غسل بپوشد و میرفت و غسل آورد و میباید آنگاه خواهرش کتاب ابوی داد و پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید
 ابو یوسف رحمة الله علیه گفته است که غسل ایشانرا اعتباری نیست و دلیل بر آنکه اگر کافر یا مجنون است و او را غسل است و او
 پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسوزن از راه جنابت اگر کسی است اگر کواک است و جنبان با جماع نشاید بسوزن و اگر شفت گرفته
 است خو به امام علی بر روی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسوزن قاضی امام علی است بانی رحمة الله علیه گفته است که نشاید بسوزن و اگر
 آیتی نوشته اند یا که شهادت نوشته اند جماع است که محدث و جنب حایض و نفسا را نشاید گرفتن اگر آیتی نیست که نشاید یا بانی

یعنی در حق و بران نام ابو جبریل نوشته بود و مدتی انداختند نجم الدین عمر الشیخ را سنج کرد که ایشان را
 را جبریل نوشته اند ایشان گفتند کدام ابو جبریل است نجم الدین عمر الشیخ گفت که اعتبار نام را نیست اعتبار آن چهره
 راست دلیل بر آنکه بدانیم بر و گاه نام رسول علیه السلام فانی نوشتن برین معلوم آمد که اعتبار حق نیست علماء با کبر و در کار
 تا کجا رعایت کرده اند و گاه برین شرح محمدی را نوشته اند و گاه در مسجد کوفه را در مسجد آمدن ایشان بیانی بقول علماء جبریم الله
 است این بقول شافعی است الله شاهد بر حق شافعی است الله شاهد بر حق شافعی است الله شاهد بر حق شافعی است الله شاهد بر حق شافعی است
 بحسب آن علماء ما جبریم الله گفته اند که مراد از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان دلیل آنکه بپس
 خود و ایشان باکی است و حق ایشان باکی و با حاکم ایشان ناز و زده است و اگر ایشان دست در آب اندک و از آمد
 آن آب نجس نشود و چون بر دست ایشان نجاست حقیقی نه بود پس معلوم آمد که ایشان را مسجد شاید اندر آمدن
 دلیل بر آنکه رسول الله علیه الصلوٰه و السلام در مسجد نشسته بودند و کسی که برود آن آغوشی از رسول در مسجد است
 و رسول علیه السلام سخن گفتندی رسول علیه السلام ایشان را سنج کردی از در آمدن مسجد از اطراف نیز بر ایشان
 آمدی و مسجد در آمدی و رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را سنج کردی از در آمدن مسجد
 ازین نجاست که علماء بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و تاج العوارف مسجد را از میان نجاست معلوم آمد که مراد
 از آن نجاست اعتقاد ایشان است فی نجاست ظاهر آن مسجد است نه نجاست حقیقی از مسجد شاید در آمدن بیانی بقول
 علماء ما جبریم الله شاید در آمدن از شافعی رحمه الله دور و است است و دیگر و است شاید و دیگر و است
 فی و اگر مسجد را گذر بود بقول شافعی شاید که از بیطرف و آید بطرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد را گذر
 با علماء راست که شاید و بر قول علماء ما جبریم الله همه حالها شاید از برای آنکه دی مخاطب است و اگر کسی
 آوردن غسل و دیگر پاک داشتن برین مسجد اما اگر در سجده است و وی باب حاجت مسجد تا غسل آورد باید که
 را بر ماید تا آید و آب بیرون آورد و وی در آن غسل آید و اگر کسی نیست که اگر کند باید که تیمم کند و اگر کسی مسجد را
 آید تا این مقدار که بر بیرون آید و آن آب را تا بیرون رود و اگر کسی مسجد را در آن است و با حوض است
 در آن غسل آید و طهارت سازد باکی نبود اما بر لب حوض بوی آنجا شاید کردن کلب حوض و حوضی که در مسجد است
 حکم برین مسجد دارد و آب است تا بید است و امر است از حق سبحانه و تعالی پاک داشتن برین مسجد قوله تعالی ان تطهروا
 یعنی للطهیرین العاکفین الذکرکم البیض و طهروا من ذلک کعبه است اما قیاس برین مسجد با کعبه است و برین مسجد
 مسئله اگر کسی در مسجد خواب و دو احتلام افتد چه کند بر کند علماء گفته اند که اگر در مسجد کعبه باشد و
 وی بر سجده و یک است باید که بکشد بر زمین اگر در سجده و دو است باید که با خاک تیمم کند تا آنکه در سجده و دو است
 نشود مسئله اگر حجت آن مردان خود و دو در سجده و دو است باید که با خاک تیمم کند تا آنکه در سجده و دو است

این مسئله ازین چند وجه غالی نیست اگرچه منتهی بود و آب نکرده و در جامه میدوید و اتفاق آب پاک بود و یا باران
 بود و اگر باران شسته باشد و آب بیت در آن شستن در آورده باشد و در جامه میدوید و اتفاق آب شستن بود و یا
 جامه شستن اگر در آن شسته نیست و آب در آن آمده و در جامه میدوید و اتفاق شستن است
 فاضلی استیجابی رسم گفته است که آب شستن بود و جامه نیز شستن قیاس قول ابو حنیفه راجع که استیجابی فاضلی است
 ابو حنیفه راجع که استیجابی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد بن حاتم علیه السلام برای آنکه قریب نیست
 و بعضی از آدمیان ادیان است چنانکه ما دوست ما که کوزه آب و در جامه آب فرو افتد یا بنگان که باید در آخور
 افتد چینی است در آرد و بر آرد و چون بر دست وی بجا شستن بود آب خم که باید پاک بود و دست پاک قیاس بر سر
 چاه که چینی استنجاء کرد و آب و مان و پنی کرد و بطلب بود و درین بچاه فرو رفت و غوطه خورد و در جامه آب پاک
 بود و در پاک و در جامه چاه پاک چون در برابر انداختن بجا شستن حقیقی نیست جوابی که سید عالم ابو حنیفه گفت
 پیش فاضلی نام علی استیجابی گفته وی گفت که سید عالم ابو حنیفه گفته است و شاکر ان می زیر کمر آید
 پسیداریم حرج شود و در حق کاروان و در حق فاکران همانند اینها که در شب بر خیزند و در جنابت بودند و ایشانرا
 بآب و مسکن حاجت بود چنانکه بگوید از است آن است ایشانرا از آن است جوابی که فاضلی نام علی استیجابی
 گفته است قیاس قول ابو حنیفه راجع که استیجابی فاضلی است که استیجابی فاضلی است که استیجابی فاضلی است
 نیست قریب نیست مسئله شستن در جامه و در دست و شستن پاک شود و نه در جامه و نه در دست و نه در جامه
 روایت است که نجاست چیزی را بر آرد و آن نجاست حکمی را بر آرد که مستعمل کویم مقید کویم در حق نجاست عامل بود اما در حق
 طهارت فی محمد بن حاتم علیه السلام گفته است که چون حق نجاست عامل است در حق طهارت نیز عامل بود و چه فرق بود میان حالت
 جنابت فایده این خلاف جایی بدیداید که اعضا و دیگر آب ساند و این دستها را آب رسانند بقول محمد بن حاتم علیه السلام و چه نجاست
 بیرون آید و بقول ابو یوسف حرمه علیه السلام بیرون نیاید مسئله جنب تا غسل آرد بیکبار شود یا بی که یک وقت نماز بگذرد
 بیکبار شود و اگر یک وقت نماز بگذرد بیکبار نشود که روایت میکنند و در مومنان طایفه صدیق رضی الله عنهما که وقتی بودی
 که رسول علیه السلام بفصل حجت بودی بر فرقه غسل آوردی وقتی بودی که در بر حجره بر آمدی و آنجا که باغش
 غسل آوردی و این برادر که در برای تعلیم است که مسئله تربیت غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکنند بیکبار
 حایره نام سید رضی الله تعالی عنیه که وقتی رسول علیه السلام غسل جماعتی را با جامه بپوشید و بر دست راست بپوشید
 آب برین دست راست پوشید و با جامه بپوشید و بر دست چپ بپوشید و بر دست چپ بپوشید و بر دست چپ بپوشید
 که وقتی دست چپ را بر دست چپ بپوشید و بر دست چپ بپوشید و بر دست چپ بپوشید و بر دست چپ بپوشید
 تا آن ریح نماندی و خود را شست و بپوشید که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی و آنکه بودی که بپوشید و آنکه

[illegible]

[illegible]

در وی سوزی و دیوار گریه کرده بود و خود را می خارید و میگفتند که ای بار رسول علیه السلام چرا جمیع کرده گفت یکی
 سیزده چشم بسته ام بخورت که نمی خوری می خور بر میان می تمام تا کسی عورت مرده چند سیلیمان فارس رضی الله عنه گفته است که
 اگر خدا می خواست هر چه را با ما را برسان بر نفع خود و داند از دنیا بگذرد و در شوم تا سه بار در حق من این معاذ کند من
 دوست تر از آن دارم که عورت خود را بر بنده کسی بنمایم عورت کسی را بر بنده بنمید گفتند ای یا رب خاتم علیه السلام از چه
 معنی است این چنین عفت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عفت باشد یا نباشد که اگر مستوجب
 این عفت باشد بنشینم خود را یا فتنه باشم و سب کفاره گناهان من شود و اگر مستوجب این عفت نباشم سب
 درجات من شود ان شاء الله تعالی عرض خدا می فرمود که گفت خدا می بر بنده نایبند و پیونده عورت با دو از خواهر ابو الحسن عقی
 رحمه الله سوال کرد که با ما آداب گریه در آمدن و خروج از صحنه که بعد از صبح که بنشیند و رفتن این بنی
 استحباب است نه بنی فریفته تا اگر مومن بعد از صبح جهات رسد و آوردن غسل حاضر نشاید کردن خواهر ابو حفص کبر
 بخاری رحمه الله گفته است من در سه سله فتوی دهم و لیکن بر آن عمل نکنم کی در شقیه طلب کردن فتوی دهم و لیکن
 خود بر آن عمل نکنم که از او دل بردارم سلیمانان بلکه دینا نیز در دیگر بعد صبح گریه رفتن و فتوی دهم و لیکن بر آن عمل کنم
 که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر بر نماز بنا کردن فتوی دهم و لیکن بدان عمل نکنم که این کاشت
 و شلوار است که خواهر ابو الحسن عقی رحمه الله گفته است که بعد از صبح گریه رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل و طهیر
 رود یا از برای سوزن کردن و اگر برای غسل و طهیر رود خود را با اهل خود و فتنه گریه بود و اهل گریه و اگر از برای سوزن
 سوزن رود نباید که سوزن تنه را بسبب وی بگیرد اول فوت شود من اجابت بی برکت و نامبار که موی سوزن بود
 که بسبب وی بگیرد اول فوت شود و شیخ الاسلام بر مان الدین رحمه الله صین حدیثی روایت کرده است از
 عبد الله بن عمر بن الخطاب و ابو حفص کبر بخاری می از بنده خود و پدر وی از محمد حسن محمد از بنده خود و ابو یوسف الفخانی
 و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از اسناد خود و حماد و حماد از اسناد خود و ابی یوسف شخصی از علقه و علقه
 از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و عبد الله بن مسعود از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و سلم هر که را در دنیا یک بگیر
 اول از وی فوت شود و قیامت انما و صد فناء ویرانچندانی حسرت و ندامت در چ و مشقت بود که گوی
 چه بهتر از بار بردن حساب جان مشغول شدستی و چه بهتر از بار سوال منکر و نیکر مشغول شدستی چه بهتر
 از بار بپول و فزع قیامت مشغول شدستی این بنده را حسرت و ندامت زناوت از آن بود که یک بگیر اول از وی
 فوت شود و بنابر آن اصل است که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلاة والسلام کبره
 الاولی خیر من الدنیا و ما بینها رسول علیه السلام فرمود که بگیر اول به از دنیا است و آنچه در دنیا است

خواب نام الوافاسم حکیم سمرقندی رحمة الله گفته است که من شب بیدار از اهل خود یاد گرفتم که سعادت دنیا و آخرت
 در آن بیدارم یکی آنکه اگر چیزی که بخیری از قبیل محبت خود بخیر از سر کوی خود چرا که ایشان بای شکسته از
 برای نوشتن اند و دیگر آنکه اوام از ایشان مکن تا خاطر تو بر ایشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است
 آنرا با خیر شب متوقف دار تا اگر قصار اجل در رسیدار و جنابت در نیاید زنی خانوان با معنی که از حد خود
 بی معنی در راه دین و انصاف زیاده اند و از خود چه تو پیداوی سوال کردند که از چه معنی است که ما در و پدر مصالح
 و فرزند را بکلیو خ انداز می ند گفت فساد از آن خیر چه برتر بود گفتند غرض این سخن چه معنی دارد گفت در
 زمینان همسایگان شب بخانه که بگردند و بر سر تو نشینند و طبیعت ایشان گرم شود و خیر چه پارانند تا
 بخورند چون این خیر به بشکنند و مردی که باز از پیکان دست در یک کاسه خیره دارند و نظر مردی که پیکان به پشت
 زن بیکانه افتد در آن وقتی که با اهل خود استماع کرد با بایس علیه اللعنات انحال را در پیش خاطر وی آرد و از برای
 آن معنی فرزند نرند و کلنج اندازد و در وصایا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه
 السلام فرمود که با علی هر که در وقت آنکه به از عیال خود استماع کبر و خواب مرزن خود را در پیش خاطر آورد
 فرزند می که از آن صحت در وجود آید نخست کید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی یا سافر احدی فطلب الحرام
 الاکان الشیطان یترید و لا را کب الاکان الشیطان یترید و لا یجمع الا حرام الاکان الشیطان الاکله و لا فی احد
 بسم الله تعالی عند الجماع الاشاره الشیطان فی ولده و ذلک فی قوله تعالی و جلب علیه یحکم و جلبک
 و شار که بین الاموال و الاولاد الی اخر الایه مبر عالم علیه السلام فرمود که با علی هر که بسفر رود و طلب حرام یابد
 با وی قرین شود و اگر بر سر تو شسته باشد و بود در قضای می شسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند و بود
 خورنده و می بود و مرد از و بود و مرد و بود یعنی مردمانی که مومن از او شر و فساد اندازند و از هر جهت
 باز دارند و بگویند که از عیال حلال خود استماع کبر و بسم الله الرحمن الرحیم گوید و بود با وی قرین یعنی شریک
 شود و در سوسه چنانکه خداوند عز وجل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی و جلب علیه یحکم و جلبک
 و شار که بین الاموال و الاولاد الی اخر الایه چون مسلمان را به خوابد اندازد اذن اگر بر سر او شمشیر نبی است بود
 نخست دست را بر او نهاده و نگاه بکند تا بیدار آید بنابر آنکه تا بیدار که پاکی را بیدار کند و اگر دست نماند
 در که با به در آید اگر جامه و زلف و خشک دست پلید بود و فوط پاک و اگر خود فوط تر و بدش دست پلید
 فوط تر را بکشد و تری از فوط دست سر تیره کند پلیدی از دستش فوط است که فوط پلید شود و اگر
 بر دستش تری چنانچه انی بود که جامه را در پید جامه وی از آن تر شود و جامه تر پلید شود باید که دست را بدست
 دیگر مال یا اندام ماله یا بجز این است و آن تری نماند و اگر خشک ماند سر دستش آن تر شود و اگر خشک ماند و بعضی
 از مشایخ گفته اند که چنانکه جامه یا فوط یا دست یا پا که شست غسل آن در آنگاه بکند و از برای هر چه در اندام افضل است

[illegible]

آب است من شود و فقیه ابو جعفر گفته است که اگر بقد رحمت اندر آید آب استعمل نشود و در حدیث
الصلاة آورده است که اگر کسی بر طریقی متجانست باشد و یا اینکه آب گرم است یا سرد آب استعمل نشود و اگر
 میکند که اگر بیشتر از آن باشد آب استعمل نشود و بعضی از مشایخ گفته اند که آب است که در آن آب را بر آید
 استعمال نکند و دلیل بر فعل اصحاب جعفر و فعل رسول علیه السلام و است که بر سر سجده رسول علیه الصلوة و السلام
 و یکی بود و سکنین بر سر نام وی پوشیده بر آب بودی اصحاب جعفر بیرون کردند و وی در آور و ندی و از آن آب
 خورد ندی و از وی طهارت ساختند و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی پس معاشیه که آب استعمال نشود
 و دیگری روایت میکند که با در موشان غایتش حد فیه رضی الله عنهما که وقت بودی که رسول علیه السلام را بغسل
 حاجت آمدی بر آنرا بغسل حاجت آمدی برده بر کشیدی از برای حرمت و است بر غیر رسول علیه السلام یا اگر کسی بر آید
 و بر کوبد آب بر وی بکطرف پرده رسول علیه السلام شست و بکطرف بر شست و آب جام نهادی رسول علیه السلام شست
 اندر آوردی آب بر کف وی و خرج میکردی و آن است اندر آوردی آب بر بیک طرف و خرج کردی و رسول علیه السلام شست و بر
 با عایشه ملاب جان من میگفتم یا رسول الله آب این معشیه که است و آب اندر آوردی آب اندک را استعمال نکند و بابت
 الاسلام بر آن حدین حد فیه گفته است که آن آب جام از هر خمر خورده است تنگ سر کرده است رسول علیه الصلوة و السلام که میسازد
 مسکرت و در موشان عالیه حد فیه رضی الله عنهما مسکرت و آب
 میگرفت و اگر کسی خواهد که با اتفاق از حدین حد فیه بر آید که در تنها بر سر بر آید و آب جام را بر آید با اتفاق از حدین

بر روی **بقال** البیضا علی الصلوة و السلام اذا شقیظ احدکم من سائر فلا یغسل من فی الاما حتی یغسلها فلما فانه لا یدری ان
 بات به رسول علیه السلام فرمودی که بیدار شود از خواب یکی از شما از خواب خود بیدار نشود و او را ندانند که بیدار
 شده یا بر سر تنی نمیدانند که بیدار است یا نه و در جوی که با بیداری استیجا ناکرده فتنه است و از برای آن منی را
 که وضع استیجا از نجاست نیک خالی بود چون شستند بر آن موضع شوی کنند و آن نجاست زیاد شود و شوی شستند و فتنه
 بپدیدد و از فتنه نجاست کام شستند شست نیز بپدیدد و وی از آنجا خبر دهد و بگوید ستمانی آید و بر آنجا بکمان شد بکمان نیز آید
 و منی انداز آن بخازد و از خور که بیدارند و بپایزه و نایزه روان شود و آن خور که بپایزه شود مسلمانی و دیگر از آن آب بیاریت
 کنند و غسل ایشان بر لباس ایشان است نیاید بقیامت بدهد و اگر در آن کس بود که در کربا استیجا ناکرده
 چون در کربا بیداری استیجا بیدار کردن و اگر محرمات باشد لباسی بپایزه و اگر جنب باشد شوی غسل باید آوردن و نگاه
 بر با کرم المدا و بدو شستند زیرا که رسول علیه الصلوة و السلام جنب را و محدث را نهی فرموده است از
 خود چیزی کم کردن **مسلم** چون موسی شست و تنی شست و موسی قتل یا شست **قال** علیه الصلوة
 و السلام خیر الا ان کان قبلا قبل القبلة رسول علیه السلام فرمود که بهترین مکانها آن بود که روی بسوی
 قبله شستند و در وقت افامت است خواه اهل القاسم علیه رضه الله عنهما است که در کربا به خبر از خور را شاد

[illegible]

[illegible]

خلعت است روی دیگر خداوند عزوجل باید مشغول شدن تا خلعت رود و دیگر نیز در خوشنای دل بجا صلی آید
قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تفرق بين الغنيتين كالغنائق في القفار من رسول الله صلى الله عليه وسلم من زكركم وميائيل
 چون آن مرد تنیم زن است در میان گریزند لایق مسئله در کربا به سلام نشاید گفتن یا بی شکرم که اگر بر نه باشند
 سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شاید **قال** النبي صلى الله عليه وسلم ستان مرو عنان من الخيام السلام
 و الغنایم بیون از کربا به بر آید یا نه یا با آب علامه شستن شستن یا صحن زیا و او بوسیله رحمة الله و راب می کنند
 که شرط نیست و فقیه ابو العین و مؤلف امام بزرگوار که گفته اند این قولی اختیار کرده اند اما تاویل آنکه از محسن باشد و غیره بعد
 روایت است که بخای بود که غسل پاک نمود و بود و پا بر پشت پاک نهاد و بود و بر آید بود اما اگر پای حور و
 مستعمل نهاد و بود و آب شستن بر رویه حسن زیاده پایدی غلبه است پس بالش بر روی حسن نیند و پاید شده باشند
 و اگر پای در غنایین در آورد و آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای بی اگر پا بر او جاریه شستن کند جامه
 وی از آن تر نشود و اگر پا بر او بچینید و پای خور از اندازد و پای از زدنش تر نشود و پاید شود و این بر روایت است
 آید و رحمه الله پس باید که اگر کربا بر آید و هر دو پا بر او بچیند شود که پشت پای و کف پای پاک شود و فقیهین از عهد و سیرت
 آید چون اگر کربا بر آید و شستن لازم نیاید یکی از آنکه آب و شستن سلامت بر آید مرد و دیگر آنکه از زیر ستره بپوشد
 بیرون آدم و جامهها بسلامت باقی و اگر پا بر او در صورت بود و نشاید و آید آن که اگر ایت بود و در آن کربا یا اگر کربا
 کر ایت بود و اگر برادر کربا بر او در آن کربا یا نه باشد و آید پای در روایت است بیکر و آید شاید و بیکر و آید
 مسئله اگر مسلمان از جنابت غسل نکرد و معلوم شد که کلمه خشک مانده است تری از عضو می دیگر بگیرد و آن
 را شستن از عهد و بیرون آید بخلاف چهاره که اگر تری از اعضا و دیگر گیرد و اعضا و دیگر را بکند از عهد و بیرون
 نیاید اما در جنابت از فرق سر تا بقدم حکم کلی تمام دارد و بعضی گفته اند که تری بگیرد و لیکن و دست را از اندام
 باید که بگیرد و همچنین بر اندام خود بر آن جای برود و آن جای را شستن کند که اگر تری را از آن عضو جدا کند
 شود و آب شستن آن جا را بکند از عهد و بیرون نیاید اما ظاهر روایت آنست که اگر اعضای خود جدا کند و همانی که
 را ترک کند از عهد و بیرون نیاید اما در عهد و رخصه او و دست که اعضای چهاره آب شستن است
 و از آن خاک سر از برای آن معنی که شستن این دست از آن دست نیابت ندارد و شستن آن پای این
 پای نیابت ندارد و شستن روی از مسح نیابت ندارد و از این معلوم را بر همین قیاس میسر است مسئله اگر
 مسلمان از جنابت غسل نکرد و معلوم شد که بکوشش می آب نرسیده است روایتی که آنست که پشت آب بگیرد
 و کوشش را اندازد آنجا و باز در عهد و بیرون آید یا بعضی گفته است که چون نیت قربت اندازد و آب شستن
 بر او نیند و باید که پشت لید را در باطن کوشش اندازد و آب شستن آب بگیرد و بر کوشش شست و آید

را بنابر و بیرون آید از جمله بیرون آید و جمیع **مسئله** خواهد نام منباج الدین رحمه الله از ابو جریه رضی الله عنه
 روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختن انگشتان بید خود را در باطن کوشش انداخته و
 و جنبانیدی چنانکه کسی کوشش خود را در حوض جریه رحمه الله و بعضی شایخ هم این قول را گرفته اند و میگویند که از
 قول الحسن است **مسئله** اگر مسلمان از نجاست غسل آورد و از بین نماند آنش چیزی بیرون ماند از آب رسانیدن
 شرط بود یا نه شد و احکام و نصیر بحری میگوید که گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته
 که هر چنان اندک است عفو است و لیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فریضه نشود و حد بسیاری نیست که
 خواهد نام اجل خمس رتبه الله گفته است که اگر در غائی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان در مانده باشد
 آن بسیار بود و اندک نتوان گفت اما بیرون آید است که هر یک از خود بود عفو است اما چون بخود بیرون آید
 آب رسانیدن فریضه بود خواهد نام حسام شهید رحمه الله گفته است که این اختلاف شایع است در میان دو
 دندان است هر چه از کادوکی دندان بیرون آید از آب رسانیدن فریضه بود اگر مسلمان غسل آورد و بر دست
 انگشت بود و گوشت و آب روان شد طهارت تمام شود و لیکن تحت و بر آب رسانیدن فریضه نبود اما اگر انگشت باشد
 و لیکن شکنجه تحت و بر آب رسانیدن فریضه بود که کما فی حدیث اگر انگشت بود و لیکن شکنجه بود غسل آورد
 و جنبه بیرون آید تحت و بر آب رسانیدن فریضه نبود **مسئله** در وقت غسل آوردن باید گفته بود
 و پوست از وی آید و گفته است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر نگفته بود و پوست
 ای آید و گفته است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن پسندیده است که از
 نیروی بیرون آید از آب رسانیدن مستحب است و اگر آن پوست در آب نماند که افتد آن آب پلید شود یا نه فقیه ابو اللیث
 رحمه الله در فتاوی خویش آورده است که اگر رنگ بود چون پوست نبود پلید نشود اما اگر سبط بود و چون بخش از سطوح
 خالی بود پلید بود **قال** البیاضی علیه الصلوة والسلام این من الهی پوست رسول علیه السلام فرموده که هر چه از دندان
 جدا کرده شود وی مرده است و این روایتها در فتاوی میر غنیانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن صندل است
 جریه رحمه الله گفته است که شستن با طهارت با طهارت است که در سه شستن مستحب است اگر غسل آورد و از
 پان ناخن چیزی بیرون آید آنجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شد و احکام و نصیر بحری رحمه الله گفته است که آن اندک
 و اندک نه است فقیه ابو اللیث میگوید که گفته است که اگر چیزی است که آب با از در آب رسانیدن فریضه بود و اگر چیزی بود که آب
 با نماند از آب رسانیدن فریضه نبود و بعضی گفته اند که اگر این اقدار و ستای با افتد آب رسانیدن فریضه نبود که اگر از ایشان
 مانده که آب با کل بدن و اگر نه بر آید افتد آب رسانیدن فریضه نبود که اگر از ایشان با کل بدن بود و اگر نه بر آید
 که این اعتبار نیست که بسیار شهری بود که اگر از ایشان با کل بدن بود و اگر نه بر آید و اما گفته است که بسیار شهری

کردی فی بر خفا فرمودی بر جواد و هر یک از یاران حقین بجمعی شک و باید مومن و یقین باید گرفت که در حق
 بشک نیست ثابت نشود و اگر مسلمانی از اهل بیت یقین بود و حدیث بشک بنویسد که نماز گذارد و اگر حدیث یقین بود
 و اهل بیت بشک بنویسد که نماز گذارد و مسلمانی با چهار حدیث در بر سر قرار دهد و باز بیرون آید ساقی بود و در اشک
 افتاد که از من حدیثی ظاهر شده است بانی خود نماز گذاردن و اگر حدیث در مشرق یعنی سقای و آید تا طهارت سازد
 و باز بیرون آید ساقی بود و در اشک افتادش کسین طهارت ساقی بانی نو اند که نماز گذارد و در اشکال آید
 که اینجا بشک حکم ثابت شود و جوابت که درین دو مسئله اعتبار ظاهر و غالب است ظاهر و غالب مومن آن بود
 که چون بپرسد از آیه از حدیثی ظاهر شود و چون در مشرق در اید طهارت سازد و مسلمانی که در
 مراجع است بپناه خواست و بول انداخت اگر استبراه و در نمازش از وقت میرود باید که اندام خود را
 بر بندد و چهار بار از نام بخواند و نماز گذارد و بعد که کشاید اگر تری آید نمازش رواید و طهارت فاسد و اگر تری
 نیاید هم نمازش رواید و در هم طهارت باقی اگر مسلمانی بعد از نماز آب و آن با آب بینی گرفت غالب شد و یا
 ماسح سوزده شد و مسح بر آبش رجعت بود و از پای سوزده بپشتاد و رجعت را سیلان دید یا صاحب
 حصه و بپشتاد و رجعت نیکو دید یا صاحب پوده ز پوره بپشتاد و پوره را رنگین دید و درین همه مصلحت ظاهر
 احوال عمل کنم و گوئیم نماز گذارد و رواید و نماز خواهر تمام را بعد از نماز حجتی اندک گفته است که در زمان غفلت غالب
 است اول زمان بود که طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و چنین نیست کند و تری دیگر تری نمازی که بر پشت
 اگر این نماز گذارد و رواید باشد این بار و دوم از وضو اندک شده تری است و اگر رواید باشد این
 از او پیش نیابت و اگر از سبک نماز و نماز شکفتا و که تری از من ظاهر می شد باید که دست برد و تری
 کند اگر تری ظاهر شده باشد و در طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر تری ظاهر نشده باشد طهارت باقی بود و در
 و نماز تمام کند اگر این شک بسیار افتادش رسول علیه السلام فرموده است که در سبک طهارت سازد و باره آب
 بر میان آید باشد هر وقتی که دیوان و سواست پیش خطا یابد بر آن تری عمل کند و هر گذرد که بر جبرئیل علیه السلام
 بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا همان تری و آن نیست که بگوی مرا ایشان را
 که چون طهارت کنید پیش آب میان آید خود زنده که دیو است که میشت از او سوسه میکند و نماز تمام نشود
 و سواست بود و در حاشیاء آمده است که سوسه دست مرا و میانه که و سواست میکند یکی را و همان گویند و دیگر کشاید
 سیرم را ز غریز او همان در طهارت و سواست کند و متعاقب آنست که کسی چیزی را کرده باشد در نهان چون
 جمع رسد نماز کند بگویم من بپرده ام تا رواید و تری نیز آنست که کسی چیزی را نماز کند بخیر دیگر بدوش
 و آن بر دو فرموده که رسول علیه السلام فرموده است که هر بار در جبرئیل علیه السلام و سواست

مسئله اگر مسلمان را در نماز شک افتاد که ازین فسخ نماز است یا نه باید که بر بنابر مکرر و تواتر سؤی یا با و از معلوم
 نشود **قال** النبي صلى الله عليه وسلم ان الشيطان يبالي اهلکم فیقول احدکم فلا يصيد من حتى يسمع صوت احدى رجليه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است که دوی است که مردمان از یکی از آنها بید و بوسانند و افکند که از خود دست خارج شده
 مکرر بید یعنی بر بنابر تواتر یا تواتر بشود یا نه **قال** النبي صلى الله عليه وسلم ان الشيطان يبالي اهلکم فیقول احدکم فلا يصيد من حتى يسمع صوت احدى رجليه
 رحمه الله حديث ثبت جنانکری را با و در آن بود که ایشان را در آن بود که سلسل را در آن کرم افتد یا شک افتد یا نه
 و جماعت این همه قبول مالک رحمه الله حديث ثبت و بعد قول مالک رحمه الله است که خارج معناه باید از فسخ معناه و آبر
 قول می هست بود اینها همه و درست و برادر حکمی و بقول ما رحمه الله این همه حديث است شافعی رحمه الله و در فسخ
 معناه و با علما است و در باقیه با مالک رحمه الله اصحی است که گفته اند که هر که آتش بسود و خورد طهارت وی تمام شود
 و بعد قول ایشان است که در عرب فایده بود و در آن فایده گوشت است بسیار بود و بیشتر است بسیار و رسول الله صلى الله عليه وسلم
 با جمعی از صحابه بر آن فایده جانور و در جلایان از آن طعام خوردند و لیکن رسول الله صلى الله عليه وسلم نخورد و چون بعد طعام
 خوردند رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت هر که ازین طعام خورد و در شتاب و که طهارت سازید بعد طهارت ساختن من معلوم
 که آتش بسود و خوردن طهارت را بانه کند و دیگر روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلى الله عليه وسلم **قال**
 النبي صلى الله عليه وسلم من اكل شيئا مما ساء النار حله الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که آتش بسود و خورد و بر او که طهارت
 سازد اما آنکه ابوهریره رضی الله عنه این حديث روایت کرد و عبد الله بن عباس رضی الله عنه حاضر بود گفت ابوهریره
 جگوی طهارت که باب کرم ساختیم آن از آن را باز کردیم ابوهریره رضی الله عنه سبکت شد اشکال آمد که ابوهریره رضی الله عنه
 از خوردن حکایت میکرد و عبد الله بن عباس رضی الله عنه از خوردن گفت از طهارت ساختن گفت بواب است خوردن
 فضلاء است و در میان صحابه چنان شریع بود که اگر ابوالسوال حاجت بامدی از جمعی سنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت
 اشتریک خورد طهارت بانه شود اما اگر چیزی دیگر بخورد یعنی آتش بسود و خورد طهارت بانه نشود و قول ما رحمه الله صحیح آتش بسود
 خوردن طهارت بانه دلیل را که روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم بخورد اما آمده بود از صحابه
 ساخته بودیم اگر گوشت مرا و رسول الله صلى الله عليه وسلم گوشت مرا و دست آشتی شود با و گوشت بخوردیم و همچنان نماز
 گذاریم و رسول الله صلى الله عليه وسلم با طهارت است و از آن فرمود و ما دست ساختیم من معلوم شد که آتش بسود و خورد طهارت بانه کند
 و دیگر روایت میکند عبد الله بن عباس رضی الله عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم با جمعی از صحابه سجد بر پشت یکی از صحابه و هر دو سجد آمد
 و آنرا شتر با گوشت بخوردند از این رسول الله صلى الله عليه وسلم شتر با رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت حبابه از آن فرمود و باز فرمودی هم که در صحابه
 نه و آن بعد از این که بر آنی تبرک را گرفته و در کسی از آن فرمود و در کسی از آن فرمود و در کسی از آن فرمود و در کسی از آن فرمود و در کسی از آن فرمود
 و دست و از این فرمود که طهارت سازید و دیگر روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلى الله عليه وسلم بخورد و رسول الله صلى الله عليه وسلم

[illegible]

که گویند این مقصود وی باشد و در کتاب وی نبیند و این نیز در حق تحقیق هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت
 خود را بوی مقصود وی حیرت الهی و ایمان خود و محبتی کرده بود و نگاه آموخته و سرگشته و خوابیده بود که کم شد و لغو و بزد
 و بهای هر چه در ضرب کرد و خواب و بیداری بود و از روی سوال کرد و بداند که این حالت بود گفت این چیست خوش بود و مرا بخاطر
 آمد که گویند بودی بکشتی مقصود یا ساجدی از این چیست یا بچه برقرار اندازی این نگاه بنمود و سرگشته و سرگشته و سرگشته
 از آن کم شد کم خندید که گرامی شما بود خداوند و در حق شما سرگشته بود و در کف شما انداخته اند که سرگشته
 خواست و آنچه مقصود وی بود بکشد و در کتاب وی بنماید و از حضرت راند و دلیل بر آنکه فرمود علی بن ابی طالب
 سبک آن مقصود و برادر کتاب وی بنماید و موسی صلوات الله علی سبب و علی بن ابی طالب عاقل و از آن اجابت ظاهر شد
 و یکی دیگر آنست که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد بوی رسد و لیکن خداوند و در حق عاقل و از آن اجابت ظاهر شد
 بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی رسد و بیایست و در پشت مضاعف
 مضاعف شد و در جات بسیار باید مناجات کند و الهی را در کار این در جات از کجاست و از کجاست خطا حضرت
 در رسد که در جات نوبت که بگوید خداوند و دنیا از من علی در وجود رسیده است که این برای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
 در رسد که این جز از آن بی برادرها است که در دنیا دعا میگفتی و مراد تو تو بوی رسیدی این برای آن بی برادرها است نگاه
 بنده شما را که ای کلنگی در دنیا هیچ مقصود من بر نیاید بی برای آن اکنون من رسیدی که در دنیا عاقل بود و پشت باقیست
 و بهر حال آنکه باقی از غافل بود و در حق لغو میسر میاید **قال** البی علی علیه السلام یا علی من کل من الشیبات
 انبیه علی نذر اظم قلبه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که لغو میسر خورد و در حق خود باشد بود و دل وی نابریک شود
 چنانکه عالم آخرت را ندیده و عالم آخرت سازد و این سخن منافق است که ایشان درین شبهه بوده اند و بطاهر با منویان
 بودند و باطن با قرآن و دل ایشان نابریک بود که عالم آخرت را ندیده و کا عالم آخرت را نساخه نداشت این معنی در آن
قال ان المنافقین فی الدار الاصلیة من النار و در حق لغو میسر میاید **قال** البی علی علیه السلام و السلام
 یا علی من کل الحرامات قلایه خلاف دین و ضعف لغو و قلت عبادت و عبادت حق رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که
 لغو میسر خورد و دل وی نابریک شود و این سخن ضعیف شود از ترس و دنیا را بر کس خبری طبع کن که در حق و ربانیت
 وی اندک بود و دعا و وی اجابت نشود و در حق لغو میسر میاید **قال** البی علی علیه السلام من کفر من الحرامات و لغو
 عبادت الله **قال** البی علی علیه السلام من کل الحرامات من الحرامات و ولی به منسک که بگوید لغو میسر میاید
 علامه و از جمله حدیث نیست و در قول شافعی حجتی ندارد است که در آنجا میباید بشیر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام
 که فرمود من کفر که غلبه خصم و در حق و دین و دنیا را بر کس خبری طبع کن که در حق و ربانیت
 که سخن اندام نبیان پیش مردان کنونی خاصه شریفی و دلیل بر آنکه از کتب معتبرین مطلق از علی رضی الله عنهما

که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسوال کرد که یا رسول الله ذکر حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را
 داشت و چشم مبارک بساط الحکمة علی زائمه التوفیق علی بنی السعیدین سوال کرد که من کز حدیثت یا نه سواد
 اکثر کو گفت تا از جواب سول من می آید که از من سوال میکنند چه در این باره اعضا ترک کرد و سواد حدیثت
 را بسواد حدیثت نیست بخی آید من حدیثت را کمالی گفته اند که حدیثت از سول علیه السلام نقل کنند که از آن سول
 علیه السلام آیت شده که از آن حدیثت من کز حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را
 در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 طیب و این قول عبد الله بن مسعود و ابو بکر و رضی الله عنهما و از سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را
 رد و این قول عبد الله بن مسعود و ابو بکر و رضی الله عنهما و از سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را
 ایشان حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 عبد الله بن مسعود و ابو بکر و رضی الله عنهما و از سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را
 بودم و قد سواد حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 تمام کردی و در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 بخار که از حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 حتی یضوان الله علیهم اجمعین و این حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 بعد از این حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 شما و منی خود خدا تعالی شرم شمارا که شتم و خوف حق را پیش گرفتم و این جهان بود که ما را در جبر و کینک است جمیع از وی قبل
 گرفتیم و بیرون آمدیم و حرکت ما را شرم گرفتیم و در میان کار حرکت انعام است از من می آید شرم گرفتیم و حرکت
 ساختیم و نماز از سر گرفتیم و شرم شمارا که شتم و خوف حق را پیش گرفتم و این جهان بود که ما را در جبر و کینک است جمیع از وی قبل
 معلوم آمد که یکی که بر حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 نشود و در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 نکردی این معلوم آمد که من سواد حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 مراد از این سخن سواد حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 اتفاق است که مراد از این سخن سواد حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 روشنا میکند که زین خوب بود و در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک
 از حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک سول علیه السلام را در حدیثت یا نه سواد حدیثت یا نه خیار مبارک

و بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله نماز بر دو رکعت واجب بود و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
رسا که انما تمسک به است یعنی فعل خود از نماز بر دو رکعت واجب بود و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
چون قول ابو حنیفه رحمه الله مسبق و نماز بر سه رکعت واجب بود و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
و محمد رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
متعلق نماز نام است چون نماز بر سه رکعت واجب بود و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
است که نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
که در نماز بر سه رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
و اجابت نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
بسلام ختمش نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
در نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
است ای برشته قلم است و افعال نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
گویم که نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
خند دوم نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
تراز است که بیداری و قنوی بر بقول است که اگر مسلمان را نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
قبه خند بیا اتفاق طهارت سازد و نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
که طهارت سازد و نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
از سر کرد و اگر طهارت سازد و نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
که طهارت سازد و نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
دوم مسح سر بر آورده ام اتفاق است که مسح سر کرد و نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
الحاکم و حقه خند و یاد آمدش که طهارت دوم مسح سر بر آورده ام اتفاق است که مسح سر کرد و نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده
از سر کرد و بقول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمه الله نماز بر دو رکعت واجب است و ابو حنیفه رحمه الله گفته است که لا تخیر ما زیاده

چون بدست راست خدای سبحان معلوم شد که در روزان در روی خنجره تا اگر کسی التماس کند و بگوید ایشا
 قوت بخواند که در آن خنجره در روی خنجره و او می باید که ساعتی بدست راست خنجره و ساعتی ستان و ساعتی
 بر بملوی چپ تا هر سه نوع عمل کرد باشد حکمت خواهد بود اتفاقا حکیم حکیم رحمة الله گفته است بنده را باید که نسبت خنجره
 یک که لحظه خنجره تا در آن لحظه ای می باشد برسد دوم آنکه لحظه خنجره تا نفس من بیا ساید و در آن قوت باید تا عبادت کنم دیگر
 لحظه خنجره تا اگر اکابرین خنجره تا بیا ساید **مسئله** اگر مسلمانان نشسته بخواب رود و بر جای خنجره و لیکن بقصد
 بر زمین ستوار بباد و است طحا **و می** رحمة الله گفته است که اگر آن خنجره تا بیا ساید بقصد آن دارد که وی باشد
 جبارت نباشد و این شیخ از اصحاب رحمة الله روایت میکند که اگر در نماز خود یا بخون قیام رکوع تواند که بدارد و اگر
 جبارت نیز تواند که بدارد و ای آنکه شایسته است اینجا می بود که حرکت از زمین را بدو و اما اگر خنجره بر زمین ستوار
 بر چند نشسته بخواب و در طهارت نباشد و لیکن بر آنکه خنجره تا بیا ساید بقصد آن می کند که در سجده رسول علیه السلام
 و السلام خواب فرماید که در وقت لطیف و آن است مبارک رسول علیه السلام بود و چون خنجره تا بدارد و حال چهاران
 او می رسول علیه السلام دیدم که بفرمود رسول العبادین خواب در حدیث بود و ای رسول علیه السلام فرمود که ای من معلوم شد
 چون خنجره بر زمین ستوار بود بر چند نشسته بخواب و باکی نبود **مسئله** اگر مسلمانان نشسته بخواب رفت اگر خنجره
 بر زمین ستوار نباشد و مستجاب و بداند بخواب باز آمد اتفاق طهارت نباشد و اگر نباشد و نماز اتمام بدارد بخواب باز آمد اتفاق
 طهارت نباشد و اگر تباد و بداند بخواب و لیکن تبادت خود را در خنجره بر زمین بدقول ابو یوسف رحمة الله طهارت
 تباد نشود و قول محمد رحمة الله تباد نشود و بعضی از شیخ گفته اند که بنکیرم اگر پشت دستش بر زمین باشد بخواب بر قول محمد
 رحمة الله که بخواب طهارت او تباد نشود و اگر پشتش بر زمین آمده است خواب بر قول ایشان که بخواب طهارت تباد نشود و محسب که
 مسلمانان را نباید در قیام یا در رکوع یا در سجده و یا در قعود بخوابت بقول لک و شافعی هر چه طهارت اشکال نباید که طهارت
 تباد نشود بر قول علماء رحمة الله طهارت تباد نشود ایشان بعلما و رحمة الله محبت میکنند که شما اعتبار خنجره عامی دارید
 و اینجا خنجره از دست و علماء رحمة الله گفته اند که با حدیث رسول علیه السلام می گویم **قال** ای رسول علیه السلام
 ای رسول علیه السلام فرمود است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخوابد و یا در رکوع یا در سجده طهارت بر کسی که خوابد و یا
 بملوی بر زمین نباشد که همین جای بر زمین نباشد شود مفاصل وی است نشود کشاده **مسئله** اگر کسی سجده کند
 بعد از طهارت تباد نشود یا ای بقول ابو یوسف رحمة الله تباد نشود و بقول محمد رحمة الله تباد نشود و بقول ابو یوسف رحمة الله
 نیست که سجده بکوب نفس بی اعتبار طهارت تباد نشود که در حدیث است اما اینجا خنجره بر زمین طهارت تباد نشود که اعتبار
 و محمد رحمة الله می گویند است که حدیث مطلق **قال** ای رسول علیه السلام و السلام ای رسول علیه السلام فرمود است که نیست طهارت
 ای رسول علیه السلام فرمود است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخوابد و یا در رکوع یا در سجده طهارت بر کسی که خوابد و یا
 بملوی بر زمین نباشد که همین جای بر زمین نباشد شود مفاصل وی است نشود کشاده **مسئله** اگر کسی سجده کند
 بعد از طهارت تباد نشود یا ای بقول ابو یوسف رحمة الله تباد نشود و بقول محمد رحمة الله تباد نشود و بقول ابو یوسف رحمة الله
 نیست که سجده بکوب نفس بی اعتبار طهارت تباد نشود که در حدیث است اما اینجا خنجره بر زمین طهارت تباد نشود که اعتبار
 و محمد رحمة الله می گویند است که حدیث مطلق **قال** ای رسول علیه السلام و السلام ای رسول علیه السلام فرمود است که نیست طهارت

معنی بود. این تباہ نمود و اگر فالیبیدی بود طهارت تباہ شود و اگر مرد و در ابر است فاسد است که طهارت تباہ
 نشود و این اختیار خواهد بود اما زیاد خواست عینه العبد علیه است که طهارت تباہ شود و این اختیار معنی
 بر این است که عینه العبد علیه است که طهارت تباہ شود و این اختیار معنی
 ابو حنیفه و محمد و جعفر و طهارت تباہ نشود و اگر سرخی با وی انچه بود بر چه اندک و قبول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد و جعفر
 تباہ شود و قبول محمد و جعفر و طهارت تباہ نشود و این هم جای بود که از خدا با وی چیزی بود اما اگر خدا
 با وی چیزی بود با اتفاق طهارت تباہ نشود **مسئله** اگر چیزی را بگوید یا بگوید که منصرف است یا خیر است
 یا خدا سواخته است اگر کسی بن بود چون شک است طهارت تباہ نشود و باید که در آب اندازد و باید که منصرف نشود
 معلوم شود که خون است سواخته است طهارت تباہ شود و اگر منصف نشود معلوم شود که خون نیست خدا سواخته است طهارت
 تباہ نشود و باید که در آن گفته اند که درخت غله تر را بگوید و آب بیاگیرد و بخورد و تا خدا تعالی غرضش غدا و این
 تعالی این سواخته است از فقهی **مسئله** اگر مسلمانی را می اندک بری من طهارت تباہ نشود و در آن از او بپای
 خواهد اما بگوید که این سواخته است اصل این سواخته را در سواخته میاورده اند اما در سواخته خواهد اما بگوید که این سواخته
 از محمد و جعفر و طهارت کرده است که اگر مسلمانی را در آن از او بپای من یا بگوید یا بگوید که در آن از او بپای
 میکند که نجس است اما طهارت و این است که بگوید من فلک و نجس است که نجس است یا بگوید یا بگوید که در آن از او بپای
 آب خورد و سواخته باشد یا نه من یا بگوید که این سواخته است که آن نجس بود اما طهارت و این است که نجس بود که معدوم
 خانه نجس است هر چه بوی نجس شود **مسئله** اگر از عرقی اندک که از بری من نجس بود اما طهارت و این است که نجس بود که معدوم
 حال طهارت حکم می دارد و لیکن در حال نجاست حکم میدارد و چون که از بری من است طهارت تباہ نکند و لیکن بپای
 از روی بر جامه رسد و این از او در شمس اسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که ای بچه عالمی حکم می دارد و تا
 بر دامن نشود طهارت تباہ نشود چون بر جامه رسد که نجس است و در دامن را بر جامه رسد و در دامن را بر جامه رسد
 خواهد بود الحسنی عینه العبد علیه است که از محمد حسن رحمه الله رسد و این از او در شمس اسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که ای بچه عالمی حکم می دارد و تا
 خود و همچنین که بگوید و فی شمس بر دامن را بگوید که از او در شمس اسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که ای بچه عالمی حکم می دارد و تا
 اندک فتنه بپسند کند و اگر کم بری دامن بود آب اندک را نجس نکند و اگر بر جامه رسد و این از او در شمس اسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که ای بچه عالمی حکم می دارد و تا
 آنکه در دامن حکم می دارد و این سواخته است بر آنکه هر چه نجس است نجس است **مسئله** اگر مسلمانی را
 جنبه رسد و این از او در شمس اسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که ای بچه عالمی حکم می دارد و تا
 است که نجس است یا بگوید و در جامه رسد که از او در شمس اسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که ای بچه عالمی حکم می دارد و تا
 بر آن الدین رحمه الله گفته است که از محمد حسن رحمه الله رسد و این از او در شمس اسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که ای بچه عالمی حکم می دارد و تا

[illegible]

بابی فی منہ قال

النبی علیه الصلوٰۃ والسلام لما کمل المراءۃ فی مستحیئته حیث وافی وستیوی - کون فی رویه من لیس
 الدم علی الخدین فی رسول غیره من موذیان زن حتی انما یاکامت بافتشین و بر سر لایم غسل و برود و بند بر
 ولجایم بر و طهارت ساز و نماز که از هر چه بیکه خون بر بود یا آن زن سؤل کرد که یا رسول الله آن قطر که بر جابه
 میرسد عفو است یا نبی رسول علیه السلام فرمود که گفت یا رسول الله من منشیویم عین می میرد و لون دی با
 رسول علیه السلام فرمود که بشو و بشک و بال و سالت کن چون عین می رود و اگر لون ماند آن لون اثر است
 و اثر عفو است و اما معلوم است که صاحب جرح سائل را بر وقت غازی طهارت باید ساختن بچنانکه رسول
 علیه السلام فرموده است در حق مستحیئته قال النبی علیه السلام مستحیئته نحو ضاحک صلوٰۃ و اما در این هر وقت
 نماز است بچنانکه در حدیث دیگر فرمود قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام مستحیئته بوقت کل صلوٰۃ رسول علیه
 السلام فرموده است که طهارت ساز و در وقت نماز را شافعی هر حال که ده است این کل صلوٰۃ را بیکه فیضه دست
 تیغ می و طهارت را در حدیث دیگر که در بیکه وقت نماز از اول تا آخر او را قضاء است و طهر هر چه گذارد در و ابو جرح
 روان چندین باینکه حکم صاحب جرح سائل کرد و بقول آنکه حرمه الیه بیکه صاحب جرح سائل نیست بر قول شافعی حرمه الیه بیکه
 بر جرح از و اندام مخصوص پیدا آید صاحب جرح سائل است و بر جرحی این موضع است با مالک است علما و انیکه بنیدر حدیث
 هر چه از هر کجی که باشد که پیدا آید در و آن شود و بگوید که نماز بگذرد آن صاحب جرح سائل بود و مالک حرمه الیه گفته است که
 کسی صاحب جرح سائل نیست از برای آنکه این همه نادر است و برنا و حکم نیست البتہ قول علما و از حدیث صاحب جرح سائل
 کسی بود که در بار و در آن بود یا سلسل لول بود و یا که لم یفقد یا لیس روان بود و چنانکه دو تاه بند را در و در بگوید که نماز
 هر صاحب جرح سائل مستحیئته که بر بیاورد آلاش خود را تا آنکه در محل خود او را ظاهر و تاه و بگوید که حکم صحیح بود
 امام ابوالدین نسفی حرمه الیه گفته است که صاحب جرح سائل که بر آلاش خود را در و در و احکام صحیح بود اما مستحیئته حکم صحیح بود
 از برای آن معنی که چندان جیکه در رسول علیه السلام آن زن مستحیئته را فرمود و بر مستحیئته فرمود و لا السلام بر آن الدین
 حرمه الیه گفته است که این را خاص فهم کسند اما حکم فهم کسند اصل درین باب نیست که بر جرحی که بگذرد بر بندگی اگر وی بکند را
 نداد و بگوید که نماز و احکام صحیح بود و اگر دو تاه بگذرد از و در بگوید که نماز و احکام صاحب جرح سائل بود و صاحب جرح
 نیز همین حکم است که یا که در دم در حق صاحب جرح سائل یعنی اگر بکند یا در و در و احکام صحیح بود و اگر دو تاه بگذرد
 در بگوید که نماز و احکام مستحیئته بر طهارت صاحب جرح ناقص است یا کامل بقول شافعی ناقص است بیکه فیضه تواند
 در و در و سنت تیغ می و بقول علما و از حدیث صاحب جرح سائل از اول وقت تا آخر وقت قضاء او را و سنت و طهر هر چه گذارد و از
 امامت کند هم حالات خود را و ابو جرح سائل طهارت صاحب جرح سائل با گذر آمدن وقت سبب شود و یا
 بر و در و رستن وقت بقول زعفران حرمه الیه با گذر آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و زعفران حرمه الیه

در این اندک گفته است که وقت نوشیدن ناز نهد و شود طهارت سازد و ناز از سر گیرد که وی در ناز نیست اما ظاهر در
 است که طهارت سازد و بر آن ناز تا که در **مسئله** صاحب جرح سایل ناز پیشین بگذارد و با طهارت ناقص هم وقت
 ناز پیشین خون منقطع شد با طهارت ساخت که گذشت و آن ناز تمام کرد و وقت ناز دیگر و اما طهارت ساخت
 و ناز دیگر شروع کرد و در میان ناز جراح است بر این **مسئله** که گفته است که هر که ناز تمام کند و
 ظاهر و آید نیست که طهارت سازد و بر ناز بگذارد برای آنکه طهارت ناز دیگر از حد است اما طهارت از حد جرح
 جراح است یا سود ندارد و اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدت را و در میان ناز جراح شد طهارت سازد و بر ناز
 بگذارد و اگر طهارت ساخت از برای جراح را و در میان ناز جرح شد طهارت سازد و بر ناز بگذارد که طهارت شد
 جراح است یا سود ندارد و طهارت جراح حدت را سود ندارد و این نیز همان حکم دارد اما در واجب الکبیر نیست که بر
 گذرد و ناز تمام کند **مسئله** اگر طهارت سازد از برای یکی جراح را و در میان ناز جراح دیگر بسلطان شود طهارت
 سازد و بر آن ناز بگذارد و جرح سر بر جرح **مسئله** که گفته است که هر که ناز تمام کند و ناز از برای وی
 جراح را و در میان ناز از یکی خون منقطع شود و در ناز تمام کند که طهارت سازد و ناز از سر گیرد که این ناز برای
 برینست شود و از ناز ظاهر و آید نیست که هر که ناز تمام کند که ناز تمام است بطریق اولی بود که این به است
مسئله صاحب جرح سایل ناز پیشین بگذارد و با طهارت ناقص هم در میان ناز پیشین خون منقطع شد با طهارت
 ساخت و هر گذشت و آن ناز تمام کرد و وقت ناز دیگر و اما طهارت ساخت و ناز دیگر گذارد و اگر پیش از فرود
 رفتن آفتاب جراح بسلطان شود و نازش را و بود و اگر بعد از فرود رفتن آفتاب بسلطان شود ناز پیشین را بگذارد
 و ناز دیگرش را و بود اما اگر ناز پیشین تمام کرد و ناز خون منقطع شد اگر پیش از فرود رفتن یا بعد از فرود رفتن آفتاب
 جراح بسلطان شود و ناز وی را و بود و اما اگر ناز پیشین را بگذارد و ناز جراح را بگذارد
 جواب است که در سائل اول در میان ناز خون منقطع شده است بکوت کامل بر و که نشسته و جراح بسلطان شود
 وی حکم اصحاب گرفت از آن وقت خون منقطع شدن وی پس بعضی از ناز را با طهارت ناقص گذارد و است باز گذارد
 اما در سائل دوم ناز تمام کرده است اما ناز خون منقطع شده است اگر پیش از فرود رفتن آفتاب یا بعد از فرود رفتن
 آفتاب جراح بسلطان شود و ناز را و بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
 باید که طهارت سازد و اگر طهارت سازد و جراح طهارت ناز پیشین که از آن ناز وی جو فروغ بود و اگر
 ناز دیگر را بسلطان شود ناز پیشین را و بود و اگر ناز دیگر جراح بسلطان شود طهارت سازد و ناز پیشین را بگذارد و
 و هر گاه که پیش از طهارت پیش از ناز خون منقطع شود و ناز با طهارت ساخت و ناز دیگر را بگذارد که
 ناز ناز بگذارد و اگر اصحابی بر این گفته اند که ناز را جرح کرد و ناز جرح کرد و ناز جرح کرد و ناز جرح کرد

و اگر در میان نماز راحت سیلان شود غارتوی روا بود و آن تسبیح را نماز بجا نشود اما اگر نماز تمام کرد و در آن
 راحت سیلان شود نماز مردود و او غسل اگر اول وقت مسلم باشد صاحب جرات بود نماز که در جهل است باقی
 با آخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد و نماز را باز کند و اگر آخر وقت صاحب جمیع بود طهارت ساختن آن
 وقت نشستن خون منقطع شد و چه عام و غیره و چه در آن وقت که بر وی چیزی نبود که وی به فتویٰ کل
 شیخ الاسلام بر آن ایدین رج گفته که طهارت سازد و آن نماز را باز کند و روازی آنکه آن نماز یک وقت کمر
 باید تا در حکم صاحب جمیع سایل شود و اینجا یک وقت کامل نشده پس می حکم اصحاب دارد و نماز را با طهارت باید
 که در وقت و آن نماز را باز کند و اگر بابت یکم در میان پرده بنهاند پرده مرسته نیست و طهارت
 واجب است و سنت اگر زن ترخیص بود چنانکه بی پرده بقاء طهارت نیاید پرده بنهاند بر وی ترخیص بود و اگر
 بود که یک وقت نمازی پرده بقاء طهارت باید و یک وقت نمازی پرده بنهاند بقاء طهارت نمی باید پرده چهار
 بروی واجب بود و اگر زن خشک نزع بود که بی پرده بقاء طهارت نیاید پرده بنهاند بر وی سنت بود
 سنت ملوم و متان عایشه صدیقہ رضی الله عنها غسل محل پرده مرسته خارج است بدین الداخل
 و الداخل فیله می چنان بود که لب دندان و حلق پرده می کند که او نیز آن بود و آنچه محمد مسلمی آن گفته است
 که داخل بنهاند و اگر تر بود اما ظاهر مرده است نیست که اگر نجای بقاء طهارت می باید بین الداخل و الخی
 الداخل و الخی بقاء طهارت می باید بدخل نبرد و اگر بدخل بقاء طهارت می باید و حکم صاحب جمیع دارد و در وقت
 نمازی طهارت سازد و نماز که در غسل پرده بنهاند خارج جوت نیاید پیشتر بر دربان ندارد و اگر مرد
 یا پیشتر بر دربان ندارد و اگر مرد بر دربان یا پیشتر بر دربان است اگر تر است طهارت بجا نشود و اگر خشک طهارت
 باقی بود و غسل اگر پرده بنهاند بین الداخل و الخی داخل تر است و خارج خشک طهارت باقی بود و اگر چنانکه تر بود
 داخل نجای سرایت کند طهارت بجا نشود و غسل پرده بنهاند بدین الداخل و الخی ساحی بر آید پرده می باشد
 تر بود طهارت بجا نشود و اگر خشک بود و ابو جعفر رحمه الله گفته است که طهارت باقی بود اما ظاهر بر و به نیست که طهارت
 شود و از این که خرقه را خیس است که تم نجو و کیر و دبا و کرات اندام خشک شود بدین معنی طهارت بجا نشود و پرده می بود
 موضع مخصوصی است ظاهر شده است و اگر با طهارت است پرده بنهاند طهارت بجا نشود و بانی بقول شافعی رحمه الله طهارت
 شود که وی بسوئند اندام را حدث دارد و بقول علماء ما رحمه الله جواب بر تفصیل است اگر تری با کشت وی مرسته
 طهارت بجا نشود و اگر مرسته نکرد باشد طهارت شود و غسل اگر زن پرده بنهاند چون بر درشت بر پرده آب نمی
 اگر از خواب برخاسته است غسل واجب آید و اگر غفقه بود غسل واجب نیاید باید دانستن که فرج و آ

یکی فرج ظاهر دوم فرج باطل فرج ظاهر را حکم است که بوقت غسل شستن آن قریضه بود به پهلوی گفته
چپ در فرج باطل حکم اینست و موضع بکارت در میان دو فرج است اما آن قسم که هم در کام و بند چهارم تپاه
نشود و تازی بفرج میرون رسد و موجب حق پرده مردان همین است مسلسل اگر بکری بی پرده بقار طهاره نمی آید
خواجہ امام زاید فخر رحمة الله گفته است که میان داخل و خارج نمید باید که زن از ابر حال خود کلاه کند تا روزی که حاجت
آید بخت بود پرده نهد تا به طهاره بخار کند و در وضع الاسلام بر ثلث الدین رحمة الله گفته است که نباید که بسبب ده
نهادن بکارت می زایل شود و می آن ساعت زمانه نیاید که بر آن حال کوهایی و بندوی پیش خصم خود خجل کرد
و بر حکم صاحب جرد و ابریم تا بوقت تازی طهاره میسازد و نماز میکند اما نگاه که صحبت باید چه بکارت حق عید
است و عبادت حق و شریعت حق و عید را مقدم دارد بر حق باطل حق مسلسل روزی که پرده نهد و بعد
رفت روزی که تپاه شود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بکستن حاجت آید روزی که تپاه اما قضا واجب شود
کفارت نه اما اگر ریشة بر آن پرده بسته بود و آن رشته طاهر است میتوان که پرده را بجای خود باز آر و روزی
تپاه نشود و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روزی که در گوشت پاره را رشته بر بندد و سر
رشته را بکشد و آن گوشت پاره را فرو خورد و آن گوشت بمجوده می رسد چون آن رشته را بکشد و آن گوشت
را باز آر و روزی که تپاه نشود و این نیز همان حکم دارد چه فرق بود میان آنکه گوشت را فرو خورد و باز بر آر و میان
آنکه زن پرده را غایب کند و بجای خود باز آر و مسلسل اگر پرده در پرده نهد و غایب شود و یا حقیقه برین بجای
روزی که تپاه نشود و قضا واجب آید کفارت فی و باجماع غسل واجب نشود و اگر با طهاره بود طهاره تپاه شود و یا
اگر حقیقه تر بود طهاره تپاه شود و اگر حقیقه خشک بود طهاره باقی بود و اگر زن از کرباب بر آید پرده می نهد و یا طهاره حیات
بعد از آن پرده می نهد اگر تر مزاج است اتفاق طهاره تپاه شود و اگر خشک مزاج است بر تنوشش باقی مزاج طهاره
تپاه شود و بر تنوشش طهاره تپاه نشود و مسلم اگر مسکرا در خصیه مشک بود و از آن بکشد و میرون
آورده بول از راه مثانه از آنجا سر نهد که تا سیلان نشود طهاره تپاه نشود بخلاف آنکه مسکرا را در اندام
نهان جراحی بود خون یا ریم و زن سر اقیه میکند سر اندام بر چه اندک ظاهر شود طهاره تپاه شود که زن بر وضع
خون ریم سر اقیه میکند از آنجا است اندک خالی بود یعنی بول و از آن موضع بر چه اندک بول ظاهر شود طهاره تپاه نشود و اما علم با
بست بیوم بیان جنس شروع است باید که اجزاء اجماع است و رسول علیه السلام فرموده است که نشان از آن است که عاقل طلب کند بیرون
از آن احکام حیض است و رسول علیه السلام فرموده است که نشان از آن است که عاقل طلب کند بیرون
عاقله یعنی سر اقیه که در تازی و پشت سوال کنند تا درین قیمة شوند بدینکه از من علم حیض نیست هم تپاه هم بخان و هم باجماع
در علمی بدینکه تعین از احکام حیض است و یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و علمکم با خود و انکس الحیة یعنی آنرا که از من علم حیض نیست

و در میان کرده و او یکاکی فدای عزوجل و برسانت انبیا کما باریدن خود را و ابل خود را از آتش
روشن کرد و زنده او شکست و آدمی و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبي عليه الصلوة والسلام
لکم من کلکم رسول من غیر رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت بر امیر را سوال کنند از
وی و در او بر سر تو بر پشت من شربت و فی خوابه ابو الحسن استغنی بجهت الله در کتاب جعفر آورد است که فردا قیامت
امداد صدق است که بود و در عتاب می چسبید و در سوال اینده چنانچه شوی و پدر و برادر و سایر که این نون جز
بر پیش ایشان تواند رسید و نیز پیش ایشان تواند احکام مسلمانان امروقت باز مرد بود که و برادر بود و خواهر و برادر
و عیالان از مشکوعات باشند و گنبدان باشند همچو که است و نیاز در فردی لازم بود امروقت احکام اخراج برادر
لازم بود و از برای آنکه نی باشد که در الایش بود و یکی در حکم باکان ثابت شد و باشد عبادت با مادر و کار خود
بسیار زن بودند که آن را لایق نیست و یکدیگر جعفر بود شوی که در آتش کرد و در نزد فراتش فاسد شد امروقت
احکام جعفر فرستاده هم برود و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فراش هم خواهد بود استغنی بجهت الله
گفته است که جعفر در ایشان بر سر است عیب بی از برای آنکه اگر عیب بی دی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام جعفر
نمودی بعدی که اخی جعفر بود و از ابل حمل بود و بر زنی که ابل حمل بود محل سادات رسول علیه السلام بود **قال**
النبي عليه الصلوة والسلام تا کماله و کماله و اخی ای ای الامم یوم القیمة یو بالستط و قتی قتی استط رسول هم فرموده
که کمال کند تا فرزند تولد شود بسیار که من بقیاست عبادت که هم بسیار است اگر چه من ان سقط باطل شده باشد
و خواهد بود الحسن استغنی گفته است که این جعفر در ایشان از حکمت الهی است از برای آنکه ایشان انصاف باشند و
محل عباد که ایشان از عبادت خداوند عزوجل عبادت او را بداند و عزوجل را می روزی چند و بسیار
در ایشان بنیاد و سبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیایند تا ایشان عبادت بفرایند
و دیگر مرد و با شرت بسیار سبب نقصان عقل است و مسح و بصر خداوند عزوجل در طری روزی چند و هم سیدان
در ایشان بنیاد و سبب آن صحبت بر ایشان حرام گردانید تا چون من شایسته معنی شود محصل آید و مرد و سبب
زایش شود و فراتش آید و در میان ایشان الفتی نوید آید بشکر نعمت منم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
قوله تعالی انکم تکرهون ان یذکرکم و فریقت اینو که خداوند عزوجل ایشان را فرزند می دهد که خداوند عزوجل یکاکی
بنشانند و بر خدا نیست یا کند و هم خواهد بود الحسن استغنی بجهت الله گفته است که و یکدیگر است که کار ایشان
با شربت و حرارت از ایشان چنانچه باشد و بر می ایشان را بنیوت ای قصد و حجت محبت آید خداوند عزوجل بر برای
چند هم سیدان در ایشان بنیاد و سبب آن قصد و حجت از ایشان برگرفت تا ایشان از است پس با حری بنیاد و از کشیدن
و غش که جعفر یاد مرد حاج اوید یعنی الله عما جردن از حق منتهی و اول که در و کمال انجات بداند و آن اثر در فرزند است

دی بانی باشد بقیات اما خواجہ امام اجل خرس رحمة الله گفته است که این لفظ نشاید گفتن در حق ما و خود طعن کرده بشیم
و دیگر آنکه خداوند عزوجل بکنایه و بکیر لکیر **قوله تعالی** و از روزی که از خری ما یان میداریم بدان رخسار
اما را با کیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجہ ابو نصر ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که ما یان میداریم محمد
بن اسماعیل اول ایشان آدم و از ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را با کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت
نیست در عرب جنس نام لونی بود که از جزی بدیدار همچنان از خار و درخت میخلان صمغ بدیدار عرب گویند حاجت بخیر
و در و بار ما از درخت ثوبت و سید زرد و الو و سلم و بن بدیدار عرب گویند حاجت الشجرة و از خر گوش لونی بدیدار
چنانکه از زبان عرب گویند حاجت الازرب و محمد حسن رحمة الله علیه کتاب معجم این حکایات آورده است که روزی اعرابی
نزدیک رسول علیه الصلوة و السلام در خر گوش بریان بدیدار و رسول بود که رسول علیه الصلوة و السلام غمرا قبول کرد و
تا پاره از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لونی بدیدی آید چنانکه از زبان رسول علیه السلام فرمود
لین شیء یعنی انجیر نیست نگاه رسول علیه السلام از ده را گفت بشیرتی اخوری اعرابی گفت یا رسول الله من دوز
میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه آخر ماه رسول گفت کجائی از روزه
من از روزه بر دارم و او و پنجاهم علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه و او علیه السلام
که دارم رسول علیه السلام فرمود که روزه و او علیه السلام نه روزه است که یکروز و نیم خوروی و یکروز و نیم دوشقی یا دوز
خوروی و دو روز و نیم دوشقی و روزه من روزه ایام محرم است و یکروز است گفت بشیرتی اخوری و خور تا روزه
بیاورم که بچست روزه و اعرابی گفت یا رسول الله آن که ام روزه است که من بچست روزه و اعرابی گفت یا رسول
علیه السلام گفت از روزه ایام محرم است و نگاه رسول علیه السلام از آن خر گوش تناول کرد و از آن بیار حاجت
کرد و این صحبت فرمود **قال** ابی علیه الصلوة و السلام اهدایا مشرک ما را معلوم آنکه چون چیزی خوردنی
در میان جماعتی بیارند همه را از آن نصیب بود و از آن را نیز نصیب باید کرد و از آن اگر بخور و باکی نبود از برای
آنکه رسول علیه الصلوة و السلام آن اعرابی را تکلیف نکرد و گفت او روزه و در پیش شرط است و بار جوع نباید کرد و
قال ابی علیه الصلوة و السلام العاصمی بنه کالعاقد فی قیة رسول علیه السلام فرمود است که اگر کسی شنیده خود را جوع کند چنان
بود که قی در ده را باز خورد و روزه ایام بیعت ششم یعنی بوصلوة الله علیه بنیاد علی چون بر از هشت بنیاد و بیعتی از کرد
غبار گرفت چنانکه شیخ الاسلام علی بن ابی طالب میگوید این خبر را گفتن بر اعرابی علیه السلام آنکه گفت ام روزه و از آن
روز و نیم دوز و دو روز و نیم دوشقی و خداوند عزوجل و دالک اعضا و بر از کرد و غبار و نیاید و آنکه گفت ام روزه و از آن
دارد و دوشقی خداوند عزوجل چنانکه اعضا و بر از کرد و غبار و نیاید و آنکه گفت ام روزه و از آن دوشقی خداوند عزوجل
کل اعضا و بر از کرد و غبار و نیاید و آنکه گفت ام روزه و از آن دوشقی خداوند عزوجل چنانکه اعضا و بر از کرد و غبار و نیاید و آنکه گفت

بنده موسیٰ که کار در این سر روز و روزه در دوزخ و دوزخ و جل و از کائنات پاک کرد و هیچ عیب و نقص
 نیست نامی بود که از زمان پدید آمدن موصی مخصوص وقتی معلوم و بعد از تمام امارت و اقل و اکثر و می طهارت و تقا
 ست بعد از مسیبت فنی اندک گفته است که هر چه اندک میزد حیف بود و می گفته است که کسی علم حیف را بداند
 و مالک حق اندک گفته است که یک است میزد حیف بود و می قیاس کرده است بفلاس بقول شافعی گفته است که شش کشتار
 و میان رفت شش از و بیشتر شش پانزده شش از و از او بر اویم خفی رحمة الله و در و این است بهر که و این است بهر
 و بهر که و این قیاس که ده است بخوبی و اندان پدرش حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله و این است میگوید که سه روز و دو
 شب و در او می سه شش از و است بهر قول ابو یوسف رحمة الله سه شش از و کمتر که و دویم شش از و بیشتر که
 بیشتر که احکم کل است و این که اگر آب بر بنی است میگوید آب بحسن بود اگر آب به نجاست میگوید در این یک و بیشتر
 حکم کل است اعضا که پوشیدن وی در نماز فریضه است بیشتر از وی کشته شده شود وی در کن چنان نماز کند از
 روی نماز را باز دارد و این یک بیشتر که وی را حکم کل است اگر بیشتر که از و کشته باشد نیت روزه کند و است
 نباید این یک بیشتر ویر احکم کل است مسلم قربانی را بیشتر از کوشن بیشتر از چشم با نقصان بود و در باقی را نشاید این یک
 بیشتر که ویر احکم کل است مسلم چیزی که از بیشتر از سال بخار و جزیه از و می ساقط شود و این یک بیشتر ویر احکم کل
 مسلم فرزند بیشتر از مادر پیدا یک حکم نفاس و و این یک بیشتر ویر احکم کل است مسلم کشته با مردار را میخیزد بود و اگر
 غائب کشته بود و تحری جاز بود بقول علامه و رحیم الله و این یک بیشتر ویر احکم کل است مسلم اگر در مکر که کاه کافران با
 مومنان کشته شده اند اگر غائب مومنان باشند بر همه نماز که از و همه را بگوستان مومنان مومنان مومنان
 بیشتر ویر احکم کل است **قال** النبی صلی الله علیه و سلم لقنوا امواتکم بالشهادت ان لا اله الا الله و اتفان است
 که ان وقت که ایشان را غریق میکنند ایشان بخود زنده اند و لیکن نزدیک اند بمرگ و ان رسول علیه السلام
 ایشان را مرده فرمود پس معلوم شد که هر گاه که نزدیک بود بمرگ تمامی وی حکم تمامی او در و درین همه صورتها این همه بیشتر
 است ویر احکم کل است ما ابو حنیفه و رحیم الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون این احکام ثابت
 می باید کرد و ان که نشنیده است و فرقی ساقط می باید کرد و ان ترک عبادت است بی بیشتر حکم کل است
 و این باین مسایل نجاست غلبه از و یک است که زیاده از و می شود و لیکن هنوز نشده است با وی نماز
 را و او اگر چنی در این طریق اولی بود و این یک بیشتر ویر احکم کل مسلم اگر سقایی اجنابت غسل او در انفسار و ای و یا
 موی خشک نماند زنده جنابت بیرون نیاید این یک ویر احکم کل مسلم اگر نجاست فحیفه از و یک است که بیشتر از و بیشتر
 لیکن هنوز نشده است با وی نماز را و او اگر چنی در این طریق اولی بود و این یک بیشتر ویر احکم کل مسلم اعتقاد که شستن
 وی در طهارت و فریضه است اگر بران اعضا اموی پایان موی خشک نماند طهارت و است نمود نماز را و این یک بیشتر ویر احکم کل

مسئله حوض نزدیک است که در ده شود و لیکن بر تنیده است روی طهاره و غسل روا نبود و اگر بجز است اندکی دردی
افتد نجس شود اینک بیشتر ویرا حکم کل در مسئله درین حوض کم ده درده قطعی یا خون یکسید یا نجس است آن حوض نجس شود
یکت اولی با بر کبره اینک بیشتر ویرا در شریعت حکم کل در مسئله حوض است ده درده و میان دی ستونی بر کشند کم ده
ده شود و روی طهاره ساری را و نبود اینک بیشتر ویرا حکم در شریعت حکم کل در مسئله اگر مسلمان چهار کت نماز کند او و سوره کا
نماز بخواند و لیکن قاعده آخر بگناید و در نماز روی را و نبود اینک بیشتر ویرا حکم کل در مسئله اگر مسلمان را است دنیا رز بود
کم طشتی دی زکوه واجب نشود و یادیت نرم نقره است کم دانی زکوة واجب نشود و اینک بیشتر ویرا حکم کل در
مسئله اگر نصاب تمام است ولیکن از سال تمام چیزی باقی است بی از آن نصاب چیزی خرج کرد نصاب تمام ماند زکوة از روی
ساقط شود و اینک بیشتر ویرا حکم کل در مسئله مردی سو کند خوراکه خور و نمونه بنهار خورم بیشتر بنهار خور و زکوة ماند و اندک
ماند سو کند بگردن آید اینک بیشتر ویرا حکم کل در مسئله مردی سو کند خوراکه که امر از این حال قوت بودیم بیشتر ویرا
ماند زکوة سو کند بگردن آید اینک بیشتر ویرا حکم کل در مسئله مسلمان یا کافر یا کسبی یا کفری یا زنی از آن کسب کرد
و زین چیزی کم است قاضی جبر کند بیشتر بر این قبض اینک بیشتر ویرا حکم کل در مسئله اگر از کسب کرد و زین
رست بود ولیکن از بهای چیزی باقی است قاضی جبر کند باقی را به قیمت طبع اینک بیشتر ویرا حکم کل در مسئله مردی طهاره
خود اید است اید است آن بود که سو کند خود که به راه باز ن خود دخول کند اگر این سو کند را و فاکند زن بر روی طهاره
شود یک طلاق باین اما اگر ازین چهار راه چیزی باقی بود که ویرا باین زن دخول افتد اید باقی نماید اینک بیشتر ویرا حکم کل در
اگر سو کند بخوراکه یا شکاف است باین لازم نشود و باین ساقط شود اگر سو کند با طلاق خوراکه یا اگر سو کند را و فاکند یا
کند زن با طلاق واقع شود مسئله اگر مردی بجلال خود طهاره است طهاره است آن بود که زن خود را چنین گوید که سر تو بر
من چون سر مادر من یا پشت تو بر من چون پشت مادر من یا شکم تو بر من چون شکم مادر من یا منجی تو بر من چون منجی مادر
من این نظر دارند اطلاق بوده است اما روی زنی نزدیکه رسول علیه السلام اند و گفت یا رسول الله شو زن
را چنین گفت رسول علیه السلام فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله بر من بدخشای و در حق من
من بی گناهی سال ام مرا کسی نکیر نخواهد رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی گفت یا رسول الله چنین
میفرماید که فرزندان خود را درم رسول علیه السلام باز فرمود که بر شوهر خود طلاق شدی از آن میگفت یا رسول الله
یا چنین میفرماید جبر است بر این تیره آورد قول حق و الدین اظهار من است یا میثم ثم معودون لما قالوا انما نحرر قریب
قبل ان تماسا و کم یو عطفون به و الله با تقون خیر فمن لم یجد مضیعا مشبهین متبایین من قبل ان تماسا
فمن لم یستطع فاطعام متین مسکینا اگر این مظاهر را مال نیست تا بنده از او کند بروزه کفارت میکند بی
که از شصت روز در ده داشت روز شصتم بر بنده قادر شد یا ویرا باین زن دخول افتد و آن یک کم

[illegible]

رسول غایب اسلام فرمود که بنزدان هر روز به از تب کیسالی و کیش تب زن عالمه به از عبادت کیسالی و دیگر در تناس
 ایشان به از نبیل خرد و کینه بی که فرزند از پستان مادر مکند و بر آیه از آن بود که مادر وی بنده نرا نکند و چون فرزند
 از پستان مادر شیر خورد و بر آیه از آن بود که چهل حج و چهل عمره آورد و هر زنی که ایام حیض خود بینه کفارت شود و جمله کفای
 و بر ایس حیض ایشان را سبب کفایت کند آید و فرزند سبب بقباره ایجا اقل را کمتر حیض بود گفته اند و راقی و اکثر علمای
 اختلاف است در کمتر شش شافعی با علماء راسست روح که بازنده شبانروز است عطار رحمة الله گفته است که روز و شبانروز
 است که نرسد در ماه آید و بیشتر ماه آید و مکروه و کم آید و بکف نقصان ماه را به از نیم ماه از حیض خبری کم نشود و ابو نعیم معاذ
 مروزی رحمة الله گفته است که بیشتر طهر را حدی سبب نیست بیشتر طهر را و حتی نماز است چنانکه مسافرا
 حدت سفر به ایست و در کمتر و بیشتر عادات اختلاف علماء است نیزه نعم معاذ المروزی میگوید رحمة الله گفته و بیشتر
 حیض را بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بروایت صحیح رضی الله عنه نه دانسته ایم اما در بایک با حدیث رسیده است
 سختی نیست و ائم گفتن بر قول عبداللہ زعفرانی رحمة الله علیه و هفت شبانروز است و در کتاب حیض خواجہ امام علی جزوه
 رحمة الله علیه است که این قول ابو یوسف است رحمة الله علیه و بهم در کتاب حیض خواجہ امام علی بنیوی رحمة الله علیه از محمد
 روایت است که پنجاه و هفت شبانروز و در کتاب حیض خواجہ امام اجل خرمی رحمة الله علیه حکم جلیل شنید از امام محمد حسن
 رحمة الله علیه روایت کرده است که دو ماه تمام باید از سبیل غزالی رحمة الله علیه است که دو ماه کم ساعتی نباید تا نطق علقه
 شود و دو ماه خود نباید تا ساعتی کم کردیم تا فاضل شود و احکام بعضی مشایخ رحمة الله علیه اند چهار ماه کم ساعتی
 نباید تا جان فرزند اومد و آید و چهار ماه خود نباید تا ساعتی کم کردیم تا فصل شود و احکام خواجہ امام اجل خرمی
 میگوید رحمة الله علیه که مار روایت حکم شنید از محمد حسن رحمة الله علیه نیاید تا اوایل ماه با وی یاز کردیم از برای اسالی را و بر
 قول محمد ابراهیم مدینی رحمة الله علیه که شش ماه کم ساعتی و این اختیار شیخ الاسلام بران الدین رحمة الله علیه است که این احکام است
 که شکره وی جلالی بدیده آید که بسته یوم و دید چنانی که حیض را بشاید و طهر طویل دید و دو کم از افتاد باید که بدین اصل باز
 کرد انداخته و رفتی را بر او بگفتند اما از انواع است طهر طویل است و طهر ناقص است و طهر صحیح است و طهر درست و طهر غلط
 طهر طویل شش ماه است این نصبت است را بشاید و طهر ناقص کم از بازنده شبانروز است با جماع تمامت بایک نماز که از
 و طهر درست بازنده شبانروز است که فاضل را بشاید میان و خون طهر صحیح است که صاحب دینی مکرر و بدیه باشد
 و بختلف نیست که بعد از طهر درست پیش از تمام بایک از اینین بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه تمام بایک نماز گذارد و بقیه از ابو یوسف
 و محمد بن زبید بقول ابو یوسف بطریق احتیاط بقول محمد بطریق بدله یا شش شمس یا شمس یا شمس یا شمس و بر بیان ابو حنیفه بقول
 شافعی رحمة الله علیه و شش شمس و سیاه با و بر قول ابو یوسف شش شمس است بقول شافعی رحمة الله علیه که رسول علیه السلام فرمود
 است تمام الحنفی اسود و غبط محرم اما ابن از شافعی رحمة الله علیه است از اصحابی و ایست که ایشان با علماء را اند غلط

که لون حیض شش است سرخ بهشت سیاه نوزدست و شش رنگ و سبز و دیگر اندوزی بچه صفت باید حیض را شاید بعضی شش
گفته اند که هر یک غائی و بعضی گفته اند که هر یک کاه و بعضی گفته اند که هر یک کرم ندان خواهی نام
ابو بکر اسحاق است که گفته است که هر یک بر قسم خواهد نامند و خبر کرده اند گفته است که در نوزادان و بر شش عام است بی برسم که
رنگی زمان گفته کرده باشند شش علی دقاق کرده اند گفته است که خواب سرخ دیده شود حیض بود اگر خواب سببی باشد چنین
خواهد بود و منسوب از مدی کرده اند گفته است که اگر در ایام است و دم طوطا یا میدارد و بعد و حیض بند حیض بود اما اگر تا قبل از این بود یا
بعد ایام بود حیض نبود اما بر دو تیه است که این همه لون حیض بود و دلیل بر آنکه از ابو منصور محمد بن سلام بسنی کرده اند سوال
کرده که گفتی در ایام حیض سبزی یا سبزه حیض بود یا بی گفت حیض در همان که کبابی خورده باشد تجربه کرد و پنج تن آمد مسدود
شد که بخورن غذا لون دم میکرد و مسئله اگر کلان ساله الوان مختلف می باشد حیض میانی خواهد نام علی بن زودی کرده
و گفته است که اگر بر دو تیه می باشد حیض بود اما اگر اندک پوسته بند یا بر کسته حیض بود خواهد نام و شش حرمه گفته
است که اگر در ایام بود و بعد حیض بود اما تا قبل از ایام بود یا بعد ایام حیض بود شش الاسلام بر بیان الدین تجربه گفته
است که اگر این مسدود سوال کرده گویم که حیض است تا که در قرش کرد و که تا نباید که فرزند بر قرش باشد که اگر زن سوال
نمود که حیض نیست تا از عبا و تیه است و بر یکبار نشود و اگر این زن معده بود و عبا عاده ده بست سه یا پنجین بندش
مکدر و از برای آنکه از او و به خانی نیست یا سهل حیض بند یا تیه که سهل حیض بود و حیض بند و اگر تیه است سه که در عده است
بسته که در اما اگر بچاه ساله یا کم از بچاه ساله یا زیاد از بچاه ساله الوان مختلف می باشد حیض بود چون بعد حیض بند اما اگر کم
ایست و از شش اکنون حیض بود سال چندین یا ده تا حکم ایست بندش بقول عبد الله بن عمر بن الخطاب و بچاه ساله شود و بر
حکم ایست چند بر دایره ابو جعفر محمد بن احمد گفته اند از بچاه ساله تا بچاه ساله و بر دایره حسن بن ابی انبیه رحمه الله بچاه
سال شصت و دو روز قوی و بچاه و پنج ساله است و از نضر بن یحیی راجع سوال کرده اند که سال چند باید تا و بر حکم ایست و بند
گفت هم چند سال بن تجربه کردند سال بر نوزد سال و دلت انقطاع و سنی نیاید و ده است اما استادان قرار داده اند بر طوطا
طریق این شش ده است بعد از شش ده سه و دیگر شنیده عده ای گفته اند و بعد از نوزاد اگر الوان مختلف می باشد حیض نبود اما اگر در عده است
اگر بعد از بعضی سه حیض بود و اگر بعد از حیض سه و دایره نوزد است که هم حیض بود و این اختیار خواهد بود معانی از بی است ظاهر
و دایره است که حیض بود و این اختیار خواهد بود بر ابریم بعد از بی است و در نوزاد این سال از محمد حسن بن احمد گفته اند و دایره است که اگر نوزاد
ساله و از بچاه ساله و بعد از حیض سه حیض بود و غایده این اختلاف جای می نماید که تا اگر و عده تا حی بود و حق بر حجت باقی بود
بر محمد بن احمد است که گفتند و بر این چون می نموداری که هرگاه می باید نیم دی باطل شود و لیکن باز از عده و حیض بود
و محمد بن احمد گفته است که حال آن بچه طهارت بچون نیم است که هرگاه می باید نیم دی باطل شود و این نیز همان حکم در
مسئله اعتبار لون حیض هر تری است بی ترشکی یا غایده این اختلاف جای می نماید تا اگر صاحب دوه برده بر کرده

پسید بود خشک شده و کفین شده حقیق بمهر فلک گیر بود و کفین بود چون خشک شود سپید شود حقیق و اگر اول نام حقیق
 دید و اگر بخواند دید و در میان سیح مدعیان کیم حقیق بود و اگر درین میان غار نکند و بود آن هم در انوش و قضا
 وی بی و اگر زده و فتنه داشته بود و انوش و قضا بر وی بود چون زده و فتنه بود اما که فتنه و فتنه در میان
 و قضا بر وی بود بخواند که با جابر علیه صریح غار در دست نیاید شریع حقیق در فتنه و دست نیاید جابر علیه صریح
 و ما فاسده اگر فاسد بود میگوید شافی رحمة الله علیه حقیق و بقول علامه مارجم الله علیه حقیق بخون فاسد بود و اگر در اول نام کفر
 الایس دید و دیگر در نزد دید بر قول شافی رحمة الله علیه حقیق بود و بقول علامه مارجم الله علیه حقیق فاسد بود و اگر در اول نام کفر
 شافی رحمة الله علیه یا زده و در حقیق در قول علامه مارجم الله علیه یا زده و خون فاسد شود و فاسد بود و اگر در اول نام کفر
 بقول شافی رحمة الله علیه یا زده و در فاسد و بقول علامه مارجم الله علیه یا زده و خون فاسد بود و فاسد بود و اگر در اول نام کفر
 وقت نهادن کرده است و اعتبار حقیق را وقت برداشتن پرده فائده این اختلاف جایی پیدا میکند که نفی در حالت یکی
 کما فی کرم و در حقیق نکند و پرده نهاده بود و باید او پرده برگرفت و کفین بود و قضا این تا حقیق بر وی بود که ازین بفرمان
 حکم حقیق گفت و اگر در حالت حقیق یا حقیق پرده نهاده و غار حقیق نکند و باید او پرده برگرفت پسید بود و قضا انما
 حقیق بر وی بود که معلوم شد که غار حقیق را پاک شده است که پرده نیالوده است و محمد رحمة الله علیه حسن اعتبار دارد ابو حنیفه
 یوسف رحمة الله علیه ظاهر شد از اعتبار دارد محمد رحمة الله علیه کس کرده است بحسن ثنا که اگر مسلمان بود و غار حقیق باید که از وی
 ظاهر شد بعد از فراغ نماز تحریر میکند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن غار را پاک کند از این نیز همان حکم دارد ابو حنیفه
 و ابو یوسف رحمهم الله گفته است که آن در است و بر نادر حکم نیست اما اینی این را بر مای اینی است پدید می آید اینجا
 اعتبار ظاهر شدن را بود دلیل بر آنکه زنی نزدیک در مومنان غایب صدقه رضی الله عنه نهاده و گفت ایام المؤمنین نیست کرد
 شب چینی بی اندوخت و در بر و شامی چینی تجربه میکند مادر مومنان گفت و در وقت رسول علیه الصلوٰۃ و السلام این
 را بر خود نه نهاده و هرگاه که ظاهر شدی به ششمی هرگاه که ظاهر شدی نماز کند از می پس چینی غایب صدقه رضی الله عنه
 رضی الله عنه که رسول علیه السلام در حق می این تشریف فرموده که نشان ایشان طلب کنید از ظاهر صدقه و
 مردان از احکام حقیق است و اعتبار ظاهر شدن را در است بی حسن پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن را در است بی حسن
 و محمد رحمة الله علیه پسید باطن احکام ظاهر داشته است یکی آنکه این که در و احکام کسول مستحب داشته و دیگر آنکه
 زنی خوابید و در بی غسل واجب داشت و دیگر آنکه حسن اعتبار داشت فائده این خلاف چند مسئله پیدا میکند یکی آنکه
 زنی درند که طلاق حقیق یافت بعد از آن که شوی طلاق داد و ظاهر شد این حقیق از عده نیابت دارد و بیانی بقول محمد
 رحمة الله علیه آن حقیق از عده نیابت ندارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله نیابت دارد و اگر کسی که میگوید آنکه
 بی حسن یافت در دست ششمی ظاهر شدن حقیق از دست نیابت دارد و بیانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف

رتبه هم این نیت دارد و بر قول محمد رتبه است نیت ندارد **مسئله** اگر زنی در عاقر یافت بعد از آنکه ظاهر شد بر قول
 محمد رتبه است اگر از وی و این دو بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رتبه است و او دوازده روز و هشت عشر از فرود رفتن ایستاد
 حس یافت بعد از در رفتن آنجا ظاهر شد بر قول محمد رتبه باشد و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رتبه است و معتبر بود
 زنی که در عاقر یافت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام طوافست معتبر نبود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف معتبر بود
 یا و لی که زیاده را بشود بدوی حس یافت عاقرت می شود و باقی بر قول محمد رتبه است که اگر طواف بود و بقول ابو حنیفه و اگر
 رتبه است که طواف در این یک مایه محمد رتبه است اگر حس را اعتبار داد و ابو حنیفه و ابو یوسف رتبه است و اگر طواف را
 دارند و الله اعلم بالصواب **باب بیست و یکم در احکام عدت** عدت حق شرع است مردی میباید بیعت و بیعتش رتبه
 دارند و بیعتن احکام عدت سبب اینست که نکاح از او روا نیست و وفات یا از وی یا از زنی که
 با یک شوهر دیگر خوابیده بود اگر گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین کسی گفت من نمی دانم و می اندیشم این زمان که
 بیست است و این بند را با هر نفس که بنده از زندگان باز آید و باز بیست بر حق است و بیست نیز سبب اینست که خدا را
 معلوم است که بیست احکام عدت سبب اینست که بیست بر انواع است عدلی که ماه گذرد و عدلی است که بیعتش گذرد و
 عدلی است که بچل که زود و عدلی است که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و
 که بر بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و
 بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و
 اما بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و عدلی که بیعتش گذرد و
 واجب شود بر قول علماء و امام محمد الله عدت واجب است عدت این حمل به او و حمل گذرد و در وی بنده
 مذکور یکسند الله **مسئله** بیست که شوی بر خنثه زن شوی و زن در کنار شوی صورت این مسئله خبیان
 بود که زنی حامله باشد شوی وی وفات یافت و زن در زمان حمل میزد عدت وی گذرد و حالی که کسی دیگر را
 خواهد و با است **مسئله** عدت بیست که چهار ماه و دو روز که زود و قتی که از او بود و اگر بنده بود و در
 و بخیزد که زود و حیض در وی علت بی **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی
 زنی خواهد یا رسیده و دخول است و طلاق و بیعدت وی سبب ماه گذرد و این سه ماه جزای باقی بود که اهل
 حیض است عدت وی سبب حیض گذرد و این سه حیض جزای باقی بود که شوی و وفات یافت عدت وی چهار ماه
 و دو روز گذرد و غیره عدت نهاده ماه و دو روز جزای یک ماه یا عدت وی که در این جای بود که از او بود اما
 اگر بنده بود و در رسیده و شوی و یا از او دخول طلاق و بیعدت یکسند یکسند ماه که در و این یکسند ماه جزای
 باقی بود که بیعتش گذرد و عدت وی بدو حیض گذرد و این دو حیض جزای باقی بود که خواهد و یا از او گذرد

عده دوی سه حیض گذرد از این سه حیض چیزی باقی بود که شوی مخافات بابت عده دوی بجا برده که زود باز
 نماند که نیز در چیزی کم باید عده دوی گذرد این هم جای بود که طلاق جوی بود اگر طلاق باین بود قول علماء
 رحمهم الله بر همان دو حیض گذرد بر قول شافعی حرمه الله حیض گذرد و تا اخل عده است و مسئله اصل پذیر
 یابی بقول علماء رحمهم الله اخل پذیر و بقول شافعی حرمه الله اخل پذیر بصورت مسئله بیان بود که شوی
 رود از دوی زن مانند بعد از آنکه دوی را خبر وفات آوردند دوی مدت و فاکت است و دوی دیگر خوشی را
 اند شوی اول باز آمد میان ایشان تمار که نمود و تمار که ایشان را قصاصی فاضی حاجت بود و زن عده بنا
 شود و مرد و گامین لازم شود میان ما برده و منراکامین هر که کم کسر بود آن لازم نمود و هر دو موخا را جان
 و نفقه لازم نشود و از برای آنکه در حق شوی اول نمانده است و در حق شوی دوم عده فاسد است عده آن از
 از حقه وقت گذرد بر قول زفر حرمه الله صحبت آخرین در قول علماء حرمه الله از وقت تمار که اگر از این سه
 اول را که است عده دوی نیز طلاق از این عده این زن بچندین گذرد بقول شافعی حرمه الله و شوی ششم
 گذرد سار شوی اول سه شوی دوم بقول علماء رحمهم الله بیان سه حیض عده دوی گذرد از برای آنکه مرد از این عده
 خارج رحم است و این سه چیز حاصل می آید اگر کسی بگوید یا ندانم نگاه شوی اول طلاق داده است بر قول علماء
 پنج طرد دیگر حدش گذرد بر قول علماء رحمهم الله بیان سه حیض حقیقتش گذرد و اگر دو طرد دیده باشد بجا نماند
 اول طلاق او بر قول شافعی حرمه الله چهار طرد دیگر حقیقتش گذرد بر قول علماء رحمهم الله بیان سه حیض حقیقتش
 گذرد اگر سه طرد دیده بود نگاه شوی اول طلاق داده اکنون سه حیض حقیقتش گذرد اگر در میان ایشان
 فرزندان شده باشند از فرزندان از آن که باشد که اگر از شش ماه باشد بقول محمد حرمه الله از آن شوی اول بود
 اگر شش ماه بیشتر فرزند از فرزندان از آن شوی دوم باشد بقول ابو یوسف حرمه الله هر چه کم دو سال است
 از آن شوی اول بود و هر چه دو سال است یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این سخن را محسوس این آورده
 یعنی بقول محمد حرمه الله بقول ابو یوسف حرمه الله شش ماه بر قول ابو حنیفه رج اگر دو سال اگر دو سال بر
 آمده باشند از فرزندان از آن شوی اول بوند حکم حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه السلام
 الولد للفراش وللعاهر الحجر فرزندش از شوی اول بود که در فراش خوابیده است و اگر در حجره است
 که من تر بفرستمان افتد و تهری ترکی از من این سه سوال کرد من قول ابو حنیفه که من ترک از من بفرست
 چون از آن سفر باز گشتم و نسوخته مطالعه میکردم و وایتیه رجوع یافته را ابو حنیفه حرمه الله را منع نمودم که این را بفرست
 بر من سید بودی تا جواب مرا آن قول گفتنی را بر من بفرستیدی عده اگر هم جای از ابو حنیفه حرمه الله و ایضا بگفتند
 که از آن قول رجوع کرد و گفت که فرزندان آن شوی دوم فرزند خویش نکور است که شوی این مال است مسئله

طلاق خارج است مگر اگر کتبی بوده و منعی ندارد که زن زنده بود و صورت مسلم چنان بود که مردی در مرض موت زن بود
 یکی طلاق باین دو یا سه طلاق رجعی که حق مرا خفت باقی مانده بود و بقول شافعی حتمه است از زن از میراث محروم شود
 و بقول علما و ما رحمهم الله از میراث محروم نشود و عده واجب شود مگر آنکه مرد از ترس بود و یا چهار ماه و ده روزی باشد
 که مردی در حین این دو یا سه حین بیکه مردی بیکه باره و ده روز گذرد اما اگر سه حین باشد لیکن چهار ماه و ده روز نشود
 باشد به نشیمن چهار ماه و ده روز نشود و اگر چهار ماه و ده روز رسیده باشد ولیکن سه حین نبوده بود به نشیمن
 سه حین بود این جای بود که عده نه شده باشد که شوی ای و فوات یافت اما اگر عده دمی که شده باشد و انگاه سه
 فوات یافت باشد بقول علما و ما رحمهم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک حتمه است تا شوی دیگر نخواهد از میراث
 محروم نشود و ابو سعید قاسم سلام الکو فی حتمه است که اگر چه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود
 اما این جای بود که این زن را بخیاری طلاق داده بود اما اگر با اختیار و طلاق خواسته بود با جماع از میراث
 محروم شود و اگر طلاق در بی اختیار و غیبت کرده باشد از آن چاره نبود و چنانکه گفته باشد که اگر با مرد و یا بدین سخن بود
 تو طلاق یافتی که زنی تو طلاق یافت خوری تو طلاق یافت خوری تو طلاق گرفت از زن این فعلها با وجود صدق شود و از میراث محروم
 نشود اما اگر چیزی باشد که از آن چاره باشد که زن باشد چنانکه گفته اگر مردی بنا بر محرم غایب یا بمرد دیگران سخن گوئی یا
 بی دستور یا سن زنانه بر روی ردی تو طلاق یافت مانند اینها چون از آن در احوال مرد بود و از زن طلاق شود
 از میراث محروم شود و در عده سه و شش و نهم نباید از برای آنکه عده حق شرع است و منعت بر با جمعی با آنکه ایشان گفته که
 درست است اما در سه و شش و نهم نباید در عده و در با و در زن و درین بر سه و شش و نهم نباید استعاط
 عده بقول فرجه است و بقول علما نه درست نباید استعاط عده آن بود که مطلقه شده عده داشت و شش و نهم
 و دیگر فرجه است و قول افتاد و طلاق از او باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل از دخول طلاق داده بقول فرجه است
 عده ساقط شود در حال شوی عقد کند و او را با بر قول علما عده رجیم الله بر او نبوده و عده این شوی دوم
 دارد و عده که واجب است بعد صحیح یا دخول اجب است یا بخت و موت و خلوة قائم مقام دخول است اما در
 حقیقت دخول نیست مگر طفل که با کی بر ادلی است و در از شوی و فوات یا بدین اطفال چهار ماه و ده روز
 عده واجب است که موت قائم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه شده عده داشت و شوی که
 خواست آن شوی قبل از دخول فوات یافت بر آن چهار ماه و ده روز عده واجب شود و لیکن بر شوی
 اول خود حلال نشود که موت قائم مقام دخول است ولیکن حقیقت دخول بی اینجا حقیقت دخول باید تا
 بر شوی اول حلال شود و مسلم که مطلقه شده عده داشت و شوی دیگر خواست ایش از اجابت بود و لیکن نفس
 به موت نیست قبل از این نه اطلاق او باین سخن چند حکم ثابت شود و یکی آنکه زنده طلاق این شوی یکی

کم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بزرگ عده واجب شود
 مرد کاین اتفاق لازم شود حتی مراجعت باقی بود اگر درین عده ویرا طلاق دیگر دیدن طلاق دیگر واقع نشود و حشر
 مصداق است ثابت نشود در حق مختصران بی در حق و در آن که بعد مختصران با درین حرام اند و بعدا بعد از آن و حشران حرام
 اند نشود تا نسیانند و اگر این مرد را این چها بود و در آن عده که در ویرا بر این و دیگر خواستن و نبود و اگر خواست بر
 طلاق او تا عده ای نگذرد و اگر نگذرد و فاسد یا بد یا این چها بود و در عده واجب شود و حقیقا عده باطل است
 و عده باطل نیست که مردی یکی از حرام خود را عده کرد و دخول افتد میان ایشان متاخر شود و متاخر که ایشان از اتفاقا قاضی حاجت
 و بر قول ابو حنیفه حرم العید بر مرد عده لازم شود و بزرگ عده بود و از مرد و حد ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما
 بر مرد و حد لازم شود و اما اگر مرد زن را شوی هست شوی دیگر جز نیست و دخول افتاد میان ایشان متاخر شود و متاخر
 ایشان از اتفاقا قاضی حاجت بود و اگر مرد میداند این زن شوی هست بر بعضی نسخا آورده است که این بجهان طلاق
 مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه از مرد و حد ساقط شود و بر این زن عده واجب شود و بر مرد و عده و بر قول ابو
 یوسف و محمد رحمهما العید بر مرد و حد لازم شود و اما ظاهر بر دایره است که درین مسئله بزرگ عده واجب شود و بر مرد
 عده با اتفاق از مرد و حد ساقط شود و اشکال یک که این عده بجهان باطل است که در مسئله اول بقول ایشان مرد
 حد واجب شود و درین مسئله هر حد ساقط میکنند چون این عده بجهان است و آن بجهان فقی نیست که در مسئله اول
 محارم هیچ سببی بر وی حلال نشود اما این زن بسبب کسی حلال شود و پس اگر آن شوی طلاق بعد عده دارد
 این مرد را خواهد بود و این جای بود که میداند که این محارمه نیست این زن را شوی دیگر است اما اگر میداند که
 آن زن را شوی دیگر است یا محرم است اشکال باید در مرد و عده با اتفاق مجرد دخول میان ایشان متاخر شود و بزرگ
 عده واجب بر مرد و عده باجماع از مرد و حد ساقط شود اما اگر عده فاسد بود دخول افتاد چنانکه از عده خبری
 باقی بود که عده کردند یا دیگری یا بی کوه عده کردند و این عده فاسد بود و ایشان از دخول افتاد میان ایشان متاخر شود
 و متاخر که ایشان از اتفاقا قاضی حاجت بود و بزرگ عده واجب شود و بر مرد کاین میان بزرگ و وسرای کاین کام
 کمتر بود این جای بود که حرم با نسیانند اما اگر نسیانند بود و یا نسیانند بود میان بزرگ و وسر کاین که کدام بیشتر بود
 آن لازم شود و از برای آنکه بجهان رسیدن کسی درست نیست و حتی نسیان از آن خواست مسئله اگر عده فاسد افتاد
 است فاسد است و عده صحیح مسئله اگر کافره از او حرج بر نسیانند و اسلام او و اسلام او و بقول ابو حنیفه حرم العید بر وی
 عده واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما العید بر مرد و حد ساقط شود و واجب شود اما اگر زنی در میه اسلام آورده باشد که شوی
 دیرا اسلام عرض کنند اگر اسلام آورد عده میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد و تا قاضی

[illegible]

شخص حرمه علیه کو به چهار زن برآم تو گوئی که یک از ترست یا شبع او مسلم حمل من این بدین میگردد که کی حرم
 ولایت تعیین برود است از برای مکه نمکند بر بی خورده است وی کی شش نیست مسئله مرد بر چهار زنست کی حلق
 جینی از معین ماسه بر حاجت کردن نیز بر حاجت بود مسئله مرد بر چهار زنست کی با طلاق بان داد با حین ولایت تعیین بر
 او کرد که ام را که خواهد طلاق پیش از آنکه تعیین کردی اگر با سه با سترت کرد ان کی معین بود و مرد حرامی مسئله نیز به سترت
 کی با طاق بان داد معین و فراموش کرد و با چهار زن است و این دو فراموشی که زن حرام است و در میان ایشان باید که چهار زن
 در عده از آنجا هر چهار حاجت و او مسئله مرد بر چهار زنست کی با طلاق بان داد معین ولایت تعیین برود بود اگر با سه
 مباشرت کند ان کی معین بود و با سه طلاق بان داد ان کی معین بود و مرد حرامی یا سه که شسته شود ان کی معین بود و اگر از بیرون
 کی با طلاق او معین نیز فراموش کرد و ولایت شبع است که آن سه دیگر یک طلاق است از آنجا که یک از آن
 عقد از آن تقرین معین بود و سه طلاق او را سه بی سطر است کی از بیرون بود و شوهر حلاله خواهد وی معین نیز حرامی
 با سه مباشرت کند و او مسئله مرد بر سه سترت کی را گفت هرگاه تر طلاق بی هم نامانست طلاق ان کی بر پا
 گفت حاصل اگر هر سه معین است هرگاه که آن زن اول طلاق بد که هر کسی یک طلاق شود چون دوم را طلاق بد
 اول یک شود و دوم سوم و طلاق اگر سوم طلاق او اول یک طلاق شود و دوم و سوم سه طلاق شود
 مسئله مرد بر چهار زنست کی از آنکه در آن معین ولایت مرد و دو دیگر سه با سترت شد ان کی معین شود از او بر
 و اگر با سه مباشرت کند ان کی معین شود از او بر او اگر معین از او کرد و فراموش کرد و با چهار مباشرت میکند و او
 کی از او است میان ایشان اگر چهار را در عده از او و با چهار داخل دارد و او دو دیگر فراموش و انو که در میان طلاق
 کی از او است باید که نزدیک قاضی و قاضی حکم کند کی با از از وی دیگر از او که سه مرد و او دو که با سترت کند و او
 مسئله مردی زن خود را گفت اگر زن از مباشرت گیر کنم از من تو بطلاق این زن از طلاق شود و بان میگفت
 مرد از انزال افتاده است طلاق شود و اگر نخست زن از انزال افتاده است طلاق نشود مسئله مردی گفت که اگر مرد از انزال
 مباشرت کنم زن از وی طلاق اگر پنج وقت نماز کند از زن وی طلاق و اگر در غسل از زن از وی طلاق بان
 نماز باده بگذارد در وقت نماز پیشین بگذارد و در وقت نماز دیگر بگذارد و در وقت نماز بعد از آن نماز دیگر پیش از آن
 افتاب دخول کند و بعد از فرود رفتن غسل ارد و نماز شام و نماز صبح که او در وقت وی طلاق نشود
 مسئله مرد زن خود را سه طلاق و او این زن بیرون آمد و عده داشت و سوگردید که در ان خود بعد از
 و بی طلاق او به فرعه سو پیشین را خواست این زن یک طلاق زن وی بود و با سه طلاق قبول از حنیفه
 و ابو یوسف رحمه الله سه طلاق زن وی بود محمد رحمه الله یک طلاق زن وی بود محمد رحمه الله سه طلاق
 که حدیث در سه طلاق است مرد و یک طلاق فی ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف و محمد بن یحیی که اب است

بسیار زائل بکینند بجاست اندک طریق مولی بود مسئله زنی است بر شوی سطلای است شوی حد و یک زن
 سیکو در سرج ابرای آن پنجاه تا بر شوی خود حلال نوم این مرد نیز سیکو بدین تر از برای آن پنجاه تا بر شوی بر
 حلال شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست و بر شوی اول خود حلال شود بانی بقول ابو یوسف
 بن عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از بر آنکه بچو عقد متعبد بود و بقول ابو حنیفه در هر چهار ساله روا بود اما
 رده بود و بقول محمد حرمة الله علیه عقد شوی حلاله روا بود اما بر شوی اول حلال نشود و محمد سیکو در حرمة الله که در شوی باکی کرد
 و را با بستی باشد بقا ما و اگر کسی بچو بستی اگر آنکس را کردی نگاه شوی این بچو بستی و ابو یوسف چنانکه در شایع ترین
 از میراث محمد و هم شوا و را نیز عقد حلاله روا بود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زن شوی سطلای است شوی حلال
 میجوید بدل میداند اما بر بان سکنید این عقد نشان و ابو و اگر از شوی حلاله سیرا باید با شوی اول حلال شود و بسیار
 نشان بود پس شکیال آمد کینه علیه علیه السلام فرموده که لعنت بر حلاله کرد حلال کن با این حق ایشان با بدی
 سی آید که گویند بر حلاله کن تا بر حلال شود یا این رو گویند که من زن تر از برای این بچو بستی حلال نشود مسئله زن
 شوی سطلای شد دست بی اجازت ولی کسی را بچو بستی که بچو بستی در مجموع فرموده آورده است که حسن و ابو حنیفه
 خالی و این سیکو که عقد نشان درست و بر شوی اول حلال نشود مسئله زن بر شوی سطلای است این درست است این باز
 پیدا از صحبتی عقد شاید که این زن را دارد و در مالک شود بانی بچو بستی اتفاقا ستم حکیم سیکو بدین باشد و در رد
 مالک شود و در نهایی نجم الدین عمر شفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابو الحسن خطاب بن محمد و اختیار سید امام ابو یوسف
 در رد و در مالک شود اما قاضی امام علی اسپجانی حرمة الله علیه سیکو بدین باشد و در رد و در مالک شود و این مسئله از
 مسئله ذکر کرده است که محمد حسن سیکو گفته است در مسوطه باب اگر اگر پادشاه زنی را بزننا اگر اگر اگر این زن
 روزگار نشود بر خلاف گفته میرزا بزرگوار اگر در این مرد نکین کرد و بر کار شود از برای آنکه بچو بستی مباشرت نیست
 بسته چون نشر شود اگر آنرا ملازم نشاید آن زن را چو نیم در قاضی نجم الدین عمر شفی آورده است که در اسپجانی
 فایز از تبریک قاضی امام اسپجانی گفت که سید امام ابو یوسف مرد و بزرگ است و ستانان بزرگ را در قول وی
 رک تر بود که بشاید که دارد و در رد و در قاضی امام محمد عمر قندی آورده است که در مناقب ابو حنیفه حرمة الله علیه
 بارک از ابو حنیفه حرمة الله علیه آورده که زنی است بر شوی سطلای است و آنرا در این زن دست با سید از صحبت نیست
 اند که خود را بقاضی بویا شوی را دارد و در شایع مالک شود و در آخر کتاب الحسن آورده است که کوه عدلیه
 با کوهی اند که تر شوی سطلای و او این زن شوی خود را بقاضی بویا که این مورد را سطلای آورده است مرد گفت که این
 دوام این را کوه خواسته زن نزد کوه او این که کوه این زن شده بود و این زن از کوه ان عاجزانه
 نمر در قاضی سوگند داد و این زن باشد که این مرد را نکین کند اگر چنانچه می میدارد و در انوشی باز خرد

و اگر چیزی نداید باید که بگریزد و اگر نکند نکست نیست باید که در او اشاید تا مردیش کم شود اگر چنین دارو بیاورد و در پیش
 تا ملک شود اگر نکست نشوی تواند کرد و بی شمس لاله که مملوئی جز بهر میگوید که نکند نتواند که بخواند اما بنده چنین اثر
 که بخوابد بلکه زنی بر شوئی سه طلاق است شوئی حلال و نخواهد و این سوسی حلال و میگوید با مسیح یا عیسی است و اگر
 که چه چهل پذیرفته است و اگر کسی را خواهد بود و او مسئله اگر غلام نارسید و شوئی حلال بکند اگر ولی عقد را اجازه کند و اگر
 اهلوی را حق خود است بود و اما حق با کردن بی باید که نکشد یا فرد شد چون پیش با ملک عقد نیز بر شوئی حلال و اما حق
 متقی با سوال کرد که زنی بر شوئی طلاق آن غلام نارسید و کی خواهد بود و ولی گفت مرد و او را از وی اگر مسئله
 زنی بر شوئی خود سه طلاق است میسرید که نباید که شوئی حلال را نکند این زن بگوید که امرش است من نهایی می فرماید
 و اوم عقد درست بود و اما باطل از برای آنکه امرش عقد است و پیش از عقد مرد دست نبود مسئله اگر زن بگوید که
 خود را بر او و او هم با آنکه امرش است من بویا یک طلاق با حق و انکشاف که من پنج عقد درست بود و اما درست طلاق
 اما چون مجلس دیگر شود امر نماند مسئله اگر زن بگوید که من در ابتدا دوم بدو و من است من بویا یک طلاق با حق
 خویش کشا و که من پنج عقد درست بود و اما درست طلاق بود اما جمعی بودند که هرگز نکند اگر میگوید که خود را بر او
 بایک امرش است من بویا یک طلاق با حق و انکشاف که من یک طلاق با حق درست بود و اما درست طلاق بود اما جمعی بودند که هرگز نکند اگر میگوید که خود را بر او
 که مرد بگوید که خود را بر او بویا یک طلاق با حق و انکشاف که من یک طلاق با حق درست بود و اما درست طلاق بود اما جمعی بودند که هرگز نکند اگر میگوید که خود را بر او
 ستوبی با آن که مسئله مردی زن خود و سالار طلاق داده وی سید که در ازین سه و چیزی بیاتی و یا حیض از این
 حیض اندک ماند و ویرا شوئی که شسته شده و بی چهار ماه و در در که در آن که گفتن با حق بود که طلاق جمعی بودند که هرگز نکند اگر میگوید که خود را بر او
 زن و داده وی بهان بگوید مسئله مردی شو کند خود هر حلالی که نخواهد بر وی حرام گمان نکند که هرگز نکند اگر میگوید که خود را بر او
 کرد و انکار زن خواست از نش طلاق شود از برای آنکه پیش شکسته بر خلاف آن که زن خواست و انکار انکار کرد
 زن طلاق شود اگر نکست گفت که هرگاه که من نکند بر زنی که نخواهد بر وی طلاق اینجا کار کرد و انکار زن خواست
 زن طلاق شود باید که زن بخوابد انکار نکند از نش طلاق نشود مسئله مردی زن خواست ویرا خضیه نماند و زن
 دیگر او را باین جهت کرد اینجا حد ساقط شود و برای آنکه شبیه با هم خلاف آنکه در اش خط کرد اینجا حد واجب شود و اگر
 آنکه یا بود که اندام زن و اویش از اندام دیگر نکند مسئله زنی در مردی که بر او خسته و در میان ایشان کسی
 فی حد ساقط شود بیانی اگر این را شوئی نیست با جماع حد ساقط شود و اگر شوئی دارد بقول ابو حنیفه حد ساقط شود
 و بقول ابو یوسف و محمد و احمد حد واجب شود مسئله مردی با حق زنا میکند عاقلی ایشان را و بدین امر نکست
 خود را باید که با همین لعین و او این زن گفت اوم اینجا حد ساقط شود اما در کلابین در حبشه کلابین حد و بی
 کلابین عقد مسئله زنی را شوئی عاقل شد چندین باید که نشینند ابو حنیفه حرمت و میگوید که حد سال نشیند

در عیون آورده است که مردی که نزد خدیجه بخت کرده و در وقت خیار کثیر را قبضه داد و میگوید من در این وقت بخت کرده ام از آن وقت
و خیار از وی باطل شود و این نیز انچه از وی شنود حرمت مصاهره ثابت شود و در جمیع موارد آورده است که بکرم که بکجا قبضه داد
اگر بر سر او یا بر روی یا بر پیشانی از او شنود حرمت مصاهره ثابت نشود و اگر بر دامن او از او شنود حرمت
مصاهره ثابت نشود مسئله اگر دختر نکاح رسیده است و بی قابل ششونی خطرات پیدا کرد که اگر کسی بوی محبت بکند یا بگوید
و محبت بکند یا بگوید ملاک نشد اینجا حرمت مصاهره ثابت نشود و بانی بقول ابو یوسف القاضی حرمت المهر حرمت مصاهره ثابت
نشود و بقول ابو حنیفه محمد و محمد بن اسماعیل حرمت مصاهره ثابت نشود و قاضی این مسئله انچه باید که این دختر نکاح نشود
سوی او داده و بر او قهر شده این دختر را این مرد نمیتواند و او بانی بقول ابو یوسف و ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل
رو بود و فصل در چندین باید که بشود و تا حکم رضای ثابت نشود بقول ملا و محمد بن اسماعیل که بگوید و حکم رضای ثابت
نشود و بقول شافعی تا بخت یا بکرم که حکم رضای ثابت نشود مسئله در چندین باید بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل
و بقول ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل و بقول امام فرس سال حسن یا در خصاف و محمد بن اسماعیل که از شیر مستغنی شود و حکم رضای ثابت
نشود و قاضی این مسئله انچه باید که بگوید دو سال شیر خورد و بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخورد و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل
رضای ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل و در خصاف و محمد بن اسماعیل که حکم رضای ثابت نشود مسئله اگر دویم سال شیر
خورد و بعد از دویم سال شیر نزد دیگر بخورد و بقول ملا و محمد بن اسماعیل که حکم رضای ثابت نشود اگر دویم سال شیر خورد
شیر نزد دیگر بخورد و بقول ملا و محمد بن اسماعیل که حکم رضای ثابت نشود و بقول حسن یا در خصاف و محمد بن اسماعیل که حکم رضای
ثابت نشود مسئله اگر از شیر مستغنی شد بعد از آن از شیر کسی دیگر بخورد و حکم رضای ثابت نشود مسئله بچه شیر خواره را شیر در
بی می بخشد بکسی می رفت حکم رضای ثابت نشود اگر از شیر حقیر بخت حکم رضای ثابت نشود مسئله بچه شیر خواره را در ده
شیر خورد حکم رضای ثابت نشود و بگوید السلام فرمود که حکم رضای از بختی ثابت نشود که گوشت بر او ماند و او سخن
از وی توهین کرد و بخت کند خلاف آنکه باده مباشرت کرد و اینجا حرمت مصاهره ثابت نشود و بگوید انچه از ملا و محمد بن اسماعیل
مورد وزن شیر است و یکی مرد را وزن شیر خواره این وزن شیر داران مرد آمدند و این وزن شیر خواران
مرد را شیر دادند چنانکه یکی زن یکی یکی از یکی زن یکی را هر این وزن شیر خواره بر شوی حرام نموده از برای آنکه مرد
خواران شوند و این زنان که شیر داده بودند ضامن گاین شوند بانی ضامن گاین نشوند از برای آنکه بکرم که بکجا قبضه داد
بست و فساد نکاح اگر کسی را شیر داده ای و یکی را باده ای حرام نشدندی همچنانکه غرضی در وضعت و وزن
گفت که بکراه شمار و زن این مهر ایستند شاطلق بر دو و درین مهری آیدند نزد طلاق شود اما از مهرش بگوید
از برای آنکه بکرم که بکجا قبضه داد و فساد نکاح اگر کسی را شیر داده ای و یکی را باده ای حرام نشدندی همچنانکه غرضی در وضعت و وزن
از شیر مردم نشود اینجا شیر زن بر شوی حرام نشود و بگوید ضامن گاین نشود و بگوید بانی ضامن گاین نشوند از برای آنکه بکرم که بکجا قبضه داد

و بر اعضا و بزرگان جهان گفته اند که هرگاه با بعضی از خویشین بی ایمان و بی تقی باشد و با بعضی دیگر بی ایمان و بی تقی باشد
 طاعت کار است و محبت بار و بار کران کار و شورا است و با و درون طاعت مرد و شیخ نام شود و بزرگ محبت
 نیکو د شود و بهر حال سالی نیکو د و بی نیکو د که واجب شود و در کینک واجب شود و دلیل بخود او طاعت جنس او زود و که
 رسول علیه السلام از غزوی بازگشته که از غزوا و طاعت غنیمت با فتح و نصرت و غنیمت بسیار فرمود و نامیان چهار
 خدا کردند که انسانی که کینه زان گرفته اید که در ایشان کرده اند آنها که اهل جنس با غنیمتی جنس بنید و آنها که اهل حمل باشند
 بنید و اینها که اهل جنس و حمل بنید یکبار بر ایشان بگذرد و اصلیت که با یوسف رحمة الله فرایح رحم را اختیار
 دارد و ابو حنیفه و محمد رحمة الله بنیوت ملک با اعتبار دارد و بقایه این خلاف باقی به پدید که مسلمان کینه که خرد و بی
 یا از منی یا از یهودی یا بر سر بریده یا از منی یا خود کینه که بکر بود و یا از زن خرد که بطی تصور نید و ابو یوسف
 استبرأ واجب شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله تعالی استبرأ واجب شود **مسئله** اسقاط استبرأ در است و اسقاط
 و اسقاط زکوة اگر زکوة واجب است اجماع است که نشاید و اگر واجب است بقول ابو یوسف حجة الله شاهد و
 ابو حنیفه و محمد رحمة الله نشاید اسقاط شفعه آن بود که مردی علی میزد و مسایه این فروخته را حق شفعه بود و اگر بخواند
 که کسی دیگر فروشد و شفعه ساقط کند باید که یک که تعیین از انگشت خود بخرد و بخشد یا یکی شتر امین بوی بخشد و بی با فروخته
 در آن ملک شتر یک شود شفعه ساقط شود و اسقاط زکوة آن بود که مسلمان انصاف تمام است و از سال چری قیمت از آن مال
 اندکی بکشد و در حق کند انصاف تمام نماه زکوة از کوفتش ساقط شود و اسقاط استبرأ آن بود که مردی کینه که میزد و میخواست که باو
 بر فرود خول کند اگر عرب و باید که نخست و بر او عقد آرد و از آنچه بهای وی بود یک نیای کابین کند آگاه و بخرد چون
 ملک بین او عقد برافته و استبرأ ساقط شود اما اگر زن از او و او عقد بنده کابین بر سر از او و او بنده باید که خواهر کینه
 را بعد از او بداند و بداند بر او عقد آرد و بنده که باید که این کینه که طلاق بدو انقضای بر است و اسقاط و در آنگاه
 که کینه را بدین خواهر بفرشد و شفعه ساقط استبرأ ساقط شود و از برای آنکه چون طلاق قبل از دخول بود و در است و اجتناب
 و استبرأ نیز ساقط شود و اگر خواهر را بران غریب اعتماد بنده باید که چنین گوید این کینه که با تو دو نیمه را که مردی ستم من بود
 هرگاه که خواهرم بای می کشاد که نیمه یک طلاق باین عهد و دست آید آگاه بدان خواهر فروشد و بای که کینه را کشاده کند
 ساقط شود **مسئله** مطلقه طه حدت داشت و شوری حلاله میخورد و می نرسد که بناید که این شوری مست از وی بخارد و او
 مرد ویر گفت که اگر بدست تو نهادم و خود را بمن دوی گفت و او هم عقد درست بود و مهر باطل بود که اگر پیش از عقد
 درست نبود اما اگر زانی است که خود را بتو دادم بشتر آنکه امر من بدست من بود که بای خود را بکشایم عقد درست بود و او درست بود
 موقوف و بیچ استیصال شود مهر باطل شود و پیش آنکه باشی که کشاد که کند و اگر گوید که خود را بتو دادم بشتر آنکه امر من بدست من بود
 که هرگاه که خواهرم بای می کشاد که نیمه یک طلاق باین عهد و دست آید آگاه بدان خواهر فروشد و بای که کینه را کشاده کند

[illegible]

روزی که منتهی به کام میسر رسد آسان گرداند شیوه بهر وقت تمام شده و گذشته است بهمانه که یاد میسر آید این بهای بسیار خردانی خواهد بود و در اول
 آن شب که در کعبه است کردی و در تیر پنجم می چون آن وقت منتهی به کام میسر نیست باید که این بهای بسیار خردانی خواهد بود و در اول آن شب که در کعبه است
 و کعبه که در کعبه است بهای بسیار خردانی بهای بسیار خردانی بهای بسیار خردانی بهای بسیار خردانی بهای بسیار خردانی بهای بسیار خردانی بهای بسیار خردانی
 سبب است که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 خداوند عزوجل فرستاد از امر زمانه ببرد و در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 غسل جای آنکه که چشم را محرم بر ایشان افتد و غسل را جای بزرگ است که آب خور شده است و در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 چشم را محرم بر ایشان افتد و سبب است که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 و با شکرش عالم شود و در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 میسر که تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود
 بر آمدن و تمام است که ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود
 ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود و در ساعت تمام شود
 و در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 معلوم کرد و باید که بزرگ کند که درین دو ساعت معلوم چندین بزرگ کند که درین دو ساعت معلوم چندین بزرگ کند که درین دو ساعت معلوم چندین بزرگ کند که درین دو ساعت معلوم چندین بزرگ کند
 شود ساعت تمام و دیگر را بر همین تجربه بیرون آورد و در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 بر روی زمین سه درجه تمام شود و در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 ده در بازده تمام شود و در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست که در وقت که منتهی به کام میسر نیست
 زوال حین که در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است
 زوال دیگر را باقیمانده و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است
 اندر آمدن زنی را حین که در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است
 بود از برای آنکه در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است
 که آن نماز را نتوانستی که در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است و در وقت تمام است
 قضای بر روی واجب نبود و بر قول عزیمت الله اگر از وقت نماز حین که باقی مانده است که آن نماز را در وقت
 تواند گذاردن قضای آن نماز بر روی نبود و اگر از وقت نماز حین که باقی مانده است که بعضی از اینها میشود و بعضی
 قضای بر روی واجب نبود و بر قول علماء گفته بر آنکه از وقت نماز باقی است قضای بر روی بود که نماز که
 در کردن بنده و ام شود و باقر وقت شود و اگر در آن وقت زنی بایستد بود و بار نهد و بر آنقضای آن قضای آن قضای آن قضای آن قضای آن قضای آن قضای آن قضای آن

و بر آنسان آید یا حیض آید یا گدشته شود یا دونه شود و قضا آن تا بر ایشان بود اگر در آنوقت دیوانه بپوش آید یا باز
رسیده شود یا کافری اسلام آورد و قضا آن نماز بر ایشان بود و اگر در آنوقت میت فرستودان نماز داد و گذارد و اگر
مسافر مقیم شود چهار گذارد و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و در حیض صاحب دعه ده بود و زنا صاحب
عاده چهل بود و قضا نماز بر وی بود اما اگر صاحب عاده که از دونه بود یا صاحب عاده که از جمل بود قضا آن بر وی بود و
غسل نماز نکند **مسئله** اگر زنی بعد از ظهر در پیش از نماز پاک الایین بپوشد و آن کتاب الصلوة فرستد و بر او
نوازش نشیند چنانکه نیاید از آن بپوشد و در آنوقت میبکشد که اگر زنی پاک بپوشد و اگر زنی پاک بپوشد و اگر زنی پاک بپوشد
اجل شمس حرمه الله گفته است که اگر قبل ایام است با ایام جمیع که اگر دم برده قرار گیرد بپوشد و اگر دم زده اندک گذرد و نه
نشیند **قال** النبی علیه السلام من اغلب علی اربع خصال لم یفقظ الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و المدخول فی المسجد

قبل الاذان و ترک کلام الدیانة الموت و القیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که موافقت نماید چهار
خصلت خداوند عزوجل ویران دوشی نگذارد و یکی آنکه پیش از وقت نماز طهارت سازد و دوم آنکه پیش از بگذاورد
مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز ترغی و ترغی نکند و چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد
که یکی به این دو نیست و آنچه در دنیا نیست رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از نافتن نگذارد و از روی
ثواب چنان بود که کوی همه قرآن را خواندستی و بوی عسل کرده و ثواب حاصل آورده و موسی علیه السلام گفته است هر که از
یاری بدید و از روی ثواب چنان بود که کوی همه تورات خواندستی و بوی عسل کرده و ثواب حاصل کرده و عیسی علیه السلام
گفته است هر که مالک نفس خود شود و از روی ثواب چنان بود که کوی همه انجیل خواندستی و بوی عسل کرده و ثواب حاصل کرده
و داوود علیه السلام گفته است هر که باو ادای خداوند عزوجل قناعت کند از روی ثواب چنان بود که کوی همه تورات خواندستی
و بوی عسل کرده و ثواب حاصل کرده پس فقیه باید که داوود را نداند عزوجل قناعت کند و جواب مسئله خبری طبع ندارد
و بگوید که آن حرام بود و فقیه زنی از وی سوال کند افسوا! را بگوید شود و جواب نگوید چنانکه ایشان فرموده که
رسول علیه السلام فرموده است من ناقص العقل و الدین ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند و در آنوقت که جواب مسئله
تواضع بجا آورد و نگذرد که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفعه الله و من تمکبه

و ضمه الله رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عزوجل و بر این بندد که راند و برنگذرد که خداوند
عزوجل ویران است که راند و در وقت جواب گفتن تسبیح تقوی بجا آورد و چشم نگذارد که و نظر الی المرأة الاجنبه سهین
سالم این ترجمه در روی زن بیکانه نکند پس خبر است از ابو الوه از تیر اندیش **قال** علیه الصلوة و السلام من نظر الی
امرأة اجنبیه لبثت سبعین عینة الا انک یوم القيمة ترجمه کرد که هر که در روز قضا بیکانه لبثت شود و در چشم او
که اخته در قیامت پس باین بیکانه نشیند که مصیبت است مصطفی علیه السلام میفرماید پس باین لعین بالیه الیوم و الاخر فلا یجلی

میکند که برده حیض بود اگر پیشتر ایام چندانی دید که کمتر از حیض باشد چنانکه در ده سه و لیکن متفرقه دید چنانکه یکی
 ایام یکی میان دو یکی آخر و یاد و در اول یکی در آخر یا یکی در اول و در آخر عید مبارک هر روزی در فرجه هر جمعه الله تعالی از
 ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت میکند که برده حیض بود اصلی است ابو یوسف رحمه الله تعالی که هرگز تیرگی پیش از ایام را حیض نداده
 سیکوید که آن دم عرق است اما بسبب بی ایام را حیض دارد و خبر قول می نیست که اصل می افتد است تیرگی عرق اصل نبود
 فرجه نبود دلیل آنکه اگر عوارضی کنی نخست صاف می پدید آید و باز تیرگی اما ابو حنیفه رحمه الله تعالی و محمد رحمه الله تعالی گفته اند که برده
 و عوارضی تیرگی کنی همچنان بود که تو سیکوید که نخست صاف می پدید آید آنکه تیرگی اما اگر عوارضی از میان می آید کنی نخست تیرگی
 پدید آید آنکه صاف می رود و اندر غرض و جل متفرقه بودی را از میان آورده است و روایت میکند ام عیسیٰ رحمه الله تعالی
 که من دارم غرض را رسول علیه الصلوٰه والسلام بودم همه تیرگی مرا حیض داشت و فرقی بفرمود میان آن صاف و تیرگی صورت
 مسئله چنان بود که چنانچه عوارضی چنانچه ظاهر و دید و ساختی تیرگی و ایام را چرخ می نهد و بعد از ایام ساعتی تیرگی پدید بوقول ابو حنیفه
 رحمه الله تعالی و در زمانه که از ابو یوسف رحمه الله تعالی می شنود که اگر صاحب عاقلی بود از هر دست پیش از
 ایام سه روز تیرگی دید و ایام را چرخ می نهد و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بوقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی و در زمانه که از ابو یوسف
 رحمه الله تعالی می شنود که ایام حیض بود بوقول محمد رحمه الله تعالی سه روز تیرگی حیض بود اما اصلی دیگر است ابو یوسف رحمه الله تعالی که ابتدا و اما
 بر طهر و او را بشرط آنکه قبل ایام یا بعد ایام حیض ندیده باشد و بر بانی که کم از پانزده شبانه فرودیده باشد و می فصل
 کند و ایام را حیض دارد و بوقول ابو یوسف رحمه الله تعالی که این روز و روزده و سیزده که الایش می بیند جز از آنکه
 خون منی نمیداردی می گفت اگر صاحب عاقلی این بارشش دم بنده شش حیض بود اگر چهارده ظهر دید و دم باز آمده حیض
 همان پنج پیش نبود پس معلوم شد که همچون خون منی نیست که اگر همچون خون منی بودی حیض می همان شش بودی اصل
 دیگر است ابو یوسف رحمه الله تعالی که یکبار بر خلاف عاده بنده عاقل شود و اصل است محمد رحمه الله تعالی که هر چه در ایام
 آید آنرا اعتبار دارد و اگر متساوی آید حیض دارد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عاقل ده و دم دید و شش ظهر و دم
 دید و حیض نمود اما اگر سه دم دید و پنج ظهر و دم دید و حیض بود و اگر یک دم دید و دو ظهر و یک دم دید و پنج ظهر و یک دم
 اگر چه در ده سه است برده حیض در آن روزی آنکه یک دم دید و دو ظهر و یک دم این چهار حیض بود چون پنج ظهر دید و باخته
 یکی دم دید این متساوی آمد برده حیض بود اصلی دیگر است محمد رحمه الله تعالی که از دو زیادت از عدد و او را بطریق مثل
 و بر کجا که بدل به از آنجا که بدل به تا آنجا که خانه حیض بود و نصبا طهرش را اعتبار دارد و در ایام نصبا حیض اعتبار
 دارد و صورت مسئله چنان بود که عاده صاحب پنج و دست پنج این بار پانزده ظهر دید و دم دست طهر است از آنجا
 و بوقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی ده روز گذرد و بوقول ابو یوسف رحمه الله تعالی ده روز حیض بود و عاده شش بوقول
 حنیفه رحمه الله تعالی شش دست نیم و بوقول ابو یوسف رحمه الله تعالی ده دست بود و اگر آن دست طهر از آنجا که بوقول محمد رحمه الله تعالی و

و بقول ابو یوسف رحمه الله اول ستر را سازد و روز ناز نکند از او و از برای آنکه چون طهر فاسد شد نمازت باکی ناز نکند از او
بست و پنج شود و ازین چهار وجه بدین معنی است شود آنچه در روز ناز اول ستر را سازد و روز ناز نکند از او
و ما توش پنج شود بقول ابو حنیفه رحمه الله صاحب عبادت شود در جهان پنج و بست و پنج بقول ابو یوسف رحمه الله
اول ستر را یک روز ناز نکند و صاحب عبادت شود و پنج و باز ناز و اصل یک مرتبه است که از دم بطریق
و از کس بدم ارد بطریق طهر و جبر و محرمه الله هم طهر و او ارد و هم بر یکجا که بدل یکم از ناز و روز ناز و همچنین
در عادت که از ناز و او ارد و بر یکجا که بدل و بنا آنجا که خانه حیض او بود و تمام طهرش با اعتبار دارد و در ایام
نصاب اعتبار دارد و اما اگر در ایام راجعانی بنا که بعد حیض برسد ابو حنیفه رحمه الله نمازت باکی ناز فرماید
احتیاط شایع است بوزن یکم و ابو یوسف غزالی رحمه الله ایشان طهر و او دارند و از ناز و بدل که از ناز و
روانند از خوابه ابو حنیف بخاری و خواجهم محقق رازی رحمه الله ایشان طهر و او دارند و جبر و باز ناز و بدل
کم از عدد رو دارند صورت مسئله چنان بود که صاحبان ده و بست این باب بست و پنج طهر وید و ستر را یک روز ناز نکند از او
بجز و حیض بود و بر یکجا که همچنین است که در ایام چندانی ماند که حیض را بشاید با جمیع حیض بود و در ستر را عادتش با یکدیگر
است تا اگر بست و کشتش روز طهر وید چهار روز و حیض بود و اگر بست و کشتش روز طهر وید سه روز و حیض بود و اگر بست و کشتش
روز طهر وید دو ستر را افتاد و پنج روز ماند و آن روز و حیض را نشاید بوزن یکم و ابو یوسف غزالی با ابو حنیفه است که اول
ستر را بست و در روز ناز نکند از او و صاحب عبادت بود و در جهان بست و بقول محمد رحمه الله اول ستر را در روز حیض بود و از برای
روز ناز باکی بود حیض و دم نیست و جماعه شود و در جهان و بست و بقول خواجهم محقق کبیر و خواجهم محقق رازی رحمه الله اول ستر را
هفت روز حیض بود و باز ناز باکی حیض و دم و اما اگر بست و طهر وید و ستر را افتاد و بقول محمد رحمه الله حیض بود و باز ناز
باکی حیض و دم کشتش بود و بقول خواجهم ابو حنیف کبیر و خواجهم محقق رازی رحمه الله کشتش حیض بود و باز ناز باکی حیض و دم
و جمیع عادت بود و در جهان و بست با اتفاق اگر کسی طهر وید و ستر را افتاد و بقول محمد رحمه الله حیض بود و باز ناز باکی حیض
و دم پنج و بقول خواجهم ابو حنیف کبیر و خواجهم محقق رازی رحمه الله حیض بود و باز ناز باکی حیض و دم ده صاحبان ده و بست
و در بست با اتفاق اگر کسی یک طهر وید و دم کشتش و بقول محمد رحمه الله حیض بود و باز ناز باکی حیض و دم چهار و بقول خواجهم
ابو حنیف کبیر و خواجهم محقق رازی رحمه الله ستر را حیض بود و باز ناز باکی حیض و دم ده صاحبان ده و بست و اگر کسی یک طهر وید
طهر وید و ستر را افتاد و بقول محمد رحمه الله حیض بود و باز ناز باکی حیض و دم ده و بقول الشافعی حیض بود و باز ناز باکی حیض و دم
ده و جماعه بود و در جهان و بست با اتفاق اگر کسی یک طهر وید و ستر را افتاد و پنج روز ماند و روز ناز و حیض را نشاید افتاد
که اول ستر را چند روز ناز نکند از او و صاحب عادت بود و در جهان و بست با اصل از یکم و ابو یوسف غزالی رحمه الله کشتش که با
نماز برای ایشان مسلم شود و صورت مسئله چنان بود که جماعه پنج و بست این باب بست و یکم و ستر را افتاد و آن روز حیض بود

در اینست شش روز طهر دید و استمرار افتاد و چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با جنین
 که اول استمرار نوزده روز نگذازد و بعد از آن صاحب عاده شود و در میان پنج رست
 بقول محمد رحمه الله اول استمرار چهل روز حیض بود و پانزده روز پاک و حیض دوم چهار و بقول
 خواجہ ابو حفص کبیر بخاری خواجہ محمد قاضی رازی چهار حیض بود و پانزده پاک و حیض پنجم و بعد از آن
 بود در میان شش پنج و اگر میست و هفت طهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمه الله پنج حیض بود
 و پاک پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاک و حیض دوم پنج و صاحب عاده بود
 در میان پنج و میست و اگر میست و هفت طهر دید و استمرار افتاد و پنج و در روز ماند و در حیض را
 نشاید انقاست که اول استمرار هفت روز نگذازد و بعد از آن صاحب عاده شود و در میان پنج و میست
 است حسن زیاده رحمه الله که هر یک ماهه شبانه روز پاک یا بد میان دوم و سی فاضل کند و یک طرف
 را حیض دارد و لیکن فاضل نه که پنجمین پانزده شبانه روز بود که بعد از سی حیض دارد و سورت مسلم
 چنان بود از ده و بیست صاحب عادت دوم دید و سه طهر دوم و این پنج حیض نبود و اگر سه
 دید و سه طهر دوم سه اول حیض بود و اگر دوم دید و سه طهر دوم سه آخر حیض بود و اگر سوم دید
 و سه طهر سوم بقول حسن زیاده رحمه الله سه اول حیض بود و نظایر روایت آنست که هر سه حیض بود و شش
 مستخرج است که هر یک که در طرف دم بیند که یک طرف حیض را نشاند و یک طرف دیگر حیض را نشاند ابو زید کبیر
 تعدی کند و هر را حیض دارد بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و ابو سهل غزالی رحمه الله تعدی کند بصورت
 مسلم چنان بود که صاحب عادت بی دم دید و سه طهر دید و دم و سه طهر استمرار افتاد و ابو زید کبیر رحمه الله
 هم از ابتدا اندر و حیض دارد و دیگر روز از آغاز استمرار این در روز را حیض دارد و از برای آنکه یکدم
 است و سه طهر و طهر غالب است این زبان باز و دم است و سه طهرات هم طهر غالب است از روز دم دم است
 این شش روز حیض بود و تعدی کند و این چهار دیگر را بین شش برده را حیض دارد و ابو سهل
 غزالی رحمه الله بی دم و سه طهر اول را طرح کند و دم و سه طهر آخر را بین پنج و ز را یک و پنج و ز
 دیگر را از آغاز استمرار برده را حیض دارد و اگر دوم دید و سه طهر بی دم و سه طهر استمرار افتاد و ابو زید کبیر رحمه الله
 خود راست میرود و ده روز حیض دارد این نه دیگر روز از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمه الله دوم
 طهر و پاک این شش روز را حیض دارد و در ماه که حیض شش و پاک بیست و چهار دور دیگر
 صاحب عادت کند در ده و بیست و بیست و دوم دید و پانزده طهر و یک دم و سه طهر استمرار افتاد
 ابو زید کبیر رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله ده و بیست و اما این

سر... نینس بود از برای آنکه میسر دم است و ایضا و اینم سرور نظر اجماع بر طهر و اندام و وارین
 بار نیست و در غسل دارد و بعد از آن صاحب عادت شود و در وقت غسل اصلی را برگزیدنی
 بقول شیخ پنج چیز است برگیر و بقول مشایخ سمرقند برگیر و صورت مسلمان بر که صاحب عادت
 و بعد از طهر با مختلف دید و لیکن همه درست و باز آخرین موافق اصل دید و دستر افاق و بر قول شیخ
 پنج چیز است همان دم و طهر آخر را بگیر و بنا کند و بقول مشایخ سمرقندی رحمه الله سه دم و طهر آخر را بگیر
 بنا کند و ابو عثمان رحمه الله اول مرتین آخرین را اعتبار دارد و خواه بر ابراهیم همدانی رحمه الله و
 را در اعتبار دارد و صورت مسلمان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید
 و معده طهر چون دو بار شش دم دید حیض و می شش بود و عادتش چه شود بر قول ابو عثمان رحمه الله
 شش و معده مشدود بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله شش و پانزده شوک این اوسط است
 اما اگر مبتدی سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم دید و معده طهر دستر افاق و افاق
 هر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابو عثمان را درین عمل نیست اما اگر سه دم دید و معده طهر
 و چهار دم دید و شانزده طهر سه دم و پانزده طهر دستر افاق و بر قول ابو عثمان رحمه الله سه و پانزده
 شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله چهار و شانزده شود که این اوسط است بنا بر حدیث رسول
 علیه السلام قال انبی علیه الصلوة و السلام خیر الامور اوسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها
 میانه کارهاست مبتدی ده دم دید و چهار و طهر دستر افاق و افاق صاحب عادت ده و بیست شود
 و اگر ده دم دید و پانزده طهر دستر افاق و افاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر بچهل شد باله
 و فرزند آورد و بچهل دم دید و پانزده طهر دستر افاق و صاحب عادت شود در نفاس چهل ده و پانزده
 و اگر شانزده طهر دید و شانزده شود و اگر هفده طهر دید و هفده شود و اگر ده طهر دید و ده شود
 و اگر نوزده طهر دید و نوزده شود تا بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و دستر افاق و بر
 قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و یک شود بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله ده و بیست و یک
 شود و اگر بیست و دو طهر دید و دستر افاق و بر قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و دو می شود بر
 قول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
 ابراهیم رحمه الله تعالی که کسی تواند دور و راه میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
 و دستر افاق و بر قول ابو عثمان رحمه الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
 رحمه الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هفت طهر دید و دم ستر شد

اتفاق ده و بیست و هشت شود بمقدار یازده دم و دید و پانزده طهر و استمر افاق و ابو علی دقان
 رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایت ده و بیست شود و الله اعلم بالصواب
 باب بیست و هشتم در بیان احتمال عاده انتقال عادت آن بود که صاحب
 عادتی و مهابطه را مختلف دید و لیکن هم درست و راست و استمر افاق و بقول ابو یوسف رحمه الله
 تعالی همین دم و طهر آخر را بگیرد و بدینها بنا کند و مشایخ بر قول محمد رحمه الله سبک تخفیف کرده
 اند باید که سه دم و سه طهر آخر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند که اگر موافق اصل باشد این را بماند
 باز سه دم و طهر دیگر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود که عادتش منتقل
 نشده است بطریق بنا افرو و آید و آنچه در ایام یا بد حیض دارد و در استمر افاقش همان که
 بوده است و اگر در ایام حیض چیزی نیابد اول استمر اقیض دارد بر همان عدد و لیکن طهرش
 بود نه بر آن عدد و اگر بار دیگر بچنین عیدها داشت همان جلی بود تا دو بار موافق نه بیند بر خلاف اصل
 عادت منتقل نشود صورت مسئله چنان بود که صاحب عاده ده و بیست این باری طهر دید و ده دم
 و بار دیگر پانزده طهر و ده دم و بیست طهر و استمر افاق و این بیست اوسط است و موافق اصل
 این را بان همین جای سه دم و سه طهر دیگر را بگیرد چنانکه پانزده طهر دید و ده دم و سی طهر و ده دم
 و بیست طهر و استمر افاق و این بیست نیز اوسط است و موافق اصل معلوم آمد که عادتش منتقل
 نشده است پس بطریق ساء افرو و ایم و چون سی روز طهر دید آن ده گانه دم را طهر دید و بیست
 و این ده گانه دم که بعد از سی روز دیده است آن از طهر وی است و طهر وی ده پیش نماند و سی پانزده
 و بیست از خانه حیض طهر دیده - حیض وی از بیست پیش نماند و سی ده دم دید و پنج از خانه طهر
 دم دیده بود و طهر وی پانزده ماند و بیست دیده پنج از خانه حیض را طهر دیده باشد
 حیض وی پنج ماند اول استمر اقیض بود باجماع بعد از آن صاحب عادت شود
 در همان ده و بیست اگر آن بیست طهر آخر را بیست پنج دید اول استمر اجماع ده روز
 حیض بود طهرش چه بود بقول ابو عثمان رحمه الله ده و پانزده و بقول خواجه محمد ابوالکاسم
 همدانی رحمه الله بیست و پنج که این بیست پنج اوسط است که فردوسی سسی است
 و بر سوسی پانزده اما اگر همین صاحب عاده سی طهر دید و ده دم و پانزده طهر و ده دم و پانزده
 و ده دم و چهل طهر و استمر افاق و اول استمر اراه روز حیض بود باجماع عادتش چه شود بقول ابو عثمان رحمه الله
 ده و پانزده شود و بقول خواجه محمد ابوالکاسم همدانی رحمه الله ده و سی شود و این سی اوسط است بر سوسی پانزده و فردوسی

سوی چهل اگر بستمیدم دیدم پانزده طبر و چهاردم و شانزده طبر و پنج دم دیدم و هفده طبر و ششتر افتاد
 اتفاق چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دیدم و هفده طبر و چهاردم و شانزده و سیم و پانزده طبر بقول ابو عثمان
 نه اندر سیم و پانزده شود و بقول حمزه محمد بن ابی حمزه اندر چهار و شانزده شود و اما بقیه سیم و دیدم پانزده طبر و چهار
 دم دیدم و شانزده طبر و هکتر افتاد و بقول ابو یوسف حمزه اندر چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد بن حمزه اندر اول شتر
 شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاقده شود در همان سیم و پانزده از بعضی است که ابو حنیفه و محمد بن حمزه اول شتر را
 شانزده روز نماز نماید اصلی است که هر چه بپایند عاقده وی همان شود چون سیم و دیدم و پانزده طبر عاقده وی سیم و پانزده
 شود این پنج چهاردم دیدم یکی از خانه پدرم دیده باشد طبر وی چهارده ماندی شانزده دیدم و در از خانه حنیف دیده باشد
 پس اینجا که در خانه حنیف نشانی پس اول شتر را شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاقده شود در همان سیم و پانزده
 محمد بن بدل بن دینار را یکی از آنجا که بدل بن دینار را یکی از خانه حنیف و حنیف طبرش اعتبار دارد و در ایام نصفا حنیفش را
 اعتبار دارد و اینچنین روایت ابو عثمان اینجا استیناف کند سیم و پانزده کند فضل و بیان ده حنیف عاقده حنیف
 پنج نفی است پس آنکه سیم و طبر موافق میدو و شتر افتاد و یا موافق و مخالف میدو و شتر افتاد و یا موافق و مخالف و
 موافق و یا و شتر افتاد و یا دو بار موافق و یا یکی مخالف و هکتر افتاد و یا بر سر مخالف میدو و شتر افتاد و یا دو بار
 مسکین چنان بود که بستمیدم دو بار سیم و پانزده دیدم و شتر افتاد و یا اتفاق سیم و پانزده بود اگر سیم و دیدم و پانزده طبر و چهار
 دم دیدم و شانزده طبر و هکتر افتاد و بقول ابو یوسف حمزه اندر چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد بن حمزه اندر
 اول شتر را شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاقده شود در همان سیم و پانزده و اگر سیم و دیدم و پانزده طبر و
 چهاردم دیدم و شانزده طبر و سیم و دیدم و پانزده طبر و شتر افتاد و یا اتفاق سیم و پانزده شود و اگر دو بار سیم و دیدم و پانزده
 طبر و سیم و چهاردم دیدم و شانزده طبر و هکتر افتاد و بقول ابو یوسف حمزه اندر چهار و شانزده شود و بقول ابو حنیفه
 و محمد بن دینار اول شتر را شانزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاقده شود در سیم و پانزده و اگر سیم و دیدم و پانزده
 طبر و چهاردم دیدم و شانزده طبر و هکتر افتاد و یا اتفاق سیم و پانزده شود و بقول ابو عثمان حمزه اندر چهار و شانزده شود و یا
 چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دیدم و هفده طبر و چهاردم دیدم و شانزده طبر و سیم و دیدم و پانزده طبر و هکتر افتاد
 و بقول ابو عثمان حمزه اندر سیم و پانزده شود و بقول حمزه محمد بن ابی حمزه اندر چهار و شانزده شود و اگر سیم و سیم
 دیدم و پانزده طبر و هکتر افتاد و یا اتفاق صاحب عاقده شود در سیم و پانزده شود و اگر سیم و دیدم و پانزده طبر و یکی از شتر
 افتاد و یا اتفاق سیم و پانزده شود و اگر سیم و دیدم و پانزده طبر و هکتر افتاد و یا اتفاق ابو یوسف سیم و پانزده
 کردی ختم بر طبر و او را در و بقول ابو حنیفه و محمد بن حمزه سیم و هفت شود که ایشان ختم بر طبر و او را اندر اگر سیم و چهاردم
 دیدم و شانزده طبر و هکتر افتاد و یا اتفاق چهار و شانزده شود و اگر چهاردم دیدم و شانزده طبر و یکی از شتر افتاد و یا اتفاق چهار

و شتر زده شود و اگر چهار دم دید و شتر زده هر دو دم و دو هر دو دم است و اما بقول ابو یوسف رحمه الله چهار شتر زده شود
 کردی ختم بر طهر و اگر از این حیض و غیره چهار دست و شش بود که ایشان ختم بر طهر روا نه و حیض عاده
 سه بست و هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پنج نید و در دوم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را پنج
 نید بعد از آن دم شتر شد ابو یوسف رحمه الله تعالی این دوازده روز سه روز اول را یکبار حیض و در سه روز دیگر
 کند و غیره رحمه الله تعالی این سه روز را بدل بدو حیض و در سه روز دیگر کند و لیکن چون دوبار در ایام نیاید با ابو حنیفه
 می شود و در راه کند حیض سه و پانکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله است که اگر یک در میان نرود و در طهر
 هست بوی یکبار دیدن عاده میکند این چار سه روز دیگر میکند این نرود و در طهر دست است و لیکن با دم است و حیض
 است بر معنی طهر فاسد بود و بی آنکه دم فاسد نصبت عاده نشاید طهر فاسد نیز نصبت عاده را نشاید و الله اعلم فصل در بیان
 شیخ و ترشیح جفت بود و ترطاف بود و بر کج پیش از ایام جفت بود و ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طاف بود و ایام حیض نشود
 ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمر حیض را در بهمان عاده و لیکن طهرش بر آن عاده و غیره رحمه الله تعالی بدل بدو لیکن چون
 در ایام نیاید از کبدل عاده باشد نماز با قضا فرماید ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف در صورت مسئله چنان بود که صاحب
 عاده سه بست و هفت یا نرود و طهر دیدی دم و یکی طهر بخنجر شتر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه روز نرود و غیره رحمه الله تعالی
 بدل بدو این سه روز را حیض و در ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید و زاده و زاده است دم و طهر و دو
 در شش بکن دوازده شود و ختم مضروب بر طهر ایام حیض شود و محمد رحمه الله تعالی اگر که بدل از او بود تا قضا فرماید اگر خواهی
 دو دم معلوم شود زاده دوازده است و دوری چهل دو شود و دم و طهر و دو است و در دست کعبه کن چهل دو شود و ختم
 مضروب بر طهر ایام حیض شود و اگر نرود و طهر دید و دم و یکی طهر بخنجر شتر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه روز نرود و غیره
 و بقول عبد الله عفرانی رحمه الله تعالی حیض بود و بست و هفت کم ساعتی طهر بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی چهار دست
 شش شود و بقول محمد رحمه الله تعالی حیض بود و بست و پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید و زاده و زاده است دم و یکی طهر است
 و چهار ضرب بکن دوازده شود و ختم مضروب طهر ایام دوازده است لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشود اگر خواهی تا ایام
 دو دم معلوم آید و زاده دوازده است و دوری چهل دو شود و دم و یکی طهر است سه روز چهار دست ضرب بکن چهل دو شود و ختم
 مضروب طهر ایام دوازده است لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشود چون دوبار در ایام نشود محمد رحمه الله تعالی از کبدل عاده
 باشد احوال کند و در راه شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله تعالی و محمد رحمه الله تعالی حیض می پنج و پانکی بست و پنج شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله تعالی
 و محمد رحمه الله تعالی چهار دست و شش شود و بر قول عبد الله عفرانی رحمه الله تعالی سه ساعتی حیض بود و بست و هفت کم ساعتی بکن بود
 و اگر بین شما عاده نشانه طهر دیدی دم و یکی طهر بخنجر شتر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه روز نرود و غیره رحمه الله تعالی
 سه روز را بر این حیض و در ابو حنیفه رحمه الله تعالی ثلث یا نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید و زاده و زاده است دم و طهر و دو

بر کجا که نسا پیش از ایام بود قنات یابی نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض را بشنا اتفاق همان حیض بود و اگر حیض را نشنا
 ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و ظهر پیش بماند و محمد رحمه الله تعالی طریح و جر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز
 فرماید صورت مسئله چنانست که صاحب عاقله و دبست یازده دم دید و پانزده ظهر دید و آخر افتاد اول استمر چهار بار و نماز گذارد
 و اگر شانزده دید و در نماز گذارد و اگر سده دید و در نماز گذارد و اگر نوزده دید و در نماز گذارد و اگر نوزده دید و در نماز گذارد
 باین نوزده دبست دوم در محل است اول استمر نوزده روز حیض بود و اگر دبست دید نه روز حیض بود و اگر دبست یک دید هشت روز حیض بود
 و اگر دبست شش دید سده روز حیض بود و اگر دبست هفت دید این سبت و هفت یازده دبست و دو انجا و در نماز ماند و دو
 روز حیض را نشنا ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و ظهر پیش بماند و محمد رحمه الله طریح و جر کند و ابو حنیفه
 رحمه الله این روز نماز گذارد و فرماید صاحب عاقله ده دبست چهارده ظهر دید و یک دم و دوازده ظهر استمر افتاد این دوازده
 پنج ظهر ششم تا ظهر ششم تمام شود و در ایام هفت روز ماند که اگر پانزده باشد سده روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله
 بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را سیزده دید چون از سیزده پنج ظهر ششم ایام دبست ماند
 ماند که اگر پانزده است انجا و در نماز ماند و در روز حیض را نشنا بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله
 طریح و جر کند و ابو حنیفه رحمه الله این روز نماز گذارد و فرماید صاحب عاقله ده دبست چهارده ظهر دید و پانزده دم
 و پانزده ظهر استمر افتاد این یازده شش ظهر یکم تا ظهر ششم تمام شود و در ایام بخور و ماند این بخور و با اتفاق حیض بود و
 بقول ابو یوسف رحمه الله عاقله پانزده شود و این نه را که ابو یوسف رحمه الله حیض آمد ابو حنیفه و محمد رحمه الله تعالی نماز فرماید
 ده دبست کند چون ابو یوسف رحمه الله ایام بخور و آخر حیض سید از آنچه معنی است که ده و پانزده می کنند این
 پنج دم است و با دم استیاضه نتیجه است و بخانی که ظهر ششم فاسد نصب عاقله را نشنا دم فاسد نیز نصب عاقله را نشنا بد
 صاحب عاقله ده دبست یازده دم دید و پانزده ظهر دم و نوزده ظهر استمر افتاد در دوشم کتاب است که نه و
 نوزده شود بخلاف آنکه جتیه یازده دید و پانزده ظهر استمر افتاد یا بخیل مانده شد چهل یکدم دید و پانزده ظهر استمر افتاد
 ابو علی دقان رحمه الله گفته است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت است که ده دبست شود و اما انجا نه و
 نوزده پیش از برای آنکه این نه دی است در میان دو طراول فاسد است نصب عاقله را نشنا بد که یک روز با
 دم استیاضه نماز گذارد است اما ظاهر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله اول استمر از شش
 نماز گذارد و بعد از آن صاحب عاقله شود و در ده دبست و بر قول ابو یوسف رحمه الله نه و نوزده
 شود و اگر آن نوزده ظهر آخر را چهارده دید آن چهار روز که ماقبل مانده است با اتفاق فضا کند
 و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز است و بر قول ابو یوسف رحمه الله
 ایام حیض شود و اگر آن غسل احتیاطی نیاورد و بود ابو یوسف رحمه الله بر سر چهارده

غسل فرماید ازین پیاده بخرو یا پیش برود نه در نماز قضا فرماید و اول ستم را یازده روز دیگر
 نماز فرماید بعد از آن صاحب عاده شود و دست باقی صاحب عاده ده دست چهارده ظهر دید
 و دست دوم و چهارده ظهر دست را ازین دست و شش شش ظهر شش و شش تمام شود و در ایام دو
 روز نماز دهد و روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و تا نیت نگاه دارد
 نماز کند و صاحب عاده شود در همان ده دست ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض دارد و اگر آن حیض طی
 نیامده باشد بر سه چهاره غسل فرماید ازین چهاره دست بیامش و بدوشش روز نماز قضا فرماید و اول
 اتمر چهارده روز نماز فرماید بعد از آن صاحب عاده شود در همان ده دست باقی صاحب عاده ده دست
 چهارده ظهر دید و دست دوم و پانزده ظهر دست را ازین بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی طهارت سازد و نگاه دارد
 نماز کند و صاحب عاده شود در همان ده دست ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار ده روز حیض را از بعد
 از آن صاحب عاده کند در همان ده دست صاحب عاده ده دست پانزده ظهر دید و دوم و پانزده ظهر دست را
 افتاد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین نیز ده دست و در پایان روز و زده روز حیض دارد و اول استمرار ده روز
 نماز فرماید و صاحب عاده کند و ده و پانزده و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامست
 یکی نماز فرماید اگر آن نیز ده آخر پانزده و دید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیفاء کند و بر آن دم ظهر پیشین نگاه کند
 برده دست محمد رحمه الله تعالی طهر و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامست یکی نماز فرماید اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
 تعالی یکبار که بر ظرف عادی میندازد کند و پانزده ظهر دست است از جبر معنی است که ده دست میکنند این پانزده
 ظهر دست است لیکن بادمستی نه افنجیه است که در میان دو روز بدم فاسد نماز گذارده است پس این ظهر فاسد
 بود و ظهر فاسد نصب عاده را نشاید که بعد از ایام حیض بود و ظهر اول بعد از ایام حیض است و لیکن در میان دو
 روز بادم فاسد نماز گذارده است لاجرم آن ظهر فاسد بود و نصب عاده را نشاید و از ظهر دیگر شش روز
 بانی مده بود و اگر آن نیز ده و دید و پانزده ظهر استمرار افتاد این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حین بود
 از ششده و بر دی دست مانند چون پانزده ظهر دید و دست روز ایام حیض را ظهر دید و باشد و اینجا سه روز مانند آن سه
 روز باقی حیض بود عاده دی می شود بقول ابو یوسف رحمه الله و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
 ده دست شود اگر پانزده آخر را ششده و دید چون دوبار در ایام نید محمد رحمت الله از آن که بدل نماز
 بود اصالت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله ده دست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و ششده
 شود و اگر آن ششده آخر را دست دید اکنون صاحب عاده شود و ده دست باقی و
 بقول ابو یوسف رحمه الله این است آخر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله ان دست اول را

ساعت زنی را مقارن فرد رقت آفتاب دم پیر اندر روز جمعه مقارن برآوردن آفتاب دم منقطع شد حیض
وی نه شبانه روز نبود و ده ساعت روز جزو هم مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی چند شبانه
بود و اگر مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی چند شبانه روز کم ساعتی بود و اگر شبانه گاه چند هم مقارن فرد روز
آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانه روز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانه روز بود و در ساعت
و در شش در میست و شش شبانه روز بود و الله اعلم باب سی یکم در میان نورس اگر پنج ساله
دم بیند با اتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بیند ظاهر و واضح حیض نبود ابو نصر محمد بن سلام البلیجی
گفته است که چون بی سبی ولی علی تو حیض بود چون بعد حیض برسد اگر بیست ساله دم بیند بعضی شبانه
گفته اند که حیض بود که چون بعد حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزند از آغاز فرزند چون
هفت ساله شود چون هفت ساله را نماز فرمود دلیل میکند جلیوه و اگر بیست ساله دم بیند بعضی شبانه گفته اند که
قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بیند شبانه غیبت از ابو حنیفه رحمه الله روایت غیر اصول نقل میکنند
که نه شبانه از برای آنکه باکی بریقین است و حیض شبانه و بشک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجا ابو حفص
و محمد سلام البلیجی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که بنشیند که اگر بعد و حیض برسد حیض بود و بر جای نماز نیست
و اگر بعد حیض نرسد وی نماز رسیده بود و بر نماز رسیده نماز نیست وی بپزد و حال پانزده نماز نیست حکایت
خواجا ابو طیمه البلیجی رحمه الله که از یکی دختر بود و در نه سالگی بانوشد و برافشوی دادند وی شش ماه و اندر تری آورد
و این دختر نیز در نه سالگی بانوشد و برافشوی دادند وی نیز شش ماه را فرزند آورد و نوزده سال بود که
شد و نیزه در کنار گرفت خواجا میگفت ای دختر بچه را راضیت کردی که نوزده سالگی چه شدی اگر نوزده سالگی
دم دید و شبانه روز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانه روز و ساعتی حیض بود و بشکال آید بر
قول محمد که آنچه در ایام غالب آید انرا اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چه حیض پیدا در جواب از وی است
که بچنین که سه شبانه روز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانه روز کم ساعتی طهر نیز فضل را نشاید اگر ساعتی دم
دید و سه شبانه روز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانه روز طهر و ساعتی دم
بنقل ابو حنیفه و محمد رحمه الله حیض نبود بنقل ابو یوسف رحمه الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز
کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانه روز طهر سه سیم دم بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمه الله حیض نبود بنقل ابو یوسف رحمه الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانه روز طهر و ربعی دم
بنقل ابو حنیفه و محمد رحمه الله حیض نبود و بنقل ابو یوسف رحمه الله حیض بود و نورس روز نخست وقت برآمدن
آفتاب دم دید و روز چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و روز هفتم مقارن برآمدن آفتاب دم دید و روز

[illegible]

ماه ششم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هفتم معلوم آید و دم و طهر هفت است هفت را و بیست و یک
ضرب کنی عدد هشتاد و دو شود ماه هفتم بیست روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه هشتم معلوم آید و دم و طهر
هفت است هفت را و سی ضرب کنی بیست و دو شود ماه نهم تا ماه دهم برابر اول برابر اگر پنج دم دیدی پنج
طهر و همچنین ستر شده ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید و دم و طهر ده است ده را و سه
ضرب کنی می شود ماه دوم تا ماه اول برابر این زن صاحب عادت شود بقول ابو حنیفه و محمد بن یحیی المدد و پنج
و بیست پنج اگر پنج دم دیدی و شش طهر و همچنین ستر شده ماه اول پنج روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید و دم و طهر
یازده است یازده را و سه ضرب کنی سی و سه شود و در روز دایم دم دیده بود محمد بن یحیی المدد این پنج روز برابر اول
دارد و از برای آنکه بعد از ایام سه روز طهر است و ایجاد و در روز نازد و در روز حیض با نشاید محمد بن یحیی المدد از کسی
و سه پنج روز حیض دارد و بطریق بدل و اگر خواهی تا دو سیوم معلوم آید و دم طهر یازده است یازده را و شش ضرب
کنی شصت و شش شود و چون دوبار دایم ندیدی و دم ستر شد ابو سبیل غزالی رحمه الله و در کسی و در کتب
حیض پنج و بیکی بیست و هشت و بولنگان چهل استیانی کند و بیست کند خواهی محمد بن یحیی المدد و در
در ماه کند حیض پنج و بیکی بیست پنج اگر مبتدیه شش دم دید و شش طهر و همچنین ستر شده ماه اول شش روز حیض
بود و اگر خواهی تا دو سیوم معلوم شود و در طهر دوازده است دوازده را و سه ضرب کنی سی و شش شود و دو سیوم
در ایام چیزی ندیدی محمد بن یحیی المدد تا بعد از سی و شش روز شش حیض دارد و بطریق بدل و اگر خواهی تا دو سیوم
معلوم آید و دم و طهر دوازده است دوازده را و پنج ضرب کنی شصت شود و در سیوم با و اول برابر بقول ابو حنیفه
رحمه الله لغزانی و در شصت شود و شش حیض بود و پنجاه و چهار بیکی و بقول محمد بن یحیی المدد صاحب عادت یک و طهر و سی
سی و یک در روز و هر دو حال حیض شش اگر مبتدیه ده دم دید و ده طهر و همچنین ستر شده ماه اول ده روز حیض
بود و این ده سیوم سی ام که طهری یا یازدهم دیده است و این ده بعد از سی که دم می یا یطهر دیده است محمد
این ده از چهل با پنجاه و حیض دارد و بطریق طرح و در اگر خواهی تا دو سیوم معلوم آید و دم و طهر بیست است بیست
در سه ضرب کنی شصت شود و ماه سیوم با ماه اول برابر بقول ابو حنیفه رحمه الله و در شصت شود و حیض ده و یک
پنجاه محمد بن یحیی المدد این ده بعد از شصت پنج از حیض دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله صاحب عادت شود یک
و در ده و سی و یک و پنج و یازده و الله اعلم بالصواب باب سی و دوم در بیان رحم نفاس
تنفس هم است تا مادام که رحم بفرزند مشغول است تنفس حاصل نیاید چون رحم فارغ پذیرد و آن آرایش
که بعد از وی پذیرد آن نفاس بود و در اقل و اکثر وی علما را اختلاف است مالک رحمه الله گفته است که کمتر نفاس
آنچه بیست نفاس بود و پنجاه و چهار هم الله میگوید و بیشتر شش بقول مالک رحمه الله هفت و شش یا زود است

۲۱۰
و این بر قول امام است که در بعضی منهاجین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله نقل کرده اند که هر یک
شبهه روز است و پیشتر شمس شبانه روز و بقول علامه و جمیع محدثین پیشتر شمس چهل روز است بنا بر این اصل است
که نفاس یک مقام چهار حیض است چون پیشتر حیض بقول شافعی رحمه الله باشد و شبانه روز است پس پیشتر
نفاس شمس شبانه روز بود و پیشتر حیض بقول علامه و جمیع محدثین باشد و شبانه روز است و پیشتر نفاس پیشتر
بود و کمتر شمس بخیزد و دیگر روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقہ رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که
نفاس بیش از بیست و یک روز و دیگر روایت میکند عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام فرموده است
که نفاس از آنکه از دو چهل سپیده و مراد از آنکه چهل شبانه روز است و از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده است
که کمتر شمس نفاس بازده شبانه روز است اشکال آنکه نفاس قایم مقام چهار حیض است و کمتر شمس نفاس چهل
مارحله باشد شبانه روز است پس کمتر نفاس بیست و یک روز و شبانه روز بودی از ابو یوسف رحمه الله و
و چه نیست یکی و چرا نیست که پیشتر حیض بقول علامه و جمیع محدثین باشد و شبانه روز است و کمتر نفاس بازده
شبانه روز را نفاس شود و فرق بود در میان حیض و نفاس و چه دیگر آنست که کمتر شمس نفاس چهل
رحله باشد شبانه روز است کم ربعی و چهار ربعی که در ابو یوسف کمتر نفاس بازده شبانه روز است و اگر علامه در
ایضا شمس در بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علامه و جمیع محدثین بود دم فاسد بود اگر حمل مشک
است اکنون شنید اگر آن مشک یقین شود طهارت سازد و آن نماز بارائضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت
چه پیدا آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پیدا نیامده باشد نفاس نبود آن آرایش را محکم چیست اگر در ایام غیر
بود حیض بود اگر بعد از دو ایام بود و هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول
ابو یوسف رحمه الله در حیض بود و اگر دم مستمر شد این دم و طهر آخر را بگیرد یعنی پیش از چهل و یکم یا
استیفاء کند حیض همان که بود و طهر همان که دیده است ماده کند و اگر کسی گوید که طهر حمل نصب عادت را
نشاید این طهر حمل نیست اصلی است ابو حنیفه رحمه الله را که در هر نفاس که در هر طهر که کم چهل شبانه روز باکی بنیدوی
فاسد نکند هر حمل را نفاس دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله و جمیع محدثین باشد و شبانه روز باکی بنید فاسد کند و اول
نفاس دارد و آخر حیض بنید و فرزند آورد و دم مستمر شد بقول شافعی رحمه الله یک شبانه روز نفاس بود
و بازده پاک و بازده حیض و بر قول شافعی رحمه الله آنست که در کمتر شمس نفاس را یقین است و در بیشتر
و هر کجا که شک با یقین جمع آید هر شک را غلبه کند شک را باید ماندن و یقین باید گرفت که در شریعت با
علم ثابت نشود اما علامه را تیره الله گفته اند که چون دم از چهل در گذشت آن شک فاسد یقین شد که حمل نفاس
بود و بیست طهر و ده حیض و معاصی عادت شود در نفاس چهل و ده حیض ده و بیست طهر و اگر فرزند آورد

پنج دم دید و پسر ده ظهر و ده ستر شد بر همین خلاف بود و اگر فرزند آورد پنج دم زید و پانزده ظهر و دم ستر
 شد بقول ابو حنیفه چهل نفاس بود و بیست ظهر و ده حیض و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پنج اول نفاس
 بود و پانزده ظهر و ده حیض و اگر فرزند آورد پنج دم و پانزده ظهر و ستر افتاد بقول ابو حنیفه رفته است
 بیست پنج نفاس بود و پانزده ظهر و ده حیض بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پنج اول نفاس بود و پانزده ظهر
 و پنج حیض و اگر پانزده آخر چهارده دید بقول ابو حنیفه رفته است چهل نفاس بود و بیست ظهر و ده حیض
 و بقول ابو یوسف پنج اول نفاس بود و پانزده پاک و ازین چهارده ظهر پنج بان پنج دم و ده حیض
 و اگر آن غسل احتیاطی نیاورده باشد بر سر چهارده غسل آرد و ازین چهارده پنج بان باشد و دم
 و نذر و نماز قضا فرمایم و در اول ستر اشش روز نماز فرمایم بعد از آن صاحب عادت شود در ده
 و پانزده و بقول محمد رحمه الله پنج اول نفاس بود و پانزده ظهر و پنج حیض و اول ستر آن بکر و نماز
 گذارد و صاحب عادت شود و پنج و پانزده معتدیه فرزند آورد و ساعتی دم دید و چهل کم دو ساعت
 ظهر و ساعتی دم بقول ابو حنیفه رفته است چهل نفاس بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک ساعت
 نفاس بود و باقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد و بیست دم دید
 و ده ظهر و ده دم دید بر چهل نفاس بود اما اگر دم از چهل در گذشت یا بعد از آن سوی طهر فاسد شود
 از ابو حنیفه رحمه الله دو روایت است یک روایت آنست که بیست نفاس بود و این قول محمد رحمه الله گرفته است
 که دمی ختم بر طهر و اندارد و دیگر روایت آنست که سی نفاس بود و این قول ابو یوسف رحمه الله گرفته است
 که دمی ختم بر طهر و اندارد و اگر زنی دو فرزند آورد بقول ابو حنیفه رفته است و ابو یوسف رحمهما الله نفاس وقت
 آمدن فرزند اول بود و بقول محمد رحمه الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما حدیثش از وقت آمدن فرزند
 دوم گذرد با اتفاق و اگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود و اگر زنی از فرزند در بطن بیاورد و پاره
 پاره می آید بیشتر نباید حکم نفاس طهر و اگر زنی از راه ناف فرزند آورد و از جهه الاشهر می بیند نفاس
 بود اما اگر از راه دیگر آرایش بیند نفاس نبود لیکن شوی پریر کند و کرد فراسش نکرد و وقت
 نماز با فرزند زنی فرزند پدید آید روایت میکند خواجه ابو بکر سعید بنی از نصیر بن سیکه از
 محمد رحمه الله که مخاکی کنند و دیگر در آن مخاک نهند و ستر آن فرزند و آن دیگر
 نهند و بر اظهارت دهند و اگر تصور اظهارت دادن ندارد و تیمم دهندش تا در آن وقت
 آن نماز گذارد با ایما و اگر در آن حالت نماز را ترک کند و بر خود نهند بعضی گفته
 اند که کافره شود اما ظاهر روایت آنست که کافره نشود و وضو برین است و اگر بخردند

و نگارنده مومن بوده و لیکن علمش کم بود و بداند که هر حکم فتناس نماز و نماز را مانده امکان نیست
 و اگر زنی در نخستین ماه رمضان روزی یک بار نماز کند و بعد از آن بیست و یکم ماه رمضان دیگر آورد و ما را معلوم آید که
 پانزده روز از ماه رمضان فتناس بوده است و پانزده روز باقی اگر روز نخستین ماه رمضان
 از یک باقی وید و غسل آورد و نماز نیکوار در روز نهم داشت پانزده اول را قضا در روز نهم بود
 و پانزده آخر را قضا نماز نهم بود و اگر پانزدهم ماه رمضان را بیست و یکم ماه رمضان غسل آورد و پانزده
 اول را قضا در روز نهم بود و نماز نهم را در روز نهم و اگر غسل نپاورد و نماز نهم را در روز نهم
 و روز نهم است علی ماه رمضان را در روز نهم بود و پانزده آخر را نماز نهم بود و بعد از علم فصل و روز
 بیان اخبار روزی قضا را خبر داد که سه بار ده و ده و پانزده دیده ام و دم ستر شده
 است و پیش ازین و بعد از ظهر با مختلف دیدم ولیکن هم درست و دیده ام صاحب عاده شود و در ده
 و پانزده با اتفاق و اگر خبر داد که پیش ازین پانزدهم استخاره نماز گذارد و امام خواهر امام حسام شهبید
 رحمة الله گفته که در حیض خوانده ام می پزد و وی رحمة الله بچنین گفته است که اگر بچنین ده و پانزده دم و ده
 باشد و در وی در صحت و صحیح شود و کلامی که می پزد و در ده و پانزدهم استخاره نماز گذارد و ده و پانزدهم از می و ده
 روز یک دور میروی هشت روز نماز نهم و ده و پانزدهم هفت بران هشت نهی پانزده شود و آنجا هشت روز نماز
 از ده و ده هفت بران هشت نهی پانزده شود و آنجا هفت و ده و پانزدهم هفت بران هشت نهی
 ده شود و هر وی هفت روز نماز از ده و ده هفت بران هشت نهی پانزده شود و نیز از حیض بی شبانه روز نماز ظهر
 آنجا هشت بران هشت نهی و ده شود و از ظهر وی هشت روز نماز اول است و ده هفت روز نماز گذارد و خواهر
 امام حسام شهبید رحمة الله گفته است که بعد از آن نماز شود و این مسئله مشکلی است بدان سبب که اگر بچنین
 ده و پانزده شود چون از ده و ده هفت بطهر شش و هم سه روز نماز و ده و ده و حیض را بشاید و اصلی
 که هر یک از نماز در مدت اضلال می بیند در میان دو ظهر درست دم و ظهر آخر نصب عادت را بشاید ظهر اول
 فتناس است که بعد از ده و حیض است یا بعد از دم ستر یا نه اگر بعد از ده و حیض نصب عادت را نشاید و اگر
 بعد از ده و حیض بود نصب عادت را نشاید اما ظهر آخر فتناس است که بعد از ده و حیض است نصب عادت را نشاید
 و این مسئله مشکلی است مسئله تاریخ سال بریانند و هفت و ده هشت است زنی را روز
 نخستین ماه رمضان دم پدید آید روز چهارشنبه و دم ششم شد و وی صاحب عاده و ده و ده
 است سال یا نقد و هشتاد و یک و روز و ده و سیزده و نخستین ماه رجب الاخر نزدیک فتناس آید گفت
 که مرا خبر ده که من در حیض یا در یابی محمد شیبانی آن عالم را بانی رحمة الله گفته است که اگر فتناس را بخواب

این مساله حاجت آید باید که سالهای ماه کتبه ثانیها را در گذرد و روزها را بگذراند و نقصان بود و کمال
 کرد و اجابت سوره نیردن آید و معلوم شود از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک ماه
 سی و یک روزه ضرب کنی بمقصود سی شود و یکروزه ماه رجب الاخر بمقصود سی و یک شود و پانزده روز نقصان
 ماه برود و نمهند و شش روز و روزانه طهارت بمقتضای باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز
 چهارشنبه است و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز است بمقصود و روز چهارشنبه است
 میرود و آن شش روز که پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن آن روز دوشنبه و
 این مقدار شش روز است بمقصود و شش روز شود و پس معلوم شود که پانزده روز که آمده است
 بمقصود و روز در آنست راست میرود و ده روز خصص بمقصود و ده روز شود و امر و یکروزه ماه
 ششست از یکای وی و اگر همین صاحب عادت خبر میداد که من درین میان مدت است و روز
 دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام و لیکن نمیدانم که حجم است یا فاسد سال برپا نمند و شش
 روز از نخستین ماه رمضان روز آینه ابتدای ظهر من بوده است این مقدار است و چهار ماه است
 و است و چهار روزه ضرب کنی بمقصود و است شود و ما را بمقتضای باید و سه روز که پدید آمدن دم روز
 چهارشنبه بود و است و ابتدای ظهر روز آینه و این مدت سه روز است بمقصود و هفت روز چهارشنبه
 راست میرود و آن سه روز بمقصود و ده روز شود و پس معلوم آمد که ده روز که آمده است ششصد
 و نود و روز در آنست راست میرود و ده حیض برده بمقصود و ده روز ماند از طهر وی چون است
 دیده است و بگانه حیض را طهر دیده باشد ابو یوسف رحمه الله استیفاء کند و اول استمرار ده روز
 حیض دارد و دوم و طهر میشین بماند و ابو حنیفه و محمد و جمهور گفته اول استمرار است روز نماز نماید
 و صاحب عادت کند در همان ده و است نهی است حیض وی ده شبانه روز که سه ساعت و طهر وی
 پانزده شبانه روز ده ساعت و دور و دور و طهر وی در است و پنج شبانه روز شود و هفت ساعت
 بر سال یا نقد و ششاد روز نخستین ماه رمضان روز آینه و برادرم پدید آمد و مستتر شش سال
 برپا نمند و ششاد و یک روز نخستین ماه رجب الاخر روز دوشنبه خفیه را خبر داد که بگر که من در
 حیض ام یا در یکی از آن تاریخ اکنون که خبر داده است هفت هفت ماه است هفت روزه ضرب کنی دو
 ده شود و یکروزه ماه رجب الاخر و است و یازده شود ما را بمقتضای باید و چهار روز که پدید
 آمدن دم روز آینه است و خبر دادن آن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز است و است
 و چهار روز بمقتضای است میرود و آن چهار روز که پدید آمدن روز آینه بوده است و خبر دادن

[illegible]

و لیکن نمیداند که حیض اول ماه هست یا میانه و یا آخر ده هم میسر شود باید که کل ماه رمضان روزه دارد
 و از ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از هجده بیرون آید این جای بود که حیض کوچک
 نشسته باشد نه زیاده اگر چهار شبانه روز بود و بیشتر روز روزه دارد اگر پنج شبانه روز بود و روز روزه
 دارد و اگر ده شبانه روز بود و بیشتر روز روزه و اگر دوازده هجده بیرون آید قضیه ابو حنیفه گفته است
 که اینجا جای بود که حیض کوچک از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود و وی در یازده تمام شود از ماه شوال
 بیست و دو روز روزه دارد و از هجده بیرون آید و اگر شش روز چهار تمام شود بیست و شش روز پیوسته از
 ماه شوال روزه دارد و اگر چهار یا شش یا هجده روزی در پنج تمام شود بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
 و اگر صاحب ماده ده بود و وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
 از هجده بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آرند و اگر پنج نمیداند حکم کنیم بر اقل چهار و اگر حیض اقل
 چهار یا نوزده شبانه روز است و اگر حیض ده شبانه روز حکم کنیم اول ماه ده روز تا روز نوزده و روز
 روزه کل ماه رمضان ده روز داشت قضا یا نوزده روز بیروی اند محمد حسن رحمه الله گفته است که چون
 پیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست و دو روز روزه دارد و از هجده بیرون آید اینجا
 بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روز از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان
 بیست و دو روز از ماه رمضان روزه دارد و یا نوزده روزه و اگر پنج تا روز نوزده تا روز اول ماه رمضان
 روزه داشت قضا یا نوزده روز بیروی بود ابتدا ماه شوال چهار روزی است یا نوزده روز روزه شوال ده روز
 داشت چهار روزه روزه و یکی تا روز اول برای آنکه روز هجده روزه روزه و بار آمد و کارزار و است
 و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یک روز بیروی است یک روز دیگر روزه دارد از هجده بیرون
 آید اینجا جای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود و وی در یازده تمام شود حکم کنیم که اول ماه
 رمضان یازده روز روزه و روزه و چهار روزه و آنکه یازده تا روز اول ماه رمضان روزه داشت
 قضا شانزده روز بیروی بود بیست و دو روز از ماه شوال روزه و شش چهار روزه روزه و آنکه شش تا روز
 اول یا نوزده تا روز اول روزه و شش قضا در روز دیگر بیروی بود تا سی و سه روزه
 شود تا مقنین از هجده بیرون آید اینجا جای بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
 از آخر ماه شعبان بود و شش از اول ماه رمضان بیست و دو روز از اول ماه روزه و شش چهار روزه
 و آنکه شش تا روز اول روزه و آنکه یازده تا روز اول ماه رمضان روزه داشت و قضا شانزده روز بیروی
 و از ماه شوال یازده روز روزه و شش چهار روزه روزه و آنکه یکی تا روز اول یا نوزده تا روز اول

و شش شود و روز نهم بیست و شش روز از ماه متوال روز دهم و قضا و روز هجده بروی بود
 و روز دیگر روز دوازده و بیست و شش روز شود و از عید بیرون آید اینجا می بود که بچسته ماه
 رمضان روز دوازده و اما اگر بچسته ماه رمضان روز دوازده و سی و شش روز روز دوازده و اما اگر بچسته
 بیرون آید از برای آنکه یازده اول و آید باز چهارده و آید یازده و نهم و سی و شش روز
 روز دهم و قضا و روز هجده بروی بود و روز دیگر روز دوازده و از عید بیرون آید و اگر بچسته
 قضا و روز دوازده و اما اگر بچسته آن چهار روز از ماه متوال و آید چهل و دو روز روز دوازده و اما اگر بچسته
 بیرون آید باب سی چهارم در اضلال حیض هرگاه احتمال در آمدن حیض از بطهارت
 شک ناز گذارد و هرگاه یقین بود بنشیند و اگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد و بغسل ناز گذارد
 و اگر هم از ابتدای این شک است همان تعداد که با مقبل کرده است مابعد همان کند و اگر برابر
 بود یکی از یکی اولتر بود صاحب عادت کی طریطی بدید دوم بدید بنشیند و اگر برده قرار گیرد و طریطی
 درست بیند همان دم و طریطی عادت شود اگر دم از ده اندر گذارد و میداند که در روی در ماه
 است ولیکن نمیداند که حیض من است یا حیض غسل آورد و بیست شبانه روز ناز قضا کند و بیست و شش
 روز یقین ناز گذارد و دیگر روز بطهارت شک ناز گذارد و در روز یقین بنشیند و دیگر روز دیگر
 بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد اینجا می بود که حیض و سی از شب بود و اما اگر از روز بود
 و سی و چهار تمام شود و اگر چهار بود در پنج تمام شود و اگر پنج بود در شش تمام شود و چون این عمل کرد و روز
 ششم چهار غسل آورد یکی از برای ناز بگذارد یکی از برای ناز بنشیند و یکی از برای ناز دیگر و یکی از برای ناز
 آفتاب می از برای ناز شام نماید و این خلاف جای پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آورد و حدت
 رسیدش بطهارت ناز شام گذارد و را بود و اگر سه را در پنج کم کرد شک در روز بیست و دو
 روز بطهارت شک ناز گذارد و دیگر روز یقین بنشیند و غسل آورد و در روز دیگر بطهارت شک ناز
 گذارد و غسل آورد و اگر سه را در شش کم کرد این مستنای است و یکی از یکی اولتر نیست سه روز
 بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد و اگر سه
 را در ده کم کرده این مستنای چند وجهی نیست یا متفرق است یا شک در هر سه است یا شک در اول
 است یا میان یا آخر و اگر متفرق است سه روز بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد و بیست روز بغسل
 و اگر شک در هر سه است هر سه روز بطهارت شک ناز گذارد و غسل آورد و هر سه روز بغسل
 و اگر شک در اول است و آخر را می سه روز بطهارت شک ناز گذارد و غسل و چهار یقین ناز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و چهارمین نازکدار و سه روز دیگر بطهارت
 شک نازکدار و غسل آورد و از عهده بیرون آید اگر شک در میان است سه روز میان را بیقین
 نازکدار و یک روز دیگر بطهارت شک نازکدار و دو روز بیقین بشیند و غسل آورد و یک روز بطهارت
 شک نازکدار و غسل آورد و سه روز بیقین نازکدار و از عهده بیرون آید و اگر چهار روز در پنج کم
 شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نازکدار و سه روز بیقین بشیند و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت
 شک نازکدار و غسل آورد و اگر چهار روز شش کم کرد شک در دو روز است و دو روز دیگر بطهارت
 شک نازکدار و دو روز بیقین بشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و دو
 چهار روز در هفت کم کرد شک در سه روز است سه روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و یک روز
 بیقین بشیند و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و یک روز بیقین بشیند
 و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و اگر چهار روز در هشت کم کرد و این مستأوی
 است و یکی از یکی اولی نیست چهار روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت
 شک نازکدار و غسل آورد و اگر پنج روز شش کم کرد شک در یک روز است و یک روز دیگر بطهارت شک
 نازکدار و چهار روز بیقین بشیند و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و اگر پنج
 روز در هفت کم کرد شک در دو روز است دو روز دیگر بطهارت شک نازکدار و سه روز بیقین بشیند و
 غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و اگر پنج روز در هشت کم کرد شک
 در سه روز است سه روز دیگر بطهارت شک نازکدار و دو روز بیقین بشیند و غسل آورد و سه روز
 دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و اگر پنج روز در نه کم کرد شک در چهار روز است چهار روز
 بطهارت شک نازکدار و یک روز بیقین بشیند و غسل آورد و چهار روز دیگر بطهارت شک نازکدار
 و غسل آورد و اگر پنج روز در ده کم کرد و این مستأوی است و یکی از یکی اولی نیست پنج روز دیگر بطهارت شک
 نازکدار و غسل آورد و پنج روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و اگر شش روز در هفت
 کم کرد شک در یک روز است یک روز دیگر بطهارت شک نازکدار و دو روز بیقین بشیند و غسل آورد و یک روز
 دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و چهار روز بیقین بشیند و غسل آورد و یک روز دیگر بطهارت
 شک نازکدار و غسل آورد و اگر شش روز در هشت کم کرد شک در دو روز است دو روز دیگر بطهارت
 شک نازکدار و دو روز بیقین بشیند و غسل آورد و دو روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل
 آورد و اگر شش روز در نه کم کرد شک در سه روز است سه روز دیگر بطهارت شک نازکدار و سه روز بیقین
 بشیند و غسل آورد و سه روز دیگر بطهارت شک نازکدار و غسل آورد و اگر شش روز در ده کم کرد و این

و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش روز آرد که کرده تنگ چهار
 روز بست چهار بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز دیگر بمقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
 تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش روز آرد که کرده تنگ در پنج روز بست و چهار روز دیگر بطهارت تنگ
 نماز گذارد و یک روز بمقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر شش
 روز آرد و از ده که کرد این برابر است و یکی از یکی اولتر نیست شش روز بطهارت تنگ نماز گذارد
 و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز بست که کرد تنگ
 و یک روز بست یک روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و شش روز بمقین بنشیند و غسل آرد و یک روز
 دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز که کرد تنگ در دو روز بست و دو روز بطهارت
 تنگ نماز گذارد و پنج روز دیگر بمقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل
 و اگر هفت روز که کرد تنگ در سه روز بست و سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز
 بمقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز که کرد
 که کرد تنگ در چهار روز بست چهار روز بطهارت تنگ نماز گذارد و سه روز بمقین بنشیند و غسل
 آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز که کرد تنگ در پنج روز
 پنج روز بطهارت تنگ نماز گذارد و دو روز بمقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد
 و غسل آرد و اگر هفت روز که کرد تنگ در شش روز بست شش روز بطهارت تنگ نماز گذارد
 و یک روز بمقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هفت روز
 چهار روز که کرد این برابر است و یکی از یکی اولتر نیست هفت روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
 و هفت روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز که کرد تنگ در یک روز بست
 یک روز بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و هفت روز بمقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت
 تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز که کرد تنگ در دو روز بست و دو روز بطهارت تنگ
 نماز گذارد و شش روز بمقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد
 و اگر هشت روز که کرد تنگ در سه روز بست سه روز بطهارت تنگ نماز گذارد و پنج روز بمقین
 بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز که کرد تنگ در دو
 که کرد تنگ در چهار روز بست چهار روز بطهارت تنگ نماز گذارد و چهار روز بمقین بنشیند و غسل آرد
 و چهار روز دیگر بطهارت تنگ نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز که کرد تنگ در پنج روز

پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
 و غسل آرد و اگر هشت روز چهار روز دیگر شک در ششش روز هشت شش روز بطهارت شک
 نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و ششش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل
 آرد و اگر هشت روز یا نوزده کم کرد شک در هفت روز هشت هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز
 بیقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت روز یا نوزده
 کم کرد این برابرست و یکی از یکی اولتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت
 روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده کم کرد و شک در یکروز هشت یکروز
 بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
 و غسل آرد و اگر نه را در یازده کم کرد شک در دو روز هشت دو روز بطهارت شک نماز گذارد
 و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و اگر نه را در ده و از ده کم کرد شک در سه روز هشت سه روز بطهارت شک نماز گذارد و ششش روز
 بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده
 کم کرد شک در چهار روز هشت چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد
 و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهار روز کم کرد شک در پنج روز یا
 پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز
 گذارد و اگر نه را در یازده کم کرد شک در ششش روز هشت ششش روز بطهارت شک نماز گذارد
 و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و ششش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را
 در شانزده کم کرد شک در هفت روز هشت هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین
 بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هفده
 کم کرد شک در هشت روز هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و غسل
 آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در یازده کم کرد و این
 مستثنا می است و بعضی از بعضی اولتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و
 روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در یازده کم کرد شک در یکروز هشت
 یکروز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز دیگر بطهارت شک نماز
 گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده و از ده کم کرد شک در دو روز هشت دو روز بطهارت شک

نازک دارد و هشت روز یقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد
 و اگر ده روزه را در سیزده کم کرد شک در سه روز است سه روز بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد
 و هفت روز یقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و اگر ده
 روزه چهارده کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بپهارت شک نازک دارد و شش روز یقین
 بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و اگر ده روزه پانزده کم کرد
 شک در پنج روز است پنج روز بپهارت شک نازک دارد و پنج روز یقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بپهارت
 شک نازک دارد و غسل آرد و اگر ده روزه شانزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بپهارت
 شک نازک دارد و غسل آرد و چهار روز یقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بپهارت شک نازک دارد
 و غسل آرد و اگر ده روزه هفده کم کرد شک در هفت روز است هفت روز بپهارت شک نازک دارد و سه
 روز یقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و اگر ده روزه
 و هجده کم کرد شک در هشت روز است هشت روز بپهارت شک نازک دارد و دو روز یقین بنشیند
 و غسل آرد و هشت روز دیگر بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و اگر ده روزه نوزده کم کرد شک
 در نه روز است نه روز بپهارت شک نازک دارد و یک روز یقین بنشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
 هم بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و اگر ده روزه بیست کم کرد این مساوی است و یکی از یکی
 او کمتر نیست و ده روز بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بپهارت شک نازک دارد
 و غسل آرد و اگر ده روزه سی کم کرد این مساوی است و بیست و یک روز بپهارت شک نازک دارد
 در هر دو بیست یا شک در ده میان بیست یا شک در ده اول است یا از میان آخر یا در آخر یا در اول
 و آخر اگر مستغرق است و ده روز بپهارت شک نازک دارد و غسل و بیست و یک روز دیگر غسل
 آرد و اگر شک در هر دو بیست هر دو روزی بپهارت شک نازک دارد و باز بر سه روزی غسل
 آرد و اگر شک در ده اولی است یا میان بیست و ده اول را بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و ده
 میان یا هم بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و ده آخر یا یقین نازک دارد و اگر شک در ده
 میان بیست یا ده آخر اول را یقین نازک دارد و ده میان را بپهارت شک نازک دارد و غسل
 آرد و ده آخر یا هم بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و اگر شک در ده میان بیست و ده اول را
 یقین نازک دارد و ده میان را بپهارت شک نازک دارد و غسل آرد و ده آخر یا یقین نازک دارد و غسل
 آرد و اگر ضار را شک افتاد که حیض من سبب است و یکی من یا نوزده یا حیض من سبب است و یکی من یا نوزده

یا حیض من و ده است و پاکی بیست و پانزده یقین نشینند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
 شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز یقین نماز گذارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت
 شک نماز گذارد و بر سر هر پنج غسل آرد و پنج روز دیگر یقین نماز گذارد و سی و پنج روز
 دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنج غسل آرد و پنج روز دیگر یقین نماز گذارد و ده
 روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنج غسل آرد و پنج روز دیگر یقین
 نماز گذارد و چون سه شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یاده و پانزده
 بد و اول باز رود که بیست و با بیست و پنج مواخت خمس است خمس است چهار
 بود و خمس است و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
 خمس است را در بیست پنج ضرب کنی همان صد شود پس چون بصد برسد بد و اول
 باز رود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود و دور وی درسی شود چون
 سیصد برسد بد و اول باز رود از برای آن معنی که سی را با صد مواخت عشری است
 عشری سی سه بود و عشر صد ده و اگر عشر صد را در سی ضرب کنی میصد شود و اگر عشر سی را
 در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بد و اول باز رود ضاله میدانند که دم
 هر ماهی بادم بوده ام و پانزدهم هر ماهی بادم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی بادم بوده ام
 و در صورت اول نه روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر روز یقین نشینند و نه روز بغسل
 نماز گذارد و در صورت دوم پنج روز یقین نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد
 و دیگر روز یقین نشینند و نه روز بغسل نماز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز یقین
 نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر روز یقین نشینند و اگر میدانند که دور
 در ماه است پنج روز دیگر بغسل نماز گذارد و ضاله میدانند که دم هر ماهی پاک بوده ام و
 پانزدهم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنج هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
 بوده است یقین نماز گذارد و آن پاکی را بغسل نماز گذارد و صاحب عادی طهر طهری دید و دم
 بدید نشینند اگر دم بده قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
 و اگر دم از ده اندر گذارد و میدانند که حیض وی سه است ولیکن تمیذ که طهر وی پانزده یا شانزده
 غسل بیازد و هفت شبانه روز نماز قضا کند و هشت روز یقین نماز گذارد و دیگر روز بطهارت
 شک نماز گذارد و دور روز یقین نشینند و غسل آرد و دیگر روز بطهارت شک نماز گذارد

و غسل آرد و روز دوم چهارده روز بقیه نماز گذارد و در روز بظهارت شک نماز گذارد و دیگر
 بقیه نشیند و غسل آرد و در روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و بر سر سوم سیزده
 روز بقیه نماز گذارد و در روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و در روز دیگر بظهارت شک نماز
 گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم و دوازده روز بقیه نشیند نماز گذارد و در روز بظهارت
 شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
 پنجم یازده روز بقیه نماز گذارد و در روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
 بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بقیه نماز گذارد و در
 روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
 یکی غسل آرد و در هفتم نه روز بقیه نماز گذارد و در روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و
 هفت و دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بقیه نماز
 گذارد و در روز بظهارت شک نماز گذارد و در نهم بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
 غسل آرد و در دهم هفت روز بقیه نماز گذارد و در روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و در
 روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در یازدهم شش روز بقیه نماز گذارد
 و در روز بظهارت شک نماز گذارد و در دهم روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر
 هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بقیه نماز گذارد و در روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و یازده روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
 بقیه نماز گذارد و در روز بظهارت شک نماز گذارد و در دهم روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد
 شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی دو روز بقیه نماز گذارد و در روز
 دیگر بظهارت شک نماز گذارد و در دهم روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
 بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم و دهم روز بقیه نماز گذارد و در روز بظهارت شک نماز
 گذارد و غسل آرد و چهارده روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
 یازدهم یک روز نماز بقیه گذارد و در روز بظهارت شک نماز گذارد و در دهم روز دیگر بظهارت شک
 و دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بظهارت شک
 نماز گذارد و در دهم روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
 دهم و در دهم روز بظهارت شک نماز گذارد و در دهم روز دیگر بظهارت شک نماز

که روز و بر سر هر یکی غسل آرد و روز نهم یک روز بظهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
 غسل آرد چون بنوزده برسد بدو راول باز روز دوازده روز بیقین نماز گذارد و یک روز بظهارت
 شک نماز گذارد و روز بیستین بنشیند و غسل آرد و یک روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
 و بعد از آن قعد که گفته آمد و اگر صاحب عادت ده و بیست طریقه و طولی و استمرار افتاد و عدد
 یا و میدارد و لیکن مکان یا و نمیدارد ضلالت ندارد روی مکان اگر آن طریقه که دیده است بیست یا
 سی بود یا چهل و پنجاه شود نصب عادت را شاید اما اگر ده روز چیزی ندیده و بعد از آن استمرار افتاد
 اصل استمرار ده روز حیض بود و بیستین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابو یوسف
 رحمه الله ده روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و بعد از آن ضلالت شود بر قول ابو حنیفه و محمد و جهم بعد
 چون دو روز پنج ندید عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست و الله اعلم
باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس و اضلال نفاس آن بود که زنی خمر زند
 آورد و دم ستر غلبه بنشیند اگر دم بر جبهه قرار گیرد و از آن سیحوی طریقه درست بیند همان
 عادت شود و اگر دم از جبهه اندر گذرد و دمید اندک نفاس و بی که از جبهه است و لیکن نمیداند
 که چندین است کمترین نفاس یک دو غسل آرد و چهل شبانه روز نماز قضا کند و فریضها وقتی غسل
 کرد و نماز قضا را یک غسل هر چند که خواهد گذارد روا بود و لیکن چون ده روز نماز قضا کند
 و در آن ده دیگر این نماز را با قضا گذارد که ازین ده و ده یکی یا یکی وی بود و هر سجد تلاوت
 که در آن ده آورده بود درین ده باز آورد و فریضها وقتی باز گذاردن قضا حاجت نیست
 یا در حیض بود یا در پاک اگر در پاک بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بروی نبود
 و اگر زنی حامله صاحب است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا بتدیه را سقط غائب شد
 و دم ستر شد نمیداند که صورت پدید آمده است یا بی ده روز بیقین بنشیند و غسل
 آرد و بیست روز بظهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
 و بعد از آن بیست روز بیقین نماز گذارد و ده روز نمی نشیند تا آنکه که صحت یا بد
 اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا بی
 و دم ستر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد
 و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

و یا نه در روز یقین لازم گذارد و پنج روز یقین بشیند و هیچ دیگر نفیست نماز گذارد تا صحت نیاید بپوشید
میکنند صاحب عبادت دو رو بیت دو دم وید و سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده
است یا نه و دم ستر شد باری غسل یار و در حال دو بیت روز بظهارت شک نماز گذارد
و سه روز یقین بشیند و غسل آرد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد
از آن از هر سی ده روز یقین نماز گذارد و دو بیت روز بظهارت شک نماز گذارد و دو بر سر
هر دو بی غسل آرد تا صحت یا بد بچنین کند زنی است حیض وی بیست شبانه روز بود و پاک است
و سه شبانه روز سقط غایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نه و دم ستر شد
هفت روز یقین بشیند و غسل آرد و دو بیت و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و دو بیت
روز یقین بشیند و غسل آرد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دو بیت روز
یقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و چهار دیگر یقین بشیند و غسل آرد
و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا ان شاء که صحت یا بد زنی فرزند آرد و دم ستر شد
اگر نفاس و پاک و حیض یا دمیدار و کار آسان بود آنچه نفاس داشت بشیند و غسل آرد
و پاک را نماز گذارد و حیض را بشیند و اگر میچمید اند بر فقیه کار آسان بود و بر آن ضعیف
دشوار بود و زیرا که هر وقت نمازی غسل آرد و اگر پاک و حیض را یا دمیدار و ولیکن نفاس را
یا دمیدار دم فائده نبود تا نفاس را یا دمیدار و پاک و حیض را بر آن نتوان بنا کردن و اگر نفاس
یا دمیدار و ولیکن پاک و حیض را یا دمیدار و نفاس را بشیند و غسل آرد و پانزده روز بظهارت
نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و بعد از آن خاله شود و اگر نفاس
را یا دمیدار و دمیداند که پاک و بی پانزده شبانه روز بود و بیست نفاس را بشیند و غسل آرد
و پانزده شبانه روز یقین نماز گذارد و سه روز یقین بشیند و هفت روز نفیست نماز گذارد و
بیت روز یقین نماز گذارد و سه روز بظهارت شک نماز گذارد و چهار روز روز نفیست نماز
گذارد و یک شبانه روز یقین نماز گذارد و بعد از آن خاله شود بر زنی کفارت بین بیست و دو
ساله است و فقه ندارد که بدان کفارت کند بر زنه کفارت میکند سه روز و زنه
دارد پیوسته و ده روز بخورد و با زنه سه روز پیوسته و یک روز و دارد از عید و بیرون
آید زنی خاله است و صاحب عاده و ده و بیست و بیرون کفارت ماه رمضان است
و وی از بده از اد کردن و طعام دادن عاجز است بر زنه کفارت میکند و روز

روزه دارد و کفارت ماه شود و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بود و ده وی در
یا زده نام شود پس از آن روز سه روز ناروا آید باز از آن روز ناروا آید و چهارده شود و چهارده روز روزه
دارد از عید کفارت بیرون آید و اینجا بود که دم و ظهر را یاد میداند اما اگر هیچ یاد ننمیدارد حکم کنیم بر اقل طهر و اگر حیض
اقل طهر باشد و شب سازد روزه است و اگر حیض ده شب سازد و روزی در میست و پنج شب سازد نامشده و روزه دارد
از عید بیرون آید و اینجا بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود و ده وی از یازده نامشده و از عید روز چهار
روز ناروا آید باز از آن روز ناروا آید و پانزده روز روزه دارد از عید بیرون آید مستند به سه دم و بدو سه سال طهر
و استمرار افتاد و بر عادت شود تا اگر طلاق شود سه سال نیز باید ناعدت نکند و این احکام عند نشاشا باید با طهر
طویل نصب غاوت را نشاید اگر زن طهر طویل دید و دم شسته شود و شوی و بر اطلاق دادی وی حیض و باکی خود پنج
نیمه از عادت وی بچند کند و وجه مدت باید بر قول عبد الله بن عمر رضی الله عنه صد و بیست و یک روز کم ساعتی باید تا
عادت وی بگذرد و بر ذرات حاکم جلیل از پی هر چه الله بخت ماه و ده روز کم یک ساعت باید که ناعدت وی بگذرد و
ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که بخت ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف مشایخ است بنبره ماه و ده روز
کم چهار ساعت باید ناعدت وی بگذرد و پنج و چهار ساعت بدانی رحمه الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت
و این اختصار شیخ الاسلام بیان است در قول ابو نعیم معاذ بن وری هم بر ناعدت وی بگذرد و بیست و یک روز کم و استمر
شود و شک باشد که وی حامله است یا نه و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نه و اگر سقط غایب
است شک است که صورت بد بد آمده است یا نه و روز بچین نشیند و غسل آرد و بیست روز بطهارت شک نازک گذارد
و ده روز دیگر بچین نشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نازک گذارد و بچین نشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر
غسل آرد و بیست روز دیگر نازک گذارد و بچین نکند صاحب عاده بوده است و الله علم فصل در استمناء استمناء جای بود
که در کچه و مملوک صحبت و دواعی حلال بود و جای بود که صحبت حلال نبود اما دواعی حلال بود و جای بود که صحبت
و دواعی حرام بود چنانکه مردی که کینک خرید از پدر خود یا از غیر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و دواعی حرام بود
ابا استمناء حلال بود اگر مردی که کینک خرید معلوم شد که دختر کینک وی است و با مادرش دخول کرده باین کینک
صحبت و دواعی حرام بود ویراما استمناء حرام است اما اگر مادر کینک وی پیدا شد و با دخترش دخول کرده بود حکم
باین بود مردی که کینک خرید بیا به قبول ابو حنیفه رحمه الله حکم کتابیه دارد و قبول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل حکم کرده اند
و اگر مردی که کینک خرید منع است اما صحبت و دواعی حرام بود و اگر کسی حیض دید و اسلام آورد اکنون صحبت و
و دواعی حرام بود اگر مردی که کینک خرید و کینک دیگر خرید معلوم شد که این خواهر کینک وی است اگر کینک اول
دخول کرده است باین دوم صحبت و دواعی حرام است و اگر مردی که کینک خرید و با هر دو دخول کرده است

معلوم شد که هر دو خبر یک گزند با هر دو دخول و دوامی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود زائل نکند و دیگری
 یک را از ملک کند یا کند نشد یا نشود و او دو حال باین کثیر یک و یک دخول نشاید کردن و اگر فرخت یا بخشید یا استیفا
 کثیر یک کند و دیگر این کثیر یک دخول نشاید کردن مگر مردی را از بیست کثیر یک خرید معلوم شد که خواهر زن و سستی با زن
 صحبت و دوامی نشاید کردن ولیکن باین کثیر یک صحبت و دوامی نشاید کردن و اگر مردی را از بیست کثیر یک استیفا
 معلوم شد که خواهر کثیر یک و بیست کثیر یک دخول کرده است و دیگر با هر دو صحبت و دوامی نشاید کردن یا یکی را
 از ملک خود زائل نکند یا نکند و دیگر صحبت و دوامی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود زائل نکند یا نکند و دیگر با هر دو صحبت و دوامی
 حلال بود مردی که کثیر یک خود را بشوید داد و بر شوئی خود و طلاق شد و طلاق بندها چون مرطوق از او بود
 بخانه شوهر آمد حدت شوی داد و در برابر آن کثیر یک صحبت و دوامی نشاید کردن تا حدت شوی کند و چون حدت شوی گذشت
 خواهر با وی دخول کرد شوی این کثیر یک و کثیر یک و دیگر با این کثیر یک صحبت و دوامی نشاید کردن که آن صحبت که خواهر را
 افتاده است صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست با تعاقب صحبت عقد صحیح باید تا مردی حلال شود باید که کثیر یک
 را بشوید و دهوان شوی را با وی دخول افتاد و طلاق دهد و حدت شوی گذرد و نگاه ویرا با وی دخول نشاید کردن
 مردی را زانی است و زنی دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن و سستی میان ایشان
 متارکه شود و متارکه ایشان با بقضای قاضی حاجت نبود و بر زن حدت واجب شود و هر مرد کاین میان نام برد
 و سستی کاین بر کدام که کمتر بود تا حدت وی نگذرد و ویرا با زن خود صحبت و دوامی نشاید کردن مردی که سستی
 برآمد زن و ویرا خبر ذات شوی داد و در زن حدت داشت و شوی دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از حدت سستی
 بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان با بقضای قاضی حاجت نبود و بر زن حدت واجب شود و هر مرد
 کاین میان نام برد و سستی کاین بر کدام که کمتر بود تا حدت وی نگذرد و شوی ادا و دخول و دوامی نشاید
 کردن مظهر و معصیت و محرم را صحبت و دوامی نشاید عاقل و نفس را صحبت نشاید که حرام بود و اما دوامی نشاید بعضی
 مشایخ مولی را قیاس کنند و مظهر چنانکه مظهر را صحبت و دوامی نشاید و مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است
 از مظهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نمیکند زن و وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظهر و سه سال
 صحبت نمیکند زن بودی طلاق میشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بکالیض و نفسا چنانکه عاقل و نفسا را صحبت
 بود و دوامی حلال بود و سستی را نیز باین حکم بود و مولی باید که سو کند را بشکند و کفارت عین کند تا زن بروی او وارد نشود و زن
 دار را صحبت نشاید کردن اما دوامی نشاید باین اگر جوان است نشاید و اگر پیر است نشاید دلیل بر آنکه دو کثیر یک با هر دو
 رضی امره سوالی که مذکور در او دوامی نشاید باین یکی را فرموده نشاید و یکی را فرموده نشاید باین یکی گفت که دین من باین
 که دین وی را چه حسی میفرماید که نشاید و در امری فرماید که نشاید گفت وی مردی پیر است و سستی وی ضعیف است

اما جوانی است که قوی باشد تر نشاید کرد و غنای او و مدد علم مسئله بر نی که جبر آید باز نتواند گذاردن و لیکن از ذکر
 مسو نیست باید که خائف نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب التوب الیه خدای عزوجل امر فرمود تا
 برای نویسدش از آتش و دوزخ و از عذاب خود پس گرداند و امر را پیش بگذراند و پشت رساند و رسول علیه الصلو
 فرمود و هست بران زن عالیض که هر وقت نماز معقود بآرستغفر الله گویند خدای عزوجل ثواب هزار گنمت نازید فرشته
 در دیوان وی ثبت گرداند و بقا و گناه کبیره و بر او میامزد و بقا و در حبشست و بر او گنمت کند بعد هر موی که بر او
 این زن بود امر فرمود تا شهرستان بنام آن بنده بماند و بعد هر موی که در استغفار است بقیامت خدای عزوجل
 و در انوری بماند و بعد هر موی که بر او عطا می شود ثواب یکم و عده در دیوان وی ثبت گرداند و چون از حیض پاک شود
 و غسل ارد و دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عزوجل و بر او از جمله گناهان
 کبیره و صغیره پاک گرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیامدش بر و می کشد گناه ننویسد و بر هر رکعتی ثواب شصت و یک در
 دیوان وی ثبت گرداند و بعد هر موی که بر اندام وی بود خداوند عزوجل و بر او از نوری که گنمت کند اگر پیش از
 آنکه در حیض آید شصت و یک در دیوان وی ثبت گرداند و اگر پیش از آنکه در حیض آید شصت و یک در دیوان وی ثبت گرداند
 با سند درست تا بهر عالم علیه الصلو و السلام بران زن بگرداند و دنیا بگذرد و روح مردان محرم و بر اندیده باشد و می باشد
 بودیم کتاب الحیض و الله اعلم باب سی و ششم در بیان جهارت از نجاست بدانکه تن و جامه
 پاک و آشتن فریضه است بآیه و اخبار و جماع است مسئله نجاست چندین باید تا روای نماز را بازدارد و قبول
 نشانی است الله هر چه اندک نجاست و یا بر تن و یا بر جامه یا بر چندی که در بر چشم و یا بر روای نماز بازدارد و قبول
 وی آنست که نفس مطلق است قوله تعالی و کتاب فطره و الله اعلم گفته اند که نفس مطلق است و لیکن نجاست
 اندک معفو است و ما معفو اندک را هم باید دانستیم و هم فعل رسول صلی الله علیه و سلم و هم فتوی امیر المؤمنین جعفر رضی الله
 آیه آنست که خداوند عزوجل آیه جهارت فرستاد و موضوع استخبار او گردید و جماع است که موضوع استخبار از نجاست
 فانی نبود اگر نجاست اندک معفو بودی خداوند عزوجل موضوع استخبار او گردید و فعل رسول علیه الصلو و السلام
 آن بود که نماز شروع کرده بود و می ایستاده بود و در میان نماز قدمها از آن خلعین بپایرون و در روی خلعین
 علیه السلام چنین گمان بردند که فریضه شد ایشان نیز قدمها از خلعین بپایرون آوردند بعد از فرغ نماز رسول علیه الصلو
 از ایشان سوال کرد که شما چه داشت برین که نماز خلعینها از قدمها بپایرون آوردید ایشان گفتند که شما چون خلعینها از قدمها بپایرون
 آوردید ما چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها از خلعینها بپایرون آوردیم رسول علیه السلام فرمود که من از شر دم گردیم و از نماز
 بر آوردم پس ائیل علیه السلام مرا خبر کرد که در خلعین تو گناه کرده شد من بدین خلعینها بپایرون
 آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست اندک نماز رواست

که کرد و انبوی رسول علیه السلام آن نماز را در سر کف می روی می سر می روی است که اگر بی رویی طریق اولی بنوی
رسول علیه السلام و السلام فعلینما از قدم بیرون بنیاد روی و عمل آنکه منسوخ باشد و آن از رسول
علیه السلام و السلام که نفس خود از برای بیان احکام را بود و قوی امیر المؤمنین علیه السلام آن بود که از وی
سوال کردند که نجاست چه باید تا روی نماز باز دارد گفت همه چیز آن ناخن من ناخن روی بچند و درم سهیلی بود
و درم شش میلی بچند که گفته است و تو که شافعی رحمة الله بجا است آنکه نیز نزدیک تو غوغاست و بسط
بر آنکه تو که شافعی رحمة الله بجا است بر پاک مبداء می و از آن موضوع کتاب می می آید از بول آنکه نجالی بنوی
پس معلوم که نجاست آنکه نیز یک تو غوغاست و قد امیر المؤمنین علیه السلام آن بود که زنی شستن
صدقات را با بجا بجا حاجت آمدی قدمسار که خود را ختم دای و آب آن خود بر پشت ایشان کردی هر
که قدر ایشان آن قدر بود و ناخن کم از آن خود و کیفیت گفته است را خوانده امام زاهد فخر رحمة الله در کتاب است
بجان کرده است تا اگر یکی را یکدست بیرون کنی بجای پیچیده از نقره واجب شود و هر انگشتی را از نقره لایق
شود و هر خنجر را بصدوی سه و دو و آنکه نقره واجب شود مگر انگشت ابهام را که دیر بود و چنانچه است بر سر
پانصد نقره واجب شود و پس معلوم شد که بچه از گفته است شست را فراز کند و بچه را فراز کند و بچه
برزد دست و پشت چندین باید گفته است آن مقدار بود که خواهر امام اجل خراسانی رحمة الله گفته است که اینجا
کلان ترین درم هر زمانه است بر سر خنجر رحمة الله گفته است که چون بدر می برسد روی نماز را باز دارد
و شعی رحمة الله گفته است که چون زیادت از درمی شود روی نماز را باز دارد و قوی بر می قوی است نجاست
بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کند زیادت از درمی شود روی نماز را باز دارد و اگر بعضی بر بوش خنجر
و بعضی او می آن جمع کنند بانی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف درم جمع نکنند و بقول محمد و زفر شافعی رحمة الله
جمع کنند اگر بعضی غلیظه است و بعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظه بود و خفیفه تبع وی بود و اگر غالب
خفیفه بود غلیظه تبع وی بود و اگر هر دو برابر بود خواهر امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که قوت غلیظه زیادت
خفیفه تبع وی بود و شیخ الاسلام بر آن الدین رحمة الله گفته است که غلیظه را اگر بخفیفه بشوی خفیفه شود
هم ابتدا می همه را خفیفه دریم آنچه گفته در حق نجاست سنگ است اما اگر نجاست بسط بود و از ابتدا غلیظه دریم
چون درم سنگی برسد روی نماز باز دارد اگر چه در انگشتی کنیم از درمی شود که در حق نجاست سنگ طول
مرض دیر اعتبار است و در حق نجاست بسط اعتبار وزن و راست آنچه حکم نجاست غلیظه بود گفته اند خفیفه
حکم چیست معنی خفیفه سبکتر بود از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سوال کردند جواب گفت بار دوم سوال کردند
جواب گفت بار سوم سوال کردند گفت کثیر فاشش یا زاید روی نماز باز دارد و گفته اند کثیر فاشش چندین

گفت مقدار ربعی مردان از آن ربع چهار یکی حامله عینی است از حضرت موسی علیه السلام روایت کرده است که
مردان چهار یک چهار ضروری است یعنی اماره ابو یوسف رحمه الله روایت کرده است که روایت کرده است که روایت کرده است
برست در برست و از محمد رحمه الله روایت است که روایت قدم و یک روایت چهار یک وضع آن که بر روی روایت
باشد **مسئله** موسی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمه الله سر تا دوی از آدمی که جدا شود دوی نازک از دوی شود
روای نازک باز دارد و بر قول دی آنست که رسول علیه الصلوٰه والسلام فرموده است این بر منی فبیت که بر چهار زن
چهار کنی وی مرده است اعم محمد گفته است که سر تا را اعتنا نیست با چون بر سر منکی بر سر دوی نازک باز دارد و چون
اعم منصور بن یزید رحمه الله قوی بر قول امام محمد رحمه الله دوی نازک با موسی در دوی نازک و این دو اما قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمه الله و ابو ذر که در آب اندک فند آب اندک بخشند تا بهیست حرام خود با اتفاق که مسلمان را گوش از دوی جدا
شده باشد و با دوی است همچنان نازک میکند ارد و باقی در عیون ابو یوسف رحمه الله روایت است که نازک
زده است و لکن دندان از دوی جدا شده است و با دوی است نازک میکند ارد محمد رحمه الله گفته است که چون بر سر منکی
روای نازک باز دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر دندان دوی است بهر چند که بود نازک با دوی را بود اگر دندان مسخر
دیگر است چون بر سر منکی بر سر دوی نازک باز دارد که فرق است میان دندان دوی دندان دیگری و آن فرق را مسلم
نست **مسئله** دمان آدمی را حکم چیست در صلوٰه پنج الاسلام علی استیانی از سلیمان فارسی رضی الله
عنه روایت است که پنج است اما ظاهر روایت آنست که پاک است و پس از آنکه رسول علیه الصلوٰه والسلام را بر سر منکی
که چهار نمازی میکند رسول علیه الصلوٰه والسلام گفت یا عما جاء به از اربعه نمازی میکند گفت از آب و دمان منی
گفت که دندان که آب دمان نماز آید منی نماز آب چشم و آب گوش شام و خوی شما پاک است چنانکه آب در اینجا شما بر سر
چون رسول علیه الصلوٰه والسلام پاک فرمود معلوم است که پاک باشد و لیکن پاک کننده نباشد و بر کسب وقت بودی که
صاحب نماز آب دمان منی را بجای گرفته اندی و بر کسب شندی به نازک نام کردند و رسول علیه الصلوٰه والسلام از
منع کردی پس معلوم است که پاک است اما آب نازک است را حکم چیست در صحیح الجامع ابو العباس جفانی از ابو بصیر محمد بن
محمد سلام السجی رحمه الله روایت است که اگر خشک شود لون منی بگردانند بجز خود که از لعاب که هم است اما ظاهر روایت
آنست که پاک بود و غیره ابو العباس رحمه الله روایت است که پاک است که در تحقیق المسکوک یحیی بن ابراهیم است که آب و منی
و آب که بر سر منی بر سر منی پاک است و خوی آدمی پاک است از اجنب و حایض و نفسا و محدث بشرط آنکه بر اعم
نخواستن حقیقی بنو لیل را که گیسوا وقت بودی که صحی بر حقان الله علیه صحت بودی که گریای گریای حجاز بودی که
و ایشان گریای خوی کردی در چهارم ایشان رسیدی و ایشان چار نمازی نکردی در رسول علیه السلام فرمودی ایشان را
که چهار نمازی کنند پس معلوم است که پاک است و دیگر که را ایه میکند مادر مومنان هائیه حدیثی از حضرت موسی علیه السلام روایت کرده است

و صفت وی دیگر میشود که می تیر و می کشد و اگر کسی ببرد و تاه و آفتاب می رسد و هر دو تاه تر شود چون خشک شود خوب المام
 را به فخر رحمة الله گفته است که چون خشک شود تاه اول بالیدن پاک شود اما دوم تا نشود پاک نشود که آن حکم بیان دارد و
 محمد رحمة الله گفته است که آب منی بالیدن قوی پاک شود که سبزی بود اگر سنگ بود بالیدن پاک نشود اما اگر سبزی بود و خشک
 شود چون بالی پاک گردد و اگر تر شود آن بلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله در روایت است درست تر آنست که
 باز نیاید بر خلاف آنکه زمین بلید شود و چون پاک شود چون پاک تر شود بلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله
 و در روایت است که روایت است که باز نیاید و دیگر روایت آنست که باز آید و اخبار امام شریف در این باره حل و فصل نموده
 آنست که باز آید اما قوی آنست که باز نیاید و آب منی حیوانات بر قول شافعی رحمة الله در خشک پاک است که اگر از آن پسکه
 بقول امام احمد بلید است تر و خشک چون خشک شود بالیدن پاک نشود مسلماً را بر امام بنی سید چون خشک شد
 بالیدن پاک نشود یا بعضی شیان رحمة الله گفته اند که قیاس بجان پاک شود اما ظاهر روایت آنست که پاک نشود تا نشوی باز نی
 آنکه اندام را خاصیتی است که چون تری بوی رسد بجز آن تری را بخورید تا نشوی پاک نشود و اگر رجاء روایت عایشه
 رضی الله عنها نیامده بودی قیاس آن بودی که بی شستن پاک نشود اما بر روایت عایشه رضی الله عنها که بگویم که بالیدن
 پاک شود اما اندام تا نشوی پاک نشود زنی فرزند آورد و مرده و پیر نام کنند و بشنود لیکن بسبب نفی و کفن کنند لیکن
 بسبب نفی و دفن کنند لیکن بسبب نفی و بوی ناز و بانود و بادی ناز و بانوجوی از کسی میراث برد و کسی از وی میراث برد و مسلمانی را
 اما اگر کسی مرد و او پاک شد شسته شد کل احکام بر وی ثابت نشود و پیر نام کنند و بشنود و لیکن بسبب و کفن بسبب کنند و
 دفن بسبب کنند و بوی ناز و بانود و بادی ناز و بانود و بادی از کسی میراث برد و کسی از وی میراث برد و مسلمانی را
 بر اندام حرامت است اندک اندک تری بری آید لیکن قوت رفتن ندارد اما بجا میری را باید از آن حکم چیست بقول زفر رحمة الله
 هم حدت است و نجس و بقول شافعی رحمة الله حدت نیست و لیکن نجس است در صلوٰه و اگر امام بگوید که نجس است
 حدت الحد و لیست از عبد الله عمر رضی الله عنه و از ابو یوسف رحمة الله حدت نیست و نجس است و هم
 در صلوٰه و اگر امام بگوید که نجس است حدت الحدت نیست و لیکن نجس است و هم
 امام را به فخر رحمة الله گفته است که همان خلافی که در حق چهار و جی است میان ابو یوسف و محمد رحمة الله
 همان خلاف است فخر ابو جعفر و امام بکر سلف رحمة الله گفته اند که حدت نیست و لیکن نجس است شیخ ابو القاسم
 صفار رحمة الله گفته است که چون حدت نیست نجس نیز نبود و چون جواب میرا پیش خواهم بگویم بلید است از حیوان
 زلت العالمی غیر بدین عالم غیر بدین عالم بودی پس کند که هم خدا بدایتا نجس کند دلیل بر آنکه صاحب هم مسائل و مسئله که از
 ایشان مقرر دارد وجودی آید و آن اندک است در حق ایشان عفو است اما اگر از آن قطر و ثوب اندک بچکد آب را بچکد
 و اگر از آن زیادت از رد می بر جامه رسد رد می ناز و بانود و در آن حدت نیست و لیکن نجس است

ان حیوان حرام نه و بقول انکس جو سوا غیر انسانی ناز و نیاز کند و خوردن فراموشی دوز را تباد کند و غیره و بعضی حیوان
 حرام کند و ماقوم حیوان چندین بدین کیفیت است بقول ابو حنیفه و محمد بن علقم و یکس که خون بدین کیفیت است و
 بر قول ابو یوسف و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست و بر قول محمد بن عیسی و محمد بن حارک و اشیتر بر بدین کیفیت است و بر قول
 مالک بن انس و احمد بن حنبل و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که حیوانی بسیار است و بی اسل که دند شایه خوردن باقی بقول ابو یوسف
 و مالک بن انس که روزی سیصد و بیست و پنج سال که کشته شد و بیستی نماید خوردن و بقول محمد بن حنفیه و احمد بن حنبل
 که حیوانی با دوی و اسل که دند شایه خوردن و بیستی نماید خوردن و بیستی نماید خوردن و بیستی نماید خوردن و بیستی نماید خوردن
 که عید ابو حنیفه و احمد بن حنبل و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که حیوانی با دوی و اسل که دند شایه خوردن و بیستی نماید خوردن
 نشاید خوردن که اندر خون و بعضی شایه گفته اند که چشم از کشته شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن
 و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 خوردن اگر گاو یا گاو که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 مسکه نیست که اگر دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 نیز گفته شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 مجازی است اما اگر حرامت کرده حیوانی پسید پاره زدی جدا کرده شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن
 اما این من انجی قنولست بر چه کرده شود از زدی و مرده است و اگر حیوانی را غیر ماقوم دمی مانعا نموده است چنانکه
 و بی نازده است اگر چه حیوانی بود و اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 باشد و حیوانات با دوی و اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 سرور را بر اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 اگر بر اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 مانده آن دیگر بر اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 باطل نیست است اگر بر اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 همین که بسم الله که پسند بود اگر حیوانی را بر اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 را نماند و کار دیگر گرفت و آن حیوان بر اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 کار در خلاف تیر اگر بر اسل که دند شایه خوردن و اکثر کاتبان حدیثین غیرینست که شایه خوردن و بعضی گفته اند که اگر گاو یا گاو
 و تسبیح گفت پسند و میسر بهانی خرم بکشد شایه خوردن که تسبیح را نماند و تسبیح را نماند و تسبیح را نماند

و اگر کسی را با بزرگی کشتی و اندک چوب بداند آن بچرخد و خوردن نماید یا بی پیغمبر نرود مانند شایه خوردن اگر کسی مانند
 نشاید خوردن و اگر بر دوامی مانند در مرغان کند اگر با زبان شیر نشاید خوردن و اگر با سکان شیر نشاید خوردن
 و اگر با بر روی شیر و غلف دهندش و اگر غشش یکبار باشد نرود و اگر غشش بیان استخوان باشد سگ شود و اگر غشش
 غش باشد آب دهندش اگر آب بلب بخورد نرود و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بر دو میخورد و زنده باشد اگر
 با یک بزند نرود و اگر با یک سگ کند سگ باشد و اگر بر دو با یک کند بکشد اگر در ده میابد شایه خوردن که بر یک
 و اگر در ده بداند یک شوش را و آب نهند اگر یک شوش نرود نرود و اگر بر روی آب براید گوشت سگ بود و حیلت
 که آب سرد در ده با یک نبرد و معده را بپوشد **باب سی و هفتم** در بیان صید صید کردن شروع است باینه و اخبار و احکام
 است و صیاح است **آیه نیت قحور تعالی** و اذان و اقامه و اول و آخر نیت که رسول علیه السلام عیدی
 حاتم را اعلام صید تعلیم میکرد گفت چون تیر را بکشی بسم الله چون سگ را بکشی بسم الله اصلیت من نور الله علیه
 علیه که وی رسیدن را اخصر دارد و علماء گفته اند که شاکل را اخصر دارد و این خلاف جای بدید که مسلمانان
 بر تیر تسکینت و بر صید را که پیش از آنکه تیر بصید رسیدی بدوت آورد و بالعیا ذبا الصید تیر بصید آمد و بدان نیت
 بقول فرموده الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علماء گفته اند شایه خوردن کافی تیر بصید را که در
 پیش از آنکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تسکینت تیر بصید کند و صیدت بقول فرموده الله شایه خوردن
 و بقول علماء گفته اند شایه خوردن محرم بر تیر تسکینت و بر صید را که پیش از آنکه تیر بصید آمد حلال شد آنگاه تیر بصید
 و اتفاقا و ملاک شد بقول فرموده الله شایه خوردن و بقول علماء گفته اند شایه خوردن و اگر حلال بر تیر تسکینت و بر صید را که در
 آنکه تیر بصید رسیدی محرم شد آنگاه تیر بصید آمد و اتفاقا و ملاک شد بقول فرموده الله شایه خوردن و بقول علماء گفته
 محرم شد شایه خوردن اگر مسلمان بر تیر تسکینت و بر صید زد و صید افتاد و ملاک شد شایه خوردن چون حرجت
 کرده بود اما اگر بر تیر تسکینت نابر صید زد از آن تیر افتاد و شاکل تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسکینت و بر
 صید افتاد و ملاک شد شایه خوردن که قسمیران تیر اول را در گرفت و بد مسلمان بر تیر تسکینت و بر صید زد اما صید
 رسید تیر بر جای دیگر آمد و از آنجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان نیت ملاک شد شایه خوردن که چون تیر بر جای دیگر
 آمد آن تیر بر جای دیگر نیست که بی تیر زده است پس شایه خوردن و اگر مسلمان بر تیر تسکینت و بر صید زد و تیر
 بر شخص یا بر شاخ یا در آب افتاد و یا در شاکل یا در نخل یا در غنای خفته بود و آنجا رسید صید خفته بود شایه خوردن که ملاک شد
 که بر خرم می خفته است یا بدان مسایلی که گفته ایم و آن خفته را حکم صید نیست نزد ما ما عظم ابو حنیفه رحمه الله و اگر کسی
 آنجا صید را بودی و آن صید را بسم الله کردی بنایست خوردن این نیز همان حکم دارد و اما شیخ الاسلام علاء الدین
 رحمه الله گفته است که آنجا صید را بودی که نزد ما بود و شک بود که بدان نیت خفته است یا بی و اگر نیت زد شایه

چنانکه پیشین شده باشد که بدان نهموی خفته است شاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر تیر گفت و بر صید زد و تیر از آن صید
گذشت و بر صید دیگر افتاد و هر دو افتادند و هلاک شدند و هر دو را شاید خوردن بر خلاف آنکه بخواهی آمدن از وی گذشت
و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شدند صید را نشاید خوردن اما اگر بزوک آمد و از زوک گذشت و بر صید آمد و صید
هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه زوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمان بر تیر تیر گفت و بر صید رفت کرد و صید
و آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان نهم هلاک شد شاید خوردن و اگر مسلمان بر تیر تیر گفت و بر صید زد و صید
از وحشی بیرون آید و دیگری بر تیر تیر گفت و بر صید زد صید هلاک شد این با اتفاق نشاید خوردن چنین
از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که زنده تیر دوم ضامن شود اما اگر دو کس تیر بر صید را کردند و تیر سوم و یکم تیر
یکی پیش بر صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر بر صید آمد و صید بدان نهم هلاک شد این صید را
حکمی شود و شاید خوردن یا بی بقول فرقه الله شاید خوردن از برای آنکه درین صید دو جنس جمع آید یکی حل و یکی
حرمت و هر یک که حل با حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علما زنده تیر را شاید خوردن بر خلاف آنکه
اول که حسن باید از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که زنده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زنده تیر دوم و نه خط است
صید اند که خود از وحشی بیرون آمد و برای شاید خوردن چون زنده هلاک شد شاید خوردن که وی هلاک کرد صید را
و لیکن هر آنکه پیش تیر اول تیر از وحشی بیرون آورد تیر دوم در معنی زکوة میشود و شاید خوردن ظاهر و آیه آنست که
صید از آن زنده تیر دوم نبود ملک زنده تیر اول بود و مختار نیست و فتوی بر آنست که شاید خوردن اگر بقیه صید
گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است دیگری بر تیر تیر گفت و بر صید زد و صید زخم دی
هلاک شد شاید خوردن و صید از آن زنده تیر دوم را بود اما اگر دو کس تیر تیر گفتند و بر صید را کردند و هر دو تیر
برابر بر یکی صید آمد و صید بدان نهم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود **فصل**
سگ صیدی چندی باید نام معلوم شود و کشته از وی حلال شود بقول ابو حنیفه رحمه الله و کس از استاذان
آن حرفت بگویند که این سگ معلوم شده است کشته از وی حلال شود شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله
صید را سه بار بگیرد و پنجم سگ معلوم شود کشته از وی حلال شود و صید سبعم را شاید خوردن اما محمد بن اسماعیل
رحمه الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمان بر سگ تیر بگوید و بر صید نکند
تا ملامت که سگ در طلب جست و بجوی آن صید باشد چون بگیردش و زخم دی هلاک شود و شاید خوردن اما اگر صید را
که کند و نامشود و روی بگیرد اندکگاه باز صید را بپند باز زد و آن صید را بگیرد و زخم دی هلاک شود و شاید خوردن
اما اگر سگی دیگر با تیر بادی باز شود و هر دو بگیرد و بکشد از ایشان هلاک شود و شاید خوردن یا کسی مسلمان تیر
معه بدش با جودی باز تیر مرد بدش و بکشد شاید خوردن اما اگر سگ جابل بادی باز شود و با جودی

و یا مبنی مرد بر شش: تسخیر دیگر دو بنم وی هلاک شود شاید خوردن بر خلاف اهل خانه که ایشان بنمیر
 مد و دهند و بگیرد و بنم وی هلاک شود و شاید خوردن بر سر سنگ بنمیر گفت و در آن دین سنگ می شنید
 و باز میر و چون بگیرد و هلاک کند شاید خوردن یا بنی بگیرد اگر دین سنگ با بر حسیه اند و این تسخیر از نور
 گرفته است شاید خوردن که علم نور یکس گرفته است اما اگر از صید نا امید شود و می شنید یا مانگی کند چون
 بگیرد و بنم وی هلاک شود شاید خوردن اگر بر سنگ بنمیر گفت و در آن دین سنگ صید گرفت و دیگری بر سنگ بنمیر گفت
 و در آن دین سنگ دیگر که در همین صید را گرفت و هلاک شد بر هم ایشان شاید خوردن بر خلاف تیر که آنجا زنده تیر دوم حجاب
 است می اند که یکی زده است و دیگری شاید زدن و اما سنگ بنمیر نیست تا و اند که یکی گرفته است و دیگری شاید گرفتن
 مسلمان بر سنگ بنمیر گفت و در آن دین سنگ صید را گرفت و هلاک شد تا چندی که خشم آمد و بنمیر کرد و نگاه پاره از آن
 صید بر کند و خورد و صید را شاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن بر کند و لیکن خورد و نگاه پاره است تا خشم
 چون صید را بنمیر کرد و نگاه پاره را بخورد و هم شاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید بر کند و خورد
 و نگاه پاره باقی را بنمیر کرد و شاید خوردن بر خلاف باز و باشد که صید را بگیرد و بخورد و آنچه بنمیر کرد باز شد
 خوردن که علم باز و باشد و فتن و باز آمدن است و هم سنگ گرفتن و نا خوردن دیگر که سنگ بچوب ریافت پذیرد و دیگر
 باز و باشد بچوب ریافت پذیرد و اگر سنگ صید را کرده است و آخرین صید را خورد و بقول ابو حنیفه رحمه الله این صید را
 و آنچه بنمیر وی هلاک شده است پس را شاید خوردن و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله این صید را شاید خوردن اما بنمیر
 را که پیش ازین صید کرده شاید خوردن ابو حنیفه رحمه الله گفته است که با مسلم که شنید که بنی بنمیر خود گرفته است
 با علم خود و امر خدا و بنمیرش بخورد و اگر گشتار از مر و آینه است اگر ناگفته کنار بود بقول علماء ما رحمهم الله
 کند جایز بود و بر قول شافعی رحمه الله تحریر جایز نبود اگر صید و ام از جا فرو انداخته باشد با قولان دام از صید
 در دزد جانوران ملک دمی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانور را بگیرد حرام نبود ویر اما اگر جانور را از گرفت بچوب بکشد
 و بر بر یکی تسخیر علامه گفتن شرط است تا اگر یکی را بعد از تسخیر بچوب بکشد و در میان آنها دیگر اندازد در هر روشنی خورد
 و چون تحریر کند یکی را بگیرد و در دزد که مر و آینه است و باقیها را شاید خوردن و بقول شافعی رحمه الله
 اگر تحریر کند همه را شاید خوردن که نزدیک و اگر تسخیر نمودیم حرام است و بقول علماء ما رحمهم الله شاید خوردن
 چون تحریر کند یکی را بگیرد و در دزد که مر و آینه است باقیها را شاید خوردن و اگر صید و ام از جا فرو انداخته باشد
 چند صید از دست دمی چند حد قتل آنها که قتل بچوب بکشد و ملک وی باشد تا اگر کسی دیگر آنها را بگیرد و بچوب بکشد
 و باید که دمی صید کند تا اگر کسی دیگر بگیرد و در احوال بود و اگر مسلمان جانور را می خورد و آزاد میکند تا آنکه از
 آزاد کند بیرون نرود که از او دمی جانور را می خورد و دیگر جانوران که ایشان خیر مطلق اند و در دست نیاید و همچنین در ملک

به ناز و ی بر سرستان پانی میرفت گفتند یا رسول الله پس معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چند نفر
 فرشته نماز بخوانند و سجده اند من می ترسم که اگر قدم را در دست بوزین نسیم نباید که بر پر فرشته آید و
 همیشه آفتاب غباری بودی و از بسیاری فرشتگان که نماز بخوانند سجده مودودند چون سجده رضی الله عنده را
 خاک دفن کردند و خاک بکورد و آید و خاک را راست کردند و یکی از یاران دید و اثر تیر و زخا را و مبارک بود
 علیه الصلوة والسلام ظاهر شده نگاه رسول علیه الصلوة والسلام گفت قولا سبحان الله صبی بر رضوان الله علیه
 همین سوال کرد و که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که سه مردی مال
 دار بودند و اشتراک بسیار داشت و بام خود را از بول ایشان نگاه میداشت چون ویران خاک دفن کردند خاک
 ویران خود گرفت و چنان فشار و شش که استخوان پیلور شش بچپ آمد و استخوان پیلور شش بر راست رفت
 پس معلوم شد که پلید است اما بر قول محمد رحمة الله پاک است بضرورت و میفرودت شاید خوردن و بقول ابو یوسف
 رحمة الله بضرورت شاید خوردن و میفرودت شاید خوردن و دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام صحابه
 را فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بقول ابو حنیفه رحمة الله بضرورت و میفرودت شاید خوردن که حدیث
 است قال النبی علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاکم فی حرام علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای
 عزوجل نه آفرید است شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتم حکم بول حیوان بود شیر حیوان را حکم است
 شیر اسب بقول ابو یوسف و محمد بن حماد باک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله و روایت است
 میگوید روایت کرده است شاید خوردن و دیگر روایت شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک است شاید خوردن
 و بقول علامه امام جهم الله پاک است اما شاید خوردن میچنانکه شیر آدمی پاک است خوردن شاید اما جهمی که بر جهم
 رسد و وی ناز باز ندارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلان را و ناخوردنی چیزی دلیل بر آن
 نیست دلیل بر آنکه بسیار چیز پاک بود و لیکن شاید خوردن خاک پاک است ولیکن خوردن حرام است و اگر
 ریزه هوای که کوشش ایشان را خوردند پاک است ولیکن شاید خوردن و شیر غریز همین حکم دارد پاک است
 ولیکن شاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود ناز و وی را و بود ولیکن شاید خوردن و
 سبک را حکم حبسیت در صلوة جیسو طوابعه امام اجل حسن رحمة الله آورده است که در نوادرات از محمد رحمة
 الله روایت است که آب دمان و مینی و آب چشم و خوی سبک پلید است چون شیر سبک اینها را بشیر اضافت از
 برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نیاید و اگر مرکب اینها را در نمکستان نمک شود و بقول
 رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را قل کنند از محمد رحمة الله روایت
 است که آن محل پاک است و وجه قول وی آنست که اسم و صفی وی دیگر شود و حکم وی نیز دیگر شود و چنانکه

است ای از حق کند پاک است ولیکن چون نمر شود پدید شود خمر چون سر شود پاک شود و خمر نمر پاک است
 بلغمه شود پدید شود چون چوره شود پاک شود چونه میزد و در او شود حیوان اسم و نفقت وی دیگر شود پاک
 وی نیز دیگر شود و این نیز پاک بود اما قافیه بود و اینست که این کل پدید شود که اگر این کل پاک دریم و در
 هیچ کل پدید نبود و اگر این کل پاک پدید بود یعنی آب پدید است و خاک پاک یا خاک پدید است و آب پاک حکم
 آن کل نیست ابو نعیم بن محمد بن سلام البیرونی رحمه الله گفته است که اگر خاک پاک است کل پاک بود و اگر خاک
 پدید است کل پدید است و خواجہ امام بکر اسکاف رحمه الله گفته است که اگر آب پاک است کل پاک است و اگر آب پدید
 است و کل پدید است و شیخ ابوالقاسم صفار رحمه الله برینست اما چون خشک شود پاک شود و چون تر شود
 پدید می آید یا بی از ابو حنیفه رحمه الله دور و آیه است بیکر و آیه باز آید و بیکر و آیه باز می آید اختیار و آیه
 امام حنیف شمس و خواجہ امام اخیل سرخسی رحمه الله است که باز آید جز و جانوران ریزه توانی که گوشت
 ایشان خوردن کجاست و مسیح و بیکر و کبوتر و خاسته و مانند اینها بقول شافعی رحمه الله پدید است و بقول
 علماء امام حنبل پدید است و شافعی میگوید که وی از باطن ایشان می آید چنانکه از آن آدمی و او می آید از آن
 حیوانات شریفتر است وی از آدمی شریفتر بود و از آن آدمی پدید است از آن ایشان بطریق اولی بود و علماء امام
 حنبل رحمه الله گفته اند که تو به قیاس میگوی اما ما را معلوم شده است که پاک است بقول رسول علیه الصلوٰۃ و السلام
 و به فعل صحابه و عنوان الله تعالی علیه جمیع و لعین المکذبه فقیه امت عبد الله مستود رضی الله عنه را بر جامه
 افکنده که بوتر رسید از بسکه تر کشید و بیرون انداخت و بچنان جامه نامشسته نماز کند آرد و دیگر از جامه
 عبد الله عمر رضی الله تعالی عنهما که جامه تر افکنده که بوتر رسید از اینها سخن برگرفت و بچنان جامه
 شسته نماز کرد و دیگر و آیه میکند بر ما است الباقی رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام میگوید
 بچنان جامه میگوید که بوتر و از عین است شکر میگفت که چون ما بعد از نماز را دیدیم عینکوت بیاد او در نماز کشید
 و بوتر آید برضیه نهاد آن سبب دفع بلا داشتند لاجرم ما نیز ایشان را در مسجد راه دادیم و مسجد حرام از بوتر و
 از عینکوت خالی نبود و امر است بآنکه اشتن ترین حرام قوله تعالی ان طهرت لایطین و انما کفین
 و اگر کم و بسیار و پس اگر افکنده ایشان پدید می آید و وی ایشان را در مسجد راه ندادند لایطین و اگر کم
 افکنده ایشان را بر بوی مسجد رسیده و بر جامه نامشسته و رسد شود و اشتن تر است اگر رسد و اگر کم
 آن جرح شود و درین ماجرا نیست خرد و جانوران زنده هوای که گوشت ایشان بخورد چنانچه باز آید و
 و جزع و شایان مانند اینها بر آیه شریف بقول ابو حنیفه رحمه الله پدید است خفیفه بقول ابو یوسف رحمه الله
 محمد بن اسماعیل بن عیسی بن علی و بر آیه جابح بقول ابو حنیفه رحمه الله پدید است خفیفه و بر آیه جابح

تعالی بیدیت غلیظه در صلوة خواججه امام اجل میر حسن حرمه و کرمی و طحانی از ابو حنیفه ابو
یوسف محمد بن یحیی روایت میکنند که بر چند بر جابه رسد روی نماز باز نماند و دلیل میکنند که پاک است مسئله
بول شکر را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال پس شیئی گفت آن چیزی است دلیل میکنند
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال گفتند که وی جانور برانست همچنانکه جانوران دیگر چه بعضی است که انگشتان
در برادر کتاب خبر نگفته است بول گفته است جواب وی آنست که در وی چند خلعت است که در هیچ جانوری نیست
اول آنکه خند و چنانکه آدمی و بکر و چنانچه آدمی و ویرا حیض و چنانچه زن و زنا و ویرا دلت و ولادت بود چنانچه آدمی
و ویرا انفاس و چنانچه آدمی را و وی فرزند خود را و ویرا و چنانچه آدمی و ویرا و زیر یکی بال بلستان پرتر است و
در زیر یکی بال بلستان بر آب تا بر کاه که در آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و بر یکی که رود فرزند خود را
با خود برد و بر یکی که نشیند پیش تواند برد و اشق ازین سبب بول پاک و دوزخ و در وی مسئله مسلمانانی نماز پاکند و
است بر جابه خود بخاست دید زیاد از در می نمایند که کدام وقت رسیده حکم نماز پاکند آمده چه شود
بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که اگر بر پیش جامه است یکروزه نماز قضا کند و اگر در پیش جامه است سه روز
نماز قضا کند بعضی گفته اند که اگر بر آبراهه است یکروز نماز قضا کند و اگر بر آستر است سه روز نماز قضا کند
صحیح آنست که اعطاء ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند که اگر تر است و تابستان بکثرت قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یکروزه نماز قضا کند و اگر تر است و زمستان یکروزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روز نماز قضا کند و عباس بن مسعود جابه اگر موش در جابه یا بند مرده و اما مسیده آن موشی را پاک
کنند و کل آب را بر کشند بقول ابو حنیفه رحمه الله بر که از آن آب طهارت ساخته است جامه نمازی کند
در سه روز نماز قضا کند و اگر اما مسیده نیست یکروزه نماز قضا کند اما بعضی گفته اند که ابو حنیفه رحمه الله این
قول بر جابه کرده است و گفته است که در جابه عید است این حکم باقیست اما اینجا عین است تا یقین نشود هیچ نماز بر قضا
کنند و این قول را ابو یوسف و محمد رحمه الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند که بکریم که چه نجاست است خون است یا غایب
یا منی اگر خون است بکریم که ویرا یا خون چه وقت معاطه بوده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر غایب است
بکریم که ویرا بقضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر منی است بکریم که
ویرا بصحبت چه وقت افتاده است از آن وقت نماز قضا کند و اگر معلوم نیست که صحبت چه وقت افتاد
است از خواب آخرین نماز قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال اندازد که خواب دیده باشد و ویرا
احتلام افتاده باشد و غیر موش کرده باشد و اگر در جابه موش یافت خشک شده حکم نماز پاکند و اگر
شود و نماز از چه وقت قضا کند ظاهر و آیه است که اگر جامه سوراج است از وقت سوراج شدن جامه پاکند

و اگر بر جامه سورخ نیست از وقت بخت نهادن ناز تا قضا کند اما در ذخیره و القبا، آورده است که پیش
 را بگیرد و در جای دیگر در جامه باز دارند تا ما دام که میوشن ناز و ناز ناکند و در او که میوش
 زنده ناز روا بود و چون میوش میرد و اکنون ناز تا قضا کند تا چندی که میوش خشک شود چون خشک
 شود در معنی دباغت شود پیش بروی چیزی نبود اما خواهر امام حسام شهید در فتاوی خویش آورده
 است که پوست میوش خشک شدن دباغت پذیرد ولیکن گوشت میوش خشک شدن دباغت پذیرد
 جواب همانست که اگر بر جامه سورخ است از وقت سورخ شدن جامه ناز تا قضا کند و اگر بر جامه سورخ نبود
 از وقت بخت نهادن قضا کند و میوش در گندم آرد و شیداد و جویبار و بخت شریفه ابو الیث حقه الله
 گفته است که از پنج است لون وی و سیزده مکرر دباغت نشود که در وی ضرورت است اما ظاهر روایت است
 که نجس شود اما اگر در شرفی یا در دوش انداخته امام را بد فرجه الله گفته است که این جواب فتیه ابو الیث
 اینجا نیاید که در شرفی و در دوش این ضرورت نیست تا هر چه اندک انداخته نجس شود با ناهتک نماز
 روا بود قال النبی علیه الصلوٰۃ و السلام ما بین من الحی فهو الیث رسول علیه الصلوٰۃ و السلام
 فرموده است که هر چه از زنده جدا شود وی مرده است از خوابه ابو الحسن مستقیع سوال کردند که با ناله
 مشک ناز روا بود یا گفت اگر دباغت داده اند روا بود و اگر دباغت نداده اند ناز روا بود گفتند
 که دباغت وی چیست گفت از جرم کران سوال کنید سوال کردند گفتند چون خشک شود پاک شود و چون
 باز تر شود پلیدی باز آید یا ای ابو حنیفه رحمه الله در روایت است اختیار خواهر امام حسام شهید و خواهر
 امام اهل خمس رحمه الله است که باز آید شیشه ایست و روی آب پلید است و شیشه زیاده از دبی است
 اگر چه سر او را بوم استوار کنند چنانکه از وی چیزی سداقت نمکندان شیشه ناز روا بود اما اگر سر
 کم از دبی بود استوار کنند چنانکه از وی چیزی سداقت نمکندان شیشه ظاهر روایت ناز روا بود و اگر
 رحمه الله روایت آمده است که روا بود اگر دبی بود و گریوی دبی پاک و گریوی پلید بآن درم ناز
 روا بود خلاف ابراهیم نخعی رحمه الله اما هر چه اندک که بروی دیگر سداقت کند با وی ناز روا بود
 با اتفاق مگر آنکه زیاده از دبی بود و اگر سینه مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود و بانی
 ظاهر قول ابو حنیفه رحمه الله است که پلید نشود فتیه ابو الیث رحمه الله گفته است که اینجا بی بود که اینجا
 چیزی بروی نبود خشک شود اگر از اینجا است چیزی بروی بود پلید شود با تخم مرغ بلغده ناز روا بود
 که اینجا است در محل است اگر تخم مرغ چوبه شود با وی ناز روا بود که با مرغ زنده مانده بود اگر چه درون
 تخم مرغ میرد خواهر امام را بد فرجه الله گفته است که روا بود که با مرغ مرده ناز گذارد و شیع الاسلام

گفته است که رو ابو د که نجاست در محل است اگر مرغ در نعل او رو با وی نماز گزارد رو ابو د اگر آن
 مرغ در نعل وی میرود و رکنی بچنان گذارد نمازش بآن مرغ مردود و انبوه و اگر در رکنی از خود جدا
 کرده رو ابو د اگر مقدار رکنی بچنان تأخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رتبه نمازش
 تباه شود و وی تأخیر را بچون گذارده دارد بر قول ابو حنیفه و محمد و جهم و حماد که از خود جدا کند و باقی
 نماز تمام کند و در بعضی مشنهای بر عکس این گفته اند در صمد و رصموة آورده است که با مرغی که حلق
 وی از خون بسمل آلوده بود یا با ششیدی که جامه وی از خون شهادت آلوده بود یا با بچه که رفت
 نماند میان پایی و پیدی اینها اگر با آنها نماز گزارده بود و نماز ابو یوسف رحمه الله روایه اند است که نماز
 رو انبوه باز گزارد و بقول محمد رحمه الله رو ابو د تا اگر گوشت در آب پدید غلطید و بر نماز گزارنده است
 یا بچه که جامه اش نجس بود بر نماز گزارنده شستن اول نماز تا آخر نماز بر نماز گزارنده بود بقول محمد
 نماز رو ابو د که نجاست در محل خود است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة و السلام انبوه بود از امامت
 ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة و السلام حجة نماز شروع کرد وی چون مسجد رفتی
 بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة و السلام نشستی و چون در قعه نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه
 الصلوة و السلام نشستی و بر اجد فکر دی رسول علیه الصلوة و السلام و بر از خود جدا کردی و این جای بود که بچه کلان
 بود که خود رو و خود آید اما اگر بچه خور و بود و چنانکه ویرا که بر نماز گزارنده نهند وی بخورند و نماز باز رفتن
 تا با بر بیکر پیش و مرغی مردود شود اگر رکنی با وی نماز گزارد نمازش تباه شود و اگر رکنی از خود جدا
 کند نماز رو ابو د و اگر مقدار رکنی تأخیر کند ولیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه شود و
 بر قول ابو حنیفه و محمد و حماد که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله بر عکس این گفته اند اگر در آن
 آدمی در کندم آمد و شد آن کرد و قشاید خوردن و نشاید فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده بود
 شیخ الاسلام بر آن رحمه الله گفته است که در شریعت تحری جائز است تحری کند و نوش بر هر کجا که قرار گیرد
 و از آنجا پاره را بر گیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و بچنانکه شمس الایمة طحطاوی رحمه الله گفته است
 که بخور من گوشتند و خوردن من بول انداختن آن کند مهربار ابتدا خوردن اما تحری کند و پاره
 از وی بر گیرد و باقیها را شاید خوردن اگر غذا قهقهه قار شدند در آن غلبه یکی مومن است و با یکی دفر
 است جزئی که از شریعت و سلطوری نذر یکشتن ایشان کنایه که آن مومن بآن ذمی در آن میان گشته
 شود اما اگر در آن میان یکی بیار بود و گذشت شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را

از آن قلعہ در فروداخت و کثرت شریعت حکم کند بر آن که آن امام علی بود و یا قلیها حکم کند به
 کشتن مسئله اگر کشته می بامر در این مرتبه است و غالب گشته است بر قول علی و ما رحمته الله
 تحریر جایز است مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داده حسین فراموش کرد که کدام را
 طلاق است یا بر چهار زن دل خوش نشاید کردن شیخ الاسلام علی استیجابی در حقه الله گفته است که چهار
 را یکی طلاق دست باز دارد و باز مانند تاعدت ایشان بگذرد و یکان یکان را در عقد کرد چون سه زن در
 عقد در چهاری را حکم شود مسئله اگر در صحرا قصد پوشیده است تحریر کند درونی بهر کدام طرف
 که از دوازده زن دارد و او را بر چهارم بخاست رسیده است زیاده از درونی و لیکن نمیداند که کدام جای است
 تحریر کند و یکی جای را زیادت از درونی بشود از عصبه میردن آید چون در تصور بر چهار تحریر جایز است این
 جائی تحریر نیز جایز است تحریر کند و باره از آن مرد بگوید و یا قلیها را شاید خورد و اگر آب پلید بر سر زن
 و نان انداخت حکم آن ناهنجار شود اگر بر متقال تری باقی بود نان پلید شود و اگر تری بر متقال باقی بود
 پلید نشود اگر شیرینی بسته یا در روغن فروخته نجاست افتاد همان را هست که نجاست افتاده باشد بر سر
 و یا قلیها را شاید خوردن و حد بستگی و قسمی انقضای است که از آن شیرینی یا از آن روغن پاره بگوید و لحظه
 باید تا آن منخالی هموار شود اما اگر روغن طایع بود پلید شود حکم آن چیست در حد و مصلوۃ از ابو یوسف
 الله روایت است که نشستن پاک شود و بقول محمد رحمه الله پاک نشود و روغن را اگر طایع باشد چگونگی
 باید که آن روغن را بعد از آن بکشد و آب پاک اندر بریزند و جنبانند و مانند تا آبها پاک میشوند و روغن بهر
 آب آید و نایز بود بعد از آن بر آنگاه نایز بعد از آنرا کشانند تا آبها بیرون رود و چون بر روغن مسدود
 را استوار کنند سه بار بچینند بگوید ابو یوسف پاک میشود مسئله اگر موش شیرینی یا روغن یا شیر
 در آید و زنده بیرون رود آنها مکروه بود باید که صدقه دهد که مستحق بود که مستحق مکروه شاید خوردن و اگر
 وی مستحق بود و بر این باید خوردن خواهی نام زاهد فرمیده گفته است که اگر شیر گرم بود پلید شود که در اخلاص
 است که چنان شیر گرم اندر آید بول اندازد پس پلید شود شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله گفته است
 که باکی اینها بر یقین است و بول انداختن مشک و در شریعت مشک حکم ثابت نشود و اگر در جزات یا بر
 نجاست افتد همان نجاست بر که دو یا قلیها را شاید خوردن و اگر جزات بی سر است بر فور همان جاری
 بر که بر با قلیها را شاید خوردن و اگر خطه توقف شد نشاید خوردن که جزات را خاصیتی است که آب
 از زیر بر می آید چنانکه از زیر بر می آید و از زیر نجاست را بر بر پس پلید شود نشاید خوردن و
 بعضی گفته اند که این در حق جزات کاوی آید که آب از زیر بر آید اما اگر جزات کوسبندی بود این نباید

هجاشی که بختی است آگاه باشد بر کیمند باقیهارا شاید خوردن و اندک علم باب سی و نهم در بیان ائمه
 می و موزومی منصف و بنید تمست کشنده پلید است غلیظا اگر زیادت از درمی بر جامه رسد و ای
 باز دارد و اگر آب انکوری که را در جامی پاک کشند تا دادم که در جوشن بود و قبول ابو حنیفه رحمه الله و دیگر
 از ابو یوسف رحمه الله پاک بود و قبول محمد رحمه الله و دیگر و آیه از ابو یوسف و زفر و شافعی رحمه الله
 پلید بود و اگر جوش استاده بود و لیکن کفک نه نشانه بود و قبول ابو حنیفه رحمه الله پاک بود و قبول
 ابو یوسف و محمد رحمه الله پلید بود و چون کفک نشانه اجماع پلید بود هر سه کای که مرقه بخ دارد و قبول
 ابو حنیفه رحمه الله حکمی دارد و پلیدی بر عیندی که از خوب سازند بر قول ابو حنیفه رحمه الله و دیگر و آیه از ابو
 یوسف رحمه الله پاک بود بشرط آنکه سرکاش پاک دارند و قبول محمد و دیگر و آیه از ابو یوسف رحمه الله پلید است
 و بر چیز که مله و طرب خورد حرام بود حرمی گچی بود سرکه شود آنچه تنی است پلید بود و پاک فقیه ابو الیث
 رحمه الله گفته است که اگر سرخیم است آنچه تنی بود پاک شتو از برای آنکه بخار پلید پلید است و بخار پاک
 پاک بود و این مسئله در زاید محمد است رحمه الله اما اگر سرخیم کشاده بود آنچه تنی بود و پلید بود چون سرکه بریزند
 روایت کتاب بسط است که از سرخیم بر یکدیگر که در پایان خم را نازنه نهند و سرکه از اینجا گیرند که اگر از سرخیم گیرند
 سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دفع می سرکه است تا اگر مسلمانی را
 جامه بود قتی و بران جامه خمر رسید اگر بشوید پاک میشد و باید که پاره سرکه بر آنجا کتد چون آن ترش شود پاک
 شود و اگر در خانه دیک بقصدی نزنند که با فون پند است سرکه خمر در ریخت دیک و خوب و خوب پلید شود
 بعد از آن معلوم شد که خمر است پاره سرکه خمر نزنند و جوشند و چون ترش شود پاک شود و این فیہ جان حکم
 دارد چون سرکه خمر سه مرتبه کند خمر نیز سه سرکه پاک شود و اگر می سرکه شود و قبول علما و ما رحمه الله سرکه پاک
 شود و اگر می سرکه شود و قبول علما و ما رحمه الله پاک شود از شافعی رحمه الله و روایت است بیک روایت پاک شود
 و بیک روایتی اگر می را سرکه کردند و قبول علما و ما رحمه الله پاک شود و بر قول شافعی رحمه الله پلید بود و مسلم
 جام باغ پاک از دیک پلید باید بردن پلید را نیز دیک پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود و بختی
 موش را نیز دیک که به نشاید بردن که بر را نیز دیک موش شاید بردن موش را نیز دیک پاک نشاید
 بردن اما پاک را نیز دیک موش را شاید بردن اگر موش پدید تر رساست و بر بکلیسا نشاید بردن اما
 کلیسا شاید آوردن و اگر موش در می افتاد و موش را کشیدند آن می سرکه شد و پاک شدن آن
 و روایت است بیک روایت پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که می پلیدی قومیر از پلیدی موش است دلیل
 بر آنکه اگر موش بجا انداخته و بمیرد موش را برکشند مست و لوب برکشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه

باب دایه سید تایک بنده و پس پیدای قوی تر از پیدای موشش آید چون پیدای می پاک میشود پیدای می خوشتر
 بطریق اولی پاک شود و اگر شیر و موشش افتد و در آن موشش را بر کشید آن شره می شود و آن می سرکه کند
 بجهان بود از برای آنکه حاصل می پید شده است متن سرکه را قشاید خوردن و نه هیچ وی رده ابو و بشتر آنکه
 و بر ظاهر کند اگر موشش در می افتد بپزد و میا مسدان موشش را بر کشد آن می سرکه شود و همچنین پید بود و اما
 می رو بود و بشتر آنکه عیب و ایرادها بر کند و اگر آب پید در می ریزد آن می سرکه شود اگر پید می آب از
 از جنس می بود پاک شود و اگر از جنس است نبود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود آب کفنه و اگر می شود
 خواجهمیرزا قاضی رازی رحمه الله گفته است که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسلمان می بسیار را
 در سرکه ریزد و حال ترشش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه بپزد امام ابو الحسن رستنی می
 گفته است که شش ماه نشود آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه است و اما آنکه است
 که آن قطره می سرکه شده است بانی اما این تفصیل خواهد بود ابو الحسن رستنی کرده است در جامع از ابو یوسف
 رحمه الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه بپزد آنکه خوردند
 آن غم آنکه در می شد آن سرکه پاک بود که آن می در می است اما اگر دست اندر آید و آن غم را نشاند
 دست پید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پید شود بعد از آن دست به خور سرکه دیگر اندر آورد
 و بر آورد و از خور سرکه سیوم بر قول ابو حنیفه رحمه الله و بگوید روایت از ابو یوسف رحمه الله است پاک بر آید
 و بر قول محمد رحمه الله بگوید روایت از ابو یوسف رحمه الله پید بر آید بدان روایت که بگوید ابو یوسف رحمه الله پاک بر آید پید
 را در حق نجاست حاصل دارد و بدان روایت که پاک بر نیاید و آب اندک بر می بخشد را شرط دارد و اگر از آن
 سرکه بوی می آید سرکه پید شود و اگر دست پید در یک جام اندر آورد و بر آورد و بوی از آن جام دیگر اندر
 آورد و بر آورد و سیوم اندر آورد و بر آورد و از آب بنامه سیوم بر قول ابو حنیفه رحمه الله دست پاک بر آید
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله پاک نیاید مسلمان اگر می را در می قدیر کرد و در ترش شد اگر غالب بود باشد شاید
 خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده است و اگر غالب می است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن
 می ترش شده باشد چون می در می مخلوب است هرگاه که آنکه در و نه باید که خورد و مسک و شکال را بر آورد
 آنکه زنی از آنکه پید بود و اگر قوده آنکه زنی داده باشد مسک آید و چاره از آن خورد و در شکال آید و از آن
 خورد باید که آن باقی پس خورده باشد تا برادرانگاه باقی آنکه زنی بگوید اگر بر توده آنکه زنی از آنکه خورده
 اند و در ترش شد و از قدر ترشی با آنکه رسید و آنکه تر شد آن با آنکه پید بود و نشاید نشاید که کوفتن اگر جامع در
 چرخست آنکه و بگوید ایشان را خور و اند و قطره از آن خورده آن چرخست پید پید شود و کل آن شیرین

اگر با حق در چرخ خشت الگور میگویند اگر کسی بجای حق بیزن اید باید که پای او بر زمین پاک هند تا شرب بار علی
 کند در وقتی که بولی اندازد و سوش دارد تا قطره مالیش بر پا نکند و اگر مالیش بیاید بشوید و آنگاه بچرخ اندر
 آید و اگر کسی را بر پائی جراحت بود الگور میگوید بگوید و خداوند اندک از آن جراحت وی بخیری رساند کند
 شیر به پلید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم بندان ریش وی بکند خون روان شود و ریش بی استخوان
 در آن شیر به از آن جراحت خیری رساند کند شیر را پلید شود و چون شیر به پلید شود و بسیار بوجه تدارک آنست
 که حوض کشنده در ده و ده و ده کج افشرد و شیر پاک اندر ریزد چندانی که اختلاف مشایخ بر خیزد و آنگاه
 آن شیر را پلید را در دکان آب را می وی ریزد چون بدان حوض اندر آید و بان شیر پاک میماند و هم با
 شود و اگر شیر پاک بود باید که بر نهد و آن چرخ خشت بپاشند و اندکی اندکی از آن شیر به پلید بریزد چنانکه
 غالب از آن شیر پاک بود پاک شود و سگ را بسمل کنند بر پوست تروی نماز و رو بود و گوشت دیر را بخل
 آرد و بان نماز کند و رو بود و اگر آن گوشت در آب اندک افتد پلید کند یا بی ظاهر و آیه آنست که پلید
 نشود و نصیرن یکی رحمة الله گفته است که پلید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در
 آب ملد که آب اندک پلید شود چون سگ را بسمل کنند تسمیه گفتن شرب طهست یا بی جواب امام را بد
 فخر رحمة الله گفته است که شرب طهست تسمیه چیزی را گویند که سبب حلالی وی شود و سگ به تسمیه گفتن حلال
 نمیشود اما شیخ الاسلام بر آن رحمة الله گفته است که تسمیه گفتن شرب طهست که هر حیوانی که گوشت ویرا خورد
 تسمیه گفتن حلالی و حیوانی که گوشت ویرا نخورد تسمیه گفتن سبب دباغت وی است اگر مسلمانی
 سگ که را در بخل آورده نماز کند و بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم نا گفته بود و در دو دان وی کم
 از درنی بود و رو بود و اگر چشم گفته بود و در دو دان وی زیادت از درنی بود و رو بود و اما در صد و
 مصلوۀ خواجۀ امام اجل شریف آورده است از محمد که روایت است که هر چه پس خورده وی پاک است یا بی
 نماز و رو بودی که است هر چه پس خورده وی مکروه بود وادی نماز و رو بود پاک است و هر چه پس خورده وی
 پلید است یا بی نماز و رو بود و سگ همان بود و سگ که همان همان و همان که همان همان و همان که همان همان
 در کردن رسن بسته است و رسن در دست گرفته نماز میکند از نماز و رو بود یا بی اگر آن رسن که بر گردن
 است می جنبه نماز خواند و اگر نمی جنبه و رو بود اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پلید و آن سر
 بر سر بسته است و آن سر پلید را بر زمین انداخته نماز کند و رو بود یا بی اگر آن سر پلید جنبه نماز خواند
 و اگر جنبه و رو بود مسلمانی اگر کاز رست که ویرا که با سی بود یک سر پاک و یک سر پلید آن سر پاک را بخورد
 پییده است و نماز میکند و در سر پلید را بر زمین انداخته نماز و رو بود یا بی اگر آن سر پلید جنبه

روان بود اگر بحسبند روا بود و اگر سبک جامه مسلمان را بدندان گرفت جامه پلید شود یا نه بعضی
مشایخ گفته اند که اگر نخست گرفته باشد پلید نشود که وقتی که نخست میگردد در دمان و تنی آب نماید و اگر
ببازی گرفته باشد پلید شود که هرگاه بازی گیرد در دمان وی از تری خالی نبود اما این مسئله
نظار است اگر جامه تر شده باشد پلید شود و اگر تر نشده باشد پلید نشود مسئله سومی سبک بر کفش
با جامه پلید بود که لیز طوبی خالی نبود تا اگر با نازک گذارنده زیادت لزوم سنگ بود روی نماز باز
دارد و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما سومی سبک درج کرده پاک شده است تا اگر از روی
مصلی سازد و بر روی نماز گذارد و روا بود بشرط آنکه بر روی نجس است نبود و اگر سبک تر خود را افتاند
از آن تری بر جامه مسلمان رسد حکم این چه شود بظاهر روایت جامه نجس نشود و بعضی مشایخ گفته اند
که سبک که آن سبک از جامه تر شده است اگر از باران زارده تر شده است پاک بود که آب بر روی سومی گفته
باشد و اگر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت سومی آوی رسیده باشد پلید بود و اگر در آب روان
رفته باشد پاک بود یا نه اگر بر روی آب رفته باشد پاک بود که آب سومی ویران و خوابانیده باشد بر روی
سومی وی که رفته باشد و اگر در روی آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول
حسن یاد است که وی سبک را بپلید پلید دارد و خواجہ امام زاده خرمی رحمه الله و فقیہ ابوالمظفر
رحمہم الله فتوی بر قول حسن زید و رحمه الله دادند که سبک پلید نیست اما ظاهر روایت است که سبک
پلید غیره است و دلیل بر آنکه اگر سبک باب اندک اندر رفت و بر سطحی دیده بود در دمان وی در آن آب
اندک ریخته باشد آن بساط پلید نشود این اختیار شیخ الاسلام برمان الدین است و محمد رحمه الله
برج سبک بجز را روا داشته اند بر وی اشکال گفته که وی منتفع نیست چراغ او را و امیداری
کفایت اعتبار زمانه ثانی است که چون وی کلان شود معلوم شود که شارب وی حلال شود و بدین معنی صحیح
وی را بود پس معلوم آمد که پلید غیره است و خوک پلید بعینه دلیل بر آنکه اگر سبک را بسمل کنند بر
پوست وی نماز روا بود و پاکوشت وی نماز روا بود و اگر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز
روان بود و پوست وی در فعل آری نماز روا بود پس معلوم آمد که سبک پلید غیره است و خوک پلید
بعینه است بر نجیزی که گوشت ویران شود ویران بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود و چینه ویران
بر نجوری مانند بان نماز روا بود اما اگر خود بر پوست وی بچنان تر نماز روا بود و اگر از نشان
به وی در نجوری مانند زیادت از روی بود و وی نماز بار و نماز دام که پوست وی تر بود و یا
وی را نمود تا آنگاه که خشک نشود خمر بر این قیاس میدان مسئله استخوان مرد در خشک

پاک است بشرط آنکه بر روی گوشت سردار و رطوبتی بود دلیل بر آنکه چون کافران علیهم اللعنت بر منبتانی مبارک
 رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک نگردند و گوشتند و پخته و پختنی مبارک
 رسول علیه السلام کردند و چیز بر بست و مسح میکنند و نماز میکند از پس معلوم آنکه پاک است **مسئله**
 استخوان پل بر قول محمد رحمه الله چون استخوان خوک است چون بدرم سنگ رسد و ای نماز باز دارد و
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله پاک است در صلوة و اجماع اهل سرخس رحمه الله دارد و است که
 رسول علیه الصلوة والسلام دو دستوار علاج خریده از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی
 رسول علیه السلام بخردی استخوان سنگ بر قول حسن زیاده رحمه الله چون استخوان خوک است و استخوان
 خوک چون بدرم سنگ رسد و ای نماز باز دارد و موسی خوک را حکم چیست بر وایتیه شرح قول محمد پاک است
 و بر قول ابو یوسف رحمه الله پلید است و بر وایتیه جامع بر قول ابو یوسف رحمه الله پاک است و بر قول
 محمد پلید است در صلوة امام اهل سرخس رحمه الله از روی وایتیه که پاک است از ابو حنیفه رحمه الله دو
 وایتیه است بیک وایتیه پاک و بیک وایتیه پلید و بر سرخس نیز دو وایتیه است بیک وایتیه روا بود و بیک وایتیه
 روا نبود و اما استعاضا شدن بکوفه وایتیه شاید از راه ضرورت نه از راه حلال باب حلیم در میان
 و باغت پوست آدمی و باغت نه پذیرد از راه اگر امت پوست خوک و باغت نه پذیرد از راه نجاست
 در صلوة و اجماع سرخس رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله وایتیه است که پوست خوک بد باغت پاک شود
 اما ظاهر بر وایتیه است که پوست خوک پاک نشود پوست مار و باغت نه پذیرد و از راه تنگی پوست پلج پاک
 پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف بد باغت پاک شود پوست سگ بر قول حسن زیاده رحمه
 الله بد باغت پاک نشود اما ظاهر بر وایتیه بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف است که بر وایتیه باغت پاک نشود
 بر حیوانی که گوشت ویران خورد و می مردار شود **قول** مالک رحمه الله پوست وی بد باغت پاک نشود و چه قول
 وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا تنفع من الميت بشیء یعنی شفقت بگیرد از مرد و غیر
 و بر حیوانی که گوشت ویران خورد اگر چه در اسمی کتد بر قول شافعی رحمه الله پوست وی بد باغت پاک
 نشود بر قول علامه رحمه الله بر خای که از مردار بد باغت پاک شود و باغت بر دو نوع است کسی
 است و خشکی است کسی خود معلوم است و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه می بر سر شود
 پاک شود بر وی نماز روا بود و بشرط آنکه بر وی گوشت مردار بسیار نبود که گوشت مردار خشک نشود
 پاک نشود اگر آن خام تر شود پلیدی باز آید بانی بقول ابو حنیفه رحمه الله دو وایتیه است اما احتیاط
 و اجماع امام حنبل و امام اهل سرخس رحمه الله آنست که باز آید اما پیش روا بود بنا بر

حدیث رسول علیه السلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشتی در او
 خورند وی را در شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بختک شدن پاک نشود تا آنگاه که در او خورک
 نماند و بقول عمار و یار رحم الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می گویند که گوشت پاک شود پس معلوم
 شد که خشک شود پاک شود معیشت را بود مسلمانی را حیوانی مردار شد دیگر می پوست
 آن حیوانی را می کشند تا بیکردن آن را حق منیع بود که بوی نماند اما اگر تر چنان میفروشد و او نبود باید
 چیزی محل بیع بود بدان پوست بند و بدان چیزی بیع کند و آنگاه این پوست آن حیوان را بیع آنچه بوی در
 او بود و اگر در او بیک بیع و بیک نمک فروشد اجماع بیع باطل شود و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
 رحم الله اما اگر بر یکی را با بهای تعیین کند و لیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل
 و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحم الله آنچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بند خرد
 یکی از دو پیران آمد یا دو مسلول خرد یکی مرد در پند یا ند یا دو نیم سر که خرد یکی نیم یا پند یا ند اگر مرد و بیک
 بیع و بیک نمک خرد یا بند اتفاق بیع باطل بود و بهای حرام و اگر بر یکی را بهای تعیین کرد و لیکن بیک بیع
 کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بهای حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع آنچه محل بیع بود حلال
 بود و آنچه محل بیع نبود حرام اما اگر بر یکی را بهای تعیین کرد و جدا بیع کرد آنچه محل بیع بود با اتفاق حلال بود
 و آنچه محل بیع نبود با اتفاق حرام بود و اگر مسلمانی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میگوید که گوشتی که تو
 خریدی مردار است اگر گوینده صاحب غرض است یا مقصد بقول وی مقصدی نبود اما اگر صاحب غرض
 و متدین بود قول وی مقصد بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع و او نبود و تواند بقصا بزد
 کردن که قصاب مرداری ویرا منکر است باید که مسکله بیعند مسلمانی اگر جماعتی طعام بخورند و یکی را
 گویند یا طعام خوری دیگر ویرا گفت مرد از آن طعام بخور که در آن طعام ایشان مردار است یا در سر
 ایشان می است اگر صاحب غرض است یا مقصد بقول وی مقصدی نبود اما اگر صاحب غرض
 نیست و متدین است قول وی مقصد بود و نشاید از آن طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که در آن
 طعام مردار است در آن شهرت می است و یکی میگوید که نیست بادل خود تحریر کند و لش بر برتر
 کرد آن گوشتی بنده و یکی از او یک طرف است و یکی بنده و یکی از او از یک طرف است همچنین تحریر
 کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو از او از یک طرف آن گوشت که از او ان گویند که کوای بنده
 مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری آب خرید یا بختیدش یا بری مباح کرد یا میراث ویرا
 بیع در طعام و کثیر که این نیز آید کی عدل خبر داد که این ملک انکس نبوده است که بتو داده است و

شاید که تصرف کند بر خلاف مسئله اول که در اینجا در نفس حرام کواهی میدهم و درین مسئله سبب حرامی دلیل
 بر آنکه اگر تخلف بود که وی میکشید و آن شخصش بر وی حلال کند حلال شود و اینجا هیچ سببی بر وی
 حلال نشود چون در نفس حرامی کواهی دم در دیانت کواهی یک کسی قبول بود اما اینجا و باید تا کواهی ایشان
 مقبول بود باب چهل یکم در بیان شستن نجاست بنا بر فتوی صاحب شریعت است زنی
 بنزدیک صاحب شریعت اندر آمد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من از ایام من گذشته است و
 پیش باکی نمی یابم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
لتک المراه وی ستی غصه احتشی و البی و استقری و توحنی و صلی و ان طهر الدم علی الخیر مطهر رسول
الصلوة والسلام فرمود ان زن سخی غصه را که ایامت را به نشین و بر سر ایام غسل از و پرده نبه و
بر بند و لکام بر نه و باید است کن و نماز کند از اگر چه طهر اودم بر بوریا یا یکد باز ان زن سوال کرد یا رسول
الله ان طهره که بر جامه میرسد عفو هست یا فی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که لی ان زن گفت یا
رسول الله می شویم عین وی میرد و لون وی ی نماید فرمود بشو و بشک و بمال و سبالت کن چون عین
دی برود و لون وی مانند ان لون اثر هست و اثر عفو هست و محمد حسن رحمه الله بر فتوی صاحب شریعت مسئله
بنا کرده است کی است که جناب باب پلید ترکند و در دست بند و تا ما دام که جناب دست بود و پلید بود
و چون جناب از دست میرد ان کندان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشوید پاک شود ان رنگ که در دست
است اثر هست و اثر عفو هست و دیگر اگر باب پلید جامه را رنگ کنند آن جامه را نماند زنی کند تا ما دام که رنگت آب برود
آید پلید بود چون پیش رنگ آب برود نماند جامه پاک شود و ان اثری که بر جامه ماند عفو هست مسئله اگر مسلمان
را در بهاران روت چو ان بر جامه رسید اثر داشت عین وی رفت و لیکن لون وی نرفت ان لون اثر هست
و اثر عفو هست دیگر مسلمان پلید در زمین پلید نمناک شست جامه اش از ان تم گرفت یا در روی و در چشمه
شده ان جامه پاک شود که ان تم اثر هست و اثر عفو هست و دیگر مسلمان را بر جامه روعین پلید رسید که از روی آن
شست برایت کرد و زیاده از روی شده ان پاک بود که اثر هست و اثر عفو هست و دیگر مسلمان استنجی کرد از
دستش بوی آید دست پاک بود که ان اثر هست و اثر عفو هست مسئله اگر چه باشد همچنانکه مسلمان را با جامه
در کرکام روی کرم شده ان اثر افتاب هست عین افتاب تی و جامه بر مسلمان سر و سر دشت در رختان ان
اثر بخوبی برفت عین بخوبی برفت فی اینها نیز اثر هست و اثر عفو هست بر قول شافعی رحمه الله لون استنجی
است همچون عین نجاست تا اگر مسلمان را بر جامه نجاست رسید شست عین وی رفت و لیکن لون
ماند بقول شافعی رحمه الله تا ان لون نبرد و ان جامه و بر روی نماز و ان بود و بقول علماء ما رحمهم الله چون

عین وی رفت آن نون ترست و از غنیمت اگر چه آن نون به تیزی میرود نجاست بر دو نوع است مری و
 نامری و در شصتین نجاست نامری شافعی را دو روایت است بیکر و آنست که در شصت نجاست قرار گیرد و
 روایت دیگر آنست که یک بار بشوید پس بشوید و پاک شود دلیل بر آنکه نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی
 است از برای آن معنی که شما با نجاست کم از در می نماز روزه میدارید و برین اعمد که شصتین ایشان در
 طهاره فریضه است اگرین موی خشک ماند طهاره درست نبود نماز روا نبود پس معلوم آنکه نجاست حکمی
 قوی تر از نجاست حقیقی است این را یک آب بشوید پس بشوید و پاک شود و آنرا یک آب بشوید نیز از عهد بیرون آید و
 علما و ما رحمهم الله گفته اند که توبیقات میگوید و ما بحديث رسول علیه السلام قلل میگویم که در طهارت هر عضو را یک
 شستن فریضه است یعنی ابو بکره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة و السلام انه توضأ مرة نقال هذا وضوء لا یغسل به
 نقالی الصلوة الا به ثم توضأ مرتین و قال هذا وضوء من یغسل به الا جرت من ثم توضأ ثلث مرة فقال هذا وضوء
 وضوء الا صلا من قبل من زاد علی هذا نقص فقد قبی و ظلم ابو بکره رضی الله عنه روایت میکنند از رسول صلی
 الله علیه و آله و سلم رسول علیه الصلوة و السلام طهارت ساخت و هر عضو را یک بار شست و فرمود که این طهارتی
 است که خدای تعالی بیج نماز برای این طهاره پذیرد و چون دو بار شست فرمود هر که دو بار بشوید هر عضو را
 و چند آن ثواب و هفتش که بار اول را چون سه بار شست فرمود که این طهاره من و طهاره انبیا که پیش از
 من بوده اند پس هر که زیاده کند برین یا کم کند پس بر این حدی و ظلم کرده باشد و دیگر آنکه تو که شافعی
 میگوئی که اگر سبک بغفور در آب جامد اندر آرد و آن جامد را هفت آب باید شست و بار شستم در خاک باید
 پاک شود و بغفور سبک نامری است و نامری را هفت آب شستن فریضه میفرمائی پس شافعی گفت که من
 بحديث رسول علیه السلام قلل میگویم که رسول علیه السلام فرموده است که سبک بغفور اینجا میکی از شما آرد
 هفت بار بشوید و بار شستم در خاک مالید و علما و ما رحمهم الله گفته اند که آن در اینست اسلام بوده است
 که مغرب با سکان رواست میداشتند و سکان را در خانه راه میدادند و آن سکان بغفور آب جامد و این
 می آوردند و آب جامد و ایشان را پلید میکردند رسول علیه السلام این حدیث فرمود از برای زجر
 ایشان را تا سکان را از خانه بیرون کردند و روایت میکنند عقبه بن عامر الجنبی رضی الله عنه که رسول علیه
 الصلوة و السلام فرموده است که سبک بغفور آب جامد شما در سه بار بشوید پاک شود که اگر که بغفور
 از دیگر بار بشوید پاک شود این حدیث که تورا دیت میگوئی مقدم است و این حدیث که ما روایت میکنیم موخر
 است موخر مقدم را ضعیف کند و بر قول علما و ما رحمهم الله نجاست نامری را سه آب شستن فریضه است
 آنچه حکم نجاست نامری ابو ذر گفته است نجاست مری را حکم حیث چندانی باید شست که عین وی برود

اگر چه لون دی ماند ان لون اثر هست و اثر غوطه است و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین می آید
 تا لون نجاست نرود پاک نشود و اگر در کم سه آب عین می رفت باید که سه آب برساند که این کم
 از نجاست نامری نبود و نقیصه ابو جعفر رحمه الله گفته است که بعد از آن که عین می رود باید که سه آب
 دیگر شود که این در معنی نجاست نامری بود و اگر از آن آب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا
 روی نماز باز دارد و بنگرم که نجاست غلیظه است زیاده از درمی و اگر حقیقه است کثیر فاحش باید
 تا روی نماز باز دارد و اگر آن جامه دوم را نمازی میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول
 رسیده است سه آب بشوید و اگر آب دوم رسیده است دو آب بشوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده
 است یک آب بشوید پاک شود این روایت در شرح است روایت جامع صغیر است که بتامید رسیده
 بود اختیار خواجه امام اجل رحمه الله است که بر آنی که رسیده بود سه آب بشوید تا بقیص از عهد
 بیرون آید مشکل تافن شرط است یا بی بر قول ابو یوسف رحمه الله شرط است و بر قول ابو حنیفه
 و محمد رحمه الله شرط است اختیار خواجه امام زاید تحریر رحمه الله است که اگر حیض کلان بود یا جوی
 روان بود هر باری که در آن بنیای آن جامه را مال تا قیام مقام تافن بود تا بار آخر جامه را جز آورد
 بتابد از عهد بیرون آید و این روایت شرح است و اگر جامه را تا قند و در روی آب ماند بر انداختن
 خشک شدن پاک شود و اگر قوی تر آمد نجاست را باز تا قند آبی که از آن جامه بیرون آید ظاهر روایت است که آن آب
 پدید بود در روایت جامع الکبیر است که پاک بود و غوطه بر آنست و این هم جائی بود که جامه از نجاست بشوید
 اما اگر جامه را از کم بشوید آن آب پاک بود و پاک کننده باشد با تفاق و اگر جامه را در خور تنگ نمازی بشکند
 قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان آنست که پاک بر آید و این قول علما و ما
 رحمه الله وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در آب اندک اندر زاری آب اندک نجاست دوم و از آن آب نجاست
 جامه بیکه پاک بر آید و وجه استحسان آنست که پاک بر آید هم بقول رسول علیه الصلوٰه و هم به فعل رسول علیه
 السلام و هم حکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت آنست چون آب جامه تا پدید شود سه آب بشوید پاک شود
 و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام وقتی آمد و دمان شست و گفت اینست چنان است از
 فی چه فرق بود میان آنکه نجاست اندک را در آب اندک زاری یا آب اندک را در نجاست اندک زاری و حکم
 ظاهر آنست که نجاست عینی را میشوئیم تا عین می کشیم و حکم می کشیم و می کشیم و می کشیم و می کشیم و می کشیم
 نمازی کردن باید که جامه را بتابد و فرو نشاند و در پشت به بند و آب اندر زرد و چند آنی که مستغرق شود
 خواجه امام حسن رحمه الله گفته است که تافن مستغرق کار زرد و باید که این روایت است و کار زرد و تافن

ان بود که جامه پاکیزه و زینده بر او در وقت غسل و بیکبار بنیاید و بعد در وی استنشاق که اگر بکمان یکبار بر آورد و سه بار
 سهوی طشت نماید تا بدان آبی که در آن جامه فرو رده و آن آب مستعمل شود از آن آب مستعمل جامه پاکیزه بنیاید
 اما ظاهر روایت آنست که بچکان بکمان یکبار از طشت میرود و بتابد چون جامه تمام تمامه نشود بمانی آبی
 که در آن طشت مانده باشد میرود بر سر و طشت را باز نمیزی گردان حاجت نیست باز جامه را فرو نشاند
 و در طشت بر بندد و باز آب اندر میریزد چند آبی بریزد که آب مستغرق شود بکمان یکبار باز بتابد چون سه بار
 بچکان کرد باری سوم انجامه پاکیزه بر آید و طشت را دوست را نمیزی گردان حاجت نیاید و اگر این واقعه در
 جامه افتد چنانچه جامه پلید را در یکی از جامه اندر کرد و بر آورد و بتابد و باب جامه دوم اندر آورد و بر آورد
 و بتابد و باز در آب جامه سوم بگذارد و بر آورد و بتابد از آن جامه سوم دست جامه پاک بر آید و لیکن
 آب پلید بود آب جامه اول را بر سر و در آب سرد آب شود آب جامه دوم را بر سر و در آب سرد آب شود آب
 جامه سوم را بر سر و یک آب شود پس بگذرد لیکن قیاس آنست که بر شستن حاجت نیاید دلیل بر این مسئله چه
 اگر موش در جامه افتد و مردان موش از آن جامه برگزند و بیست دلو آب برگشیدند لازم شود چون نوزد دلو
 برگشند جامه بچکان پلید بود و دلو در دست هم پلید بود و چون بیست دلو برگشیدند جامه در سن و دلو موش پاک
 شود و اینجا نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه و قوت یا قوت مانده را اگر جامه قوی است
 اعتبار قوت مانده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه راست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
 پاک و بر جامه خشک از آن جامه تم کشید پلید شود یا بی قیقه جعفر رحمة الله گفته است که اگر جامه پاک
 را استنشاقی یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی چکد پلید نشود که آن اثر است و اگر بر نوزد
 خشک بخاست سبط رسید و خشک شد از آن خاک مانده و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و حمیم الله
 پاک نشود و بقول محمد و زفر و شافعی و حمیم الله پاک نشود و اگر بر موزه سبط رسید و خشک شد
 از آن خاک مانده چند آبی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف و حمیم الله روایت آمده است
 که پاک نشود ظاهر روایت آنست که پاک نشود و اگر بر موزه خشک آب پلید رسد خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحمه
 الله گفته است که پاره خاک یا بر کبریا یا بر نوزد پاک نشود و در سخی نجاست سبط شود خشک شود و در زیرین
 پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف و حمیم الله اگر کی استنجی میکند از آن آب بر موزه وی رسید
 پلید شود اما اگر بر موزه نیند مسکند و بعضی از مشایخ گفته اند که بچکان مکه موضع استنجی پاک نشود و بی
 دی موزه نیز پاک نشود خواجه امام اجل شمس رحمة الله گفته است که آب الی استنجی پلید است و آب
 آخرش مستعمل است و پلید را پاک نکند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که چیز مستعمل

پاک نکند اینهم جای بود که آب بر موزه میزند و میکند و اما اگر آب در زیر پاشی موزه قرار گیرد آب اول سستی
 پدید است پس چون آب اول قرار گرفت برای که بر آنجا رسد هم پدید شود متع آن آب پدید چون موزه پدید
 شود تا نشوید پاک نشود و چون نشوید چگونه نشوید اگر این موزه تخت آب نایک باطن نموده است پس
 آب بریزد دست بمالد پاک شود و اما اگر آب پدید باطن نموده است پس بارشستن باز خشک کردن باید تا پاک
 شود و حد خشک شدن آن بود که بر یار یک بشوید از آنجا که حد آنکه میشن چیزی یک سده بار بچین کنند تا
 نشود و اصلی است محمد رحمته الله در که بر چه تصور تافتن ندارد بشستن پاک نشود و اما در صد و رصده آن
 محمد رحمته الله و آیته آمده است که در پای افزاز ضرورت است گویم که پاک نشود بشستن **مسئله** در
 سبوی نواب پدید کردند و باز تپی کردند سده بار باید که پاک بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله
 پاک نشود و بقول محمد رحمته الله پاک نشود **مسئله** در خم نو خمر کردند و باز تپی کردند تا مادام که لون دویی
 و مژه باقی بود اجماع آن هم پدید بود چون لون دویی و مژه نماید سده بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
 رحمته الله پاک نشود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی آب خمر کرده خمر کردند و باز تپی کردند تا مادام که
 لون دویی و مژه باقی بود با اتفاق پدید بود چون لون دویی و مژه نماید سده بار بشوید با اتفاق پاک نشود
 و اگر خشک تخته آب نارسیده را بجا است رسید از وی را شستند از وی که شستند اندک نماز میکند از تپ
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله و بر قول محمد رحمته الله و انبوه که بادی با جماع نماز و انبوه
 که وی در معنی بجا است سطر شود باطن وی از بجا است خالی نبود و اگر بویا و بچین پدید شود سده آب بشوید بر
 قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله پاک نشود و بقول محمد رحمته الله پاک نشود و اما خواجه امام حسن رحمته الله
 و امام برهان الدین رحمته الله در محیط آورده است که بر یار یک بشوید سنکی که آن بران بویا نمید تا در معنی
 تافتن شود سده بار بچین کنند پاک شود با اتفاق اگر بویا بین پدید شود سده بار بشوید با اتفاق پاک نشود
 از برای آن معنی که در اصطلاحی است که نجاست را بر باطن نموده مسلمانان حجامت کرد و بجا که شستند
 از آن خون پدید شود باید که سده بار خمره نماز بر اثر کنند و از بجا مالد و باز نماز کند سده بار بچین کنند پاک
 شود با جماع که در وی ضرورت است مسلمانان را از دمان خون آید یا فی آند دمان را سه بار بکشد و آب دمان
 بیرون اندازد پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمته الله و ابو یوسف رحمته الله و بقول محمد پاک نشود و اگر که شستند
 و بستان مادر را در دمان گرفت بستان پدید شود سده بار بکشد بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله
 پاک نشود و بر قول محمد رحمته الله پاک نشود **مسئله** بستان ماده کا داز روش می پدید شد که سده بار
 بکشد بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله پاک نشود و بقول محمد رحمته الله پاک نشود و اگر از بول کا و

پدید شد سه بار که سال یکصد و اجماع پاک شود و بقول محمد رحمت الله بول کا و پاک است و بقول ابو حنیفه
 و ابو یوسف رحمت الله چون سه بار یکصد پاک شود مسکله خوب در آب پدید تر شد بر قول ابو حنیفه
 و ابو یوسف رحمت الله چون سه بار بشوید پاک شود و بقول محمد رحمت الله پاک نشود و اگر از بول حیوان
 پدید شد که گوشت ویران شود در آب بشوید یا جماع پاک شوند و اگر خوب در آب پدید آید اما مسید اکنون
 بر چند که بشوید پاک نشود یعنی شستن پاک نشود اما از شستن امام ناصر الدین رحمت الله که روایت کرده است
 در مطلقه که سه بار خشک کند و در آب پاک بشوید یا بخیان آب پدید بیاطن برده است سه بار آب پاک
 باطن بر پاک شود و اگر خوب در بول حیوان اما مسید که گوشت وی بخورند بر قول محمد رحمت الله پدید نشود
 بی آنکه بشوید پاک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمت الله پدید شود شستن پاک نشود مسکله
 اگر کندی را متشابه نهاده اند آن آب که در وی ریخته بخشن بود و باطن بر دگر وی است که آن آب
 را برین روز ریزند و آب پاک در ریزند و بخیانند و مانند تاته بر شستند و نگاه آن آبها
 پدید را برین روز ریزند و آب پاک اند و ریزند و بخیانند و مانند تاته بر شستند یا از آن آبها پدید را برین روز
 و باز آب پاک در ریزند و بخیانند و مانند تاته بر شستند و نگاه آبها را برین روز ریزند سه بار بخیان کنند پاک
 که در وی خورده است مسکله اگر ستوری واته خورده و باز انداخت آن واته شستن پاک نشود اما نگاه
 پاک بر آید مسکله روغن فربه پدید شد آن روغن را با آب گرم سه بار بشوید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمت
 الله پاک شود و بر قول محمد رحمت الله پاک نشود و روغن طبع را پیش از این گفته شد که چگونه بشوید تا پاک شود
 اگر روغن مردار در چرم مانده اند آن چرم آنرا با بطن برده و اجماع است که شستن پاک نشود اما اگر روغن
 پدید را در چرم مانده و چرم بیاطن بر دگر باید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانی که بخیان که روغن
 پدید باطن برده است روغن پاک با بطن بر دگر چون سه بار بخیان کنند و بریاری که از آب برگشته بپایان
 پاک شود مسکله اگر روغن جام یا آسن جام پدید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد
 خرقه خشک ناری سه بار اندر مالند پاک شود و اگر ترخ و یا کار در آب پدید دادند با وی نماز و انمود
 با جماع که در مخیخی است مسکله شود چون بذر سنگ رسد و آبی نماز باز دلد و استعمال شستن کردن
 یانی تو حجه امام زاهد خرم حقه الله گفته است که استعمال نشاید کردن شیخ الاسلام برمان رحمت الله گفته
 است که شاید از برای نیکو ویراصلاقی است که در جای مالی آن پلیدی که بروی باشد برین روز و یا
 شود آن نجاست در باطن وی است بر روی بر نیارد و اگر با وی چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را با باطن
 نیز و خوبه امام زاهد خرم حقه الله گفته است که از ابو یوسف رحمت الله روایت است که بخیان نمک آب پدید آید

و دی به باطن برده است باز با تشنه اندر آتش آید پاک و جنتش پاک شود و اگر دستمه کار و پلید شود
 تا نشوند پاک نشود **مسئله** اگر سر کوفه سفید را در آتش در آورد و خونها بسوخت پاک شود پانی چهار
 چیز است آب و آتش و خاک و کار پاک شود اما چیز نیست و مستعدان این خرافت گفته اند که سبب حاجت
 نیست کباب بر تنبند آن آب پلید را از باطن بیرون گردانند بود و الله اعلم **باب چهارم در ورم در**
سیان پس خورده پس خوردن با برنج نهی است یکی پاک است با اتفاق یکی پلید است با اتفاق مکرر است
 و مشکوک است و در یکی علما اختلاف است آنچه پاک است پس خورده آدمی است از آن پاک و میشت و جنب
 و حایض و نفسا و لیل بر آنکه روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وقت بودی که
 من در حیض بودی و از آن آب جامه آب خوردی رسول علیه الصلوٰۃ والسلام از آن آب جامه بم فرج
 که من خورده بودی آب خوردی از برای تواضع **قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام** من شرب من
 سوراخ المسلم غفر الله تعالى له پس خورده کافر پاک است که مراد از آن آیه که خداوند غر و جبل فرموده است
 و قرآن مجید انما المشکون نجس نجاست اعتقاد ایشانست نه نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت
 ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه در دهن ایشان نشیند پس خورده جانوران زبیره هوامی که گوشت
 ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه بتغوز ایشان پاک بود پس خورده خوک پلید است با اتفاق پس خورده
 حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کرم و کرم و موش و مانند اینها مکرر است پس خورده مرغ خاکلی که گوشت
 نجاست کرد مکرر است بشرط آنکه بتغوز ایشان نجاست بود پس خورده چیه که فرق نداند میان پانی و پلیدی
 دست در آب اندک آردان مکرر است **مسئله** پس خورده کرم بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکرر است و
 ابو یوسف رحمته الله پاک است و در قول وی **انت قال النبی علیه الصلوٰۃ والسلام** الهرة ليس نجس
 رسول علیه السلام فرموده است که کرم نجس نیست که وی طواف کننده خانه های ماست و خانه ها دشمنان دیگر
 روایت میکند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام طهاره می ساخت کرم به بیاید ذکر به رباب
 رغبتی بود در رسول علیه السلام اب جامه را اگر گوشتا که به از آن آب جامه آب خورد و در رسول علیه السلام از آن آب
 طهارت ساخت و دیگر آنکه مادر پیش مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها کاسه جرعه بود کرم به بیاید و جو
 در آن کاسه آرد و پاره از آن جرعه خورد مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها باقی را خور و پس معلوم
 اند که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده است الهرة ليس نجس
 علیه السلام گفت که کرم به درنده است قیاس آن بودی که پس خورده وی پلید بودی آنچه که پس خورده سگ اما
 مارا بحدیث عقبه بن عامر الجنی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکرر است که وی روایت میکند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سگ به تنقوز آب جامه شمار و سه بار توشید و اگر کبره در آن یک آب بشوید
 اگر پس خورده ای پلید بودی سه بار فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک شستن فرمودی پس
 معلوم آمد که مکروه است این همه جایی بود که بتغوزی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست نخورده
 باشد و دمان نامیده و بتغوز در آب جامه شود و در جمیع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دمان
 نسیده بر قول ابو حنیفه رحمه الله مکروه بود و از ابو یوسف رحمه الله در وایتیه است نه یک و ایتیه پاک بود
 و یک و ایتیه پلید و بقول محمد و زفر و شافعی رحمه الله پلید بود پس خورده جانوران از بده هوایی که گوشت ایشان
 نخورده چنانکه باز و بسته و چرنا و شاهین و مانند ایتیه با جمل مکروه است امام کرخی گفته است که اگر ایتیه از
 راه گوشت ایشان است علی ای کفته است که گوشت از راه فعل ایشانست مسئل پس خورده آب
 بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله پاک است از ابو حنیفه رحمه الله و در وایتیه است یک و ایتیه پاک است و یک و ایتیه
 مکروه پس خورده آشته پاک است بشو پاک و در دمان ای نشخوار نبود و اگر دمان نشخوار بود پلید بود حکم سرگین
 وی و اگر مکروه چیست ابو حنیفه گفته است که هر گاهی دو حدیث است یکی در روای دوم در روای مکروه
 بود و محمد رحمه الله گفته است که هر گاه جز روای آمد و یکجز روای آن یکجز روای نیز صحیح دارد در آن ده
 جز روای این مکروه بود شیخ ابو القاسم صغار رحمه الله گفته است هر گاه غالب پاک بود آن مکروه بود
 مسئل بیافت آب مطلق پاک مکروه طهاره روا بود اما باب مطلق طهرن اولی بود پس خورده سگ بتقول
 مالک رحمه الله پاک است و بقول علما و جمهور رحمه الله پلید است و چه قول مالک رحمه الله است که حرامی سگ
 بنص قاطع نیست و بحدیث متواتری و در وی ضرورت است بچنانکه در کبره علما و جمهور رحمه الله گفته اند آن
 ضرورت که در کبره است در سگ نیست از برای آنکه کبره نیز حیوان براید و از سوره رخ کلید آن اندر آید
 اما سگ نواذ آنجا آمدن و دیگر آنکه عقیده بن عامر الجینی رضی الله عنه روایتیه میکنند که رسول علیه السلام فرموده است
 فرمود چون سگ بتغوز در اینجا آمد آرد اینجا را سه بار بشویند تا پاک شود رسول علیه السلام فرموده است
 که سگ بتغوز در آب جامه شمار و سه آب توشید آن آب جامه و بار ششم و در خاک مالید باز با آخر فرمود که
 چون سگ بتغوز در آب جامه شمار و سه آب توشید پاک شود و چون اگر بتغوز در آب جامه شمار و سه آب
 آب توشید پس معلوم آمد که پس خورده سگ پلید است که سه بار فرمود شستن و از آن کبره مکروه که
 یک آب نه فرمود پس فرق اند میان سگ و کبره پس خورده نجیسات بیابان که گوشت ایشان نخورده بتقول
 شافعی رحمه الله پاک است و بقول علما و جمهور رحمه الله پلید و چه قول شافعی رحمه الله است که اگر ای
 بنزد یک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما دیه یا اینها میباشم و ما را ابدانها باشند

نجرات می آیند و از آن آب بخورند ما چه کنم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خورد ایشانرا او آنچه ماند
 شمار پس معلوم آمد که پاک است علما و ما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از ابدان حکایت کرده است در باب و
 ابدان باشد که جمله خانه را آب و بند و بنور زاده آید زده در ده زیادت باشد و اگر سنگ بتغوز در اینجا
 اندر آرد پلید نشود اما اگر سنگ بتغوز در آب اندک در و پلید شود و چه فرق باشد میان سنگ اصلی و
 وحشی آب دمان خرد است بر روایت حسن بن یزید ابو حنیفه رحمه الله علیه غلبه است زیادت از دمانی
 بر جمله سدر و ای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دمان وی از
 سرخی خالی بود و ابو یوسف رحمه الله از ابو حنیفه روایت میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
 تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابو یوسف رحمه الله است که بر چند بر جامه سدر و ای نماز باز ندارد
 و بقول محمد و مالک و شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خرد است بر قول مالک و شافعی رحمهم الله پاک
 و پاک کننده است و بر قول علما و ما رحمهم الله پاک است و لیکن تنگ در پاک کنندگی است و چه قول شافعی
 آنست که روایت میکند عبد الله بن عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پس
 خورده خرد است پاک و پاک کننده است و چه قول مالک رحمه الله است که روایت میکند الجعفی بن غالب
 یا غالب بن الجعفی رضی الله عنه که پدر من در گذشته و از وی خزان ماندند از رسول علیه الصلوة والسلام
 سوال کردم که پدر من وفات یافت و خزان گذاشت چکنم قال النبی صلی الله علیه و سلم و الله کل من سکن
 مالک یعنی بخور از خرد تر مال خود مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خرد را پخته و حلال بوده و اکنون
 علف پاک بخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود علما و ما رحمته الله گفته که رسول علیه الصلوة والسلام
 عین دیر افزوده است خوردن بهاء و دیر افزوده است بچنان که گویند که فلان زرد خورد و با خانه خورد و
 یا مالک خورد عین بخورده باشد فروخته باشد و بهاء و دیر افزوده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر
 ثابت شود که رسول علیه السلام عین دیر افزوده است بدین حدیث که عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت
 میکند آن منسوخ شده است عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام در غزو خیبر
 ده حکم فرمود یکی از آنها این بود که گوشت کوشته خراشلی و است بر شما حرام شد دلیل بر آنکه چون حیوان بکشد
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در یکبار نهاده بودند گوشت خراشلی و است بر شما حرام شد رسول علیه
 السلام فرمود گوشت نهایی بسک و دیر و آن و یکبار بشوید چنانکه از پس خورده سنگ شوید و علما را
 رحمهم الله گفته اند که تعارض در حدیث افتاد و دلیل بر آنکه این عباس رضی الله عنه میگوید که پلیدی است
 پس بچنان مشکوک ماند و لیکن تنگ در پاک کنندگی وی است ابو ظاهر و باس گفته است که مرا معلوم نیست

که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق طهارت قوی تر از آب مقید است و آب مقید
شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک است فاعله این خلاف جائی پدید آید که مسلمان در سفر بود
و با وی آب مشکوک و دیوی محدث و بر جامه وی نجاست زیاد از درمی است باید که آب مشکوک
طهارت سازد و باقی تکیم با وی یار کند و جامه را بداند آب مشکوک شود و نماز گذارد و بعد از آن چون
آب مطلق رسد نماز گذارد و با جامه را رد و او را باز بشوید یا بی بقول مالک و شافعی رحمهم الله
باز نشوید و بقول علما رحمهم الله باز نشوید اگر مسلمان از آب مطلق است چندانی که طهارت را پس کند
پاره آب مقید با وی انجست و طهارت ساخت و او را و اگر آب چندانی بود که طهارت را پس آید با وی آب
مقید پاره یار کرد و طهارت ساخت و او را و اگر در سکه اول آب مطلق چندانی است که طهارت را پس آید
از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما اگر سکه دوم آب مطلق چندانی نیست که طهارت
پس آید آب مقید با وی یار کند همچنان شود که کوئی یک عنبر را با آب مقید شست و آب مقید در حق طهارت
عامل نیست اگر در سفر است و با وی آب مقید است و دیوی محدث و بر جامه اش نجاست زیاد از درم
بدان آب مقید طهارت سازد و تکیم کند اما جامه را بداند آب نشوید و نماز گذارد چون آب مطلق رسد
نماز گذارد و او را جامه را باز نشوید یا بی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمته الله باز نشوید و بقول محمد و
ز و شافعی رحمهم الله باز نشوید بنا بر آن اصل است که آب مقید است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
عامل است در حق نجاست و در حق طهارت عامل نیست بر قول محمد و ز و شافعی رحمهم الله عامل نیست هم
در طهارت و هم در نجاست و زوایای رحمته الله گفته است که آب مقید در همه چیز با عامل است تا که یار کند
و از وی آب پدید آید و بر جامع از ابو یوسف رحمته الله روایت است که حکم خوی را روان دارد و از آن آب
طهارت رد و او را آب مقید بر دهنی است یکی بر فعل بنده مقید شود و یکی بر نفس خویش مقید است
آنچه بنفس خویش مقید است آب میوه است چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر اینها به نفس خود مقیدند
و آنچه بر فعل بنده مقید میشود شور یا کلاب و جلاب و آب یا کلاب و آب کلامه و زکاب و زکاب و آب
باقی مانند اینها به فعل بنده مقید میشود و بقول ابو یوسف رحمته الله تا آنکه بر آب غالب نیاید
حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمته الله بر چنانکه آب متین میشود حکم آب مقید دارد و آب از خاک
خشتاک متین شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علما رحمهم الله حکم آب مقید ندارد
مسئله اگر با تیر یا تیر غنی یا بر وزن و غسل نجاست شود در پاک شدن دی دور روایت است صحیح است
که پاک نشود و بنده بر قول ابو حنیفه رحمته الله بجز آب مطلق است جائی که نایابند آب مطلق را و در

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمه الله گفته است که مرام معلوم نیست که مطلق است یا مقید بادی طهاره سازد و تیمم بادی یار کند از عمده بیرون آید و چه قول ابو حنیفه رجحان است که شب دعوت پیران عبد الصمد بن مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضاء حاجت ادعای حاجت آمد چون فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای یسیر مسعود چیزی داری که بدان طهاره سازم گفت نمی گزیند مگر قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم تمره طیبه و ماء یا طهور رسول علیه السلام فرمود خرمایاک و پاک کننده است رسول علیه السلام از آن نیز طهارت ساخت پس معلوم آمد که همچنان آب مطلق است جای که نایابند آب بود اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شب دعوت پیران پیش از نازل شدن آیه تیمم بود و بنازل شدن آیه تیمم این فعل مشهور شد محمد رحمه الله گفته است که شب دعوت پیران دو بار بوده است یکی پیش از نازل شدن آیه تیمم بود و یکبار بعد از نازل شدن آیه مرام معلوم نیست که فعل رسول علیه السلام پیش از نازل شدن آیه تیمم بود یا بعد از نازل شدن آیه تیمم باید که نزدی طهاره سازد و تیمم بادی یار کند تا به یقین از عمده بیرون آید اگر بنید تمیز را جو شاستند و وسطه شد بر قول ابو حنیفه رحمه الله همچنان حکم باقیست بقول ابو یوسف رحمه الله خوردن شایه طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمه الله هیچ چیز را نشاید در جمیع المواقف ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمه الله سه روایت است در بنید تمیز این روایات از سوال سیائل اقتاده است یکی از ابو حنیفه رحمه الله سوال کرد که بنید تمیز داریم ولیکن غالب آب است گفت بدان طهاره سازد و نماز کند از دیگر سوال کرد که بنید تمیز داریم ولیکن آب شیرین برابر است گفت بادی طهاره سازد و تیمم بادی یار کند و نماز کند از دیگر سوال کرد که بنید می داریم ولیکن غالب در وی شیرین است گفت از آنجا بدار تیمم کن و نماز کند از فروج بریم الجامعی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که از آن قول رجوع کرده است و گفت که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمه الله گرفته است و این همه جای بود که مستحکم نشده باشد اما اگر مستحکم شده یا جماع حرام بود و الله اعلم باب حمل و رسوم و در بیان آب مستعمل آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است با اتفاق و دیگر پلید است با اتفاق و در یکی علل اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده با اتفاق نیست که بموه را از گردن شسته یا جامه را از زیر شسته و یا خنجر را از طعام شسته یا نایل و یا کلندر را از کل شسته این آب مستعمل کوینه و لیکن پاک و پاک کننده است با اتفاق و آنچه پلید است با اتفاق را بی که بادی استنجی کرده شود یا نجاست شسته شود و آن آب پلید بود با اتفاق و آنچه علل از روی اختلاف است که ابی که چهار اندام شسته تا دام که بر اعضا و ادی است پاک و پاک کننده است در حق همان عضو چون از آن عضو ای وجود شود و از آن حکم حیثیت روایت جامع الصغیر است که تا بجای

قرار گیر مستعمل مشهور و این اختیار متفقان ثوری است اما ظاهر روایت است که چون از اعتقاد اودی جدا شود مشکل
 شود و از آنکه محبت حسن زیاد و از ابو حنیفه و حمید و روایت میکند که پیروی حقیر است زیاد از نزدی بر
 چهارم رسد و اوی نماز باز در عاتی قاضی از ابو حنیفه رحمة الله و روایت میکند که پیروی حقیر است کثیر فاشناید
 نماز اوی نماز باز در و این قول را ابو یوسف گرفته است و در غیر از ابو حنیفه و رحمة الله و روایت میکند که یک است و دیگر
 پاک کننده فی این قول را محمد رحمة الله گرفته است و شافعی و درین باب در عیالیه است بیک روایت پاک است و پاک
 کننده و بیک روایت یا محمد رحمة الله است پاک است و پاک کننده فی العیالیه است یا ابو یوسف رحمة الله و روایت کرده
 که ابو یوسف رحمة الله از آن قول را بر حاکم و روایت کرده که آن باب بر حنیفه بر حاکم رسد و اوی نماز باز در و این قول را
 بود که طهاره از حدت سازد اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف علی و ثعلبه برقرار است اما بر قول از نور و شافعی
 رحمة الله آن باب پاک و پاک کننده بود و از برای آنکه آب مستعمل شود با سقا طاهر من شود و بدینت قرب بشود اگر
 استسقاء فرض نیست قربت است دلیل بر پاک بر پاک میشود یا بعد توب میشود قال ابی حنیفه علیه الصلوٰۃ و السلام
 و الله عز وجل و حضور نور علی نور فی یوم القيمة رسول علیه الصلوٰۃ و السلام فرموده است که طهاره بر طهاره نور
 بر نور است در و زقیقت مستعمل چیز پاک تر اودی در آب است در آب اندک پاک شود و چنانچه ما در باب
 و چیز و پنج پایه و مانند اینها آن آب نجس شود از ابو یوسف رحمة الله و روایت کرده است که شکریم اگر ما در
 یا چیزی پاک و بر اجزاحت کنند اگر سرخی افشان شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس نموده و اگر سرخی
 ظاهر نشود پلید نشود که ما و چیز را پاک بود که خاکی نه و اما ظاهر روایت است که این تفصیل که کرده است
 ابو یوسف کرده است و حاجت نیست بر چیز اودی در آب است در آب اندک پاک شود آن آب را نجس کنند
 اگر مایه در آب اندک پاک شود شاید خوردن یا نی شکریم اگر سرش در آب است و دم در خشکی نشاید خوردن اگر
 عکس نیست نشاید خوردن اگر مایه در آب اندک مرد شاید خوردن یا نی بر قول شافعی رحمة الله آب پاک بود
 در مایه حلالی بر قول طحاوی اب نجس مایه مرد در ظاهر روایت است که آب پاک بود و مایه مرد در آن آب
 خوردن را طهاره کردن را شاید اگر مایه در آنجا جو سیده باشد تمیز شده آن آب طهاره را شاید ممکن
 خوردن را نشاید که جزوی از آن جزا در و در خورده شود و اگر مایه در آب یا نه است کی تم در آب و یک نیم در خشکی
 مرد را کفایتی کرده است با اتفاق شاید خوردن را اگر لی اتمی مرده است بر قول علما ما رحمة الله طهاره را
 شاید خوردن را فی اگر از مایه ها شده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر مایه بانی مرده است نیم در آب است
 و نیم در خشکی شاید خوردن یا نی اگر سرش در آب است و تنش در خشکی بر قول علما ما رحمة الله شاید و بر قول
 شافعی رحمة الله فی اگر سرش در خشکی بود با اتفاق شاید خوردن در ولایت کی مایه است که می اندازند

که از اموت مای کوپند اگر در مای سلمی بپزند و بعد در دست نیاید بوزن در دست بپزند و آنکه صفتش بیان
کند در مای خشک سلمی چند و بچین حکم داند و بعد در و بپزند و بوزن در و بپزند چون صفت ظاهر کند اگر مای را
در آب بسپی هلاک گردند بر قول ابو یوسف رحمت الله استناید خوردن و بر قول محمد رحمت الله شاید خوردن
اگر مای را از آب برانداختند و ی طلیه پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طبلدن مجاز است
و بر آنچه حاجت نیست اگر مای در جوف میفرود شد یا در آب روان فرو شد در دست نیاید کبر سح کردن در
چیزی درست آید که وی بتسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در جوف میفرود آید و دست
یا در جوف میفرود آید و دست عاجز نیست اکنون بفرودش در آب و در شترط آنکه چون ملک می شود
باشد اگر ضیاء شست انداخت و مای گرفت و بچنان در آب است بیکری دمای دیگر آمد وی این مای را
فرو خورد آن مای نیز اندر ماند این مای دوم از آن فرو شده بود و از آن خریده بگیریم که اگر شست
را بمشتری تسلیم کرده بود از آن مشتهی بود و اگر شسته شست را بمشتری تسلیم نکرده باشد از آن فرو
بود اگر یکی دام در آب انداخت مای آمد و اندر ماند دیگری آمد و آن مای را گرفت خصم دام را حق طلب بود
یا فی آن خداوند دام اگر از برای مای گرفتن انداخته باشد حق طلب بود خصم دام را و اگر از برای تر شدن
است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد و اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت
خصم دام انداخته را حق طلب بود یا فی آن خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر
برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر از ملک یکی جانور بگیرد گرفتند خداوند آن ملک را
حق طلب نبود از برای آنکه جانور بگیرد ملک بود بخلاف زبور عسلی در ملک یکی عسل نهاد و آن غسل از آن
خداوند ملک بود از برای آنکه زبور عسل از آن عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خوری نهاد و زبور از آن
عسل نهاد و آن غسل از آن خداوند خور بود از آن خداوند ملک نی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای آنها
خداوند ملک استناید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ دشتی بود از آن
یا بنده بود و اگر خاکی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم باشد و در
دامن یکی افتاده دیگری آمد آن سیم را از دامن وی برگرفت ویرا حق طلب بود یا فی آن اگر دامن از برای سیم گرفتن
باز کرده است ویرا حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود و اگر دامن را قصد آن نبود
که بر چشید آنچه در دامن وی افتاده ویرا حق طلب نبود اگر یکی دیگر بر سیم داد که بر سر فلان بشاش وی بعضی
از آن سیم را بر سر فلان شناسید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود و تا
آنچه گرفته باشد از وی بازستاند برخلاف آنکه اگر یک را لوز یا بادام یا مغز یا دانه بر سر فلان بشاش

و می پرسد فلان معنی را پاشید بعضی را خورده و آنچه خورده باشد اترحق طلب نبود و هر چه زود می آید آب است در غیر
 آب ملاک شود چنانکه در شیرینی یار و سخن و مانند این آنچه پلید شود یا فی در صلوة خود چه ملاک بگیرد خورده حرام
 آمده و رده است که درین مسأله مشایخ خراسان را با مشایخ عراق در مجسم الله و پیش خانه کعبه مباح است و نشان
 مشایخ خراسان گفتند که آنچه پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباح است
 بلند شد محمد حسن رحمة الله بر طریقی استاده بود و نماز میکرد در گفتند مصنف کتاب در اینجا حاضر است خطه نو
 کشید نماز تمام کند از وی سوال کنم چون محمد حسن رحمة الله نماز تمام کرد از وی سوال کرد ندانم ابی در
 غیر آب ملاک شد آنچه پلید شود یا فی محمد حسن گفت پلید شود مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست
 چرا پلید نشود و محمد حسن رحمة الله گفت چه گوئید اگر اینها در اندک بیزند آب اندک پلید شود یا فی گفتند فی
 گفت اگر آن آب را در شیرینی یار و سخن و زیزید پلید شود یا فی گفتند فی گفت الله اگر چه فرق باشد میان آنکه
 وی در آب اندک بیزد و میطلن آنکه آن آب اندک را در اینجا و نری یا وی خود اینجا میرد اصل درین مسأله
 آنست که هر چه زود می آید آب است و بر آن خون روان نیست پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان
 چون تغییر نیکویی خواجہ محمد سلیم بنی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الله بنی
 و خواجہ محمد مقائل از وی رحمت الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس بود مسئلہ هر چه را زود می آید در درخت
 است که خون روان نیست چنانکه کزدم و خیزد و کمانند اینها اگر در آب اندک بیزند نجس نشود بر قول
 علما و ما رحمت الله اما مگر ده بود در شیرینی و روغن و مانند اینها بیزند آن چیز مکرر بود اگر مستحبی
 صدقه دهد و اگر مستحبی خود خورده که مستحبی مکرر و شاید خوردن و بر قول شافعی رحمت الله پلید شود
 اگر کسی از بهر زرد و آب اندک افتد ماد طعام ملاک شود بر قول شافعی رحمت الله نجس شود و بر قول
 علما و ما رحمت الله نجس نشود و بر قول شافعی رحمت الله آنست که ایشان جانورانی پرنده است چنانکه
 جانوران دیگر علما و ما رحمت الله گفتند که این قیاس است که تو میکوی و ما را بحدیث رسول علیه الصلوة
 و السلام معلوم شده است که پلید نشود قال البنی علیه الصلوة و السلام اذا وقع الذباب فی طعام
 احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احد جناحیه و او فی الاخری و اذا وانه لیتقدم الداء علی الذراع
 و اگر در طعام سوزن افتد و بر اعطه و بند اتفاق است که بیزد پس اگر پلید بود رسول علیه الصلوة
 و السلام نفرمودی تا و بر اعطه و بند پس معلوم شد که نجس نشود هر چه در محل خورن و بیاک بود چنانچه
 گرم سرکه در سرکه بیزد گرم گوشت در گوشت و گرم میوه در میوه و مانند اینها و الله اعلم فصل
 در بیان خصوص و مسائل آن آب چندین باید تا در وی طهاره روا بود بر قول ملاک رحمت

اندر چه ایستاد بود و روی طهارت را و ابودستک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه و اله وسلم
 خلق الما طهورا لا یخس بشی الا ما غیر طهره لونه او رنگه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند
 موزجیل آب را پاک و پاک کننده آفریده است و بی تخس نشود و بخیزی مگر غره وی یا رنگ وی و یا لوی وی
 بگرد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب به قلعین برسد پیش نجاست بر ندارد یعنی دو سیت و پنجاه
 من و حد قول وی است که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه و اله وسلم اذا
 بلغ الما قلعین لا یحتمل خیار رسول علیه السلام فرمود چون آب بدو سیت و پنجاه من برسد پیش نجاست
 بر نگیرد و اما رحمة الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف و زنا صفت فرموده است نه
 قوت ویرا چنانکه گویند این بنا وضعیف است بنا و دیگر بر ندارد و یا این ستور وضعیف است این بنا را بر ندارد
 و یا مال فلان کس اندک است اسراف بر این بر ندارد که از رسول علیه الصلوة والسلام نیز بخجین فرمود که دو
 پنجاه من آب اندک است پسیدی بر ندارد و دلیل آنکه در سفری از امیر المومنین علی و عید الله مسعودی
 الله عنهما سوال کردند که میداریم چه قدری که طهارت را بسنجیم و لیکن خوردن ما را میثاید ایشان
 گفتند که آن آب را نکند از ریختن بجزید و نیم کنید و نماز که از ریختن اگر در آب اندک طهارت را و ابودی
 فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عید الله عباسی رضی الله عنهما
 سوال کردند که غسل می گیریم و آن غسلها در آن جامها می چکد گفت از آن نظر ما بر نمیگزیند و در آن
 است و قطره یا بجزو یا بر آن ناله بود که در آب استاده بر قید آید چنانکه در حوض و بر بار کن و مانند اینها و
 قبها بر آورد و زره بجزو یا بر آن ریزد و بود که درین جامها آید و قیبه بر نیارد و از خواهر حسن بصری رحمة الله
 سوال کردند که ما غسل می گیریم و از آن غسلها ما در ما در آب جامها می چکد وی گفت که من اگر می رود و
 امید پیش از آن میداریم که آن در ما را از ما در که از وی ضرورت است اما علماء و ما رحمة الله گفته
 اند که قید سبب بودی که در آب استاده طهارت و غسل را و ابودی حکم حدیث رسول علیه السلام قال
 و النبی علیه السلام لا یبول احدکم فی الما الا انک دلا فیتل فی من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است
 که در آب استاده بول بیندازید و غسل میارید چون رسول علیه السلام غسل را با بول برابر فرمود و از آنجا
 که حسن بن یادر ابو خنیفه رحمة الله روایت میکند که ابستعلج طیدی علیه السلام است زیاد از درمی بر جامه
 رسد و روی نماز را باز و در و این حدیث ما را رجح است بر مالک و شافعی اما علماء و ما رحمة الله از برای
 تنقیف زهر کشی چیزی اختیار کرده اند مسلم و قلعین آب است سکی اند از یکی خورد و دیگری بول
 انداخت در آنجا که آب خورده است طهارت را و ابودی که گفته است که در آنجا که بول انداخته است طهارت

رو بود که زیاده شده است قبول علماء دار حرم الله از رو طهارت رو بود و مسکله حوض چندین باید که تادری
 طهارت رو بود و روایت میکند خواجه ابو حفص که بخاری از ابو حنیفه رحمة الله علیه حوض باید که این یک آب
 بریزند این نیمه رنگ آب بدان طوطی سرایت نمکند یا این طرف طهارت سازد و آن نجسند ان آب بسیار
 بود و روی طهارت و غسل رو بود و در روایت ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که این نیمه غسل رو بود و آن
 نیمه نجسند این آب بسیار بود و روی طهارت و غسل رو بود و این قول ابو یوسف رحمة الله علیه که در وقت در شجر
 طحی ابو الحسن که می از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بکشد چنانکه آن نیمه نجسند یا این نیمه نجسند
 بزرگان نیمه را سرایت نمکند این آب بسیار بود و طهارت و غسل در روی رو بود و در شرح از محمد رحمة الله علیه
 است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه نجسند آن آب بسیار بود و روی طهارت و غسل رو بود و در شرح
 استخاری رحمة الله علیه است که اعتبار نجسین برای اب را نیست اعتبار آن نجسین را که آن نیمه آب
 بر آید آنی نجسین نه را اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله علیه سوال کردند که حوض است
 در پشت ای ششست و چهار که بود و روی طهارت رو بود و می این گفت من تباری انما زعم اگر شما سازید
 شمار این نیمه خواجه ابو الفضل که می از مشایخ ما رحمة الله علیه روایت میکند که اگر حوض است ششست و ششست
 سی و ششست باشد بالای آن آب دو که کم چهار یکی در روی طهارت رو بود و چون من زعم بود که تقدیر گرفته
 اند و روی ششست نه از من آب است خواجه ابو مطیع طحی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای و وجه
 و بست و پنج میباشد تادری طهارت رو بود و اگر بست در بست ای چهار صدی باشد من در دل خود
 که است نیام از خواجه محمد سلمی رحمة الله علیه سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در روی رو بود و من
 این مسأله از محمد حسن کمال کردم که حوض چندین باید تا در روی طهارت رو بود و گفت حوض باید چهل و یک
 من و مسجد رحمة الله علیه از اندرون پشت در پشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و
 چهل چهار میباشد ما معلوم نیامد که اندرون مسجد از بیرون ابوعتبه نعاذر و روی رحمة الله علیه
 است که من این سبب را از محمد رحمة الله علیه سوال کردم پنجین جواب گفت که چهل و یک مسجد من اندرون مسجد
 محمد رحمة الله علیه پشت در پشت بود و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما معلوم نشد که اندرون مسجد
 از بیرون مسجد علماء ما برتر مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارت و غسل رو بود و بنا بر
 حدیث رسول علیه السلام خیر الامور ساطع این همه جای بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض
 در بود و سید امام ابو القاسم شبیه رحمة الله علیه گفت که سی و شش و نیم که میباشد در روی طهارت
 و غسل رو بود و اما خواجه امام زاهد رحمة الله علیه گفت است که بست و هفت که کم چهار یکی باید تادری

طهارت و غسل و ابودیکی از تقیبات گفته است که مخفی در زمین فرو برند و در دوزخ کمر رسن باد نهان کنند و در
 سران می آنگند و بر کار گرد بر که دیگر دانند که مقداره در ده شود انگاه که کمر را اعتبار است بر چه عرض
 قدیم قدیم است بگر قدیم و بر چه نوشته شود دیگر همان عهد انظار بر روایت است که کمرین گرد بر که دوی بختند
 و بر صحرای چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارت در دوی بر ابوداینند که گفته شد طلال و بر عرض آن
 خواجه امام حسن است که در حقیقت و چهل و بیست که باید تا در دوی طهارت با جمیع و ابود و حسن طلال
 بالای آب چندین باید تا در دوی طهارت و ابود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در دوی را بر این خاک
 پوشیده بکنند بود و بعضی گفته اند که بیست و یک بار در دوی استش با لایر شده بکنند بود و فقیه ابو جعفر
 رحمه الله گفته است که مسجودی بی تکلف بر شود آن بسیار بود جواب ظاهر نیست و در عرض نجاسته عین
 از دوی طهارت سازند آن نجاسته چندین مسافت باید تا طهارت و ابود و مشایخ الاسلام بر آن
 الدین رحمه الله است که ده که مسافت باید تا طهارت و ابود و اختیار خواهد امام اجل هر کسی حق
 الله بر نیست که بیست که بکنند است اختیار خواهد امام اجل ابو الفضل که فانی رحمه الله از مشایخ مایه
 الفهر و این میگوید که یک که مسافت بکنند بود و یک بدست ای یک بیست نیز روایت آمده است
 از خواجه امام بکر خواجه از ده رحمه الله سوال کردند گفت این طرف عرض فاند و انطرف دیگر طهارت ساز
 اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمه الله است که عرض ده در ده حکم در یاد از نجاسته لول
 و بوی و مزه کرد و در دوی بر کجا طهارت سازد و ابود و دست جنبانیدن شرط نیست بانی توفیق
 مشایخ عراق و دست جنبانیدن شرط است این اختیار خواهد امام اجل هر کسی است و بر توفیق مشایخ
 خراسان و دست جنبانیدن شرط نیست این اختیار قاضی امام صدر است رحمه الله اما اگر عرض
 است بالا می دارد اما میباید که در کجا بپایند شد آب اندر آید و گفته و ده در ده شد ابو القاسم احمد رحمه
 الله گفته است که تا آب بیرون نرزد پاک نشود و توی بر نیست اگر بار کین ای مخالف است در دوی باره آب
 غسل و در دوی نجاسته است آب اندر آید و بر شد اگر چه صید و عید شود و تا بیرون نرزد پاک نشود که بر خردی
 از آن آب پاک بر آن آب پییدی میرسد پییدی میشود و بیخ آن آب پییدی تا بیرون نرزد پاک نشود اگر چه
 نباید در نجاسته پاک شود باید که جامی اندر آید آن آب راده در ده تهر کشند و دیوایر بر آید تا نجاسته پاک شود و بوی
 زنده باشند از آن آب پاک آنچه و ترار کرده در ده شود بعد از آن اگر بآن آب نجاسته و همه پاک بود اگر
 حوض در ده در دوی آب پاک است بر چند آب پییدی اندر آید بآن آب پاک شود و مگر از نجاسته
 لول و بوی مزه کرد و پییدی شود اما اگر در حوض باره آب پییدی بود بر چند آب پاک اندر آید بر آن آب

میسه شود تا بپزد آن زو پاک نشود و نفس استاده در ده آب دی کم ده در ده شنجاست یعنی اندر افتاد و جگر
 شد بر چند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود و پختن آن پلید بود چون عین نجاست
 را بر کهنه و پارچه آب دیگر بیرون رود پاک شود محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکد و زیر
 دست می آید و آن یا بوی یا مزه نمی آید من در آن دریا طهاره سنازم مالک رحمه الله گفته است که اگر قطره می
 در دریا چکد و آن دریا موج بر آرد و بسبب آن موج گیاه رود و از آن گیاه کوسپندان بخورند من گوشت
 آن کوسپندان را بخورم اگر حوض در ده کجی کجی شد می فقط آن پدید شد و حکما پلید شد آب اندر آید
 و بیرون رفت چند می باید که بیرون رود تا پاک شود و فقیه ابو جعفر رحمه الله گفته است که سه چند آن آب
 که در وی هست بیرون رود پاک شود بعضی میساج گفته اند که همان مقدار آب که پلید بوده هست بیرون رود
 پاک شود و خواه نام ابو بکر سعید ثنی رحمه الله گفته است بخور آنکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی نیست
 و آن آب که بیرون می رود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد و را بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و
 باز بهین حوض اندر آمد آن باز پلید نشود اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بپزد
 و دوبار برگشت و باز بهین حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از انطرف که آب اندر آمده است بیرون می رود
 هم پاک نشود اگر آب رفته بیرون باز برگشت و بحوض اندر آمد اختیار خواهد بود و اگر رفته است بدین بود
 که پلید نشود و اختیار شیخ الاسلام بر آن الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
 بر آن الدین گفته است که آنجا که راه نیابد تا بیرون رود باید که کشندی ز رنده تا معانی شود و آب انقطاع
 پذیرد پاک شود و اگر آن ایها حوض نازند و آید پلیدی باز نیاید و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است باز بیرون
 رود پاک نشود و اگر حوض موج داشته آب بر آمده باشد و بیشتر مشعر تا اگر گرفته چنانکه آب استعمال کرده
 بیرون نگیرد در آن مشعر طهارت می سازد و را بودیانی از تفسیر کجی سوال کردند گفت لایضیه و بر کجا که
 که این لفظ آید دلیل آن کنند که را بود اما ساختن او تیر بود که تشریف طهارت ساختن را اگر بیرون
 مشعر طهارت سازد اگر در می مشعر ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر در می مشعر ده در ده
 نبود حکم همان مشعر دارد که را بود و ظاهر روایت آنست که اگر مخالفت کند آب مستعمل را بیرون برد
 در آن مشعر طهارت را بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد را بود و اگر حوض بوده در ده ولیکن سر
 حوض لوق در آن کشند اندامی بآن حوض نیایاگاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده در ده
 شده است سر حوض حکما پلید شد چون آب نرود و شنبه و ده در ده شود و مختار خواهد نام زاهد و مشعر رحمه الله
 و بسیاری از میساج دیگر رحمه الله گفته اند که پاک شود مسلم که اگر حوض هست ده در ده در پهلوی

وی حوض دیگر است هم ده درده و هر دو کچی کچی میشوند و کم ده درده میشوند و جکی پلید میشوند آب
 آمد و یکی حوض پر شد و برون رفت و در آن حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و برون رفت
 و دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و برون رفت و بجز حوض دوم در آن حوض دوم پر شد و
 از حوض دوم راه برون رفتن نیافت باز بهین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود ولیکن حوض
 دوم پاک نشود اگر حوض است سه روی ده درده و پایان وی کم ده درده تا مادام که این آب کم ده درده
 است و روی طهارت سازی را بود و غازی نیز را بود اگر در وی نجاست افتد پلید نشود و چون آب
 کم ده درده رسید از وی طهارت را بود اما در وی را نبود هر چند که در وی نجاست اندک افتد
 پلید شود مگر حوض است سه روی کم ده درده پایان وی ده درده تا مادام که آب کم ده درده است
 از وی طهارت را بود اما در وی طهارت را نبود هر چند که اندک نجاست افتد پلید شود و اگر حوض است
 ده درده راست ستونی فرو بردند تا مشعره سازند در آن حوض طهارت را نبود اگر نجاست اندک
 اندر افتد نجس شود از برای آنکه چون ده درده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده در
 ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل را نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو چندان آبی جایی گیرد
 در حوض طهارت را نبود اما ظاهر را و آیه است که را بود از برای آنکه آدمی متحرک است و جای
 بگیرد اما ستون متحرک نیست و جای گیرد اگر حوض است ده درده راست در وی کبابه بر آید یا خیره
 گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی آب نمی جنبند در وی طهارت را نبود اما اگر خیره آید است که دست
 می جنبانند آب زیر وی می جنبند اکنون طهارت را بود و اگر حوض بود چهار در چهار آب اندر می آید
 و برون میرود در وی طهارت را نبود اما سید امام ناصر الدین در ملقط خوش آورده است که را بود
 و اگر جایی آب اندر آمدن و یا برون رفتن طهارت سازد یا جماع را بود اما اگر حوض سه در سه را بود
 و وی طهارت را بود و بشرط آنکه آب مستعمل کرده و یا برون برد و اگر سبج در سبج بود اتفاق در وی طهارت
 را نبود مگر آنجا که آب اندر می آید و آنجا که برون میرود و اگر حوض است که دو طرف وی یازده در یازده
 و دو دیگر نه در نه است طهارت را نبود که کم یک کمر ضد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
 طرف هشت در هشت است را نبود که نو دوشش کن بود و اگر یک طرف دوازده کمر بود و یک طرف یازده
 و یک طرف نه و یک طرف هشت را نبود چه اگر هشت را در دوازده زنی نو دوشش شود و اگر نه را در
 یازده زنی صد کم یک کمر شود را نبود و اگر چشمه بود کم ده درده در وی طهارت و غسل را نبود مگر آنجا
 که آب برون میرود طهارت کرد و یا غسل را در را بود و اگر حوض است روی آب پنج تنگ بسته است چنانکه

آب استعمال شود و خواجہ ابو حفص کہیں بخاری مرچ و عید آمد مبارک است که بر چه دروی آب و روغن
 دیگر ضرب کنی ده درده شود دروی طهارت رو بود خواجہ امام بکر طر خانی رحمتہ اللہ کفہ است که اگر
 کشادگی بود از ترنقہ تا بخار دروی طهارت رو نبود و اگر آب اندک بود مستاده دروی طهارت
 رو نبود اما از وی طهارت رو بود و بر قول ملک رحمتہ اللہ دروی طهارت رو بود اما اگر نفوذ آن در
 که روان کند دروی طهارت سازد رو بود و اگر آن آب در بجای دیگر تر اگر دیگ بود که آب روان بپزد
 بریزد از تاجی است لون و بوی و مزه بگرداند **مسئلہ** جدروانی آب چندانی باید تا دروی طهارت رو
 بود بعضی گفته اند که گاه و بگاهی را بر داما ظاهر روایت است که آب استعمال کرده و بریزد دروی طهارت
 رو بود و اگر دو کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند تا باید تا طهارت ایشان
 بعضی گفته اند تیرگی آب آن باین ترسد طهارت رو بود ظاهر روایت است که تیرگی را اعتبار نیست اگر مستعمل
 آن باین ترسد طهارت رو بود و اگر تک آب میرود دروی آب تیرد و طهارت دروی رو بود و مستعمل
 چندین باید تا یکی زیر دست می طهارت سازد و بر این ترسد طهارت رو بود در صلوٰۃ خواجہ امام ابو نیریز آورده است
 که اینجای تک آب بریزد اینجای سرایت میکند آن دیگر تر طهارت رو بود اما ظاهر روایت است که اینجای است
 شود بدان دیگر سرایت میکند و بر طهارت رو بود **مسئلہ** حوض است یا مشعر کان آب بر آید و بشک
 بگرفته نصیر کنی رحمتہ اللہ از ابو حنیفہ رحمتہ اللہ روایت میکند لاخیر فیہ دروی خیم نیست اما این که گفته خای
 بود که فسر و رجه یا جماع طهارت رو بود **مسئلہ** سرون مشعر کان طهارت بسیار در کرده در ده
 نیست رو بود و اگر در ده نیست رو نبود در که آب طهارت رو بود و یا این از ابو حنیفہ رحمتہ اللہ سوال
 گفت لاخیر فیہ و هر گاه این لفظ لاخیر فیہ را بدلیل کند که ناسا حقیق روایت بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر کو در
 کلان بود که آب استعمال کرده و بریزد سرون بر رو بود اما ظاهر روایت است که اگر چه که آب کلان بود در
 طهارت مسازد اما اختلاف مشایخ نباید و اگر آب غالب بر نجاست میکند رو آب نجس بود و اگر غالب
 بآبی میکند رو و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از آن آب لون یا بوی یا مزه
 نجی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لای نهاده بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میگذرد
 بر نجاست نمی آید اگر چه آن لای تنگ باشد اگر استخوان است در آب و آب بروی میگذرد اگر بروی رطوبتی
 نبود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند آن که بر بالای آب نه انگشت بود دیگر انگشت
 بر مردار میگذرد و انگشت بر پایی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پایی میگذرد پاک بود اگر
 بآبی است کلان بآبی است و پیش ناودان پلید بود اما جماع آن آب ناودان پلید بود و اگر کلان نام بر پلید است

و پیش از آن پاک ظاهر روایت است که آب نادران بلیه بود و خواجه امام بکر اسکان گفته است که پاک بود
 بشرط آنکه از نجاست لون دیوی و مژه نیاید و اگر یک نیمه بام بلیه است و یک نیمه پاک و پیش از آن پاک
 آب نادران بلیه بود و اگر پیش از آن پاک بود آب نادران پاک بود و اگر از دیگر خاندان ریخته و بر جامه
 مسلمانی رسد باید که سوال کند که این آب پاک است یا بلیه اگر گویند پاک است بر پایی حمل کند و اگر گویند بلیه
 است بر بلیه ای حمل کند و اگر جواب نگویند خواجه امام شمس الدین حلوانی رحمه الله گفته است که اگر این آفتاب
 در نجاری بود جواب گوئیم که بلیه بود از برای آنکه در نجاری خانه ها آتشک است آن آب بلیه را از درخت
 بیرون اندازند و اگر در شتر قند است جواب گوئیم که پاک بود که در شتر قند خانه ها فروخته است آب بلیه
 را از درخت بیرون نیندازند جواب درست تر آنست که این صاحب آفتاب جامه خویش را بپوشد و اگر
 لون نجاست یا دیوی نجاست یابد باید که بشوید و خواجه منتهی رحمه الله بکوی بر میگذشت از طایفه آب نادران
 و بر جامه می رسید خواجه سوال کرد که این آب پاک است یا بلیه زن او از داد که بلیه است ای جاکم ای جاکم
 من خواجه منتهی گفت تنه ها جامه من بلیه نکردی دلم تمیز بلیه کردی و اگر بر جامه مس آب بپاشد آتشکند
 نقصان جامه را تاوان دار شود یا بی اگر شستن نقصان پذیرد تاوان دار شود و اگر نمی توانی و الله
 اعلم بالصواب باب سی و دوم فی الشرب بنابر حدیث رسول قال النبی علیه السلام افضل
 الصدقات الثلاث الماء والنار والرج رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین صدقه ها سه چیز است
 آب و آتش و نمک قال النبی علیه السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والکلا و رسول علیه
 السلام فرموده است که آدمیان را در سه چیز شرکت است در آب و آتش و کبیهه قال النبی علیه السلام
 صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیه السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر است بر کار و
 حکایت آورده اند که ابو یوسف رحمه الله با مارون رشید رحمه الله روزی بجای می رفتند ابو یوسف
 رحمه الله بر دراز کوشی سوار بود و مارون رشید رحمه الله بر شتر قوی نشسته بود و در جوار مارون
 رشید رحمه الله را توقف حبیبیستی کردن تا ابو یوسف رحمه الله میرای یافت مارون رشید
 ای امام مسلمانان چه خبر را شنیدم ای ابو یوسف گفت شما بر ستورهای شسته اید که ناراضه میروید و روز
 بر ستورهای شسته ام که ناراضه نمیدوید و لیکن من بر شما امیر مارون رشید گفت بچه دلیل گفت بچه
 رسول علیه السلام قال النبی علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب مارون رشید
 از آن مرکب خود فرو داد گفت که نیکو بود که امیر بر ستور ضعیف بود و رعیت بر ستور قوی آن مرکب خود را
 ابو یوسف رحمه الله داد و عبید الله مسعود رضی الله عنه گفته است پسر التمر الاسفل امیر علی اهل التمر

ما لم یروا بعضی قتلند معنی چنان بود که پایان یکیمان امیر اند بر سر یکجان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشد
 و اگر حوض است مگر زه آب و جوی رود آن از کدام طهاره ساختن اولتیر بود اگر عالم است از حوض طهارت
 سازد و بر او تیر باشد و اگر عالم است از جوی رود آن ویرا و تیر باشد و اگر زه است از کوزه طهارت
 سازد تا بماند که چه مقدار آب خرج میکنند این در دیار سینان آید اما اگر در دیار متیدعان باشد باید که در
 حوض طهارت سازد و از برای زخم ایشان که مبتدعان در حوض طهارت روان دارند و اگر مسلمانانی در ملک
 خود حوض کنند و آب اندر رود آن آب ملک می نشود و نتوانند عام را بار داشتی که ازین حوض آب میبرد اما
 بتواند گفتن که ملک اندر میباید اگر جایی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام توانند که ویرا چه کنند
 آب جامها و مارا برکنند بماده یا مارا اجازت ده تا در ملک تو در آیم و آب جامها برکنیم اگر این خداوند جز
 ایشان را جایی دیگر نشانی میدهد اگر اینجا میرد و در غیر مسدود باید که اینجا روند و آب ببر کنند تا خسته نشود
 اگر بر فتن اینجا ضرر میرسد ویرا چه کنند تا آب جامها ایشان ببر کنند و بدیشان و ده اما اگر آب را در خود
 کرد چنانکه در خمی در کوزه اکنون ملک می شود همچون ملک ما و دیگر تا اگر کسی بی اجازت دی خوردن
 کس احرام بود و اگر این آب بفروشد و بود که ملک می شده است از دست نارسیده و بنده
 مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه ایشان چون آب ببر کنند حق ولی و خواجه ایشان شود اگر
 بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن را بود چنانکه
 سقایه و مانند آن در وی طهارت روان بود یا یافت آن آب ویرا نیم نماز را بود اما اگر ایادی بود یا
 ده در ده در وی طهارت روان بود مسلک اگر بدست ویرا در سفر بود و در محله افتاده اند از لشکری آب
 یافتند چندانی که یک کس آب برسد بود و غدا آید یافتند که یک کس آب پس آن آب را یا غدا را که
 خورد در استحسان آورده است که پس خور که خدمت پدر پس لازم است پس می خورد تا قوت آید
 پدر را بر کردن بپزند و بمنزل برده تا اگر حرمت پدر نگاهداشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد بخون
 نسج کرده باشد و نشاید بخون خود سبی کردن قوله تعالی و لا تلقوا یا یدیکم الی التهنیکه قال
 النبی علیه السلام ابداء بنفسک ثم یمن بقول رسول علیه السلام فرموده است که بخت از خود اتاخر
 اتخا از کسی بگیر که در عیال است و اگر در سفر آب مباح یافتند یکی ایشانرا نمیدهند شاید که نایابی
 کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک نیست و خطر ملاک شدن دارد و در او حرب بهر وجه دیگر که نتوان
 باید که بستانند و در طعام نیز بمن حکم بود یا سیم قرض بستانند و بخورند تا نجات یابند و اگر مسلمانانی
 در محله افتاده است از کسب کسب توشت فحوک یا بر مرداری که یابند شاید خوردن بقدر حاجت تا

حجت پیاپی من ویرا مبلغ بود و حد فی و اگر دو کس در یک مسئله افتاده اند از کس میگوید همان دیگر را که بارگاه
 از زبان من بیرون کن و بخور تا بجات بیانی متشاید که تبحران که که وی خود در شرف ای نزدیکی ادب افتد
 که مسبب بیاک در حق و دیگر خسته شود و اگر مسلمانانی در مسئله افتاده است در تشکیکی و با وی می است بخور و
 یا شهادت اختیار کند وی بخور و بقول شافعی رحمة الله شهادت اختیار کند وی بخور و بقول
 علی اما رحمة الله شاید که بخور و ان ویرا مباح بود و حلال بی مسکله در زمین مباح جوی میسر بر قول ابو
 حنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمة الله
 جوی را حرم نمید و این اختیار خواجده بواسطه جوی بر جانی و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله جوی را حرم نمید
 و این اختیار خطای می است رحمة الله حرم جوی چندین بود بر قول محمد رحمة الله جوی می چندین جوی و
 بر قول ابو یوسف رحمة الله بر روی جوی می چندین جوی قانده این خلاف جانی ندید و جوی می کند و لا اله الا الله
 جوی می نباید یا بر لب جوی در حتم می نشاند یا بطلب آب بر لب جوی میسر و شاید بیانی بر قول ابو حنیفه رحمة الله
 الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکاء بود و چون عمارت اند
 اند بر کسی تا یکی عمارت کند بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر کسی تا ملک خویش بر او تیره کتاب شرب بر کسی تا که
 خود و کوه آن بخشه بر کوهی که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک می رود و بعضی از مشایخ رحمة الله
 که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله همه شرکاء و تا پایان جوی عمارت کنند که تبحران که
 آب را باندن آمدن حاجت است بر بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانانی در ملک خود کوه را بر سر
 یا بر دست می نباید و این کتاب شرب شاید و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که شاید که تبحران که در
 ملک خود در خانه را بر کسی که تمیذ رود و بود و تواند این نیز همان بود و اگر بلند تر یا پست تر میگذرد و اگر کتاب
 شرب است که نشاید و این اختیار خواجده امام شمس الدین جلوی است اما خواجده امام اجل شمس رحمة الله
 گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوهی زیر لا و ماند و آب در ملک می نرود
 و اگر کوه می بلند باشد و آب باریک بود و در ملک می درینا بدیس نیمه حالهای ویرا بلند کردن است
 کردن حاجت آید و شرکاء را با وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را بیشتر میزد یا پس تر میزد و اجازت
 است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را بیشتر بر جوی تا ملک شود و آب در کوهی شرکاء را ضرر نشود و اگر کمتر
 اگر در آب شود آب در ملک می بیشتر رود و شرکاء را ضرر نشود و شاید که کوه را تا ملک می کند یا فراخ نم
 نشاید و اگر سوراخ کوهی می است و در می کند بی شرکاء یا و دست یکی می کند اجازت نشاید و اگر از
 شرکاء دیگر کسی جوی را بلند میکند بی اجازت شرکاء و دیگر نشاید و اگر شرکاء دیگر اجازت کردند به بلند

از کرد و اب شود در ملک می چشمت مگویم و لا اشتهاید ز دوشتر کار اخر شود و نشاید که جوی انباشته
 بخت نخته یا خوب بنشیند تا جوی انباشته نشود و اگر یکی ار شتر کار بر روی جوی مل بسیار ذبی اجازت
 امام دوشتر کار دیگر نشاید و اگر شتر کار یا امام اجازت کردند مل بلند و محکم باید را برای انکه این مل بر دست
 کوه دی بود و یا زیر دست کوه دی اگر بر دست کوه دی بود چون آب کاران نید آب در کوچه افتد سبب
 انکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه دی بود چون آب بسیار نید آب دم دهد و در کوچه افتد در ملک می آید
 عیشتر نذر آید شتر کار اخر رسد پس همه جاهها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شتر کار یک تیر آب صاف
 یعنی خاص صاف کرده نقصان آن نه بر شتر کار بود و آن باقی آب مهابان شتر کار قسمت بود **مسئله** اگر آب
 مباح را در جوی غصبی بر آب نشاید خوردن از آنجوی برداری و بخوری را در آن **مسئله** اگر آب غصبی
 در جوی مباح میرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن **مسئله** اگر آب غصبی در جوی شتر کار و ملک
 خود میرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی بسیار مهابان بسیار از شتر
 کردن که آب آن بسیار غصبی است **مسئله** اگر زمین است از جوی ابادیان آب بخورد زمین خرابی بود و عشرتی فی
 و هر زمین که آب آسمان بخورد آن عشرتی بود و خرابی فی و اصل است که عشرتی بر غله واجب شود و خرابی
 بزوم **مسئله** اگر مسلمان را از زکوة مال ده ساله است و صدقه فطر و قربانی و حج ماله با ملک شد کوه
 از دی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی و حج بر وی بود برای انکه صدقه فطر و حج در قربانی بزوم واجب شود
 زکوة بر مال **مسئله** اگر زمین است عشرتی یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
 شود و اگر یکبار کاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خرابی است یکبار غله کاشته یکی واجب شود و اگر
 بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر سه بار کاشته همان یکی واجب شود **مسئله** اگر یکی زمین یکی را غصب
 کرد و غله کاشته اینجا هیچ واجب نشود که بعد اما نشاید که همه را بخورد و پنج تخم بردارد یا قیها صدق کنند
 و اگر یکی را ملک است آب رود دعوی میکند اگر آب در جوی بود و قول وی مصدق بود که آب در جوی است
 بود که تدعی در ملک و اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را
 دعوی میکند دو گناه عدل ناید و اگر آب را دعوی میکند ملک می گناه می است اگر در کس کوپای او ندی
 در آب و یکی در ملک با جماع کوپای برد و نشود اگر یکی در یکروزه آب کوپای او بدوی و در دوزخ بر توفیق
 ابو حنیفه رحمت الله کوپای برد و نشوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمت الله کوپای انکه در یکروزه کوپای میدهد
 بشوند که از دوی بیرون ی آید و اگر مدعی در دوزخ آب دعوی میکند و شتر کار یکروزه را مقولند قد
 ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کند شتر باند را نید و اگر شتر آب دعوی میکند ملک در دنیا بدیگر

سکنی دعوی میکند ملک اندر بناید و اگر دعوی ملک میکند سکنی اندر نماید و اگر سکنی بی بر ملک است در پهلون
 ملک خود ملک دیگر خرید که ان ملک را ازین جوی حق آب خور نیست آب انیس ملک خود بدان ملک میرد
 نشاید اگر چه شرکاء اجازت دهند که نباید که بعد از وفات وی در شری انرا ملک کنند از جوی شرکاء سهم را
 حق انجز بر و دیگر که پادیه مویشی بود انبوه و آب باریک که اگر ان پادیه انجز در و آب انقطاع پذیرد
 و پادیه کا و کله را کوبند اکنون نشاید و اگر برب جوی شرکاء ملک خرید که ان ملک ازین آب جوی شرکاء
 حق انجز نیست نشاید که دلوت باشد اگر چه شرکاء اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی در شری وی
 ملک کنند برانی که مباح بود چنانکه در وفات و چون و چون داند اینها امام رباب همیای انند نشاید یا
 فی اگر رباب کند گزشتی را نمک میکند نشاید و اگر کند گزشتی را نمک نمیکند هم نشاید و اگر سازد طعام را حق نمک
 اما اگر مشرب عام ساخت و آب در ان مشرب عام در آورده ملک وی نشود و میفرود شد حرام بود و اگر ازین آب
 خرابی پذیرد عمارت وی بر عام خلق نبود بر بیت المال بود و اگر بیت المال بود بر عام خلق بود و اگر ازین آب
 در پهلوی ملک کی لا انهد و بطرف دیگر رود انخذ او ند ملک نشاید که انرا تصرف کنند بی بر قول ابو حنیفه
 رحمه الله بی اجازت امام در ان لا تصرف نشاید کردن و قبول ابو یوسف و محمد رحمه الله نشاید و اگر ازین
 مباح جوی نوسیند نشاید بیانی اگر بایان انکار نواضر میرسد یا جماع نشاید و اگر بایان انکار نواضر میرسد
 قول ابو حنیفه رحمه الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمه الله نشاید و اگر شرب عام
 مسدود یا عاریت میکرد نشاید اگر ده شرب یک یا حشند یکی عاریت رضا میدهد و یکی فی نشاید عاریت
 گرفتن اما اگر بر دو رضا داند یکی باز رجوع کرد رجوع ان در حق هر دو عمل کند و اگر شرب بخرد یا میفرود
 تا جوی درست آید که ملک تهر باشد و نماید اما اگر شرب تنها میفرود بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و
 بر قول مشایخ بلخ درست آید و اگر شرب را کایین زن میکند اگر جایست که بعیش و او اندر خلع درست
 و همان واجب آید و اگر جای بود که بعیش و او اندر عقد درست آید و سزا کایین لا ترم آید و اگر شرب
 بدل خلع کند اگر جای بود که بعیش و او اندر خلع درست آید با جماع و اگر بجای بود که بعیش و او اندر
 خلع درست آید اما انچه دستنی گرفته باشد باز دهد و اگر شرب بنده مکاتب میکند اگر جای بود که
 بعیش و او اندر درست آید و اگر جای بود که بعیش و او اندر درست نیاید و دیت لازم خطا را بر سر
 صلح میکند اگر جای بود که بعیش و او اندر درست آید و اگر جای بود که بعیش و او اندر درست نیاید
 دیت لازم آید و اگر قتل بعد از شرب صلح میکند یکی از وراثان اگر جای بود که بعیش و او اندر درست
 آید و اگر جای بود که بعیش و او اندر عقد قصاص سقط شود و دیت واجب آید از برای انکه شربت است

و اصل درین باب آنست که چون از ورثه کی بر چیزی صلح کند قضا ص ساقط شود و از برای آنکه جزای
 تجربه نپذیرد نیست **مسئله** اگر بیماری شرب و صییت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و اگر بر
 یکی مسکین نامعین وصیت کردیم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید
 بشرط آنکه از ثلث مالش ببرد **مسئله** اگر بیماری را گذشتند و بر او ام است و از وی امر که شرب نماید
 اگر جای بود که بچش و او دفر و مشند و وام وی بگذارند و اگر جای بود که بچش و اندازند و از او وام اجل
 شخصی رحمت الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک اتقی بخور نبود و مقهور آن دارد که آن آب انجا
 بزند انگاه آن ملک اخرد و این شرب باید بخورند آن ملک قیمت گیرد انگاه آن ملک باز فروشد و آن
 قیمت آن بود بدینند و آنچه باقی ماند وام و بر بگذارند و در مسکین معین نیز چنین بود یعنی بچین کنند
 و اگر جوئی شرب کار بعمارت حاجت آید و یکی از شرکاء غایب است شرکاء حاضر عمارت کردند بر وقت که آن شرک
 حاضر آید آنچه نصیب وی رسد شرکاء از وی حق طلب بود و اگر حاضر بود و دید و نپذیرد حق طلب بود
 که بستانند و اگر یکی پیشتر داده و وی انچه و بر امیر سد کرده است آن باقی را از وی حق طلب بود **مسئله**
 در زمین مباح چشمه میرند بر قول ابو حنیفه در رحمة الله بعدی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد
 رحمة الله شاید و انچه شرب یا قصد کنز حرم بود یا اتفاق تاس و دیگر در حرم دی بی اجازت وی نتواند
 عمارت کردن اما کار نیز را حرم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کار نیز بریدند و بر غذار پیرون آوردند
 تا رعایت کنند اصل مرغذ از نتوانند که ایشانرا منع کنند که این مرغذ را مباح است و ایشانرا نیز
 نتوانند که آب ایشانرا بدهند که آن آب نیز مباح است اما در ملک یکی کار نیز بریدند و آب ببردند
 آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف نکنید و ایشانرا منع نباشند و خود
 ان ملک بخورند خواه بچینان کار نیز را بمانند و ایشانرا نمکند آن کار نیز بر خداوند ملک خبری
 واجب نیاید که در ملک دیگران تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکنند بر قول ابو حنیفه
 رحمة الله بعدی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید که اگر این زمین مباح
 در جوار ملک یکی است چه مقدار مسافت یابد تا دیر عمارت شاید کردن میان او از بر فقر یا
 تا بر کرانه ملک وی ایستد و او از دین تاجا که او از وی رود نشاید دیر عمارت کردن که نمی تواند دیر
 بعمارت و در رعایت کردن حاجت است سستوران و بر اینم بجز حاجت است **مسئله** اگر سبزه یک شهر
 بادیه زمینها مباح است شاید که زراعت کنند که کار او را فرود آمدن حاجت آید بود و در سستوران ایشانرا
 حاجت بود اگر زمین مباح است چند مانند که دیگران از زراعت کنند نباید که میان او از بر فقر یا تا او از دین تاجا

بشنوید بمانند باقیها ز دعوت کنند و اگر در زمین مباح یکی قستان بگوید تا عمارت کند و مالک حق نیست کسی بگوید نه
کنند یا تا بر قول غیر المؤمنین غیر رضی الله عنه تا سه سال بر نیاید کسی دیگر را نشاید که این عمارت کند باید که سه سال
اگر کسی پیش نیاید اکنون کسی دیگر را نشاید که عمارت کند اما ظاهر بر او است که چون بگوید میخایب کسی دیگر را نشاید که
حالت کند یعنی از مشایخ و مرتبه بگذرد و اگر چه زود باشد یا خشاشی کرده باشد بر قول غیر المؤمنین غیر رضی الله عنه
مکان کند تا سه سال بماند اگر خطی کشیده باشد بشمار بر او است مگر آنکه اگر مسلمانان در زمین در دعوت کرد و پیش داشت آنکه ازین
مباح است و غلبه بر دیگر گرفت آن زمین را حصص میدادند و هر که سزاوارتر بود و سزاوارتر را مالک زمین را انحصار کرده باشد
مکنون آن فتنه آن زمین لازم شود و اگر غلبه رسیده باشد و لیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و سزاوارتر را مالک زمین را انحصار کرده باشد
است و لیکن مؤخر مانده باشد یا برآمده است و لیکن مؤخر زرع نشده است حصص میدادند و هر که سزاوارتر بود و سزاوارتر را مالک زمین را انحصار کرده باشد
و اگر چه بر زرع شده است و لیکن برآمده است حصص زمین میتواند که تخم دی بوی در زمین خود بکند اما تواند که در اجاره
که زمین را در حال خالی گذاشت و آن زمین را زودی بیا جازت گیرد تا آنکه برسد و دی خود بکند و آنچه زمین را بخرید و بکند
و اگر در زمین مباح انبالی باشد یا حیات یا کالک مانند آن مالک نشاند و را بود که کسی دیگر را اجازت دی در زمین بکند
بکند که در حرام بود بر خلاف آنکه دی در ملک کیه بر زمین خداند ملک چندین کیه را و تیار می کند و آن ملک بدو ملک می شود و
بر زمین کیه که شرکت بود و دی نتواند که کسی دیگر بر آن زمین کیه بدو بدو و لیکن تواند منع کردن که در ملک کیه
اند و بر نیاید ایشان نیز نتوانند که خداند ملک که بکند که کیه بدو و تمامی اما در ملک تا در ملک تا در زمین تمام اما کیه را بکشد
آنکه در ملک کارنده بود و اجازت دی نشاید در ملک که حرام بود و اگر آن کیه را فروشد و در احلال بود و اگر یکی یا این قسم
کیه اجازت بستاند بر آنکه کیه است و در زمین کیه خود و غلام من بکند کار تو کند کیه است و آن کیه خود را در غلام
یکه کار دی کرد بعد از آن قسم غلام تواند که کار کردن غلام خود را زودی مطابق کند و خصم کیه تواند که قیمت کیه را زودی
کجا جازت در دست ملک بستاند و اجازت در دست ملک در زمین است و کشته میان کسه غلبه گشته و دیگر گرفته و
شریک قسم خود را بر شریک شریک دیگر امانت نهاد و در وقت بعد از آن مطابق آن شریک آن آمدند و ازین شریک خود قسم خود
طلب میکردند و میسکوبید یکی ازین دو شریک که من قسم خود را دم و قسم تو را در دیگر نیز بیا جازت دی بتو دادم و ایشان میگویند
قول می صدق خود را ایشان بگویند که قسم دی از خود بستاند و اگر در زمین مباح چاه میکند بر قول ابو حنیفه در حقیقه
بی اجازت نام نشاید بر قول ابو یوسف و محمد و حمزه شاید این چاه را حرم بود با اتفاق بر قول ابو حنیفه در حقیقه در حقیقه
است میگویند یا بشتر بر میگشتند چهل کز بود و بقول صاحبیه اگر آب بدست بر گشتند چهل کز بود و اگر بر صورت بر میگشتند
شصت کز بود و اصحابی از ابو یوسف و حمزه و ابیه میگویند که حرم چاه بر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه فتنه
بود حرمی یا نیز شصت کز بود و اگر رسن چاه هفتاد کز بود و حرمی یا نیز شصت کز بود و اگر رسن چاه چهل کز بود و حرمی

نیز چهل گز بود فایده این خوف جامی پدید آمد که کسی دیگر درین حرم دی چای نکند و بر احوال منته بود و اگر کسی
آمد در حرم دی چای نکند و می بخیزد و خدایا چاه را پسندارد و خوابه میخیزان کند مانند کجده از نه چاه اول
چاه کند و را خیزی از اجرت واجب نشود که بیدار گری آمد و در آن چاه افتاد و مرد و اگر در چاه اول افتاده بود
و می خیزی نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود و کل فیت برگشته چاه دوم لازم آمد و اگر کسی از بیرون حرم دی چاه
کند و بر احوال منته بود و اگر آب چاه دی بدان چاه سر کشند و اگر مسکنی چای خرد عینی پدید آید اما تواند کرد که
اما اگر بعد از آنکه عیب پدید آید و روی آب برگرفته باشد و خر جگرده نتواند کرد که اما اگر دوی بگرشید اما عینی
آمد تواند کرد که اگر چای خرد عینی پدید آید چاه آب فرو خورد نتواند کرد که و اگر باز فرو دین نتواند کرد که
زیرا که میخیزان می باید که رو کند که قبض کرده است و می از میخیزان رو کند که اگر چای خرد بخیزد
سرو آب فرو خورد و باز آن آب بیدم نتواند کرد که و اگر برای آنکه میخیزان می باید که کتیم کند که قبض کرده
است و این است و اگر کتیم کردن از برای آنکه آب زیاد بر آید است یا کم و اگر چای خرد بخیزد رسد و درین مدت
خیار موشی درین چاه اندر افتاد و بگرد و موش برگشیدند و مسیت آب لونی بر کشیدند و بیرون رگشیدند از آن
رد می کنند که عیب بر شد تواند کرد که و اگر چنانکه مسکنی بنده خرید بر خیار رسد و درین مدت خیار بنده را
تپ آید و باز بصحبت یافت تواند کرد که و اگر این نیز همان حکم دارد و اگر چای خرد بخیزد رسد و درین مدت خیار چاه
آب بگرشید و خر جگرده عیب پدید آید. تواند کرد که و اگر برای اجازت ساختن از برای
خوردن بر کشیده است تواند کرد که و اگر برای زراعت آب کشیده است نتواند کرد که و اگر چای است میا
دو کس شتر یک شتر یک قسم بود و فروخت چاه را نامید و مسکنی منحل است و نامید آن شتر می در چاه شتر یک شود اما در منحل
شتر یک نشود اما اگر در منحل نامید و می بخیزد شتر یک اول شود و آنکه بعد از آن است فی المسایل البسر دور
است و ابارای جسم بیرون و در منحل نقل مردنی جوت کار نشاید کردن و اگر جام تراب و خر حتمه الله صدیق است و او
کرده است است و درست تا بر رسول علیه السلام که بر که در عمر کار افتاد و نقل کند صدق می گمراه کرد و در کثرت آن
خلف طلبه حوا که بر محمد حسن حتمه الله گفته است که از اول می مایا بویوسف حتمه الله آن بود که چاه باند را افتاد آن
نجاست پدید نشود و قیاس آن خور که مایه که خور که مایه را نایزده روان بوده است و دست پدید و می آرد و آب بر آید
آن آب پدید نشود و اگر در چاه نیز نجاست افتد پدید نشود اما چون اتفاقا میل صحابه بر رسید ماری خود را ماندیم و با
اتحادیل صحابه بر فخران الله علیه عمل کردم که چاه باند را افتاد آن نجاست بخش شود و آب بپوشی کردن پاک شود
مستقر الله علیه گفت که چاه باند را افتاد آن نجاست پدید نشود و عیشی نمی کردن پاک شود و چاه را باید انبار
و چاه دیگر کند و بر قول شافعی رحمته الله که چون آب بدو دست و چاه من برسد ای پلید می آید و در میکشد

بتی بود و بعد از آن برادر و داماد و حمه آمدند گفتند که چاه باند را قنادن بخاست بخش شود و دلیل بر آنکه در مدینه
 نبوی بود که بر این سه نصیحت گفتند زمان که که ای پادشاه حقیقت را بگویند از آنجا که او هم از آنجا که آب بر کشیدنی
 و بخوردنی و رسول علیه السلام ایشان را متعجب کردی پس معلوم شد که چاه باند را قنادن بخاست باید شد
 اما علی انما رحمة الله گفته اند که محال بود که رسول علیه السلام کسی را ایند که که چاه اندازد و هم از آن چاه
 آب بکشند و بخورند و ایشان را منع نکنند اما در صلوٰه خواجہ امام بکر خواهر زاده آورده است که آن چاه بود که از
 بزرگواران بر آنکه در آخری حرم ساسانیها بود که از آن کار نیز آب میخورد و اگر در آب و آن بخاست فتنه بخش شود اما
 ظاهر بر وایتیه است که چاه باند را قنادن بخش باید شود ولیکن به تنبی کردن باینکه شود دلیل بر آنکه در مدینه عبد الله
 عباس رضی عنہ در یکی از چاه در زمزم افتاد و مرد عبد الله عباس فرمود تا بکشندش مگر آب چاه را زمین فرمود تا بکشند و چاه
 امام نجم الدین و سقانی حسین رحمة الله گفته است که آنجا که را بکشد استوار کرد و چنانکه از یکجا انداختند منکما در
 انداختند آنجا که کل آب بکشند اما در صلوٰه کشوانی چنین آورده است که ندای شنیدند که منفذ ای راه این
 چاه آبر نیست است شما ویران کنید تنبی کردن این مقدار آب بکشند چاه بکشند پس معلوم آمد که چاه باند را قنادن
 بخاست باید شد ولیکن به تنبی کردن باینکه شود و خدیفه رضی الله عنه گفته است که اگر مرغی در چاه افتد و دیگر در آنج
 در چاه آب بکشند باینکه شود و دیگر المؤمنین رضی الله عنه گفته است که چون او شرب چاه افتد و دیگر در شرب بکشند
 و در دلو آب بکشند باینکه شود و دیگر وایتیه دیگر نیز آمده است که هفت دلو بکشند باینکه شود اما این روایت را تاویل است
 تا ویش آن بود که دلو ای مکان بود اما صبیح بن جهمان علیه السلام مجتهد بودند تا کسی با جتهد خود جواب گفتند
 اما صحیح نیست که ابو بریرہ رضی الله عنہ و انس بن مالک رضی الله عنہ میگویند که رسول علیه السلام فرموده است که چون
 شرب در چاه افتد و دیگر در شرب بکشند و آب بکشند باینکه شود شعبی رضی الله عنه گفته است که آب دلو آب
 کشند باینکه شود و خدیفه رحمة الله گفته است که سی دلو بکشند باینکه شود ابو حنیفه رحمة الله گفته است که هفت دلو آب
 شود و در سجده سی دلو بکشند باینکه شود و اتفاق چنین بود که چاه را بخش کنند و در فتنه است مرئی و ناری آنجا که
 است بمل است دی و خون و مانند اینها اگر چه از دنیا قطره در چاه بکشند باینکه شود واجب شود باینکه شود
 و این روایتی شرح طحی است و وایتیه کتاب صلوٰه خواجہ امام اجل خمس رحمة الله گفته است که در در آب شست
 را باند تا آن آب تقدیر گیرند و آب بر میکشند تا چندانی که ایشان را گویند که باینکه شد حکم شود باینکه از آن آب شست
 رحمة الله در وایتیه و مسند نیز آمده است یک روایتی است که بالا و پهنای آب را تقدیر گیرند و در پهنای آنجا که
 مقداری جای دیگر کشند و آنرا کج افکند و آن آب چاه را بر میکشند و در آنجا میریزند چون آنجا میریزند
 این چاه را حکم کشید باینکه وایتیه دیگر نیز آمده است که نیر و بر نیر و بالا این آب را نگاه کنند و در دلو دلو بکشند

[illegible]

موش ناز بر کشیدند و آب آن پنج چاه بر کشیدند و درین چاه ششم ریختند ازین چاه ششم بر دامن شش چاه اولی
 حتمه انداختند و لور کشند تا که شود در این حتمه مخلوطه و از این حتمه شش چاه ششم را بر کشند تا که شود
 تا نه زمین خلط است اما اگر در موش و در چاه افتاده و در موش ناز بر کشند و آب آن نه چاه دیگر را بر کشند و در
 چاه دهم ریختند آب این چاه دهم کل را بر کشیدند تا به اتفاق تا پاک شود مسئله اگر در موش ناز بر چاه افتاد و در چاه یافتند
 آن دهم موش را بر کشند و کل آب چاه را بر کشند تا پاک شود و اگر موش ناز بر در چاهی یافتند مرده بر در را بر کشند و چهل
 آب بر کشند تا پاک شود و از برای آنکه خود در تر و گداز تر تا اقل است اما اگر یکی از این دور اجزاحت بود کل آب باید
 کشیدند تا پاک شود مسئله اگر در چاهی موش یافتند اما سیده آن موش بر کشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا
 پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمه الله چهار کوزه از آن آب شسته باشند و کوزه می کشند و سه کوزه نماز قضا کنند و بر
 طعمای که از آن آب آید باشد از اسبکان و بند و بر قول ابو یوسف و محمد بن حماد رحمه الله از اینها حاجت نیست تا بهین
 که چه وقت افتاده است اما چون یقین شود که چه وقت افتاده است از آن ساعت چاه را حاکم کنند به بلیدی و
 ابو یوسف رحمه الله گفته است که از اول را من نیز بخوان بود که ابو حنیفه رحمه الله اختیار کرده است اما از
 بعضی از اینان رفته بودم و دیدم که از چنگال جانوری چیزی در چاه افتاده بودم و ما بر کشیدند موش دیدم اما
 آنان قول در جرم کردم گفتیم که موش اکنون در افتاده است و اما سیده است اگر من موش ناز بر بیاورم که سه روز نماز
 قضا کنند و طعمای که از آن آب بنجسته باشند اسبکان سید این جرم شود و درین جرم نیست قول تعالی
 و ما جعل علیکم فی الدین من جرعة امین جای بود که چاهی بود سر کشاده چنانکه در قاضی نبود و اگر موش یافتند
 در چاه مرده و لیکن از اما سید این موش را بر کشند و دست لور بر کشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمه الله اما
 نماز می کشند دیگر در نماز قضا کنند و طعمای که از آن آب بنجسته باشند اسبکان و بند و بر قول ابو یوسف و محمد بن حماد
 رحمه الله از اینها حاجت نیست از آن زمان که موش یافتند چاه را حاکم کنند به بلیدی مسئله اگر در کوزه در چاه افتاد
 و مرده اندیشا بر کشند و کل آب چاه را بر کشند تا پاک شود و اصل درین باب آنست که هر چه یکی را چهل آب بر کشند
 واجب شود چون در موش و کل آب بر کشیدن لازم آید مسئله چاهی که در آبست و در کشیدن لازم آمده باشد چگونه
 دلجو باید مکان چاه و اگر آن چاه را در موش بود و دلوی باید مصالح بود و آن چهار من بودای و در موش ناز بر کشند
 شود و اگر دلوی ساخته که شش دامن می بودای چهار من و در موش و شصت شش دامن می بودای و در موش
 کشند هر دو آب پاک شود اما من نیز گفته است که نیست و لور بر کشند پاک شود و در نفس بعد و ثابت شده است در
 قاضی از سنن یا در حتمه سید همین بود و نیز است که نیست و لور بر کشند تا پاک شود که عدد در شصت است که نفس بعد
 ثابت شده است مسئله چاهی را که دست لور بر کشیدن لازم شده باشد نورده بر کشند و در موش

از روی آب از او کردند لیکن هنوز در کاواکی چاه هست یکی آمد و تعجب کرد و از آن چاه آب برکشید بر قول محمد رحمت الله
آب پاک بود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمت الله علیه بود و اگر کبوتر گلان در چاه افتد و ببرد کبوتر برکشند
بر روایت صلوة امام اجل سه خصل رحمت الله علیه چهل دلو برکشند پاک شود و بر روایت شرح طحی ای رحمت الله علیه چهل دلو برکشند
پاک شود مسئله چایی که در آب است دلو برکشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چایی پاک هست یکی دلو از
چاه بلید برکشیدند و در آن چاه پاک ریختند از آن چاه اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم هشت دلو بر
کشند پاک شود و اگر کسی دلو برکشید و بر آن ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول نوزده دلو برکشند
پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر دلو را از چاه اول برکشیدند و بر آن ریختند سوم را درین چاه
پاک ریختند از چاه اول هفده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو برکشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول
برکشیدند و بر آن ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر برکشند پاک شود و از چاه
دوم هفده دلو برکشند پاک شود و اگر چهار دلو بر آن ریختند و پنجم دلو در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو بر
کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو برکشند تا اگر از چاه اول نه دلو برکشیدند و بر آن ریختند و دهم را در چاه
پاک ریختند بر روایت خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمت الله علیه از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود از چاه دوم شانزده
دلو برکشند پاک شود بر روایت خواجه سلیمان جوهریانی رحمت الله علیه از چاه اول ده دلو برکشند تا پاک شود و از چاه دوم
یازده دلو برکشند پاک شود بر روایت اصلی است که خواجه امام ابو حفص کبیر رحمت الله علیه دلو بی آن یکی ریخته فرموده و خواجه
سلیمان جوهریانی یازده دلو بی آن یکی ریخته فرموده اصل درین باب است که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا
اگر از چاه بلید نوزده دلو برکشیدند و بر آن ریختند و دهم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم یکی
دلو برکشند پاک شود مسئله در پهلوی چاه بلید چاه پاک میکنند چندان مسافت باید خواجه ابو حفص کبیر رحمت
الله علیه است که هفت کمر مسافت باید خواجه ابو سلیمان رحمت الله علیه است که پنج کمر مسافت بسند بود و این
اختلاف از مکان افتاده است که در بخارا زمینها و ایشان باغها است و باغ بستان معنی هفت کمر فرموده و در ترمذ
زمینها سخت است بدین معنی پنج کمر گفت و اگر چاه نجاست چاه پاک میکنند چون طول معرض دیر میکنند بر او از کج
لوان بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و آن یکی که برآید پاک بود و اگر آب چاه بلید شد و آب فرو خورد و باز برآید اگر چاه فرو رود
و آب برآید با اتفاق آن آب بلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب برآید ظاهر بر روایت اینست که آن آب پاک بود
نصیر بن یحیی رحمت الله علیه است که بلید بود و اگر کمر کنی چاه افتاد و لا اشد بعد از آن آب آن چاه فرو خورد و باز برآید اگر
چاه تر بود باجماع آن آب که برآید بلید بود و اگر چاه خشک بود بطاهر روایت آن آب پاک بود و این قول ابو حنیفه
و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمت الله علیه چایی است که در اکل آب برکشیدن لازم آمده است

ده دلو برکشیدند در چاه آب نماند چون آب برآید پاک بود اما اگر چای بود که از وی بست و لو آب برکشیدن لازم آید با
 بعضی برکشیدند آب نماند بعضی گفته اند که چون آب برآید پاک بود زیرا که در آنجا که کل آب لازم می آید همان مقدار که آب است
 برکشند پاک شود که در چاه خیزی آب نماند اینی طریقی اولی بود اما ظاهر بر رویه است که چون آب برآید چندان می برکشند که است
 و لو تمام شود که نفس بعد و ثابت شده است پس بعد و باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می آید بعضی برکشیدند
 خیزی نمی ماند چون آب برآید پاک میشود و نیز برای این معنی است که بعضی ثابت شده است کل آن بود که در وی خیزی نماند و نگم
 نفس خیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکنیم پاکی و آنجا عدد و ستر بعضی ثابت شده است بعد و فرمایم تا حکم پاکی ثابت شود و مسلم
 اگر کاه یا برگ پلید در چاه افتد ابو یوسف رحمه الله گفت یکی دو و غصه است دلیل میکند که چون پیشتر شود بخش شود و اگر
 پیشتر در چاه افتد از محمد رحمه الله سوال کردند گفت یکی دو و غصه است دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود و بعضی
 مستخرج رحمه الله گفته اند که تا بسیار شود پلید نشود و حد بسیار آن بود که هیچ دلو بی تشک بر نیاید و این رویه
 از ابو حنیفه رحمه الله است و خارج محمد بن قتیل از وی رحمه الله گفته است که تا چهار تنگ روی آب چاه نکند و آب بخش شود
 و این هم چای بود که تشک تشک بود و در دست اما اگر تر بود یا تشکسته یا از آن خر بود یا از آن گاو یا از آن سب یا فاضل
 پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه باند را قن و نجاست پلید شد
 که گوشت دی خرند در چاه رقت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله کل آب را برکشند تا
 رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب بود و در سن بجایه فرود رفت و غوطه خورد تا دلو در سن برآورد
 حقیقی نیست و آب در دهن آید یعنی کرده است غوطه زده و دلو در سن برآورد و به قول ابو حنیفه رحمه
 پلید بود و در پلید بر قول ابو یوسف رحمه الله در بحال خویش و آب بر حال خویش بر قول محمد رحمه
 بود و آب پاک بعضی گفته اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله در پلیدی نجاست است و بعضی گفته اند
 جنابت است آنها که گفته اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و بعضی
 اما اگر خوی کند و جامه ای از آن خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بودی آنچه
 جامه ای پلید نشدی و اگر آنوقت ای در وقت جنابت بر عضو یا یکبار شستنی از عصبه بیرون آمد
 بر عضو یا باید که سه بار بشوید تا از عصبه بیرون آید و آنها می که پلیدی جنابت دارند و قرآن ظاهر شود
 و در مسجد خواندند و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل آورد و بر عضو یا یکبار بشوید از عصبه
 آید و بعضی از مستخرج گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله بر پلید بود و پاک از آنکه آب تا بر اعضا
 باشد پاک و پاک گفته بود و در حق همان عضو در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا مادام که
 چاه است پنهان بود که آب بر اعضا آید چون از چاه برآید آب از اعضا آید و جد شود و در پاک بود و آب

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الحمد لله الذي وعد الخبيث للثقلين في كونه وشره في باب التوبة على المذنبين بفضل ورحمة
والصلوة على خير البرية محمد وآله واصحابه المباهجرين ووالصلاة وسلم تسليما كثيرا **باب اول در بیان**
مسح موزه ودر بیان چیزی که بروی مسح و او بود و در مسح صاحب جرح سیاق و در بیان چیزی
وآن **باب ششم** است بر چهار فصل **فصل اول در بیان مسح موزه** و در خبر آمده است از مصطفی
صلی الله علیه وسلم که بر ذی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم سیم میداریم یا نه سلاچای
خرم گفت موزه خراب را دم و سیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم عین جواب داد میگفت
که موزه خراب معلوم آمد که موزه سلاح است همچون سلاچای دیگر موزه نیست نفع است سیاه است
و سفید است و سرخ است سیاه داشتن سنت است و سرخ داشتن رخصت است و سفید داشتن عبت
است جدا آنکه مسح بر موزه سنت است و قائم مقام فرینه است امام گنجی رحمه الله گوید که منکر شود و تنگ
که کافر شود اما ظاهر روایت آنست که کافر نشود و لیکن متبع گردد بد آنکه مسح جائز است با هر رسولی افضل رسول
علیه الصلوة والسلام را و می مسح موزه منفره بن شعبه رضی الله عنه میگوید که رسول علیه السلام
جبهه داشت از برده چادرش سیاه تنگ استین و دستهای مبارک را در استین آورده بود و بر سر
و امن بدون آورده و چهارت می ساخت و من آب می ریختم چون بقدمهای مبارک
رسید بر پشت پائی موزه مسح آوردم و من سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
و سلم قدمها بیست مبارک نیشویند رسول علیه السلام فرمود بکذا امرت

چنین بود و دست بردار من مراد از جبهه افند انصاف رضی الله عنہ مسح موزه را مسح تیداد و صحی به وضو آن
 علیه السلام جمع بین آن کرد و نگه یاجابر چه میگوید که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره
 مائده بود و بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آوردم
 ام صحابۀ رضوان علیهم جمع بین خاموش کردن مراد وضو آن علیه السلام بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش
 از نازل شدن سوره مائده بودی بنابر نازل شدن سوره مائده این فعل منسوخ شده بودی چون می گفت من خود
 بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آوردم صحابۀ رضوان علیهم جمع بین این اشکال مائده و بعضی از شما
 این روایت از جابر بن عبد الله بن جریج است رضی الله عنه که از مادر و نسلان ما شنیده بعد از رضی الله عنه سوال
 کرد که چه میگوید در روایتی مسح موزه وی گفت من شب پائی خود را بریده و دستم را باریک کردم که بر پشت
 پائی مسح کشیدن سائل در سوال معافیت کرد و مادر و نسلان ما شاره کرد و با امیر المؤمنین علی گفت از امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه سوال کن که در سفر یا رسول منتهی بوده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کرد گفتان
 دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعد از نیمه بیرون آمد بر پشت پائی مبارک خود مسح کشید و بعد
 چنانکه نشان انما نشان مبارک رسول صلی الله علیه و سلم بر پشت پائی موزه رسول علیه السلام پیدا بود بیان
 این خبر مادر و نسلان ما شنیده بعد از رضی الله عنه رسید روایت میکند شریح دینانی رضی الله عنه که عادت از این
 قول جمع کرد و فتوی داد و بر وانی مسح موزه از جبهه امیر اس رضی الله عنه سوال کرد که چه میگوید در مسح موزه
 گفت من مسح بر پشت خر کرده و او را دم بر پشت پائی موزه بنابر آن بود که در بار از فعل رسول علیه
 الصلوة والسلام خبر نمود و چون را خبر شد روایت میکند عطاء بن ابی ایوب که وی از آن قول را جمع کرد
 و فتوی داد و بر وانی مسح موزه جبهه امیر اس رضی الله عنه سجد را ویدر مکرر طهارت می خست چون بقیه بنا
 رسید بر پشت پائی موزه مسح کرد گفت یا سعد قد هما و نمیشوی گفت جدا در پدر خود سوال کن عبد الله از پدر
 خود سوال کرد که چه میگوید در خ کسی که طهارت سازد و قد هما و انشود بر پشت پائی موزه مسح کند گفت
 که او بدی گفت سعد را دیدم گفت هم تو از توفیق تر هست اشکال آید که سعد را در امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
 نبود از چه نمی است گفت هم تو از توفیق تر هست در وئی در فقه بود یکی آنکه خدا و عزوجل میفرماید انما المؤمنون
 اخوة و دیگر آنکه جبریل علیه السلام میاید و گفت یا رسول الله خدا و عزوجل فرستگمان آسمانها را با یکدیگر
 برادری داده است تو سر صحابۀ رضوان الله تعالی علیهم با یکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابۀ
 رضوان الله علیهم با یکدیگر برادری داد و سعد را یا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه برادری داد و بر من می گفت که
 هم تو از توفیق تر هست روایان مسح موزه امیر المؤمنین عمر و عثمان امیر المؤمنین علی و عبد الله مسعود

مسجد و خبر بن شبیه و خبره رسول الله علیه و آله و سلم جمعین است میکنند که مسجد موزه جایز است با هر رسول و فعل
 رسول متیم را یکشنبه از مکه افراشته شبانروز از وقت رسیدن حدیث تا روز چهارم همان وقت که در بار
 حدیث رسیده باشد رو یک امام مالک نیست که مقیم راسخ رو نیست که در آن ضرورت نیست
 را حدیث رسیده است بران حدیث صفوان بن عمار رضی الله عنه که از رسول علیه الصلوة و السلام سوال کرد که
 بخواب یا بحدیث موزه از پای پیرون آمدم بانی رسول علیه السلام فرمود که فی کما از جنابت پس معلوم آمد
 که مسافران جنابت نرسد و بر آنکه حج را بود و خواججه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که مقیم را فوراً
 تا جنابت نرسد حدیث رسیده است و دلیل بر آنکه مسافران حدیث رسیده از رسول علیه الصلوة و السلام سوال کرد که بر
 موزه یکشنبه از مسجد کشم رسول علیه الصلوة و السلام فرمود علی گفت و دو شبانه از کشم رسول علیه السلام
 فرمود علی گفت و دو شبانه از کشم رسول علیه السلام فرمود علی گفت و دو شبانه از کشم رسول علیه السلام
 بصری رحمه الله علیه گفته است دلیل میکند که هر چند مسافران حدیث رسیده از رسول علیه الصلوة
 و السلام فرمودی که بی پس معلوم آمد که مقیم را و مسافران حدیث رسیده هر چند بر موزه مسجد کند و او بود
 تا آنکه اند که مسافران از علماء اصحابه بود رضی الله عنه نیست که مسافران از مکه شبانه روز
 مسجد رو نیست تا شبانه روز رسانند می و خاموشی کرد رسول علیه السلام زیاده از آن نفرمود دیگر که
 چندین کس از اصحابه بنحو آن علیه السلام جمعین است میکنند که مسجد موزه جایز است با هر رسول و فعل رسول
 علیه السلام مقیم را یکشنبه از مکه افراشته شبانروز از وقت رسیدن حدیث تا روز چهارم همان وقت که در بار
 مسافران شبانه روز از وقت رسیدن حدیث تا روز چهارم همان وقت که در بار حدیث رسیده باشد و آنکه
 علیه السلام مسجد المقیم بود و ایام المسافر و ایام ویناها فکور فی الحصار و خواججه حسن بصری رضی الله عنه
 گفته است که من سه هزار کس را از صحابه در یافتن مفساد کس از هر بیان را در یافتن دیدم که این
 در مسجد موزه چندان سباحت میکردند که گمان می بردم که بر پشت پای برهنه رو بود اما این چه با خود
 نیست در و بعضی علیه السلام گفته اند که بر پشت پای برهنه مسجد رو بود اما ظاهر روایت است
 که روان بود و آن حسن کنجی رحمه الله علیه گفته است هر که موزه را میبرد خود خطا کرده و در واقع منکر او بود
 حنفیه رضی الله عنه گفته است که از اول بر من روشن نبود مسجد موزه از پس آقا و ایل صحابه رضوان الله
 علیه و آله و سلم بر من روشن شد من در سال شانزدهم بودم و سال
 بر پشت تا پیش از رجوع رسول علیه الصلوة و السلام که من با پدر خود بسفر قبله رفتم و روز کار خناده
 از رضی الله عنه در یافتن بروی سلام گفت جواب باز گفت و از من سوال کرد که از کدام جایی رفتم از جایی

عراق گفت از جای که درین متفرقه شدند و بود و بخت گرفته گفتم کلا و حاشا از ایشان سیم متعاضد من و کلمه
از وفات ختم ابی علیه السلام این خوش را بر همه فاضل دانم چنانکه او بگوید و عرضی است عنما و آن در دارال
میان جان دست دارم چنانکه عثمان علی رضی الله عنه در صحابه رضوان علیهم اجمعین گفتند منم و منم خدایا
عطال دارم و لیکن بخورم و تو آنرا مخلوق نمویم بنده را بکنه و کافر کردیم و سحر سوز در اجازت دادم گفت ای کور
حسن الله کبره من داش که راه راست گرفته باقیاست نجات یابی باب دوم در بیان خبری که سحر
روایت بود که نزد کس سحر را چه احمد بن حنبل رحمة الله فتوی داد و در سوره که پاس سحر رواند و در برود و در
روایتی دیگر از ابو داود و ترمذی به اختیار خود جواب گوید که در ابوداود و احمد و ترمذی و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی
برهان الدین رحمة الله گفته است که در سحر جواب مطلق گفتن که روا ندارد یکی در سحر و در سحر و در سحر
و دیگر بر باد و قیامت سحر کشیدن که در روی اختلاف مشایخان بسیار است و در لاک این سحر نیز بخور یا
ظاهر روایت آنست که سحر را ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
و در سحر و در سحر کشیدن که در روی سحر و ابوداود و ترمذی و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
سحر روا بود و اتفاق بر جوب بی اخل و غدی سحر روا با اتفاق در سحر موزه که ای شود و بر جوب بی اخل
بی اخل سحر روا بود و ابی یوسف و محمد بن احمد و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
روایت کرد و آنکه رسول علیه السلام بر جوب سحر کشید و حنفیه رضی الله عنه گفته است که جوب بی اخل سحر
نبود و کابوی متفرق است که در جوب سحر کشید و حنفیه رضی الله عنه گفته است که جوب بی اخل سحر
بود است مذکور فی الله سحر بر جوب سحر کشید و حنفیه رضی الله عنه گفته است که جوب بی اخل سحر
نعم در یافتن سحر کار ابو حنیفه رضی الله عنه در سحر کشید و حنفیه رضی الله عنه گفته است که جوب بی اخل سحر
که در سحر و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
مسعود بن سعید بن سعید رضی الله عنه حنفیه در سحر کشید و حنفیه رضی الله عنه گفته است که جوب بی اخل سحر
یک چند است که سحر را ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
و آنکه در سحر و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
که چند در سحر و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
شافعی رحمة الله بر او است که چند اندک در سحر و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
ان فرقیه شود و بعضی سحر کشیدن و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل
نوری و حنفیه و حنفیه گفته اند که بحقیقت بای بر نه روا داشته باشیم چنانکه گویم که شافعی رحمة الله

گفته است که موزه سوسان از دوریدگی اندک نمائی نبود و گویم که سبه انگشت بر یکی پای دوریدگی بود و فرو سوی
کعبه روی سج را باز دارد و دوریدگی هر دو پای را صحیح کنیم تا اگر دو انگشت بر یکی پای دورید بود و دیگر
انگشت بر یکی پای روی سج باز ندارد سه انگشت بر یکی پای فرو سوی کعبه دریده بود و تا روی سج را باز
دارد و دوریدگی سه انگشت دست یا بد یا سه انگشت پای بر وایت زیادات سه انگشت پای بر وایت مبطوط
سه انگشت دست در جواز مسج موزه اعتبار نیست راست یا چپ یا کنی رحمة الله گفته است که اعتبار محل نیست
وی قیاس میکند بر وایت زیادات ابو الحسن قد حری رحمة الله گفته است که اعتبار آنست راست وی قیاس میکند
بر وایت مبطوط در جواز مسج موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حدث را ابو الحسن کنی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابو الحسن قد حری گفته است که اعتبار حدث را خاندان این خلاف جای پیدا کرد که اول
قد مہار انشودید و موزه پوشد و انگاه باقی اعضا دیگر شود برین طہارت بر قول علامہ امار جہم اللہ تراز
گذارد و را بود بر قول شافعی رحمة الله را بنود اگر بعد از آن ویرا حدث رسید بدین موزه مسج روا بود
یانی ابو الحسن کنی رحمة الله گفته است روا بود که الوقت که موزه پوشیده است طہارۃ وی کامل نبوده
ابو الحسن قد حری رحمة الله علیه گفته روا بود که الوقت حدث رسیده است ویرا طہارت کامل بوده و فتویٰ برین
قول است که روا بود اگر مقیم طہارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود مسافرانہ مسج تمام کند و اگر میماند کشید
و انگاه مسافر شود موزه بیرون آرد پایہا نشود و اگر بعضی میماند کشید و انگاه مسافر شود بر قول شافعی
مقیمانہ تمام کند و بر قول علامہ امار جہم اللہ بنا کند و مسافرانہ تمام کند اگر مسافر طہارت سازد و موزه پوشد و مقیم
و میماند تمام کند و اگر یک شب یا روز کشید و انگاه مقیم شد و موزه بیرون آرد و قد مہار انشودید اگر بعضی مسافرانہ
کشید و مقیم شد و ہم میماند تمام کند اما شافعی رحمة الله کشیدن را اعتبار دارد و اگر در حضر حدث رسید و دیگر
مسافر شد انگاه طہارۃ سازد و مسج کشید مسافرانہ تمام کند و اگر مسج در حضر کشید است میماند تمام کند و نیز بر قول
شافعی ہم در پوشیدن موزه قرعیت شرط است چنانکہ در طہارت تر نیست شرط نمیدارد بر قول علامہ امار جہم اللہ نیز نیست
شرط نیست فایده این خلاف جای پیدا کرد کہ طہارت ساخت و پای راست را نیست و موزه پوشید و انگاه
پای چپ نیست و موزه پوشید بدین طہارت نماز گذارد بر قول علامہ امار جہم اللہ تراز و را بود و بر قول
مالک و زفر جہم اللہ روا نبود و چون حدث رسید و بر قول علامہ امار جہم اللہ بران موزه مسج روا بود و بر قول شافعی ہم بر
مسج روا نبود و اگر خواهد تا اتفاق بران موزه مسج روا بود باید کہ طہارت تمام کند و انگاه پوشد تا اتفاق بران موزه مسج
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است کہ بچنانکہ مسج موزه بر پشت پای موزه نیست بر کف پای موزه جایز
است بر قول علامہ امار جہم اللہ بر کف پای موزه مسج جایز نیست و بر قول شافعی رحمة الله نیست کہ در

[illegible]

[illegible]

امروزه پوشیده است سید مرتضی چهارم است بر آن سر موزه و پوشیده و او انبوه که مسج بر پشت پای موزه قرار گرفته
 فی بر سر موزه اما اگر مرد و در این عبارت کامل پوشیده است و حدیث بر پشت بر قول نام نشان می سر موزه مسج و انبوه که موزه بدل
 هست از نامی و سر موزه بدل است از موزه بدل بر بدل شود و از آنجا بر قول علامه و اینهم که و انبوه که و در معنی موزه
 و تا باشد دلیل بر آنکه بعد از این بنی علی روایت میکند که اگر کسی بپوشد موزه بر پشت پای موزه و این نام نشان می سر موزه مسج و انبوه که موزه بدل
 و بر سر موزه مسج کشیده که بنی علی روایت میکند که اگر کسی بپوشد موزه بر پشت پای موزه و این نام نشان می سر موزه مسج و انبوه که موزه بدل
 قدس پاشی شستن مسج و بدل یا حال توانای بر اصل و انبوه معلوم شد که مسج کشیدن بدل بر پشت پای نیست که
 موزه و این پاشی شستن بر قول زفر زمره که بر آن یکی سر موزه دیگر مسج باقی بود اگر پشت پای بن موزه کشیده و از آنجا
 نموده بر موزه و در این است که بر پشت پای موزه مسج کشیده بر پشت پای موزه مسج کشیده باز و این قول اختیار کرده
 است و دیگر روایت دیگر آنست که از نامی موزه و دیگر بیرون آمد و هر دو پشت پای موزه مسج کشیده و این اختیار کرده است
 اگر موزه در دست و سر موزه در دست بر سر موزه و او بود و بر موزه بود اگر موزه در دست و سر موزه در دست بر سر موزه
 مسج و انبوه و بر موزه مسج و او بود اگر موزه بر سر موزه بر سر موزه مسج و او بود که محل مسج پشت پای موزه
 است یا آنجا که چیدان اما اگر گفتند بر پشت پای چیدان نهاده است و گفتند بر پشت پای موزه چو نقد از پشت
 از پشت پای موزه تر شود از مسج نیابت دار و بشرط که پشت پای چیدان پاک بود و اگر پشت پای چیدان پاک بود
 چون دست بر تری بنا و تری از دستش بر پشت چیدان است که دستش پدید شود و دست پدید بر پشت موزه بر
 پشت پای موزه پدید شود تا موزه نشود با وی نماز و انبوه اگر نماز موزه نه خدین بر موزه اند برای مسج کشیده
 و او بود اگر بر دست نیست بر جوارق مسج و انبوه باید که دست بر جوارق و از آنجا بر پشت پای موزه مسج کشیده
 نماز و او با اتفاق اگر موزه و سر موزه بر طهارت کامل پوشیده است حدیث بر پشت طهارت ساخت و دست بر پشت
 موزه و او میکشد بر موزه مسج کشیده و انبوه باید که بر سر موزه مسج کشیده بر موزه بر موزه مسج کشیده
 تا از عهده بیرون آید باب و یکم و در میان مسج صاحب جمعی سایل اسماء از چند وجهی نیست یا در وقت نماز
 ساختن بیرون و در وقت موزه پوشیدن می رود و یا در وقت موزه پوشیدن می رود و در وقت طهارت
 و یا در وقت نماز یا هر دو وقت می رود بر قول زفر زمره که در هر حال حکم صحیح دارد و بر قول شافعی هر حال حکم صحیح
 صحیح و در شافعی حکم صحیح است حدیث ندارد بر قول علامه اگر طهارت کامل پوشیده است حکم صحیح دارد و اگر طهارت
 ناقص پوشیده است حکم صحیح دارد و اما در این خلاف جای بیاید که صاحب جمعی سایل موزه پوشیده است و طهارت
 ناقص در نماز حدیث بر پشت طهارت سازد و بدین موزه مسج کشیده و بدین نماز ماکند اما اگر در میان نماز وقت نشود
 موزه و بر او با اتفاق که نماز سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت می رود

و در میان نماز وقت نشود و می بر جان چهار است کمال است و بر کف زده نماز تمام کند و اگر وقت نشود و حاجت میلان نه چهار
ساز و اتفاق برین موزه مسجد کشد و بود و برین نماز بنا کند عیسی بن ابان رضی الله عنه گفته است که ناز مگر در نماز
روایت است که بر آن نماز بنا کند مستاجر بر دست و جرات است چهار است و جیره بر دست و مسجد کشید و موزه پوشید تا ما دم بود
براحت باقی است موزه باقیست بر دست و دوم رو بود اگر پیش از آنکه مدت مسجد موزه بر لبه می جرات نیکو شد شخصیت نخواه
را بد فرادین حجت الله گفته است که چنانکه ششست آن موزه فرایض خود دهد و ششست نیز فرایض شود شیخ الاسلام بر آن اذین انگشت
که این چنان بود که ویرادین میان حدث رسیده باشد وقتی برین موزه کشیده باشد اما اگر برین چهار است بود که موزه پوشیده
باشم همان موزه را نکند بنده بود اگر جرات بر دست چهار است و جیره بر پشت پای مسجد کشیده پای نیکو است و موزه
پوشید تا ما دم که جرات باقی است مدت مسجد باقیست و بر آن موزه مسجد و بود و پیش از آنکه مدت مسجد بر آن می جرات نیکو شد اتفاق
است که چنان ششست آن موزه فرایض ششست قدما نیز فرایض شود اگر بر پای جرات است و چهار است و جیره بر پشت و کشید و
پای نیکو است و آن پای نیکو موزه پوشید حدث رسیده بر آن موزه مسجد رو بود و از برای آنکه مسجد جیره قایم باشد است کمال
منزل شود و یک پای مسجد یا غسل جبهه نماید اگر چهار است و جیره بر پشت اگر مسجد جیره فراموش کرد و بر دو پا موزه پوشید بعد
از آن حدث رسیده چهار است و بر آن موزه مسجد رو بود و میانی از ابو جعفر یعنی ابو سعید و در دست است و بر آن رو است که مسجد جیره را فرایض
و در دو پا و اندامان روایت که مسجد جیره را فرایض ندارد و رو بود اما ظاهر قول ابو حنیفه نمی آید عه نیست که رو بود و اگر کسی
را انگشتان پای نیست و لیکن پیشتهای پای برقرار است بر آن موزه مسجد رو بود و نیز آنکه محل مسجد است نه انگشتان اگر کسی
را پای کل نیست بر آن پای دیگر مسجد رو بود و غسل نه اما اگر فرد و سوی کعب هر چند آنکه باقی بود از انگشت فرایض بود و
پای دیگر مسجد رو بود و از برای آنکه یکی پای غسل شود و یکی پای مسجد یا غسل جبهه نماید اگر چهار است یا با مطلق و موزه پوشید
و حدث رسیده بر آن که باید چهار است ساز و بدان موزه مسجد رو بود و اگر طهارت است یا بکر و موزه پوشید چون حدث رسیده
بر آن که باید چهار است ساز و بدان موزه مسجد رو بود و اگر طهارت است یا بکر و موزه پوشید و نماز گذار و حدث رسیده را از آب
مشکو یا فلفل اتفاق و بر آن موزه مسجد رو بود اما اگر آب مشکوک طهارت است و موزه پوشید حدث رسیده ششست موقت است بر
قول ابو حنیفه حجت الله بر آن موزه مسجد رو بود و بر قول ابو یوسف و میزدان آب مضر عمل کنند و تیمم کند و بر قول ابو سعید
موزه را بر آن کند بنید موقت ساز و تیمم باقی یا کند تا از جهه بیرون آید اگر طهارت است یا بنید موقت موزه پوشید و بر حدث
رسیده مشکوک یا فلفل بر آن موزه مسجد رو بود و بر قول ابو یوسف و جیره چهار است یا بکر و موزه پوشید و نماز گذار و موزه
پوشید و مسجد بر قول ایشان رو بود و اگر بنید موقت طهارت ساخت موزه پوشید حدث رسیده را بر مدم یافت قاضی حکیم خوانم
ابو علی سنن بهم گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه یعنی اگر موزه برین موزه مسجد رو بود که موزه بدل است از پای و بنید موقت
است از آب پس بدل بر بدل رو بود قاضی امام علی استیجالی حجت الله گفته است که رو بود و قیاس قول ابو حنیفه

ایست بر آن موزه مسج کشند و اگر از مرثک مسج می آر و اختلاف منساج هست خواجه امام زاهد فر رحمة الله علیه
 کرده و بنود شیخ الاسلام بر آن الدین رحمة الله گفته است که روا بود اگر یکی از پایی ارشنانیک مسج
 نماز نشستن آن یک پای ساقط شود و آن پای دیگر را مسج کند روا بود اگر مسلمان را پای در موزه
 افتاده است و بهر دست و بهر پا که تن دارد و دست شخص مسرمد بود از تراد و معنی چیده داشته
 اند تا بر آن مسج کند روا بود همچنین که بر جیره اگر مسلمان را پای در موزه افتاده یا موزه در پای نشتر مذکور
 بر سر او طهارت کند و هر ده انگشت ترکند و پنج از زیر برآورد تا کعبه چون مسج چیده شود و این در معنی غسل
 شود و مسج موزه و چنانکه مردان را جایز است و زن را نیز جایز است **فصل سیوم در بیان مسج**
 جیره بدانکه مسج جیره جایز است بفعل رسول علیه السلام و با امر رسول علیه السلام و بفعل امیر المؤمنین علی
 رضی الله عنه فعل رسول علیه الصلوة والسلام آن بود که کافران علیهم اللعنة پیشانی مبارک رسول علیه الصلوة
 والسلام بمحرم کردند و رسول علیه السلام فرمود تا استخوان مردان را شکستند و آید و در ده کوفتند و بچینند و بر آن جزا
 کردند و مصلحان را بپست و بر آنجا مسج میکشند و نماز میگذارند و ما را از فعل رسول علیه السلام دو معلوم شد یکی آنکه
 استخوان مردان را شکست و مسج جیره جایز است و امر رسول علیه السلام آن بود که در عروای امیر المؤمنین علی
 رضی الله عنه از اسب افتاد دست راست مبارکش محروم شد و بر او رسول علیه السلام فرمود که حنجره ببرند و بر
 مسج کفش نماز بگذارند و علم بدست چپ گیرند و در دنیا و آخرت علم دار من نخواهی بود و فعل امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه آن بود که انگشت مبارکش محروم شد و زهره که سفید را می کرد و نسبت در انگشت کشیده و بر آنجا مسج
 میکشید و نماز میگذارند و ما را از فعل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دو معلوم آمد یکی آنکه زهره را از پیشانی
 است و کوشش مسج بر جیره و با اثر نیست مسج بر تیره بسته کم مخالفت است بر مسج موزه یکی آنکه اگر قدمها را کشیده
 موزه بکوشی مسج کشی و انبوه و باز جراحت را کشیدن حاجت نیست هم حرم بر بند می و مسج کشی روا بود و اگر
 آنکه دای سر جراحت زیاده در می آلوده باشد از کشیدن فریفته بود و دیگر مسج موزه را مدعی معلوم است
 معقم را یک شب باز و زود مسافر را سه شب باز و زود مسج جیره را مدعی معلوم نیست تا جراحت باقی است مدعی
 باقیست سیوم آنکه با مسج از موزه یک پای نیفتد و مسج جیره از چند و چو خالی نیست اگر مسج زبان دارد و اتفاق
 هر دو از وی ساقط شود و اگر غسل زبان ندارد و اتفاق مسج روا نبود و اگر غسل زبان دارد و مسج می خوب
 اول ابو حنیفه رضی الله عنه آن بود که هر چه غسل ساقط شود و مسج نیز ساقط شود و اما اسد بن عمر از ابو حنیفه نقل
 روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و گفت مسج جیره قایم مقام غلست و در وی القادیل صاحب است
 پس کشند تا از مهبه برون آید مسج جیره چگونه کشند چنانکه تیره بود و در زمان آب نو کیر و دار و آنجا

کند مسجده روزی یک روی روان بود و این روایت در فتاوی عثمان هفت مسئله آن فرمایا و آب بپاشیدن
 شرط است یا بی قیاس اینست که شرط است اما استحسان اینست که شرط نیست مسجبت مسئله اگر مسلمانانی
 رک کشاد و خوابه امام زاده فرمیکند که چون طهارت کند مراحت را بگیرد و کسی را بگوید یا دست و پیر بشوید
 یا کسی دیگر مراحت را بگیرد و خود دست را بشوید و ظاهر روایت اینست که در مجبیه مسح کشیدن
 بسکات تابعی مراحت بود صاحب مجیره امامت میکند مراحت را ظاهر روایت اینست که در او بود امام خوابه مگر خوابه
 را ده گفته است که روان بود که آن طهارت می سازد طهارت ضرورت است که بدان مراحت پیر بخون و دیگر
 که وی طهارت می سازد و آن ضرورت در حق وی عمل کند حق دیگری این عمل نکند برخلاف مسح بپوشه
 که آن شعار اسلام است و یا اعتقاد و تعلق دارد و دلیل بر آنکه بولسین کرخی گفته است که هر که سستی
 مسح بپوشه را منکر شود خطر کفر دارد اما ظاهر روایت اینست که در او بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 بر مجیره مسح کشید امامت کرد و پس معلوم شد که در او بود که در شیعی روایت است از ابو جعفر
 که صاحب مجیره اصحاب را امامت میکنند و او در پیمان که با مسح بپوشه امامت کند مسلمانانی را پاشیده
 گفته است یعنی در پیده است و در تحت آن نو گفته است اب بدان نو گفتی میرسد رحمت میاید بدبران
 گفتی خیرش بر جفتانیده است تا اب تحت کفشی نرسد چون آب بر روی آن خیرش بر
 گذرد بنده بود که در معنی حصر است و اگر خیرش بدان سوراخ که آب زبان ندارد و جفتانیده
 است تا اب زیر کفشی نرسد طهارت روان بود که انجا ضرورتی نیست باب سی و دوم در بیان
 تیمم تیمم جائز است بایت و خیر اجماع است و نیست قوله تعالی اولاستم الله السلام فجددوا ماء
 فقیه اصحاب الطیبا و خبر اینست قال ابی بنی صلی الله علیه و سلم جعل لی الارض مسجدا و طهورا انما ادرکتی
 الصلوة تیمم و صلیت و اجماع است اینست که بچاکس فرقیست تیمم را منکر نشد و بر که منکر شود
 کافیه کرد و بسبب نزول آیت تیمم اینست که رسول علیه السلام از غزوی
 بازگشته بود که از غزوه مسجح میخوانند با فتح و نصرت و ظفر و غنیمت بسیار
 خوانستند که مگر نه فرود آیند صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا رسول الله
 درین منزل آب نیست پاره پیشتر رویم رسول علیه السلام خواست که از آن منزل
 نقل کند ما در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت یا رسول الله در آن منزل دل غمته بود

اجتماع شاید گرفتن یا بی گفتن من نمیکنم و اگر شما بیکدیگر خبر را منع حکم کردی که بی گفتن اجتماع
 رسیدی و یا نباشد است چون تیمم کند حکم پاکان ثابت شود یا بی بر قول امیر المومنین علیه السلام
 بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود و چه قول ایشان است که آیه در حق طهارت نازل شده است
 فی در حق جنابت اما ظاهر روایت است که تیمم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت و دلیل آن
 روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که مادر زنی می
 باشد که یکماه و ده ماه بر آید که آب نیابیم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد و زن
 از نفس پاک شود چه کنم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بار حکم بر شما باد از زمینیان مراد از آن تیمم
 است حدیث دیگر فرمود که الیتیم و فطر المسلم و نوالی عن تبرج عالم حیدر الی و گفت تیمم طهارت مرد مسلم
 است اگر چه ده سال آب نیابد و اینها که گفتیم دلیل این است که جبب به تیمم از جنابت بیرون آید رسول
 علیه السلام در غزوی عمار یا سر ابدید که بر خاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه
 داشت برین غلطیدن گفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود الیتیم ضربان
 ضربه للوجه و ضربه للزراعین و دیگر آنکه رسول علیه السلام عمر عاص را بر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
 و غزوی فرستاد چون از غزوی بازگشتند رسول علیه السلام از آن سوال کرد که ای امیر شما
 چگونه بوده است باشند و چگونه معاملت کرد گفتند یا رسول الله بگویم بود اما روزی ما را در جنابت افتاد
 نزد رسول علیه السلام فرمود تا دیر اطلب کردند گفت ای امیر عاص آنچه داشت برین صحابه را در جنابت افتاد
 کردی گفت یا رسول الله بواسطه بود مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطر ملاکت بودی
 بر آیه عمل کردم قوله تعالی و لا تقربوا الی التملک تیمم کردم و نماز که کردم و رسول علیه السلام
 سیلوان و شادمان شدند و گفت ای امیر عاص فقیه شده و آن نماز را نافرموده که کرد آن معلوم شد
 که تیمم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت و دیگر آنکه نوبت پاس داشتن اشتهر از آنکه از برای
 صدقه بودند نه ابوذر رسیده بود رسول علیه السلام باید ادبکاه بطلایه اشتهر آن صدقات بیرون رفت
 بود ابوذر رضی الله عنه در پس اشتهر میباشان شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابوذر ترا چه داشت
 چنین گفت یا رسول الله من در جنابتیم رسول علیه السلام را گفتم که بگویم بگویم یا رسول علیه السلام
 فرمود که آن آب را با خود رده با خود داد در پس اشتهر میباشان شد رسول علیه السلام فرمود که یا رسول علیه السلام
 اسلام سلام گفت رسول علیه السلام فرمود که یا ابوذر را اگر بار دیگر بخنثی افتد ترا فدایا بنده آب بشی
 تیمم کن و نماز گذارد پس معلوم آمد که تیمم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اگر در جنابت است

یکی در خاک غلطیده از عهد جنابت بیرون نیاید اگر بدو دست رویش بخاری نشسته است دست
 بکند و دست و دست مال بدو دست در روی مال از عهد جنابت بیرون آید مسکول قلم آب
 یافت مسلم بن عبد الرحمن گفته است که تخم باطل نشود از برای آنکه تخم طهاره کامل است و بر احدش باید
 تا باطل شود و یافتن آب حدت بود شافعی رحمه الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تیار نشود
 آن نماز را تمام کند و طهاره سازد و نماز را باز کند و در شرح طحاوی مذکور است اما اگر سر و نماز
 بود تخم باطل شود اما ظاهر روایت این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون آب یافت نماز نشود
 شود تخم باطل قول تعالی فلم یجد ذلما و یقیموا صد اطیباً بر جایتیم رد ابو دیر قول شافعی رحمه الله خاک
 پاک آید و باید تا بروی تخم رد ابو دیر قول وی است که خدای عز و جل صعیب طیباً طلب فرماید
 است بر قول ابو یوسف رحمه الله بر خاک و ریک رد ابو دیر جبری دیگر رد ابو دیر صلوة خواجه امام
 اجل شخصی آورده است که امام ابو یوسف رحمه الله از ریک رجوع کرده است یعنی چنین بر خاک رد
 بود در صلوة خواجه امام بکر خوارزاه رحمه الله از ابو یوسف روایت است که بر دیوار تخم رد ابو دیر و اگر
 رحمه الله روایت است که جای بود که دیوار تخم بود بروی رجوع بخاری نبود اما اگر بخاری بروی بود
 از آن بخاری تخم کند رد ابو دیر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که جز از زمین بود چنانکه تخم و آب و
 و شک زنج سنگ و سه سفال جامها و مانند اینها برین تخم رد ابو دیر شرح طحاوی زنج و آب و شک
 که در سفال جامها و آب و حنیفه رحمه الله روایت است که رد ابو دیر این جای بود که سفال جامه درست بود اما اگر
 سفال جامه را شکسته گویند و از وی بخاری خیزد و از آن بخاری تخم کند رد ابو دیر بعضی از شیخان تخم
 الله گفته اند که نمک کانی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه تخم رد ابو دیر و اما خواجه امام زکریا الدین
 آورده است که نمک کانی تخم رد ابو دیر نمک کوی رد ابو دیر اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که
 نمک رد ابو دیر برای آنکه اصل در نیاب این است که بر چه راه باب اندازی ناخیر شود بروی تخم رد ابو دیر
 آید که خاک بر آب ناخیر میشود و اما لای نشود نمک ناخیر شود و اما نمک لای نشود و خاک بر آب ناخیر شود و بر آب
 و سکنی قی تخم رد ابو دیر که امتداد زمین امانت است قیاس اینها نیز نمک کانی تخم رد ابو دیر که وی زنج
 زمین امانت است و دلیل آنکه از وی بخاری نمی آید اما این جای بود که بر اینها بخاری نبود اما اگر بر اینها
 بخاری بود از آن بخاری تخم نکند نماز کند از روی رد ابو دیر نمک شوره تخم رد ابو دیر آنی که از وی سر و آب
 طهاره رد ابو دیر بر چوب و بر حبوب و خاک تخم رد ابو دیر این جای بود که بر اینها تخم بخاری نبود اما اگر بخاری
 بود از زمین بخاری تخم کند رد ابو دیر دلیل آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جامعی از اصحاب العزیز فرستاد

بود و میت میکرد و این را که نماز را در راه از وقت نبرد و اگر آب نیابد تم کند و اگر خاک نیابد
 دستها را جامه بپوشد یا دستها را بر زمین بگذارد و از آن بخوار نم کند و نماز گذارد اما اگر آب
 و خاک نیابد کل بود از آن کل تم کند و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که اگر آن
 کل تم کند اما اصح است که از آن کل تم نکند که همچون شکسته کرده شود و ابو یوسف و محمد میگویند باید که ماره را
 کل مخصوصی خود مالده تا خشک شود تا خشک شود و دست مالده بخوار نم کند و از آن بخوار نم کند و نماز گذارد
 و اگر برف است یا چاه را اندام میشود اگر سیلان نشود و او بود و اگر سیلان نشود و او نبود و اگر از جناب
 غسل می آید اگر سیلان نشود و او بود یا اتفاق از عهد جناب بیرون آید و اگر سیلان نشود و او نبود و لیکن همچون
 روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمه الله در عهد جناب بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد و جمعی است
 از عهد جناب بیرون نیاید از برای آنکه جناب قویتر از حد است دلیل بر آنکه حد را توان ظاهر شد
 خواندن و میگوید اندر آمدن اما جنب لقمان ظاهر نشاید خواندن و میگوید اندر آمدن اما جنب که ضعیف
 تر است آب سیلان میباید اینجا که قویتر است بطریق اولی بود امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهارت غسل
 غرض غسل زمرده است قوله تعالی فاعسلوا و جوکم و ایدکم الی الموات غسل آب سیلان باید و در جناب علم
 فرموده قوله تعالی انکم جنبا فاطهروا آب پاک کننده است چون رسید به سینه بود که طهر یافتیم تیمم تا بجا نیاید
 گذاردن بر قول او را می دانم که غسل شستن بر روی دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست که
 خداوند عز وجل در آیه سوره میفرماید قوله تعالی الساتر و الساترة فاقطعوا لیدیما و اتفاق است که دست
 راست را از ساعد دست بیرون کند دست را تا اینجا نرسد تم کند و او بود و بر قول زرری رحمه الله تا بگفت
 میباید وجه قول می است که خداوند عز وجل در آیه ظاهر خشستن دست چندی پیدا کرده تا بجا شود
 اما در تیمم ذکر دست کرد و لیکن حدید انکه در آیه گفت دست راست تیمم تا بگفت باید که در آن ظاهر اما
 رحمه الله گفته اند که خاک قایم مقام است چون در طهاره آب تا بگویند تیمم تا بگفت تیمم که طهاره خاک
 نیز تا اینجا باید کردن تیمم چگونه میباید کردن ابو حنیفه رضی الله عنه در سنن تیمم میگوید و ابو یوسف رحمه الله
 حاضر بود گفت ای دوست! در بزرگوار ما را بقول معلوم می آید بفعل میباید ابو حنیفه رضی الله عنه و
 مبارک را از استین بیرون آورد بر زمین زد و پیش بر و دو بار پس آورد و طهارت داشته یکبار شستن میباید
 از اصحاب امامی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایت میکنند که دو بار شستن تا پیش آن بود که خاک شستن
 بوده باشد و روی را تیمم کرد و باز ضربه زد و از بر دو دست شستن جدا کرده و نخست دست
 چپ را بر سر انگشتان دست راست نهاد و تا بروج آورد و باز کف دست را بشکست دست فرود

آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که گنیمیم کرد و این بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه و
 امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقط دانند عام ندانند دست بسته است اند
 ماله از عینده بیرون که دست مالیدن بندگی است و بندگی کردن دست مستعمل نشود و استیفاء
 شرط است یا فی حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است دین اختیار قاضی امام صدر
 و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکند که مستحب است ذوقه ابو اللیث رح گفته است که شرط است دلیل
 بر آنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تمیم کند و اکثری دارد باید که اکثری بیرون آورد انجا دست رساند
 پس معلوم آمد که استیفاء شرط است در جمله استیفاء بجا آورد که بروی نبود فاضله از آن بود
 که استیفاء بروی بود و روی بجا نیار در بر قول شافعی رحمه الله تمیم طهارت ناقص است یکی از بعضی
 تواند که اردن دست تنج دی بعد از آن تمیشت باطل شود بر قول علماء و ما رحمهم الله طهارت کون
 است تا الوقت که حدت نرسدش بآب نیاید یا بجا بود صحت نیاید بر چند نماز گذارد و ابو ذوال
 العبسن علی الله علیه و سلم التراب بطور المسام در ازانی عشرین سجده لم یجد الا ان رسول علیه السلام فرمود که
 خاک پاک کننده مومن است اگر چه ده سال آب نیاید بر قول شافعی رحمه الله دست نجاست ساین
 شرط است بر قول علماء و ما رحمهم الله دست رسیده بسته است بافت آب تمیم طاعت بی بدل میکند
 چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علماء و ما رحمهم الله هم از این بافت آب با تمیم نماز عید گذارد و
 بود و خواجه امام بکر خواهر زاده رح گفته است که جنازه بر قول علماء و ما رحمهم الله خطم فوت باید بود تا رد
 و اگر نه طهارت سازد و اینجا امام باید بگذرد و آنچه فوت شده باشد مسبوقة آرد و اگر به تمیم نماز عید شریک
 کرده است حدت رسیدش باز به تمیم بنگانگ اتفاقا رو بود و اگر بطهارت آب شروع کرده است و راست
 رسید باز بآب بنگانگ اتفاق رو بود و اگر باز به تمیم بنگانگ بر قول ابو حنیفه رو او بر قول ابو یوسف و محمد
 رحمهما الله و انبوذ از برای آنکه شروع در دست آمده است بر و طهارت سازد و باقی نماز را احتیاطا تمام
 کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تمیم از برای ضرورت روا داشته اند اینجا ضرورت است خطر جان است
 و خطر مال است خطر فوت عبادت که روز عید روز فتنه است اما اگر طهارت خاک شروع کرده است
 حدت رسیدش بآب بنگانگ ظاهر و است و انبوذ و امام و حصد در صلوة قاضی امام ابو الحسن مروری رحمه
 الله است که قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله رو بود و بنا بر تمیم است و اینجا تمیم از این است و بر قول
 ایشان اقتدا متوضی به تمیم ردای آید و بنا بر آن رو بود و تمیم در نماز جنازه یا در نماز عید امانت کند
 متوضی از بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله رو بود و بر قول محمد رحمه الله و انبوذ و مسلمانی از این عبادت

جنابت رسیده و بواسطه دهمت وی سیم کرمایه ندارد و بپنجم ندارد و تا بیک کرم کند و اگر بایک نهد
 غسل می آرد و خطه ملک تن میدارد بر قول ابو حنیفه نه به نهم نماز گذارد و باید بر قول ابو یوسف
 محمد رحم الله رو نمود و خواجده ابو الحسن برستیغی گفته است که اگر در بیماری است که تحت سیم کرمایه می
 شناسند و انگاه می مانند تا فرد روز و جواب بر قول ابو حنیفه گویم به نهم نماز را و بود اگر در بیماری است که
 نخست سیم نیستند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر در بیماری بود و در و در باید
 ویرا از برای سیم کرمایه باز بدارد و فقط آن روز بر کرمایان واجب آید و اگر مسلمان را در بیمارستان
 باز داشته اند آب نمیدهند تا طهارت سازد و لیکن جای پاک و خاک پاک است و تیمم کند و نماز را
 گذارد و اگر هم در اینجا وفات یابد اتفاق بر وی چیزی نمود و اگر خلاصی یابد قیاس این است که آن نماز
 که به نهم در اینجا گذارده است قضا کند احتیاطاً است که قضا کند اما اگر آب بندش و طهارت سازد
 و لیکن بندی دارد که ایستاده میتواند گذاردن شسته میکند و اگر در اینجا وفات یابد بر وی چیزی
 نبود اتفاق و اگر خلاصی یابد اتفاق آن نماز را قضا کند و اگر جای باز داشته اندش که جای پاک نیست
 و خاک پاک نیست و آب نمیدهندش وقت نماز اندر آید بر قول ابو یوسف صحیح تشبه کند بر قول ابو حنیفه
 توقف کند و بر وایته خواجده ابو جعفر بخاری رحمه الله محمد حسن با ابو حنیفه است که توقف کند بر او تیمم
 ابو سلیمان جرجانی رحمه الله محمد حسن با ابو یوسف است صحیح تشبه کند و بیماری است که ویرا آب ریخته
 ندارد و لیکن قوه طهارت ساختن نمیدارد ویرا به نهم نماز را روا نبود باید که کسی را غرض و در کمر
 نماید و طهارت دهد اگر چیزی بدارد و مسئله یکی بنده دارد و اگر بیمار زنست و بنده غلام باید که غلام
 را بفرود شد و کثیر یک نجر و تمام می برقرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کثیر یک چون در
 طهارت و بدین چهار اندام دهد و استیحا کند آنرا که زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی زانو
 نشاید دیدن مرد را فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید بود
 چنانکه مادر از دختر و دختر از مادر بی را از کثیر یک و کثیر یک را از بی بی و اگر بیمار مرد است طهارت
 دهنده وی غلام ویرا به همین چهار اندام دهد و استیحا کند آنرا که زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی
 زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از سر و سر را از سر و سر را از سر و سر را از سر
 نشاید بودن اگر بیمار زنست و طهارت دهنده وی مرد یعنی شوی ویرا از فرق سر تا بقدم نشاید دیدن
 دید و شاید که ویرا استیحا کند و اگر بیمار مرد است طهارت دهنده وی زن وی یا کثیر یک وی از فرق سر تا
 بقدم شاید ویرا دیدن و بسودن و استیحا و بندش و اگر بنده نیز ندارد کسی که داشت وی بر وی

بود طهارة و چون نیز بر وی بود اگر بخیال آن کسی نیز نماند و لیکن تبرائی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله میرا
 بیا یافت کتب تبرائی میجو و ابو د و بر قول ابو یوسف و محمد بن حماد الله و ابو د و اگر عاری دارد خود دست
 و بر آب زبان میدارد و وار عمل میکنند و بر آب نیم نماز و ابو د و اگر کار را آب زبان نمیدارد و لیکن بر کتبه
 طهارة ساختن عاری او را زیاده میکنند و بر آب نیم نماز و ابو د و در جواب طهارة نیم صورت است اگر آب گرم
 زبان در آب سرد عمل کند اگر آب سرد زبان در آب گرم عمل کند و اگر نفس آب زبان در آب نیم نماز و
 بود بر قول علماء ما رحمهم الله بر عاری او را زیاده کند به نیم نماز و ابو د و بر قول شافعی بر خطم
 جان باید که یا خطم تر تا به نیم نماز و ابو د و اگر عاری او را حیثیت رسید و بر آب زبان میدارد و نیم کند
 نماز کند ارد و اگر حدث رسیدش طهارة سازد و نماز کند اگر آب اندام در دست از زبان نماند و اما اگر
 علی زبان در دهان ظاهر و آینه آنست که از طهری رسیده اگر طهری حلق مسکین که یک کتب تر از زبان میدارد
 اکنون به نیم نماز و ابو د و اگر عاری را نیم دهند و میت بر کار بود و بعضی از مشایخ گفته اند نیم دهند بقا
 که سه مرتبه زندگی می رود و هر دو سه تا در چون از عاری میست یا حیثیت زیاده لیکن نماز را که زیاده
 و ابو د و مسئله اگر مستطیر را با تمام جراحات آب زبان میدارد و بر آب نیم نماز و ابو د و دلیل بقوی
 صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را نزدی فرستاده بود در میان ایشان یک
 بیماری آمد که ده بود و بر احوال رسید از این لشکر سوال کرد گفتش که غسل کردی غسل آوردی و بگفت
 چون خبر بر رسول علیه السلام رسید گفت بکشید شمار خدا می بخور و جل بپوشان که آن نموس را کشید
 چرا نفرمودید که نیم کردی و اگر نه استید چرا سوال نکردید پس معلوم اند که در غسل و شفا سوال است
 آن وجه را که میگوید آب رسانیدن شرط نیست بانی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
 شرط است بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله
 اعتبار غالب و مغلوب است اگر غالب جراحات است چون نیم کرد از برای جراحات آنچه میگوید شافعی
 ساقط شود و اگر غالب میگوید از آنرا شود آنچه مجروح بود ساقط شود و اگر بر دو برابر است بر قول شافعی
 رخصه انداخته میگوید بشود نیم کند از برای بانی جراحات و از علماء ما رحمهم الله و در و است است
 که و آینه نیست که خاک آب جمع نیاید در دست تر از این است که چنان کند که امام شافعی میگوید تا به نظر
 از عین و نیز چون آید این جای بود که در احوال رسید و اما اگر حدث بود طهارة سازد و اگر طهارة
 آب زبان میدارد نیم کند و اگر نیم زبان میدارد ابو الحسن که نمی رخصه الله گفته است که طهارة از وی ساقط
 شود چنان نماز کند طهارة بر و آینه نیست که مانع کند برگاه که حیثیت باین نماز را نقصان دهد و اگر کسی را

اندام مجروح است سه یکم شامعی از رگمه آمده گفته است که آن سه یکم را بشوید و تمیم کند و برای بانی جرح
و بر قول علماء ما رحمهم الله قول آن سه یکم را بشوید شستن بانی ساقط شود و اگر سه اندام مجروح است
و یکی نیکو شامعی رحمة الله گفته است که آن سه یکم را بشوید و تمیم کند و برای سه مجروح بر قول علماء ما چون تمیم
کرد از بانی آن سه مجروح شستن آن سه یکم ساقط شود و اگر دو مجروح و دو نیکو بر قول سافعی برح آن دو نیکو
شود و تمیم کند برای آن دو مجروح از علماء ما رحمهم الله و در آیه است یکم آیه است که خاک بآب جمع نیاید
اصح این است که چنانکه گفت شامعی رحمة الله گفته است شستن آن سه یکم سه یکم آیه است که خاک بآب جمع نیاید
و اگر نایابند آب بود و جرح است سه یکم را بشوید و تمیم کند که یکم را در سه یکم شامعی است که دو مجروح است و سه یکم را تمیم
کند و اگر دو سه یکم جرح است سه یکم را بشوید و تمیم کند و اگر دو مجروح است که شستن آن سه یکم ساقط شود
و چنانکه از علماء ما ظاهر آیه است که توقف کند بر وقت که صحبت با آن نماز را قضا کند اما در حق تمیم سه یکم
پیش محل تمیم نیست و دست یکی را در دست نیکو است و در دست آن دو نیکو را تمیم کند و یکی مخوف و دیگر
دو در دست است و یکی نیکو نیکو را تمیم کند و یا سه در دست است تمیم کند و شستن نماز که از بندگان کند بانی جرحی
رحمة الله یکم را بشوید و آیه است که شستن کند و تا خیر کند تا چون بآب رسد سه یکم را بشوید و آیه است
را در آب و اگر نماز کند مسلمانی را یکی بای مجروح است و آب زریان میبارد و هیچ الاسلام بر آن آید
رحمة الله گفته است چنانکه شستن آن یکی بای از وی ساقط شود شستن آن سه یکم ساقط شود و سه یکم نماز
کند و در آب و اگر مسلمانی ضرر می زند تمیم کرد دیگر بر همان جای ضرر میزند تا تمیم کند ظاهر و آیه است که
مد آب و اما در صد و صد و صد شامعی رحمة الله آیه است که در آب و اگر ضرر می زند تا تمیم کند شستن آن یکی
ویرا حدت رسید آن ضرر باطل شود بانی جرحی امام ابو شامعی رحمة الله گفته است که ضرر باطل شود و اگر مسلمانی
علیه السلام ضرر را از تمیم فرموده است چنانکه موسی علیه السلام در بعضی اعضا را شست ویرا حدت رسید
آن شستن باطل شد این را تمیم کرد و اما سید ابو شامعی رحمة الله گفته است که ضرر باطل نشود چنانکه در سه یکم
شستن آب نکرقت پیش از آنکه آب را استعمال کردی ویرا حدت رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر آن آب دستها بشوید و آلوده شود اگر موسی را در صحرا آلوده شد و آب نمیدیدندش لیکن جای
پاک هست و خاک پاک هست تمیم کرده نماز که از او کرد و در نماز گذشتة شود و روی چیزی نبود و اگر خلاص
یابد تمیم نیست که نماز را بارز قضا کند این قول ابو حنیفه رضی الله عنه است و استحسان آنست که قضا کند این
قول ابو یوسف و محمد بن ابی الوحیفة رضی الله عنه از آن قول رجحان کرده است و گفته که باز در شستن بانی
نایابند آب است پس نماز که از او رد و آلوده شود باید محقق تا به تمیم نماز و آلوده چنانکه آب نزدیک است

است و لیکن اگر انجا میرود که آبست یا زکاست کلاهی دیر از دیر میاید یا ده بانهست کاه را در دیر میرود یا
شبانست که میزند و دیر از دیر میرود یا بر آب نخیر است که اگر کلاهی انجا میرود و دیر از دیر از کلاهی دیر از
تیمم نماز را بدو بر قول شافعی رج آب طلب کردن شرط است عین و دستار بالا و پستی و تشیب نگاه
کند اگر آب نبود انجا تیمم کند نماز گذارد و بر قول علماء ما رجیم الله آب جستن شرط است مگر که منبری باشد
یا درختی میزند غالب کما نقل آن بود که انجا آبست باید که برود اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود
تیمم کند نماز گذارد و اگر مایه اش آبست و لیکن بوی نمیدهد و یا به تیمم نماز را بدو و اگر آب افزو شد
و لیکن دیر از تیمم است تا بخورد و یا به تیمم نماز را بدو اگر کسی دارد و بچند یا خرد و خواهی چه حسن بصیری را هر کفیه
است که اگر بر دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندان آب دید که طهارت را پس اندام من بدم
و آب بستانم و طهارت سازم اما ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که مال تو من است احرامت است چنانکه خون
دیر قال النبی علیه السلام مثل مال المؤمن کمثل دم انچه بیکدمم از تو بیک قدم فرو شنید یا نیکم که بخورد
طهاره سازد و نماز گذارد اما اگر چیزی بیکدمم از تو در دم بخورد نشاید خریدن تیمم کند و نماز
گذارد و را بدو در سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفرودند آب خریدن بر او
بروید بر زن تا زن غسل آرد شد او حکم و تفسیر محی رحتمه الله گفته است که بر زن بود و یا عبادت
حاجت است فقیه ابو الیث رج گفته است که آب خریدن بر او بدو چنانکه بفقها دیگر امام حواجه ابو الحسن
رسینعی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عاده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عاده
چهل است آب خریدن بر زن بود و یا بر عبادت حاجت است و اگر در حیض صاحب عاده که از ده است یا در نفاس
صاحب عاده که از چهل آب خریدن بر او بدو که دخول در حاجت است در صحرا مسافت چند میاید که
و یا تیمم را بدو بر قول محمد رج اگر مقیمانند و میل اگر مسافر اندیک میل حسن زیاد رج گفته است
که آب در پیش است و یا انجا میرود و دو میل و اگر آب بر یکین است یا بر بسیار است یا بر قفا یک میل اما
ظاهر بر و اینست که هر گجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده زار
قدم بود از دی تا آب چهار زار قدم بود تیمم کند نماز گذارد و را بدو اگر اول وقت یا بانه است
تیمم کند نماز گذارد و آخر وقت یا بانه آب شد بر قول مالک رج طهاره کند و آن نماز را باز گذارد
بر قول علماء ما رجیم الله باز گذارد که بقوی عمل کرده است اما تمیضش مطلق نشود و اگر کم میل آبست
و لیکن اگر انجا میرود وقت فوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول فرج رحمه الله و یا به تیمم نماز را
بود که دی اصل وقت آخر اعتبار را بدو بر قول علماء ما رجیم الله و انچه بعضی گفته اند که انجا تیمم کند نماز گذارد و بر زن

رسد چهارت سار و آن نماز باز گذارد تا بهر دو قول عمل کرده باشند متعین امامت میکند متعیناً
 بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف صحیح و ابو دود بر قول محمد صحیح و ابو دود اما اگر متوفی در قهای امام
 اب و دید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رجحان نماز نشسته باشد بر قول زفر رحمه الله نماز نشسته
 نشود و محمد میگوید که وی در نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر چهار اش نجاست یافت زیاده
 از دری آب چندانی که ازین دو یکی پس از چهارت را نشستن نجاست آن آب را نجاست صرفه
 گفته با چهارت جواب حماد و تناد ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که آن آب را بطهاره صرف کند که مسأله
 را نماز نجاست روا بود ابو حنیفه آنجا حاضر بود گفت ای استاد بنبر کوارد ستوری است ما این
 مسئله را جواب دیگر کویم حماد رحمه الله گفته که بگو ابو حنیفه گفت آن آب را به نجاست باید که صرف کند
 چون آب را نجاست از ایل کرد نماینده آب شد تم کند نماز گذارد تا با دو چهاره نماز گذارد و با
 حماد گفت که نمیکو گفتی ای زبند و چنین گفته اند که نخستین مسأله که استاد را خلاف که و این مسئله بود مسئله
 اگر در سفر است و تیمم بر جامه اش نجاست زیاده از دری است آب یافت چندانی که ازین دو یکی را پیش
 آب را نجاست صرف کند تم وی باطل شود بانی از ابو حنیفه رضی الله عنه در و تیمم است که و تیمم یافت باطل
 دیگر و تیمم نیست که باطل نشود جماعتی از میهمان بر سر جای رسد و نورش نیافت دیگر آنست اگر ایشان
 می مانند تا ایشان آب پر کنند آنگاه و دود رسن ایشان خوبند آب پر کنند و چهارت سار و وقت نماز
 اندر نمی یابند نماز ایشان از وقت میرود ایشان را به تیمم نماز روا بود بر قول ابو حنیفه صحیح بر قول ابو
 یوسف و محمد رجحان الله روا بود اما اگر ایشان گویند که شامی کشند تا آب پر کشیم دود رسن و تیمم تا شام
 آب پر کشید اکنون باتفاق ایشان را به تیمم نماز روا بود اگر جماعتی غیر مانند و جماعتی با جامه نماز میکند اگر ایشان
 مانند تا ایشان نماز گذاردند ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت پیرود ایشان را بجا میمان
 نماز روا بود بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه و ابو یوسف و محمد رجحان الله روا بود اگر ایشان میگویند که شامی کشند
 تا نماز گذاریم و شمار اجماع و تیمم اکنون باتفاق ایشان عریان نماز روا بود اگر مسلمانان چهاره است
 و موزه پوشید و مسافر شد و سه شنبار و نماینده آب بود تیمم میکرد و نماز میکرد و بعد از آن آب نیافت
 چندانی که چهاره را پس بود و بر ابران موزه مسافر روا بود از برای آنکه مده صبح مسافر سه شنبار درست و
 اعتقاد کرد شسته است و اگر مده صبح باقی بود چهاره ساخت و برین موزه مسح کشند و نماز شروع کرد و در
 میان نماز مده مسح مسح کرد و نماینده است آن نماز شسته شود و تیمم کند نماز از سر گیرد اما اگر تیمم در
 نماز مده است در میان نماز مده مسح مسح کرد و نماینده است آن نماز شسته شود و دیگر گذرد و نماز را تمام

کند که بگویم اور سرد پائی محل نیست این مسئله در جنس اسماء علی بن ابی طالب است و حجتی است بر حجتی است بر حجتی است بر حجتی است
تیمم کرد نماز گذارد و یاد آمدش که در باروی آبیت این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب از
باروی دیگر کسی ننشاده است ویرا اکنون معلوم شد با جماع نماز گذارد و یاد آمدش که در باروی آبیت است و حجتی است بر حجتی است
است و لیکن بشک است که آب مانده است یا با جماع نماز گذارد که نهادن آب بقیق و ناماندا
آب بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود ننشاده است و لیکن فراموش کرده است بقول
ابو یوسف رحمه الله طهارة سازد و آن نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در سقوت است تا در بود که در آب کسی
فراموش کند بر نماز حکم نیست چنانکه آب در پیش ستر او ریخته وی در قفا و ستور میرود این نماز با آب آفتاب
باید گذارد این نیز همان بود که امام بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارد و یاد آمدش که در آب
وادی مرکب است قلل الذی علیه السلام العینان مرکب مع الانسان و خطا و نسیا اثر خدا تعالی
هز ما که نوشته است قوله تعالی ان نسیا و اخطا تا بدین معنی گویم که نماز گذارد و یاد آمدش که در آب
در پیش ستر بود وی بر ستر نشسته نمی بیند چنانچه فراموش است جائز بود اینجا نیز جایز بود بدین
مسئله دلیل میکند که ابو یوسف ریح آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد و یاد آمدش که در بار
جامه است این نماز با اتفاق باز گذارد و در جامع الصغیر منہاج الشریعہ آورده است که اصح روايت
که همان خلاف که در آب است و در عریان همان است و اگر بر مومنی کفارت یحین است ویرانده بود
فراموش کرد بروزه کفارت کرد و یاد آمدش که ویرانده با اتفاق بنده باید از او کردن که آن
بروزه تطوع شود و اگر تقیم بر ستر نشسته بخواب رفت ستور از آب گذشت انگاه ویرا خبر دادند که از
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف ریح حکم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله حکم باطل نشود
اقوال خفیه اعتبار نیست تا اگر در خواب نماز اطلاق دهد یا بنده از او کند یا کفر کند بروزه نماز اطلاق
نشود و بنده از او نشود و گویند کفر کافر نشود اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قرآن میخواند نماز وی
بان قرآن خواندن روا نبود و افعال خفیه را اعتبار نیست تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیز را بست
تا دان در شود و اگر برگشت و در زیر پهلوی وی کچک پلاک شد و دست بروی واجب آید مردی زن نماز
بخانه در گذرد در آن خانه کج خفته بود و ویران آمدند و این مرد نماز اطلاق داد بر زن عدت واجب
نشود و مرد نیمه کا بین واجب نشود و از پهلوی او و خفته خفته صحیح نبود اگر مردی صید از دوان صید
در پهلوی خفته افتاد آن صید حلال نبود پس انستم که افعال خفیه را اعتبار نیست اگر کافری نیمه
کرد از برای آوردن اسلام و اسلام آورد و بقول ابو یوسف رحمه الله بدان حکم نماز گذارد و یاد آمدش

و بقول ابوحنیفه محمد بن حمره و ابنه و مسلم اگر مومن میم کرد و روت آورد و العباد با الله باز اسلام آورد
و این تیمم وی بقول زهر بنیه باطل شود و بقول علما آئینده رحمه باطل شود و چه قول زهر بنیه است که این
طهاره اصل است و تیمم فرع چون به آوردن روت طهاره اصل باطل شود و تیمم فرع است بطریق اولی بود که
باطل شود و عملی که جایز است و عملی که حرام است و عملی که مکروه است و عملی که مستحب است و عملی که واجب است
نشود و ثواب عمل باطل شود و ثواب عملی که باطل است و دلیل بر اینکه عملی که حرام است را امامت میکند و نماز میکند از امام
روت آورد و العباد با الله وقت باقیست باز اسلام آورد و روت وی ان نماز را بار که از روت و لیکن قوم باز نگذاشته
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز باینسی که از روت و اگر طهاره بودی که روت آوردی باز اسلام
آوردی با جمیع طهاره باطل شدی و این نیز همان بود و مسلم اگر تیمم نماز میکند از روت و کافری گفته است
و از آب یعنی آب بکیر باید که این نماز را تمام کند و آنگاه آب خواهد که آب خواهد که آب بندش طهاره است
و این نماز بار که از روت و اگر نه و بندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت در آب نمازش تنه شود و آب
خواهد و اگر بندش طهاره سازد و نماز که از روت و اگر نه بندش باز تیمم کند و نماز که از روت و اگر نه بندش
باینچون یافت است و ندانست باینچون ریخت آب بر گاه تیمم آب باید تمشش باطل شود و بر گاه الشیء بر تیمم
کند و نماز که از روت و اگر تیمم میان نماز سراب دید و انجا رفت معلوم شد که سراب است نمازش تنه شود و
تیمم باقی بود که روی برگرداندن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بنا و بچنین نماز میکند از
در و گردانیده به پیدایش است آنکه مسح بر سر نیارده است یا دوش آنکه آورده است باروی گردانیده به پیدایش
آنکه مسح بر سر نیارده معلوم شد که مسح بر سر نیارده است یا از روت نماز میکند از روت گردانیده به پیدایش است آنکه
و بر احوصل آنکه معلوم شد که مسح بر سر نیارده است یا بر جامه زیاده از روی لون دید و چنین است که نکات
است معلوم شد که نیست یا روی برگردانیده به پیدایش است آنکه قاتمه بر من است یا دوش که نیست بر من
صورتهای نماز را نمود که روی برگرداندن بقصد بر انداختن نماز است بی بقصد بر انداختن که تیمم در میان نماز
سراب دید و نماز تمام گذارد و انجا رفت سراب بود و نماز که از روت و روت بود و تیمم باقی بود و اگر دو آب جام
یکی پاک یکی پلید و لیکن نمیدانند که پاک کدام است و پلید کدام ویرای این هر دو جام طهاره را راند و با یافت
این هر دو آب جام تیمم را بود و در هر دو آب جام تخری جایز نبود و بعضی مستباح گفته اند هر دو آب جام
طهاره کند مسح را اما اصح آنست که هر دو آب جام را راند یکدیگر آمیزد اما این وجه را خود نیست که احتمال
دارد که نخست باب پاک طهاره سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود و عبد الله مبارک می
شناختی رحمه الله گفته اند که هر آب جام طهاره بسیارند و نماز میکند از روت و انجا رفتی خاتمه یافتی

آورده نیت که بر دو آب جام ز اور یکدگر آمیزد و یقین شود که هر دو آب پدید شدوی تخم کند نماز کند
رو بود اما اگر سر آب جام بود یکی بنیدد و پاک اکنون تخری جایز بود تخری کند و یکی آب جام را حکم کند
نه پیدای از آن دو آب جام دیگر طهاره سازد و رو بود مسکه اگر حاجی آب مبرکی می آرد بیاخت آن آب
تخم رو بود بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب بدیکری فرو شود و تخم کند نماز
کند از آن کس از آن بیخ را بوی اقات کند و تخم کند و نماز کند از رو بود بعضی گفته اند که اگر
یکدگر کند بدیکری بر دو آب آن آب دستی نمند و بر دو تخم میکنند و نماز میکنند اما واضح اینست که آن
آب را بشکری یا بر عفران مفید کند تا آن آب از طهاره زائل شود و تخم کند نماز کند از رو بود اگر آب بسیار
هست و لیکن خوردن را باید تخم کند نماز کند از رو بود اما خواجہ ابو الحسن بن سیفی رحمه الله گفته است که چون
کند و در آخر جویمه مفای کند سر مشک از آن جویمه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد آن
آب پاک و پاک گشته بود اما خواجہ امام نجم الدین در مقام حسن رحمه الله گفته است که آبها را خاک بخورد
و آب وی خالص شود و اگر نظنی بود آنرا باید که جویمه روان کند و از آن آب روان طهاره سازد و آن
آنها که آن طشت جمع آید بر یکدگر وجود که آن آب پاک گشته است مسکه عتیم آب یافت و طهاره است
مسکه مشک ماند و آب نماز نمیشناسد باطل شود بانی اگر آب را بسنت خرج کرده است چنانکه آب روان و بنی کوزه
است و بر عفو الله باشد است نمیشناسد باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر آن آب را بفرغی خرج کرده است
چنانکه در این و بنی نکرده است و بر عتوی را یکبار شست است و تخم باطل نشود که آب چندانی نبوده است که
طهارت را بسن و بیافتن آن آب تخم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد و لیکن خوردن نتوان می باید
با وجود آن آب تخم کند و رو بود اما خواجہ از محمد رحمه الله روایت کرده است که بانی آب طهاره سازد در
جائی دان آب استعمال را یکدگر دستور آنرا آب استعمال شاید دادن و اگر وی محتاج بود ویرایش شاید خورد
مسکه از میان آب مباح یا مستحذانی که یک کسی را طهاره پس آید و اگر عتیم تخم را از حدت کرده اند
تخم عتیم باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر عتیم از جنابت کرده اند تخم عتیم باقی بود و اگر بعضی از حدت کرده اند
بعضی از جنابت تخم آنها که از حدت کرده اند باطل شود و تخم آنها که از جنابت تخم کرده اند باقی بود و
این جای بود که برون نماز باشند و اگر در نماز باشند که آب یافتند چندانی که یک کس را طهاره پس آید
و اگر عتیم از حدت کرده اند نماز همه تباه شود و تخم همه باطل شود و اگر عتیم از جنابت کرده اند نماز همه تباه شود
تخم عتیم باقی بود و اگر بعضی تخم از حدت و بعضی از جنابت کرده اند امام تخم از حدت کرده است نماز همه تباه شود
و تخم که از جنابت کرده است باقی بود نماز امام و آنها که از حدت کرده اند و عتیم ایشان باقی بود و تخم

انسانی که از حدت کرده اند باطل شود و اگر این را همه بیک کس دهند تا وی طهارت سازد و دیگر
 تخم کنند و نماز کند از حدت و اگر جماعتی از میتماز را نمی آید بخشد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخش
 نباید بر همه مشای که تجربه نکرده اند بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخش درست نیاید و بقول ابو یوسف
 و محمد بن اسماعیل درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه اطهارت پس آید و تخم همه باطل شود و اگر طهارت
 بر نیاید تخم همه باقی بود و اگر اینها همه آب را قبول کردند بیک کس بخشند بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل
 اسکال نباید که تخم آن کی باطل شود و از ابو حنیفه رجحان در روایتی که روایتی باطل شود قیاس بر آنست
 اقتاد قبض و تسلیم اقتاد ملک ثابت شود و اگر بیکری بفرود شد درست آید اما ابو العباس طاطبی که در قریه بود
 با محمد بن رجحان است از ابو حنیفه رجحان روایت کرده که تخم آن کس باطل نشود که این بخش بقول ابو حنیفه
 رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تخم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پس سیدن شرط نیست
 بقول ابن عمر رضی الله عنه شرط است بقول امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرط نیست تا بران بود که
 وقتی در صحرا آب یافتند عمر خاص تخم گفت یا صاحب الخوض اجزأ و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا
 صاحب الخوض لا تجزأ تا بران بود که آن آب چشم عمر خاص رضی الله عنه اندک بخوردی یا نخوردی میباید و آن آب
 چشم امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسیار بخوردی یا نخوردی میباید و در آن آب طهارت ساختند معلوم نشد
 که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگر چه زن بوده باشد یا بنده قول وی
 مصدق بود اگر صاحب غرض بود یا مقصد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشید حال بود
 حسن نیاید از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که قول وی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد
 خواجه نام اجل هر خسی رجحان گفته است که حکم مصلحان دارد و قول وی مصدق بود و اگر این جماعت
 دو فریق شد بعضی گفته اند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفته اند که این آب بیست
 تخم کردند اقتاد ایشان به یکدیگر رواند و باید که تخم میتماز را امامت کند و متوصی میتماز را
 امامت کند اگر کی باب مطلق طهارت ساخته است امامت کند و کرده بوی اقتاد کند و او بود و اگر
 امام را حدت رسید ویراد را بابت بی نیامی میرود و نشاید که ازین و کرده کسی اخذ کند نماز
 بر تبه شود و باید که متوصی میتماز را پیش و در میتماز را پیش رود و اسکال آنکه که نماز کی
 است و امام در چگونه بود و امام حکما و درست و لیکن حقیقه کی پیش نیست بر آن قیاس آب پاک بود
 و میتماز را نماز و او بود و بر آن قیاس که آن آب باید بود متوصی میتماز را نماز و او بود حقیقه امام کی
 پیش نیست چون امام از میتماز باید که بر کرده و امامت کند و پیشیند چنانکه ایشان را تمام کند و میباید

و باقی نماز را لا حقانه تمام کند اگر این دو طایفه کم شش نماز کند از آنجا که آب مطلق دیدند چهارده
 اکنون اقله از ایشان بگوید که درست نیاید اما اگر شش نماز کند از آنجا که آب مطلق دیدند چهارده
 ساختند اکنون اقله از ایشان بگوید که درست آید ولیکن باید که امامت انسانی کنند و شش بوده
 باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان نادر آمده ولیکن چون شش
 نماز ایشان نادر آمده ترتیب ایشان ساقط شود اگر بدان قیاس آن آب ملیده شده باشد پس آنها
 مستویان از آن آب ملیده شده باشد بدین معنی باید که امامت آنها کنند که تمیم بوده باشند اگر
 تمیم در میان نماز باشد مشکوک یافت باید که برگردد نماز تمام کند که شک هست که پاک گشتگی وی در
 شریعت شک محکم ثابت شود اما چون نماز تمام کند از آن آب طهاره سازد و آن نماز را باز کند و بگوید
 علما و مراجع ائمه بقول شافعی رحمه الله باز مکرر کند اگر هم از ابتدا آب مشکوک هست بقول شافعی
 ملک رحمه الله آب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علما و مراجع ائمه از آن آب طهاره سازد و
 تمیم بادی باز کند و بقول فرج رحمه الله باید که در یک طهاره جمع آید و ترتیب شرط دارد بقول
 رحمه الله و باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جایی باید که آب
 مشکوک طهاره ساخت و نماز گذارد ویرا حجت رسید و تمیم کرد و باز آب مشکوک طهاره ساخت و نماز گذارد
 و بقول علما ائمه رحمه الله و بقول فرج رحمه الله و ابو و بقول از فرج رحمه الله و ابو و اگر آب مشکوک طهاره ساخت و تمیم باز
 کرد و بادی اکنون با اتفاق بدین طهاره روا بود و اگر آب مشکوک طهاره ساخت و تمیم بادی باز کرد
 و نماز گذارد و بعد از آن باز آب مطلق رسید طهاره باز ساخت باز نماینده آب مطلق شد با آنجا
 آب مشکوک هست باید که آب مشکوک عمل کنند زیرا که بان قیاس که آب مشکوک پاک گشته بود و بنابر
 آب مطلق طهاره تیاره شود و اگر بدان قیاس که پاک گشته نبود پس تمیم وی باطل شده باشد پس
 تمیم کند و نماز گذارد و ابو و محسّل اگر آب مشکوک زمینید تر و خاک یافت یکدم عمل کند و بقول
 ملک و شافعی رحمه الله آب مشکوک و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه زمینید تر و بقول ابو یوسف
 مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله بر سه عمل کنند و تمیم در میان نماز غیبه دریافت بقول ابو حنیفه
 نماز نشسته شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله برگردد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه الله بنابر
 طهاره سازد و آن نماز را باز گذارد و مشکوک مومنی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز
 در و زادت در و تمیم شد و مصوم شد که از روز نخستین ماه رمضان جسته رسید بود و روز نایس همه

رد ابو د و نماز بار و اگر سبب را نایابنده آب بوده است و تخم کرده است و نماز گذارده رد ابو د و اگر
 سبب را یابنده آب بوده است چندانی که غسل را پس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز بار نماز گذارد
 و اگر بعضی را یابنده آب بوده است و بطهارت نماز گذارده است بعضی را نایابنده آب بوده است
 تخم نماز گذارده است آنچه را نایابنده آب بوده تخم نماز گذارده است رد ابو د و آنچه را یابنده آب بوده است
 و آب چند اینکه غسل را پس بودی و ی بطهارت ان نماز را تمام کرده است ان نماز بار و ابو د بار قضا کند
 اگر یابنده آب بود و تخم کرد و نماز گذارد و بار حدث رسیدش بیاخت چند اینکه طهارت را پس آید و طهارت
 ساخت نماز گذارد و ان نماز تیر رد ابو د و نماز یک نماز بار و ابو د است بار قضا کند از عهده بیرون آید و
 اگر در سفر است ویر اجابت رسیده است اندک اندک آب یافت نیاید لمعه لمعه تا تر سببند چون اگر
 لمعه را تر کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون آید بقل ملک شافعی رحمه الله از عهده بیرون
 نیاید مسئله اگر جنابت با دوی چند ان آب است که طهارت را پس آید بقل شافعی رحمه الله بدان آب
 طهارت سازد و تخم کند از برای باقی جنابت بقل ملک و علماء ما رحمهم الله آب حرج کردن فائده نبود
 و تخم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بان آب طهارت سازد و بدان نماز بنا کند و هر جا بطهارت ساخت
 به نماز اندزاده باشد باب بنا کردن رد ابو د و اگر درین مسئله تخم دوی از جنابت است و چهار بار تمام
 شستن دوی از بهر حدث پس طهارت تمشش قویتر آید و طهارت حدث ضعیف بود و اگر این آب چندانی
 بود و خودی ماله اعضا و دوی همچون رد عن چرب میشود بقل ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
 آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله از عهده جنابت بیرون نیاید مسئله اگر متوضی جماعتی متماز را با
 سببند امام را حدث رسیدش یکی از متماز را خطیفه کرد بقل محمد نماز سه تبار شود و بقول ابو حنیفه
 و ابو یوسف رحمه الله رد ابو د مسئله اگر متوضی نماز میکند و در احدث رسید بنا رفت آب
 نیافت تخم کرد و همه بخدا آب یافت طهارت ساخت و بر نماز بنا کند رد ابو د اما اگر تخم کرد و بار گشت
 و در راه آب یافت قیاس این است که نماز تبار شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارت
 سازد بنا کند رد ابو د و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجائی نماز آید و انگاه آب یافت
 با اتفاق نماز تبار شود مسئله اگر تخم را در میان نماز حدث رسید میتواند که سما بخدا بدان بنا کند اگر
 رد کرد و اند نماز تبار شود مسئله اگر جنابت با دوی آب چند اینکه غسل را پس آید طهارت ساخت
 باقی ایش بر بخت تخم کرد و از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد و درین نماز قهقهه بخندید آب یافت
 چند اینکه غسل را پس آید و بقول ابو یوسف رحمه الله شستن بار نماز نشود بقل ابو حنیفه و محمد بار نشود

بشارت اصل است و این نماز را بپهارت میگذارد و یا بپهارت خاک قبول ابو یوسف بطهارت خاک
بقول ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل هر دو طهارت شریف کرده است چون تهنه خندیدیم همیشگی با وضو و هم حشمتا
مسئله یکی بیکریه تعلیم می میداد اگر مرد و رایت نمازی نیست هر دو را بران یک نماز را بنمود اگر
بر یکی رایت نمازی نیست هر دو را بدان نماز را هست اگر یکی رایت نمازی بود نمازش را بود و
اگر کسی رایت نماز نبود نمازش را بنمود اگر یکی رایت نماز نبود غسل آورد و خشک ماند پس از آن تیمم
کرد و از برای جنابت باقی ویرا حدت رسید و تیمم کرد و نماز گذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود
که بر دو راس آید هم لمعه را هم طهارت را تیمم در حق بر دو باطل شود و اگر چندانی که بر دو راس
نمی آید نمی لمعه و بی طهارت را تیمم در حق بر دو باقی بود لیکن آن آب را لمعه صرف کند تا جنابت بکسر شود
اگر آب چندانی بود که ازین دو یکی را بر راس آید لمعه را یا طهارت را آب را لمعه صرف کند و تیمم در حق طهارت
باطل شود باقی بروایت زیادات باطل شود و این قول محمد است رحمه بر او ائمه موطا باطل شود و این
قول ابو یوسف رحمه بر او این روایت که تیمم باطل شود آب در حق لمعه مستحق صرف ندارد و بدان
روایت که باطل شود آب را در حق لمعه مستحق صرف و اندام مسلسل اگر چنانچه است و یکی مرده و زنی از حین
پاک شده و ایشانرا چندانی آب است که یکی را بر راس آب را که خرج کند اگر میت را در آن حق بود اتفاق
بر میت صرف کند و اگر میت را در آن آب حق نیست بعضی گفته اند میت صرف کند و بر آب غسل پاک عالم
آخره فرستند که و بر آب غسل آخرین است اما خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که غسل میت واجب
است و غسل جنس فرقیه به آن آب باید که مرد جنب غسل آرد میت را تیمم دهند و زن تیمم کند و مرد
امامت کند و زن بوی اقدار کند و بر میت نماز گذارد و بجا که دفن کنند اگر این حق کسی است
از ایشان وی اولتر بود که غسل آرد و مسلسل زمین پیدا شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه
بدان زمین نه نماز را بود نه تیمم این پنجس تخفی رحمه از علما و ما رحمه الله روایت میکنند که هم نماز را بود
و هم تیمم اما ظاهر روایتی است که نماز را بود و تیمم روا شود و اشکال آنکه نماز را بود است چرا تیمم را می آید
از برای آنکه تیمم را صعبه است باید و آن زمین از نجاست اندک نماز را بود است و اگر نجاست اندک
در آب اندک اقدار اندک را بخش کند بدین معنی تیمم روا شود مسلم زمین پیدا شود چون بشوئی
پاک شود دلیل بر آنکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی برخاست بول انداخت صحابه و بر او منع کردند
رسول علیه السلام فرمود منع نکنید صحابه خاموش کردند چون اعرابی خارج شد گفت خدای مرا بامر
و محمد را رسول علیه السلام گفت ای اعرابی چرا آنکه گرفتاری خیز خدای عزوجل را مانع کردی و است خیز

از نزد خواتین گفت یا رسول الله شمار چیزی مکفیه و ایشان گفتند اشکال آید که امر است یا یک شستن
 زمین مسجد **قوله** تعالی الطهرتین للطائفین والعاکفین والرحم السجود چنانکه رسول علیه السلام را
 منع نکرد درین تاویل است یکی آنکه اگر اعرانی را منع کردی و وی شروع کرده بود در باطن دمی علیه
 افزودی و دیگر آنکه اعرانی نوحه بود بنیاستی بکعبه پیش خود و باز رفتی دیگر از برای بیان احکام و تا اگر زمین
 نجس شود و آنند که بشستن پاک میشود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب آوردند آن
 زمین را سه بار شستند این جای بود که زمین بلند بود و اگر زمین منکاف بود باید که سه بار آب بریزند
 میمانند تا فرد میخورد باز آب بریزند بار سوم پاک میشود که در معنی تافتن شود و اگر نرم در یک آب خوار است
 شرط پاک ریختن آب سه بار است و اگر زمین سخت است با هموار آب در نمجورد و آنکه بسیار پاک شدن
 و این زمین دشوار بود اگر به تحصیل می باید زمین را بگردانند و روی زیر بردارند و اگر میمانند بر دور
 ایام خشک شود پاک شود و **قَالَ** علیه السلام و زکوة الارض بیسبب اگر تر شود پدید می آید یا نانی از
 ابو حنیفه رحمه در روایتی بعضی گفته اند که اصح است که باز آید بعضی گفته اند اصح است که زیاده و اگر نخواهد
 تا سبکتر پاک شود باید که کلتی بزنند و برگردانند و از روی زیر او را بر گردانند و زیر او را بر کنند
فصل در بیان پاک داشتن جای فریضه است هم باینکه هم بخرد و اجزاء است اینست **قوله** تعالی
 ان طهرتین للطائفین والعاکفین والرحم السجود این امر در حق خانه کعبه است اما مسجدی دیگر درین فصل
 در آیه انا خیر قال النبی علیه السلام جعلت فی الارض مسجد او ظهور اینها در کتب الصلوة قیمت و صلت
 و اجزاء است اینست که چنانکه از فرضیت جانی پاک است مگر نشسته است و نشود و در مگر نشود و اگر کرد
 و اگر بجای پاک نماز میکند و در گرد بر کردی نجاست است نماز را بود و با اگر نجاست اگر بجای بر دو
 قدم کم از در نجاست است بعضی از مشایخ گفته اند که نماز را بود که قیام بیک قدم معتبر اند قدم دیگر
 در معنی زیاد شود و زوائد را اعتباری نیست لیکن اینجا می گویند که یک قدم را بر زمین نهاده و یک قدم از او قد
 چون بر دو قدم بر زمین نهاده و در اجماع کنی زیاده از درین شود و دیگر کن جمع آید بطور بر و آیه نماز
 تها شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم بر کم در نجاست بود بیک قدم بر جانی پاک بود نماز را بود
 اگر زیر قدمش کم درمی و کم درمی بجای بجهه چون بر دو در یک کن جمع آید زیادت از درمی شود تا
 تنه شود اما اگر پیش از آنکه بر سر سجده نهاده و قدمهای اجماعی پاک نهاده و سجده آورد یا سجده بر جانی پاک
 آورد و او درین جانی که نجاست غلیظ بود و اگر نجاست خفیف بود و او اگر چند جمع کنی زیاده
 از درمی شود مسئله اگر کسی سجده آورد معلوم شد که جانی بجهه پدید آورد است و آنجهه را بر جانی پاک

تضاکنده و بقول ابو یوسف سه رکعت و ابو دؤد و بقول ابو حنیفه و محمد و یحیی که اشکال یابد که ابو یوسف سه رکعت
 سجده نهادون سر تمام میدارد و از چه معنی است که رکن بر جای پلید آوردن سجده را بر جای پاک گذاشتن
 و نوازند کردن از برای آنکه وی سجده را نهادون سر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را
 اما اینجا صالح نیست آوردن پس سجده پاک بجای تضاکنده را بود اما اگر ناز تمام کرد و نجاه معلوم شد
 که بجای سجده وی پلید بوده است بر قول صاحبیه و یحیی و محمد و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت
 آمده است که ناز را بود از برای آنکه سجده بنوک بینی میخیزد و بنوک بینی کم از درمی است ناز تبا نه شود اما
 این جای بود که بغیر ویت چنین لوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاد و در پیشانی
 ناز تبا نه شود و ابتدا بنوک از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که از آن قول به جوع کرد و گفت که ناز تبا نه شود
 و بقول ابو یوسف و محمد و یحیی و یحیی که ناز تبا نه شود و آنجا بود که نجاست غلیظ بود و اما اگر نجاست
 حقیقه بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله و یکر وایت از محمد رحمهم الله و ابو دؤد و دیگر کیر وایت محمد و یحیی
 که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بران جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
 گوشت و یا خوردن رواست اتفاق ناز را بود و ابو دؤد و ابو یحیی و یحیی که گوشت و یا خوردن رواست اتفاق ناز را بود و ابو دؤد و ابو یحیی و یحیی
 که گوشت و یا خوردن رواست اتفاق ناز را بود و ابو دؤد و ابو یحیی و یحیی که گوشت و یا خوردن رواست اتفاق ناز را بود و ابو دؤد و ابو یحیی و یحیی
 حقیقه کثیر فاحش باید یار و امی ناز باز دارد و این که کثیر فاحش است چه فرق بود میان آنکه کم
 کثیر فاحش بر جا بود و یا بر وی برانجای سجده آورد و اگر نجاست زیر دست است ناز را بود و ابی
 بقول زفر رحمه الله و ابو دؤد و بقول علامه ثلثه رحمه الله و ابو دؤد و ابو یحیی و یحیی که کثیر فاحش است در زیر دست
 و ابو دؤد و ابی بقول زفر رحمه الله و ابو دؤد و بقول علامه ثلثه رحمه الله و ابو دؤد و ابو یحیی و یحیی که کثیر فاحش است در زیر دست
 لیکن درست است که روانه و این بنا بر آنست که دست را نوزمین نهادون رکن اصلی است یا بقول
 زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی است و بر قول علامه ثلثه دست نهادون رکن اصلی نیست در زانو و روایت
 یکر وایت نیست که رکن اصلی است و دیگر وایت فی صحیح نیست که رکن اصلی است که اگر در سجده زانو نهاده
 یعنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد و مسئله و اگر مسلمانی ناز میگیرد و در جای سجده پلید
 استین را و یا دامن را بجای سجده می آورد و ابی قاضی امام علی استیجابی رحمه الله میگوید و ابو
 که بچو چنان مصلح بود و اما هر روایت آنست که روانه و اگر دستها در زمین پلید نبود و بر پشت فرس
 سجده آورد و روانه و اتفاق اگر زمین پاک بود و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین نجس شدن
 کلاه و سنگریزه پلید و می پاک شود و ابی قاضی امام علی استیجابی رحمه الله میگوید اگر کلاه است که در دست نمی

برتج زمین پاک شود اگر در دست می آید برتج پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فرق نیست
 مکان پاک نشود مگر که یا آن آید یا آن بر روی بگذرد تا پاک شود اگر در زمین پلید گیاه برآید و
 شود گیاه را بروی همان نجاست بخواباند بروی نماز میگذارد و او بود اگر پوستگی است یکری
 پاک است و دیگر وی پلید بران روی پاک نماز میگذارد و او بود یا بی در قواید خواه امام ابو حنیفه
 رسیغی روایت است که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اگر این را دو کئی
 دو نشود و آن موینها را بعد از آنی نشتر شود پس بران پوست نماز روا نبود در فتاوی
 بقای آورده است که هر چه را دو کئی دو شود اگر یکری پاک شود و دیگر وی پلید بران روی پاک نماز گذارد
 روا بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پنجه و مانند آنها گفته است که روا بود قیاس
 آنکه و هر چه را دو کئی دو شود شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است که پوست را دو کئی دو
 نشود آن موینها را از وی جدا کنی و نشتر شود پس بدان پوست نماز روا نبود اگر جامه است
 و تا یک روی پاکست و یکری و پلید آن روی آن روی پلید را بر زمین می آید افکند و بدان روی
 پاک نماز میگذارد بقول محمد روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما بعضی گفته اند که این اختلاف
 در حق جامه نکرده آید اگر جامه نکرده بود باید که با اتفاق روا نبود که حکم کی دارد و اما بعضی
 گفته اند که اختلاف در حق جامه نکرده کرده آید که اگر ناکنده بود با اتفاق روا بود که حکم دو جامه
 دارد اگر جامه است و تا بر یکری نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده است اتفاق
 بروی نماز روا بود یا بی ظاهر روایت روا نبود اما خواه امام زاهد رحمه الله گفته است که در نزد ابو یوسف
 رحمه الله روایت است که روا بود قیاس آنکه حکم یک جامه دارد اگر یکری نجاست زاده درمی رسیده است و کم
 درمی دیگر سرایت کرده است بران روی که کم درم است نماز گذارد بقول محمد رحمه الله روا بود و بقول
 ابو یوسف رحمه الله روا نبود اما با اتفاق با وی نماز روا نبود اگر نهانی است ایره و استر پاک و آکنده پلید
 بران نهانی اتفاق نماز روا بود بشرط آنکه سختی زمین پیشانی برسد اگر جای نماز یعنی مصلی نماز تنگ
 است که بر هر چه افکنی عین انچیز از وی مینماید آن جای نماز را بر زمین پلید می آید و بدینا جای نماز
 گذارد و او بود یا بی مختار خواه امام زاهد رحمه الله گفته است که روا بود مختار شیخ الاسلام
 بر آن الدین رحمه الله اینست که روا نبود سه تن بر یکجای نماز سه نماز امامت کردند چنانکه نماز پیشین
 و نماز دیگر و نماز ششم بعد از نماز شام بدین جا اسجد نجاست یافت زاده از درمی قیاس این
 که هر که را متهم کنند وی با قوم خویش نماز باز نگذارد و اما خواه زاهد رحمه الله گفته است که ظاهر روایت

که امام نماز شام با قوم خویش باز گذارند و این اختیار خلف ایوب است محمد بن عبد البر اسم مستم حرره
گفته است که امام نماز و تیر و شام با قوم خویش باز گذارد و مسجد بادی بوری و مصلی الکند
که ایت بود در فتاوی کرخی است اگر بر بوری یا مسجد مصلی اندازد و نماز بگذارد مکرره بود و
مشایخ ما در الشهر رحیم الله مکرره داشته اند و گفته اند که بطریق مبتدع است سجده بر
خاک آوردن قاضی بود قال النبی علیه السلام الصلوة علی مایلیه الارض انفصل من ارضیها
است که مشایخ ما در الهی بر روی بوری یا مسجد مصلی کرامت داشته اند مصلی الکند
که آن طریق مبتدعان میشود و سجده بر خاک آوردن قاضی بود دلیل بر آنکه زاهد صحابه
عبد الله بن مسعود و رضوان الله علیهم اجمعین ایشان چون بغیر دیار فتیله
خاک بر جود بردند و در کشتی ریختند و بر خاک سجده آوردند و ایشانرا گفتند که ای
یاران رسول علیه السلام از چه معنی است که بخاک تقرب می نمایند ایشان گفتند که ما از خاکیم
و باز خاک خواهیم شد و این آیه برخیزند و قولی تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها
نخرجکم تارة اخرى بر آیه آمده است که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول
علیه السلام سجده اند و آمد تا نماز گذارد یاران باریده بودند پیش محراب تر شده گفت یا رسول
الله دستوری باشد تا آن آب و گل ایاک کنم گفت بگذر یا صدیق تا در میان آب و گل سجده
آریم هر چه کرد کار خود را پس معلوم شد که سجده بر خاک آوردن قاضی بود و فصل در بیان
کرامت سکن اگر بر بام کعبه نماز میکند و بر قول شافعی رحمه اگر ستره میدارد و را بودی کرامت
و بر قول علماء ما رحمه الله نماز را بود لیکن با کرامت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آمدن
ادب نبود اگر سجده بود که در پیش آن مسجد کلین یا گریه بود یا جای طهاره اگر دو دیوار است در
میان باتفاق کرامت نبود اگر دو دیوار یکی بود و خواه امام نخواست که کرامت بود و شیخ الاسلام
برای الدین میگوید که کرامت نبود که سلب کرامت قریب بجاست است چون حجاب در
میان آمد کرامت در میان برخواست اگر در کلین نماز میکند اگر باتفاق کرامت بود و در مسجد که
پیش محراب او کلین بود در آن مسجدی نماز میکند ازند کرامت بود و در گریه نماز گذاردن
کرامت بود و یا فی اگر بر روی آید وقت و جماعت فوت شود کرامت نبود اگر بر روی آید وقت
و جماعت فوت نمیشود کرامت بود و خواه امام اسماعیل زید و سبی رحمه از جهت زحمت خلقان از
سهر خانه احترام گزی و بکر مایه در آمدی و با خادمان در گریه نماز گذاردی اگر در ساکواره در گریه

نماز گذارد و او بدیاتی و دو روایت است یک روایت که ایت بود و یک روایت که است
 بنود جایی که در پیش نماز گذارنده اکتش برافروخته بود و اگر ایت بود اما اگر تسبیح بود یا
 مشعل یا قندیل که ایت نبود در خانه که صورت بود در آن خانه نماز گذاردن که ایت
 بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد و از داد که یا رسول الله رسول
 علیه السلام گفت یا بنی اسرائیل چرا اندر نمی آئید گفت یا رسول الله در حجره شما صورت است
 چگونه اندر آیم روایت خواهد بود که امام بکر خواهر زاده رحمه اینست که نجاشی سیری بدیده فرستاد
 بود از برای رسول علیه السلام بر آن سر صورت سپ و مرد بود و دیگر روایت که خود پاک شد
 و دیگر روایت اینست که رسول علیه السلام پاک کرد و روایت امام خواهد بود که امام اجل سر حسی رحمه
 اینست که نجاشی پرده و بدیده فرستاده بود بر آن پرده صورت بود رسول علیه السلام خواست تا
 انصورت را بداند جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله در زیر قدم افکنده تا
 در معنی امانت شود آنگاه جبرائیل علیه السلام بجزه اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه
 که صورت و سبک بود ما و یاران من اندر هیچ اندر نمی آیند خواهد بود امام زاهد فرجه گفته است
 که فرشته رحمت در نیاید اما از فرشته عذاب خالی نبود خواهد بود امام اجل سر حسی رحمه گفته است
 که اگر ایت جایی بود که این صورت بر دیوار یا بر سقف خانه یا در پیش نماز گذارنده بود و کشتاد
 اما اگر در زیر قدم باشد در معنی امانت شود و اگر ایت نبود خواهد بود امام بکر خواهر زاده رحمه گفته
 است که چون صورت در خانه بود که ایت بود صورت بجه صفت باید تا اگر ایت بود صورتی باید
 که اگر جان به تن می اندر آید تصور ز نیستن دارد اما اگر تصور ز نیستن ندارد که ایت نبود
 چنانچه سمری تن و تن بی سر بود که ایت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و
 یا یکی چشم نبود که ایت بود و اگر جان بتن اینها اندر آید تصور ز نیستن دارد و مسلم
 اگر طوق بود بر کردن که ایت بود که بعضی از جانوران را بر کردن است بعضی از مشایخ
 گفته اند اگر صورت ریزه بود که ایت نبود که بر انگشتی و انبیا علیهم السلام صورت ریزه
 بود و بر انگشتی انس بن مالک رضی الله عنه صورت مکس بود و بر انگشتی ابو هریره صورت
 زنبور بود پس معلوم آمد که صورت ریزه بود کرده نبود اما ظاهر روایت اینست که آن
 ایت بود اسلام بوده است اما اکنون که ایت بود رسول علیه السلام فرمود
 ان اشد العذاب یوم القیامة لملصقین بعضی از بزرگان چنین گفته اند در آن خانه که

می بود یا آنکه فساد بود و یا نکو شد یا فاسطیج یا در خانه وی بر سر بس بود و در آن خانه نماز گذاردن گرامیت بود و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه حدیسی روایت کرده است که استخوان
درست تا رسید عالم علیه السلام که هر کار وائی که بر حسن بود در آن کار و آن صیحت برکت نبود در سطح خانه
نماز گذاردن گرامیت بود و در گورستان نماز گذاردن گرامیت و آن فعل جبهودان است که ایشان گور
به بنجر خود و قبده ساخته بود و نماز میگذاردند و در راه گند عامه نماز گذاردن گرامیت بود و چون گزند گناه
را فرزند شود و اگر فرزندی بر سر دنیا که گوشه ایست و نماز گذاردن گرامیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه
گذارد و او لیتر بود و اگر چه در راه مشرکان را شرکی نیست اگر در ملک مومنی اندوز باید که هیچ ضرری
نرساند که بعد از الله مبارک مزدوی پیش امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود و در اینها
فتویٰ شد ابو حنیفه و دیگر گفت که ای پسر چون تخیر آسان روی سه پند از من برایشان بگوی
یکی آنکه زن سه طلاق را در خانه نذرند دوم آنکه پایی در ملک کسانی بیدستوری بخند و در ملک
نه نهند سیم آنکه نیلی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکند که هر که این گناه را خورد و در
بر سرسم که بشومی آن معصیت اندک از عبادۀ آفات نهیهای بقا و ساله وی از سبب خوار داشتن
این گناه باطل شود و آنکه این حدیث روایت گردید علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالی اکبر الذنوب
و اکبر الذنوب عند الله تعالی اصغر الناس لا صیوة مع الاطوار و لا کبره مع الاستغفار رسول علیه السلام فرمود
است که گناه بحدیث خود و کار خود بود و چون نزد یک بنده بود بزرگ بود و گناه به نزد یک حق تعالی بزرگ
بود و چون نزد یک بنده بود خود و بود و گناه خود و همچنان خود و نماز چون بر آن اظهار کند و گناه بزرگ نماید
چون توبه استغفار کند نیز شود **باب چهارم در بیان سرسجود** سرسجود
فریضه است به ایت اخبار آیه نیست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استرو
عورتکم عند کل صلوٰة قوله تعالی و تلبیک فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این
بهمه امت را جامد پاکداستن فریضه است حدیث آنست قال البنی علیه السلام لا یجوز الصلوٰة الا بغير
یعنی نماز مالک و غیره روایت آمده است که سرسجود فریضه نیست چنانکه از عطار رحمه الله روایت آمده
است که اگر بغیا و قهر خون بر جامه رسد و وای نماز باز ندارد و از شافعی رحمه الله روایت آمده است
که متروک تسبیح حلال است اما اینها از ایشان خلافت فی اختلاف ظاهر روایت نیست که متروک
تسبیح بعد ارام است زیاده از در می چون بر جامه رسد و وای نماز باز دارد و سرسجود فریضه
است که شیخ رحمه الله است که مردان را عورة غلیظه سبب است و بر وایتی چهار روز نماز را و وای قیاس

کرده است و عورت عذرة غلیظ را بنجاست غلیظ عورت و خفیفه را اینجا است خفیفه ظاهر روایت
 اینست که قیاس وی درست نیست از اینکه اندام مخصوص که عورت غلیظ است کم در
 است یا برابر درمی بنجاست غلیظ کم از درمی است یا برابر درمی بنجاست غلیظ کم از درمی
 و برابر درمی روای نماز باز ندارد پس بایکی عورت کثاده نماز روا داشته باشم
 ظاهر روایت نیست که هر عورتی که اگر عورت است چهار یکی از وی کثاده شود روای نماز
 باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظه نیست و چون بعضی از برنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود
 جمع کنیم چون بر امیر چهار یکی خوردترین عورت غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ
 می باشد نماز روای نماز باز دارد بقول ابو حنیفه و محمد و جهم و احمد چهار یکی کثاده شود روای نماز باز
 دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کثاده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه
 کثاده شود روای نماز باز دارد در نیمه دو روایت است که روایت اینست که روای نماز باز
 دارد و بیک روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله کثاده
 کثادگی بسیار در مدت اندک همچون کثادگی اندک است در مدت بسیار صورت مسئله
 چنان بود که کم چهار یکی از عورت کثاده شود از اول نماز تا آخر نماز همچنان کثاده نماز روا بود
 که کثادگی اندک در مدت و بسیار است و کثادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهار یکی
 از عورت کثاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و با اتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی همچنان
 گذارد و نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد ولیکن نماز بگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله
 نماز تباه شود و بقول ابو حنیفه و محمد و جهم و احمد روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند
 جهم بر قول علماء ما رجم الله آید بقول شافعی رحمه الله هر چه اندک از عورت کثاده شود و تمام
 نماز باز دارد شافعی رحمه الله گفته است که ناف عورت است از برای آنکه پیوسته به عورت است و
 مانند عورت است بر قول علماء ما رجم الله عورت نیست از اعمی ملاحظه بر شکم است دلیل میکنند
 بر آنکه رسول علیه السلام بنام حنین بن علی رضی الله عنه قبله دارد و اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بنام
 ناف قبله زادی پس و نسیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمه الله عورت نیست وی میگوید که زانو
 پیوسته بساق است و ساق عورت نیست اما علماء ما رجم الله گفته اند که عورت است از برای آنکه پیوسته
 بر آنست و آن عورت است و رسول علیه السلام مرغانی را دید که زانو کثاده بود و فرمود و قدر را بود و گفت غلط
 را گفت و فانیها عورت اگر چه مسئله واحد است ولیکن واجب العمل است زانو بعضی خویش عورت است

ران طحاوی رحمه الله گفته است که بر نفس خود عورت است اما ظاهر روایت نیست که تبحر ران عورت
 تا از ران چیزی کشاده نشود و روی نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابو بکر نفس بخاری گفته
 الله روایت نیست که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که مودست کشاوی مودناف ناجدی موی عورت
 نیست و به قول وی آنست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود موی ناف و دشتی اگر عورت بود
 وی از رانند فرود موی ناف و دشتی اما بنابر قول علما و ما رحمه الله این است که عورت است و علما
 ما رحمه الله گفته اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود موی ناف و دشتی اگر عورت بود و از رانند و بی زیر موی ناف و دشتی
 فرود موی ناف و دشتی و این نیز وقتی بود که پیر این بودی اما اگر وقتی بود که پیر این نبودی زیر موی
 ناف و دشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرود موی و از ران نیز موی عورت است مودر از ران
 نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواهر را از غلام و غلام را از خواهر چنانکه دیدن
 نشاید بدون غیر نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی از زنان نیز از زنان بدان
 چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیز را از بی بی و بی بی را از کنیز مسلم ذکر
 و خفیتین محل سفره و خفیه همه عورت غلیظه است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیه است و تا زانو
 روی و گفته است عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیه است و پشت
 دست باطل گفته است عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایت است که عورت نیست اما ظاهر
 روایت اینست که عورت است در پشت باقی عورت از محمد رحمه الله روایت است یک روایت نیست که
 عورت است و یک روایت نیست که عورت نیست مسلم زن در وقت تکبیر باید که دست در آستین
 دارد و پا دراز را بایچه تا نماز با اتفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است با اتفاق در
 نماز و احرام عورت نیست باقی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
 برهان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر کشاده شود از روی چهار رکعی و باقی نماز باطل
 و بستان به نفس خویش عورت است یا تبیع سینه است اگر خفیه است تبیع سینه است و اگر از پشت
 عورت است علاوه بر اینست که آن بود که سر پوشیده نماز کند اما اگر سال رسید
 شود در میان نماز نمازش تا به نشو و کنیز که از مستحب است که سر بر نه نماز کند از آنکه امیر المؤمنین
 رضی الله عنه نه کان خویش باید که سر پوشیده نماز میکند از آنکه فرمود تا سر بر نه نماز کند گفت خود را
 مانند از آن میکند متحرک و شازا پس اینستیم که سر بر نه نماز کند از آنکه مستحب است اگر کنیز
 در میان نماز خواجرازد که اگر کم رکعی است سر تا پوشیده نمازش با اتفاق روا بود و اگر رکعی سر بر نه

نماز میکند و با اتفاق نمازش و او نبود و اگر مقدار کمی تاخیر کرد و آنگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف حرمت
 نمازش بتأه شود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر کمی بکثرت مشرب کی خواهر از او کرد
 در میان نماز بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله سر بر نه نماز کند بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سر پوشیده
 نماز کند اگر بدینی نماز سر بر نه کرده است بعد از آن معلوم شد که در خواهر از او کرده است آن نماز
 باز کند و بانی بعضی گفته اند که هر چه کم از شش نماز است باز کند و درجه زیاده ازین است باز کند از امام
 ظاهر روایت است که از وقت از نماز بانی که معلوم شده است بعد از آنکه از نماز عید میرونند و الله اعلم
 باب بیستم در بیان استحسان امر است از خدا تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم
 ذلک اذکی لهم ان الذخیر بایضون و قل للمؤمنات یغضض من ابصارهم و یحفظن فروجهن خطاب است
 محمد علیه السلام را که بگوید ای محمد مردمان امت خود را با چشمها خود در آویزند و فرجها خود را بپوشانند از نگاه
 بیگانه و بگوید محمد مردمان امت خود را با چشمها خود در آویزند از نگاه کردن نامحرمان و فرجها خود را بپوشانند
 دارند از نماز و عصبان در همه احوال و نوبی زمان تسبیح مردانند و در این بیتی چنانکه مردان را نهی کرده نماز
 نیز نهی کرده باینکه هیچ چیز ایم تر از نگاه داشتن فرج و چشم نیست مسئله ثانیه که حرام آمد بچون
 مادر و خواهر و محله و خاله و مانند آنها مواضع زینت ایشان از اندام دید و مواضع زینت ایشان
 سر است تا بسینه که حسن و حسین بعضی با سینهها بخانه خاله خود آمد گفتوم رضی الله عنه در آمدند ام گفتوم
 رضی الله عنها سرشان را بپوشان سخن می گفت پس انتم مواضع زینت محارم را بپوشانید
 بر چه را بپوشانید دیدن بشاید بود که محمد بن المنکدر خدمت مادر خود و میکرد و ایشان دو برادر
 بودند و آن برادر عبادت میکرد و محمد بن منکدر بر برادر گفت که من یک شب خدمت مادر خود و با بسیار
 شبها عبادت تو بر این کنم از برای آنکه خدمت مادر فریضه است این خدمت که تو میکنی تطوع است
 و هیچ تطوع نکردی و فریضه ز سر خدمت مادر آن بود که دست پای مالیدن و سر مادر و شستن و آب حلال
 مادر بر دست شستن و طعام و پیچینی پس دانستم که بر کبر بپوشانید دیدن بشاید بود که میگوید که از موضع زینت چنانچه
 سر تا بسینه و دست تا کف و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطبه شریف بود مادر از دختر بر نهی شد بدین دختر را
 از مادر بر نهی نشاید دیدن که از بی بی و بی بی را اگر کسی از ناف تا زانو با اتفاق نشاید دیدن و بیرون و فوجی
 از زانو و زیر سوی ناف با اتفاق نشاید دیدن و بیرون مسئله خام که مادر از ناف تا زانو نشاید مالیدن زانو را
 شوی و شوی را از زانو نشاید دیدن که یکی از خواهر و خواهر اگر کسی نشاید دیدن محل مخصوص را نشاید دیدن
 بانی عائشه صدیق رضی الله عنه میگوید که نشاید و لیکن ادب بود که هرگز من سید عالم را ندیده ام و سید عالم علیه السلام

در اندیشه است ایامی که درین عمر منی اندک میگذرد که شاید دیدن نایابا شربت رحمت تو دنیا باشد که هر روز در دست
شود اگر زنی بود که عقدی بر روی تمام آید بود و کل ذیبت شاید دیدن چنانکه تر با سینه دست باز و در
و پای تا نوچون خط شصت نبوده از شافعی و در وایت اند و سبت و از یاد و در و شربت و شکم شاید
دیدن ظاهر و وایت و سبت که چنانچه دیدن از کتیکان محل ذیبت شاید دیدن از سرتا سینه و سبت
تا بازوی و پای تا از نوچون خط شصت نبوده اگر خط شصت بود و شاید دیدن که حسن رحمه الله علیه گفته
که سومی سگی شبیه بخاکه بر جگر شود و از نوچه امام محمد قاتل از روی رحمه الله علیه وایت آمده است که از کتیکان
پشت شکم شاید دیدن ظاهر و وایت و سبت که شاید دیدن سینه از زبان بیکانه چنانچه شاید دیدن بر
قول امیرالمومنین علی و رحمه الله عباس رضی الله عنهما محل تمام و محل شاید دیدن از از شایسته از آنکه بیرون آمدن
بانی نایب رضی الله عنهما میگوید اگر کسی میداند که مصالح دینی و دنیوی را دست میدهد و بیرون آمدن
غشاید و اگر کسی میداند که مصالح دوی راست دارد و در با امر حق علم حاجت هست اکنون بیرون آمدن شاید
در میان صحابه این مسئله واقع شد که از با امر حق علم شاید بیرون آمدن با فتوی بشتند و از ویستام
مومنان عاقله صدقه رضی الله عنهما فرستادند و وی جواب گفت اگر کسی فقیر دارد و چنانکه پدر را
یا پسر یا شوی یا برادر شاید که بیرون آید ایشان یا سوزند و نگاه ایشان را بیا سوزانند و اگر زمینها دارد
شاید که بیرون آید بشرط آنکه چاه و خلعتانی در دیو شده و کلمه ریز چاه را بگذرد و عصبیه بر بندد و دهد است
راحم دهد و لوگ موزه بر بندد چیزی در دمان اندازد که سخن او درست بیرون نیاید و عصبیه او در گیر و
باین صفت شاید بیرون آمدن عیبه که گفته که زن بدین صفت بیرون رود و باکی نبود که در چاه در و موزید
نگاه کردن شاید از بهر نفرت و عاقله رضی الله عنهما فرموده که نظر شصت نباشد شاید اگر نظر شصت باشد و شاید
و غیر آن الحاح گفت هر گاه که از آن تو به لازم آید من هم از ابتدایان کار کنم و باز زمان نامحرم سخن نرم گویم
تساید که در حدیث آمده است هر که بازمان نامحرم سخن نرم گویم و اگر گوید یا جان و دو دست گوید یا صفت بخدای بر سر
ایشان باران متود هر که شراب خورد و تو به نا کرد و بهر شراب دی صمیم و رنج شود و صفت شراب آن صمیم
بود که چون بولی رسد که شربت پوست از وی فروریزد و چون بخورد و هر چه در جم اعضا با پیشین بود ظاهر
آنو که زن نامحرم را بشاید شبیه خود اقامت امنا و صدقها و از انجست و رنج در دست وی بندد
آن پیشین که اگر زنده از آن بشهر بر گوه باز و دی را میهن فرستد بر آب شوی و در حدیث دیگر آمده است که نگاه
کردن در زمان نامحرم تیری است بر برائی آلوده از تیزی آن مومن مظهر و که دشمنان دیگر بر چنانی بند
و نیز سوره شیطانی بر ابائی از خدا که رسول علیه السلام فرموده است هر زنی که از خانه بیرون آید و بر چهار دیوار

[illegible]

در روز و در جمعه شنبه بود علیک واجب آید و لیکن آنکه گفته میر می بر رسول علیه السلام سلام گفت رسول
علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تو از من کوشش میاری سوال کرد و بنابر رسول این گفته چه میگوید
گفت که گفته میر و بعد از آنکه خدمت میکرد همان حسن عابد ایجا آوردیم تامل النبی علیه السلام حسن
العبد من الامان ما اجبت که دست در دست من کنده میر نهاد و اگر کسی گوید که دست بردست من کنده
نهاده بود بر رسول علیه السلام اقرار کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی آید نزد رسول علیه السلام دست بپوشید
رسول علیه السلام دست بردست مردان ایشان می نهاد و میبست میکرد چون نوبت بزنان رسیدند
ما کاسه آب آوردند و رسول علیه السلام دست در آن کاسه آب اندازد و دو گفت او چشمها را که دست بر آن کاسه
آب اندازد و بخمان بایستد که دست بردست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با کمال خور و از حضرت دست
بردست زنی بنگاه نهاد و مار بطریق اولی بود که نه نیم اگر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد جراحتی را بگذرد
حاجت شد که بپوشد تا معالجت کند و اگر جراحتی است که تصور عقده دارد باید که جراحت را در عقده خود دارد
تصور عقده ندارد چنانکه محرج را چهار زن است یا جراحت را شوی بود باید که زن محرج را تعلیم کند تا
معالجت کند اگر تعلیم کرد و این معالجت تو است کرد اکنون بعد حاجت شاید که بپوشد معالجت کند و اگر
زنی را بر اندام نهانی جراحت است جراحتی که در عقده معالجت کند اگر جراحت است اگر تصور دارد و اگر مرد
را در عقده خود دارد و اگر محرج را شوی بود یا جراحت یا چهار زن بود باید که شوی و بر تعلیم کند تا معالجت کند
و اگر معالجت کردن نمیتواند جراحتی را شاید که محرج را در عقده حاجت شاید که بپوشد حاجت آید موی شمر
را بعد از حاجت شاید که بپوشد و از خسته که نا اشکال آید که خسته کردن سنت است بهتر موی خسته است و اگر
اینست که خسته کردن سنت است و لیکن شعار اسلام است اگر نو مسلمانی را خسته میکنند شاید که بعد از
کشد و سنت را بجا آورد که شعار اسلام مار شده را خسته کردن چند سال باید که خسته شاید که در آن
باو خفیه رضی الله عنه سوال کرد و گفت لا اله الا الله و باقی مسائل در باب دیگر می آید گفت شود و الله
تعالی از این و یوسف محمد صله الله علیه و آله سوال کرد و گفت چون هفت ساله شود وقت ختنه کردن آید از برای آنکه رسول علیه
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز فرمایند چون هفت ساله شوند دلیل میکند به بلوغ و دیگر ایشان را با
اسبغ و اوشستن حاجت آید و محمد صله الله علیه و آله گفت چون ده سال شود وقت ختنه کردن وی شود و از برای آنکه
رسول علیه السلام فرموده است که اگر ده سال شوند نماز را کنند و از ایشان را پس دلیل میکند به بلوغ و دیگر
علوم شد که چون ده ساله شوند ضرر میاید رسانیدن و کم ده ساله را ضرر رسانیدن رسانیدن اگر از اینده را
خنجر کردند و آن پوست باز فرود آید باز ختنه کردن خلقت شاید از برای آنکه اقامت سنت یافتیم که از اینده باقی اجازه

خسته کردند و رای قریح اصل چیزی بریده تا رسیده مرد کل میت فرستاده گفته لازم آید اگر با جارت دی
 کرده میت نیم دیت واجب شود و اگر تا رسیده رایا اجازه دی خسته کردند و رای قریح از اصل چیزی بریدند
 تا رسیده ز نیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نمیشود حکومت عدل واجب شود حکومت عدل آن بود که کسی
 غلام بود یا موی سیاه کی موها را این غلام را بر کند و این موها را باز برانید ولیکن سپید بکنند اگر این
 غلام را یا موی سیاه بچند خرمزدندی و اگر چند نقصان میشود بکسی سبب موی سپید است از حکومت عدل خسته
 همان مقدار موی برکنده ستانند این نیز همان بود که این زمان تا رسیده بیده وی بودی بچند خرمزدندی و اینان
 نقصان بچند خرمزد آن مقدار که نقصان کند از موی ستم نده بستاند اگر کی طفل از زبان برید همین حکومت
 واجب شود از برای آنکه مار شکست که این طفل سخن گوئی شدی بانی بچکان تا رسیده را بر نه شاید دیدن آن
 دید و سال یا سه سال است اما اگر چهار ساله یا پنج ساله بود و نشاید دیدن پس کار نکند بانه نان برود شاید بانی
 اگر با پدری باشد نشاید اگر با مادر باشد نشاید اما دختر کار نکند بانه مردان نشاید بردن اگر باری را بچند
 حاجت اید اتفاق است که شاید رخسار قبول ابو یوسف از برای آنکه تفاوت کیش زیاد شود و قبول سابقی تا قوف
 شهوة زیاده شود و حیل سیحان حقه امده که امام غزالی است گفته که دارد و نشاید خوردن که توکل از این دارد
 و شکست که در آن دارد و فائده است بانی اما اصح اینست که شاید خوردن که خواجسته شاعری رحمة الله علیه
 است که رسول صلی الله علیه و سلم موصی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آید که دارد و فائده است از فی خسته
 اجماع است که نشاید اگر بختند و مست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسند رضاع حد لازم شود
 اما اصح اینست که حد لازم نشود از شیر خوری سازند و رفتن وی ستم کنند بانه آورده است که نشاید خورد
 بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون منی بر پیشانی فاتحه میبوسند و رفتن وی و اتفاقات و بستان ابو الیثرحه
 آورده است که نشاید بیهاری نقصد دارد و بخورد و هلاک شد بیهار نشود که مارا شکست که دارد و در فی فایده
 کردی بانی اگر محضه افتاده است که اگر کسی مرد و در یا گوشت خوک بخورد بیهار نشود آنچه او بقدر حاجت
 خورد و مباح بود و بر حلالی فی الکونی را اگر آه کردند که بخورد اگر فی ترا بکشم شاید که خورد تا بجات یابد و آن
 مباح بود و حلال فی و اگر آه کردند که گوشت خوک خورد اگر فی ترا بکشم شاید که خورد تا بجات یابد و اگر آه
 کردند که فلان برادر مسلم را از دشنام ده و اگر نه ترا بکشم اتفاق است که شهادت را اختیار کند برادر
 مسلمان بر دشنام ندهد و اگر آه کردند که کفر کوی و اگر نه ترا بکشم قبول زفر رحمة الله علیه شهادت اختیار
 کند و کلمه کفر نگوید و بقول علماء ماثلش رحمة الله علیه شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام
 از آنکه بدین بجز کرد کافران مکه یاران رسول علیه السلام را میبگفتند که بکشتن از رسول علیه السلام برگردید و اگر نه

شما را بکنیم چون کار بدارد و در ساریا سر رسید رضی الله عنه بحسین ایشان شهادت داد و گفت که در روز
 بر زبان برآمدند چون کار بدارد و در ساریا سر رسید رضی الله عنه وی گفت که گفت و بجا بست یافت و اگر نیت و بجا بست
 رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جباری آرامی رسول علیه السلام افتاد و رسول
 بر وی سلام گفت و وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گشتی
 گفت یا رسول علیه السلام برگرد ششم نگذاشتی تا گفتم حکم نکرد گفت در آن زمان دل خود را چگونه یافتی گفت و نهون که
 یا فتم گفت یا عمار اگر باز دیگر بچنین افتد سیر زبان کوی تا نجات یابی اگر خود را بکسی بجا نماند باز گذارد
 و او بود یابی اگر بجا نماند که ستر عورت بجا نماند آید و او بود اگر ستر عورت بجا نماند حاصل نیاید و او بود
 اما اگر است بود یابی تو بان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که یکی بجا نماند و او بود یابی گفت
 یا تو مان که باید از شما دو جامه زیر که ایشان فقیر بود و از عید الله عز و جل سوال کرد که یکی بجا نماند
 نماز و او بود یابی وی گفت شما با یکی بجا نماند و او بود و گفتی گفت باید که قدر نماز پیشتر از رفتن باز
 بود و آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق در و نشان صحابه بود آنچه عید الله عز و جل گفت رضی الله عنه و حق تو گفتم
 صحابه بود رضی الله عنه جمیع ائمه و صلوات بر ائمه امام بهتاج الدین از ابو عیسیٰ رحمه الله و ابیه است که بایست
 دو جامه میزد و یک بجا نماند از آن علامت جفا است و با دو جامه نماز گذاردن دفع جفا است با
 جامه نماز گذاردن از انفاق کرامت است و هر جامه که نیکوتر بود آن را برای نماز باید داشت این شجاع از
 مشایخ فخرهم الله روایت میکند اگر مومنی با یکی تا جامه بر این نماز میگذارد و اگر بیاں ملک و بالست با یکی
 وی کلان بود که است نبود اما اگر محاسن خود است و اگر بیاں فرخ بپوشد چشم وی در رکوع بر
 عورت وی افتد و انبوا مشایخ الاسلام بر ائمه الدین رحمه الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر عورت
 وی نماند اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
 احتیاط باید کرد و چشم خود را بر عورت خود نگاه باید داشت و بپوشیدن و بپوشیدن جامه پاک
 جامه پاک کردن فریضه است هم بماند و هم عکس اما آیه قوله تعالی و شاکم فطره و قوله عز و جل منکم عند کل مسجد
 اگر مسلمان از باز جامه خرید پرسیدن شرط است باقی قیاس نیست که پرسیدن شرط است استحسان است که
 پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه را بپوشی و بپوشیدن نماز گذاردن جامه اگر جامه نپوشد
 است نماز گذاردن و او بود اگر سبیه باشد نماز را گذارد و باز گذارد معلوم شد که جامه باید بود که کسی که
 پاک را نپوشد شش و اگر جامه خرید پرسید بان جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه باید بود و بپوشیدن
 جامه گذارد و باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم شد باخبر معلوم شد و جامه نام نماند و بپوشیدن الله گفته

که ثواب بخدا نذرمان نبود و محبت فی قافان فی دوی علی کشیده است و بعضی مفتیان اثنا عشری اسلام
بر آن اکرین حقه الله گفته است که محبت بینان و یمن و لیکن از ثواب غالی نبود و از برای آنکه در قرآن خوانده باشد و
و هیچ گفته باشد که ثواب نماز گذاردن بآن نبود و ثواب قرآن خواندن و گوشتی گفتن باشد و جامه که بر او کم درمی نجاست بود
بود یا نی بقول علماء ما رجیم الله رو ابو و بقول ساقی رحمه الله رو ابو و اما اگر جامه را پیشود
خوت میشود باید که جامه را پیشود و نماز تنها گذارد و اگر می شود وقت میشود و وقت و جماعت اکنون بچنان
نماز گذارد و رو ابو و اگر نماز شروع کرد و سپس معلوم شدش که بر جامه نجاست کم درمی است اگر جامه
است که فی خلقت از وی جدا میشود باید که از خدا جدا کند باقی نماز را تمام کند و اگر جامه بخلت حاجت
میرود کردن و ویرایه و ن کند نماز از سر گیر داما اگر نماز گذارد و آنجا معلوم شدش که بر جامه
وی کم درمی نجاست بوده است بقول علماء ما رجیم الله نمازش رو ابو و در سفر یا جامه بیاید
نماز رو ابو و چون ضرورت بود اما به یافت اب قدرت شستن یا جامه بیاید نماز رو ابو و اگر گذارد
حلال دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که نماز شود اما ظاهر روایت اینست که نماز نشود و اما گنجه گیسو
در دیوان وی بنویسند و مسلمانی دیگر را میگوید که نماز گذارد میگوید که جامه من پلید است بار
دیگر گفت تو بچنان نماز گذاردی و ویالی که بود در کردن من بود و مشایخ گفته اند که اگر بت پرست
از بت پرستی تو بکند ویرا دیگری گوید تو همان بت پرستی کن بعبده در کردن من ویرا
چندین و بالی بود این کس را نیز بچنان و بالی بود و اگر جامه که پلید شده است یا ده از دم
و نمیداند که کجا است و نجاست نامری است تحری میکند تا دیش بر بکلی که قرار گیرد و آنجا زیادت از
در می شود از عبده میرون آید که در شریعت تحری جایز است دلیل بر آنکه نمازین در حرب بر قوه قادر
شدند و آن قدمی موسی بود یکی ذمی است جریمه گذار شریعت نفع نماید تا ابل قلم را تمام کنند تا بایا که مانعی
و آن میان کشته شود اما اگر یکی در میان دست و پای ایشان بکشد و یا بیماری بود که کشته تا یکی از قوه بگریزد
شریعت حکم کند که آن مانعی آن بود با قسا را شاید کشتن اگر اسلام نیارند دیگر آنکه قاضی امام مستجاب گفته است
که مرد بر چهار زن است یکی راسته طلاق معین داد و بروی پوشیده شد که کدام را داده است باید
که بر چهار را بیک طلاق دست باز دارد و مانند تاهد تها ایشان بگذرد و بعد از آن بیکان بیکار و بخت دارد و چون
سردار و بخت دارد و چهارم را حکم طلاق بود و دیگر شمس علیه صلواتی رحمه الله گفته است که اگر بجز من بوقند و
خود را ن بول کرد و آن هرگز چهار زن نشاید خوردن چون حاشا کند تحری کشد و پاره بر گیرند و بنویزان باقیها را شاید
نودون بچنان نماند و اگر کشته را با هر دار آمیخته باشد و لیکن غالب گفته باشد و ابو و بقول علماء ما رجیم الله

جواب بود چون در مضمونها تخریجی جانیه سبب اینجا نیز باید که تخریجی جانیه بود و دلش بر یکی که قریب در تخریجی
در یکی اینجا نشود چنانکه حکم کند شود و بیایکی خواجه امام اجل شریعتی است که این در تخریجی
نیز محمد در دو جامه است در یکی جامه بی خواجه امام زاهد خیر رحمة الله علیه است که این همه اختلاف مشایخ سبب
امار و ایتیه اجل کریم که کل جامه است و ایتیه یقین از عهد به سرون آید اگر دو جامه است و یکی یا که در یکی سبب
و نمیدانم کدام پاک است و کدام پلید و تخریجی کردی یکی ازین دو جامه نماز کند و بعد از آن تخریجی نکشت
انجامه نماید و اینجا سبب دیگر گرفت بر اینجا نماز کند و باز تخریجی وی نکشت گفت پاک همان اول است و
بر نمازی که بان جامه اول کند زده است و ابو در نمازی که با جامه دوم کند زده است تا را بود و دیگر تخریجی
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون بر نمازی که بان جامه اول کند زده است و او نیز در نمازی
که با جامه دوم کند زده است و را بود اگر دو جامه بر یکی که در یکی نجاست غلط است و بر یکی که کثیر فاحش نجاست
تحقیق که کثیر فاحش ظاهر و ایتیه مخیر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم نحی و رحمة الله علیه بان جامه که
نماز کند از آنکه کم کثیر فاحش نجاست خفیفه از برای آنکه در نجاست غلط بقول وی در را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلطه زیاد و در یکی است بر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود و مخیر است
یا آنکه کدام که خواهد کرد یکی از یکی اولی نیست اگر یکی جامه نیم است و یکی جامه چهار یکی پلید بان جامه که
که یکی پلید است اگر یکی جامه کل پلید است و یکی چهار یکی پاک بان که زده که چهار یکی پاک است و اگر یکی پلید است
و یکی که چهار یکی پاک ظاهر و ایتیه مخیر بود و اولی تر آن بود که بان جامه که زده که چهار یکی پاک بود و نجاست
سبب که این همه جایی بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود و نجاست زیاد از در می نماز را بود اگر کو
در سفر و ویرانیک جامه است و کل پلید است اگر خطر که ماست یا خطر هر اتفاق که با همان نماز کند از دایقان
و رکوع و سجود اما اگر خطر هر دو که ماست بقول محمد و زعفران شافعی رحمة الله علیه بان نماز کند از باقیام
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف و رحمة الله علیه در و ایتیه است بیکر و ایتیه نماز کند و و باجماع است که
بچنان نماز کند از که محمد شافعی و رحمة الله علیه اند یا جماع از عهد به سرون آید تا جامه اهل فساد نماز را
بود و اگر ایتیه با جامه اهل فساد یا بر این و قضاای ایشان نماز را بود دیگر ایتیه بدین سبب اما در بار مایه
که اهل فتنه و اوجیه را ند جامه خود را از حرم بخارند عار از ایشان نماز را بود و باکر ایتیه و با از ایشان
نماز را بود و باکر ایتیه بدین سبب که از ایشان بهتر ندانند اما ظاهر و ایتیه نیست که استبراد از ایشان
بشک است یا یکی جامه به یقین در شریعت مشک حکمی ثابت نشود و دلیل بر آنکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال
کردند که باز من نماز را بود یا نی گفت و ابو دسانل گفت شما بگذارید گفت باز شما بگذارید چون که ابو دسانل

بود و رحمه الله گفت ای استاد بزرگوار ما را که فرمایند که خود بکنند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت درستی است
 فتوی دهند ولیکن ایشان تقوی عمل کنند مرد را جامه ابریشمی داشتن حرام است با وی نماز گذاردن مکروه است
 بنا بر اصل است که روزی اوم از حجره بیرون آمد رنگ دست ابریشم نهاده بر یک دست از فرین حدیث
 فرمودند بدان مکرمان علی از کورامتی و حل لانا هم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان است من
 حلال کرده شده است در بزرگان است من بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در حرم جامه ابریشم باید پوشیدن
 و بقول ابو حنیفه حرام نشاید برون حرم یا حجام نشاید پوشیدن این جای بود که نارد ابو دود و ابریشم بود
 تا بر او ابریشم کرد و در میان بود مرد پوشیدن حرام نبود با وی مکروه نبود نماز گذاردن مرد را ابریشمی را بر تنیدن و
 حرام بود نماز گذاردن بود بحدیث آمده است که هر مردی که از ابریشم ابریشمی دارد بی تو به از دنیا بیرون رود
 در خاک نهندش افغنی نباید در وی پیچیده و بر اعقوبت میکند و قوس حکم ابریشم دارد بر نهالین و
 بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفت بقول محمد رحمه الله شاید خفت اگر دستار را
 ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا قرا مدنی شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله یا بر آن خود
 و برین مسئله مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید بکلاه زعفرانی و ابریشمی
 و داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه بود به کلاه مردی نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله
 مکروه نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مکروه بود اما شیخ الاسلام بر آن الدین رحمه الله گفته است در
 یک مکروه بود و خلاف دیگر مکروه است هر مردی که جامه ابریشمی دارد و میتواند که از خود جدا کند اگر نیکند
 بکیره در دیوانش می نویسند که دوام بر فعل حکم آیند او دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سو کند سه طلاق
 بخورد و یکیش ازین برگز جامه نو ششم سبک باید که اینجا بیرون کشته تا آخر چندانی تا خیر کند که سه بار آن
 جامه را از خود بخواستی کردن باز پوشیدن زن بروی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم آیند
 دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر میش ازین برگز درین خانه یا ششم زن از وی سه طلاق سبک باید
 بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر میش ازین برگز درین خانه یا ششم زن از وی سه طلاق
 سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تا خیر کند که سه بار تو استی بیرون آید و باز در آن خانه یا
 زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر در آن چندان تا خیر کند که سه بار تو استی بیرون
 آید و تو استی اندر آمدن زن بروی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم آیند او دارد اگر مردی
 بر تنوری نشسته است سو کند خور و سه طلاق که میش ازین برگز برین سوز خور و ششم سبک خور
 آید اگر چندانی تا خیر کرده است که سه بار تو استی که از آن سوز خور و آید باز در تنوری زن بروی

سزاوارت شود که دوام بر نفس حکم ابتدا دارد و جام زین و جام هین چینی خوردن حرام بود قال ابنی صلی الله علیه و آله
 و سلم من شرب فی اناء الفسفه فکان کفر جری فی لفظه تا چه بینم اما شاید در آتشن برای اظهار نفست پرورده را چون مال
 و نام شود و نکوه بدو اگر کاس سبب است و یا بر آنقره کوفته اند از آن آب وی و جام و نشاید خوردن از بسیاری
 بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بجز آل و حلیفه رضی الله عنه نشاید خوردن و انگشتی بشم و بزرگ بران
 و گوگرد این و نیز بر نشاید آتشن که کراهیت بود در صلوة شریح طحاوی آورده است که آن علامت اهل
 تاراست و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتی بقیق بناید آتشن قال ابنی صلی الله علیه و سلم علیک بنی بقیق
 اما شیخ الاسلام بر آنالدین هم گفته است که نشاید آتشن که بر رسول هم چنین فرموده است فمن شرب من غیره
 یعنی این عاقبت را بران سنگ سرخ بر سندان بر جواب نیست که انگشتی بقیق بناید آتشن که کراهیت بود
 اما انگشتی فقره شاید آتشن یک مشتال چرا از آن مشتال بکندیم شکست روزی همان بشتی یعنی اگر
 نه و یک رسول علیه السلام را بدو انگشتی این در انگشت کرده رسول علیه السلام فرمودید همان مرا از تو بلی
 و دو بخوان می آید بیرون رفت در انگشتی را بیرون کرد و انگشتی ترجیح در دست کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
 فرمودید همان مرا از تو بلی است برستان می آید را بیرون رفت و انگشتی زرین کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
 فرمودید همان بهشت نارسیده است بهشتیان گرفتنی با همان گفت یا رسول الله علیه و سلم پس اگر انگشتی که
 دارم رسول علیه السلام فرمود که از آنرا که مقدار میشتال بکندیم شکست و این نه نزاری برای اقامت سنت راست
 و باید آتشن یا از برای حاجت یا که خلیفه را و قاضی را یا ایشا را بر حاجت آید برای زینت ایشا را نشاید آتشن
 و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگین سومی کندست باید آتشن اگر یکی انگشتی نزدیک و دیگر زینت
 نهاد انگشتی باسؤال این کشته خاص شود یا لی اگر در انگشت علیه کرده است خاص شود و از برای زینت کرده است
 و اگر در انگشت دیگر کرده است خاص نشود اگر از برای محافظت را کرده است این جای بود که نبرد بود و اما مال از
 دان بود در هر کدام انگشت که باشد چون بگوید خاص شود که ایشا را از انگشتی در آورد یا لی در هم انگشت
 زینت است و اگر انگشتی نزدیک کرده نهاد و انگشتی باشد مقدار مال که انگشتی را کرده است خاص شود
 یا آن بروی چیزی لازم شود تا اگر انگشتی را که بهائی آورده در هم است بیکدم کرد و نهاد و از بهائی انگشتی
 جان بیکدم مقاصد شود آن نه در هم و دیگر گرد و دیگره ساقط شود و از برای آنکه آن نه در هم و دیگر نزدیک وی است
 است و این خاص نشود چون محافظت و تقصیر نکرده است اگر انگشتی بیکدم از سودی از خود می گرد نهاده بدو
 در هم انگشتی پاک شود و بیکدم از آن ده که گرد نهاده است باید که بهائی انگشتی مقاصد شود آن نه در هم
 و دیگر حق طلب آید تا ما را ختم انگشتی است تا در انگشتی نزدیک گرد نهاده که در چیزی دیگر نباید انگشتی همان

دین اولی که در خواب و نماز و کثرت نماز و دین گرفته است مقدار شود آنچه بار دوم سنده است که در بیداری
حق طلب بود اگر خواب را که در خواب و بیداری که انگشت می را از که و گیرنده باز گیرد و الهام آنچه خواب سنده و الهام
انگشت می نزدیک وی که در خواب و بیداری که انگشت می نزدیک می که و نهاد انگشت که اگر فردا این مال من
تجاری انگشت می من فروختی گفت فروختم این صبح درست نبود تا هرگاه که آن مقدار و دینی را بوی تسلیم کند و اگر انگشت
خود را طلب کند باید که بچین گوید که مرا وکیل کردی که اگر فردا این مال من فروختی و مال خود بکرم خداوند و انگشت می
ویرا وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال دیر بار را بگویند که انگشت می را بفروشد مال خود بگیرد و اگر خود را بپایر سینه
خود فروشد یا بپایر سینه فروشد روا شود با اتفاق و اگر کسی بفروشد که گواهی در حق او بشوند قول ابو حنیفه
روایت و بقول ابو یوسف و محمد و جهم و احمد و ابو و اگر یا حنیفه حاجی فروشد روا شود با اتفاق اگر پیشین از آنکه باز
خرید اگر همان بار خرید یا زیاده را و ابو و با اتفاق و اگر یکی از آن بیا خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و قول
علما ما رحمه الله روا بود و دلیل بر آنکه نزد بن ارم رضی الله عنه ویرا انگشت بود و هفصد درم فروخت پیش
از آنکه بهای فیض کردی ششصد درم بار خرید چون این خواب در مومنان عایشه صدیق رضی الله عنه
رسید گفت بازید باز که دانی این چه خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز کردی نه پذیرد خدای عزوجل
بیع نمازیرا که قصار رسول علیه السلام گذارد و بیع عز و ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفیق با
و بیع حج ترا پذیرد و زیاده از این بیع باز گشت و بعضی از زید بن ارم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این هر دو بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود و بقول
علما ما رحمه الله ادا دل روا بود و در دوم فاسد بود اگر مومنی در خواب است دیگر انگشت می
ویرا از انگشت و بیرون کرد باز در انگشت وی آورد و انگشت ضامن شود که خواب همان است بعضی گفته
اند اگر بطریق غضب بیرون آورده است ضامن شود و اگر بطریق باری بیرون آورده است تاوان دار
نشود اما انگشت می را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در
آوردی یا در خواب رفت و انگشت می را از انگشت وی بیرون آورد و تاوان دار نشود اما انگشت می را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشت می
را یا زبان انگشت وی باز اندر آورد و انگشت می را بکشد اکنون ضامن شود که امی خواب نماز و اگر
چیزی یافت حکم لفظ دار چون برگرفت باید که ندانند اگر کسی چیزی کم کرده است من یافت از آن است
اگر خصم بپایند و نشان و بد بوی تسلیم کند و اگر خصم بپایند باید که نماید و تا خصم بپایند اگر این چیز درست وی
بلاک شود تاوان دار نشود و چون بر طریق امانت برگرفته شد اگر بطریق غضب برگرفته باشد

ضامن شود اگر بر گرفت و نزد یک دیگر امانت نهاد و در دست آن شخص بپاگ شد این ضامن نشود اما نه
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود
 را بدهد بر نهاده است و دیگری آن را بجا نهد می بیند از پائی می برد و این غلام که بخت بقول ابو یوسف
 ابو حنیفه رحمه الله علیهما ضامن نشود و اگر استوری بپاگ یکی در آمده است و زبان میکند خداوند ملک خود و برین
 کرد استوری بپاگ شد اگر بکمرانه ملک آورده است و اگر در ملک خود و در ترانده است خدا
 شود و اگر این دستور را بوی زد و دستور افتاد بپاگ شد اگر رجائی زده که عرف است ضامن نشود و اگر رجائی
 زده است که عرف بود ضامن نشود اگر کسی استوری بپاگ شده است و دیگری کشاده و جایی دیگر است بپاگ شد
 اگر بوقت کشادن سران ریش که بگویند دستور میدهند و جیده است با اتفاق ضامن نشود و اگر بر
 رسن بسته است بعضی گفته اند که ضامن نشود و اگر دستور خود را ازین باز کند بر نهاده است و دیگری آمده و
 بر گرفت و راست نهاد و برین بپاگ شد ضامن نشود و اگر آخری کی آن کشاد دستور آن پیرون رختند بپاگ
 شد بقول ابو حنیفه ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن نشود و اگر کسی که بر ترخانگی
 کشاد و بگویند آن رختند بقول ابو حنیفه ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن نشود و اگر کسی که
 یا ضحیکه و عن کی را کشاد و سر شهاد و عن رفت اگر شیرینی و در عن مانع است اتفاق ضامن نشود
 و اگر شیرینی بسته است و در عن فرسوده است بپاگ می کشد و بر او یوسف و ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
 ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله ضامن نشود و اگر غازی کی را غم کرد و سبب غمزدی آن مظلوم را چرخ
 زبان شدن مظلوم و بغض از آنچه ویران شده است تواند رجوع کردن یانی بقول ابو یوسف و ابو حنیفه
 رحمه الله تواند بقول محمد رحمه الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمه الله از برای رجوع را از آورده اند
 بلکه مسلمانان نمی کنند و آن مسلمان سبب می دانند که زبان شود و یقین است خداوند عزوجل آن دانگانه در
 قعر دوزخ پدید آرد و در وی غازی را سوی بهشت و شش را سوی دوزخ کند و نعمتها و بهشت را
 بیند و آتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم بر لب دوزخ چسبند و هر که مرا جرعه ای از دوزخ کردی خداوند عزوجل
 ویران بینایی بدوان دانگانه را در قعر دوزخ بیند و خطاب حضرت عزت و رسد که فرود دروان
 دانگانه را بخصم بسیار تا بجات بایی برار رسد اینچنان باید که تا فرود دروان دانگانه را بر آرد تا
 بخصم خود بسیار در چون تمام بر آید آن دانگانه از دستش بیفتد و بقر و دوزخ و بار بهمان قعر دوزخ
 وی باز فرود در دوزخ باز آرد و همچنین تا سه بار از دستش بیفتد و بقر دوزخ وی باز بر آید و سه بار
 سال اینچنان مانند تاقان دانگانه را بر آرد و بخصم خود بسیار و بجات باید این جای بود که از آنکه

که می باشد تا خیمه کند ملاقات با آنست که بریت میرون رود و برگردد و باقی نماز تمام کند بقول ابوحنیفه رضی الله تعالی عنهما و از ابوحنیفه
 بعد در او سیه است یک و از او فرستاده شد و در او سیه بود و دیگر سیه تعویض شود و فرستاده باز نگردد و چون فعلی باز نگردد با اتفاق وقت نماز پیشین
 اندر گذاردن احوال چه وقت اندر گذاردن یک موعده است که روی سویی قبل است تا تمام کند که اقباب برابر روی چه بود و احوال است باشد
 باشد چون در میان احوال و از آنکه رواست استاده باشد چون بر روی راست آید و احوال اندر گذاردن در او سیه معلوم گشتنی است
 که در مقدار اقباب جوئی در زمین خود در تمام کند که سیه در گمین بود و احوال بی استاده باشد چون سیه با چوب برابر باشد و احوال
 است چون سیه زیاد از چوب شود و احوال در گذاردن با اتفاق وقت نماز پیشین اندر گذاردن بقول شافعی رحمه الله اول وقت گذاردن
 بقول علماء ما رحمهم الله که کتابستان بود آخر وقت گذاردن و اگر در میان بود اول وقت گذاردن تا آنکه حتمه الله و سیه است وقت نماز
 پیشین گذارد بعد از آن هم وقت نماز و دیگر قیاسی تعقیب وجهی که حاجیان در عطفت میکنند از نماز با احوال و سیه قول علماء ما رحمهم الله
 تا سیه بر چهره یا بر آن چیز شود وقت نماز پیشین میرون در سیه اصلی که دم است چون اقباب بر آید و سیه کم میشود چون بجا
 رسد که بیشتر کم نشود آن سیه اصلی است بر چه اندک سیه اصلی برگذشت و روی سویی مشرق بنهاد وقت نماز پیشین و از آنکه
 قول شافعی نیست که خداوند جل و اعلیٰ میفرماید و الله اعلم الا ان قول قاضی ابی اسحاق بن محمد و رسول عم فرموده است که
 اول وقت نماز گذاردن آنکه در وقت گذاردن منسوبه و اتفاق است که خوشنودی یا منسوبه از منسوبه و دیگر مقدار رضی الله
 و سیه میکند که رسول علیه السلام نماز پیشین وقتی گذاردی که سره و یا میروشی پس معلوم آنکه اول وقت گذاردن و اندک ما رحمهم الله
 است آنچه قاضی رضی الله عنه در سیه میکند دلیل صحیح میکند که در علم و تباها سر منسوبه است و در اتفاق مسافر و زان آنرا اول وقت
 گذاردن او سیه بود تا دلیل اینست که از میان آنکه در گذاردن و دیگر است در نماز اول و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذاردن
 خوشنودی است و آخر وقت منسوبه و این جای بود که کسی بود اتفاق است که تاخیر نماز گذاردن نیست دلیل آنکه علماء رضی الله عنه نماز
 پیشین را پیش نماز گفت و خواست تا قامت کوید رسول گفت علیه السلام زمانی خبر کن مگر که بار میرون آید که قامت کوید رسول
 علیه السلام گفت زمانی خبر کن و آنجا این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام ایروا بالنظر فان شدت البصر من قسطنجه جسم معلوم
 شد و آنکه کتابستان بود آخر وقت گذاردن او سیه بود و نماز وقت نماز پیشین بر چه وقت میرون زد و دیگر سیه از ابوحنیفه رضی الله
 عنه نیست که سیه بر چهره یا بر چند دلی او را سیه اصلی و آن طایفه که نماز پیشین اندر آمد است و آنکه نماز پیشین میرون رود و نماز
 اندر آید و این را ابو یوسف محمد رحمه الله که قاضی ابی اسحاق بن محمد و رسول عم فرموده است که در سیه بر چهره یا بر چند دلی او را سیه اصلی
 نماز پیشین اندر آمد است که وقت نماز میرون رود و احوال نماز و دیگر در آید یا بقول ابو یوسف و محمد شافعی که و سیه از ابوحنیفه رحمه الله
 در آید تا صحیح قول ابوحنیفه نیست که سیه بر چهره یا بر چند دلی او را سیه اصلی وقت نماز و دیگر اندر آید یا بر آن اصل است
 که در میان این دو نماز وقت معلوم است یا بقول ابی حنیفه رضی الله عنه است بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله نیست چون وقت نماز
 دیگر گذارد و بقول شافعی رحمه الله اول وقت گذاردن و قول علماء ما رحمهم الله که کتابستان بود آخر وقت گذاردن و اگر در میان بود

که هم از پند اسجدی بنا کند اما اگر سجده از جانب راست را عذر حق میکند محبوب همان جای که بنا کند کعبه بوده است که محرابها و اصحاب بنا کردند
 ایشان در محراب بود بر قول علامه مایع قبله میان دو محراب است یکی جنوب تابستان یکی جنوب زمستان تابستان بر طرف جنوب کعبه بود
 در زمستان بر طرف راست کعبه درین دو میان هر یک که روی را بود اما اولیتر این بود که چهار دانگ در مساحت را ماند و دو دانگ در مساحت
 کرد تا روی به قبله راست بود که بنام طایفه است اما نام بنا و اتقوا شافعی رحیم الله نام بود بر قول علامه مایع هر صیغه است بنام مبارک محمد
 حسن رحمه الله گفته است اگر کسی کعبه را فرو کرد تا به سمت بر آورد به قول امام شافعی رحمه الله تا بجای خیمه نرسد نماز را بنویسد و بگوید
 طایع را و بود و کعبه را بر امام غفر الله بنام کعبه در اصل علیه السلام نرسد که شکای آورد یا سحر عیسی علیه السلام و بی تأیید امام غفر الله
 سید را تا خانه کعبه نرسد و اگر کسی کعبه را فرو کرد تا به سمت بر آورد تا آن شکای بجای خود نرسد و نماز را بی تأیید امام غفر الله
 است که از عرض شافعی بنا کعبه است افق را روی بجهت اوردن در صیغه است و اگر روی بجهت اورد و نیت عظیم کرد از محراب حسن اگر روی
 است که روی را و اما ظاهر بر روایت است که روی بنویسد آورد و نیت عظیم کرد روی را و بود و اما ظاهر بر روایت بر روی را و بود
 خواهی نام بود که عباس بن حم گفته است که اگر کسی بجهت قبله بر نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم روی را و بود
 و مسئله معلوم شد و اما که اخبار است بکفر افق را روی بجهت کعبه آورد نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم روی را و بود
 آورد نیت کعبه بر طاعت یا به حسن یا از آن وجهی که در روایت میکند که مسجد است چون روی بجهت اورد به سمت سینه است و نیت عظیم
 بر جان را رحمه الله گفته است بجهت که روی بجهت اوردن در صیغه نیت کعبه نرسد و نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم روی را و بود
 روایتی که است که این خلاف در میان علماء نیست چون روی بجهت اورد و نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم روی را و بود
 امام علی استیجانی رحمه الله گفته است که روی بنویسد آورد و نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم روی را و بود
 بر معلوم شود که محراب کی است سید امام ابوحنبل رحمه الله گفته است که روی بنویسد آورد و نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم روی را و بود
 و نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود
 بر نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود و اگر نیت عظیم مقام بر امام غفر الله آید به سمت روی را و بود
 که از روی او بود که در صلوة الفلاح و خواجہ امام ابو الفاضل کرمانی در شرح قدوسی از محمد رحمه الله روایتی که اگر کسی در کعبه سجده کند
 که از روی او بود که در صلوة الفلاح و خواجہ امام ابو الفاضل کرمانی در شرح قدوسی از محمد رحمه الله روایتی که اگر کسی در کعبه سجده کند
 بود حاضر از روی بعین قبله اوردن در صیغه بود اگر در سجده پیشیده است و دلیل اصلی آن تحری نماز گذارد روی او بود و اگر کسی از آن
 و بار بود اگر سوائی نماز که به تحری نماز گذارد روی او بود و اگر کسی در سجده پیشیده است و دلیل اصلی آن تحری نماز گذارد روی او بود و اگر کسی از آن
 چندین گفته است که قبله شمس کی است المصنوع که قبله مشکیان است و دیگر حجت المقدس قبله مشکیان است و دیگر حجت مقدس قبله مشکیان است و دیگر حجت مقدس قبله مشکیان است
 حاملان عرش است دیگر کسی که قبله که بیان است دیگر کعبه قبله است دیگر قبله بحری است و دیگر قبله بیابانی است که گفته اند و اگر
 تحری نماز مشرق کرد دیگر گفت گذارد و بار تحری شمس است بر روی بطرف دیگر آورد و دیگر گفت و دیگر گذارد و بار تحری شمس است که این چهار

نماز را چهار طرف کند در رو او بود بقول علماء مراح بقول سافنی رحمة الله علیه طرف رو او بود سوی بریدن اقسام رو او نمود که از
 چهارم از طرف اوقات و قیام بعضی گفته اند که رو او بود ظاهر رو او بود نیست که رو او بود که چنانچه به تحریری نماز کند از دند در میان نماز است
 چنانکه ایام روی بگردانید سوی قبله بود ایام که پیش شد و مقتدیان پیش ناید که ایام پیش مقتدیان نرود و اگر بود نماز سیمه تباها شود
 که اگر دیگران کرده است مقتدیان نباید که در قضا ایام آیند و هنگام طرف دست راست ایام از طرف دست راست ایام آیند و هنگام
 بطرف دست چپ ایام اندر رود و باینکه باقی نماز تمام کند و اگر بخیان رکعتی کند از ایام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان تباها شود و اگر
 در رکعتی در قضا ایام آیند نماز سیمه رو او بود و اگر مقدار رکعتی بخیان نماز کرد و لیکن کند از دند نماز نشان تباها شود و بطول
 ایو یوسف رحمة الله علیه بقول ابو حنیفه رحمه الله و ابنه که در قضا ایام آیند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها بر عکس این گفته
 اند و اگر چنانچه به تحریری نماز کند از دند و ایام سلام رو او نگاه اصابت پیدا کند و در قضا ایام لا حق است و مسوق است و باید که روی
 به قبله آورد و باقی نماز را تمام کند لا حق نماز تباها شد از برای آنکه لا حق در قضا ایام است و میرا بخیان ایام ناید که اردن که ایام
 گذارده است اگر روی کرد از ایام و اختلاف کرده باشد و اگر بخیان کند و روی بغیر قبله رو او بود و چنانچه در نماز رکعتی نماز کند از دند
 چون نماز تمام کند از دند و در شبانی در آورند و هر کسی رو بطرفی از دند بود سیمه نماز رو او بود و هر کس ایام که ایام را بر
 خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از ایام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از آنکه از دند و اگر اصابت و همین جای ناید
 ناید که روی گذارده است یا غلبه کاشان بود که قبله نبی است نمازش رو او بود و اگر اصابت جایی دیگر پیدا بد یا غلبه آن بود که اصابت
 جایی دیگر است نمازش رو او بود و اگر قبله پوشیده است نماز شروع کرد و بعضی گفته اند که سیمه در دست میزند اما ظاهر بر رویت
 نیست که در دست آید و اگر در نماز اصابت بخیان جایی پیدا کند و نمازش رو او بود و اگر در میان نماز اصابت جایی دیگر پیدا بد و بقول
 ابو حنیفه رحمه الله نماز نشانی شود و بخیان که سیمه در نماز اصابت یا مسح موزه را بدست مسح بر سر نماز نشانی تباها شود و این تیر نماز
 حکم دارد بقول ابو یوسف رحمه الله و ابنه و بنی قبله اگر در باقی نماز تمام کند رو او بود و اگر بخیر یک رکعت نماز میکند از دند در میان
 بی آنکه ترش کشی بر روی بگردانید و دیگر رکعت معلوم شد که قبله اصابت بخیان جایی پیدا بد که بکثیر گفته است بقول ابو یوسف رحمه الله
 رو او بود از برای آنکه نماز از تحریری اصابت بخیان پیدا بد و بقول ابو حنیفه رحمه الله نماز نشانی تباها شود از برای آنکه تحریری کرد
 شریعت حکم کرد اما ظاهر بقبله چون بی تحریری روی بگرداند چنان بود که روی از قبله بگردانیده است و این مثل آنست که در خطا
 صواب ناید هم خطا بود مسلمانی و ظن روی نیست که جائه من کعب است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نماز نشانی تباها شد از وقت
 است چنان نماز میکند از دند و بعد از آن معلوم شد که جائه روی پاکست و روی بغیر قبله است و یا طهارت است یا نماز در وقت است
 نماز رو او بود که روی بموضع نماز نکرده است طهارت بموضع او کرده نشود و این مثل در صلوٰه شرح
 طحاوی است در کتاب تحریری اما بعضی گفته اند که رو او بود و چنانکه بر جائه ایام رنگ پیدا چنین پیدا شد
 که اگر نجاست است یا چنین پیدا شد که اگر ایام خواند خطا است و نماز تباها شد

از وی ادا قوله تعالى فاذا قضيت الصلوة فانشروني في الارض ايضا لفظ قضاء است و مراد از وی ادا خواندن نماز است
 و در حقه الله صلوة خواج امام علی بن محمد و در روایت بیرون آمدن جای بود که قصد وی ادا گذاردن بود بر زبانش لفظ
 قضا را و در بقصد وی قضا گذاردن بر زبانش ادا و در او و اگر قضا را مطلق نیت ادا کند یا ادا را مطلق نیت قضا کند و قضا
 و قضا از ادا و ادا از قضا نیابت دارد و مسلمان فی اگر نماز پیشین بر وی است و او برست و شک میکند و نمیداند که وقت
 نماز بگذرانی است یا فی نماز پیشین باید که قضا کند نماز دیگر گذارد چون وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند
 و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت مکروه قضا کرده باشد پس نماز و آید و باشد باز قضا کند
 تا پیشین از عهده بیرون آید خواج امام زاهد فخر الدین رحم گفته است دو فرض مختلف همچون دو وقت مختلف است دو وقت
 مختلف همچون دو فرض مختلف است دو فرض مختلف این بود که از یک روز و دو نماز بر مانده است نماز پیشین و نماز دیگر
 نیست که چهار رکعت نماز و یک رکعت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از پنج نیابت ندارد که نیت کرانی
 نماز فرضیه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسلمان فی راقضا نماز که گذشته بر ویست
 قضا را قضا میکند نیت که در چهار رکعت فرضیه نماز پیشین لیکن نمیکند که کدام نماز پیشین را و انبوه که نیت گذاردن
 نماز فرضیه است چون نیت کند چگونه کند و بقول مشایخ بخلاف اولین نماز که بر من است و یا نخستین نمازی که بر منست و
 بقول مشایخ بر منست و یا نخستین نمازی که بر منست یا آخرین نمازی که بر منست شیخ الاسلام بران الدین رحمه الله گفته است
 که اولی آنست میداند که چه نماز قضا میکند که یک رکعت یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت یا پنج رکعت یا شش رکعت یا هفت رکعت یا
 گفته است در جامع الصغیر خویش که چندین گوید که اولین نمازی که بر من است و او نیز بود خواج امام خراسانی رحمه الله میگوید از این سه لفظ
 بر گذاردن که گوید و ادا بود خواج امام علی بن محمد و رحمه الله میگوید و اگر نیت مطلق کند و ادا بود اگر روزی برست و نمیداند که وقت نماز
 باقیست یا فی چگونه نیت کند گفت باید که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فرضیه نماز پیشین و درینا که وقت باقیست از وقت نیابت
 اگر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اگر مسلمان فی نماز پیشین گذارد و شک افتادش که نماز پیشین من ردا آمده است یا فی
 آن نماز را باز میکند دارد باید که گوید میخواهم تا بگذارم چهار رکعت نماز دیگر نماز پیشین که بر من است اگر آن نماز و آمده بود ازین
 نماز از قضا نیابت دارد و اگر نماز و آمده باشد ازین نماز از ادا نیابت دارد اگر وقت مکروه نماز دیگر گذارد و شک افتادش که
 که نماز دیگر و آمده است یا فی باید که نیت کند که میخواهم تا بگذارم چهار رکعت فرضیه نماز دیگر و درینا که درین وقت قضا و ششم
 نیت و تطوع فی نماز ششم کند و در دو نماز حین قرآن خواند چنانکه در اول خواند و در دوم خواند و در سوم خواند و در چهارم خواند
 اگر آن نماز را باز میکند ازین نماز نیابت دارد اگر و آمده بود ازین نماز از قضا نیابت دارد ازین تطوع و اگر وقت نماز
 بیرون رفت و شک افتادش که این نماز گذارده است یا فی محمد رحمه الله میگوید این همان نیت است که وقت نماز بیرون کند و وی نماز گذارده بود
 اگر نماز گذارد احتیاط کرده بود اگر سستی را مطلق نیت نماز میکند و ادا بود یا فی قاضی امام محمد الدین گفته است نیابت دارد و خواج

سنة ايت كوتاه خواندن فرقيست بقول شافعي حرة است در چهار ركعت فاما بحسب الم خواندن فرقيست وجب قول ابو حنيفة رضي الله
عنه ايت كيك اية قران خواندن مقدرست دليل بر آنكه حافظ نفسا وجب رالنسايد خواندن ليس در هر ركعتي كياي خواندن
بسنده است و ابو يوسف و محمد بنهما الله گفته است كه قران بخواند و اگر نماند از يك چندي بخواند كه عاجز آيند تا روا بود و اگر
تأني نميدانند بسيار بخواند و با بود بشرط آنكه در معني فقاوت نكند و اگر تآني ميدانند بسيار بخواند بقول ابو حنيفة رحمه الله
عليه روا بود و بقول ابو يوسف و محمد بنهما الله روا بود از براي آنكه امام موسي بخواند نظم و معني تا بخواند بنظم عاجز نيائيد معني روا
اما ابو حنيفة رحمه الله گفته است كه امام موسي بخواند از اين دو يك و ديكي لازمست كه آية بنظم خواند و هر دو كدام خواهد روا بود از براي آنكه
از قران معني را اعتبارست دليل بر آنكه خواند و در جمل سفير ايد قوله تعالى وانه لفي زبر لاولين وقوله تعالى
ان هذا لفي زبر لاولين وقوله تعالى ان هذا لفي الصفي ابراهيم موسى شكيدنت كه در زبور در صفي بلفظ عرب بخواند
و در جمل سفير ايد كه قران در زبر هاست بس معلوم كند كيني را اعتبارست از براي معني قران از قرانست در جامع الصغير
امام حسن بن سعيد البكري حواصن و صلواته حواصن عصارا كبريا ابو حنيفة رحمه الله ايت كه روايت مينكند كه از ان قول سراج
كرده است و گفت كه با قدرت عربي بيادزي خواند روا بود و اما ظاهر روايت قول ابو حنيفة رحمه الله ايتست كه روا بود از براي آنكه
بعربي نماند بسيار بخواند و با بود با اتفاق ليس كه بسيار از قران بودي پس سراج علي روا نمودي ثابت شد بعربي همان از
قران كه محال بود بسيار از قران بخواند بعربي از قران بود ديكر آنكه اسهل دوم نامه بشيند نيز ديكر سليمان فارسي رضي الله
فرستاده كه مراسورة فاتحه خيرست سليمان فرموده كه تا هر جركه در زبر بان ايشان فرستاد ليس سليمان بن جهم زبر بان ايشان
روايتست ابو حنيفة رضي الله عنه از ايشان معني را اعتبار داشت دليل بر آنكه بسيار روايتست همچنين آورده است كه شمس
در شرح جامع الصغير خولها امام جلواني رحمه الله چنين آورده است آنچه خدا كه ايتست بيرون آرد فاتحه دوراي دي سدة آية و اجماع
كه نماز با ندا در ركعت اول قران در آن خواند و در ركعت دوم كوتاه نيز روا نماز ديكر بقول محمد بن حماد رحمه الله چنانچه
كه در نماز با ندا و بقول ابو حنيفة و ابو يوسف رحمه الله بخواند آنچه سراجي است حسن بن ياد رحمه الله از ابو حنيفة رحمه الله روايت
مينكند كه صد آية خواند و نماز با ندا روايت جامع الصغير شصت آية خواند و روايت مبسوط چهل آية بعضي از مشايخ رحمه الله
فته اند كه كه مسجدي و جمع كاه خيرا امام خولش قران مجيد و صد آية بخواند و اگر مسجد بر او گذارست چهل آية بخواند و خوب
مام زمانه رحمه الله گفته است كه شهابي مستان است بشهادت او روا بود و روا كوتاه صد آية بخواند و اگر شهابي روا بود تا روا بشيند
شصت آية خواند اگر كه مستان بود و شهابي كوتاه بود و روا بود و روا بشيند چهل آية در نماز ششم فاتحه
و انده سة آية و بعضي گفته اند كه پنج آيت خواند و نماز شصت از پست تا پانزده خواند كه گفته است حجاب است و فرضيت را آنچه خواند
و با بود اگر قران از كوتاه خواند و بقول شافعي رحمه الله روا بود ديكر روايت بقول امام عظيم ابو حنيفة رحمه الله عليه روا نمود
قول ابو يوسف و محمد بنهما الله روا بود و روايت ايتست عالم مير بشود و بدین معني نازبا شود و اگر از حجاب بخواند و اگر سراج

متخلفه بین خلاف است و اگر کسی تحت بیعت باشد که از او بخواهند که از بیعت بماند و او بگوید که من از بیعت
 سبب بود که در آن حال قیام چشم بجای خود نشستن است و حتی چشم را بپسندید و بدان سبب بود که در آن حال قیام چشم بجای
 خود نشستن است و حتی چشم را بپسندید و بدان سبب بود که در آن حال قیام چشم بجای خود نشستن است و حتی چشم را بپسندید و بدان سبب
 و لیکن بنا به فتوای از قرآن خبری یاد آید و خواند و نماز را ببرد اگر چیزی از قرآن یاد آید و یا در پیش برانضم کند ظاهر روایتی باشد که بنا به فتوای
 کند و اگر چیزی خواند است که معنی می باشد یا معنی را قرآن است می آید و باقی قیاس قول ابو حنیفه و محمد بن ابی حمزه و ابی حمزه و ابی حمزه
 اعتبار دارند و ابو یوسف رحمه الله و مثل و نظیر را دلیل بر آنکه ابو حنیفه رحمه الله عند یاری را داشت چه یاری یاری و چه یاری یاری
 اگر نماز قرآن را بر و آید میخواند و اگر است بود که سبب بود و آوردن باعث قال النبی صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن
 معکوناً فی النسا معکوناً و آیتی مشکوفاً آمده است بعضی مشایخ درهم بعد گفته اند باز گفته اند خواندن آن آیت بود و
 باین صورت آغاز کند سورت بر آید اما این عرب آید که ایشان لغت کامل باشد همچنین گفتند و در باره باز گفته اند و آن
 که در رکعت اول سورت خود را خواند و در رکعت دوم برین خواند این جای بود که بهتر خواند که بفراموشی چنین خواند که است نبود
 اگر بفراموشی آغاز کند یا در سورت برت است باید که چنین تمام کند که آن سورت کامل نباشد اکنون باید که نماز و سورتی
 خواند که بدان کامل بود که مسکوناً اگر در خود میخواند و لیکن سورت در میان آن که سورت ششمی است یا سورتی
 بود و اگر سورت کوتاه بود یعنی کم از شش آیه میخواند که است بود اگر یک سورت در میان میآید و سورت دیگر بخواند که است بود یا
 اگر سورت دراز است که تعداد شش آیه است باز به از شش آیه اتفاق که است نبود اگر سورت کوتاه است دراز است یعنی کم از
 شش آیه است خواند یا تمام از شش آیه که است بود اما ششم الاسلام بر آن الدین محمد الله گفته است که اگر است نبود
 و شش آیه که است در خود سازد و سورت دراز باشد آن خواند که معنی در تفصیل می آید و سورت را بر سورت دیگر نوح که است بود که
 که سورتی باشد و دیگر کامل نبود اگر سورتی باشد و دیگر خواند و خلق اینها تکرار کرده و تکرار خواند با سورت خواند سورت دیگر
 باید که چنین تمام کند اگر برین سورت کامل نبود باید که این سورت را مانده و سورت دیگر خواند که بران سورت کامل بود
 اگر در رکعت اولی کوتاه خواند و در رکعت دوم دراز خواند اگر یک آیه است یا در رکعت نبود اگر سورت است که است بود که
 هیچ اسم و این حدیث الشیخ که این فعل رسول علیه السلام ثابت شده است اشکال آید بقول ابو حنیفه رحمه الله که در یک
 آیه قرآن را بر سورت دراز میخواند که است که بخواند و در حق میآید و قول و بی نیست که یکی دو آیه عفو است بدل معنی که اندک است
 قرآن خواندن آن خواند که خود را نگاه دارد و برین کند و احلیست ابو حنیفه رحمه الله عند یاری را داشت چه یاری یاری و چه یاری یاری
 علیه السلام باید برای خود مانده یا تا قایل تمام از شش آیه که است بود که در خود تمام کند که در خود تمام کند که در خود تمام کند که در خود تمام کند
 که در نماز باید و سورت نبی را سرتی خواند و به سورت خواند سورت تمام کرد که در خود تمام کند که در خود تمام کند که در خود تمام کند
 عفو است و این آیه باید که سورت خواند بود یا تمام اگر قرات ساخت آید اگر چند که است برین نرفته باشد و اتفاق است که

شد این استفتاح و ادن دلیل بر آنکه عبد العزیز رضی الله عنهما بیکروز نماز شمام را فاتحه خواند چندی دیگر یاد نموده است نافع
 در قهای دی گفت بود از اوقات الارض نزل الوهاب علیه السلام عرض گرفت و نماز تمام گزاشت بیرون رفته است از خانه
 امام ان بود که رود بر بزم کوخ و خود خواجہ امام حاتم رحمه الله علیه را امامی بود که از حد گزاشت بیرون رفته بود از قریه
 عاجز آنکه که ویرا باستفتاح حاجت نام آمده بود و خود بر بزم کوخ رفت بعد از نماز شفعه بوده است فیمنی بیرون کرد و خود
 و امام را داد که نماز را با جمل تمام کرد اگر امام از حد گزاشت بیرون رفت ویرا باستفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح
 و امام گرفت خواجہ امام حاتم شهید رحمه الله گفته است که نماز نیمه تباه شود که استفتاح و ادن بی حاجت است
 اما ظاہر روایت اینست که اگر امام حدایت خوانده باشد چون از قریه خواندن عاجز آید مقتدی استفتاح
 و بعد امام گیرد و یا نگیرد و نماز را بجا آورد که در صلوة خواجہ امام بجل شمس رحمه الله آورده است که رسول علیه
 السلام در نماز با دعا و سورت قافح چون با خبر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد پس از
 آیت را نماند و یا منی و دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما
 گفتند بی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند چرا برین آسان نکردی یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من
 چنین دانستم که این آیت منسوخ شده است گفت اگر این آیت منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودم
 و در صلوة خواجہ امام بکر خواجہ ابن زاده رحمه الله آورده است که رسول عم در نماز با دعا و سورت تبارک الذی خوا
 چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیت را نماند و
 آیتی و دیگر رفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت نبود در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما
 گفتند بی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بر من چرا آسان نکردی چرا استفتاح ندادی گفت
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان کردم که اگر این آیت منسوخ شده بودی و بر من شما را خبر داد
 پس معلوم آمد که نیمه سبک از قریه خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز را و شود اگر امام بگوید
 از برای آنکه حدیث مطلق است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکنند قال النبی علیه السلام انما استفتاح
 الامام فاطمه ای شلتک فلقنه و فرق نبود در میان اندک و بسیار اگر امام بی آنکه از قریه عاجز آید و در محراب نشین کرد
 مقتدی استفتاح کرد اگر امام بگوید یا نگیرد و در صلوة که بر کس اصلاح نماز و میطلبند اگر غیر مقتدی القوم و امام بگرفت نماز نیمه تباه شود
 اگر مقتدی القوم و امام گرفت اگر مقتدی محلو کند خود بیطارت بوده است نماز نیمه تباه شود و از برای آنکه مشرعی در نماز داشت
 نیامده است پیش از بیرون آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام بگرفت و پس نماز نیمه تباه شود و اگر نماز رسیده
 است و امام بگرفت نماز را و بود از برای آنکه استفتاح نماز رسیده نماز است که محلو شد که نماز رسیده و بیطارت بوده
 است یا بجا نیمه سبک بوده است بعضی گفته اند که جامه بنید در حق نماز رسیده عفو ظاهر روایت اینست که

که صورت در هر دو صورت نازبانه شود و در نازبانه صورت از صورت بیسوت و بیکر نقل کرد و نشاید آورد و انداز رسول جلاله
که شبی روزگار صبی به رانند و انصاری هم طالع میگردد چون بلند گردد یا بیکر صدیق بفرماید و دی و نازبانه بود و قرآن نرم بخواند
از اینجاست که در هر دو صورت از هر دو صورت بیسوت و بیکر نقل کرد و نازبانه بود و قرآن بلند خواند از اینجا نیز بگذشت چون بلند گردد و بلند
رسیده رضی الله عنه و دی و نازبانه صورت بیسوت نقل میگردد رسول علیه السلام چون نازبانه را با او تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه
دوش در نازبانه بودی و قرآن نرم بخواندی کنی بی یا رسول الله صلی الله علیه و سلم مالک نشانه نازبانه میگویم رسول علیه السلام
گفت همچنانست **قال** البی رفع صلوک قلیلا و احکا و گفت یا رفردوش در نازبانه بودی قرآن را بلند خواندی گفت بل
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بلند خواندیم **قال** البی صلی الله علیه و سلم خفض صلوک قلیلا و احکا و گفت و یا بلال
دوش در نازبانه بودی و از صورت بیسوت نقل میگردد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم از بوستان نقل میگردد **قال** البی
صلی الله علیه و سلم فافتحت سورة فانها بر صورت را که شروع کردی آن صورت را تمام کن احکا و صورت دیگر و دیگر که بفرست از صورت نقل
کردن مقتدی استقام داد و اگر تمام کرد یا دیگر نازبانه را آورد و دلیل بر آنکه خواهم را بفرستد الله و نازبانه را بسوزاند و لی علی
کتابی بخواند و یا بر اینها ابدلیت مقتدی استقام داد و گرفت باز دیگر واقع افتاد و بیسوت بیسوت نقل کرد استقام داد و دیگر گرفت
چون نازبانه تمام کرد سوال کرد که این نازبانه را بگذرد یا بگذرد گفت اگر نازبانه را بگذرد من تمام کردم مسکن قرآن خواندن فریضه است خطا
بجای نازبانه نازبانه صلی است قیام هر یک و هر دو صورت و کن اصلی است یا بی و اگر حاجی است که قرآن فریضه است در کن اصلی است
و اگر حاجی است که قرآن خواندن فریضه است در کن اصلی است یا بگذرد مسکن قرآن نازبانه را بگذرد بعد از آنکه قعد متغیر کرد یا او را شکر
در یک گشت قرآن نازبانه نیم نازبانه فریضه بطل شود و چون قطوع باقی نازبانه پس معلوم شد که در کن اصلی است **باب** و او را و هم در بیان
اداء حر و حر که رفت در قرآن خواندیم که قرآن خواند باید که اداء حر و حرعات و قوف بجای آورد تا بنا و بل است عمل کرده شد
قوله و حال و در قرآن تریتا مراد از این آیه و از هر دو صورت علی هر دو صورت است که اداء حر و حرعات و قوف است ابو حنیفه و محمد
از قرآن معنی را اعتبار دارند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر از شافعی رحمه الله وایت آمده است هر که در نازبانه خطا خواند نازبانه
تبا شود اگر صورت خطا خواند نازبانه تبا شود بقول علماء و اصحاب فاتیحه با صورت هر کدام که خطا خواند نازبانه تبا شود بعضی مشتایم
رحم الله علیه گفته اند بپرسی که بعد از نوزی خطا بود اگر این سخن را صاحب و گوید نازبانه تبا شود و بعضی از مشتایم قریب بخرجه را اعتبار دانستند
نا که بخواند چندی که بدید بر نازبانه حنفی دیگر گرفت و لیکن این بیان بخرجه خیر که آن حرف کوی بنحو است گفتن و لیکن تفاوت نمیکند ناز
را آورد و بعضی مشتایم قریب بخرجه ساخته اند چنانکه طویل بن احمد لعربی رحمه الله ساخته اند الهیة و الهیة و الهیة و العین من خمر

و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر
و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر
و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر
و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر و احد و الهیة و الهیة و الهیة من خمر

نهجهما الصد از قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل این لفظ در قرآن یافته شود اگر این
 فیهما فاکر و ما غفل و زمان القحاح خوانند بقول ابو حنیفه و محمد و جهمی و ابو یوسف و محمد و جهمی
 نماز تبا نه شود اگر در نماز عطا از جبین نیست که در نماز شایسته از قرآن نیابت دارد و یا خواجه امام زاهد فرجه رحمه الله گفته است از قرآن
 نیابت ندارد چه از نماز یا از غیر خود بی نیابت و عابد نیست بلکه در نماز نیست یا در نماز نیست و در قرآن نیابت ندارد و در
 نیز همان ابو حنیفه و ابو یوسف و جهمی رحمه الله گفته است باید که در عید و در عید و در عید است بچنانکه خطیب در منبر گفته با خطیب
 و بر عطا آمد و گفت الحمد لله و در وقت بمسک کردن در جوان عطا آمد و گفت الحمد لله از هر چه گفتن از خطیب و این از تفسیر و گفتن در آن نیابت
 دارد و یا فی ابو حنیفه رحمه الله را در روایت است و اینچنین باید که در روایت بود و مسلمانی حرف را در دست نمیشد و گفت
 چنانکه ترکی الحمد لله الحمد لله میگوید یا بنده وی میگوید باید که در او را فایده محمد و محمد و محمد و محمد میگویند اگر اینها درستند
 میگوید فرماید شش تا از اینها که نیکو اما اگر هر دو یک سال میگوید خواجه امام زاهد فرجه رحمه الله گفته است که اگر کسی نگاه کند که در آن چیزی
 حرف نبود و یا تحلیک کند تا از او نماز را بخواند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که سبک است باید نگاه کند ماسوت
 در آن حرف بود و یا تحلیک کند تا در نماز را همان خوانده شود اگر کسی نیاید که در آن حرف بود اگر حق ضرورت باشد بقدر
 حاجت خواندن روا بود اگر قصدی بود یا امام بگوید هیچ و دیگر خواند خاموش باشد هرگاه که امام سلام بدیاد امام سلام گوید که
 گذار است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد از آن چیزی بخواند چنانکه سبکی آن الحمد لله محمد که دستیار کعبه و بود و عارف و قوت و قوت
 تشبیه و مانند اینها که بی اینها نماز را واهی آید اگر چیزی خواند نماز تبا نه شود و سبکی الحمد لله است اگر عباد گوید نماز شایسته و نماز
 المسک را البیک گوید نماز تبا نه شود و فی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله و خواجه امام زاهد فرجه رحمه الله گفته است که نماز تبا نه
 اعوذ بالله الصد و ال است اگر دان گوید روا بود من الشیطان ابدا است اگر نماز تبا نه شود الحمد لله باید گفت و الحمد لله میگوید
 ظاهر روایت نماز تبا نه شود خلیل ابن احمد بن خضر رحمه الله علیه گفته است که روا بود که وی قرب خروج را اعتبار دارد و یا با که
 نستحیی برین هر دو باشد اصل آمده است که آن تشبیه را تبارک و تعالی بر قون بنید نماز تبا نه با الصراط که این صراط است
 باز گوید روا بود اگر طار ناخواند ظاهر روایت نماز تبا نه شود با الصراط که بعضی از مشایخ گفته اند و ابو الدین ذال است
 اگر ادا گوید نماز تبا نه شود نعمت علیهم گوید و نماز شایسته ظاهر روایت تبا نه شود خلیل ابن احمد بن خضر رحمه الله گفته است که روا بود
 اما الظالمین را که دال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلیمان رحمه الله گفته است روا بود خواجه مطهر رحمه الله گفته است نماز تبا نه شود
 شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که فتوی خواجه امام شهید در کتابخانه است که روا بود خواجه امام علی بن بردوی رحمه الله گفته است روا بود
 ابو حنیفه و محمد و جهمی الصد و قرآن را یعنی اعتبار داشته اند اگر کسی در نماز قرآن را واهی و اینچنین نماز روا بود بشرط اگر معنی را تفاوت
 کنند این است و این را نیز احزاب عمل است و این تشبیه را در ظاهر روایت نماز روا بود اما بعضی گفته اند که اصح آنست که روا باشد
 نظیر در قرآن است قوله تعالی و الا من لم یستحکم لم یصل و الا من لم یصل لم یصل و الا من لم یصل لم یصل و الا من لم یصل لم یصل

بیت اگر کسی سینه را صاف کند باز تبا نه شود یعنی صدمه در آن سینه را سینه چنانکه باز تبا نه شود و من الجنت
 و الناس میخواند فلان عود بر لب العلقی را بر لب العلقی خوانند باز تبا نه شود و من شتر القنات را القنات خوانند یا دال را
 تا خوانند یا سینه را صاف کند و در همه صورتها تبا نه شود و بر کجاست خوانند باز تبا نه شود و در قتل مواضع حد دال را تا خوانند یا
 صاف را سینه کوید یا بر ذانی که در قتل الحد صاف است یکی را تا کوید باز تبا نه شود و دیت را که نایست اگر با دال خوانند
 یا سینه بصل صاف کوید یا صاف را سینه خوانند یا دال ثجب دال خوانند یا خطیب را تا خوانند یا سینه من صاف را صاف خوانند
 و درین همه صورتها باز تبا نه شود و در اجزاء که دال را دال خوانند یا صاف و نصر الحد که سینه کوید یا بدخلون را یا بخلون کوید
 و درین همه صورتها باز تبا نه شود و استعصر بر عین را که خاک کوید یا اختلاف الشانیم است قوا یا را اگر طایفه کوید باز تبا نه شود
 کان کبر بر تفسه نوع است کافی البر است و کافی کوزه کافی کا پوره و شب نیک کوید و نرم نیک کوید میانه کوید اگر بر تفسه یا با
 اگر بردار و ناز و انبوه امل بخوگفته خطر کند بود سبحان بی العظیم اگر سینه را صاف کوید یا خطیب عظیم را دال کوید یا دال کوید باز تبا نه
 شود اگر سبحان بی العظیم نمیشود گفتن سبحان الی الکریم یا سبحان بی الا علی کوید و ابودوح الحد که این را باید که بر کند
 اختلاف مشایخ است و اگر چه کوید ناز و ابودوح و اگر چه کوید باز تبا نه شود الحیات الحد که این تا را طایفه کوید یا دال ناز تبا نه شود
 اگر صاف الحد که سینه کوید اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که باز تبا نه شود اگر صاف الحد صاف یا سینه چنانکه اگر
 بعد اولی بود باز تبا نه شود و اگر قعه بود از ناز و بیرون آمد اگر سینه الحد یا فستحیک را صاف خوانند باز تبا نه شود اگر غیر
 فستحیک را تا خوانند اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایت آنست که باز تبا نه شود و منی تبا نه است اگر سینه خوانند یا اول شدید
 که بر یا که نصب است ترک کند یا آن کشید یا بر برون بند یا صاف و لک یصلی را سینه خوانند یا سینه کوید یا صاف خوانند یا
 سینه یعنی یا صاف خوانند درین همه صورتها باز تبا نه شود و اگر غافل بود خطیب کوید ناز و ابودوح که از عرب بسیار جای آمده که
 قاف صرف کنند قطع کلمه بقول فرد مغسد ناز است و بقول فقها مغسد ناز است که قرار ستم قد را با خواج نام خرم ابد و در حد
 درین مسئله مباحثه افتاد ایشان گفتند که قطع کلمه مغسد ناز است خواج نام را بد فرم گفتند است که اگر کسی همه قرآن حرف
 و کلمه کلمه در میان ناز خواند ناز و ابودوح بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع گفتند که از وی معنی بخیر و ناز تبا نه شود و بعضی
 میخوانند ال گفت قطع افتاد یا التحیات میخوانند گفت و قطع افتاد یا بعضی بخیر و ناز تبا نه شود و اگر قتل گفت قطع افتاد
 قتل کلمه تمام است باز تبا نه شود و باز از سر آغاز کند یا قی تمام کند خواج نام صاف خرسی حرم الحد گفته است که باز تبا نه شود
 خواج نام مباح الحدین گفته است که باقی تمام کند وقف بمجا کما بقول فرد مغسد ناز است و بقول فقها مغسد ناز است
 و بکان اولی بکاک یا خرم الحدین حرم نسقی حرم الحد درین مسئله مباحثه افتاد که لاس قولی و گفته گفت و وقف کرده کان
 ادیب کاک حرم الحد گفت که باز تبا نه شود و خرم الحدین حرم نسقی حرم الحد گفت که تبا نه شود و مباحثه ایشان ششم الحدین عن نسقی
 و اگر این فتوی واقع شود فتوی بنویسند و یک تواند ناز و یک من گفت نزدیک تو گفت من جواب نویسم که تبا نه شود و بر قرآن خود

[illegible]

و اگر بد و بدی بخواند سه چیز بر او کبر و زبان و گوش بلند خواندن او قیصر شود و نامزد خواندن او که به او عمو باشد آنها
کند بلند خواندن او قیصر شود و اگر سه سال کند نرم خواندن او قیصر شود و تا نوزده کار نشود تا حق خواندن و در آن دست و خنجر می باید
خواندن تا چند قرن گذارد و بعضی گفته اند که بای یک ختم کند حق قرآن گذارد و خود نیت ابو اللیث رحمه الله گفته است که
در سالی دو ختم کند حق قرآن گذارد و شود مظهر وایت نیست که شبانه روز دو لیست آید از قرآن بخواند حق قرآن گذارد
شود و هر سه انشی شاید خواندن در هر سه عاریتی شاید بانی اگر هر سه رسیده بود و شاید اگر از آن مانع بود شاید که در هر سه
حیصی بجام نشاید قرآن خواندن و اگر هر سه حیصی بجزر جسم نیست باید که قاضی خود و بهیاضا کن کند که هر که که خصم می
باید آید من بهار از عهد بیرون آیم انگاه در وی قرآن خواند صدوق سیار و دان وقف عام را نشاید که بخانه انداخت
و یکی ندود و اگر در سجده بود اگر عمارت پذیر بود یا عمارت کند و اگر عمارت پذیر بود از قرآن بداند و در هر دو یکی بجز
و رضای دین کند زیرا که مومنان را به تیمم صحیفه کفر قیامی اگر نمی بود که فریضه بوی خواند گذاردن شاید و اگر فریضه خواند گذارد
نشاید که در هر دو که صحیفه بود در آن خانه نشاید ختم اما اگر خانه چنان یکی پیش بود ضرورت بود باید که از هر سه آید و تا نوزده
نشود و اگر ختم قرآن بخواند همان یکی پیش بود ضرورت بود باید که از هر سه آید و تا نوزده کار نشود و اگر ختم قرآن بخواند شاید بانی
و اگر ترن جامه وی پاک بود شاید قدر بهای را که گذارد و اگر سه چیز خواند او قیصر شود و اگر سه قرآن خواند شاید بانی بعضی
اصحاب گفته اند شاید بعضی گفته اند که نرم شاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند نرم بلند و هر سه شاید خواندن شیخ الاسلام
بزرگ الدین رحمه الله گفته است که از اصحاب روایت یکو و تیره خواندن و دیگر وایت خواندن پس خواندن او قیصر شود و لیکن نرم خواندن
او قیصر بود و لیکن نرم خواندن بلند شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که اگر در عمارت باشد نرم خواندن او قیصر شود
بلند خواندن بای نبود و نیز بطهارت و اول و دوم شیخ الاسلام بر ثانی الدین رحمه الله گفته است یکی قرآن خواندن و چهارده و اول و لیکن
بطهارت او قیصر بود و مسجد اندر اید بطهارت شاید اما لطافات اولی بود و اگر انصاعت بطهارت نشود ساختن او قیصر شد و لیکن اگر بای
نیم کند از برای اگر چه حسن رحمه الله گفته است که مستحب نبود بطهارت در سجده آمدن جواب سلام گفتن بطهارت روا بود اما با طهارت
او قیصر بود مسئله ختم بطهارت روا بود بانی اگر از قرآن طهارت نبود ختم بطهارت شاید اما با طهارت او قیصر بود اگر طهارت روا
ساختن می کند او قیصر از آن بود که نیم کند مسئله بر قرآن خواندن بر مودونی کردن اگر چه حرام بود و بقول علماء
و شافعی حرام کرده است حرام نبود بر کفایت و ادب کسب مؤمن اگر چه در حلال بود با اتفاق اما اگر چیزی است که نفیست فعلی در دنیا
آن مؤمن مطهری را بنده آن بر اینها اگر چه حرام بود با کسب مؤمن در میان کوع و سجود کردن کوع و سجود و فریضه است بقدر قرار اما بر قول
انها بای بقدر عزت و استیسا بقول آنها که تسبیح گفتن در کوع و سجود و فریضه در اند بقدر تسبیح گفتن فریضه است و سجده فریضه است
و بقول شافعی رحمه الله در سجده رکعت اصلی دو است یعنی و پیشانی تا اگر ازین روی بختیار می شد بقول شافعی رحمه الله نماز نشود
و بقول علماء و هر یک از اصحاب در سجده پیشانی نهادن و بینی نهادن مستحب است تا اگر پیشانی نهادن بینی نهادن هر دو است

[illegible]

[illegible]

از فرضیه ثابت دارد قعده اخیر و احوال مجید رسول برسانید فرض موجود شد بعد از آن قطع نبود و لیکن در حرمت فرضیت بود
تا اگر چنان فرضیه را کسی بوی قتل داد و بویس معلوم شد که قعده اخیر و مقدار است **مسئله** بازگشتن اقرار است شهد قعده را
بر گیر و یا بی این سکر چهار وجه است یک وجه است که قعده معتبر نیست اشیای تمام خوانده در خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش از آنکه
بعد نشد رسیدی سلام داد و اتفاق این قعده بر آن قعده نشود نماز نشد و او بود که نشستن فرضیه یافتیم خواندن واجب یافتیم
و خواندن باز دیگر قطع شود قطع فرضیه را واجب را بر میدارد اما اگر مقدار عجمه در سوره نشست و لیکن هیچ نخوابد و خواب
چون بیدار شد سلام داد و بقول علامه و ما رجیم الله و او بود و بقول شافعی رحمه الله و انما و وجوه سیون است که اشیای آغاز کرد
چون از آنکه بعد نشد رسیدی در خواب شد چون بیدار شد اشیای از سر آغاز کرد پیش از آنکه بعد نشد رسیدی سلام داد و خواب
انما را بداند فرضیه الله میگوید که هر دو وجه ممکن است اگر بعد نشد رسیدی در خواب شد و او بود اگر از سر آغاز کرد خواب نام نداشت
در سوره الله خواب نام اصل خمس جمله الله در این سکر در روایت بیرون آمد که قعده بزگیر و بظاہر روایت بر گیر و خواب نام را بوجوه
که بخاری رحم گفته است که در خواب از آنجه رحمه الله روایت یافته ایم که قعده بر گیر و تا اگر تمام نکرده سلام بیدار نشد تباها شود
مقدم را افتد خواب بر روایت نواد کویم که قعده بزگیر و که مسلمانان گسیب باشند و امام قنوت در از ترخو اندوی خواب رو
بیدار شود از سر آغاز کند پس گویم که قعده بزگیر و تا اگر تمام نکرده با سلام بیدار و او بود اگر با سلام مقدار عجمه در سوره نشست و
خواب شد هیچ نخوابد نام سلام داد و بی با نام سلام داد و بقول علامه و ما رجیم الله و او بود و بقول شافعی رحمه الله و انما
اگر امام سلام داد و بی از سلام امام بیدار شد یا نیستی که با سلام داد و بی نداد و بی سلام امام از نماز بیرون نیاید از برای
آنکه واجب از احوال نماز در دست وی قنوت نشد آغاز کرد و قعده بر گیر و یا بی نشستن یا سلام بر آن الیین رحمه الله صلوة
خواب نام که خواب را زده در سکر در روایت بیرون آمد و بقول ابو یوسف رحمه الله و قعده بزگیر و بقول محمد رحمه الله بر گیر و یا بی
بازگشتن سجده تلاوت قعده بر گیر و آن واجب است بازگشتن اقرار است شهد نیز قعده را بر گیر و این نیز واجب است اما ابو
یوسف رحم گفته است که اگر بازگشتن بسجده تلاوت گویم و قعده بزگیر و نماز بسجده تلاوت کرده باشیم و نماز سجده تمام کرد
شروع نیست پس بضرورت گویم که قعده بر گیر و دیگر آنکه مسجد مقدم است قعده مؤخر است هرگاه که از مؤخر مقدم باز کرد و
مقدم مؤخر را بر گیر و اما اینجا مشک است نشستن یا خواندن مقارن است هرگاه که از مؤخر مقدم باز کرد و مقدم
مؤخر را بر گیر و اما اینجا مشک است نشستن یا خواندن مقارن است که قعده بر گیر و یا بی گویم که قعده بزگیر و دلیل
بر سکه طلاق مردی را زنی صادر است اگر پس از آنکه طلاق شود و اگر دختر آورد و دوطلاق و اگر بر دو آورد و اگر نخست
بر آورد و پس طلاق شود با آوردن دختر و طلاق نشود از برای آنکه نهادن حمل یا گشتن عدت مقارن است و گویم که
طلاق کرد و قعده نشود اینجا نیز خواندن یا نشستن مقارن است گویم که قعده بزگیر و اگر فری نداشت از برای آنکه مؤخر است که نخست
یا دختر خواب نهادن نیست که نخست پس از آنکه طلاق واقع نشود و یا دختر خواب بدان گویم که نخست مؤخر آورده است

تا دو طلاق واقع شود یک باب فراغت است و باینجه طاهرا اگر سه فرزند آورد چنانکه یک یا بیشتر و اکنون هر سه طلاق واقع شود دیگر
 با و درون فرزند سوم بدلتش گذرد اگر کسی خواهد در حال روا بود و لیکن غولی تشایذ از نفاس پاک نشود و در آن گداز
 نماز بفعل نماز گذارد و بقول ابو حنیفه فرقیه است و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل فرقیه نیست چیزی است که اگر نماز
 پدری و پدر اتفاق نماز تبا و بشود و اگر بعد از نماز پدری آمده اتفاق روا بود و اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام پدری باشد
 بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نوشدن آن چیز بعد از آن تشهد صحیح نشدن آن چیز بود که پیش از قرائت تشهد نماز تبا شود
 بقول ابو یوسف رحم نوشدن آن چیز بعد از تشهد پیش از سلام صحیح نشدن آن چیز بود که بعد از سلام نماز روا بود و
 این دو چند مسلمند پدر آنکه نماز با و میکند بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آن کتاب بر او باد آنکه نماز حقیق بر نیست با و تر
 بر نیست بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز در هر سه صورت تبا شود بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز روا بود که نماز حقیق میکند پدر یا زار
 عید میکند و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام نوال است ایستاده و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز تبا شود و بقول
 ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و باقی نماز آورده میکند و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام نوشد و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
 نماز تبا شود و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و اگر نماز پیشین آورد وقت مستحب نزدیک قضای کند بعد از قرائت تشهد از سلام
 وقت کرده نماز که گذارد بقول ابو حنیفه نماز تبا شود و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آب است
 یا انی تاری شد یا غریب یا غایت بقول ابو حنیفه نماز تبا شود و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و صاحب مؤخره را بعد از قرائت تشهد
 پیش از سلام دست مسح بسم الله یا مؤخره تقدیر انگشت دریده بقول ابو حنیفه نماز تبا شود و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و اگر بعد
 قرائت تشهد پیش از سلام بخوابد یا خفته باشد یا نشسته باشد یا ایستاده باشد یا در حال نماز باشد یا بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
 به پیش تشهد بخوابد یا ایستاده باشد یا نشسته باشد یا خفته باشد یا در حال نماز باشد یا بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
 کفتم بقول ابو حنیفه رحمه الله نماز تبا شود و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و صاحب جرح ساقی را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت
 نوشد بقول ابو حنیفه رحمه الله نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و صاحب جرح را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام حبر بقیاد
 جرح نیکی دیدان پرود بر پشت حیض آمدن بود یا جاری یا جاری نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت
 یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت
 روا بود مردی غیت امامت زمان که دست بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زن آمده افتد که بهای او امامت است بقول ابو حنیفه
 نماز تبا و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و اگر نماز حقیق در کشتی نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت
 قرائت تشهد پیش از سلام کشتی روا نشدن بقول ابو حنیفه رحمه الله نماز تبا شود و بقول ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و اگر نماز حقیق در کشتی نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت
 و محمد بن اسماعیل و ابو یوسف و محمد بن اسماعیل نماز با و اگر نماز حقیق در کشتی نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت یا در جرحی تری نماز میکند از دست یافت
 فرقیه نیست باب چنانچه در حکم در بیان نماز و نماز یا بدو نیستی که چه باشد و ترخیص قاطع نیست و بدیلت متواتر نیست اگر

نه قانع بودی با حدیث متواتر بودی و فریض عین بودی همچنانکه فریضه های دیگر ادا در صلوة نماز اهل خمس می شود
 روایت میکنند از اعراس بن حدیثه رضی الله عنه در صلوة خواب که بخوابد و از او در حدیث روایت میکنند ابو بصیر رضی الله عنه که رسول
 علیه السلام از اعراس بن حدیثه فرمود و قال النبی علیه السلام ان الصدقاتی زادکم صلوة الا وهی الا و تروا و یا اهل القرون
 فان الصدقاتی و ترجیب التور و جعل وجهها و بعد العشاء الی الصبح و از ابو حنیفه رضی الله عنه در حدیث روایت است که روایت
 است که حماد بن زید و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که در فریضه است ابو یوسف بن الخالد یمنی انما ابو حنیفه رضی الله عنه
 روایت میکنند که در واجب است اسد بن عمر و فوج بن مریم الحامی ان جاسی انما ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکنند که در واجب است
 عبد الله بن یحییٰ رضی الله عنه میگوید یا بر سر هر قول عمل میکنم انان روی یوسته میکنند که اگر وقت میشود قضا فرمایم گویم که فریضه است
 و از ان روی که واجب شدن و ترجیب قاطعه نیست و حدیث متواتری اگر کسی فریضه در نماز کند شکاف شود گویم که واجب است
 از ان روی که در وقت هیچ فریضه است و تر با کتمان و اقامت علی و نیست و در هر سه رکعت قرآن خواندن فریضه است و گویم که
 سنت است انما قبول ابو حنیفه رضی الله عنه است که فریضه است و قبول ابو یوسف و محمد و جهماء سنت است و تر با قبول انکه
 در هر سه رکعت گذارند و قعد و در صلوة کسوفی از شافعی رحمه الله و روایت است که طاق گذارند از یک رکعت تا سه رکعت
 رکعت چنانکه یکی پنج و هفت و دوازده و سیزده بقول علماء رحمه الله در هر سه رکعت گذارند و بعد و قعد و یک سلام که روایت میکنند
 عبد الله بن عمر رضی الله عنه و در منان عایشه صدیق رضی الله عنه که رسول علیه السلام رکعت و تر گذارند و قعد و یک سلام نماز
 در و تر فریضت را آنچه خواندند و بود و سبحان یا انست که خوابانیم یا نه فریضه است بخیر و سن یک رکعت و تر انما نادان و منان عایشه صدیق
 رضی الله عنه که وقتی بودی که رسول عم در رکعت اول سجده یک خواندی و در رکعت دوم انما انزلناه در رکعت سیوم قبل از
 ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم انما انزلناه و در رکعت سیوم خواندی
 و در رکعت دوم اول انما انزلناه و از انزلت الارض و الیک خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و از اجابت
 خواندی و در رکعت سیوم قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی بودی که در رکعت اول انما انزلناه خواندی
 و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد یا ایها السجباب است و فریضه را آنچه خواندند و بود و تر قول
 رحمه الله انما انزلناه و تر در راه و مضان رده اخر خوانند بعد از ان هم در نماز با دعا خوانند و در هر سه رکعت دوم که بخوابد
 علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علماء رحمه الله میگویند که در حرب علی و در کوفه جماعتی از صحابه و ششصد نفر چنانکه علیه السلام
 چهل بار با دعایت ایشان خواند این دعا چون خلاصی یافتند شش نفر خوانند و بقول علماء رحمه الله و تر خوانند سیوم الانما
 نستعینک خواند و یا اللهم یا ارحمتین بن علی رضی الله عنه روایت آمده است که ما را جدا یا اللهم یا ابقا که ما بیکد که اللهم یا ارحمتین
 امیر المؤمنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنه گفته اند که رسول علیه السلام را اللهم یا نستعینک بعد که ما بیکد که اللهم یا نستعینک
 خواند و اگر کسی بر دو میداند و در خواند اللهم یا نستعینک خواند خواندن واجب است اللهم یا ابقا خواندن سنت است و ما

تقدیمت عبد الله سمود رضی الله عنه بچندین گوی که جماعت برپای شد و جماعت بر مسجد اندرون اندوی از مسجد برین که از او که
 بناست بر مسجد برین اندوی بر مسجد برین اندوی از مسجد برین که از او که جماعت بر مسجد برین اندون
 در مسجد برین اندوی از مسجد برین که از او که جماعت بر مسجد برین اندون
 ششوش کرد و او که مسلمان به مسجد اندوی از مسجد برین که از او که جماعت بر مسجد برین اندون
 که سنت گذارد و اگر رکعت دوم است و اقامه کند فریضه گذارد و بعد از فریضه سنت گذارد یا بی قبول شافی بگذارد و بر قول امام
 رحمهم الله بگذارد تا آنکه اقامت بر نیاید بعد از بر آمدن اقامت چون گذارد از سنت نیابت در دینی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
 سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر کسی در یاد نمیداند که امام در رکعت اول است یا دوم بر سنت شروع کرد و معلوم
 که امام در رکعت آخر نیست سفت را تمام کند و آنچه در فریضه در یاد گذارده و اگر سنت بر انداخت اقامت بر آید سنت را قضا کند
 و اتفاق از سنت نیابت دارد و اگر نماز یاد میکند در دیگر رکعت از فریضه فریضه شود اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز
 یاد میکند از امام را در قعوده اخیر تواند یافتن ظاهر بر وایت سنت بگذارد و فریضه اقامه کند اما فقیه حنفی رحمه الله گفته است
 که سنت گذارد و اگر امام را در نماز یاد در قعوده اندر یافت بقول امام رحمه الله سنت گذارد از برای آنکه تشریح که رسول الله
 اسلام در حق تبارک اول فرموده است در حق سنت نماز یاد بخندان فرموده است قال ابی صلی الله علیه وسلم کنی الفجرین
 الدنیا و ما فیها چون بیکر اول اقامت کرده است بار بار سنت نماز یاد و قوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمه الله
 گفته اند که نه اقامت کند حکم حدیث رسول علیه السلام اذا تموا الصلوة فاقولوا انتم تمون و لا تاتوا و انتم تسعون علیکم بالسکینه و لا
 ما در کتب فصل ما فیها فیکم فاقضوا پس حکم حدیث فریضه اقامه کند و چون اقامت بر آید سنت را گذارد سنت بود دینی در صلوة
 خواجه امام اهل شریعتی رحمه الله روایت است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف جمیعاً الله نیابت
 ندارد و این جای بود که سنت را شروع کرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباها کرد و جماعت گذارد بعد از نماز
 یاد و وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمه الله این سنت را قضا کند و بقول علما امام رحمهم الله چون اقامت بر آید آنکه قضا
 کند و بر قول شافعی رحمه الله آنست که شروع کرد بر خود تباها کرد این بروی قضا شد و چون قضا یاد دیگر و اگر بعد از
 نماز یاد و وقت مستحب باقی بود قضا گذارد و او بود و این نیز همان بود علما امام رحمهم الله گفته اند قضا نای دیگر
 را خداوند عز و جل بروی فریضه کرده اند است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود
 میان این قضا و آن قضا پس چون اقامت بر آید و آنکه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المؤمنین
 عمر رضی الله عنه نماز یاد گذارد و طواف کعبه آورد و تحت بروی واجب شد خواست تا تحت بیارد
 رسول علیه السلام دیر امنه کرد یا عمر درین زمان نشاید گذاردن چون اقامت بر آید بگذارد و اگر
 سنت از فریضه بر دو وقت شده باشد یا زوال راست ایستاده بایستد بر دو وقت قضا کند و اگر

و اگر حاجتی با هم سنت و هم فریضه فوت شده باشد باید که با هم نذر کنند و اقامت گویند و فریضه را بجا بیاورند
 و فراتر بلند خوانند که در ادبی سلطان رسول علیه السلام پنج نذرند و ما را ایشان فریضه شد چون آفتاب برآید برآید برآید
 طهارت ساختند رسول علیه السلام قنات بلند خواندن معلوم شد که بلند خواندن پس معلوم شد که چون سنت فریضه برآید و قنات بلند
 باشد باید که با هم نذر کنند و اقامت گویند و فریضه بجا بیاورند و قنات بلند خواندن چون زوال در گذشت سزاوار
 چرا که اقامت نماز بطوریکه گذارد و از سنت نماز پیشین نیابت دارد یعنی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد
 همچنین که در کتب نماز گذارد و بنده است که شب است معلوم شد که صبح و عصر بود و آن سنت نماز با دعا و نیابت دارد این نیز همان بود
 خواه با هم اهل خمس رحمه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان بنمسلمه آن سکه سنت نماز با دعا و از برای
 آنکه چون صبح و عصر بطوریکه گذارد و آن سنت نماز با دعا و پس بطوریکه که از سنت نماز با دعا و نیابت دارد و اما
 اینجا بطوریکه گذارد و غیر نیست پس باید که سنت را اینست که نیابت دارد اگر نماز پیشین بجا بیاورد برای شد حاجت که سنت را
 ماند فریضه را اقامه کند چون فریضه گذارد و اتفاق است که پیشین رکعت سنت را گذارد و بخت بود که از برای چهار رکعت بجا
 الصغیر و الحمد لله بخیر است چهار رکعت و آنکه دو بقول ابو یوسف بخیر است دو رکعت و آنکه چهار رکعت بجا بیاورد و بقول ابو
 یوسف بخیر است چهار رکعت و آنکه دو بقول محمد بخیر است دو رکعت و آنکه چهار رکعت بجا بیاورد و بقول ابو یوسف بخیر است
 و از آن بود بخیر است چهار رکعت و آنکه دو رکعت و از آن است که دو رکعت و آنکه چهار رکعت بجا بیاورد و بقول ابو یوسف بخیر است
 گفته اند که اگر مردی است که آن دو رکعت را بخوابد گذارد و آن چهار رکعت نیز بخوابد گذارد و بخت بود که از برای چهار رکعت
 چهار رکعت و آنکه دو رکعت و آن چهار رکعت را بخوابد گذارد و بخت بود که از برای چهار رکعت و آنکه چهار رکعت بجا بیاورد و بقول ابو یوسف بخیر است
 رفت آنکه چهار رکعت از آن سنت نماز دیگر نیابت دارد و آن سنت را اینست که نیابت را قضایست و اینست که بخت بود که از برای چهار رکعت
 وقت و بی پیش از فریضه بود و اینست که از برای چهار رکعت بود و آنکه چهار رکعت بجا بیاورد و بقول ابو یوسف بخیر است
 خواه از راه از ابو یوسف روایت آمده است که سنت بخود از برای آنکه بخیر است بود که رسول علیه السلام آن سنت را بخیر است
 بعد از فریضه رسول علیه السلام یکبار بخوابد بعد از آن میگذارد و فایده این خواب جای نماز بود و آن چهار رکعت سنت را
 پیش از فریضه میگذارد و شفع خیر داد بدش هر چهار رکعت نماز را تمام کند و شفع طلب کند تواند که بعد از فریضه بخوابد
 از شفع خیر داد بدش که ببرد و سلام و بد شفع طلب کند اتفاق تواند که چهار رکعت تمام کند ظاهر روایت تواند که شفع طلب کند
 بدان روایت ابو یوسف رضی الله عنه از این جای بود که سنت را شمرده کرده بود اما اگر سنت را شمرده کرده و بجا بیاورد
 و جامع الکبری از محمد رحمه الله روایت است که شفع یکبار نمازی را بخود بیاورد که در فریضه که تنها شمرده کرده بود و بخت
 بر جای شد بر آنکه از واقعه گذارد تا بهتر بخوابد و خواه با هم تسبیح است که از احوال رای من با هم بود اما سزاوار
 شمره الامیر جلوی از استاد خود ابو حنیفی رحمه الله روایت میکند یا سزاوارست تا به بهتر عالم قال النبی صلی الله

چهار رکعت و هم دو اولتر آن بود که تحت چهار رکعت دو و او تر آن بود که در آن چهار رکعت اول نماز خوانده است و هر یک
سید در رکعت دوم فاتحه سه بار قیل خوانده احد و در رکعت چهار رکعت نماز کند و خدا می بخشد و جل ثواب شب قدر در رکعت
اول وقت گرداند قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی أربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر در سنه شاهی
نزدی تر نسبت را آنچه خواند را و بود اما مستحبی است که قلها خواند از برای آنکه خواجہ امام غزالی رحمه الله و آیت کرده است
که رسول علیه السلام در سنت نماز بباد قیل ایها الذکر ان قیل خوانده احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار رکعت
خوانده است و در رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است و در رکعت نماز شام چندان خوانده است که در دست یابی
در رکعت سنت نماز حضرت چندان خوانده که در رکعت سنت نماز پیشین به حدیث آمده است هر یک در سنه شاهی و این
خوانده خدا تعالی عزوجل ویران در دوزخ اندازد و چون بخواند در هر سنی که در است و صحیحی به معنی بوده اند انکار را می گویند
در سنی که در است و صحیح به مختلف بوده اند با اخر متفق شده اند انکار را می بدعت بود و الله اعلم باب سجدت در میان نیک
طهاره و نماز را مشاهده کند از خنده قهقهه و اعمال دیگر چون گفتن سخن مانند آن در صلوٰه سجد چهار و حجبی یکی وجهی است که هر نماز
تبار شود و هم طهاره و بچون خنده قهقهه و احتلام میبوشی و حدث کرده و یک وجه دیگر اینست که نه طهاره تبار شود نه نماز صحیح
قسم و سلام و زکوات میبوشی و عمل آنکه در وی گردانیدن بر عم حدث امام که در سجده بود و اگر صحیح بود و امام که در میان صلوٰه بود
نه نماز تبار شود نه طهاره و اگر پیش سجدی دو تبار امام از امام اندر نکند شسته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز
تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تبار شود و نماز بی بچون خون منی در پی این و حدث نامکمان و یک وجهی است
که نماز تبار شود و طهارتی بچون سخن گفتن یا چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر حاجتی نماز میکند از اندام خود
بخندد اگر چه بر این بخندد بیدار نماز و طهاره تبار شود و اگر نخست امام خندید نماز معتقدیان نماز و طهاره تبار شود
معتقدیان نماز تبار شود اما طهاره تبار شود این همه جائی بود که پیش از تشبه خندیدند و اگر بعد از تشبه خندیدند پیش از سلام
اتفاق نماز تبار نشود اما طهاره تبار نشود بانی بر قول ظفر رحمه الله تبار نشود و بر قول علی بن اوشین رحمه الله تبار نشود و اگر امام
بعد از تشبه پیش از سلام بخندد معتقدیان بعضی لا حق اند بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز سبوقان تبار نشود و بر قول ابو
یوسف رحمه الله تبار نشود و لا حقان نماز تبار نشود بانی ابو سلیمان جرغانی رحمه الله میگوید تبار نشود بقیاس قیل ابو حنیفه رحمه الله
خواجہ امام حنفی که بچون رحمت الله میگوید لا حقان اگر نماز بجای می رسد که امام کرده است بخندد امام لا حقان از نماز سبوقان
اگر امام سلام داد معتقدیان بخندد پیش از سلام خود طهاره ایشان تبار نشود بانی بقول محمد بن جریر رحمه الله طهاره تبار نشود
بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تبار نشود این جائی بود که بر معتقدیان چیزی از اجزای باقی نبود اگر داجی از واجبات نماز باقی بود
قهقهه خندیدند با اتفاق طهاره تبار نشود و این مسلم تبار است که معتقدی اسلام خود از نماز سبوقان آید یا بسلام امام بر قول محمد بن
رحیم الله بسلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله بسلام خود اگر تبار رسیده در نماز قهقهه خندید میبوشی و رحمت الله میگوید

که نماز عبادت تبار شود ابو بکر سید بنی رحمة الله علیه میگوید که نماز تبار شود عبادت فی که وی مخاطب نیست و اگر مسلمانی در نماز تبار
 سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و خنده کم از سخن گفتن نیست نماز تبار شود و جواب شد قهقهه خندید نماز تبار شود و اما عبادت
 تبار نشود و اگر نماز جنازه قهقهه خندید نماز تبار شود اما عبادت فی که نماز جنازه دعا است حقیقت نماز فی اگر مسلمانی سجده
 تلاوت می کند سر سجده نهادن و قهقهه خندید نماز تبار نشود و آن بجهت بر انداختن رویانی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف و جمعی
 بر انداختن نشود بر قول امام محمد رحمه الله بر انداختن نشود و این خبر است که مسجد به نهادن سه تمام میشود یا پسر شستن سه قول ابو حنیفه
 و ابو یوسف نهادن سه بر قول محمد رحمه الله سه بر او شستن سه اگر مسلمانی اندرون مسجد یا نماز میکند اردو بر پشت سستور بر قول ابو یوسف
 رحمه الله سه بر او و بر قول ابو حنیفه و محمد سه بر او و اگر اندرون رقص بر پشت سستور نماز نشود و اگر در قهقهه خندید بر قول ابو یوسف
 رحمه الله سه عبادت تبار نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله سه عبادت تبار نشود و اما عبادت فی که نماز تبار نشود و اگر در قهقهه خندید بر قول
 با اتفاق سه بر او و اگر قهقهه خندید نماز عبادت تبار نشود و اگر سیر در رقص نماز نشود و اگر در رقص آمده و قهقهه خندید بر قول
 ابو یوسف رحمه الله سه نماز تبار نشود و هم عبادت تبار نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمه الله سه عبادت تبار نشود و اما عبادت فی که نماز تبار نشود
 بود در رقص فی سخن گفتن در نماز آنکه بعضی وقت بفراموشی بقول شافعی رحمه الله مقصد نماز نیست و بقول علما و امام احمد رحمه الله
 مقصد نماز نیست و قول شافعی رحمه الله نیست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت را بر سر دو سلام داد و بفراموشی باری
 بود نام او و انبیا دین بود گفت یا رسول الله بر خود کوتاه کردند یا خبر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که فی خبر خود کوتاه
 کردم فی بکن کوتاه شد انگاه رسول علیه السلام از ابو بکر سید شامچه میگویند گفتند میچنانست که دو الیدین میگوید رسول
 علیه السلام بر خاست بآتی نماز تمام کرد و سجده سهو بر داشت فی رحمه الله گفت سوال دو الیدین رضی الله عنه آنکه بود و چون
 رسول علیه السلام بفرزت سوال رسول علیه السلام آنکه بود جواب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بفرزت رسول علیه السلام
 باقی نماز تمام کرده پس معلوم شد که مقصد نماز نیست علما و امام احمد رحمه الله گفته اند که این آنکه بگوید سه مجلس سخن بود سوال دو الیدین جواب
 رسول علیه السلام سوال جواب ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود و دلیل بر آنکه سخن گفتن
 در نماز حرام شد یکی از صحیحی در نماز عظمه زیاری بود نام او معاویه بن ابی کم السلمی رضی الله عنه گفت بر حاکم یک در نماز تجدید نماز
 رسول علیه السلام گوش دیر گرفت بطرف بر کشید گفت بغیر و این نماز باز آنکه اگر در نماز گفتی و دیگر آنکه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در خبر
 نیند و جماعتی بر پاشد بود و او گفته کرد و سلام گفت کسی حباب می باز گفت چه بود صحیح را که سلام را جواب گفتند بنابر آن بود که وی وقتی
 نیکوتر بود و سخن گفتن در نماز مباح بود و اکنون که وی باز آنکه سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کردند و رسول علیه السلام گفت
 ای پسر مسعود خبر این نماز باز آنکه هر که خدا استعالی عز وجل حکمی از احکام شریعت تو کرد و انیده هست و آن سخن گفتن است که در نماز
 حرام شده است قل انی صلی الله علیه وسلم ان صلواته لایصلح قیامه شی کلام الناس فی انما فی التبییح والتسلیل و تلاوت القرآن
 بیداد شستن گیسو مبر از رو عبادت سهو فرقه است و در تبیین سنن است چنانچه سهو فرقه است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز

که حضرت ابوبکر سید مرتضیٰ پسند از است سخن چند نفری باید تا ناز تبا نه شود قبول ابوحنیفه و محمد بن ابی اسحق و در حق نماند رسیده
و قبول ابو یوسف سخن سترقی باید تا ناز تبا نه کند و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام صلوة گفتو میگذارد سر سجده نهاده و گفت آن سخن
و آن که گفته ایم انانیهم ابو یوسف رحمه الله گفته است و این سخن است و حرفی که محمد بن ابی اسحق از رسول علیه السلام گفته سخن قبول
ابو یوسف سخن سترقی و حق نماند که در وی حرف زده اند نبود حرف زده اند نیست ابو یوسف و اما ابوحنیفه و محمد بن ابی اسحق
گفته اند که آن فعل رسول علیه السلام در آن نماند بود و آن کتاب است که در نماند بود و حق بوده باشد که سخن گفتن
در نماند با حق بوده باشد اما چون سخن گفتن در نماند شد آن فعل منسوخ شد و دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در حق نماند و در
سینه فرموده که تعالی و لا تقل کما اف عیونک صد گفته است که اگر در حق نماند و در کتب سخن گفتن نماند ابو یوسف خداوند عز و جل
آن فرمودی پس معلوم شد که آن سخن و حرف است عقیده نماند بود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام خراب است المال قیمت میکرد و حسن
علی رضی الله عنه انجان خبر بود که خراب گرفت و در دمان نهاد رسول علیه السلام گفت مبارک در دمان نهاد آن خبر از دانش و آن
آور گفت که گنج جهان با آنکه در دیر و آن نماند از دانش که سترقی از دانش ظاهر شد فاطمه رضی الله عنها از پس سده آن نماند
و دیگر چون رسول علیه السلام در حجره اندازد فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله نماند برای یک نماند و حق بگوید که خود نماند
کردید رسول علیه السلام فرمود که خراب است المال است تو نماند کسی شاید خود نماند که بر ترحم شده باشد بنویسند و ترحم
است و بر حرام بود و حال النبی صلی الله علیه و سلم کل لحم نبت من الحرام نماند ابوبکر پس حدیث فرمود و قول علیه السلام که نماند
من الحرام افضل من عبادة التعلین معلوم است که گنج سخن و حرف است و در عرب سخن و حرفی بسیار است قبل و کل و تم نماند و در کتب
گنج و تلف و نماند نماند و حرف است که کسی با دشنام و سب و کنیز گفت بر تو با و پس معلوم کرد و حرفی سخن است کلام الناس
می شاید و قاطع ناچار خبر نیست که نماند تبا نه کند با اتفاق مودن کویدی علی الصلوة نماند که نماند کویدی علی الصلوة با
مودن کویدی علی الفلاح نماند که نماند کویدی علی الفلاح اتفاق نماند تبا نه شود اگر نماند جواب با نماند که گفت در حصار نماند
محمد رضی الله عنه گفته است که استوال ابو یوسف است نه قول ابوحنیفه و محمد بن ابی اسحق و محمد بن ابی اسحق و محمد بن ابی اسحق
تبا نه میشود اگر مسلمانی نماند که در کتابی بنیاده و بگوید نام مردی ششصد آیه آیه میخواند یا بگوید کتاب بقوة اگر نیست وی قرآن
خواند است نماند تبا نه شود اگر نیست وی قرآن خواند است نماند تبا نه شود اگر نیست وی است که قوت کن این کتاب را
زاد که نماند تبا نه شود با اتفاق یا از نصیحت خبر دهندش نماند که نماند و اما ابی اسحق و ابوحنیفه با اتفاق نماند تبا نه شود از برای
معنی که الظاهر نیست است و نماند موضوعی است نیست چون غیر موضوعی است اما این اتفاق تبا نه شود اگر یکی نماند نماند
و یکی در نماند که حرکتی که نماند تبا نه شود با اتفاق اسلام غیر موضوعی و یا بگوید آیه یا تمسرت گفت یا و دانش که از نصیحت
جنس برقی است اتفاق نماند که بر آن نماند که اگر باجی سلام نماند و بگوید یا و دانش که از نماند بر جنس باقی است
قبول ابوحنیفه و ابو یوسف و اما نماند تبا نه شود قبول محمد بن ابی اسحق و اما نماند که باقی نماند تبا نه شود اگر باجی نیست چنانکه در ابی اسحق

که آنها از فساد خانی میست و اینها معتقد اند از عقیقه و کبر و حکایت آورده اند روزی مارون کشیده عطر و ابویوسف را
بود گفت بر حکم الله چون ابویوسف سیر در رفت منازمان بدی کوئی کرد که شمار ایگان کتابت ذکر کردی میباید حرمت من کنی
به میباید یوسف سیر رفتی و دیگر در دل رشید رحمت الله باز عطر شد و ابویوسف گفت جان صفت با میباید حرمت من کنی رشید گفتند
بجاست که سستی را ملل کردن نسبت فاضله بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من اجد سستی قد ایتیه فهو خلیفی فی خلیفه الانبیا و رسولی
لکن نماز میکند ارد و در نوشته نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمت الله بمشکله ایمان نماز تبا و خود نماز کبری
خورد که من نماز فلان کسی بخوابم آن فلان نامه فرستاده وی نامه گرفت و دست و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمت الله که گفت تا
ستود از برای آنکه بنای ایمان بر عوف است و این فهم کردن خواندن خواندن اما ظاهر بر و ادب است که خلافت ایشان از
میر است اما مسئله این خلاف درین است که اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز ستم را و ابودی که بسیار چهره نماز در نوشته
ایده که نماز کند از نیکان از رفع آن عاجز باشد نماز را و ابودی اگر کسی نامه نویسد باید که آن نامه در خرقه پاک نمازی بچند تا که
بر آنجا بسم الله الرحمن الرحیم نوشته باشد یا ایتیه از قرآن نوشته باشد اگر حریف یا خدائی گیرد بر بکار نشود قوله تعالی لا یسئله العظماء
اگر نماز میکند در مادر پدر او او از او دانش بعضی مشایخ گفته اند که اگر فریضه میکند در نماز تمام کند و اگر قطع میکند در
بر اندزد و جواب ایشان گوید بعضی گفته اند که مادر پدر میداند که در نماز است بر نه اند و اگر کشید اند بر اند و اما صاحب است
قطع میکند در مادر پدر نمیداند که وی در نماز است جواب ایشان گوید و اگر میباید اندوی در نماز است نماز را تمام کند آنجا که
ایشان گوید اما اگر فریضه میکند و اگر اندک وی در نماز است یا نداند باید که نماز تمام کند و نگاه جواب ایشان گوید قال النبی صلی
الله علیه وسلم لا طاعة الا للخی فی حق مصطفی الا حق اما اگر کسی ملاک بشود چنانکه در باب انشای افتد اتفاق است که آن نماز بر اندزد و آن
کس اخلاص کند اگر چه آن نماز از وقت شود اگر چه آنکس فری باشد اما اگر چیزی ملاک میشود ظاهر و ادب است که اگر پدر و مادر
رسد شاید که نماز بر اندزد که خداستای میزان نمازی نیاز است و بنده بدان درم نیازمند است و حاجت مند بعضی گفته اند که اگر
نفره باشد شاید که اندزد و از اخلاص این فتوی است و فتوی است که خواجس بعضی رضی الله عنه گفته است که نماز را نداند
فتاوی در نماز تبا کردن دلیل آنکه یکی از مصیباتی است که میباید بود نماز شروع کرد و در بر آمد و اسب را کشاد بر و او را بر او را میباید
نماز بر خیزد و تبا و نماز را و اگر گفتند که چرا بنه فتوی عمل نکردی و گفته شد اشهر آنکه برای دنیا بر خود نماز تبا کردی و اصل
اندرین باب اینست که هر کس که دو حق آید حق عبد را مقدم باید داشت نه از برای امانت حق حق مقدم داشتن حق عبد را حق
که خداوند عز و جل نیاز است بنده نیازمند است حاجت مند قال النبی صلی الله علیه وسلم من قدم المقدم و من قدم الموحوم
لله این موحوم اگر در نماز نام برود و اگر نشود و جل جلاله گفت نماز تبا نشود و اگر نام رسول علیه السلام نشود و جمله گفت اگر
جواب گویند است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمت الله نماز تبا نشود و بقول ابویوسف رحمت الله را و ابودی اگر کسی نماز میکند
و دیگر ویرا در بلا میباید و وی لا حول ولا قوت الا بالله العلی العظمی گفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمت الله نماز تبا نشود

را در شب بلا درنده بود و بقول ابو یوسف رحمه الله نماز را بود اما اگر سواسش خاطر آمدش را حول و الاوتار انما
 گفت نماز تبه شود و در مجلس شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله آورده است که اگر سواسش نیاید و نیست نماز تبه
 نشود و اگر سواس آخره است نماز تبه نشود اما اگر امام در محراب گفت ایس که بقادر علی بنی الموقی مقتدی گفت علی
 اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که تبه شود بعضی گفته اند که نماز را بود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا اتقوا
 گفت اللهم سبک عنی رخصه ایام زاهد خمر رحمه الله است که نماز را بود و محتاج شیخ الاسلام برمان الدین رحمه الله است
 که نماز تبه شود اما اگر در نماز ایستاده نماز خواند مقتدی از بیم و عیبه گفت یا یارب گفت بجز نیست بهارهای نماز
 تبه نشود اما اگر در می در آمدش که گفت یا رب گفت یا باز آمدن غایبی خبر دادندش گفت الحمد بعد درین همه صورتها
 و بقول ابی حنیفه رحمه الله نماز تبه شود و بقول ابو یوسف رحمه الله نماز را بود و اگر سبق با امام بغیر اموشی سلام
 داد فاتحه در حق است کردند و فاتحه خواند بعد از آن یاد آمدش که از فرغی خبری بر من باقیست بقول ابی حنیفه رحمه الله
 نماز تبه شود و بقول ابو یوسف رحمه الله تواند که باقی مستوفاه تمام کند اگر سلام بغیر اموشی داد الحمد بعد علی التوفیق و
 استغفر الله مع التقصیر خود با آمدن از خواند و ایستاد اگر کسی خواند و لیکن هم درست خواند چون یاد آمدش که از فرغی خبری
 بروی باقی است اجماعه باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بغیر اموشی داد دعا و آخرین گفت نمازی و فارسی و لیکن
 هم درست گفت بخیری خواست که خبر از حق نتوان خواست چنانکه گفت خدا یا مرا میزد و مادر پدر مرا چون یاد آمد تواند که
 باقی نماز تمام کند و با جماعه اگر بخوابد و خود فرو و مید بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نماز تبه شود و بقول ابو یوسف رحمه
 الله نماز را بود و اگر بدست خود و مید بخود و مالدن اتفاق نماز تبه شود و این عمل کثیر شود اما اگر چیزی خواست
 که از غیر حق نتوان خواستن چنانکه گفت مرا زده یا خانه ده یا زن ده نماز تبه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که بجز یکم
 بچه لفظ گفته است اگر بلفظ روزی گفته است چنانکه گفت مرا زده روزی کن یا نقوه روزی کن تواند که بدان نماز تبه کند
 که روزی خراز رزاق نتوان خواستن اما ظاهر و ایتیه است که نماز تبه شود چنانکه یکی را در نماز بشارت دادند که
 فلان غایب اند الحمد بعد یا زار مصیبتی خبر دادندش گفت انما بعد و انما اید را چون نماز تبه شود که در معنی کلام الناس شود
 اینجا نیز همان شود قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوا السوءین و لو قسم فی الصلوة رسول علیه السلام فرمود که یکسید این دو سید
 و اگر چه چند در نماز باشند مرا و از آن مار است و کثروم و اسکال است که کردم پسیدت رسول علیه السلام خبر او را سیه فرمود
 درین تاویل است یکی آنکه فعلش بدست دلیل بر آنکه برانشت مبارک رسول علیه السلام نه چندی در رسول علیه السلام فرمود
 لعن الله العقرب و یکم آنکه مار سیه است رسول علیه السلام ویرا بر تهم مار سیه فرموده است یکی آنکه کثروم در عرب بسیارند و
 ظاهر شدن شایسته شدن بانی بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد کنند نشایسته شدن ظاهر و ایتیه بخود ظاهر شدن شایسته شدن که در حقیقت
 در یک دلیل آنکه ابو حنیفه معنی آنکه در مسجد نماز میکرد ماری از تنف سجده و داد و کل حجر نماز تبه کردند متفرق شدند الا ابو حنیفه

مار را بسینه لعین متفرق زد و در سره کین مار بست شد نماز تمام کرد و بار تمام کرد و در صله خواجہ امام اجل خرسی حرمه اسعد آورد و در صله
 که بر کشته خان مار را نیز زد و من آمد و در صله خواجہ امام بکر خوارزما را در حرمه آورد و است که سفده من آمد سنگ ای که بر سنگ است
 ایشان سفید درم سنگ است پس معلوم آمد که بجز و ظاهر شدن کشتن و دست و از نی است با منوره نماز گذاردن و اول کشته
 و لعین در پیش نهادن است تا اگر کزنده بیزدن آید تا قدم با منوره بروی بماند و آن کزنده را بکشد تا با لعین بزدنش و
 بکشد و بعضی از مشایخ اصل کار را اعتبار داشته اند چنانکه بر کار یک سیردن نماز است آن کار یک سیرت باید کردن در نماز را
 دست کشند تا تپا به مشو و چنانکه کزنده در میان کشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند آنها و اگر کار نیست که سیردن نماز را بخارند و
 دست باید کردن اگر چه در نماز چند یک سیرت کند نماز تپا به مشو و چنانکه بکشد در کشیدن میان بر بستن و مانند آنها و بعضی گفته اند
 اگر یک سیرت بر سر بخارند بر سر نهاده شود اما ظاهر بر آیت است که نماز تپا به مشو و اگر در یک کین سه جای یا متفرق نماز تپا به مشو و بعضی
 گفته اند که تپا به مشو اما اگر یک جا رخا و رخا و باز دست یکجای خود برد و نهاد و بار گرفت و جای دیگر رخا و باز دست یکجای خود باز نهاد و باز
 یکجای کشیدن نماز تپا به مشو و اگر در نماز کین کشید با چوب نماز تپا به مشو و اگر شک بر گرفت بر سر و در عیون المسایل بدو قاضی شود
 امام حسام الدین شهید رحمه حرمه اسعد است که نماز تپا به مشو خواجہ امام خرسی حرمه اسعد گفته است که این نماز باید سیردن و چون بخارند
 شک بر کرد و چون بقیام رود بر سر نهاد نماز تپا به مشو و در عیون ان رحمه حرمه اسعد و در وقت که اگر کسی در نماز سیردن پوشیده یا سیردن
 سیردن کند نماز تپا به مشو و اما این آیت را می بیند که اگر بر میان بود که بر سر بس باید نماز تپا به مشو و اگر سیردن کردن سیردن ثویان شود نماز
 تپا به مشو و اگر ثویان نیست سیردن کردن جائز می بیند و این آیت است تا بر کسی عمل بخارند چنانکه در یک کین سیردن او بر سر کشند
 و در رکن یک سیرت اندازد و در یک رکن دست دیگر اندازد و او را خواجہ امام اجل خرسی حرمه اسعد گفته که هر فعلی که از نماز
 گذشته در وجود کسی دیگر بیند چنین گمان بر دزدی در نماز نیست حقیقت او را قید او و اگر کسی نکین میکند نماز و تپا به مشو و اگر
 نکین کرد یا قبل نهاده بوده و او نماز تپا به مشو و اگر زن در وقت رجعی است شوی در نماز آیت در باطن فرج زن نگاه کرد و در حرمه
 شود و خواجہ امام بکر خوارزما حرمه اسعد گفته است که نماز تپا به مشو این اختیار فقہ ابو الیث و نفیر عی رحمهم اسعد فتوی بر این است
 روایت تپا به مشو و در مسند طایفه الاسلام علی استیجابی از ابو یوسف رحمه اسعد و آیت است که نماز تپا به مشو بخلاف آنکه در باطن زن
 حرمه اسعد نگاه کند یا از آن احترام زن چند حرمه محضرت ثابت شود و در نماز تپا به مشو و چون بیشتر نگاه کرده باشد اگر مردی
 زن خود را طلاق رجعی او در نماز تپا به مشو و اگر در وقت طلاق بیاید بر این مرد را قید او رجعت ثابت شود یا نی اگر مرد رضا او نماز تپا به مشو و اگر
 رضا او نماز تپا به مشو و اگر مردی که زن خود را بخارند و از مدت خیار که زن آمد و خواجہ ابو قبله و او در حرمه اسعد فتوی بر این است
 خلاف است اگر زن در نماز است مرد او زن را قید او رجعت ثابت شود و نماز تپا به مشو و در رضا از آن حاجت نباشد و اگر زن نکین
 و مرد و بچه ایشان در نماز تپا به مشو و اگر کسی که گشاده کرد و در کین بخارند که مرد و بقول ابو حنیفه محمد نماز تپا به مشو و در بقول ابو یوسف رحمه
 اسعد زیاده از نیمی باید از نیمه دور و وقت اگر زن در نماز است یک کین نماز تپا به مشو و اگر زن در نماز تپا به مشو و اگر زن در نماز تپا به مشو

بر حرمه گفته است که نماز تباها شود از برای آنکه اگر ازین شیر که دیگر مراد می است حرمت مضاعف ثابت شدی چون حکم از حرام شستن ثابت شود
 نماز نیز تباها شود و یکایک شیر در آن کلی گشته است و اصل اینست که هر چه روز تباها کند نماز را ساقط کند و بسیار چیزی مانده که
 نماز را تباها کند و دیگر روز تباها کند اگر روزی در نماز غلط نماید نماز را تباها شود و بعضی گفته اند که اگر زن غرض خائنه بود
 روزی نماز تباها شود که از وی یک چیزی بکازد و ظاهر بر و اینست که اگر لعین شود که چیزی بکلی رفته است روزی تباها
 شود و اگر کسی روزی تباها نشود که روزی بیضی است و بخلق رفتن بیشک و در شریعت بیشک حکم ثابت نشود اگر در کمالی
 دندان خیری مانده است از نماز نین بر دانا از بیرون آوردن خوابه امام زاید و حرمت الله گفته است که چون بیشتر شود معنی غلک
 خائیدن شود نماز تباها نشود و اگر مقدار خودی از نگاه دندان بیرون آید بخلق رفتن هم نماز تباها شود و هم روزی چون
 یاد دارد اگر روزی یاد ندارد نماز تباها نشود اما روزی تباها نشود اگر کم از خودی بودند نماز تباها نشود و روزی اما اگر یاد
 و بخلق رفتن نماز تباها نشود و روزی باقی بود اما اگر اندک از نگاه دندان بیرون آید و بخلق میرود خوابه امام زاید و حرمت الله
 گفته است که این خبر آن را بخرج کینه چون برابر بخودی شود و هم نماز تباها نشود و هم روزی و اگر آنرا آخر بعد از عبود و در سوله
 بخلق رفتن نرزد و بود و لیکن روزی تباها نشود و شیخ الاسلام بر آن الدین و حرمت الله گفته است که این جای بود که در یک
 رکنی بود اما اگر در هر رکنی اندک اندکی آید بخلق میرود نماز تباها نشود و روزی اگر در نماز سه سجده بنهاد و دو گنجی در
 دندان آورد بخلق رفتن نماز روزی تباها نشود اما اگر گنجی بخندید و انگاه بخلق رفتن نماز تباها نشود و روزی تباها نشود اما اگر در
 در مسوم از ابو حنیفه معنی الله گفته است که اگر بخلق از آن گنجی اثری نیامد روزی نماز تباها نشود و اگر قرآن بخواند
 از و نامش آب بیرون آید و بر پیشانی او کوفت چنانکه از لب و از گردی و آب بیرون سوی بماند و بر پیشانی خشک شدی آن آب
 را بخلق یا باران یا برف درست بخلق او رفت روزی تباها نشود و خلاف پیشه و کس که در دندان روزی در نزد بخلق رفتن روزی
 تباها نشود که در وی ضرورت است اما در برف و باران ضرورت نیست تا در سینه یا بازو یا بران بخلق رفتن و در گردن یا بران در نامش
 رفت یا باین این ادا نیست و اگر غلبه داشت باشد بخلق رفتن نماز روزی تباها نشود اگر برف یا باران غالب بود نماز روزی تباها نشود و این
 جائی بود که در بود اما اگر شب بود نماز شب تباها نشود و اگر بعد از عبود و در سوله پیش اسلام بخلق رفتن نماز روزی و بود و خود
 نماز شب بود و اگر پیش نماز شیرینی خورده است در نماز اثر آن شیرینی در خلق نیاید یا مسواک کرده است تلخی مسواک در خلق نیاید
 یا سیایان خشک آورد در خلق نیاید یا او را کوفت است اثر آن در خلق نیاید یا کف کوفت اثر آن می باید نماز روزی را
 بود که این همه اثر است و آن عفو است الله الموفق باب شریع در میان تریب و افعال و صلوة تریب و افعال
 نماز بقول از حرمت الله فریضه است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع معتبر بود اما قاعده این خلاف جائی بود
 که چون چیزی از نماز مانده بود چون یاد آید شریعت بعد از وی معتبر بود بقول از حرمت الله تا نخست آن اول این را بقول
 علی الله در حرم الله معتبر بود آنچه مانده است میار و در سجده بیرون آید تریب میالایق و مسبق بقول از حرمت الله

فرضیه است و بقول علامه رحمه الله فرضیه نیست ترتیب میان سنت فرضیه شرط نیست بافتقار نماید و داشت نماز باید و از تکرار
 که در رد ابو ترتیب میان فرضیه ترتیب بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فرضیه است و بقول ابو یوسف محمد و رحمهما الله فرضیه نیست ترتیب
 فرضیه فرضیه بقول شافعی حرمه فرضیه نیست و بقول علامه ما رحمهم الله فرضیه است و بقول امام شافعی است قضاء همان فرضیه است و او را
 فرضیه برکام که در نماز عید و بیرون آن چه فرق بود میان قضاء و او دیگر و قضاء و روزه ترتیب شرط نیست و قضاء نماز ترتیب
 شرط ندارد برای آنکه نماز بطلان فرضیه در روزه همان فرضیه علامه ما رحمهم الله گفته اند که جواب بقیاس میگوییم اما ما را از قول رسول
 علیه السلام و بفعل رسول علیه السلام بدانکه اصل صحابه رضوان الله علیهم تبیین معلوم شده است که ترتیب میان فرضیه فرضیه فرضیه
 اما قول رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم من علم عن صلوٰة او نسیها فلیصلها او ذکرها فان ذلک فقهنا فعل رسول الله
 آن که در حرب شد و چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر نماز چهارم ساختند و آن چهار نماز را نیز نماز
 تا بگذشت از اقامت میکنند و ترتیب قضا میگرداند و آنکه خارجیم را در وقت گذرد ندانیم معلوم شد که ترتیب شرط است و چون
 حدیث را چند مسند معلوم آمد یکی آنکه بجهاد و کافر پیشاید هر کدام قوی تر بود و از این پیشاید داشتن چنانکه حرب نماز پیش از حرب تقدم
 باید داشتن چون کار حرب تمام شود نماز ناکند شتر را قضا کند و ماری عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله
 وسلم انه قال من نسی صلوٰة فلم یندکرها الا بوجع الامام فلیصل النبی یوفیها و لیصلها تطوعا ثم یصلی النبی فابتغى ثم انظر النبی فی
 مع الامام عبد الله بن عمر رضی الله عنه وایت مسکنند از رسول علیه السلام فرمود هر که نماز فراموش کند و یا یاد باشد بگر
 در قضا امام باشد آن نماز را تمام کند و آن تطوعه شود و آن نماز یاد آمده را بگذارد و آنکه آن نماز را که با امام گذارده است
 نماز باز گذارد پس معلوم آمد که ترتیب میان فرضیه فرضیه فرضیه شافعی حرمه فرضیه است اگر فرضیه میگذارد نماز فرضیه
 ساقط شود و تو که شافعی حرمه فرضیه نیز بفرضه ساقط میداری و لیکن بر آنکه میگوییم که هر چه اندک بخاست بر حاشیه
 رسد و ای نماز باز ارد و مسافر را با جاسر بعد نماز و امیداری دیگر و آنکه بر مقتضای آنکه خواندن فرضیه میداری و اگر کسی
 بیاد امام را در رکوع انداید بلاقته گذاردن رکعت او را فتمه میداری و اگر در سجده پوشیده شود تجوی نماز گذارد بسمه طریف نماز را
 میداری و او تنها فرضیه است و بفرضه ساقط میداری باید داشتن که نماز را در وقت نکند داشتن ثابت است و ترتیب و
 بحدیث تا توایم بپردازم و کل کل کردن ببرد و خارجیم ترک عمل بحدیث گویم و بایسته عمل کنیم و لیکن حدیث را منشی گویم و بر
 که وقت فراخ بود حدیث را واجب العمل گویم بر آنکه که وقت تنگ بود حدیث را واجب العمل گویم و لیکن واجب العمل گویم و بر قول
 بعضی از علماء یاد داشت خاصه وقتی را بود و فاسد نمازی بود و بر قول علامه ابده است چنانکه نماز پیشین میگذارد و در میان
 نماز پیشین یاد داشت که نماز باید بوجع است بگذشت و نماز پیشین تمام کرد و یا نماز یاد را قضا کرد و بایستی که نماز پیشین بگذارد
 و یا بگذرد و باید داشت آن نماز پیشین نماز دیگر میگذارد و را بود و بوی آنکه آن نماز پیشین بقول شافعی حرمه است و از فرضیه
 نیابت داشت و بقول محمد تحریریه بانی نماز بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف حرمه است و تطوعه شود و استکمال یاد اگر این مرد صنفی باشد

بود و ترتیب اظهار نگاه داشته باشد و این نماز صلوٰه متعده باشد مقتدی بوده باشد در قضا امام فائمه خوانده باشند پس
 آن نماز بقول شافعی بر حرام بوده باشد اما این خلاف نیز در علمای ماست زعفرانی گفته است که در علم این مردان است که
 نماز سب و آمده است نمازش روا بود و حسن است و در حقیقت گفته است که اگر این مرد در علم و ترتیب عالم نیست نمازی را روا بود و بعضی گفته
 اند اگر مجتهد است روا بود اگر مجتهد نیست روا نبود و اما ظاهر روایتیست که اگر این مرد در علم و ترتیب عالم است و میداند که نماز
 در وقت نگاه داشته است و ترتیب مجتهد نیست ای مجتهد اند یا یعنی که هر دو عمل کوفی دوم بایسته دوم مجتهدی ای با جتهد
 خود دیان عمل که در ترک عمل مجتهدیست گرفت ازین روی گویم که فاسد است و بقول شافعی حرام است یعنی ترتیب که ساقط شود و به
 حکم شود و یا بواسطی یا سبکی وقت یا بکثرت صلوٰه فوائت بشهر مری گفته است که بر یک نماز را بماند در مدت هر خود هیچ نماز
 روا نبود تا آن نماز را قضا کنند از برای آنکه قضا کردن نماز گناه کبیره است از آن قضا کنند تا با بماند آنکه ترتیب شرط ندارد
 در اعتقاد وی اینست که بکبره بیار از ایمان بیرون آید و بکفر اندر نیاید و جاوید در دنیا و دنیا داران نماز صلا این امر گفته
 است این مذہب باطل است و علی ذکر اسرار کتب برای اله آورده است تا مسیحا را حق از باطل معلوم شود این میلی حرمه العتقه
 است که یک نماز را مانند یک سال هیچ نماز وی روا نبود تا این نماز را قضا کنند از مقتدی و غفیان شام است زعفرانی گفته
 است که هر که با کثرت نماز را مانند یک سال هیچ نماز وی روا نبود تا این نماز را قضا کنند از محمد حسن حرمه العتقه است که هر که بچند نماز
 ترتیب ساقط شود این روا نیست و است بوی علی شلیک کردن ظاهر روایتیست که هر شش نماز را مانند ترتیب ساقط شود که
 کثرت است که یکی نماز هر چند که از وقت قاضی امام صدر الدین معتزله گفته است هر که بر یک نماز مانده صاحب قیام بود آنچه
 میکند و روا بود آنچه می ماند بروی بظاهر روایتیست که شش نماز مانده صاحب ترتیب نماز چند که از صاحب ترتیب
 شود و خود امام اجل حرمه العتقه است باز بمانی مقدار که از که مانده است تا صاحب ترتیب شود طی وی رخصه العتقه
 است که یکی نماز گذارد و یا بر صاحب ترتیب شود و فایده این خلاف جای پدید آید آنکه شش نماز مانده ترتیب ساقط شود و نماز
 گذارد و روا بود و ششم بماند باز نهم میکند از طریق حرمه العتقه است که روا نبود و آنچه امام اجل حرمه العتقه است و روا بود
 مسند از خواجہ امام احمد غزالی رخصه العتقه سوال کردند و گفته که جواب همانست که خواجہ امام اجل حرمه العتقه است اما
 فتویٰ بقول طحاوی حرمه العتقه تا تمام در ماندن نماز دیر نشوند اگر تا رسید رسید و بماند و بماند یا داشت آن نماز وقتی بماند
 اما اگر وقت تنگ است روا بود اگر وقت فراخ است روا نبود و این را یکی نماز مانده که در بعضی اصحاب انفس انان حرمه العتقه است
 باید داشت آن نماز وقتی میکند از اگر وقت تنگ است روا بود و اگر وقت فراخ است روا نبود و دیوانه پشوش اند و یکی از ماند و یا
 داشت آن نماز وقتی میکند از اگر وقت تنگ است روا است و اگر وقت فراخ است روا نبود و کافری اسلام آورد و یکی نماز
 ماند و داشت آن نماز وقتی میکند از اگر وقت تنگ است روا بود و اگر وقت فراخ است روا نبود و اگر مسلمان را که
 از شش نماز است از وقت چندانی باقی است که از آن قضا بعضی بکشد و بعضی نه بقول ابو حنیفه رخصی ۱

منه باد و پشت آن نوبت قتی میگذرد و در او بود که از قبضه آن بعضی پاره نیست و قبول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هیچ کجاء از نوبت قتی
که نوبت قتی نمیکشد و آنگاه قتی گذارد و موسی را نماز خفتن بدست نماز باد و میگذارد و حکم کنی وقت هنوز وقت است
باقیست خفتن را شروع کرد و در میان نماز خفتن افتاب برآمد اتفاق نماز باد و در او بود نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن
بعیده رسول الله ساند افتاب آمد و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باد و در او بود نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله نماز خفتن و در او نماز باد و باز گذارد و چون بعیده رسول الله ساند افتاب برآمد با جماع مرد و نماز نشد و
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باد و اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز باد و دوم این جایی بود که بعیده گذارد
اما اگر نماز خفتن بدست بنواشوی نماز باد و اگر در چون بعیده رسول الله ساند برآید اندیش که نماز خفتن بدست نماز
باد و در اسلام داد و نماز خفتن شروع کرد و چون بمقدور بعیده و رسول الله ساند افتاب برآمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
مرد و نماز نشد و ابو در وایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه مرد و نماز نشد و اگر نماز باد و اگر
بعیده و رسول الله ساند برآید و اگر نماز خفتن بدست این نماز قضا و غیرت که ابو حنیفه رضی الله عنه سیران آمدن نماز
بفعل نماز گذارد و فریضه مرد و اما فی بر و وایت است که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز باد و در او بود از برای آنکه
هم از ابتدا بیاد داشت نماز خفتن حکم کنی وقت نماز باد و اگر کرده بودی و در او بودی اکنون بفراموشی گذرده است طریق اولی بود
که در او بودی اکنون بحقیقت شد که وقت نمیکشد و ده است که نماز خفتن بکنجد و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم
بکنجد اگر یکشنبه نماز مانده باشد ترتیب قضا شود که بر کجا و تر و فریضه بجهت و تیره فریضه گرفته شود اما اگر یکشنبه نماز
مانده باشد یکی چنانچه و تر قضا شده باشد بعد از آن یکشنبه روز قضا شده باشد و تر علامه بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
ترتیب قضا شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود و بنا بر این اصل است که در بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است
قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز باد و او داد که و تر بر سر است و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباها شود و قول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباها نشود اگر نماز خفتن گذارد صفت و و تر که در دو بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه نماز و افتاده است
فریضه نیست باز که در اتفاق و تر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز که در و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باز که در و و نظر قول ابو حنیفه
رضی الله عنه نیست که نماز خفتن گذارد و او دادش که نماز شام بر سر است و اجماع است که میان نماز شام را قضا کند از بعیده مرد
آید این نیز همان حکم دارد مسلمانی را نماز پیشین بدست از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز میگذرد و یکی
رحمه الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر گذارد چون افتاب فرورد و نماز پیشین قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و این قیاس
بر قول محمد است رحمه الله که وی اسبیه وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا
کند و آنگاه نماز دیگر گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر سایه پشت نماز پیشین نماز دیگر شروع
نمود و فرات در از خود چندانی که وقت محروم نماز دیگر گذارد و مصلو امام بکر خواهر زاده آورده است که بزرگ نماز قضا

چنانکه حاجیان از وفات بیرون آیند و در راه نماز تمام گذارند و آن نماز ششم موقوف بود چون بیشتر از صبح برودند اندک نماز تمام نماز ششم را باز گذارند و بر فرائض نماز شصت گذارند اما اگر صبح در آنجا برودند اندک نماز تمام بقیه نماز ششم را باز گذارند و بر فرائض نماز شصت گذارند و اگر نماز دیگر باز گذارند چنانکه مومن در شهر محروس را در آنجا آورد و او بود چون آن دختر سلام آورد و بانفاق عقد بر دیتی باز بنیاید این نیز همان باشد باید که تحریر نکند و نماز دیگر باز گذارد چون آنجا فرو رود و نماز پیشین را قضا کند و آنجا نماز ششم گذارد و اگر نماز دیگر نیز موشی شروع کرد و قنوت در آنجا تمام کرد و وقت مکروه نماز دیگر اندک یا تمام گذارد و پیشین بر من است برگرد و نماز دیگر تمام کند بانفاق شش و شصت نیز موشی در دست افتاده است اکنون و بگوید آنجا مکان قضا کردن آن نیست پس گذارد نماز دیگر تمام کند از نماز دیگر شش نیابت دارد و اگر در وقت مکروه نماز دیگر یا در وقت نماز پیشین دیگر شروع کرد و حکم کلی است و در رکعت گذارد و آنجا قنوت خود شصتی بر آن گفته است که نماز شش باشد و شصت نماز پیشین نماز دیگر در آنجا حکم کلی است وقت روا میباشتم اکنون الوقت تنگ باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر را آنجا نماز ششم گذارد و اما نماز هر وقت آنست که روا بود از برای آنکه صابت کنیم نماز را که بعضی از وی روا بود و بعضی قضا فاضله از آن بود که من کل وجه اگر در وقت مکروه نماز دیگر شروع کرد و در رکعت گذارد و آنجا قنوت و یکی آمد همین نماز دیگر را بر وی افتاد کند قیاس آنست که روا بود از برای آنکه اعتبار تحریر راست دلیل بر آنکه رسول علیه السلام فرمود است که چون تحریر در آنجا افتاد کرد چهار رکعت بانی آنجا بگذاری روا بود و چنانست که در آنجا بگذارد پس حکم حدیث وی را که روا بود و آنکه بوی افتاد کند قضا گذارد و روا بود ابتدا قضا گذارد و گذارد در دست نیاید اما هر روایتی آنست که افتاد در دست آید که آنچه امام باقر بگذارد روا بود و آنچه بی آنجا بگذارد روا بود قضا و سستی قضا گذارد و است و افتاد قضا گذارد و است و افتاد قضا گذارد و است و اگر مقتدر بر آید آنکه نماز پیشین بر من است نماز وی تباه شود که غمزدی در وقت مستحب افتاده است که نماز پیشین و از است و شک که وقت مستحب نماز دیگر باقی است یا نه باید که نماز پیشین را قضا کند و نماز دیگر گذارد چون وقت نماز ششم آید نماز پیشین را باز قضا کند و آنجا نماز ششم گذارد که احتمال ندارد که قضا نماز پیشین وی در وقت مکروه افتاده باشد و این بار دوم از آن قضا نیابت دارد و اگر از آن قضا در وقت مکروه افتاده باشد این بار دوم از آن قضا ناگزشته نیابت دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارد و ام بانی باید که چهار رکعت نماز دیگر نزد یکترین نمازی که بر من است نیست کند و بگذارد و اما اگر گذارد و بود این بار دوم از قضا نیابت دارد و اگر گذارد و باشد نیابت از فضل دارد و اگر در وقت مکروه نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارد و ام بانی چهار رکعت نماز دیگر وقتی شروع کند و رکعت اول قنوت خواند و در رکعت دوم بخواند و در رکعت چهارم بخواند اگر بران قیاس اگر گذارد و باشد این از اول قنوت یا بابت دارد و اگر گذارد و باشد این بطور معلوم نشود که بعد از نماز دیگر قطعه مشرعه نیست اگر وقت نماز نماز دیگر شروع شش و شصت است اگر وقت نماز دیگر بیرون رفت و می شک افتاد که نماز دیگر گذارد و ام بانی هرگز نیست

که بر وی چیزی نبود که من بجز کمان خیرم که وقت نماز بر مسلمان بگذرد و وی نماز بگذارد اما خواهی کرد امام زمان را بجز هر حرکتی که
کفایت کند در زمانه ما غفلت غایب است باید که نماز دیگر تقصا کند تا اگر گذارد باشد این بار دوم از تقصا باشد
و مرد و اگر سر نماز ماند و یکی گذارد و بجز کمانی وقت باز سر نماز دیگر ترتیب ساقط شود که قنوت ششش گذاردن و یکی
بغیر وقت است که وقت تنگ بود و اگر در نماز تنگ افتادش که پیش از آن نمازی دیگر بر من است یا نه چون نماز تمام
کرد و بقیه ششش که آن نماز بر من است آن نماز را تقصا کند و در عیون المسایل از ابو یوسف و حمزه البدر و امیت که نماز
وقت را باز گذارد و اگر در نماز او ششش که پیش از این ششش نمازی که نماز بر من است بجز کمان حدیث ازین نمازش از هر صفت
باصل شود ۱۰ حتی قطعه باقی بود و لیکن نفقه را بود و از فریضت نیابت در روز برای آنکه اگر ششش نماز نماند و ترتیب ساقط
شدی و اینها بر امری گذاردند است بطریق اولی بود که ترتیب ساقط شود و در او تا دلی این حدیث برای ثواب است و نماز
حقیقت اگر بیاد داشت و یکی نماز بخیر نماز را گذارد و این بخیر نماز موقوف بود بگذاردن و یکی نماز در اصل یکی نماز است که گذاردن
بخیر نماز بر او ایست یا باز از یکی نماز است که گذارد این بخیر نماز را فاسد کند بر قول ابن ابو حنیفه رضی الله عنه اید بر قول ابو یوسف
و محمد و جمیع ائمه این بیان نماز که این بخیر نماز بر او ایست یا باز از او نماز ششش است چون گذارد بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخیر نماز بر او ایست
بر وی همان یکی نماز بود و بر قول ابو یوسف محمد و جمیع ائمه این بخیر نماز آن یکی ششش تقصا باید کردن و آن یکی نماز کاین بخیر نماز را فاسد کند
اگر سر نماز ششش نماز گذاردی آن نماز را فاسد کند و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه این بخیر نماز فاسد شود با اتفاق ششش نماز را فاسد کند
ششش نماز ماند ترتیب ساقط شد پیش از آنکه نماز سقیم را گذارد و از آن ششش کی تقصا کند ترتیب نیاید یا اختلاف ششش نماز نیست نعم کاین
موقوف بر حمزه گفته است که ترتیب باز نیاید دلیل بر آنکه حوض طیب شهاب اندر آید میرون رود یک شود و آن باب از طرف دیگر بر این
حوض اندر آن بر طیبی باز نیاید و آن نیز همان حکم دارد که ترتیب ساقط باز نیاید خواه امام زمان بخیر حمزه گفته است که ترتیب ساقط
مینورددی سه حکمت و اولی حکمت آن دو که حکم است ششش نماز ماند ترتیب ساقط شود سقیم گذارد و ابو یوسف و ابن حکم است چون سقیم
نماز گذارد در تقصا کردن آن ششش نماز بخیر است هر که تقصا کند از هر چه میرون آید این نیز حکم است این معنی است پیش از آنکه نماز سقیم
گذاردی را ششش نماز یکی را تقصا کرد و بخیر نماز ترتیب نیاید اختیار بخیر الاسلام بر آن ایدین و حمزه گفته است ترتیب ساقط بر مسلم عالم
با حکم موقوفی یک شهاب در نماز ماند است و در دیگر بابی که ازین نماز ماند تقصا میکند که گذارد تقصا نماز را بود اما بخیر دارد
و نسبت بر کثرت او اسکند و آنکه تقصا را بود اما در وجهی که یاد داشت بخیر نماز ماند باید و امر و زنی که گذارد و انبیا و ائمه شریفین
باز نماز ماند اما این را فاسد کند بر وی بجز بخیر نماز ماند وقت نماز پیش از آنکه بخیر نماز ماند و این سقیم را در انبیا و ائمه که گذاردن یکی نماز
بر نیاید و نماز سقیم نیست که در او بود اختلاف است که در او بود و سقیم معلوم آن که گذاردن آن یکی نماز ترتیب نیاید که دیگر تقصا اسکند
و آنکه از انبیا و ائمه نماز مضنون و ابو یوسف و ابن حکم گفته است باید و در تقصا کند از نماز ماند و این بر وی چند نماز ماند یا با
چند نماز ماند یا با نماز ماند که در او بود و نماز ششش و آنکه ترتیب ساقط بود و بر وی از تقصا و نیز سر نماز ماند یا با و در وقت

سه نماز پیشین ام روزینه میکند و در او بنود نماز دیگر شد نماز دیگر میزد و راقعه یا کبر و بر وی کنی نماز دوم و نیز نماز میزد و دست این را در نماز دیگر
امروز یک کذا در او بنود نماز شام شد نماز شام دوم شد و راقعه یا کبر و بر وی کنی نماز میزد و دست این نماز شام را گذارد و بنود نماز
خفتن نماز نخست نماز خفتن و نشیئه افغان کند از قضا و در نماز دیگری چندی نماز خفتن است و اگر کند و در او بنود و اسکاال یک کذا
چهار نماز در میان نماز و آمده است جز ترتیب باز نمیدارد آن چهار نماز فاسد است و باید داشت و فاسد و قبیح را و اگر کسی
نماز ترتیب ساخت شود و یا چند کند از آنها صاحب تیب شود و نماز دیگری که یک نماز در نماز صاحب تیب شود جزا و اصل
در نماز که شش نماز کند از آنها صاحب تیب شود و در نماز شام را گذارد یا معقیم در عصر چهار نماز در حکم
نماز باشد و در نماز که از هر نماز چهار نماز بود و شش نماز بود و قبول ابو یوسف و محمد و جمیع اهل سنت نماز
شام تا آن نماز شام شش نماز قضا کند بعد از آن همین نماز تا شامهارا قضا کند بنده بود بقول ابو حنیفه و رحمه الله
نماز شام را قضا کند بنده بود و مسیئرا یا دانند که از یکشنبه تا روز نماز دیگر رکعت کنی نماز ه ام یا یکی نماز از یکشنبه تا روز نماز
ولیکن نمیدانند که کدام نماز است خواه چه مقدار مقابل از نماز دیگر رکعت نماز که نماز دوم بر سر و وقت نشیند و بر سر
چهارشنبه نماز عید این بیرون آید از برای آنکه اگر دو رکعت نماز بود بر سر و وقت نشیند و اگر سه رکعت نماز بود بر سر رکعت
نشیند اگر چهار رکعت نماز بود بر سر چهار رکعت ایستاده یا نه و نیست از برای آنکه خت کدای نماز شمس است سفیان بن عیون
در نماز که سه رکعت نماز گذارد و علامه ای فرموده است که دو رکعت و یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی بقول ابو یوسف و محمد و جمیع اهل سنت
کنند و شش که کدام نماز را گذارد آن نماز گذارد از عید بیرون آید بقول ابو حنیفه یکشنبه تا روز نماز قضا کند تا به یقین این عید بیرون آید اگر
یاد آید شش که از دو شب تا روز نماز نماز ه ام سیدانکه نماز پیشین و نماز دیگر و لیکن نمیدانند که خت کدام نماز نماز ه ام یا یکشنبه تا روز
پیشین قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین یا از قضا کند آن قیاس که ترتیب نده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا که
نیابت دارد و اگر یاد آید شش که ترتیب نده باشد نماز پیشین ای در هر خود اول قضا نده کند شمس نیابت دارد و اگر یاد آید شش که ترتیب نده
نماز نماز ه ام سیدانکه نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و لیکن نمیدانند که کدام پیشین نخست نماز است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
کند چنانکه پیشین و آنگاه نماز شام را گذارد و وقت نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین و دیگر و پیشین که یاد آید شش که ترتیب نده
چهار نماز نماز ه ام سیدانکه نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و خفتن و لیکن نمیدانند که کدام نماز پیشین نماز ه ام این خت نماز را بهمان ترتیب قضا
چنانچه پیشین و دیگر پیشین و شام و دیگر پیشین آنکه نماز خفتن گذارد و آن وقت نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
و دیگر و پیشین و شام و پیشین و دیگر و پیشین است نماز را سالم اگر یاد آید شش که ترتیب نده باشد این نماز را بهمان ترتیب قضا
که پیشین است و دیگر و شام و خفتن نماز یاد و لیکن نمیدانند که کدام نماز پیشین شمس است آن نماز را بهمان
ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و شام و پیشین و دیگر پیشین و خفتن نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و
شام و پیشین و دیگر پیشین در هر دو نماز را سه رکعت گذارد و سه رکعت گذارد و چهار رکعت گذارد و

[illegible]

که آتش نیکم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طبل نیکم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اسفل است
است نشاید بعضی گفته اند که علامت نیکم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که معلوم اعلام حاصل نیاید بر هیچ تر از گرفت یا ز گشاید باید و عید الله
زید انصاری رضی الله عنه بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من خوش خوابی دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با
جامه های نر و در دیوار بدین است افتاد و روی سومی قبله آوردند یکی بایک نماز گفت و یکی اقامت و من این را در کوفتم رسول علیه السلام
گفت بگو تا شنوم او گفت و یا رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بطلان را تعلیم کن که او از وی روزه ترست و می بطلان را تعلیم کرد
که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در آمد و گفت یا رسول الله در شب من چنین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد و بر او است
خواب امام اجل شخص حرم الله نکس خواب احکامات کرد و بر او است خوابی که از او در حرم الله سفید کس حکایت کرد و خداوند عید الله
انصاری حکایت کرده بود که زیاد از آن بی امام محمد جعفر صادق رضی الله عنه است که بایک نماز حکمی از احکام شریعت خوابی را شنید و
بایک نماز شرا اسلام است و در خواب گشت و در خواب بیا و خواب بیا بیا چون در خواب رسول علیه السلام در بطلان الامر کرد تا بطلان
گوید تا بر آن اصل است که در شب سراج رسول علیه السلام بایک نماز را بر شل شنید و چون مسجد اقصی رسید جبرئیل علیه السلام بایک نماز
و اقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انهار اقامت کرد و در رکعت نماز کرد و سبک تمام کرد و در رکعت اول الم و در رکعت دوم
روم و ایلاف خواند سراج رسول علیه السلام حق است و هر که تا مسجد اقصی نکر شود و کافر شود که مصطفی قاطع است توبه الهی سبحان الله
عبد الله بن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بر عذر آن مسک شود کافر شود تا آنجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است
علی ما رحم الله و ذکر کرده اند بنشین شود نخستین کسی که سراج پیغمبر علیه السلام تصدیق کرد بایک حدیث رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد
ابو جبرئیل علیه السلام بود و در بستر و جهالت است که سراج رسول علیه السلام حق است تا آنجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علی را
کرده اند این مرد رضی الله عنه گفته است که رسول علیه السلام که بچنین بایک نماز را امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شنیده بود و در تکی بنوا اسلام
نیاده بود آن امر را امت می نمود و برای آنکه کسی که اسلام نبود و کافر است بود و آن از اثر مجرای رسول علیه السلام بود که خدا تعالی فرمود
از ابریکان کان ظاهر میکرد تا این سبب استنشای بود و لیکن که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شمشیری بر گرفته بود و میرفت تا رسول
علیه السلام را اسلک کنند و راه دید جماعتی میخواستند تا که او را بپایانند عید الله بن عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت عجب کار است عید
لیکن که او را بپایانند گفتند خداوند عز و جل کافر و سخی آورد و گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلترین آدمیان و
خلاص ترین بر کنیز کنان کرده کافر و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی در گذشت او را دید قصد کفر می نمود که او را
دید بایستاد و روی برگردانید و گفت ای عمر ما خود ضعیف پس نتوانی آمدن با پیغمبر از الزمان چگونه خواهی بر آمدن که وی سحر
بر حق است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر آنست که عمر رضی الله عنه حال مبارک رسول علیه السلام را دید و گفت یا رسول الله چه
میاید گفت رسول علیه السلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و او را برگرد و گفت لا اله الا الله محمد
رسول الله سخن گفتن کرد و غیره از اثر مجرای رسول علیه السلام بود که خداوند عز و جل میخواست از اظهار مسکرها شدند تا ایشانرا سبب

که بر رجزه رسول علیه السلام این سخن میآورد گفت رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و چه شب در عبادت بوده است
 رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بگذار و این را بگویند ام میماند موزنان امت خود تا بقیامت در باطن
 در یاد او میگویند که الصدقه خیر من النعم چون موزنان گوید الصدقه خیر من النعم سمع گوید صدقت و برت اللهم ثناء عن
 النعم فلیکن بر باطن از قوت زبانی مستند کردن که امیر المؤمنین علیه السلام مودنی را دید در باطن از قوت زبانی میگوید گفت
 ای شیخ بوشنداری نازکدان کردن تو حجب نیارد بنا بران اصل است که کلمه شهادت را اول بد است و آخر خرم باید که از اول بزم
 آغاز کنند تا با آخر قوت باقی مانده تا آنجا آخر را پیدا کنند که بجای آخر را پیدا کنند و لا مشق و لا کلمه فی است حفظ شود در باطن
 مرتبه فرموده و نشاید کردن که روزی مودنی نزد یک عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای زاهد از صبی بمن تراود صدقه
 از برای خدا و از وجل عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت من تراود دست بخیر دارم و دشمن میدارم از برای خدا و از وجل گفت
 گفت از برای آنکه در باطنی از رزمه میگیری بر مودنی اجرت میگیری و گفت من این را بر دو تو به کردم گفت من نیز تراود دست تو ختم عثمان
 بن مطلقون رضی الله عنه گفته است که هر رسول علیه السلام احسن و خیرت این را که نماز بر ضعیف ترین قوم تمام کنی و بر مودنی و
 اجرة بگیری مودن محترم و پارسا باید تا قوم را و حرمت لازم آید یکی حرمت مودن یکی حرمت پارسائی تا اگر مودن خیر بود و
 نزدایه و دیگران بچشم حشارت در وی نظر کنند و بر این ایداد و دلا ایشا نشان زبان دارد و مودن خوشنخوی بود و بی طمع اگر کسی نیک
 به مسجد نزدیک باشند گویند که بانگ نماز بلند میگوید و الصدقه بسیار میگوید چنانکه ما بعد از نشوند گوید بعد از این نرم گویم و الصدقه
 و الصدقه اند که گویم و اگر کسی نیک باشد و بپاشند گویند که بانگ نماز نرم گویم و الصدقه و الصدقه اند که میگوید ما را بچشم قوت میشود
 بعد از این بلند گویم و الصدقه و الصدقه بیشتر گویم اگر کسی نیکان گویند که قامت و بر میگوید ما را خوب میگوید گوید بعد از این نگاه تو
 گویم و اگر کسی نیکان گویند که قامت و بر میگوید ما را بچشم قوت میشود گوید بعد از این و بر میگوید هر چند که بچشم کند سبب شود
 میشود و چند همه جود ثواب بود و بر آنها همان مقدار بود قال البیاضی علیه السلام سلم الدال علی الخیر کفایه رسول علیه السلام فرموده
 است که هر که او قیامت امناء و صدق موزنان امت من سرخروی و بلند کردن باشند چنانکه حقیقت کردن ایشان را از رزق بود اما
 از بسیاری ثواب که ایشان را از رزق بود و همه سرخروی و بلند کردن بلند تر بلندای آن خوشی بلند تر و بلند تر بلند شده و موی را بود
 با کراته اشکال آید که بلال از اول چنده بود و با خرمولی اما کسی این فعل رسول علیه السلام جزای نرسد آن از برای جواز بود و دلیل
 بر آنکه در بعضی نزدیک امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و بی ایشان سوال کرد که لعاب بران کیانید گفتند اما ما آن مامولان
 ماند و موزنان ما بلندگان ما امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بیشتر این کار تا بخود ترین کسان نگذاشته اید و ایشان را
 منع کرد پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان مکرده بود بانگ نماز گفتن باینها را و بود و لیکن غیر ایشان مودنی
 تراود اشکال آید که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چشم پوشیده بود و انهم از برای جواز بود و مودنی مقارن سپیده بانگ نماز گفتی و
 که این از رجزه رسول علیه السلام بودی و بر اخور دکی بود که دست و بر ابگر فنی و به مسجد اوروی و آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مؤمنان و در خلافت کردند مسجد بود در جوار کعبه در یک مسجد با کنگره آغاز شد این مودن با یک چرخه نامی با کنگره از آن نیز در آن کنگره
 میگردید و این نیز با کنگره آغاز کردند اگر با کنگره مسجد و اگر جواب گوید که با کنگره مسجد می و می آغاز کردند باید که می از آنجا ندو جان با کنگره
 خود را گوید که آن ذکر است و این در حقیقت مسئله نیست که مودن در با کنگره و قامت در مسجد باشد در میان با کنگره و قامت چند
 تا نیز کند چون صبر دید با کنگره گوید باید که قامت وقتی گوید که اگر نماز باشد و نماز او افتد تو اندک دو رکعت بخواند و اگر وقت معتبره در وقت
 مسجد گذارد چون نماز ششم را زوال کند و با کنگره گوید و مقدار چهار رکعت تا آخر نماز و قامت که در وقت نماز دیگر گوید با کنگره گوید
 و مقدار چهار رکعت تا آخر کند و ان شاء قامت گوید و جواب نام خمس را گفتند که هر روز تا قبل از این وقت تو را تعالی من هر چه فعل می کنی
 الی الله العالی و قال النبی من المسلمین قولوا السلام من اولی با کنگره است و کل حال چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر چون وقت نماز ششم اندازد
 با کنگره گوید و بقیه نماز می مقدار دو رکعت نماز تا آخر کند و ان شاء قامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله همان مقدار که در کتب معتبره
 و خطبه تا آخر کند و من نیز آن مقدار تا آخر کند و قامت گوید و بقول ابو حنیفه رضی الله عنہ همین با کنگره از گفت تا آخر کند و بفرمود قامت گوید
 چون وقت نماز خفتن در آید با کنگره گوید و مقدار چهار رکعت نماز تا آخر کند و ان شاء قامت گوید اما نماز را ساعات کند تا آنجا که
 تا سبب انبوهی جماعت شود بر وقت نماز مسجد در کسی پس میگوید پیش از نماز خفتن نشاید که تا دو رکعت شصت مستحب نماز خفتن
 است بعد از نماز نشاید که وقت نماز است و اینها از هر چه جماعت است نشاید که گفتن از وقت مسجد و وقت و بجز ریا روی
 میفرموشد بدو که وقت نماز خفته کرده باشد و اگر جماعتها وقت نگرفته اند روایت اصل نیست که نشاید که اگر اهل کوفه خنوی بدان است
 که نشاید خردیدن از بر آنکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان با کنگره و قامت الصلوة شاید گفتن بانی بقول محمد
 نشاید گفتن دلیل آنکه عبد الله بن عمر رضی الله عنہما با سلم مسجد اندازد نماز گذارد بیرون وقت و الصلوة الصلوة گفت عبد الله بن عمر
 رضی الله عنہما گفتند برای سبب این بودیم که از آنجا که بدین بیرون آورده اند که پیش از این بشنوده ایم این روایت در صلوة خواجگاه اهل
 خمس است اما در صلوة خواجگاه امام که خود این را زده و حجت اندوده است که عبد الله بن عمر رضی الله عنہما با سلم مسجد گفتند که الصلوة
 الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شاید گفتن دلیل بر آنکه غلامی سبب آن رضی الله عنہ بدرجہ رسول خدا را
 آمد و گفت اسلام علیک یا رسول الله صلوة و هر دو این فعل و مسند هم آمد یکی آنکه سلام پیش از رکعت است قال ابی حنیفه صلوة و سلم اسلام
 قبل الصلوة و دیگر روایت میکند موسی بن ابی عمیر القصبی رضی الله عنہ بدرجہ رسول الله السلام آمد الصلوة الصلوة گفت پس از آنکه سلام
 الصلوة شاید گفتن مسجد است که مودن بدو رضا بدین قاصی و آسیر بود الصلوة الصلوة شاید گوید که ایشان
 با صلوة خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر بادن شهر
 نزد یک قاضی ابو یوسف آمد و گواهی داد ابو یوسف رحمه الله گواهی آورد که در فاروق مسجد ابو یوسف را طلب
 کرد و گفت چرا گواهی ویرایش نمودی گفت من بدو بی پیش شما بودم و وزیر کار می فرمودند و می گفت بنده تمام از او می شناسی است
 با راست گفت نیست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق

برگردد و اینها را از آن زمانها و ایشان بزرگواران کند چنانکه نماز را از خانه من بیرون کردند و قال النبی صلی الله علیه و آله من لم یصلح لکم فی الدنیا فی المساجد انتم فی المسجد و خرجت الملائکة فقالوا ربنا و سبحنا و سلیماننا طهرنا عبادا و کرمنا فیک فیقول الله سبحانه و تعالی الخیر فی دوزخه و لا یسلطهم اقواما من جانب المشرق لیخرجوهم من بیوتهم کما اخرجوهم من بیوتی و قال النبی صلی الله علیه و آله من دخلکم فی المساجد کما کلام الدنیا احبط الله تعالی علمه و معین سنته قال النبی صلی الله علیه و آله سلم المساجد اسواق الاخرة سکناها تجارها و کلها خیر برزخ قدر بعضه طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجد را بازار آخرت است مسکنان و دوی چون بازار را که بر کسی بود کند بقدر نیاز خود و چنانکه آن بازار را که باقی کند قال علیه السلام المسجیدیت کل تقی چون مسجد اندازی تعمیل نشاید که در آن بیرون رفتن قال علیه السلام المؤمن فی المسجید کالمسلم فی اللاد و الملتفی فی المسجید الطیق العقیص رسول علیه السلام فرموده است که مؤمن در مسجد چنان بود که باسی در آب منافی در مسجد چون در غصص است و احوال امام زاهد فرموده است که مسجد است که بحدیث آمده است بر که پیش از آنکه نماز بر مسجد حاضر آید و ثواب سید و است و بجز نماز نپذیرفته و در جوان دوی خداست که در آن وقت با یکدیگر آید ثواب است و بجز نماز نپذیرفته و در جوان ثواب است که در آن وقت ثواب کی نماز یابد و اگر پیش از امام سر بر آورد و سر فرو آورد و بجز ثواب نوبتند و احوال امام جو القاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مؤمنان است و ثواب نماز اعلام مؤمنان است و قامت رایا بسنن علامات کلا است که کاسلی عادت کرده باشند و رسول علیه السلام در وصایای امیر المؤمنین علیه السلامی الله علیه و آله فرموده است قال النبی صلی الله علیه و آله سلم یا علی ان للسککان ثلث علامات بتواضع طاعة الله تعالی حتی یظهر حتی یضع و یخرو الصلوة حتی یقف علی اوقافها رسول علیه السلام فرموده است یا علی هر کاسل الله علامت است تا توان و بی در مسجد در علامتها و خداوند تا متفرق کند و چون متفرق کند ضعیف کند و نماز را تا خیر کند از وقت برو و قال النبی صلی الله علیه و آله سلم اذا فی احدکم المسجید فلیقلب فخلیفان کان بها اذی فلیسبها الارض فان الارض بها طوبی و رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما در مسجد خوابد باید که در میانها بیدار که ضعیف شود و دیگر اند اگر نجاستی رسیده بود در زمین باید از برای آنچه زمین پاک کننده و مراد اگر چه ضعیف بود باید که بر زمین نالد برای اقامت سنت است و دلیل آنکه امیر المؤمنین علیه السلامی الله علیه و آله پایش را که پاک لاده بود در زمین باید نگاه در مسجد و اگر نماز کرد و در مار معلوم شد اگر چه قد میباید بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت الحاکم مسجد اندازی چون مسجد اندازی نخست باسی راست در مسجد باید نهادن قال النبی صلی الله علیه و آله سلم علیکم بالیسامین خان الله رخت السما من فی کل شیء حتی الشغل و الرجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد عسندی وقتی به مسجد درآمد بغزاش نخست قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم را بر زمین آورد و گفت که او شده که به مسجد اندر آمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد بعضی گفته اند که پای چپ پیش بند بر آینه همیشه کنای از دوی در وجود آمده بود و حاتم حکیم گفته من از زوال ایمان خود انداخته تمام پای چپ نخست در مسجد نهادم و کتا اثر حضرت من بامین بود از من چنین بی ادبی در وجود و نیاید باید که اندر از باسی رسیده اند و معنی گفته اند که ما قبل از دوی مصیبت در وجود و نیامده باشد از دوی تقصیر چنان در وجود آمده که نخست پای چپ در مسجد

قد مبارک باشد در زمین مسجد البیدون آورده اند که ابوحنیفه رضی الله عنه در مسجد شسته بود و یکی آمد و قدمها در زمین مسجد
 البیدون حنفی السرخه فرمود که ای شیخ اگر قدمها در خود را در روی روی من بالیدی بدو ستر دانی که در زمین مسجد که از دو چ
 خالی نیست یا بای تو پاک است یا بیدار گری تو بپایه است بیدار گری زمین را که است با پاک داشتن و می تو را که ان طهرتی لطافت
 و پاک کنی و اگر که مسجد اگر چه این امر و خانه گفته است ولیکن قبایل بن بزمین مسجد را پاک کنند شستن از عین است و اگر کسی تو پاک است
 بخوار دوشی زمین مسجد اگر خداست خالی عزوجل عزیز گردانیده است هرگز نگردانید خدا را بخوار دارد و بخوار است یا بخوار خود را بزمین را اگر
 خاک را رویه نوده کرده اند در آنجا که مال پاک نبود و در آنجا ناساطی هم آورد و است اگر کسی در مسجد چیزی بخورد و از آنجا که پوست آنرا
 بر بورد یا بر زمین مسجد بپزند و بر بورد یا بپزند که حرمت زمین مسجد زیاده از حرمت بویا مسجد است زیرا که زمین مسجد است بویا
 خواست که حرمت بورد یا مسجد است زمین مسجد است بپری گفت رسید عالم را که علمی یا موه که به بیشتر نزد یک تو هم
 سوئی کن پرگفت قوت دارم پیغمبر علیه السلام گفت اماست کن پیغمبر گفت علیه السلام صفت اول نماز در دو میان
 با گنجا رود و از وصفی راست و از سر دعا که میان با گنجا و قیامت گفته شود هرگز و نشود چون در سجده فراید باید که گفت و در
 نماز گذارد و دست مسجد را نشیند قال النبی صلی الله علیه وسلم انما اول سجده فی المسجد یجسی حتی یصلی رکعتین رسول علیه السلام
 فرموده است که کسی از شما چون مسجد اندامه بنشیند تا دو رکعت نماز بگذارد و در میان با گنجا و قیامت دعا باید گفت بر تو بر دایم
 که دعا کن میان با گنجا و قیامت آن دعا نشود و بعد هر فرغیده و ما استجابت و قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی حکیم الله ما
 ما بین الاذان و الاقامت فانه لا ترو و قال علیه السلام بعد کل فرضیه دعوت مستجابته در وقت با گنجا و قیامت نشاید سلام
 گفتن و اگر گوید کسی و چه نباید در وقتی که مؤذن قیامت گوید و دعا نشاید گفتن همان گوید که مؤذن گوید قال النبی صلی الله علیه
 و سلم من قال مثل قال المؤذن مؤذن غفر الله له و اگر مؤذن در مسجد قیامت لی گوید اگر آنها که بیرون مسجد اند نشنوند مگر آنکه بورد
 اگر کسی دیگر است که ایشان را اعلام حاصل آید که ایست نبود بقول شافعی حقه است قیامت طاق گوید بقول امامان قیامت طاق گوید
 ابراهیم خنجر رضی الله عنه گفته است که قیامت طاق را امر شوم گفته اند و دلیل بر آنکه ایست مؤمنین علی رضی الله عنه یکی از دیگره قیامت
 طاق میگوید گفتش ای برادر ترا کدام مستم تعزیم کرده است که رسول علیه السلام با پیچیدن شستن و سیم معلوم است که قیامت طاق
 نشاید گفتن مؤذن باید که خوشخوی بود تا بعد وی انبوه تر شود و اگر گویند بلند گفتی که بچکار از ایدار کردی که بیا این باز بزم گویم
 هر چه گاه نرم گوید پیچیدن کند سبب تبوی جماعت شود چه چند که خواب مرجعه را بود وی را چنان بود قال النبی علیه السلام الا انی
 علی امر کما علی خلاف ایوب یا گفته است مؤذنی که تعبیر نبود و عالم را عالم بود و مراتب نماز و قولها علماء و علماء و ای الزکوات و
 بنود و بیون المسائل و کوربت و در حدیث آمده است که هر کس نماز دنیا الفرق و بدایس امور الاخره و صدق و سر کار و دنیا رفی است
 او سر کار و امر است گفتن است بنده یا بعد مؤمن و المؤمنات را کمالی نماز را از سر بر داشته کردان یا بر بنویسند تحت کمالی و
 عالم بالصواب با گنجا که روز او میز تعبه او کند که ام است و بر شرم طحاوی هم آورده است که پیش مقصود است وجه قبول

وی است که روایت میکند سابت بن زید رضی الله عنه که باگنماز نماز است تا و علی بن سابت بن زید رضی الله عنه روایت میکنند آن در
 وقت رسول علیه السلام و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بود که در آنوقت نماز را بنمود باگنماز همان پیش مقصود گفته اند و اما در حدیث
 المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه نماز باگنماز مکرر شد پس آن باگنمازی که میقتضای احوال کند باگنماز نماز است و دلیل بر آنکه بدان باگنماز
 اعلام بحاجتی می آید اگر بیان باگنماز گذاردند و ابو بکر است و سابت مطلق است خداوند عز و جل میفرماید قوله یا ایها الذی آمنوا
 اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذر و البیع و اگر در آنوقت می کند ناقص باشد اما با شریعت بی عیوب نماز
 عید را باگنماز و قیامت نیست و دلیل بر آنکه سهو و غیبت رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که من و دو هزار نفر نیز در قیامت از رسول علیه
 نماز را عید گذاردیم و نشنوم که هیچ نماز عید را باگنماز و قیامت گفته اند نماز عید را باگنماز و قیامت نیست بنابر این اصل است که نماز عید را
 می آید و در گوش است باگنماز میگویند و در گوش حبس قامت میگویند بنابر این نماز عید را باگنماز و قیامت است و یکی از مشایخ گفته است
 که هر چه فرزند آدم میان باگنماز و قیامت است جماعت زمان منسوخ است و اگر گذاردند و بود و لیکن باگنماز میگویند و دلیل بر آنکه
 میکند را بطریق دیگر و در موشان نایسته صدقه جماعت میگذاردیم سوال کردم که باگنماز و قیامت گویم گفت ای ابن عدیث روایت
 کرد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و بر روی صورت و صورتها گفته باب ششم در بیان فضیلت نماز جماعت نماز جماعت
 فضل دارد و بر عبادت های دیگر تا ندی چهار خیرات بسیار در چهار روز ماه رمضان دارد و در کوفه مال بدید و در روز و در خیریت
 کند باسلام و می آید ما بین که نصف نماز جماعت اندر اند و خود را تشبیه و جماعت گذاردن همان حکم کند شریعت باسلام و می فرماید و در
 شود و شریعت حکم باسلام و می گذارد جماعت شش بار سلام است نماز جماعت گذاردن و بقول مالک غفر لیه است و هر قول و روایت است
 که رسول علیه السلام فرموده است لا صلوة لجماعة الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد الا فی المسجد
 و بنصیر ما تردید می نماز جماعت گذاردن و نصیر است و هر وی است که خدای عز و جل میفرماید و اگر کوه مرا کهین خدای عز و جل
 که در کوه آید یا در کوه این خبر جماعت حاصل نیاید هر روایت نیست که نماز جماعت گذاردن سنت منوکه است تا دیدش
 محصیت است بدعت و ضلالت گرفتن وی بدی سبب سعادت است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی الطیبت علیها مائة الف صلاة
 و جماعته با صلوة الخمسة مع الامام رسول علیه السلام فرموده یا علی من یکم بجمعة مع الامام است قوتش طلال بود و در
 وی نیست و خلاصت وی با علما بود و پنج نماز جماعت گذارد و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ثلاث علامات قوت
 الحسرة و اجتناب العلماء و الصلوة وحده رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرید نخست راسته
 علامت است قوت وی از حسرت بود و از علما رحمة الله دور باشد و نماز تنها گذارد و قال النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم الجماعة رحمة الله و النفر قبة عذاب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی الجماعة فمن لم یکن فیها
 النار رسول علیه السلام فرموده است که نفرست خداوند عز و جل در جماعت است هر که تنها گذارد و تنها در روز و روز
 عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت میکند که سائل از رسول علیه السلام سوال کرد که روایتی که در کوفه مال بدید و در روز

لازم است در آن حال ابوالکریم مسجدی وی جماعت نوحه شده مسجد دیگر و دو جماعت گذارد شاید یابی ابراهیم محضی رحمة الله
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد سخی رضی الله عنه گفته است که شاید خواهد حسن بعضی گفته است که چه
کس از بدریان دریافتم دیدم که ایشان از مسجدی خود جماعت نوحه شده بودند ایشان بعلنا در انکشت انگشته بودند
میرفتند مسجد بود و دیگر جماعت میطلبیدند گفت ابوحنیفه صوفی فعل صحیح است معلوم است که شاید فقیه ابوالبلیغ رحمة الله
گفته است که اگر مسجد اندر نیامده است شاید و اگر مسجد در آمده است شاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد
الامانة فی اورجل یخرج ذوالی جنة رجل یخرج ذوالی جنة برید الرحمة رسول علیه السلام فرموده است که بیرون نرو از مسجد بعد از
باکفایتی که منافق یا خداوند حاجت میت وی آن بود که باز در کید و این در حق کسی بود که مسند گذارده بحاجت از مسجد بیرون
آمده بود تا آن وقت که قامت کویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر نخست مسجد آورده است شاید و اگر نیامده
است نشاید که حق این مسجد بروی لازم شده است عقابر و دایره است که عندها مسجدی خود گذارد فاضله از آن بود که
به مسجد دیگر و در جماعت گذارد رسول علیه السلام فرموده است که بر جمل مشایخ و از نماز جماعت نگذارند چنانکه شیخ مکبر
اول از وی فوت نشود و خدای عزوجل فرماید تا میراد و برات دهند و یکی میرای از اتفاق و یکی میرای از تفریق رسول
علیه السلام فرموده است که هر که این دو نماز تاریکی را بجماعت نگذارد وی مومن است حقا که نگاه ندارد وی منافق است
و حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان القبل الصلوة علی المنفقین صلوة العناد و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که
هر که نماز حقیقت گذارد و در مسجد به تشیید چندانی که جمعی بیرون رود و خدا عزوجل فرماید و تشکیک از باطنی از نور در شوی
برند چون بخانه و با طهاره بخشند آن تشکیک آن علم را بر سر بالین می برهند و تا روز این بنده را از حق انزایش نوبت
چون بامداد بر خیزد و طهاره سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش می میرند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان
به تشیید که افتاب بر آید و در رکعت نماز گذارد و در مسجد بیرون آید همان علم در پیش می میرند و اگر نماز گذارد به تحصیل بیرون
و دیوان علم حیانت در پیش می میرند و در پیش خاطر وی می آید و بر از نور در پیش می میرسانند چنانکه خدا عزوجل میفرماید قوله
تعالی الشیطان بعدکم الفجر و یامرکم بالخشوع و یجلب حسد و یریش سینه و یای آنرا تا بداند چه در طاعت بروی بسته شود
و در آن موقعیت بروی کشاده شود تا شب و در کسب بکند و بکسی نیاید باب حبست یکم در بیان امامت در باب
مسند جماعت امام شمس است بخلاف معتزله علیهم السلام محمد رحمة الله گفته است که از این امام خلیفه اسلام سلطانین است
وی باشند و این سلطان شمس است از معتزله و احکام و از بهر اقامت حد و مشروط از بهر نماند اشتن و در بنده باز
و از بهر نصرت اسلام و از بهر شکر و ستان برای کافران از بهر عالم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنیام بدار
حرب فتنه میکنند بدار اسلام بقول شافعی رحمة الله بدار حرب بقول علما ما رجیم الله بدار اسلام و از بهر قهر کردن
مستغنیان و از بهر قبول شهادت کوفران از بهر وای نماز جمعه و عید تراویح نماز سیدگان و از بهر قطع کردن دست

[illegible]

پس معلوم آنکه امامت ایشان رد اول و دیگر که ائمه بود و امامت اهل بی نادان و اولاد از او و مرد بکشد و مرد و اولاد و لیکن باکر است
کسی که جماعت رضایه با امامت وی اگر بالغ شرعی بود که ائمه بود و اگر بالغ طبعی بود که ائمه نبود و امامی که در اجرت معین بود است
و کسی که ائمه بود امامی طبعی باید و یا رسا قال النبی صلعم شرف المؤمن قیامه باللیل و عمره مستقار و عن الحسن امامت فاسق بقول فاسق
روان بود و وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است الامام فاسق و اگر اهل بی فاسق در دنیا پندیرد و دشمنان وی فاسقان از
نشدند اما بر قول عمار بن حنبله روایت بود که رسول علیه السلام فرموده است صلواتی علی کل بر وفاء غار که از پیش بر نیکی و بدی و این حدیث از
برای بیان حکم است اما اگر نیک بانی سید اقتدا کن امامت مستقر و او ابو دوانی و اگر بدش حکم کنیز ندارد و او ابو دوانی و اگر بدش حکم کنیز ندارد
روان بود و از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که امامت اقصی و غالی و مجری و انبوه و از محمد بن احمد روایت است که امامت تقدیری و جبری
روان بود و امامت سعیدی و او ابو دوانی در صلوة کنعانی آورده است که علی ابو حنیفه رضی الله عنه ابو یوسف و محمد بن عیسی بن مسلم
که در مناقق برین اتفاق دارند و اگر کسی محدود مرتبی سبک و اعتقاد وی بران بود امامت داشت و هر غازی که در عقای خود
گذارد و باشی و باز باید گذارد که اصل است که بر غازی که در عقای وی غارتشاید گذاردن بر غازی که در عقای وی گذارد
این غازی باید که در این برای آنکه اصل است که بر غازی مکره بود و آن غازی که از باز کرد و اینند و او را امام قرار کرد که مقتضی
بوده است این غازی که گذارد و او ابو دوانی است یا بدش حکم کنیز دارد و یا ندارد و اگر کنیز دارد و چون بعضی گفته
شود و آنست که در اینجا گذاردن از نکان شریعت حکم که در پی حکم و بی امامت وی معذور اما اگر قرار کرد که معذور است یا نه
غازی گذارد و او ابو دوانی است که هر دو ترسار بر سر وی و بر شریعت است اما این حدیث جماعت شاید بیان که بعضی جماعت اند
و خود را تشبیه و جماعت گذاردن از نکان شریعت حکم کند باسلام و بی غازی گذارد و او ابو دوانی قرار کرد که بی غایت بود و یا
وی بخشش بوده است باقرار و مخطا خوانده است اما اگر امام چندین است و بی طمع غازی را باز کرد و اندک بیدار نیست
و با طمع است و یا صاحب عرض است قول وی تصدیق نبود غازی گذارد و او ابو دوانی است و ثم و فاق و
شیخ منجی که قیام وی همچون رکوع بود و او ابو دوانی که هم سالان خود را امامت کنند و او ابو دوانی که
فرق ندارد میان فرضیه و سنت و غازی را امامت وی روان بود غازی باید و غازی بشین را که انچه سنت
فرضیه گذارد و وی سنت گذارد قوی شود بر ضعیف روان بود و مسلمانی که چیزی که اقتدار باز دارد
دیوار است و راه و حی و وصف زنان قال النبی صلی الله علیه و سلم لیس مع الامام من کان بینه و بین الامام
حائطه او طریق او لیست و مراد حائطه دیوار است و حسن زیاده حسن الله گفته است که دیوار است از باز
دارد اما ظاهر روایت آنست که دیواری اقتدار باز دارد که حال امام بر مقتضایان پوشیده بود و اگر حال
امام بر مقتضایان پوشیده نبود اقتدار باز ندارد و دلیل بر آنکه در صلوة کعبه امامت مقام ابراهیم است و مقتضایان
کعبه را چون صلوة استخیری در میان گیرند و غازی گذارد چون حال امام بر مقتضایان پوشیده نشود غازی

بمکه بود و بر مسجد با وجوه کبریا بکثرت بلند میگویند که مقتدا را معلوم میشود و نماز با جمعه میاید راه چندان باید رفت
 دارد و طیوی رحمت است که خردگر که و یا خرد و بر سر بی تکلف برود و اقتدار باز در خواجده امام اجل هر کسی
 است که گفته است که گردن بی تکلف برود و اقتدار باز در شیخ ابوالقاسم صفار رحمت است که بمقدار صغی اقتدار باز
 دارد و فایده این خلاف جای بداید که در مسجد اصف غازی میگرداند بعد از نماز معلوم شد که در صغی بسیار از اجای عید
 بوده است صف آخر را نماز تها شود و از برای آنکه صغی بسیار از نماز و بود و مقدار صغی و فاضل شد اقتدار باز دارد
 پس صف آخر را نماز تها شود و نجم الدین عمر نسفی رحمت است در حصایه آورده است که بمقدار دو و صغی فایده ما اقتدار باز
 دارد و جوی چندین باید تا اقتدار باز در و طیوی رحمت است که جوی باید از وی چندین بجمله حاجت که در خواجده
 امام اجل هر کسی رحمت است که گفته است که جوی باید در و نخچ بی تکلف که وی برود تا اقتدار باز در و در هر کس بر وی جوی است امام
 از آن روی جوی است یکی از مقتدیان بر سیل و مقتدیان دیگر ازین برود جوی اقتدار کرده اند و بقول مالک رحمت است که
 بقول علما و ما رحمت است و انبوه و اگر دو کس بر سیل ایستاده اند باقی مقتدیان ازین برود و اقتدار کرده اند و بقول ابو یوسف
 مالک رحمت است و ابو و بقول ابو حنیفه و محمد و انبوه و اگر سه کس بر سیل ایستاده اند باقی مقتدیان ازین برود جوی است
 اند و اقتدار کرده اند با اتفاق نماز جمعه و ابو و صغی فلان اقتدار باز در و قال النبی صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها
 و شمر آخرها و خیر صفوف النساء اخرها و اولها اخرهن من حیث اخرهن السلام راغت امامت زمان شرط نیست و
 بقول فرحمة الله بحینای بقول فی تطهارت آب خاک نیست من امام را نیز امامت مراد از زمان شرط نیست و بقول علما را
 رحمت است و شافعی رحمت است امامت مراد از شرط نیست باقی ظاهر و ایتیه شرط نیست خواه امام ابو حنیفه که یکی از رحمت است
 گفته است که شرط است امامت امامت زمان کرده بود و بعد از آن که به پیروی او ایستاد و اقتدار کرد و بقول علما و ما رحمت است که
 شود و بقول شافعی رحمت است نماز جمعه و ابو و از برای آنکه شافعیان از مردان مسیحیت مان تها میدارند چون نماز زن را تها و نماز
 از مردان طریق اعلی بود که تها نشود و علما و ما رحمت است گفته اند و از وجود آورده است که امر و از است که جنابت مردان
 از برای آنکه از مردان است که با ایشان را با خوصصا ایستادند چون مردان را به آخر صغی شایسته اند پس نماز امام تها شود و
 به تها شود و اگر مردان از است فی آمد به پیروی وی اقتدار کرد و در اشارت کرد که اگر سر و زن ترفت بحینای اقتدار کرد
 در تجربه بحینای آورده است که نماز زن تها شود از آن مردی که وی علی در نماز زیاده ازین نتواند کردن اگر امامت
 امامت زمان کرد و زن آمد در میان صف مردان اقتدار کرد و بقول شافعی رحمت است که کسی تها نشود و بقول علما و ما رحمت است که
 کسی تها نشود و این بسیاری و از قفا و اگر در زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و رحمت است که کسی نماز تها نشود و این بسیار
 در قفا و بقول ابو یوسف رحمت است که این بسیار و در و در قفا چنان در و آخر صغی نماز تها شود و اگر سر زن شد و از
 ابو حنیفه و محمد و این بسیار چنان که نماز تها شود و از ابو یوسف رحمت است که در و ایتیه است بیکر را تها نشود

و محرم بر اینست و یک و دو و دیگر گفت که یک چنان آغاز تباد شود عین و سیار و سس را در تحا اگر زن در فرض مختلف افتد اگر زن در وقت
 باب الاذان نماز تباد شود و این قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف است و روایت باب حدیث نماز تباد نشود و این قیاس قول محمد
 بن ابی بکر است که هر یک که در نماز وضعت بنظر شود و در حق تلو ع باقی ماند و اگر اینست افتد اگر حکم بالغه دارد و در مسأله افتد
 کرد حکم بالغان دارد و اگر در میان مرد و زن مستولی حاصل بود نماز و ابود و اگر مردی نماز تنها میگذارد و زنی اندر بیلوی نماز
 شروع کرد محمد در باب صلوة گفته آورده است که مکروه بود و اگر نصف زمان بر بالاست مردان برستی بخداست مشایخ است
 و بعضی گفته اند که روا بود برای آنکه اگر مستولی حاصل میشود در وقت اینجا بر همین بود و هر فرق بود میان آنکه حاصل اینها بود و نماز
 در آن بعضی گفته اند که روا نبود و از برای آنکه اینجا مستولی حاصل است مرد یا زن بر اینست اما اینجا زمان بر بالا اند مردان در زیر
 زن از بالا افتد و در میان مردان افتد پس نماز مردان که پیش زن نشود تباد شود دلیل بر مسأله این بعضی گفته اند که نماز آنها
 که در زیر آن رخت باشند که زن بالا افتد اگر داند و بنمود و از برای آنکه اینجا مستولی حاصل است مرد یا زن بر بالا یا اینجا زمان در میان
 میشوند دلیل بر آنکه اگر زنان بالائی نماز افتد در میان مردان افتد پس مردان و اگر پس نان نشوند نماز ایشان تباد نشوند دلیل بر مسأله
 ایمان مردی سوگند خورد که در خانه نماز در نیامد و در آن خانه وضی است شخصی بیرون آمده و بعد کرد پیشان و درخت بر اینجای است
 که اگر آن شخص بشکند وی در آن خانه اندر میفتد و سوگند حاکم نشود بخیر نماز مردان که پس زن نشوند تباد شود اما اگر تمام خانه
 بر آید اگر جانبی واقع است سوگند بکردن نیاید یا از آن سوگند بکردن آید که تمام زنانه است و این سوگند اگر محکم تمام مسجد بر روی
 باطل نشود اما خجسته ابو الیثم گفته است که سوگند بکردن نیاید بنا و ایمان بیرون است این را بر آمدن تواند و آمدن آن اگر در میان
 مسجد بخند است زن آن دلت خند است و اندوخته اند مردان بیرون رخت پس ایشان با امام افتد کرده نماز مردان را و بنمود
 که در صحرای افتد میگذارد و هر چند دور که افتد کند بقولش نمی رود و ابود و وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رحمهم الله مقدار صحنی در میان
 صحنی فاضل شود افتد بازا دارد و اگر در صحنی حاکم میگذارد و بر پیوسته این بر یکی را در پیوست است از اینجا مسجد خانه است از امام
 این خانه یا از واقع آن خانه یا از مسجد میگذارد و بقولش نمی رخت الله را بنمود و وی مکان را اعتبار دارد و بقول علماء ما رحمهم الله
 اختلاف گفت امام بکر اسکان گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که جای است که اگر امام را حدیث خواند که بادی را از پیش
 امام خواهد امام بکر سید بنی رخت الله گفته است که روا بود چون حال امام بر مقتدی پوشیده نبود و جواب ظاهر نیست اگر حوض است امام از آن
 حوض الساده و مقتدی بان اینظرن و دیگر افتد کرده اند و جامع الصغیر کرضی عنه آمده است که اگر گرو بر کرد حوض دیگر آن افتد اگر
 روا بود که نهایتها نشود اگر بر این حوض دیگر آن افتد اگر داند آنکه آنظر مخصوص بنهند افتد ایشان درست نبود و در هر
 سیاهی که آورده است که این جای بود حوض در صحرای و اما اگر در چار دیواری بود حکم یک مکان دارد و هر یک که افتد کند روا بود اگر
 امام بر بالا بود و مقتدی بان بر پشت که استی بود که آن تشبیه اهل کتاب شود آورده اند که صدایه یعنی صدایه صحابه را یا امامت میکرد
 وی بر بالا ایستاد و دو جمعه برستی سلیمان فارس رضی الله عنه دامن در گرفت و برستی آورد و بعد از نماز صدایه رضی الله عنه

نه نشسته ام نه رسول علیه السلام که این نسخه اصل کتاب مشهور و خواجه رضی الله عنه اعتنا بسیار بر حسن نگاشتن آن
 که این بیت بر بن سیده بود اکنون بر بن سید چون حدیثی در مسند عامر بن یزید است که امامت سید و برادران است
 و بعد از بنی حدیثی است که غفران سید اگر توبه کرد و بعد از غفران سید اگر توبه کرد با حدیثی که در بنی حدیث
 گفت که سلمان فرسی شد حدیث روایت کرد و است که این نسخه باقی کتاب میشود غفران سید هم گفت هزار مرتبه بخوان
 بر نواز و بر سیدان غفران که این حدیث بر بن سیده و بر بن سیدان چند باید تا که است و در حدیثی است که بالای سیدان
 بود و اول امام اعلیٰ خورشید است که بالای بود و بر بن سید بروی مجید حاجت آید که است و در حدیثی است که اگر بالای سید
 بودی انصاف را ناز و تباها شدی و در حدیثی و این که است بر جای بود که امام تنها را با تو و کل جمیع بنی امام اگر کسی
 با امام با باشد و اگر است و در حدیثی است که اگر است بر بالای سید باشد امام را و اگر کسی مخالف باشد آن که است و در حدیثی
 اصل کتاب بنویسند و امام حاکم شهید هم گفته است که اگر در این شرک بود و با سید محمد و بنی که است باقی کتاب بنویسند و اگر
 دیواری که بنویسند شرک بود و با سید محمد و بنی که است باقی کتاب بنویسند و اگر در این شرک بود و با سید محمد و بنی که است
 آورده باشد اگر امام بنی بود و بنی را با بنی گفته اند که اگر است بنویسند کتاب اول کتاب بنویسند و اگر است که اگر است
 لازم شود که است امام شود اگر امام با بعضی مقتدیان و بنی اند و بعضی مقتدیان بر بالای سید است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 فی کرامت اما اگر بنی که است و بعضی مقتدیان امام است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 مقتدی باید که جای است که اگر امام را حدیث رسد و آنکه خلیفه کند و امام بود که بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 بر مقتدیان پوشیده و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 و اقتدا حنفی و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 بود و قبله مشرق و مغرب گوید و در آنکه طهارت ساخته باشد و بر جامه وی آب نمی شود و طهارت که می
 کرده باشد یا قصد با حجامت کرده باشد یا همان طهارت ناز نگذارد و باشد هر که اینها نبود و اقتدا است
 و اگر نمیداند که اینهاست بانی ناز و او بود که اینها باشد است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 اند که شافعی غریبان در برابریده و میگذارد بنی اقتدا را با ناز و از برای آنکه و بر قبول ابو یوسف و محمد رحمت است
 و قبول ابو حنیفه رحمت و بنی است و اگر ناز و برای اقتدا بر بنی را با ناز و در شافعی رحمت صاحب تربیت است و بنی را بنی است
 غریبی حنفی بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 روایت و اگر حنفی غریبی بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 روایت و قبول غلام و حنیف و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است
 رفته اند و دعا و قنوت و این حدیث بر قبول ابو حنیفه و محمد رحمت و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است و بنی را بنی است

دلیل بر آنکه روایت میکند عباد و قد من عصامت و منی الصمد که در مقام رسول علیه السلام کسی قرائت نخواند که رسول علیه السلام فرمود
 کرد گفت کسی قرائت نخواند گفتند بلای رسول میگرفت میخواند که آنچه معلوم شد که فاخته شایه بخواند علی را ترجمه کرد که از ایشان
 خواندن او برای آنکه آن در ابتدا می سلام بود و است آخر منسوخ شد و دلیل بر آنکه کسی در مقام رسول علیه السلام قرائت نخواند
 رسول علیه السلام بعد از آنکه فرمود قال العی فی علیه السلام مالی فانظر فی القراءات بدین لفظ که فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که
 فاخته بخواند قال العی فی علیه السلام انما جعل الامام ما یلوم به فلا تتخلفوا علیه ذاکر فکر و اذ قرأ فاخته و اذ قال الامام ما یلوم به
 قولوا امین الحدیث قال العی فی علیه السلام من كان الامام فقرأه الامام قراءة واحدة و جملته من غیره من غیره او در وقت است چنانکه
 صحابه رضوان الله علیهم هم چنین روایت میکنند که آنش در میان کردیم و دست خوانان داریم که در مقام امام قراوه خوانیم و در وقت
 صحابه امام که بر خیزد و اوده هشتاد و یک نفر از صحابه رضوان الله علیهم هم چنین روایت میکنند که در مقام امام قرائت نخواند سستی و در آن
 دو نفر شود و بعد از آن ساقط شود و از سوره قاصص فی الله گفته روایت آمده است که هر که در مقام امام قرائت نخواند از شریعت است
 و اقامه اقامتیم به مسافر در وقت بیرون وقت را و اقامه اقامه مسافر بقیع را و اقامه اقامه بیانی که در وقت است همه را تا اقامه او را و اقامه
 بیرون وقت است و کالی و سگانی را و اقامه اقامه بیانی که در وقت است همه را تا اقامه او را و اقامه اقامه بیانی که در وقت است همه را تا اقامه او را
 را با زار و از برای آنکه چون وقت بیرون وقت بر مسافر میفرستد قضا و دو بر میقیم مقرر شد قضا چهار مقیم را بر سر و شستن و
 بود و مسافر را و فیض پس بنا قوی باضعیف را و اقامه اقامه را و در وقت آخرین یافت اینجا امام اقامه اقامه فرض بود مستندی را اقامه
 و فرض هم را و اقامه اقامه را بر سر و بیرون و بیرون قرائت خواندن است است است مسافر را و فیض هم بنا قوی بر ضعیف شود و اقامه
 نبود اگر امام در وی اول قرائت نخواند است امام را قراوه اقامه فرض بود و بی قرائت و اقامه فرض هم را و اقامه اقامه بیانی که در وقت است همه را تا اقامه او را
 چون امام در وقت اول قرائت نخواند است چون در وی آخر قرائت نخواند حکم طحی بعد رکعت اول شود چنان شود که کسی امام
 در دو رکعت قرائت نخواند است و بعد بیرون وقت اقامه مسافر را بقیع در غیر چهار رکعتی را و اقامه اقامه بیانی که در وقت است همه را تا اقامه او را
 اینها را شک افتاد که امام کیست اگر تقدیم یا خیر سزا داده اند امام آن بود که پیشتر بود و اگر برابریست یا نه و بعضی گفته اند که اگر امام
 بود که بیرون چپ بود از برای آنکه سنت نیست که مقتدی بر طرف رکعت امام استند خواهد امام را از غیر محرمه اندک است که بر این اقامه اقامه
 و لیکن عام ندانند و لیکن آن بود که هر دو نفر نماز را با آنکه از آن دو اگر این شک بعد از نماز افتاد نماز هر دو روا بود و هر دو اگر هر دو دعوی
 امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی میکنند قرائت نخواند باشد نماز شان روا نبود اگر کسی بعد از شستن شک افتاد باشد
 که امام کیست که هر دو مسافر نماز هر دو روا بود و لیکن این شک بعد از نماز بود و لیکن شستن اگر هر دو دعوی امامت و اگر هر دو دعوی امامت
 گیرند و اگر یکی مقیم است و یکی مسافر است نماز هر دو روا بود و لیکن اگر امامت مقیم را و اقامه اقامه بیانی که در وقت است همه را تا اقامه او را
 و نخست نماز وی نام شد و اگر در وی آخر مقتدی خود را متابعت کند و بر زبان نداند و اگر آن قیاس که امام مقیم شد است امام
 وی چهارشنبه بود و بنحیض امام مقیم را در جماعت تا اگر از دو امام غایب شد یعنی گفته اند که امام غایب میشین گفتار و تا روشن اقامه اقامه بیانی که در وقت است همه را تا اقامه او را

بر جا امام بولی در چنین دهنت یا چنین دانست که امام قراوة خطا بخواند است لیکن متابعت کرد بعد از فراغ معلوم
 که کون است بخاست نیست امام خطا بخواند است نماز کند کرده و رواج کرده در علم خطا را اعتبار نیست اگر در فرض گفته کرد
 بقول ابو یوسف حرمه است بر تعلق خوانده شود و بقول محمد هیچ اندر آنده نشود و در اصل تحریر نموده اند اگر هم فرضیه در علم تعلق
 میکنند و بقول ابو یوسف حرمه است فرضیه اندر آنده شود که وی قوی را اعتبار دارد و بقول محمد حرمه است فرضیه هر اندر آنده نشود و اگر
 همچنین نیست کرد و اگر امام فرضیه میکند از آنکه کردم و اگر تعلق نمیکند از آنکه نکردم هیچ اندر آنده نشود و سخن که اگر گفت از
 او در رمضان بود در روزه دارم و اگر شبان بود در روزه دارم و در روزه دارم و در روزه دارم و در روزه دارم و در روزه دارم
 بوده است نقصان دیگر روزه بر وی بود که در اصل نیست وی مرد بوده است درست بنیاد اما اگر وی مطلق گفت که فردا ماه رمضان
 بود شبان بود در روزه دارم درست است اما اگر امام واقعه اندر یافت گفت که نموده اول است آنکه کردم و اگر گفته آخر است آنکه نکردم
 اخذ نه مشایخ است در مسأله اول تقصیر در اصل غایت است و در مسأله دوم در صفت نماز بدین معنی اختلاف مشایخ افتاد و چنانکه گفت که یک نفر از
 زید بید یک یا هر دو انور اگر گفت بدین بگو آنکه کردم زید بید یک یا هر دو انور که اسم و صفت در حاضر لغو نیست شیخ الاسلام
 بر آن الدین به حرمه است صلوٰه خواجه شیع الدین حرمه است در مسأله اول که در هر دو یک است من نیست امام یا نماز من را امام
 اتفاق نماز آنده نشود اما اگر گفت در نماز امام اتفاق داده شود و اگر گفت که متابعت کردم یا امام یا بقیده اگر امام اختلاف نشد
 است ملین اختلاف راه است که از راه فرضیت خواجه امام اجل شریح حرمه است گفته است که متابعت کردم یا امام یا بقیده اگر امام اختلاف نشد
 بنابر حدیث قال علیه السلام تابع الامام بحکمته فمیت شرط است میت که ای نماز و میت متابعت میت که بگوید بر خفا کند و بر امام در وقت
 است میت که ای نماز و میت که بگوید اگر اقامه او معتقد میشد از تحریر امام افتاد و طی ای حرمه است گفته است که در نماز داده شود و اما ظاهر این
 است که معتقد میشدند که امام چه نماز میکند در وقت که امام بر نماز امام و بعد از نماز همان نماز بید آید پیش از امام بگوید یا
 رواج و اگر یک کس هم امام باشد هم نماز تمام را می تمام کند خواجه محمد بن حرمه است گفته است که حی علی الفلاح اول بر دو مسجد که در
 راه آن که در چنانکه پیش محراب رسد تمام گفته شود و فقیه ابوالعین حرمه است گفته است که در زمانه ما غفلت غالب است باید که قضا
 بر هر مسجد تمام کند و انگاه به مسجد اندر آید کس یا کس که قاضی بود تا قضا تمام الفصوله نشنود ویر قضا تمام معلوم شود و این دو حدیث
 بر مفسر است حرمه است در ائمه اصل است بر و ائمه اصل کل کردن قاضی از آن بود که اختلاف مشایخ معتقد بر آنست که پیش از امام
 بر خیزد قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوموا حتی تزولی و قد اخذت مکانی محمد بن حرمه است گفته است که معتقدی و قاضی باید که بر خیزد
 که اگر اقامه کند یا امام درست آید یعنی امام محراب گرفته باشد از خطا بر و ائمه است که امام از هر صفتی اندر میکند در وقت میت باید
 اما اگر امام نماز و ائمه است امام چه وقت بر خیزد حی علی الفلاح اول بر خیزد و لیکن تا خیر کند چندان که قاضی نماز تمام کند و انگاه بر
 یمن ایستاده بگوید که صفت را است گفت و انگاه بخیزد و در احوال و منین حر رضی الله عنه همچنین کردی بر
 قاضی نماز حرمه است قضا تمام اول را بر خیزد و قضا تمام دوم را بخیزد و اگر معتقدی یکی است و کجا ایستاده یکی است

بر طرف راست امام ایستد و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام نماز رتبه میکند: در عید عید عباس بن علی علیه السلام بر آنکه
 بر طرف چپ رسول علیه السلام افتد کرد رسول علیه السلام و در از طرف چپ بطرف راست ازین بار طرف چپ
 افتد کرد باز و بر رسول علیه السلام بطرف راست است: کور و کجین تا سه بار بعد از فراغ نماز و بر آنکه گفت که ای رسول عباس
 چه دشت ترا بدین گفت یا رسول الله که از بهر باشد از محققات که بطرف راست شما ایستد رسول علیه السلام را این سخن با
 ادب خوش آمد گفت خداست علی عزوجل ترا در دین فقیه گرداند بیکرات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس
 رضی الله عنه سه بار تفسیر قرآن امین رسول علیه السلام بخواند مسئله مقتدی چگونه ایستد و بقول محمد رضی الله عنه چنان ایستد
 که سر انگشتان نرزی تا کعبه امام باید که برابر باشد و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف صحابا الله باید که امام برابر ایستد و اگر
 مقتدی دو شد ند بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی بین امام ایستد یکی بر بسیار دلیل بر آنکه در اجماعت فوت شده بود
 با علمه و اسود در جرحه و جماعت میکند مردن یکی را بر زمین ایستد و دیگری را بر سینه در خط که سر سجده دارد ندی چنان بود
 که نون در میان آنها و این جایز آن بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه به لا ضعیف تر ایشان بود و ایشان بی الاوتیر
 بودند پس بعد از ما معلوم آمد که اعتبار بر قدرها است تا اگر مقتدی پیش از امام افتد چون قد بها پیش از امام نبود
 رد بود و اگر قوم مقتدی پیش از امام بود رد و انبوه اما ظاهر روایت است که چون مقتدی دو شوند در قفا امام ایستد
 که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در جرحه جده مالد ملکیه رضی الله عنها حواست تا نماز سر
 کند مرا در نیمه او ر قفا وجود است جده ملکیه را در قفا ایستد معلوم شد بر کاسیکه مقتدی دو شوند و در قفا امام
 ایستد و نماز نارسیده نماز رتبه زن در آخر صفها ایستد مقتدی تکبیر اول در جرحه وقت کوید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
 متعارن امام و جمل می است که خدا و جل سقر یا یزید علیه السلام ساعه الی مغفره من یکم بخارند را عدل بخیرت حق اند این آن اونها
 عباد شکست میان اهل و معتقدان شرک است و اتفاقا که در صله خود امام جمل هر کسی را ابو یوسف رحمه الله رد ایستد و اگر متعارن
 امام تکبیر کوید و نه شود و حریمه ایستد که من ایستد خود در خطا که امام احتیاج است چون امام برای اگر بر مقتدی ایستد اگر
 اندازند ثواب تکبیر اول چه وقت حاصل ایستد ابو حنیفه رضی الله عنه متعارن تکبیر امام کوید ثواب تکبیر اول حاصل اند و بقول ابو یوسف
 و محمد و جهمه ایستد امام که امام سجده کند که خداوند باید و دیگر کوید ثواب تکبیر اول سود و قاضی ابو جعفر است و دشمنی حریمه ایستد
 است که در آخر خواندن اندر باید ثواب تکبیر اول حاصل شود قاضی شیخ الاسلام علی بن ابی حمزه ایستد که امام را در رکعت اولی
 اندر باید ثواب تکبیر حاصل شود و ثواب اولی است مردی بود که با امام متعارن تکبیر گرفته باشد و ثواب تکبیر اول هم سه نباشد باز
 مردی بود که امام را بعد از آخره اندر بعد و لیکن ثواب تکبیر اول حاصل کند چنانکه ثواب تکبیر اول مردی که سجده ایستد ثواب تکبیر
 اول بر یوان است که در اندک حاکمیت خود اجماع حسن بصری رضی الله عنه باید و می بخواند و ابو ایلیس علیه السلام که خوابیده امید میگرد
 که خیر تکبیر اول ثواب تکبیر ثانی بخواند و بعد از ثانی ثواب تکبیر ثانی بخواند و بعد از ثانی ثواب تکبیر ثانی بخواند و بعد از ثانی ثواب تکبیر ثانی بخواند

است که با رابعا که زنی تا کبر اول فوت نکند ایضا است و گفته که در مدت عمر یک کعبه از تو فوت شده بود و بر دل تو چندان می نشست
 بود که خداوند جل و اعلیٰ بفرمود که کبر اول مردیوان تو ثبت گردانید از آن تیرسم که نباید که با تو کبر اول از تو فوت شود و تا در کعبه
 و نقیصه در کعبه است و از کعبه از جمل از چندان ثواب و دیوان تو ثبت گردانید و بری صبار کنم تا کبر ثواب همین کبر اول حاصل کنی
 شیخ الاسلام برهان الدین حمزه امیر جمعی مدینه است از عهده امیر خواجه ابو جعفر کبیری ری رحمة الله علیه از پدر خود از
 ابو جعفر از استاد خود خواجه محمد حسن حمزه کبیرین استاد است تا بر رسول علیه السلام سرگردان دنیا کبر اول فوت شود از وی
 قیامت و از چندان حسرت و دامت و رنج و مشقت بود که جیل بر بار بر وی بدادون جان مسئول شدستی جیل بر بار بر رسول
 منکر کبر مسئول شدستی و جیل بر بار بر رسول از فرع قیامت مسئول شدی آن بنده را بقیامت چندین حسرت و دامت است
 مشقت و بر گردانید تا یک کبر اول نازوی نوه شود بقیامت حسرت و دامت و رنج و مشقت می از آن زیاد بود و بنابر آن
 است که قال النبی صلی الله علیه و سلم کبره الا ولی خیر من الدنیا و ما فیها اگر کسی گفتن مقتدی با کسی گفتن ایام برابر افتاد اگر گفتن
 پیش از ایام افتاد یا پس از ایام افتاد یا ایام در قیامت گفت اگر در کعبه قبول ابو جعفر رضی الله عنه فرمود و در نماز آمده شود
 چون نیت می اسم تنها بود که قبول ابو جعفر محمد رحمة الله علیه در نماز آمده شود که اسم و جعفر در قیامت باقی باشد تا سر
 مقتدی پیش از کبر گفتن ایام افتاد و نواز خواجه ایام اجل سرخس حمزه گفت است که نخستین این آیه است که حسن شد و از ابو جعفر رضی الله عنه
 عهده و آیه میگوید که در پی آمده شود و این قول ابو جعفر رحمة الله علیه از امام ابو جعفر رضی الله عنه است که ابو جعفر
 از ابو جعفر و آیه میگوید که به قطعه در آمده شود که نماز در صفت دارد و در فضی و قطعه او که تحریر می از وضعت باطل شود و در حق قطعه
 باقی بود در صده خواجه ایام منبج مدینه حمزه امیر جمعی مدینه است که هم اندر آمده شود و خداوند این خلاف جانی بدیاید که در آن نماز
 فتنه خیزد بر دایره ابو جعفر حمزه امیر از ابو جعفر رضی الله عنه طهاره تبار شود بر آیه حسن یا در حمزه امیر از ابو جعفر حمزه امیر باقی بود و این
 بود که امام متابعت باقی قرات نموده باشد نموده بود اما در کعبه ایام راست است کرد و آنجا فتنه خیزد با اتفاق طهاره باقی بود که در
 افتاد افتاد بر مقتدی که نماز بر سر آن نماز خنده بود و طهاره تبار شود و این فتنه خیزد جانی بود که باطل افتاد اگر در بود اما اگر اصل افتاد
 با اصل کرده باشد چنانکه میباید صبح سایل باطل رسیده یا در وزن با ای یکنگ یا قاری یا عای آنجا فتنه خیزد یا حتی با اتفاق
 طهاره تبار شود که افتاد درست نموده است فرق است که اینجا اصل است اما اینجا اصل نیست از برای آنکه اصل امام است اینجا
 مراحت زور و اطمینان نیست که افتاد درست یابانه اما اینجا افتاد درست نیاید که امام اصل است اما اصل نیست از برای آنکه اصل امام است اینجا
 بوی افتاد که معلوم شد که بر امام سهو نبوده است مقتدی آن نماز را تمام کرد و قبول شافع رحمة الله علیه از فریضه نیست از قبول ابو جعفر
 رحمة الله علیه به بطور شد و قبول کعبه حمزه امیر جمعی شد و مستحکم نماز پیشین قضا میکند و دیگری آن نماز دیگر بوی افتاد که جواب صبح ابو
 جعفر حمزه است که بر قطع در آمده شود و بر خلاف شود اول که اینجا ایام من کل جمعه نماز زور و اطمینان من کل جمعه در نماز است
 نماز و صفت دارد و در فضی و قطعه او که تحریر می از وضعت باطل شود که اگر در صحنه او آخر تنها افتاد کند

[illegible]

سلام و به یاری کثرت امام کن بهار دی که امام بود اما اگر در قضا امام بود بقول محمد رحمة الله بر دوری نیت امام کند هم بطرف
 دست است هم بطرف دست چپ بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و جمیع ائمه معین که بطرف دست راست نیت امام کند بسند بود
 بر نماز یک برابری است راست و نو بر خاستن یکدوازده سنت است و بر دست راست و اگر نماز یک برابری سنت نیت او
 قضا است و بی روی و در پشت بجز کعبه که نیت است و در مومنان عاقله و یقه رضی الله عنهما و عاقله میگوید که رسول علیه
 السلام دادی این مقدار تا خبر کردی که اللهم انت السلام و منک السلام کفنی و انکناه روی کرد و شنیدن عبد الله عباس رضی الله
 عنک گفت که اگر زیادت ازین تاخیر کند یعنی بود و درین کرده است ابراهیم بخفی از خواج حسن یعنی رحمة الله و نیت میکند
 که اگر امام روی او در نماز یکدوازده سنت یا کمتر از آن باشد روی بگیرد و چون روی کرد و ندانند چگونه شنیدند بر روایت حاج
 امام اجل حسن رحمة الله پشت بجزاب بنده بر روایت معلومه خواج امام مکر خوار زاده رحمة الله و خوف نشین دست چپ
 سوی بجزاب آید و خواج امام زید بن خضر رحمة الله گفته است که اگر در بی سبقت خواهد گفتن پشت بجزاب بنده و اگر بخواهد گفتن منفر
 آورده اند که بجای یکدوازده یک حکیم بن عیسی گفت بنزدیک فقیه شامی ویم و نماز گذاریم مسجد ابراهیم بخفی رحمة الله آمدند
 و ابراهیم بخفی رحمة الله چون سلام نماز او پشت بجزاب بنده بجا گفت فقیه خطا کرد حکیم بن عیسی از ابو یوسف و از ابو حنیفه
 و جمیع ائمه روایت میکنند که نیت باب است دو یک در میان سبوت و شکوک نماز کنندگان بر سبقت فوج است منفر دست
 در رکعت اول و اثنی عشر است و نیت در رکعت دوم است و شکوک است و اثنی عشر و نیت در رکعت اول و اثنی عشر است و نیت در رکعت دوم
 و نیت که ایشان حکما در قضا و امام اند سبوت و شکوک خلاف ایشان است که بر ایشان رواه است و سبوت اما
 منفر و نیت که از او در رکعت اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و
 بجزای مشغول شده باشد امام بی وی چیزی که از او در نیت آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب فته بود و امام بی وی
 چیزی که از او در نیت آن بود که با امام اقتدا کرده بود ویرا حدث رسیده باشد وی نه بار نیت باشد امام بی وی
 چیزی که از او در نیت آن بود که با امام رکنی از نماز گذارده باشد و انکناه وی اقتدا کند و شکوک آن بود که بنیاد امام را
 در رکعت یا بد اقتدا کند وی در نیت او دامن بود امام بر بدن بود و شکوک بود که آن رکعت در یافتن شد مانی لا جرم باخبره این
 رکعت را بسیار و نماز نش تمام شود و راقعه او اسلام سبوت فانه منفر نماز امام او روزه و انکناه متابعت کردند و می
 جیل رضی الله عنه یا بد سبوت شد آنچه یافت یا مصطفی صلی الله علیه و سلم او را بچه سبوت شده بود و بعد از نماز او در رکعت
 علیه السلام گفت یا معاذ ترا چه دوست دین که سبوت فانه بعد از نماز او روی گفت یا رسول الله چنانکه شمار بقول خلاف
 ام نه سبوت که بفعول آن خلاف کردی رسول علیه السلام از خود خوشی شده گفت حسن لکم معاذ سننه فی استو بهای پس
 فرمود که سبوت فانه بعد از نماز آریم بفعول معاذ یا رسول علیه السلام اشکال آنکه ایشان چه استند می که امام چه کرده
 است ایشان نخست از او روزه و انکناه متابعت کردند و نیت آن در قضا بود که سخن گفتن از نماز مباح بوده است سبوت فانه منفر امام

آوردن مباح بود از دیگری سوال کردندی که امام چه گفته است انکس میرا اعلام کردی نخست موقوفه کذا دی و آنگاه مستحب
 کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد موقوفه پیش از تمام نماز امام آوردن حرام شد مسلک موافقت است متابعت است
 و مخالفت است موافقت برابر می کردن بود و مخالفت یا قبل اتفاق حرام است قول فریخته الله مقدار بر کنی نماز تباها شود
 چنانکه پیش از امام در رکوع و روی پیش از امام در سجده و در این مخالفت یا قبل است قول علماء و الله رحیم الله نماز تباها شود ولیکن
 بزرگوار شود و مخالفت یا بعد اگر بضرورت است با اتفاق بزرگوار نشود چنانکه جائی سجده تنگ بود و توبه سجده آوردن چنانکه دیگر آن سجده
 از نمازگاه اسی سجده آورد و اگر قصد میکند بزرگوار نشود متابعتی باید یا موافقت بقول ابو حنیفه رحمت الله در تکبیر اول موافقت کند
 و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف محمد رحیم الله در همه جاهها متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و
 ثواب جماعت گذارگان بنیاده فقیه مسعود و حریم الله از خواجہ امام رکن الدین ادیب مختار رحمہ الله حدیثی روایت کرده اند که
 کان نماز پرچم نوعت کی سفاد ثواب و یکی را بجا و یکی را است است یکی را یکی کی را بجا نیست از آنکه سفاد است و امام است و از آنکه
 بجا است و دون است و از آنکه است است متابعت کننده است و از آنکه یکی است موافقت کننده از آنکه میم نیست مخالفت کننده است
 مخالفت کننده کیت انکه پیش از امام سر فرود آورد و بر دستا بت کننده است که پس از امام است و موافقت کننده است که
 افعال او برابر افعال امام است مسلک مسبق آنچه با امام میکند از اول نماز و است یا آخر نماز و است شافعی رحمہ الله میگوید که
 اول نماز مسبق است چه بر چیز که اول بود و آخر بود علماء را رحمہ الله میگوید که مسبق و اد حکم است آنچه با امام گذارد و از راه
 تکبیر تحریر و قعدہ اول نماز و است مسبق است و از راه قرات قنوت و سطر نماز مسبق است از برای آنکه اگر اول نماز و است
 پس موقوفه پیش از تمام نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که قنوت از راه تحریر و قعدہ اول نماز و است از راه قرات
 و قنوت و سطر نماز و است مسبق قعدہ اخیر امام بر مسبق فرضیه است یا بی قول از رحمت الله عین قعدہ فرضیه است بقول علماء
 رحمہ الله عین قعدہ فرضیه است یا آخر قعدہ فرضیه لیکن شاید مسبق را که پیش از تمام نماز امام بقضا و مسبق قانہ بر خبر دست
 اگر مسبق قعدہ اخیر را متابعت نکرد همین که سر از سجده بر آورده به مسبق قانہ برخاست قول غیر رحمت الله بجز در خاصستین
 نمازش تباها شود و بقول علماء و الله رحمہ الله اگر پیش از تشهد امام سر سجده بنما و نمازش تباها شود و اگر بعد از تشهد امام سر سجده
 قرات خوانده است که روایتی نماز بوی از نسبت و آنجا سجده رود و نمازش تباها نشود اگر قیام آورد ولیکن قرات بجا نیاورده نمازش تباها نشود
 یا اگر مسبق بیک رکعت است باید و رکعت نمازش تباها نشود اگر سه رکعت مسبق است نمازش تباها نشود و سه رکعت در دوی آخر قرات
 خوانده باشد مسلک مسبق سلام امام را یا بدیانی عیسی بن امامان رحمہ الله میگوید اگر نماز است که پس آن است نیست سلام را نباید اگر
 نماز است که پس آن است نیست یا باطرا بر و است آنست که در رد و حال نباید چون میباید چه خواند بعضی میگویند که بقدر
 خوانده خاصش باشد خواه از یک رکوع از رحمت الله میگوید اگر التماس از الله است خواند چون وی بقدر تشهد رسد امام سلام دهد این صحیح
 از محمد رحمہ الله روایت میکند یا بقدر تشهد خواند و چه کلمه شهادت را نکر کند تا امامش سلام دهد و شهادت علم بر سر از محمد رحمہ الله

رانیه میکنند بقره تشبه خواند و هر چه در قرآن و جماعت خواند تا امام سلام دهد و خارج امام خمینی رحمه الله گفته است که بر سر زین
 امام واجب است در جمعی که منکر نماز و بی خودی خواندن تا با خبر مغرب نماز نیست تا با خبر خواندن و این اختیار را ما اختیار داریم
 و حرمه اینست که تا بقدر تشبه خواند باز از سر نماز کند و این قول بعد از صلحی که نسبت خواب محمد سلیم غنی رحمه الله میگوید تا بعد
 تشبه خواند در صلوة گوید تا امام سلام دهد و خارج امام خمینی رحمه الله میگوید که این را نیز باید که متابعت کند و این اختیار را خارج
 امام زاهد تحریر کرده است اما شیخ الاسلام بر مان الدین رحمه الله میگوید اگر بعد از تشبه صلوة دعوات درست میدانند تا با خبر
 خواند و اگر درست نمیدانند تا بقدر تشبه خواند و کلمه شهادت بگویند تا بگویند که بگویند و هم مذکور مسکن پیش از نماز گذشته و نشاید
 که شستن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه و سلم لو علم الناس یوم یوم المصلی ما علیهم من الموزة فوق المصلین که از
 پیش نماز که در اگر بدانند که در این چندین و بال است بر تشبه چهل خارج امام زاهد تحریر مسجد درس میگوید در اینیه میرزا آقا زین
 العابدی رحمه الله میگوید که در انتم رسول علیه السلام مراد از این چهل چه خواست چهل سال چهل روز یا چهل سالوت که چهل
 سالوت خواسته بودیم بسیار بود اما الی کوبت صلی الله علیه و سلم میگوید که گذر زده پیش نماز گذار بدانند که در این چندین و بال است نیز
 مراد از این اوست تر و در وی از آنکه پیش از نماز گذارند که بر گذر وی اکنون که گذارند و بال نباشد ظاهر بر ادبیه مسافت
 چندین بیک پیش نماز که بر گذر و باز بر بکار نشود و ظاهر بر ادبیه است که از جای بجهه از استوی تر بگذرد و بر بکار نشود و در این
 بکار باری رحمه الله میگوید اگر نماز گذارند و خاشع نیست بر کجا گذارند بر بکار نشود و فقیه ابو الیث میگوید اگر مقدار در وصف است
 گذارند بر بکار نشود و این همه که گفته ام در مسجد که بکار نشود که مسجد کجی مکان دارد و مسجد ادبیه همین علم
 و در و یا بی خواجهم بکر از راه رحمت الله گوید اگر نماز گذارند و در آخر صفها است و گذر زده در اول صفها است بعد
 و اگر که خدا او را در جمل بر گذر و این چهل میگوید که بر بکار نشود شیخ الاسلام بر مان الدین رحمه الله میگوید که در نماز
 در نماز نبوی است اگر از موضع بجهه پیش بر و در بکار نشود و در حدیث آمده است که گذر زده پیش نماز را بار و بار
 باز نایسته بزی که آن دیو است و باز داشتند و در طریق است یکی بقول یکی بفعل تا در حدیث رسول علیه السلام من قرئ
 بعدی المصلی لورا ما مستطعم فان لم یقنع فاقطعه فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید نیست آنکه من از نماز
 نیست آنکه بار کرد و فعل اینست اشرت که اگر اشرت را با تسبیح بار میکنند در ضبط آورده است که گفته است چه کسی از او
 کفایت است ابو سعید خدری رضی الله عنه نمازی که از خلیفه در خواست که پیش نماز وی گذارند ابو سعید اشرت کرد
 خلیفه زاده با اشرت رضی الله عنه گفت مگر دو باز نداشتی ابو سعید رضی الله عنه پیشی بردش و میگوید خلیفه زاده پیش
 آمد و ابو سعید را اگر کرد و آن حال را در حکایت کرد و ابو سعید خلیفه طلب کرد و گفت فرزند مرا جز از دی ابو سعید گفت فرزند
 ترا زده ام من دیو را زده ام خلیفه خشمگین شد و گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیو مرا زدی ابو سعید من حدیث را از رسول
 علیه السلام روا کرده که گذر زده پیش نماز را باز دارند که باز نایسته بزی که آن دیو است من حکم حدیث رسول علیه السلام

دیو را زده با تم فرزند ترائی خلیفه را خوش آمد ابو سعید را حیدر او و فرزند خود را ادب کرد اگر نماز کند زنده در سقی هست
در کند زنده بالا اگر نزدیک بود بر سحر شود و اگر دور باشد بر سحر نشود و اگر نماز کند زنده بالا است کند زنده بر سقی همین
تفاوت است که گفتیم اگر نماز کند ازین است باید که بر فعل نماز دارد یعنی دست بردست نه قال البنی علیه السلام التبیح للرجال ان یتحقق
للنساء اما بقول عمل کنند که او ازین عورت است و سبب فتنه است قوله علیه السلام المرأة عورة و خوبانفته و در صلوة خواجه امام اجل
شخصی از ابو بریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام مرد را شکایت بینیدی المصلی یقطع الصلوة قالوا و ایها الکاتب
در صلوة خواجه امام بزرگوار زاده از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز بناه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بگشتن
سپهر نماز بناه کند دراز کوش سک عورة یعنی زن اما ظاهر روایت است که نماز بناه نشود قال علیه السلام مرد را نشی بینیدی
المصلی لا یقطع الصلوة ابو بریره رضی الله عنه براق رفته بود و بمصلح چون از عراق باز آمد نزد یکایسته رضی الله عنه و زاد حاشیه
الله عنه گفت یا ابو بریره اصل عراقی بر چه یافتی گفت یا مادر مومنان چنین میگویند که کدشتن خرد سک زن نماز بناه کند عایشه
رضی الله عنه گفت یا ابو بریره عیالان پیغمبر علیه السلام را با خرد سک برابر کردی گفت یا مادر مومنان من از خود نمیکویم زوده
رضی الله عنه روایت میکند عایشه رضی الله عنه گفت اصل عراقی اند فلق اند قول ایشان مرد و دست ما خود نیست که بسیار
شبها بود پیغمبر علیه السلام بخوابد خفته بودی چون نه پیغمبر علیه السلام مسجده آمدی باغبها کردی چون بقیام رفتی باها
را دراز کردی پیغمبر علیه السلام را اگر و پس دانستم که او بود و یکو درام سوره او و فرزند بود از خصم دیگر کی پیروی دختر سیه او غلام
و دختر را بقیام بود رسول علیه السلام در نماز بود که بر دو قصد کردند تا پیش نماز رسول علیه السلام که نه بر رسول علیه السلام
اشارت کرد و عورتها دست گذاشت و باز نه است از رسول علیه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اهل فتنه اند زبیر کار زاده فتنه
و گفته آن نماز را باز نکرد و اند پس دانستم که کدشتن زنان نماز بناه کند و در صلوة خواجه امام اجل شخص حمزه ابن عباس رضی الله عنه
میکوید که در نماز خود بود وقتی رسول علیه السلام در صحرا نماز میکند او را و ان دراز کوش پیس نماز رسول علیه السلام بر کدشت
پیغمبر علیه السلام آن نماز بنا نکند و در صلوة خواجه امام بزرگوار زاده روایت است از حیان بن مجاز رضی الله عنه که من از شما
آدم افتد اگر دم چیزی پیش پیغمبر علیه السلام بر میگذاشت پیغمبر علیه السلام نماز تمام کرد و ان نماز را اعاده نکرد پس دانستم که کدشت
دراز کوش نماز بناه نکند و دیگر گفتیم که کدشتن سک نماز بناه نکند که روایت میکند سعد بن وقاص رضی الله عنه که رسول
علیه السلام در صحرا و زاده نماز دیگر میکند او سک سیاهی پیش نماز رسول علیه السلام بر کدشت سعد بدل حاکم را و ان سک
بسر سه کام نرفته جای نرفته بود که ببقا و دیگر در رسول علیه السلام گفت که دعا کرد ان سک اسعید گفت من کردم یا رسول
الله رسول علیه السلام گفت چه دعا کردی گفت این دعا کردم سبحانک لا اله الا انت یا حنان یا منان یا مجید السموات والارض یا
ذوالجلال الاکرام اللهم اقبل منی ذلک یا سمع او جواد و امرش است من بخوانستی جبرائیل امین صلوة الله علیه
رسید و بگفت یا محمد این دعا که سعد گفت در حق ملاک سک اگر در حق کافران کردی خدا و عز وجل بر کافران اهلک کردی و

سلام دهد بر خیزد و نشست لا حقا نه از دو قعده باز میماند آنکه اگر دو قعده باز میماند باز مشکوکه از دو قعده
 میماند و بسبق قاعده لا حقا نه را بیک رکعت کرد و در او بنود و تمکین اولیتر آن بود که کسی بیک رکعت قعده کرد تا قعده اول را آخر را
 متابعت کرد باشد اما اگر بسبق قاعده و یا مشکوکه یک قعده کرد و یا مشکوکه گانه نشست کرد و یا بسبق قاعده درین رکعت
 نماز بنهاده شود و اگر بسبق قاعده را پیش از لا حقا نه آورد و بقول تو فرج حقه بعد نماز بنهاده شود و بقول علما و علمه رحیم الله و اولاد
 کجای که لا حقا نه میماند از آن دو سبقت در بی بسبق کرد که ایشان حکم در قاعده امام باشند و قیام در لا حقا نه بر لا حقا نه لازم نیست
 و همین قیام راست کرد بسبب بود لا حقا نه را بخر دادند که امام یک سجده از رکعت اول مانده است و در رکعت آخر آورده است
 و قعده اول آورده است و این لایق باینکه بجزه را در محل کرد و تمکین قعده اول است و اسکال آید که بر لایق واجب است که بچنان
 امام آورده است امام آن سجده را در رکعت آخر آورده و وی بعد رکعت اول آورده و این خلاف امام شود و خلاف است اما خلاف
 غیر است اما اگر فرقیه چهار رکعتی میکند در بر سر دو نشست بیک رکعت بسبب برخواست در ایاد آید که یکی سجده مانده امام فرود آید و آن سجده
 او در آن قعده را یا باز از ایادی بکیریم اگر بجزه از رکعت اول مانده است قعده را یا باز نشاند و اگر از رکعت دوم مانده است باز کرد که در محل
 است حاجتی نماز میکند از امام بر سر دو نشست مقتدیان بر چنین استند که مگر امام بر خطا نشست ایشان بر خاستند معلوم
 بخطا مقتدیان بر خاستند یا نکردند و امام را متابعت کنند اگر چه بیک رکعت بسبب لایق شوند چه دو واجب مانده اند یکی متابعت
 امام در یک قعده اول بختن ایشان بقیام بدو است و در سیم فرقیه از قیام بسبب قعده اول نشاید باز گشتن بگردن صورت نماز
 چهار رکعتی بیک رکعت بسبب است بیک رکعت مشکوکه که بخواب شده چون بیدار شد خود در قعده یافت امام و نشست آن نمازی احتیال دارد احتیال
 اندازد که قعده اول امام بود و بیک رکعت بسبب است بیک رکعت مشکوکه و بایم و احتیال اندازد که مشکوکه بر آن جاری شود نماز چهار رکعتی را بسبب است
 بخواب شده چون بیدار شد خود در قعده یافت امام و نشست آن نمازی از عیده بر سر آن بیدار شد و رکعت قرات خواند و اگر امام را در قعده یافت
 یافت قعده اگر دو نشست و بختن باشد و بایم بیدار شد خود در قعده یافت امام سلام داد و در وقت این نماز بر احتیال دارد و احتیال اندازد که قعده اول
 امام بود و بیک رکعت بسبب است بیک رکعت بایم احتیال اندازد قعده آخر امام بود و بیک رکعت بسبب است بیک رکعت احتیال اندازد که بسبق آورده باشد
 و قعده خواب نمیشد و احتیال اندازد که میماند آورده باشد و قعده خواب نمیشد چون این احتیال دارد و بر غیر و چهار رکعت نماز کرد
 بعد قعده در برخی محل نیست که نزدیکتر است بیک رکعت اگر چه بیک رکعت است اگر چه بیک رکعت است اگر چه بیک رکعت است اگر چه بیک رکعت است
 اندر رکعت دیگر اندر و سلام داد و بگذرد آن سنت بر خطا نشد بیدار شد امام را در محراب بیدار است ده چنین گمان برد که امام فرقیه کند
 می اندازد رکعت دیگر را با امام کند از دو بسبق مشکوکه که امام نشست نگذاشت است اگر در وقت سجده باشد مانده نماز بنهاده شود و اگر نیست می متابعت
 امام نود و رکعت متابعت نکرد و بیک رکعت اقتدا رساند امام در رکعت نماز و آن نماز بنهاده شود و مشکوکه در فرقیه چهار رکعتی چهار سجده پیش از
 امام آورد و بر قول تو فرج حقه بعد نماز بنهاده شود و بقول علما و علمه رحیم الله نماز بنهاده شود و اگر نماز بنهاده شود و اگر نماز بنهاده شود
 سایر نماز بنهاده شود و اگر نماز بنهاده شود و اگر نماز بنهاده شود و اگر نماز بنهاده شود و اگر نماز بنهاده شود و اگر نماز بنهاده شود

یار و از سجده میرونید اگر بر پشت یک سجده شش از امام آورد و بر قول فرخ غازیش تباها شود چه در قوم نماز است امام فرمود میار و از سجده
 نماز فرخ غازی تباها شود که امام را نماز است کردن قبول ایشان چه بر پشت و آورد و وی بیک روایت و در کتب است و بیک روایت بر پشت
 و بیک روایت و سجده و از غازی تباها شود یا و اگر پیش از سلام امام در کتب و دیگر یار و نمازش تمام شود و ظاهر روایت است که در کتب و دیگر
 بنو و از برای آنکه اصلی است که دو قیام و در کتب یک جای موقوف تا بعد از آن کجاست اولی قیام و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد
 و این سجده مستحب و قیام و در کتب موقوف بود و در کتب دوم را قیام و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 رکوع اول شود قیام و در کتب دوم برانداخته شود قیام و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 در کتب موقوف بود و در کتب چهارم را قیام رکوع یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام و در کتب یا امام آورد
 برانداخته شود و این دو روایت دیگر بر همین قیاس است و در کتب اول و دوم و چهارم برانداخته شود و در کتب یا امام آورد
 و احتیاطا بگذارد برای قرابت و برای سجده بر روی آید اگر جای تنگ است بر پشت یک سجده آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 و اگر کسی بر سر سجده رسول علیه السلام سجده کرده بود و در مسجد نبوی نشو و جای تنگ شد گفتند ای ابو موسی بن سنان و سنان بن سنان
 و عثمان بن عفان گفت من بدانم که کسی بنابر حدیث بر سر امام علیه السلام بر دار و غنچه پس حکم گفت بر پشت یک سجده یا در کتب یا امام آورد
 چگونه از آن گفت من اول را بر سر زمین بود و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 سیوم بر همین ترتیب یک سجده یا در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 پای سجده آوردن را بنویسد که بر پشت یک پای سجده بر سر زمین هم رسد اگر چه قیام و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد
 جای تنگ است سجده نیتانه آوردن پنجان در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 را و او را اگر قوم در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 این سجده که امام آورده اند از اول نجات و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 و سجده یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 یافت افتد اگر چه رکوع رفت امام سر از رکوع بر آورده و قیام رفت وی هم از رکوع و سجده رفت و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد
 و این روایت هم روایت است که غازی تباها شود و بر قول ابو موسی بن سنان روایت است که وی تعبیر را از آن فرموده و از آن قیام را آورد و در کتب یا امام آورد
 از امام مستحب و اگر نیاید و در فریضه را که آورد و غازی تباها شود این روایت دلیل میکند که ابو حنیفه تعبیر را از آن فرموده و از آن قیام را آورد
 جای بود که برگردد و غازی تباها کند اما اگر با فریک غازی تباها کند و از آن قیام را آورد و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد
 قیام را بسیار و سجده بسیار و اتفاق غازی تباها و او را اگر در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام
 و بر قول ابو موسی بن سنان هم روایت است که غازی تباها کند و از آن قیام را آورد و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد
 شد که هنوز امام سر از سجده بر نیاید و در کتب یا امام آورد و در کتب یا امام آورد و این سجده مستحب و قیام

سهولت لازم شود و اگر ملیده خواندنی را نرم خواند که در وقت است بخواند سهولت لازم شود که نرم خواندن مشورت است بر حسب حسن یا و ابوجهیفه
 روایت میکند که در سرد و حال او یک بیت خواندن سهولت لازم شود ابو یوسف و محمد بن احمد روایت میکنند که اگر در حال
 سهولت خواند سهولت لازم شود و بنا بر فرضیت قرات و در بعضی موارد که در شقیق اول در یک کلمه فایده خواند سهولت لغزشی در کلمات
 یا چهارم از افتادن کند یا بی درختان را و این شیخ الاسلام علاء الدین الحسن بن ابی حمزه روایت میکند که هر دو را قضا کند بقول ابو یوسف
 هر دو را قضا کند یکی بن اکتتم گفته است که اگر فایده خوانده است قضا کند و اگر سوره مانده است قضا کند نظر بقول ابو یوسف و محمد بن احمد
 آنست که اگر فایده مشروم نیست تا اگر فایده خوانده است قضا کند اما اگر سورت مانده است قضا کند چون قضا کند نرم خواند باید که نرم
 خواند نیست با اتفاق نرم خواند و اگر فایده خواند نیست بلند خواند بلخی حجت است گفته است که فایده نرم خواند که در محل است سورت را بلند خواند
 بهیچانکه فوت شده است اما هر قول ابو یوسف و محمد بن احمد آنست که در یک کلمه نرم خواندن و هم بلند خواندن مشروم نیست اولیها که
 قضا سورت واجب است راجع و واجب داریم هر دو را بلند خواند یا بقیع از عهدی بیرون آید اگر فایده بلند خواندن را نرم خواند که در هر کجا
 یا و اندیش باید که هم از آنجا بلند خواند و اگر باز از سر خواند کند پاک نبود و اگر در قیام بجای فایده احتیاج خواند که قیام اول است باجماع سهو
 واجب نشود اما اگر در قیام دوم بود و طحاوی حجت است گفته است که سهولت لازم شود که در قیام دوم محض محل قرات است و بعضی از شایخ
 گفته اند که روایت نوادر اگر پیش از قرات خواند سهولت لازم نشود اگر بعد از قرات خوانده است سهولت واجب شود که تاخیر نکند و در ظاهر هر دو
 آنست که قیام و قرات همان فرقی نیست و هم در کوم فرقی نیست چون تاخیر قرات سهولت لازم نشود تاخیر کوم بر سهولت لازم نشود که در صلو
 خواب لازم محل بخیر است از آنکه نیست که اگر کسی در قیام اول یا دوم یا سوم یا چهارم یا پنجمی فایده احتیاج خواند سهولت لازم نشود که قیام محل است
 و هم محل قراته چون محل خواندن است سهولت لازم نشود اما اگر در کوم یا در قومه یا در مجرای اینها فایده خواند سهولت لازم شود این بجای محل قرات
 نیست در بعضی خواندن سهولت لازم شود و اگر فایده خواند و با فایده خواند سهولت لازم شود که اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و با فایده
 خواند سهولت لازم نشود که در معنی صلو و دیگر شود و اگر در کوم یا در قومه یا در مجرای اینها فایده خواند سهولت لازم نشود و در روایت است بیک روایت
 کرد و دیگر روایت فی صحیح آنست که باز کرد و در باقی رکوعش برافند و رکوع باز کرد و اگر در کوم یا در قومه یا در مجرای اینها فایده خواند سهولت لازم نشود
 صحیح آنست که باز کرد و اگر باز آنست آن رکوع برافند نشود و از آن که رکوع فرقی نیست و خواندن قنوة واجب اگر در کوم یا در قومه یا در مجرای اینها فایده خواند سهولت لازم نشود
 خواند نام باز کرد و در سورت خواندن آن رکوع باز کرد و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود
 فایده خواند بخیر بیکستن از کوم برافند نشود اما اگر برافند نشود آن فایده خواند آن کوم باز کرد و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود
 شود که در کوم برافند نشود تا اگر برافند است و خواندن کوم برافند نشود و با فایده احتیاج نیست سجده و در او و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر فایده خواند سهولت لازم نشود
 اگر کوم را باز کرد و سورت کوم دوم بود تا اگر کسی در آن رکوع افتاد دست آید و اگر کت و نشود و اگر کت کبر کوم سجده و از آن کس که بقول مالک سهولت لازم
 شود فایده سورت سهولت لازم نشود اگر در قنوة اول قرات شد و با فایده خواند سهولت لازم نشود و اگر کت و نشود و اگر کت کبر کوم سجده و از آن کس که بقول مالک سهولت لازم
 ابو یوسف سهولت لازم نشود و بقول ابو یوسف و محمد بن احمد حجت است بخواند سهولت واجب نشود و این اختیار خواند نام بخیر از آنکه در سورت و در سورت اگر کسی

شکسته ای الله تعالی البسی معلوم فخری الی صواب بعد از حسن بن حوث یعنی از عهده سوال کرد که با رسول الله مراد از مذکور
 قال البسی معلوم فخری الی صواب بعد از حسن بن حوث یعنی از عهده سوال کرد که با رسول الله مراد از مذکور
 کند که بعد از عهده یعنی از عهده خود و قد نازد از سر کرد و نکراد و دم انداختن نیست که تفسیر عهده ایست که بعد از عهده
 را فرمود که عهده ای کند و صواب که در او شک بسیار میرود و چنین کند که عهده از من بر حق است و از منی عهده فرمود که عهده
 بنا کند از عهده یعنی از عهده خود گفت است که در وقت نماز که بعد از نماز کند که عهده از من بود که عهده با او آن نماز باشد که می دانیم
 گیری از برای آنکه هر یاری که کن نماز را بر نهد از برای باز از سر گیری احتمال ندارد که در وقت دو یکم همان شک باز افتد
 امام زاهد فرمود که گفته است که هر که در سجای رسد هر دو که آنجا رسد باز بر سر هر که که فرغید یا در سجای چشم زد که در وقت
 هرگز ترک فرغید بود هر یک که در سجای چشم زد و در آن وقت بر از ترک واجب بود هر یک که سستی یا در سجای
 چشم از ترک سست بر از آوردن در وقت بود هر یک که بعد از فرغ افتاد آن شک را اعتبار نمود تا یقین نشود که یکا که چیز
 روئی از یک چیز تا سستی آن یک چیز تر ترجمه دارد و بر آن در چیز و این حکم حدیث قال البسی معلوم ما جهم الحرام و الحلال
 الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی هم غلبه حرام و حلال هر که غلبه غلبه حرام بر حلال بود و در عهده سوال کرد که هر که در وقت
 من در نماز حضور دل نمی یابم گفت پیش آنکه در نماز مشغول کنی بکوی که البسم فی العود یک من فرقه اقلد بکلیان این
 چنین گفته اند که هر که خوابد دل خود را در نماز حاضر باید که بشارت خود را از نقصان نگاه دارد و بجا خود را از آنجا
 اند که نگاه دارد و در نماز از غیبت و لغو نگاه دارد و خلق را از عوام و شبه نگاه دارد و دل خود را از حسد نگاه دارد و کینه را از
 کینه نگاه دارد و در قیام چشم را بجای سجود و پیش از آنکه تحریر یزید این عباد بخواند اللهم فی العود یک من فرقه اقلد بکلیان این
 که دل خود را در نماز حاضر باید که بشارت خود را از نقصان نگاه دارد و بجا خود را از آنجا
 و اسلام پیش بروی یاد کرده و دل خود را از نگاه کند و اگر دو کس چهلوی یکدیگر نماز میکند از دو و بر دو یک نماز میکند از دو یک
 شک افتاد که من هر که در نماز باید که در نماز یکدیگر داخل نگاه میداد که هر یک که در نماز میگذارد و میگذارد و اگر آن نماز
 سبب آمد و می نیز سبب آمد و اگر آن سبب نیار و می نیز سبب نیار و اگر در نماز میگذارد و میگذارد و اگر آن نماز
 و قرات خواند چون فرغید و رکعت بر و یا ظهور یاوتر از فرغید یاوتر که می بود و از آن بود که با نکر و قرات خواند یا در سجای
 اقامت کرده باشد و آن رکوع را باز نکر و اگر با نکرست غلظت و او بدو بشرط آنکه دلالت و رکعت و دیگر قرات خواند باشد و اگر
 رکوع را با نکرست رکوع خواند و با نکرست قرات خواند یا در سجای یا در سجای که نکرست قرات خواند یا در سجای یا در سجای
 رفت یا در سجای که سبب نیار یا نکرست قرات خواند یا در سجای یا در سجای که سبب نیار یا نکرست قرات خواند یا در سجای
 کس ندین را در سجای یا نکرست قرات خواند یا در سجای یا در سجای که سبب نیار یا نکرست قرات خواند یا در سجای
 بر خاست قیام کرد و او را با نکرست قرات خواند یا در سجای یا در سجای که سبب نیار یا نکرست قرات خواند یا در سجای

عهد و بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را فقه دانند مام ندانند باز کرد و وقعه اردو اگر بران قیاس که سیوم اردو
 بر سر دوشستن یافتیم و نماز تمام شد و لیکن احتمال ندارد که دوم سبب پیش می یابد و سبب بر سر
 یک رکعت از دیگر گذارد و دو سجده سهو بود و عهد و بیرون سبب برقرار و قیام شک افتادش که اول
 است یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را بنیاد کرد اگر از نماز نشسته شود و متناهی سبب گفته اند که قیام و رکعت
 و وقعه کرد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دوشستن یافتیم و لیکن احتمال ندارد که اول وی بود بر سر دوشستن
 و یک رکعت از وقعه و سهو از عهد و بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز کرد و وقعه اردو اگر سیوم با رکشته باشد
 بر سر دوشستن یافتیم و اگر از اهل باز رکشته بود وی پیوندا و به باشد پس در رکعت نماز یک وقعه آرد و از عهد
 بیرون آید سبب برقرار و قیام شک افتادش که اول من است یا دوم یا سیوم اتفاق از رکعت را بنیاد کرد اگر از نماز
 تها شد و در مشایخ گفته اند که قیام اردو در کوه وقعه و دو سجده و یک رکعت نماز و سهو از عهد و بیرون آید مشایخ
 سمرقند گفته اند که باز کرد و وقعه اردو اگر سیوم باز رکشته بود بر سر دوشستن یافتیم اگر از دو باز رکشته بود وی یک رکعت
 نماز آورده بود و اگر از یکی باز رکشته وی پیوندا و به باشد و رکعت نماز گذارد و وقعه و سهو از عهد و بیرون آید
 آید و اگر از غیره سه کانی میکند از رکعت افتادش که اول من است یا دوم یا سیوم باید که سه رکعت نماز گذارد و سهو
 و سهو از عهد و بیرون آید اگر نماز چهار کانی میکند از رکعت افتادش که اول من است یا دوم یا سیوم اتفاق
 گفته اند که این رکعت را بنیاد کرد و رکعت دیگر آرد و وقعه بنابران اصل است که مشایخ براق در فریضه چهار رکعت بر
 دوشستن سنت دارند و انگاه یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو از عهد و بیرون آید ظاهر روایت است که بر سر
 دوشستن واجب است باید که چهار رکعت نماز گذارد و چهار وقعه و سهو نماز تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی شک افتاد
 که اول من است یا دوم من است یا سیوم یا چهار رکعت چهار رکعت چهار رکعت چهار رکعت و از عهد و بیرون آید سبب
 برقرار شک افتادش که اول من است یا سیوم اتفاق است که این رکعت را آرد و وقعه بنیاد و از برای آنکه با اول
 یا سیوم وی هر دو جای وقعه آوردن بدست است پس یک رکعت دیگر آرد و وقعه و دو رکعت دیگر آرد و یک رکعت از
 آن و از عهد و بیرون آید سبب برقرار و قیام شک افتادش که چهار من است یا پنج اتفاق است که آن رکعت
 را بنیاد کرد و باز نشن تها شد و مشایخ گفته اند که قیام اردو در کوه وقعه اگر پنج بود بر سر چهار من شستن یافتیم
 و اگر چهار بود قیام و رکوع و قوف بود بر سر دو سجده آرد و وقعه و سهو از عهد و بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
 اند که باز کرد و وقعه آرد و اگر از پنج باز رکشته بود بر سر چهار من شستن یافتیم و اگر چهار بود وی سه رکعت
 نماز پیش نهاد و در هر دو بر خیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و از عهد و بیرون آید سبب برقرار و قیام شک
 افتادش که سیوم نیست یا پنج اتفاق است که آن رکعت را گذارد و نماز تها شد و مشایخ گفته اند که قیام اردو

و قند اگر تخم بود بر چهارم نشستن باقیم و اگر چهارم بود قیام و کعبه قنوت بخون و سجده آرد و قند سه روز عهده بیرون است تا قند گفته اند
 که باز کرد و قند آرد و اگر تخم بازگشته بود بر سر چهارم نشستن باقیم و اگر چهارم بودی سه رکعت نماز پیش نماز
 بود و نیز در یک رکعت نماز دیگر گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک که سوم نیست پنجم اتفاق
 که از رکعت را گذارد که نمازش تباه شود مشایخ میگویند که قیام از دو رکوع و قند اگر تخم بود بر سر چهارم نشستن باقیم و
 لیکن احتمال آن دارد که سوم بود و سجده آرد سه رکعت شود و نیز در یک رکعت دیگر گذارد و سه رکعت آرد و از عهده بیرون آید تا قند
 سه رکعت گفته اند که باز کرد و قند آرد و اگر تخم بازگشته بود بر سر چهارم نشستن باقیم و اگر از سوم بازگشته بود و دو رکعت
 نماز گذارد بود و نیز در دو رکعت دیگر سجده گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا پنجم
 که این سه رکعت را بنیاد که نمازش تباه شود و مشایخ میگویند که قیام آرد و رکوع و قند نا اگر تخم بود بر سر چهارم نشستن
 باقیم و اگر وی اول بود و سجده نماید در ده باشد فرود و سجده بنیاد و دیگر رکعت نماز شود و دیگر رکعت دیگر گذارد
 و قند آرد و دو رکعت دیگر یک قند بگذارد و سه روز عهده بیرون آید و مشایخ میگویند گفته اند که باز کرد و قند
 آرد و اگر تخم بازگشته بود بر سر چهارم نشستن باقیم و لیکن احتمال آن دارد که از اول بازگشته بود و سجده نماید و باقی
 رکعت نماز گذارد و قند و سه روز عهده بیرون آرد و اگر این قند امام را افتد و قنای می سبق بود باید
 سبق امام را در آن متابعت کند و نشیند چنانکه امام نماز خود را تمام کند و آنکس وی بخیزد و یا بچه سبق باشد
 سبق نماز و یا بچه لاحق باشد لا حاشا آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که سوم
 یا چهارم من این سه رکعت را گذارد و قند آرد و نیز در دو رکعت دیگر گذارد و قند آرد و سه روز عهده بیرون
مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا چهارم من این سه رکعت را گذارد و قند آرد و نیز در
 دو رکعت دیگر آرد و قند آرد و نیز در دو رکعت دیگر گذارد و یک قند و سه روز عهده بیرون آید **مسئله**
 اگر ترسید از دو رکعت افتادش که اول است یا دوم من این سه رکعت را بگذارد و قند آرد و نیز در دو
 رکعت دیگر گذارد و قند در هر دو رکعت دعا قنوت خواند با اول دست بر نیارد و لیکن در رکعت آخر دست
 بر آرد و دعا قنوت خواند سه رکعت برقرار و ترسید از دو رکعت افتادش که دوم است یا سوم من این سه رکعت را
 خواند و لیکن دست بر نیارد و قنوت بخیزد و قند آرد و نیز در دو رکعت دیگر گذارد و دو دست بر آرد و یک رکعت و قنوت
 و سه رکعت برقرار و ترسید از دو رکعت افتادش که اول است یا دوم یا سوم من این سه رکعت گذارد و قند در هر رکعت دعا قنوت
 خواند و لیکن در رکعت آخر دست بر آرد و سجده بود اگر ترسید شک افتادش که یک رکعت اول است یا یک رکعت
 فراتر خواند و قنوت و قند آرد و نیز در دو رکعت دیگر گذارد و لیکن قنوت بخواند و قند آرد و نیز در دو رکعت دیگر گذارد
 و قنوت خواند و سه رکعت را بعضی گفته اند که چون شک از یک رکعت اول است یا یک رکعت دوم است یا یک رکعت سوم است یا یک رکعت

[illegible]

این پس نماز پیشین بود و در آن فرضیه بی تخریصی علاوه بر دست نباید از بطوع فرضیه نیز در نیاید اما از فرضیه متوجه
 در آید اگر میداند که نماز فرضیه سبک است و لیکن نمیداند که میماند یا ساقی باید که میماند قضا کند بشرط آنکه بر او
 بنشیند یا اگر میماند سبک باشد چون سبک بود و بنشیند نماز سبک باشد و در هر چهار رکعت قنات خواند اگر چه
 رکعت بد و قناده آورد یا داند شش که یکی سجده از رکعت اول یا از شخص اول مانده اتم نیست کرد و آن سجده آورد
 قناده سبک کرد بدان قیاس که میماند بود از عهد و بیرون آید و بدان قیاس که ساقی بود نماز قناده شود و باید
 که یکی نماز پیشین ساقی قضا کند تا بقیدن از عهد و بیرون آید اگر قناده فرض نیست یا داند سبک که فرض از پیشین
 نماز نیست اگر میداند بگیرد اول گفته است یا در شک است که گفته است یا نه نماز قناده شود اما اگر میداند که بگیرد
 است و لیکن از کار دیگر خبری مانده است اگر قنات است فرضیه در رکعتی بطوع یا در نماز سبک یا در نماز سبک
 چهار رکعتی یا سه رکعتی بود و او بدو شرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرآن خوانده باشد و اگر از آن حال نماز خبری
 مانده است یا داند شش که قیام مانده است یک رکعت کرد و اگر بگیرد کوع مانده است از رکعتها اول یک رکعت آورد اگر
 از رکعت آخر است رکوع دو سجده آورد و اگر دو سجده مانده است از رکعتها اول یک رکعت گذارد و اگر از رکعت آخر
 دو سجده آورد اگر از دو رکعت مانده است دو سجده آورد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آورد و اگر قناده مانده است
 قناده آورد و اگر نمیداند دو سجده آورد و قناده و یک رکعت نماز و قناده سبک کرد از عهد و بیرون آید اگر در فرضیه شرط
 قصد بطوع کرد قطع شود که در آن بطوع بی تخریصی علاوه بر دست آید بنا بر قناده بر فرضیه بر قطع روا بود یا ب
 بهیست و چه حکام قطع شروع است و هم آیت و هم خبر و هم به اجماع است این نیست که قوله تعالی یا ایها الذین
 اتوا رکوعا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون اول تفسیر گفته اند مراد از فعل الخیر نماز و طاعت است اما
 خبر آن قال النبی صلی الله علیه و سلم الصلوة خیر موضوع فمیشا استقل منها و منشا استسکرة و این خبر
 در حق قطع آید اگر گذاری ثواب یا بی و اگر مالی زیاده کار نشوی اما از فرضیه سنت موده نباید جدا است و باید
 هیچ کار بر فرضیه گردانیده است و از وی است که یکبار گذاری باز دیگر جماعتی یا بی شاید اقامه کردن آن
 آن است که یکبار گذاری باز دیگر جماعت یا بی شاید اقامه کردن آن نماز پیشین است و نماز خضن بار اول
 گذاردن بود و بار دوم قطع شود و آن دو که یکبار گذارد یا بی شاید دیگر جماعت یا بی شاید اقامه کردن
 نماز بار دوم است و نماز دیگر که بعد از این دو نماز قناده شروع نیست و نماز شام اختلاف است بر قول ابو یوسف
 گذاردن و بر قول ابو حنیفه و محمد بن شاذل گذاردن بر قول ابو یوسف رحمة الله امام را در هم متابعت میکند
 کند تا امام سلام دهد بر بنزد یک رکعت دیگر از سلام دهد بر قول امام ابو حنیفه و محمد بن شاذل که متابعت کند یا جماعت
 که هر سه بود اگر نماز بار دوم را تنها شروع کرد جماعت بر پاس شدیم بر آن دو با امام اقامه کند و اگر یک رکعت گذارد

که جماعت بر برای شنبه برانند و با تمام اقتدا کنند اما اگر در رکعت گذارده است و بقعه رسیده که جماعت بر برای شنبه است تمام کند و اقتدا کند اگر تا چهارگانی پیشین یا دیگر را تنها شروع کرده و جماعت بر برای شنبه برانند و اقتدا کنند و اگر یک رکعت گذارده است که جماعت بر باشد یک رکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو شصت است که جماعت بر برای شنبه تمام دهد و اقتدا کند و اگر اقتدا نسیم برخواست که جماعت بر برای شنبه خطاب بر روایت با تمام سلام دید و وقت گذارند اما خواه نام اجل تر خمس رکنه احد گفته است که باز کرد و قعه آورد و برای آنکه آن قعه فرضیه نبود اکنون فرضیه شد واجب از فرضیه نیات ندارد و چنانکه مسافر در وقت شصت و یک رکعت زواید برخواست بفراموشی رکوع و قیام آورد و یا یاد کند که بر سر دو شصت تمام اگر بجز سجده نهند غار نش تبا شود و اگر باز کرد و بقعه غار نش رد و ابوداود اگر در رکوع نیات کرد چهار شد اگر بر سر دو شصت غار نش رد و ابوداود و لیکن اینست که آن قیام در رکوع باز آورد آن قیام و رکوع آن وقت تطلوع بوده است اکنون فرضیه شده و تطلوع از فرضیه نیات ندارد و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت بر برای شنبه بعضی گفته اند که آن یکی را شصت آورد اما چون چهار رکعت تطلوع شود و فرضیه را اقتدا کند اما ظاهر روایت نیست که بیشتر را حکم کل است چون بیشتر آورد آن رکعت دیگر ایستاده آورد اقتدا کنند اگر در رکعت تطلوع گذارد سهو افتادش آورد بدان دو رکعت دیگر بکنند ظاهر روایت رد و ابوداود اما خواه نام اجل تر خمس احد گفته است درست نیاید که نماز شام را تنها شروع کرده و جماعت بر برای شنبه برانند و اقتدا کنند و اگر یک رکعت گذارده است که جماعت بر برای شنبه برانند و اقتدا کنند و اگر در رکعت گذارده است که جماعت بر برای شنبه برانند از دو که بیشتر را حکم کل است همان تمام کند و اگر تمام کرد شاید یک رکعت اقتدا نیایی بعضی گفته اند که نسیا یک اقتدا کنند که یکی از دو مبتلا شود و اگر با تمام سلام تمام تطلوع سه رکعت رو نیست و اگر تمام بشیند وی بر خیزد و نایک رکعت دیگر گذارد و مخالفت امام شود پس مسئله از ابو جعفر رضی الله عنه سوال کردند گفت اقتدا کنند که فقی که دانند تمام کردن چون با امام بر سر شیند و امام سلام دهد وی بر خیزد و یک رکعت دیگر گذارد و بر این چهار رکعت تطلوع شود و اگر امام بر سر شیند و یک رکعت زواید برخواست بفراموشی اگر تطلوع گذارد بود که بوی اقتدا کرده است و بر متابعت کند غار نش تبا شود اما کمال آید که امام را تطلوع است و بر ایمان جز او را غار نش تبا نشود از برای آنکه امام بحال است که اگر این تطلوع را بر خود تبا کند قصار بر روی نیست اگر این تطلوع گذارد بر خود تبا کند بر روی بود پس بنا بر قوی بر ضعیف شود غار نش تبا شود و اگر امام بر سر شیند و یک رکعت زواید برخواست بفراموشی تطلوع گذارد وی را متابعت کرد و بر نماز تبا نشود قیام و رکوع آوردند اگر بجز سجده نهند غار نش تبا شود و اگر یاد اندش بقعه باز نماند غار نش تبا بود و اگر بجز سجده نهند غار نش تبا شد و چنان فرضیه گذار چنان نماز شام را امامت کند زواید و چنان تطلوع گذارد بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سر سجده سلام دهد وی بر خیزد و یک رکعت غار نش تبا و یک رکعت از این چهار رکعت بر تطلوع شود و اگر تطلوع گذارد بفراموشی گذارد و نماز پیشین و بر خود تبا کرد باز شروع کرد و اگر نیست همان نماز کرد یا نیست امام کرد یا نیست هیچ نکرد چون گذارد از عهده اول هر دو انید و بر وی خبری نبود اما اگر نیت تطلوع دیگر کرد و گذارد و قبول شد

قضاء دو واجب شود اگر چهار شش کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و بر قول ابو یوسف رحمه الله
 قضا دو اگر زیادت از چهار شش شود که در خود تباها کرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و بر قول ابو یوسف رحمه الله و بر قول ابو حنیفه رحمه الله
 بشرا از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند هر چند نیست کرده است همان مقدار واجب آید این تمام
 از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند که قضا چهار پیش واجب نشود چه بر ما خدای عزوجل زیادت
 از چهار فریفته کرده است و اگر مسلمان ناز شرع کرد و بر پنداشت که بر من هست معلوم شد که بروی نبوده است
 تمام کند آن ناز را یا براندازد اگر بعد از ادا است یا بعد از ناز دیگر براندازد و اگر در اوقات دیگر است
 تمام کند اگر براندخت بر قول زفر رحمه الله قضا همان نازی بروی بود بر قول علما ان شاء الله رحمهم الله قضا آن ناز
 بروی نبود اگر در قیام نیست کرد که این ناز را قطع تمام کند از آن برانداخت با اتفاق قضا آن ناز بود
 بود اگر یک امام شش رکعت ناز قنوعه شش رکعت کرد یکی ادا بوی اقامه کرد بر سر دو سلام داد و رفت
 امام پیشی دوم برخاسته و دیگر ادا بوی اقامه کرد و دو گذارد و سلام داد و رفت امام پیشی سیم برخاسته و دیگر
 ادا بوی اقامه کرد و دو گذارد و امام سلام داد و برین مقتضیان بر هر کسی چند واجب شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله
 بر کسی ناز خود را تمام کردند و قنوعه بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بن اول بیج و واجب نشود بر دوم
 قضا دو واجب نشود بر سیم قضا چهار واجب شود که بنا بر این شفع اخر بران چهار رکعت اول است
 که امام گذارده است این همه جای بود که هر کسی دو میکند و او میرود اگر شرعاً میسر داند بر خود
 تباها میگرداند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضا دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیم شش اگر
 مسلمان یک رکعت شرع کرد و بر خود تباها کرد و بر قول زفر رحمه الله بروی نبود و بر قول علما ان شاء الله
 قضا دو رکعت بروی بود اگر سه رکعت ناز قنوعه شش رکعت کرد و بر خود تباها کرد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله
 رجها الله قضا دو رکعت لازم شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمان
 دو رکعت ناز قنوعه شش رکعت کرد یک رکعت ایستاده میکند و دیگر رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمه الله
 روای دو بر قول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله و اگر چهار شش کرده و دو رکعت ایستاده میکند و دو رکعت
 نشسته اتفاق روای دو اگر قنوعه چهار کانی را یک قنوعه می آید و روای دو بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله
 بود سهواً لازم آید بر قول محمد زفر رجها الله و ان خود قضا دو رکعت بروی بود اگر سه رکعت یک قنوعه می آید و روای دو
 بعضی گفته اند که قیاس و تر و روای دو ظاهر روایت است که روای دو که ناز قنوعه یک رکعت یک قنوعه شش رکعت اگر
 رکعت بدو قنوعه می آید و روای دو اگر بر سر هر نشسته با اتفاق روای دو بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله شش رکعت بر خود و بر قول ابو حنیفه
 دو رکعت بر خود و اگر رکعت دو رکعت و با چهار و روای دو با اتفاق قیاس چهار روای دو بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله و روای دو

بر قول محمد و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 رو بود و سبب لازم شود و قبول محمد و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 در باب تطوعات مسئله است در صلوات و هبت و جبهی که در راعیه الصلوة میخوانند اصحاب است ابو حنیفه و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 اعتبار دارد و مسئله طاهر در کتب اول و ثانی قرآن خوانده و اگر چه کتب قرآن خوانده و ابو یوسف و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 رکن است و شفع اول در اعتبار دارد و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 چهار رکن نماز یکبار در تطوع اگر چه چهار رکن خوانده و اتفاق در ابو یوسف و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 و در دو رکن چهار رکن قبول ابو حنیفه و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 و در دو رکن چهار رکن قبول ابو حنیفه و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 آخر از ابو یوسف قبول ابو حنیفه و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 خوانده است یا اتفاق و در کتب لازم آید اگر چه کتب اول خوانده و در کتب ابو حنیفه و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 قضا چهار رکن قبول محمد و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 یوسف و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 در چهار رکن خوانده و در کتب اول و در کتب کثیر خوانده و در میان دو رکن نخواند قبول ابو حنیفه و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 و قبول محمد و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 چهار رکن لازم آید و قبول محمد و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 روایت بر همین خلاف است و قبول ابو حنیفه و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 دو رکن آخرین خوانده و قضاء و در کتب واجب شود و چهار رکن ابو حنیفه و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 محمد است رکن است و قیاس و در واجب شود و این قول ابو یوسف است رکن است و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 میگرد و در ابتر بر وزن آید محمد بن الحسن حاکم الصغیر القنیف کرد و بر ابو یوسف عرض کرد و چون درین مسئله بیدار شد
 انابو حنیفه رکن است و کتب قضا و چهار رکن واجب شود و ابو یوسف رکن است و کتب قضا و چهار رکن واجب شود و ابو یوسف رکن است و کتب قضا و چهار رکن واجب شود
 محمد رکن است و کتب ایستاده و زعفرانیه و انبوه و قضاء و در کتب بروی بود و اگر چه چهار رکن است و باز بر سر دو قول ابو حنیفه و ابو یوسف
 بشرین ابو یوسف رکن است و روایت میکند و این ابو یوسف از ابو حنیفه رکن است و کتب قضا و چهار رکن واجب شود و ابو یوسف رکن است و کتب قضا و چهار رکن واجب شود
 مسئله قیاس است و استحسان قیاس این که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا و چهار رکن است
 که رکن است و روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا و چهار رکن است و این که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا و چهار رکن است
 و ما خبر ما و در باب چیست و در میان نماند و در کتب است و این که ابو یوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا و چهار رکن است

یونون یوکان شمره مستطیر الامیر است قال النبی علیه السلام ان الذی یمن وکفارت یمنین باید دانست که کفر
عبادت بر دو نوع است و بعضی بدل تعلق دارد و بعضی بر بیان تعلق دارد و آنچه بدل دارد ویت نماز و روزه و حج رکعت و
مانند آنها آنچه از احکام بر بیان تعلق دارد و آنچه رویع و شرا و طلاق و عتاق مذکور و مانند آنها تا اگر میخواهد بگوید که کفر
بر بیانش بگوید نیاز رفت یکدیگر لازم شود و مانند آنچه در طلاق بود که یکدیگر نیاز است تا اگر میخواهد بگوید که کفر
اورفت بندگان من از او بر سر چند کند و مانند آنچه در طلاق بود که اگر مردی میخواهد بگوید که کفرش را طلاق و بر بیان
طلاق و در اگر چهار زن بود هر چهار زن را طلاق شود و اگر میخواهد بگوید که کفر بر این یک روز روزه دارم هر یک از این
که یکماه روزه دارم یکماه واجب شود و اصل اینست که در هر محبت درست نیاید اما از محبت درست آید و در بعضی محبت
تا اگر ان کار کند کفارت یمنین لازم آید چون کفارت کند ساقط شود قال النبی علیه السلام ان الذی یمن وکفارت یمنین
در بشارت هر چه قبول کرده باشد بان واجب شود و چنانکه گفت بنده من سلامت آید یا پارسا من صحت یابد یا خدا بر من
که فلان بنده را از او کنم چون آن غائب آید یا پارسا من صحت یابد یا پارسا من صحت یابد یا خدا بر من
چنانکه یکسال روزه دارم و حج پیاده آورم و مانند آنها ظاهر روایت بان و چپ شود اما خالده بن حبیب القریظی القوی
نقض در روایت میکند که در بعضی یمنین شود و کفارت یمنین کند ساقط شود و در فرضیه درست نیاید و در بعضی یمنین
آید که خدا بر من و جل شای این خبر بر بنده فرضیه کرده آید و باشد شکال آید که ششستن در سجده فرضیه نیست و در هر محبت
درست می آید اما در روزه درست آید ششستن منع می شود و اگر نذر کرد در درمی معین یا شخصی معین یا سامی معین
کالای معین یا مکان معین بخلاف آن میکند بقرآن و در فرضیه العدا از آن نیابت ندارد و بقول علامه رحمه الله نیابت ندارد
اگر نذر کرد که نماز چهار روزه درست نیاید اگر نذر کرد که بر پارسا برستی روم ظاهر روایت درست نیاید اما حسن بن علی اگر نذر کرد
روایت میکند اگر سجای را شست ساقط است نیاید و اگر بپارسی شست ساقط است آید اگر کسی نذر کرد و هم معین و هم روم
نیاید نذر شود و اگر کسی نذر کرد و هم معین و هم رافعی کرد نذر شود و اگر کسی نذر کرد و هم معین و هم رافعی نیاید معین
نیاید نذر شود و اگر کسی نذر کرد و هم معین و هم رافعی نشود و اگر کسی نذر کرد و هم معین و هم رافعی نیاید معین و هم رافعی
بقول ابو یوسف هم معین نشود و بقول ابو حنیفه و محمد بن عمار العمدی و هم معین و هم رافعی نیاید معین و هم رافعی
رحمه الله نذر شود و بقول ابو حنیفه و محمد بن عمار العمدی و هم معین و هم رافعی نیاید معین و هم رافعی
ابو حنیفه و محمد بن عمار العمدی و هم معین و هم رافعی نیاید معین و هم رافعی نیاید معین و هم رافعی
مذخر بنی دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن عمار العمدی و هم معین و هم رافعی نیاید معین و هم رافعی
بنابر آن اصل که نذر می کرد در عبادت بدنی است اگر نذر کرد و هم معین و هم رافعی نیاید معین و هم رافعی
محمد بن عمار العمدی نذر نذر می کرد در عبادت مایه است اگر نذر کرد و هم معین و هم رافعی نیاید معین و هم رافعی

دارد و درستان که روز کوه ماه است سی روز و در دشت تا درستان که روز ادا نیست خور و قبول می نماید
 ابو یوسف رحمه الله نیابت دارد و قبول می نماید و اگر گذرد که در کفایت کار کند خشت کفاره که در آنجا که کار کرد
 کند تا باز آید که در آنجا که در کفایت کار کند و اگر در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 نماز و اتفاق آنکه گذرد که در روزی که روز و در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 جسم و در وقت نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 خور و ناقص واجب کرده است و اگر کسی نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 از عهد و بیرون آید اگر گذرد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 فرجه را خداوند عز و جل فرموده است و در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 و در وقت نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 شد بیکه اگر اقامه کند در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 جری مختلف است اگر کسی نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 آید اگر کسی نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 نیاید در وقت نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 و در وقت نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 بنا بر همین است که بنابر آنچه در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 گذارد و در وقت نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 نیز در وقت نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 نشود و شرط واجب شود چنان شود که قطعی گذارد و شرطی گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 یا هم چنانکه اگر کسی نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 نماز ایستاده گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 گذارد و در وقت نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 بخیر رسید یا بی قراری بخیر رسید قبول ابو یوسف رحمه الله است و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 در وقت نماز گذارد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 نیابت ندارد و اما اگر گذرد که در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد
 در هر سی روز و در روز و در وقت نماز گذارد و این بخیر عمل فرموده است و در وقت نماز گذارد

یک سینه واجب شود اگر نذر کرد که روزی ماه روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید بقول صاحب جغت
 روز واجب آید اگر نذر کرد که هفتاد روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید بقول صاحبیه و عازده ماه
 واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه
 الله باقی واجب آید اگر نذر کرد او نه ماه روزه دارم بقول ابوحنیفه رحمه الله ده آید لازم شود بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله
 او نه ماه باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که او نه ماه روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم که در آن ماه چند آید روزه دارم
 از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند از او نه آید که مراد از آن نهفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که سال روزه دارم
 و بعضی سال گذشته است و باقی سال روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امر روز یک ماه روزه دارم در آن ماه
 چند آید روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امر روز فراروزه دارم اگر چیزی بخورده است و زوال راست
 با سینه است امر روز روزه دارد از عهده بیرون آید که چیزی نخورده است یا وقت نیت روز گذشته بر وی چیزی نهم
 نشود اگر نذر کرد که فراروزه دارم و دیگر روزه دارم و دیگر روز روزه دارم و برخیزد دلیل بر سبب عتق مردنی
 خود را گفت که امر روز فراروزه دارم واقع شود اگر نذر کرد که امر روز فراروزه دارم و دیگر روزه دارم و برخیزد دلیل بر سبب عتق مردنی
 دیگر سبب احانت است یکی دیگر را گفت که اگر امر روز کار من کنی دو روزم و اگر فراروزه کنی یک روزم بقول فراروزه دارم و حال اجر
 مثل عمل واجب شود بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله و هر دو جای نام برده لازم شود بقول ابوحنیفه رحمه الله و لفظ
 اعمل نام برده لازم شود و در لفظ دوم اعمل مثل عمل بر خلاف آنکه گفت که اگر این عهده ترکی دوزی یک روزم و اگر نذر کرد
 دوزی دوزم اکنون هر کدام که دوز واجب شود که محل معلوم است و معلوم اگر نذر کرد که اول آخر هر ماهی روزه
 دارم یا نهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که نذر کرد از روزه دارم یا زده روز
 روزه دارد از عهده بیرون آید که نذر کرد گفت بیت و یک روزه واجب شود و اگر نذر کرد که آید روزه دارم یا
 عهده لازم آید و اگر نذر کرد که ایام روزه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که چنین روزه دارم و در اختلاف است از من
 الله علیه و سلم هجین امیرالمؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته که خنی آید مراد از وی باقی عمر بود قوله تعالی الآیه
 متاعا لى حین و امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است و حین آید مراد از وی چهل سال بود قوله تعالی لى
 على الانسان حین من الدهر امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته است که چنین آید که مراد از وی شش ماه بود قوله
 تعالی التوالت لى کل حین باذن ربها و امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که حین آید مراد از وی باذن ربها و امیرالمؤمنین
 بود قوله تعالی سبحان الله حین شهور حین فصیحون اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده
 روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر نذر کرد که باقی عمر لازم آید از ابوحنیفه سوال کردند من که در
 حین گفت لا ادر یعنی نمیدانم چه سبب سوال کرد جواب همین لا ادر گفت کیفیت است از او باقی نگفته شود اما تعالی

موزون فاکت گفت و حجاج را بنایت بر وجود حق تعالی
 بود که قاصد آن حجاج آمد و موزون کبوتر دیکه تین یا تین
 بود که زیاده کردی از من سیدی بگیر این چهار هزار دینار از مصالح خود حجت کن موزون ششگیر در کفای این سرافراز
 یافتم سبب کسب سعیدین حرامین بود که حجاج را از سرحد و شش میگردانند و قتی حجاج دست در شستن کبر گفت وی از قضا
 بود گفت ای ظالم باندگان خدای عز و جل ای سبکی و زنده تش تقصیر میکنی دست از شستن بیرون و دیگر گفت هرگاه که حجاج نماز کرد
 نگاه کردی سعیدین حجاج را رضی الله عنه و رفقای خود دیدی دست از شستن بیرون آورد گشتی ای استاد آج نه زان رخ غنیل
 و گوش من است و نگاه دیگر گفتی چون حجاج بسیار شدی پیش تو است اینجا و اگر رفتن نخواست و بولایت ما و الله آمد و می باشد
 چون ز کشت بولایت خود رفت نزدیک حجاج خرم حجاج کسید که سبب جبر آمد و نزدیکی نیاید قاصد از فرستاد و بار بار
 حجاج برنده بر سر سید که تو کار رفتی گفت ای ظلم تو که خرم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید شش گفت فردا پیرانه
 که جز اعمال هر یکی بر بند گفت باکی نیست **قوله تعالی کل نفس ذایقه لما کسبت** گفت رویش از نقد کرد و اندک گفت باکی نیست
تعالی و الله اشترق و اشترک فایده ما تو را اقم وجه الله گفت خاک در روی اندازد گفت باکی نیست **قوله تعالی سبب احکام**
 و فیها لعید کم و سبب احکام آمده آخری چون سعید جبر را کشند وی قرائت از حکم سکیر و سوره قاف رسید و در بانایت **قوله**
 و استمع یوم یبانی انسانوی من مقارن و سبب که سری را جدا کرد و اندک سر بریده باقی قرائت از حکم خرم کرد و حجاج بعد از کشتن سعید جبر
 چهل روز بقایاف شورش و اندک دون و افتاد دست بر دست بزد و میگفت ای سعید چه بمن کی قنای جبر حجاج با اندک جبر خوش
 از علاج کردن کوشش با کشته بر سبب بومی او دنا خود در و چون محمد از سرید یکجمله بیعت کردند آن سبب بر کشید و آن گرفت
 پاره بر آمد گردان سیاه در آن گفت ما را که ستار شده بودند گفتند که خدای عز و جل مرا اندون و عقدیت میکنند دست انداز که
 نباشد حجاج با خدا و ظلم از جبار گرفت نماز پیش نماز دیگر نگاه داشت خدا و عز و جل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن او دون
 طاعت از کس سعیت بخمار گفت نماز نگاه دارد و عبادت دارد و گنایان خدا عز و جل ایمان بر نگاه دارد و جبر حجاج خود را
 را فخر و غنا و عالم جل جلاله من سبب که این روایت بیرون که هر که بعد از نماز شام و گفت نماز کرد و در هر کشتی یکبار که کعبه
 آیه الکسری و یکبار بنهد الله و حج ابرقل هو الله احد یکبار اقل اعوذ برب الفلق و یکبار اقل اعوذ برب الناس من خود خدا عز و جل
 بنده از روز و آن جان نازد آن جان جود و شوا و سبب که این کس و دنا و این نماز را و دین خوانند سر بهشت را و سبب که این
 ابرار را بین منند بنده و من چون سیاه عاود و کشته باشند این نماز را و دین خوانند سر بهشت را و سبب که این
 ندانند که ای و خدا بر من گذار کن طریقی تو بر منست و بعد از آن دو کس نماز دیگر گذارد و در هر کشتی یکبار فاتحه بخار
 یا ایها النکافرون بخواند هر کس این دو کس نماز عاود گیر و گذاردن خدا عز و جل آن بنده را از سبب تاریک نگاه در اندازد
 کند و یکبار هر ضحایت و تاریکی هر ضحایت و تاریکی رسا و شیخ آن سلام بر آن الدین حدیثی روایت کرد و رسول علیه

پس بقیام نیت سوره اولی عمر آن خواند و رکعت دوم را بر همین ترتیب تمام کرد و صبح و بعد از نیت گفت که شبی بر من از ان
و شهادت و نورش نیکو شد و بعد از آن که رسول علیه السلام قرآن میخواند قراة فیه نور و عازمت میگفت پس معلوم شد که
در نماز قنوت قرآن بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است و بعد از آن که از این خبر محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده است با سنا است
تا رسول علیه السلام که هر که بعد از نیت دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهادت بخواند و از این خبر
که الفین قیولون بنیامینا فخرنا و نوبنا و قنا عذاب النار و در آخر نیت و اما علی و لک من التائبین من این پس نماز است
بقارایمان است و نماز را بخانه گذارد اولیست قال النبی صلی الله علیه و آله و السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة و اگر چه
حاجتی نباشد خط گذارد خدا عزوجل او را حفظ بخشد در حدیث آمده است که چون شب در آید و خطایق اراکم کرد و در میانی
آسمان کشاده شود و فرشتگان خدا که در خیر ندای مومنان که در حضرت ربه بیت خالی است کسی حاجت دارد بخفت بر آگاه
دست بردارد نه چنان بود که روز حضرت خداوند بخیر می مشغول بود و در آن روز رسول علیه السلام نشین بود و مناجات مومنان با
اولی تر باشد چون یکبار از شب بگذرد باز ندا کنند که خیر ندای بندگان خدای عزوجل در حق بعضی از بندگان خدا بعد از
تشریف میفرماید قوله تعالی سبحانی خیر بهم عن المصالح یعنی خیر بهم و خوف طاعت و از دنیا هم میفون چون سحر اندازد
باز ندا کنند که خیر ندای بندگان خدا تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابین و الصادقین و القادین
و المستقرین المستقرین بالا سحر چون صبح و صبح باز ندا کنند که خیر ندای مومنان که در وقت روز باران را خود در باد و اودینا
روزی باران چهارم بر بادند و آن یکم اول است که باز دنیا و آنچه در دنیا است قال علیه السلام یکم اول و خیر فی الدنیا
و ما فیها اگر مومنی در آن زمان خواب نماند و یکم اول فوت شود بیکار نشود و دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در او ایستادن
سجواب ماند نماز با دعا و از ایشان فوت شد چون آفتاب شد بر آفتاب بیدار شدند بطهارت ساختند و رسول علیه السلام
فرمود ما با نیک نماز و قنوت گفتند فرمود یا جماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی خواب یکم اول از وی فوت شود
بیکار نشود و اما اگر بیکار نماز و قنوت ننمود از پهلوی پهلوی کرد و بر بخیزد رسول علیه السلام خبر میداد که در آن سه وقت سه بار
و زمینها را بنامید حضرت خداوند بخشنده و بخشنده ای که کسی نمیانی عذری بفرماند و دیگر وقتی که زمانی از نماز غافل
دیگر وقتی که یکم اول مومنی فوت شد چنانکه نماز از وقت بروز زمین بنام خداوند و بر افرازد و تا وی را فرود نبرم که
را بنده زنی تو بخیزد و یکم اول فوت میکنند سه بار بنامید که خداوند امر فرمان دهد تا بر سر وی خود را نیز فرمان اید از خدا
عزوجل شما ساکن باشند که بند من است باشد که توبه کند و قضا کند از وی و در گذرم پیاممزم اگر چنین بنده را بخیزد
عزوجل پیاممزد فضل کرده باشد میل و اگر عقیبت کند که عدل کرده باشد فی باب غنیمت و شکر و در باب استجابت
به طاعت مشروط به بیت و هم بخیر است که چون بیت سجده خوانی سجده واجب شود و آخر قوله علیه السلام سجده
حالی من قرا و علی من سنا علی من یکما و فی روایت علی من سنا سجده طاعت قبول شافیست و قبول عاماد

تاخذ بود خوانندوی معتبر بود پیش خواننده سجده لازم شود و حکم نحو برین کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی
 معتبر نبود سجده پیش خواننده لازم نشود و فرق میان مجبور و منبئ التبت که بی حق شرع است و مجبور حق عبادی است حکم
 مرتب نداردیم تاخیر و بعد از سجده بی حق شرعیت و بر وی حکم مرتب داریم از برای آنکه ضرر شرع باز نگردد و باید که
 بخواند تا بفرمانه کار نشود معتقدی نیز قرائت خواند و معتبر نبود پیش خواننده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب
 بشود بیرون از نماز در نیابت ندارد و هر سجده که بیرون از واجب نشود در نماز در نیابت ندارد و کامل از نماز
 نیابت دارد با اتفاق کامل از ناقص نیابت دارد با اتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد با اتفاق ناقص از ناقص
 نیابت دارد و در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسلمه چنان بود که در وقت مستحب
 و هم در وقت مستحب آورد و یا در وقت مستحب دیگر آورد با اتفاق نیابت دارد و اگر از وقت مستحب خواند و در وقت
 مکروه آورد نیابت ندارد با اتفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحب آورد نیابت دارد با اتفاق و اگر در وقت
 مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد با اتفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد با اتفاق اما اگر در وقت
 مکروه خواند نیارده وقت مستحب یک گذشت هم نیارده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر حمید
 نیابت دارد بقول علامه زهری هم نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر حمید نیابت ندارد اما ظاهر در
 نیابت دارد اگر آیت سجده را پس بگوید سجده واجب نشود اگر آیت سجده را پس بگوید سجده واجب نشود اگر آیت سجده
 واجب نشود و بقول ابو یوسف و محمد بن یحیی الدوبیج نشود چون بدانند که آیت سجده است و اگر آیت سجده است
 و هم بخوانند و هم پیش خواننده مسلم نیست التبت که نخست خواننده آید آگاه بشنوده و بر متابعت کند و اگر شنوده
 که این آیت سجده است مستحب بود خواننده و بر اعلام دیگر وقت که آن سجده دارد و بود و قصاصی مسلم است اگر مستمعان
 نمر خوانند یا بلند آید یا بلند گفت یا بلند خواند و اگر گفت یا بلند خواند نمر خواند مسلم است که آیت سجده
 بخواند یا بلند آید یا بلند گفت یا بلند خواند و اگر گفت یا بلند خواند نمر خواند مسلم است که آیت سجده
 نهادن بود امنی را بر آیت دیگر و همچنین نشاید اگر در سجده تلاوت قهقهه خند یا حدث بعد آورد و بقول ابو یوسف
 رحمه الله آن سجده را بار بار و بقول محمد بن زکریا رحمه الله باز در دوران صورت که حدث بعد آورده است و طهارت سازد و آگاه
 سجده باز دارد و قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده دارد پسندیده بود بنا بر آن اصل است که سجده نهادن سه تا نموده
 یا سه رکعتن سر بقول ابو یوسف رحمه الله نهادن سه تا نموده بقول محمد بن زکریا رحمه الله سه تا سجده سه تا سجده
 و تلاوت و سه سجده شکر اقرب است یا بی بقول ابو یوسف رحمه الله و بقول ابو یوسف رحمه الله اقرب است و اگر در وقت
 با اتفاق قریب شود بدانند که آیت سجده را بخواند سجده دارد با اتفاق قریب شود در سجده تلاوت دعا خواندن یا نیامده است چون
 سجده آورد تسبیح گوید حاجتی که دارد خواند یا غرضی که دارد خواند یا سجده استفتاح این دعا خوانده است

بعد از فراغ نماز آن سجده را باید آوردن تا بمقتضای آن سجده بیرون آید **مسئله** اگر نماز نیت سجده خواند مسلمان یا آلود و بر نیت سجده
قیاس نیست که نیت در دو سجده است که نیت ندارد خواه نام نماز در هر سجده گفته است که نیت که اگر این مسلمان نیت رکوع آورده است
از سجده نیت دارد و برای آنکه رکوع یکی است و در دو نیت جلوس و شرط نیت نماز اسلام بر آن الین رحم گفته است که
این خلاف قیاس است و مسلمان خالی نیت در رکوع اصلیت است که نیت سجده خواند و در رکوع داخل میکند قیاس نیت در
فتوی بر نیت استخوان نیت ندارد و این نیز جای بود که آیه سجده خواند و بر رکوع رود یا بعد از وی یک آیت یا دو آیت
و دیگر خواند بر رکوع رود اما اگر بعد از وی ستر آیت دیگر خواند سجده علی وجه واجب شود شکال آمد بر قول ابو حنیفه رحم که وی یک
آیت را معتبر میدارد و پنج آیت را معتبر میدارد اصلیت ابو حنیفه رحم را یکی احادیث را قایل صحابا بدوی قول خود را
باید که بدان عمل کند از نواد و جمله خواه نام بخواند یا نه در باب سجده تلاوت آورده است که عبد الله مسعود در نماز باید دو
سوره بنی اسرائیل خواند نیت سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع داخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع یا
توضیح نیت کند نیت ندارد حسن بن علی ابو حنیفه رحم روایت میکند که جای که سجده را در رکوع داخل میکنند آن در سجده داخل
شود و در رکوع فی الزم برای آنکه سجده مسجده مانند نماز آن بود که رکوع سجده در رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیاس دارد دلیل آنکه
اگر نام را در رکوع اندر یابد آن رکعت در یافته شود دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیت در نماز عبادت است اما بسجده تلاوت در نماز
و بیرون نماز عبادت حسن بن علی ابو حنیفه رحم روایت میکند که اگر نماز نیت سجده خواند و تصور آن دارد که فردا آید سجده آورد
بقیام رود از قرات خبری بخواند آنکه بر رکوع رود باید که در رکوع داخل کند فردا آید و سجده آورد و بقیام رود از قرات خبری بخواند
مقدار نیت آیت یا بیشتر آنکه بر رکوع رود و دلیل آنکه ابو سعید خدری رضی روایت میکند که ماد قنار رسول عزم نماز پیشین
میکند آدم رسول عزم از قیام فردا آمد و سجده آورد باز قیام رفت و از قرات خبری خواند آنکه بر رکوع رفت بعد از فراغ
نماز یا منعلو شد که سوره آن نماز نیت خواند بود و دیگر روایت میکند عبد الرحمن بن ابی لیلی رضی که امیر المؤمنین عزم در نماز باید
حسرت و از هر چه خواند و سورت تمام کرد و فردا آمد و سجده آورد باز بقیام رفت و او از الکات الارض خواند آنکه بر رکوع رفت آنکه
سیرین روایت میکند که عبد الله بن عمر در نماز باید دو سورت سجده خواند و فردا آمد و سجده آورد بقیام رفت و از قرات خبری
خواند و آنکه بر رکوع نیت پس معلوم شد که چون در نماز نیت سجده خواند تصور آن دارد که فردا آید و سجده آورد بقیام رود از
قرات خبری خواند آنکه بر رکوع رود تا نیت است رسول عزم کرده باشد و متابعت صحابا بر رکوع کرده باشد **مسئله** سجده و قیاس
آوردن که از وقت مستحب مقدار رکعتی باقی بود و در هر وقت نماز بود اما اگر نماز عباد را فراموشی سلام داد یا داشت که نیت سجده
خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب برآمد سجده نخواند و اگر مسبوق برای قضاء مسبوقانه برخاست و سر سجده نهاد اما
بسجده تلاوت باز گشت این مسبوق تواند که متابعت کند با خبر مسبوقانه خود خواند بسیار برخلاف سهو که سهو با خبر مسبوقانه
تواند گذاردن **مسئله** اگر در نماز آینه میگذارد چون سلام داد و نماز را یاد کند که نیت سجده خوانده ام سجده نیاورده ام

نام تکلیف اصل درین باب است که اگر بپنداشت چیزی روی کرد ایند که اگر چه حقیقت شدی نتوانستی که بر آن ناز مبارک
 چنانچه پنداشت مسح سر کرده ام یا مدت مسح بر آید یا زان پنداشت که حیض آیدش چون پنداشت که چیزی نبوده است نتواند که
 برین ناز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی نتوانستی که بنا کنی پس پنداشت انهم نتواند که پنداشت که خون بینی پدید
 روی کرد ایند معلوم شد که نبوده است مادام که در مسجد بود و تواند که برین ناز بنا کند و اگر در صحن بود مادام که در صحن
 بود و تواند که بپنداشت آن روی کرد ایند تواند که بنا کند صورت مسلم چنان بود که پنداشت حدث رسید بر در
 کرد ایند معلوم شد که حدث نیست تواند باقی ناز خود را تمام کند مادام که در مسجد بود و اگر بای قرائت طبع بود برگشت تا
 نجس بود برگشت ناز تبا نه شود اگر مقدار رکنی حاصل بود مستعمل نجاست شود اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد
 آنجا معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد ایستاد بود نتواند که باقی ناز تمام کند از هر
 آنکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد ایستاد بود و تواند که بنا کند از برای آنکه کثرت اعضای
 وی در مسجد بود مشایخ الاسلام بر آن الدین هم گفته است که هر دو حال تواند که باقی ناز خود تمام کند دلیل بر مسلم آن
 چنانکه روی سگ که خود را در خانه فلان در نیام بفراموشی یک قدم در نهاد یا داندش قدم را بیرون آورد سگ بپند
 نیاید که این را در آمدن بخواند اینجا بیرون آمدن بخواند اگر نام بپنداشت حدث روی کرد ایند یکی را خلیفه که معلوم
 که حدث نیست ناز تبا نه شود که این اختلاف بی حاجتی است اگر نام پنداشت حدث روی کرد ایند خلیفه کند معلوم شد که حدث
 نیست از ابو حنیفه روایت آمده است که حریب که در باقی ناز تمام کند اما ظاهر روایت ناز تبا نه نشود که اختلاف بحث
 بخلاف قیاس ثابت شده است بروی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر چه قیاسیت میکند اگر فرضیت را خاند است ناز تبا نه شود
 باجماع و اگر فرضیت را نخواهد است روایت ناز تبا نه شود بقول ابو یوسف و محمد هم بقول ابو حنیفه روایت ناز تبا نه شود
 کند بقول ابو یوسف و محمد هم روایت ناز تبا نه شود و اگر بخیر باز کرد که هر دو حقش شود و نتواند که بدان خبر ناز تبا نه
 و یا روی بگرداند بپنداشت آنکه مسح سر کرده ام یا داندش که مسح سر کرده ام یا بپنداشت آنکه مدت مسح بسزا معلوم شد
 که مسح نبوده است یا زان روی بگرداند بپنداشت آنکه در حیض است معلوم شد که نبوده است اگر بپنداشت آن روی کرد ایند هم نتواند بنا کرد
 چنانکه اگر روی برگرداند یا روی کرد ایند بخلاف آنکه قابل بر نیت معلوم شد که بر روی چیزی نیست یا بر جامه بوی دید یا داند از روی چیزی
 دانست که نجاست آردی برگرداند معلوم شد که نجاست نیست یا روی برگرداند بپنداشت آنکه چهار است معلوم شد که با طهارت
 بوده است در هیچ صورتها ناز تبا نه شود و نتواند که بنا کند که روی برگرداند این بقصد آنکه نیت نازت فی بقصد ناسخ موزه را در میان نازت
 مسح بر جامه یا جامه سایل را وقت نوشیدن نازت تبا نه شود اما اگر نازت رسید و ایشان هر دو به بنامیر و ندها
 جامه را وقت نوشیدن نازت تبا نه شود اگر موزه بود که بی تکلف بیرون آید و نتواند که موزه بین کند طهارت سازد و بر آن ناز تبا نه که بعضی گفته اند
 که قیاس بر مسلم است جامه سایل را وقت نوشیدن نازت تبا نه سازد و باز بنا کند طهارت سازد و نتواند که بنا کرد اگر جامه سایل نازت تبا نه کرد آن تکلف حاجتی نیست

نارزش تپا شود و نتواند بنا کرد و اگر طهارت تمام کرد با لایس است که در نگاه دست سست پس لایس نارزش تپا شود و اگر طهارت تمام کرد پیش از آنکه بالای سرش کردی بعد مسخ و فرود آمدن سر و است که یکبار از پای بیرون می آید آن طیفه غفوت باید کرد و بیرون آورد و بعد چهار بار بشوید بر ناز بیاورد و اگر موزه نسبت که بیرون کردن و ویران یکبار حاجت آید عمل بیشتر شود و نارزش تپا شود و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافرت شد و مسکن باز نماند آب بودیم کرد و نماز گذارد و بعد از آن آب یافت چندانی که طهارت را پس آید و بعد از آن موزه مسح رواند و زیر کمره مسح شبانه و زهت اگر چه برین موزه مسح کشیده است و لیکن اندک بیشتر پس بدین موزه مسح رواند اما اگر دست مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شود و در میان نماز دست مسح پس لایس تپا است نماز نش تپا شود و نیم کند و نماز از سر گیرد و اما اگر تپیم در نماز داده است که در نماز دست مسح پس لایس تپا کرد و نماز تمام کند تپیم را در سر و پای عمل نیست و این مسکه در نجاس است پس از آن پس هم است و در بعضی نجسها برنج آورده است که در بعضی که حدث رسد آن رکن بر انداخته شود و مگر قیام کرد و روی خرابت معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کند آن خلیفه نیز بنوعی بر کوع رود و وی نیز از بنا بازاید و کوع کند و با وجود کاشیخ الاسلام بر آن الدین هم گفته است که این چه با خود و نیست از برای آنکه اگر کسی را در کوع حدث رسد وی نیت تمام کوع بر سر آورد و اجماعیت نماز تپا شود پس اگر رکن بر انداخته شود یا نیت که نماز نش تپا نشستی و اینجا تپا تپا شود اگر کسی آمد و امام را در کوع یافت اقتدا کرد پیش از آنکه بر کوع رفتی امام را حدث رسید سر بردارد و در خلیفه کرد و این خلیفه باید که بر کوع رود و آن کوع از در کمان نیابت دارد اما از کوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه کوع امام اول را مبعوض است اما اتفاقا از رکنی بر کعبی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا بازاید باید که بر کوع رود و از کوع بقوه و در آن رکنی بر کعبی با طهارت کامل شرط کرده باشد اگر نماز حدث رسید به نهارت و در راه بقیه چند اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر کرد و اگر طهارت ساخت و بازگشت آنکه در راه بقیه چند طهارت طهارت سازد و نماز از سر کرد و خود امام علی بر روی هم گفته است که طهارت باقی بود نماز از سر کرد و اگر طهارت ساخت و بازگشت و در راه بقیه چند باید آید که در طهارت دوم مسح سر بر آورد امام در فوق ناظمی هم آورده است طهارت سازد و نماز از سر کرد اگر نجاسی نماز آمد و رکنی گذارد و نگاه بقیه چند باید آید که طهارت دوم مسح سر بر آورد امام که مسح سر کرد و نماز از سر کرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن خبری نگذارد و بقیه چند باید آید که طهارت دوم مسح سر بر آورد و بقول ابو یوسف دوم مسح سر آورد و نماز از سر کرد و بقول ابو حنیفه و محمد رحم طهارت سازد و نماز از سر کرد و در بعضی نجسها بر عکس این گفته اند حدث بر دو نوع است سنی و مادی و این قول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف دوم مسح سر بر آورد و یک سنی آن بود که بر سجده نهادن یا در پیشانی او خلد و خون روان شود یا بر سر از روی حدثی ظاهر شود یا بر کوع رود و در سنی باشد پس بعد از خور روان شود یا بر سطحی از وی ظاهر شود و نیمه صورت یا بقول ابو حنیفه و محمد تواند بنا کردن و بقول ابو یوسف هم تواند بنا کردن و زائد آنست از خون حدث الایه اگر چه جامه است بی تکلف یا تکلف از وی جدا میشود و زیادت از درمی الوده شود اگر جامه زواید است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند نسبت آن جامه مشغول نشود اما اگر جامه حاصل بود بشوید و بنا کند اما اگر کسی نجاس

بر روی انداخت تا بجاست که مدعی بود و شود نمازش تبا به بود اگر نماز ویرانی بخون بعد خود را خم داد و از آن جن بر جا نش
 نرسد مدعی پرفت و خون باده شد مدعی حدث بجا شود تبا به شود اگر نماز حدث رسیدش در کم کنی به تبا رفت رو بود اگر
 رکعتی همچنان باشد گذارد نمازش تبا به شود و اگر متذکر کنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف صح نماز تبا نشود
 و بقول ابو حنیفه و محمد صح تواند که طهارت سازد و بیا کند و بعضی بخبر عکس این گفته اند اگر نماز حدث رسید بر آب ندل آورد
 چنانکه به نیارفت در راه آب پیش آوردند که آن آب ملک می بود و یا منده و بود آن آب را گرفت و طهارت ساخت یا منبر عتبه
 خوش بنیادش این منبر عتبه را منبر عتبه دیگر رفت نمازش تبا به شود اگر نماز حدث رسیدش در مسجد آبت در آب جامه نشاید که
 در آن مسجد استعمال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد رو بود اگر آب جامه را با خود و مسجد اندر آورد نما
 شباه شود که عمل کثیر شود و اگر نماز بخیر و مسجد بیا کند و زدی بر بعضی از مشایخ گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد و
 مسح سر را باید دارد تا باب جامه را بجا بجا مسجد اندر آورده شود انگاه مسح بر سر را در عتبه بیرون آید مسجد اگر نماز
 حدث رسید به تبارفت و در راه قرآن میخواند اگر گرفت را خواند چنانکه در قیام حدث رسیده باشد نماز تبا به شود اگر آن قرآن
 میخواند از فرضیه بنایت ندارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعد حدث رسیده باشد نمازش تبا به نشود و آنکه بیا کند زیرا که
 این محل قرآن خواندن نیست و اگر به تبارفت و بر عضو یا بر سر یا بر پیشانی یا بر بعضی گفته اند که نماز تبا به شود از برای آنکه در طهارت
 هر عضو یا یک یا بیشتر است بار دوم و سوم است پس عمل کثیر شود نماز تبا به شود ظاهر و این رو بود که اقامت است
 و اقام طهارت پس عمل کثیر نشود آب دامن و بینی کردن همین خلافست که گفته اند اگر دعا و طهارت بخواند رو بود اگر خطا خوان
 نماز تبا به شود چون طهارت تمام کند نماز تبا به تمام کند یا باز مسجد آید و اگر در قیام امام حدث رسیده است و امام نماز تمام
 در نماز است اتفاق است که باز مسجد آید و آنچه امام می او گذارده است و سخت امر را احاطه گذارد و در هر یک امام را باید
 باید متابعت کند و آن قیام در امام بر لایق لازم نبود و بی همین قیام راست کند سنده بود اگر تنها گذارست با امام نماز تمام
 کرده است و آنچه ابو حنیفه کسر بخاری است گفته است که مسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند و آنچه ابو سلمان و جرجان گفته
 است که باقی نماز تبا به تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است و لیکن باز آمدن ضرورت نیست و آنچه ابو حنیفه کسر بخاری
 گفته است که من در سه کافوتی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام کی در شفعه طلبیدن فتوی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام
 که از ادل سلمان بلکه بنابر نزد دیگر بعد از حج برگردم برفتن رافوتی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام دیگر بنماز ننگرد
 رافوتی داده ام و لیکن این عمل نکرده ام اگر امام را حدث رسید به تبارفت و کسی را از معتدیان صفه اول خلیفه نکرد و پیش
 از آنکه از مسجد بیرون رفتی یک کس خود پیش رفت از معتدیان رو بود اگر امام تبار از آخر صفه کسی را خلیفه کرد و هر که
 پیش محراب بگردد امام دی بود اگر بر دو برابر محراب گرفته هر که راجع متابعت کند امام رو بود اگر بر دو راجع متابعت کردند اگر
 بر دو جمع بود یا کم بر دو جمع نماز همه تبا به شود اگر باکی که جمع امام آن بود که بادی جمعی بود نماز آن گروه دیگر تبا به شود اگر باکی بود

و یکی زیارت از پنج طایر روایت نماز پناه شود و روایت نواد امامان بود که با وی زیاده جمیع بود که امام را حادث رسید که باطل کرد
 این خلیفه نیت تحریریه نوکر و اگر در رکعت دوم است با امام هنوز در سجده نیت و بر اعتبار نبود که وی هنوز معتقدی است اما اگر نیت
 است و امام از مسجد بیرون رفت نیت نیت وی معتقد است نماز امام و دیگر که از معتقدان نیت تحریریه نوکر باشد و ابو یوسف نیت تحریریه نوکر باشد
 نمازش پناه شود و امام اول این نماز پناه شود و اگر امام را حادث رسید و از بیرون مسجد است ایستاده و از نیت صفت یکی با مسجد
 کشید و خلیفه کرد اگر این خلیفه عالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز پناه روا بود و اما خلیفه همان بود که نماز پناه
 خلیفه ششمین را اگر وی عراب کفری امام از مسجد بیرون رفت و از صفت گذشت نماز پناه اتفاق پناه شود و اگر پیش از آنکه امام
 اول از صفت گذشتی وی عراب گرفت بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رم نماز پناه شود بقول محمد رم روا بود و مسلم است که بقول ابو حنیفه
 رواست و بقول ابو یوسف و محمد رم روایت دو مسلم است که بقول ابو یوسف رم رواست و بقول ابو حنیفه و محمد رم روایت دو مسلم است و در
 مسلم است که بقول محمد رم رواست و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رم روایت آن دو مسلم است که بقول ابو حنیفه و محمد رم رواست و بقول ابوشان
 روا نیست است که مسلمانی را که از شش نذر وی بود از وقت نماز چندان قیست که از آن قضای بعضی مسکنی بخند بعضی بقول
 ابو حنیفه و رضا یاد داشت آن قضای وقتی گذار و روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رم آنچه از قضای آنجا که گذار و چون وقت نماز شک بود
 و آنجا وقتی گذار و روا بود و دیگر آنکه یاد داشت یکی از پنج نماز گذار و این پنج نماز متوقف بود و گذار و این یکی نماز این ششم است چون
 گذار و بقول ابو حنیفه و رضا این پنج نماز بروای بازاید و بروی همان یک نماز بود پس بقول محمد رم بروای باز نیاید و این است دو مسلم
 که بقول ابو حنیفه و رضا است و بقول ابو یوسف و محمد روایت نیست که مسلمانی در نماز مسجد پناه و معلوم شد شش گنای عده
 پدید است آن مسجد بر جای پاک قضای میکند و بقول ابو یوسف رم روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رم روا نبود و دیگر که مسلمانی در نماز
 نماز یاد افتاد بر آمد و بقول محمد رم اصلاً و تحریریه نماز بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رم در هر یکی که باشد تاخیر کند چنانکه اسکات افتاد
 که است رو بر گذار و نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابو حنیفه و رضا قلع شود و فرقی با گذار و بقول ابو یوسف فرقی با نیابت دارد
 این دو مسلم است و بقول ابو حنیفه و محمد روایت و بقول ابو یوسف رواست و آن دو مسلم است که بقول محمد رم رواست و بقول ابو حنیفه
 و ابو یوسف رم و این است گفت که مسلمانی امامت میکند و بر حادث رسید و مسجد کسی خلیفه کرد و بیرون مسجد یعنی ایستاده و نماز
 بیرون آمد و از آن مسجد یکی با خلیفه کرد و مسجدی را فرستاد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رم نماز پناه شود و بقول محمد رم روا بود
 و دیگر که نماز چهار رکعتی میکند و دو قعد و قرض نه نشست و بر کت زواید بر خاست بقول محمد رم مسجد پناه و بر حادث رس
 یاد داشت که قعد و قرض نه نشست امام بر دو طهارت سازد و باز آید قعد و بقول محمد رم روا بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف
 رواست و اگر مسجد دوم یا آتش یا دیگر مسجد دوم حادث رسید شش بقول محمد رم در اصل تحریریه نماز و بقول ابو حنیفه
 و ابو یوسف تحریریه باطل شود و اما در حق شش باقی بود تا اگر یک رکعت دیگر گذار و این شش رکعت قطوع شود و اگر در این
 شش رکعت یک قعد و آید یا این مابر و پناه کند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رم قضای دو رکعت پردی لازم شد

متابع کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبوقانه بنیز و اگر نماز متها می گذارد رکعت آخر را سر سجده اول بر رکعت اول
بوی اقتدا کرد و بر احدی رسید و بر خلیفه کرد و استسجده امام آوردی قیاس است که بنابر این برای آنکه سجده را باید آورد که نماز
بدان تمام شود یا نه نمازی محبوب بود و بنابر وقت امام است که اگر در فرضیه نیست استحباب است دیگر آنکه مسبوقانه بود از
تمام نماز امام آوردن فرضیه است پس می سجده را در نماز امام تمام شود تا دی مسبوقانه را من کل وجه بعد از آن
نماز امام آورد و چون امام از نماز باز آید استسجده و قعد و را در نماز عهد و بیرون آید اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه
کرد امام را یاد آنکه نمازی بر پشت که ترتیب سابقه نشده است و بر نماز تنه شود خلیفه مقتدی را یاد آنکه در وقت نماز باید ایستاد
که وی مقتدی شده است و نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبوق باقی نماز امام را تمام کند که یکی از رکعات را خلیفه کرد
وی بقضای مسبوقانه برخاست و بر این زیادش که نمازی بر پشت ترتیب سابقه نشده است و بر نماز تنه شود مقتدی را یاد آنکه
بود که در وقت نماز باید ایستاد که نماز مقتدی آن تمام شده است و وقتی که حکم تنه کردن گرفته است بر منتهی نمازی تنه بود
نماز مقتدی آن نه اگر امام نشاء رسید مسبوق را خلیفه کرد خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از رکعات را خلیفه کرد و بعد از آن
بقضای مسبوقانه برخاست و مسبوقانه را سر سجده نهاد امام اول را یاد آنکه من یک سجده از رکعت اول را نه امام نماز تنه کرد
اگر امام نماز چهار رکعتی میگذارد و رکعت دوم برخاست یکی کد بوی اقتدا کرد و امام را حدث رسید و بر خلیفه کرد که این خلیفه
رکعت سوم را آورد و رکعت چهارم برخاست یکی کد بوی اقتدا کرد و بر احدی رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه
چهارم سر از سجده آخر آورد و یاد آنکه نمازی بر پشت که ترتیب سابقه نشده است نماز تنه شود اگر نمازی یا بنایه
حدث رسیدش اگر در سجده است طهاره سازد بنا کند نماز چهار رکعتی را و اگر از سجده بیرون رفت کسی را خلیفه کرد نماز مقتدی آن تمام
شود و بر او بود اگر پیش از آنکه از سجده بیرون رفتن سه امام باز آمدن یکی از اینها را خلیفه کند و او باشد و قعد و از یکی از
در نماز خلیفه کند سلام آنکه آن سه امام نماز خود تمام کند و پشت لا تخانه آید و بنگاه مسبوقانه امام اول بیکرکت گذارد و او سه
رکعت لاحق است امام دوم بیکرکت گذارد و است بیکرکت سبقت بد و رکعت لاحق است و امام دوم بیکرکت گذارد و است بیکرکت
سبقت است بیکرکت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد امام دوم و سوم در بیکرکت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم تمام
کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون و سلام دهد ایشان بری خیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کند و بر امام وی
بیکرکت مسبوقانه بود و بر امام سوم در رکعت امام را حدث رسید از امامت معزول شود یا نه اگر در قعد و مقتدی آن ایستاد
تا یک کسی را خلیفه کند بایک کس خود پیش نزود از امامت معزول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت را امامت از دست
رسید حکم نماز مقتدی چه شود و صلوة و خواب امام منبج خلیل ابو عقیقه هم روایت می کند که مقتدی را نماز تنه شود حسن زیاده
ابو یوسف معراج روایت می کند که سجدت رسیدن امام مقتدی امام میشود امام مقتدی تا اگر در سجده باشد طهاره سازد و اگر
مقتدی خود را متابعت کند و او بود که وی متعین شده است امامت را تا اگر در سجده نبود و گویای مقتدی تو باری است

که سید شده است امامت را بر او نهاده و زوال بود آن امام را تا زمانه شود و اگر باقی سنت تمام میگرداند یکی از مقتدیان قاری است غیر
 که از اهل بیت امامت را باقی می باشد و کنگه صاحب بر سنایل نرسیده و توطیع گذار امام را حدیث رسیده گفت ای قاضی و اندر ای از انبیا
 که آن قاری متعین شده است امامت را غازی از ان مقتدیان زوال بود امام اول را تا زمانه شود و اگر امام مسافر است و در قضا
 وی یک مسافر است اهل امامت را باقی میماند و لیکن اهل اندر امامت را یک کنگه گذارند و وقت فوشند امام را حدیث رسیده گفت ای
 مسافر تو اندر ای از ان روی که مسافر از ان متعین شده است امامت را غازی از ان مقتدیان زوال بود امام اول را
 تا زمانه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد و روایت کتاب نیست که تا زمانه تیر تیرا شود از برای آنکه هم از ابتدای سیر و وقت افتد امام
 بمقیم و فرغ فیض چهار کجی باز و دانمود و در انتها خلافتش نیز دست نیاید شیخ الاسلام برهان الدین رحم گفته است که رد بود که
 این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است و دلیل بر آنکه اگر این امام مقیم بر سر در نشیند تا برش تیرا شود از برای آنکه اگر امام اول در
 در شمس نماز نشین تیرا شدی خلیفه را حکم بین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز همچون امام اول است که خود مسافر
 خلیفه کردی و این خلیفه نیست امامت کردی نیست امامت دی در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر در
 نشین نماز تیر تیرا شود و بسیار جالب بود که در ابتدا رد و لیکن در انتها رد بود دلیل بر آنکه خلیفه خطبه گفته است و روایت
 رسیده که خلیفه که با امامت که وی خطبه نشنیده است و دانمود اما اگر جمع بر پاشی شد امام را حدیث رسیده کسی را خلیفه که با امامت که
 خطبه نشنیده است رد بود و اینک از ابتدای امامت وی رد و دانمود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار گانی را در رکعت
 اول را در سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدار کرد و در حدیث رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه را بابیستی که آن سجده
 آوردی نه آورد و در رکعت دوم را در سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدار کرد و در حدیث رسید این مسبق را خلیفه که این
 خلیفه را بابیستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد و در رکعت معلوم را در سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدار کرد و در حدیث
 رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه را بابیستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد و در رکعت چهارم را در سجده
 اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدار کرد و در حدیث رسید این مسبق را خلیفه که این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده
 بسیار و یکی از مدرکان خلیفه کند سلام وی بقضا و مسبق فانه چیز خوشی آنکه وی آن چهار سجده آوردی آن چهار سجده
 باز آمدند و رکعت چهارم سجده و بر متابعت کنند و رکعت پنجم که هر سجده که لا حائز اند ایشان بدان تمام شود اتفاق متابعت کنند
 و بر سجده که در مسبق فانه خود ایمان متابعت کنند باقی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه احتیاج است باز راه نصیحت
 خواجیه امام ابو حفص کبیر بخاری رحم گفته است احتیاج نیست که متابعت کنند احوط است و بر جانی رحم گفته است احتیاج نیست که متابعت
 کنند و در نصیحت چهار کجی امام را در قعه اخره یا آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام و در حدیث رسید مسبق را خلیفه
 که هر چهار رکعت مسبق است رد بود و وی چهار سجده از دو قعه از مدرکان یکی را مسبق و سلام خلیفه کند و وی مسبق را
 کند و آنکاه بقضای مسبق فانه چیز خوشی را خلیفه کند که هر چهار رکعت لایق است خواجیه امام ششم شهید رحمه الله

که نیت در بود که محمد در هر گشت سخن شنیده است که دلیل میکند و در هر چهار و بود و خواجه ابی حمزه می گوید که گفتار است که محمد در هر گشت
گفتار شنیده است که دلیل میکند و در هر چهار و بود و خواجه ابی حمزه می گوید که گفتار است که محمد در هر گشت
و بار مقتدی می گوید که نیت در هر گشت سخن شنیده است که دلیل میکند و در هر چهار و بود و خواجه ابی حمزه می گوید که گفتار است که محمد در هر گشت
مناعت کند قعد و ارد و اول این چهار سجده دارد و قعد و یکی از مدکان از خطبه کند پس سلام سه بار بگوید و احضار دارد درین هر دو صورت
رو بود اگر امام در کسی جماعت نماز است می کند و او بودی که است امام را حدت رسید اگر یکی از نماز را خطبه کرد نماز هر یک از آن
نجم الدین عمر و حصاید آورده است بقول زفر دم رو بود و از برای آنکه امام ایشان را می باید روی امامت ایشان را می شاید و بقول خطا
نفر دم رو نبود که چون در خطبه کند مقتدی وی شود و قعد و درین رو بود و از نماز تا شود مقتدی یا در نیت تها شود و اگر خطبه
نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز امام رو بود و نماز از آن تها شود و اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی یکی از نماز را پیش رفت و صلوة
خواه امام که بخوابد زاده از حسن رو بود و از خطبه دم رو است می کند که نماز هر تها شود و این قول را فرمودی گفتار است که دلیل میکند که از
خلافت زون درست داشت و امام را مقتدی ایشان داشت که نیت را تها داشت که پیش رفتن پیش فرستادن کسی است که
ابو حنیفه دم رو است می کند که نماز از آن تها شود و امام رو بود و از برای آنکه از امام فعل رو وجود نیامده است و دلیل کند با مقتدی وی
بر ایشان و این قول را زفر دم گرفته است نجم الدین عمر و حصاید آورده است که هیچ استیصال است که نماز هر تها شود و از برای آنکه از
روی حکم مقتدی ایشان شد برین دلیل نماز هر تها شود مسلم امام را حدت رسیدی خطبه کرد که در شفع اول است باطل است
تها شود و اگر شفع آخر است بقول ابو یوسف دم رو بود و بقول ابو حنیفه دم رو بود و از نماز هر تها شود که در شفع اول است باطل است
خلافت اگر بعد از عبده در سوره بود اتفاق دارد و او بود که این خطبه کردن باطل از وی فعل شود و نیز از نماز هر تها شود و از امام و امام الصغیر
آورده است که این مسئله اشاعه است یعنی بقول ابو حنیفه دم نماز هر تها شود و بقول ایشان رو بود و اصح باطل است که اتفاق در تها بود
پس آن دلیل که گفته آمد اشکال آنکه بیرون آمدن از نماز بعضی که از آن بقول ابو حنیفه دم فرمودیست اما این خطبه کردن باطل از وی فعل است
از نماز بیرون آید مسلم اگر نماز هر حدت رسید که خطبه است باطل است و اگر خطبه است باطل است و اگر خطبه است باطل است
اند آمده باشد با خطبه است خاک بنا کند بقول ابو حنیفه رو بود و بقول صاحبیه و نبود و اگر خطبه است خاک اندامه باشد و از خطبه است
با سبک نماز بیرون آید و از آن بعد در سوره و صلوة قاضی ابو الحسن مروزی دم چنان آورده است که قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف دم رو است
که بنا بر مجوز نیست چون از نماز بعد از صلوة قاضی می گوید قول ایشان درست می آید بنا بر آنکه حکم بیرون بود و تیمم بقول محمد دم رو است
حدت نیست خصوصیت است چنانکه صاحب جرم سایل با وقت نوی شد طهارت تها میشود و تیمم باطل است و از آن بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف دم رو است حدت است بنا بر حدیث رسول هم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و لو انی لمجد الحمار لکرمه انما انما
حدت رسید و در سوره کافی و در شرح اصول فقهی در صلوة خواه امام اجل خشری دم بدو حای آورده است و در صلوة چنانچه در باب حدت
تواند بنا کردن که غیبه تواند کردن یا بی شیخ الاسلام بر آن الدین هم گفته است که اصل این مسئله در سوره است و بنا آورده است قیاس

تواند که خلیفه کند قوی بر نیست اگر اظهارات اب اندر آمده است بنایاب میکند و با خود چنانکه در نماز جمعه شرح داده است اینجا
 همان حکم است **مسئله** از نماز غازی باشد و عشت چنانکه مردان اگر از نماز غازی حادث رسید بنامیر و اظهارات چگونه
 کند خواهد نام زاهد بخیر هم میگوید بر اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشود و می پوشد و مسح را دست در زیر سجده دارد
 و مسح پا را و شیخ الاسلام بر آن الدین هم میگوید که آب مستعمل پاک است دست را در کسین بشوید و روی خود را
 نیست مسح سر را دست در زیر سجده دارد و مسح سر را و پاها را در زیر پاها بشوید اگر زن بر نیت حدث روی کرد و ایند محلو شد
 که حدث نیست تواند که بر آن نماز بنا کند اما دام که بر جای نماز بود و اگر از جای نماز جدا شد تواند که بر آن نماز بنا کند
 بعضی از مشایخ گفته اند اما دام که از آن خانه بیرون نیاید تواند که بنا کند اما ظاهر روایت اینست که تواند که بر آن نماز بنا
 که خانه هیچ مسجد نیست و اینقول بشیر هم گفته است بروایت محمد از ابو حنیفه هم نیست که نماز زن تبا شود نماز مرد تبا نشود که حکم
 تنها که از او در چرخ خلیفه مردان نشاید و اینقول زفر هم گفته است شیخ الاسلام علاء الدین هم در مختلف خویش و رباب
 زفر هم آورده است اگر مردی زن نماز مردان امت میکند اما زفر حادث رسیدنی را خلیفه کرد نماز زن تبا نشود و بر قول
 علماء ما هم نماز تبا نشود یا زنی نویسنده را با جمله مسلمانان پانزری **باب طست و نیم در بیان صلوة المسافر**
 نماز مسافرانه دو رکعت است و تمام در چنانکه از اصل نماز چیزی کم نشود و باصل نماز بر دویم تحریر است **قوله** تعالی یا ایها الذین امنوا
 اخذوا فی الارض فلیس علیکم جهام وان تقصروا من الصلوة و خبر نیست که امیر المومنین عمر بن الخطاب روایت میکند که **انما قال**
المسافر و رکعتان تمام غیر قصر علی لسان منکم قال عمر بن الخطاب و الصلوة و رکعتان و اما امیر المومنین عمر بن الخطاب
 یکم شنبدم از زبان مبارک رسول هم که نماز مسافر دو رکعت است عبد الله عباس و حضرت **ان الله**
تعالی فرض علیکم علی لسان منکم الصلوة اللطیم و بعدا و ملک فرزند کنان و هم این عباس و حضرت گفته است **لا تقولوا** قصر
 فان الذی فرضها فی القصص و بعدا فرضها فی السفر رکعتین در حدیث بخم الدین عمر بن الخطاب است که مدت سفر چند باید که
 نماز شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب قوت چنانکه ادرامی و زهری کسی که دلیل قول ایشان است
 باشد میگوید هر چه اندک بود نماز و قیة شود خوردن روزه مباح شود این قول ایشان باطل است مالک هم میگوید
 از که تا بقطعان چهار برد است و میریدی و از روزه میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار باید تا نماز و
 شود خوردن روزه مباح شود بقول ادرامی و زهری هر چند اندک سفر و نماز و گذاردن روزه بکشد که نفس
 مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی هم میگوید از مدینه تا سوادیه و چهل و شش میل است پانزده فرسنگ
 شود و یکم میل که بر میل سبک فرسنگ بود و اعتقاد باید تا نماز و شود خوردن روزه مباح شود علماء ما هم میگویند اعتبار فرسنگ است
 و اگر اینها سنگ محبت است اعتبار عرف کار و انرا بود اگر چه شبان روزی کاروان کمتر سنگ و دلیل بر آنکه مدت سفر سه شبان روز است
قال الشیخ لایحل للمرأة ان تصوم الا بعد ان یومها و الاخران سافرون یومها و الا بعد ان یومها و الا بعد ان یومها و الا بعد ان یومها

چون رسول غم فرود که خال میت مرزنی را که بان آورد بخند نیستی مغر و جل بر دزد قیامت که بفرود زیادت از ششبار نزد
شوی دی یادی بود یاد و در جم محرمی با وی بود پس معلوم شد که مدت سفر ششبار نزد است که مبع القیم و علی خیر بود و باید
و لسا فتمت ایام و لبها و این الف و لام را دل و اسم حسن را بود و می چنان بود که بر می می کشد بر موزه یکشبار نزد
مسافری ششبار نزد کردیت سفر که از ششبار نزد بودی هر مسافر بر این جموع این حکم ثابت نشدنی پس انستم که در سفر
ششبار نزد است تا این حکم بر جموع ثابت توان داشت و در حصاریدیم الدین عمر که در است که در رتس الاش و الاحبار است
کردن و اعتبار نیست چنان باید که در زمانه یا در ان کاروان پسند فرود آید شبا کاه و چنانکه معهود فتن کاروان
ششبار نزد باشد مدت سفر تمام است ناز و گذارد و روزه کشانید اگر چه در عاری باشند که پنجاه فرود و سوار
مسند شد زیادت از ششبار نزد پس انستم که مدت سفر ششبار نزد است مسند گشتی یا حکم خشکی است یا بی است
شرح محو و یا حکم خشکی است خواه با نام اجل شخصی هم میگوید که گشتی یا حکم خشکی است که وقتی فروری آب رود نیز رود
بسیار رود و وقتی که بروی رود آهسته رود و از اعتبار نیست اما ظاهر بر دانه است که گشتی یا حکم خشکی است ششبار نزد
برود و نیز فی و آهسته فی ناز و شود و خوردن روزه مباح شود شافعی هم میگوید اگر سفر طاعت میرود ناز و کند و روز نوز
اگر سفر محبت میرود ناز چهار گذارد و روزه نخورد بر قول علماء ما در تفاوت نیست میان سفر طاعت و میان سفر
محبت بر قول شافعی هم مسافر ناز چهار گذاردن غریب است و گذاردن محبت است پس بغیر جمعی که در فتنه
که بر حجت علماء ما در گفته اند که در سفر ناز چهار گذاردن بر کاه شود دلیل بر آنکه رسول هم بگوید که یا تیر یا تیر که بر نظریه چهار گذاردن
بر سر و سلام و این حدیث فرموده قال ابی عم قتلوا مسلما و اهل کفر فاما قوم سفر ما پس اگر مسافر ناز چهار گذاردن غریب
کسی را داعی ناز گذاردن همچون رسول هم نبود معلوم شد که مسافر ناز گذاردن دو اولی بود مسند در سفر غریب است
قول شافعی هم نیست که ناز چهار گذارد و روزه نخورد که عایشه مغر و سفر ناز چهار گذارد علماء ما هم میگویند که وی و در زمانه
هر جا که رسیدی بخانه فرزندان فرود آندی پس می ایستیم بود بر قول علماء ما در سفر غریب است که ناز و کند و اگر در غیر
روزه نخورد که سیغایع روز پنج ناز چهار گذاردی را بر سر و کانی سلام داد گفت که بخیر بای اهل که ناز خود را تمام کنید اما
ما یا اینجا چند مسئله معلوم شد یکی آنکه مسافر ناز و کند و دیگر آنکه ناز و فرقی که از تطبیع گذارد و او را کرد و بودی رسول
بر چهار گذاردی چند و آخر رسول هم قطع بودی مرقوم را فرقی پس انستم که گفته اند فرقی که از تطبیع گذارد و او را کرد و بودی رسول
که در مدت اقامت چند نیست بر قول شافعی چهار ششبار نزد است و بر قول علماء ما در ناز و ششبار نزد است شافعی هم میگوید
که اگر المؤمنین بخانه سفر در چهار گذارد باشند و ناز چهار گذارد علماء ما هم میگویند که آن بنا بر آن بود که در کفر فی و انهم
و دیگر سوال کردند که بعد از نیمی که ناز چهار گذاردی گفت من اینجا فی و نیمی هم افشانه است و نیمی اند سوخته خورد که
من در کفر فی و نیمی هم حجت علماء ما در است که کفر من مدتی باکی حیض یا ناز و ششبار نزد است پس باید که مدتی اقامت نوز

باز ده ششبار و دو کوزه از آن باز در آن وجوب نماز است و زمان قنات نیز زمان وجوب صلوة است پس هر دو برابر اند و در هر دو
 باید که هر دو برابر بود و از راه حد و مساحتی بی نیت اقامت مساوی نماز چهار بار شود و یا بی بر قول شافع می گویند که اگر باده از شره
 ششبار روز باشد نماز چهار بار شود و بر قول علمای امام هر چند بسیار باشد بی نیت اقامت نماز چهار بار شود و شافع می گویند که هر سه
 هم در کثره ششبار روز باشد و نماز دو کوزه اگر کثرت باشد بی چهار کوزه ای علامه امام می گویند که این بجهان میگوید که بجهان
 احکام شرع ثابت نشود و اگر باشد بی کثرت بودی چون باشد و ذکر نیست نبود و این علمای اهل سنت که رسول هم
 بیست روز در حرب بنوک باشد نماز دو کوزه از عبد الله عمر رض و بنی شاعر و کله ماه باشد و نماز دو کوزه از و علی و از راه
 و در سالی باشد نماز دو کوزه پس افسوس که بی نیت اقامت نماز چهار بار شود و نیت اقامت باید که بر اصل خود چهار بار باشد بی نیت
 یا مساوی امام میگوید که نماز چهار بار شود و در حاکم شی تا اتفاق نیت اقامت درست نیاید اگر مساوی میگوید که اقامت
 یک کثرت نماز کند و مساوی نماز بر خود تنها کرد و بر قول زفر هم قضا چهار بار بود و اما ظاهر روایتی قضا دو بار بود و مساحتی باشد که
 صور احکام حسب مساوی اند یا مقیم بر قول ابو یوسف هم مساوی اند اگر مساوی در وقت مقیم اقامت کرد و در این نسبت است اقامت امام
 نماز چهار بار شود و اگر کسی را بر دو سلام و بعد از خود تنها کند یا نماز باصل نماز دو بار بودی قضا دو بار کند و اگر کسی که اقامت کند از راه
 وقت نشود اینجا که بر خود تنها کند بقول زفر هم بر وی قضا چهار بار کند و بر قول علامه قضا دو بار کند و بر قول
 بجهانی قرار میگیرد بر قول ابو حنیفه و محمد هم مقیم اند از برای آنکه از خلف خواری فعل میکند اگر مساوی در میان ایشان است
 اقامت کند و دست آید یا بی اگر ایشان باز ده ششبار روز یکی قرار گیرد نیت اقامت درست آید و اگر باز ده ششبار روز یکی
 قرار گیرد نیت اقامت درست نیاید اگر کسی گویند که در صحیح او در کثرتی نیت اقامت درست نیست جواب آنست که جای بود
 که ایشان در نیت اقامت و علف بودند و چند روزی مختلف خواند یک روز اگر یکی قرار گیرد و نیت اقامت از اتفاق مقیم
 اگر کسی اسلام مدار حرب رفتند و ولایت گرفتند اما حصاری گرفتند نیت اقامت میکنند بر قول زفر هم مقیم شوند و بر قول
 ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد هم مقیم شوند اگر حصاری گرفته اند اما بنشیند و اما بنشیند از عینیت گرفته اند و بنشیند اما بنشیند
 خراج نهاده اند اکنون نیت اقامت میکنند و ابو یوسف و زفر هم روا بود و بر قول ابو حنیفه و محمد
 روا بود اگر شهری و ولایت و حصاری گرفتند و اما بنشیند از عینیت کنند و بنشیند اما بنشیند خراج نهاده اند اکنون
 اقامت میکنند اتفاق مقیم شوند اگر کسی در میان کفایت اقامت درست نیاید اگر ایشان مدار حرب روند اکنون
 اقامت وی درست آید که ایشان مقیم شوند اگر اصل نیت اقامت کرد و بی سبب می مقیم شوند چنانکه در تبع و تبعی
 علامه تبع و تبعی نیت اقامت فایده تبع و تبعی مقیم شود یا بی اگر در موت وی نیت اتفاق مقیم شود اگر در موت وی
 بقول ابو حنیفه هم مقیم شود و بقول ابو یوسف و محمد هم مقیم شود اگر در موت نیت اقامت کرد و او در تبع و تبعی
 یا بی اگر در موت مقیم شود و اگر در موت مقیم شود و اگر در موت مقیم شود و اگر در موت مقیم شود و اگر در موت مقیم شود

و فرزند رسیده و بی وی اتفاق می افتد و فرزند باغ میخ بدو می رسد و بیانی اگر در موت بدست می رسد و اگر بی کسی
 است اقامت کرد و رحمت میخ وی می رسد و بیانی اگر برت خوانده بلند نشود که مسافر غلام خرید از میتر بخود ندان غلام مسافر شود
 بعضی گفته اند که با خود از شهر بیرون نبرد و مسافر نشود و بیانی بر روایت است که بخود بخود مسافر شود و اگر غلام میان او و خیر
 بود یکی خواست اقامت کرد و این غلام نازد و کند و با چایا یا یک چهار کند و از نه و قنده یک سلام اگر شیخ خواب مسافر شود و اگر
 بود و اگر غلام اگر این غلام اقامت می کند بر دو خوابه بوی افتد و کند خوابه می رسد و در اول متابعت کند و در دو خوابه می رسد
 ناز نام کند و اگر خوابه می رسد و در رکعت آخر می نماز باید چار و اسلو می رسد که وی شیخ خوابه می رسد و خوابه مسافر شود
 خوابه مسافر است و کند و در بدو و فرقیه بود چون دو دیگر کند و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 فرقیه بود که اصل است که در فرم ما خبر بود ناز و دو کانی آورد و اگر خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 گفته اند که فرقیه به ناز و بار باز کند و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 بود و قضا کند که در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 و بیکانه و حال غیر و نفسا که در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 و نفسا از غلام بیرون آمد و این ناز و دو کانی کند و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 و نفسا و کند و اگر این ابل عبادت فی چون ابل غیر عبادت شد و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 عبادت چون ابل شد و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 و بیع و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 غلام مسافر است و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 اقامت می کند و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 بقیه رفت که پیش از اقامت می رسد و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 چرا می گذاردی گفت نیست اقامت کرده ام گفت نیست که در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 باز عرافات رفت چه کند و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 که نیست اقامت نمود و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 می آمد گفت همه بدو غلام می رسد و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 می رسد و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه
 بود که نیست اقامت زیادت از پانزده شبانه روز کرده باشد و اگر قریه پانزده روز کرده بود و ازین رفتن از سمرقند بدو غلام
 از بدو غلام می رسد و در خوابه می رسد و در خوابه غلام را طلع بود و اگر کسی خوابه می رسد و در خوابه

در کمره آمدی بحکم آن نیت اول غایب پاشیده است چندی بنام آن هم گفته است و آنچه شد که در یک مسله و در غلط افتاد و عالم
 و دو صاحب اخبار قدم در کوی انجیل نهاده از علم فتح چندان رسامی که نام وی در کتب مذکور شد و اول وی در حجت کتب شد اما
 این مسله در چند و عمر قند از بر سطوحی وضع کرده اند که چنانکه اگر بخند می سر قند آمد و نیت اقامت کرد که پانزده شبانه روز بر غم
 و هم بفرستد با ششم این نیت اقامت درست نبود اگر گفت روز نادر غم باشم و شبها بفرستد خواهر نام که خواهر زاده هم میگوید که نیت
 اقامت شش درست نیاید و از سر قند نادر غم سه فرسنگ است از بر انگار از بر غم بفرستد نادر پانزده شبانه روز چندی که کم شود و اما ظاهر
 روایت اینست که مقیم شود اگر این مسافر در غم است گفت شبها در غم باشم و روزها بفرستد با اتفاق درست نیاید اما در فواید اصول
 صلوة خواهر نام که خواهر زاده هم میگوید که نیت اقامت نادر غم و خواب نام را در غم کفایت است که این جای بود که نیت اقامت
 نیکو از پانزده شبانه روز کرده است این سخن سر قند در غم و از بر غم بفرستد روز کاری که پانزده شبانه روز و نیت اقامت پانزده
 شبانه روز کرده است درست نیاید **مسله** اذعان سه است یکی وطن اصلی است و یکی وطن مستعار و یکی سکنی و وطن اصلی
 که نادر بود وی و زن فرزند وی و راجع بود وطن مستعار آن بود که نیت اقامت کند پانزده شبانه روز و سکنی آن بود که غلام
 با غریم از شهر گیرند وی بطلب غلام با غریم رود و با خود کوید که این منزل بان منزل میایم هر چند که برود مسافر شود چون از کبر و در اگر
 از اینجا بخانه وی مدت سفر بود مسافر شود نادر و گذارد وطن اصلی هر وطن اصلی را بر دارد و وطن مستعار و سکنی را نیز بر دارد اما
 اصلی را بر ندارد و صورت مسله چنان بود که بخند می سر قند نیت اقامت کرد و این وطن مستعار بود اما اگر در سر قند نیت نیت
 این وطن اصلی شود و وطن اصلی سر قند بخند و یکی سر قند اگر پیرایه بخند را بر گیرند یا نیت اگر در بخند زن دارد و بگوید و بر وطن اصلی بود
 یکی بخند و یکی سر قند اگر پیرایه بخند زن بود و وطن اصلی می سر قند بود و وطن اصلی بخند را نادر شود اگر چه پیرایه بخند ملک باشد که
 اعتبار زن خواستن راست دلیل بر آنکه رسول هم می بود بعد نیت رفت زن خواستن در سینه بند باز رسول
 هم از و ساری که بود و برادر که ملک و اسباب بسیار بود و خواستن زن در سینه بند پس معلوم شد
 که اعتبار مر زن خواستن راست ملک را و اسباب اگر از وطن مستعار بکنند میرود و محض درم نمید
 را بر بند که بخند نهاده است چنانکه خلاصه دشت که بخت و نیا در غم نشان و او ند گفت بر
 بیایم باز کردم رفت و نیافت و بجای دیگر نشان و او ند گفت بروم بیایم باز کردم هر چند بدین
 طرق رود ناز چسار کند از در که ان سکنی هر سکنی را بر گیرد و اگر بنده را یافت و باز گشت اگر از اینجا که
 و است یا وطن مستعار مدت سفر ناز نیت چهار کاسبی گذارد و اگر هم از اینجا قصد بشهر خود کرد و اگر بر زن
 بشهر گذارد ناز دو گذارد و اگر بشهر نادر ناز چهار گذارد اما وطن مستعار مدت سفر است مستعار و گذارد و چون
 بشهر نادر ناز هم ناز دو گذارد که نیت اقامت نکند مقیم نشود و اگر از وطن مستعار قصد سفر کرد و از پیرایه سفر رفت

با برافراشتن و لبه اندر آمد و بی پنج ساله بود و نیت اقامت کند که قصد با سفر در سر سنندار را برگیرد و محمد حسن بن و در سنندار به پایگاه
 کوفه و بیاورد و نیت با نجات آورد ایم از برای مخلوق و بجای که در وطن اصلی است از اینجا قصد سفر کرد و نیت بر بیرون نبرد و سنندار
 نیت و چون از سفر باز آمد و در این شهر اقامت کرد نیت اقامت کند بیستم شود و دلیل بر آنکه میسر بود نیت علی رضو و بعد از آن در شهر
 حساسی بود بجای رضی و نیت گفت چون از اینجا بیرون بروم و در شهر سنندار بروم و چون باز بروم از برای اقامت نیت اقامت کند بیستم شود
 از برای که در وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و حکمت سفر رفت برافراشتن و نیت با نجات میسر شود و نیت اقامت کند بیستم شود
 در قنای اقامت نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 اگر لا حق نیت اقامت کند اگر نام ناز نام نکرده است نیت اقامت وی درین ناز محل کند و اگر نام ناز نام نکرده است نیت
 اقامت درین ناز محل کند صورت مسافرت بیرون بود و نیت از سفر نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 کرد و هر دو در اجماع رسید به پیشانی که نیت و نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 با اتفاق اگر قصد شهر اندر آمدن کرد و نیت با نجات بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 بهمان دو نام کند پسند بود و اگر شهر اندر آمدن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 یکی لا حق است و یکی مسبق است و یکی مسبق است اگر نام نکرده است نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 کرده است مسبق است چهار نام کند لا حق دو اگر یکی هم لا حق است و یکی مسبق است اگر نام نکرده است نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 از برای اقامت نیت اقامت وی در مسبق نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 نیت باقی بود اما اگر نیت بیرون رفتن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 بر خود نیت کرد و نیت از چهار گذاردن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 اینجا آمده ایم از برای مخلوق نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 اگر نیت از قصر گویند یا به نیت از چهار گذاردن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 و اگر نیت از قصر گذاردن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 به نیت از قصر گذاردن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 نیت چون گویند رفت با نیت از قصر گذاردن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 از آن جهت هم روایت میکنند که چهار گذاردن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 نباید پس زیاد از آن جهت هم روایت میکنند که در نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 اگر از اینجا بسکنی بیرون بروی و نیت از چهار گذاردن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند
 کرد و نیت از قصر گذاردن نیت اقامت بیرون رفتن نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند و نیت اقامت کند

قصد شهر خود کرد که بیرون قصد کند و دو نماز و دو رکعت قصد کند و اگر قصد کند که نماز و دو رکعت بخواند و اگر کوفی یا زن خود بکند و چون عیال
 رسید برخواست و گفت بنده اوروم باز گشت که بیرون کوثر کند و نماز و دو رکعت بخواند و اگر کوفی یا زن خود بکند و اگر کوفی یا زن خود بکند
 آمدند و زنی چند باشند نماز و دو رکعت قصد کند و اگر کوفی یا زن خود بکند و اگر کوفی یا زن خود بکند و اگر کوفی یا زن خود بکند و اگر کوفی یا زن خود بکند
 و وطن کوثر کرد چنانکه مردی سو کند خود و کلام و مردین خانه اندر باشد چنانکه بیرون آورد و میان کوفی یا زن خود بکند
 باقی بود از برای آنکه وطن اصلی باید تا مبین بر برگردد و اگر مسلمانان نماز پیشین در شهر گذارد و وقت باقیست مسافر شد و
 نماز دیگر گذارد مسافر پیش از آنکه اقباب فرود رفتی بدل اقباب فرود رفتی معلوم شد که هر دو نماز و آمده است نماز پیشین را مسافر
 قضا کند و نماز دیگر را مقیمانه اما اگر اقباب فرود رفت اقباب بدل اقباب فرود رفت معلوم شد که هر دو نماز و آمده است هر دو نماز را مسافر
 قضا کند و اگر نماز پیشین در شهر گذارد و چندانی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت و اقباب مسافر شد نماز دیگر
 مسافرانه گذارد پیش از آنکه اقباب فرود رفتی بدل اقباب فرود رفتی معلوم شد که هر دو نماز و آمده است هر دو نماز را مقیمانه قضا کند
 اگر اقباب فرود رفتی و اقباب بدل اقباب فرود رفت مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را مقیمانه مسافر بیرون رفتی
 یاد آمدش که هر گشت قرات خوانده ام اگر جایست که نیت قامت درست نیاید باز تبه شود اگر جایست که نیت قامت درست
 آید نیت قامت کند و آن در گشت قرات خواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحم و ابوداود بقول محمد بن حنفیه که نماز تبه شود و اگر این قسم
 امام را افتد بعد از قعه معتبر است بعضی از معتقدان سلام دادند و رفته نماز ایشان تبه شود و نماز معتقدان که در قضا
 امام باشند چون ای نیت قامت کند نماز ایشان چهار شود و اگر کسر و بر متابعت کنند نماز و ابوداود اگر نیت نیت کنند
 و سلام دهند نماز ایشان تبه شود و اگر متابعت نکند و سلام داد و امام سلام دهد و ایشان را اعلام کند که نیت اقامت
 کرده ام ایشان برخیزند و رکعت نماز لاحق را گذارد از عهده بیرون آیند مسافر بر پشت و بقیام سیوم بر جاست بفرموده
 یا ایستش که با نجا سلام دهند و ابوداود و لیث بن ابودکر که باز کرد و سهو و قعه دارد و باقی از عهده بیرون آید مسافر بر پشت و بقیام
 و بقیام سیوم بر جاست بفرموده چون بجز کوع رفت یاد آمدش که بر سر و نه نشسته ام باید که باز کرد و قعه دارد و سهو
 ندارد و کوع نیت قامت کرد نماز و چهار شود و اگر بر سر و نه نشیند و ابوداود و لیکن اجماع است که آن قیام و کوع را باید کرد
 که آن وقت آن قیام و کوع و در القطع بود و اکنون فرغیده شد و تطوع از فرغیه نیابت ندارد و جماعتی مقیمان بمسافرانی افتاد
 کردند اما بر سر و سلام داد و مقیمان بگذارند مقیمان بر جاستند در آن مقیمان قرات خوانند یا بی اختلاف متجاوز است
 گفته اند که بیحسب و حق خوانند بعضی گفته اند که چون لاحق اند و خوانند بعضی گفته اند که بیحسب و حق خوانند چون امام در وطن
 خوانده است آن از قرات ایشان نیابت دارد و لیکن ایشان در و آخر جمیع باشند ظاهر بر آنست که در حق قرات بیحسب
 لاحق اند چنانکه در حق بیحسب و حق خوانند و اگر امام زیاد فرمود گفته است که در حق قرات بیحسب و حق خوانند و اگر امام زیاد فرمود
 و بی آخر جمیع اند و اگر سهو افتد آن سهو در نماز بیحسب و حق گفته است که خوانند و اگر بیحسب و حق گفته اند که خوانند

یکی از ایشان که در آن فقیه ابو جعفر بود در بغداد رفت و بمجلس کشی هم درآمد گفتی ام شاکر و منرا سببی میگفت با بن مسند رسید گفت میفرم
 بکنار آمدن میخانه بر نیز در خانه خواند شاکر و فقیه ابو جعفر گفته است او من میگوید که خواند گفتی ام گفت است او کیست گفت بنابر
 مرثیه ابو جعفر که گفتی ام گفت ای من میگوید که خواند شاکر و فقیه ابو جعفر چون به پناه با فقیه ابو جعفر حکایت میکرد فقیه ابو جعفر
 میزد و رفت و بمجلس کشی هم درآمد و نشست اتفاق کشی همین مسند نهاد کرد و گفت که عقیق گذاردن میخانه بر نیز در و قرات
 خواند فقیه ابو جعفر که گفت که خواند میگوید گفت مگر تو فقیه تراسانی ابو جعفر گفت بل من فقیه ابو جعفر ام گفتی ام گفت وقتی که شاکر
 از مسند میرفته شود و مشکل افتد و میان ایشان بکشیاید با ستاد باز کرد و دو اگر استاد و افرا در مسند مباحثه شود و میان
 ایشان بکشیاید یکسبب باز کرد فقیه تراسانی بوی فقیه حلق نمکیناب باز کردیم هر چه کتب بود بران اتم گفتی که کس است
 که فلان کتاب را بیاید آورد و در دستش بود که خواند فقیه ابو جعفر گفت که خواند گفتی ام گفت که فلان کتاب دیگر بیاید آورد
 هم نبشته بود که خواند فقیه ابو جعفر گفت که خواند گفتی ام گفت کتاب میگوید که خواند مراد از کتاب یاد
 دارند بر نیز فقیه ابو جعفر گفت مراد از کتاب یاد دارند و ترنود و لکین نه همچون من مروی من از کتاب یاد دارند و نرم
 اصل چه هست بیاید آورد و در دستش بود که خواند فقیه ابو جعفر گفت که خواند گفتی ام گفت که فلان کتاب دیگر بیاید آورد
 فقیه ابو جعفر بر ناست و گفت که من یاد میگویم این مسند و کشتن شد گفتی ام هر چه جسد که فقیه ابو جعفر روزی چند
 با فقیه ابو جعفر حکایت میکرد گفتی ام ویرا شتری داد فقیه ابو جعفر ویران شتر داشت و گفتی ام بسیار شتر گرفت
 و بیار از بغداد بری که و میگفت ای مسلمان دل شاکر دی کشید تا فیر استادی باید گفتی ام از آن قول مردم کرده است
 از برای آنکه در محضر خویش آورده است که در آن میخانه قرات خواند که مرز و نماز ایشان اول با ما است درست
 است ایشان چون میباشند خواند جماعتی میفرم و مسافران مسافری افتد که در نام بر سر دو شمشیر و بقیام سیوم
 بر خاست باید که مسافران و بر استاعت کنند میخانه متابعت کنند تا اگر نام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران سبب
 متابعت و بی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد نام مسافران از الطوم باشد و اقامت الطوم گذار بطوم گذار درست آید
 اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو کویت طوم شود و میخانه و فقیه افتد و فقیه گذار بطوم گذار درست نیاید نماز میخانه
 تا به شود بدان میخانه متابعت کنند نشینند تا نام سهام دهد ایشان را و خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان را خبر زند
 و دو کویت نماز اقامت گذارند و اگر بر نام نداد و دو کویت نماز میخانه گذار نماز برای آنکه سفر معین است نیت اقامت
 کردن بیشک در شمولین بیشک حکمی ثابت نشود تا اگر نام برستان خواسته بود ایشان دو کویت نماز میخانه گذار نماز نکرده
 بیرون آیند اگر میخانه را در محضر نماز نافوت شده است در سفر قضا میکنند اتفاق چهار گذارند و اگر مسافری را در سفر نماز نافوت
 شده است در محضر قضا میکنند و قبول شافعی چهار قضا گذار برای آنکه ضرورت که در سفر بود و نماز و قبول علی اما جسم است
 همان وقت نماز کند که در قضا نماز اعتبار وقت خوب است و در ادا گذارت وقت ادا نماز این خلاف بجای بیاید که در قضا

سوگند خورد و شکست بنده باید که آزاد کند با جامه ماطعام و هدیه کفارت شود و اگر توانگر و روشمند بود و زیاده پیراسته دارد کفارت
 شود و اگر در پیش رو کند خورد و شکست نزد پیوسته روزه دارد کفارت شود و اگر روزه داشت و توانگر شد اکنون بنده
 را باید آزاد کردن با ده مسکین را جامه باید دادن با ده مسکین ماطعام و هدیه کفارت شود جماعتی میمان و مسافران بسیار
 افتد اگر دیندار بود و معتبر امام جعفری از میمان بگذارد و میمان بر خاسته چون بر سر سجده نهادند امامت اقامت کردند و باز
 امام چهارم شود و میماند که بگذارد و میماند بر خاسته برایشان متابعت امام لازم شود اگر هر متابعت کردند نماز شان با او بود
 و اگر هر پنج نفر گفت کردند نماز شان تبا شد و اگر متابعت و مخالفت نکردند بنشینند امام سلام دهد و ایشان را خبر دهد که من نسبت
 اقامت کرده ام ایشان بر میزند و دو رکعت نماز ایستاده که از نماز عید بیرون آیند اگر امام خبر نداد و دو رکعت میخواندند
 آن میمان که بر سر سجده نهاد و باشند بروایت نواد نماز شان تبا شد و برای آنکه ایشان میماند خود را وقتی جدا کرده اند که هر
 چیزی از فرض باقیست ماطاهر و آید و الو که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که اگر امام سلام داد نماز وی را و او بودی که از فرض
 بروی چیزی باقی مانده بود و نماز خود را بر خودی زیاد کرده است که است که ایشان مقتدی فائده اند نسبت و می و در حق ایشان علی
 نمک نماز ایشان را و او اگر مسجون بقضا است و بر خاست و بعضی از میمان بگذارد و میماند بر خاسته و بر سر سجده نهادند امام
 را یا و اند که از نماز فرض بر سر چیزی باقیست اگر قرائت بود نماز دو رکعتی نماز میماند شود و اگر هر کسی پنج رکعت کند و او بود شرط
 آنکه در دو رکعت قرائت خوانده باشد مگر و ترا اما اگر رکوع مانده است یا سجده آنها که مسجده نهادند نماز شان تبا شد و او را
 آنکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فوق قیست وی پنج مانده است و او اگر قیام مانده باشد یک رکعت بیاورد و اگر رکوع
 مانده است و او رکعتها اول یک رکعت کرد و اگر از رکعت تو مانده است رکوع دو سجده آورد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت اگر رکعتها
 اول یک رکعت نماز کند و اگر از رکعت آخر است دو سجده آورد و اگر دو سجده اند و رکعت مانده است دو سجده آورد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آورد
 از عید بیرون آید و اگر سجده تلاوت یا دو رکعتش یا یک رکعتش نماز بر سر او بود و اگر یک رکعت بود و روایت نواد نماز ایشان کسر
 بسجده نهادند باشند تبا شد و ظاهر روایت را و او اگر رکعت تشهد یا یک رکعتش اگر از رکعت نماز بر سر او بود و قبول نماز یا قبول
 نماز بر تبا شد و اگر از رکعت قبول محمد مقدمه را یک رکعت دو رکعت قبول ابو یوسف یا یک رکعت دو رکعت قبول بر روایت نواد نماز آنها که بر سر سجده
 نهادند تبا شد و قبول ابو یوسف یا تبا شد و قبول ابن مفلح بر روایت است از برای آنکه مقدمه معتبر امام بخاسته است که اگر از نماز امام سلام
 دادی نماز وی را و او بودی و اگر سپهر یا و اند که اگر قرائت و قیام ایشان بعد از مقدمه معتبر امام افتاده باشد اگر امام سپهر کرد و یا
 باز نکرد و نماز بر سر او بود و مسجون بقضا است و بر خاسته مسجده تلاوت یا یک رکعتش و می تواند که باز کرد و او آن سجده را امام
 بر خلاصت سپهر که سپهر را با غیر مسجون که تواند آوردن لیکن تلاوت را نتواند آوردن پس فرق اند میان این
 و تلاوت سپهر متابعت گفته و لیکن تلاوت را متابعت کنند در محیط آورده است که اگر باز
 کرد و متابعت کند نمازش تبا شد اما در بعضی نسخها آورده است که این جای بود که مسجون بقضا است یا بسجده مقتدی کرده باشد

که فرمود وی در قطع رحم دست افتاده است و تطويع فرغیده شود و کسی که محرم نباشد از قطع رحم و انبوه با اتفاق محرم مجزأست
و جمعه شاید گذاردن با اتفاق محرم و با بقول ابو حنیفه زهر نشاید گذاردن و بقول صاحبیه شاید چون بعضی از اندر آیند
زوال اندر گذارد و حجاج شوند با کنگر و اقامت گویند نماز پیشین گذارند و بر فور نماز دیگر گذارند و در میان تطويع نگذارند
و اگر گذارند اقامت باز گویند و نماز دیگر گذارند اگر حجاجی نماز پیشین تنها گذارند و نماز دیگر را قصر و جمعه می گذارند و بقول
ابو حنیفه زهر و انبوه و بقول ابو یوسف و محمد رحم و انبوه و اگر پیش از زوال محرم نبود بعد از زوال محرم شد بقول زهر
رحم و بر اصر و جمیع روانبوه و بقول علما از قطع رحم روانبوه چون نماز دیگر گذارند باید که در عرفات دعا مسکونین دعا آفتاب فرود
آنگاه از عرفات بروند اگر پیش از فرود آفتاب بیرون آیند دم لازم آید و اگر باز گشت و باز از عرفات اندر آمد بقول زهر
رحم آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علما از قطع رحم ساقط نشود و اگر آفتاب فرود رفت آنگاه بعضی از اندر آمد با اتفاق
آن دم لازم آمده ساقط نشود چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اگر نماز شام را در راه گذارند چون
شب را بگذرند اندر آیند آن نماز شام را باز گذارند که موقوفست و بر فور نماز سخن گذارند یکی اقامت گوید پسندیده بود
که نماز شام در مخفی قضاست اما اگر صبح و امید و آنگاه بگذرند اندر آیند با اتفاق آن نماز شام بر و ای باز آید باقی را بی محرم
اخرام نشاید که از نیقات اندر آید که دم لازم آید و اگر باز گشت و احرام گرفت و بلیک گفت لازم آمده و ساقط نشود
و بقول علما از قطع رحم ساقط نشود اما اگر احرام گرفت بلیک گفت بقول ابو حنیفه و زهر رحم دم لازم آمده ساقط نشود بقول
ابو یوسف و محمد رحم ساقط نشود و اگر بعد از زوال یکی از عرفات اندر آمد و ندانست که عرفات است حجاج شود نشاید پیش از
صبح بیرون آیند دم لازم نشود و اگر در صحرا نماز گذارد چیزی فرود بیرون بر زمین نیست است که روایت کند خوف بر
خوفه رض که رسول حم در صحرا میخواست نماز نیت و کند بلال در نیم تیره آورد و پیش رسول حم بر زمین فرود برد آنگاه رسول حم
نماز نیت و کرد و ما تقدیم کردیم و نماز گذاردیم پیش امام فرط نیت و بسند بود و بعضی مشایخ گفته اند برابر بر روی است امام فرود
بسنده بود ظاهر روایت نیست که میان و ابروی امام بر زمین فرود بر نیت از خواج امام را بدین نیت خواج امام جل جلاله
گفته است که نیم نیت حاجت نیست مقدار تیر بسنده است اگر زمین بود که فرط نیت توانست و از نیت بسنده بود و اگر جز
نیت که پیش فرط نیت بعضی گفته اند که خطی کشند بچوب خط حجاب اصح آنست که از محمد سوال کرد گفت الخط المیشی اگر در
صحرا بری است و کل نماز بر نیت ستور و انبوه و اگر در سفر روزی است و سجده نمیتواند آوردن ایستاده بایمان نماز گذارند و اگر
که رسول عم در سفر بود و در روزی و سجده نمیتوانستند آوردن وقت نماز اندر آمد رسول عم فرمود نماز کند که بچوب نماز گذار
ایستاده بایمان چون رسول عم این نماز فرموده عبد الله بن ابی رواه در این نماز شنید از ستور فرود آمد از میان صحابیان
رفت رسول عم نماز تمام کرد و عبد الله را ندید سوال کرد که وی کجا رفت گفت که همین نماز شنید از میان بیرون رفت رسول عم
فرمود که و مردی لجم است همین زمان بایمان حاجتی قوی بیاید چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجا رفته بودی

چهار دانگ دشمن سپاه شود و اگر سه گنازد و نیزه را مانده و شش سپاه شود و اگر تو یکسند خدا بیانی قبول
کننده دوست در گذارد و باز چون سه ایدینه بیانی گذاردن سپاهی بنزد بدل شود و باز ایدینه بر کبست
بر مومن باقل و با لم آرد و تن در دست و مقیم فرقیست بر ناز سبیده و بر بیار و بر بنده و بر سافر
و دیوانه فرقیست بر نایبنا غار ایدینه فرض نیست چون عدا کش نازد و اگر عدا کش دار و بقول ابو حنیفه
رضی الله تعالی عنه بروی نیست بقول ابو یوسف و محمد و بروی بود و هم برین خلافت گفت بر بنده غار ایدینه
نیست اگر بنوا بر بنده و با خود و اگر برای ستر و گاه داشتن برده بروی نبود و اگر از برای ناز گذاردن برده
تست بروی بود و بر ناز و دیوانی خواجده حصص کبر برای رجم الله گفته است که غار ایدینه بروی نبود و از برای الکفر و
را اجازت داد و است شیعہ ابو علی و قاضی رجم الله گفته است که خصم کار و بر انتوا ناز ایدینه که ایدین باز داشتن
اما نوازنده که منعقد کرد روز کار بود است بنماز ایدینه گذاردن از اجرت وی فرد و در غار ایدینه کارها است
شهر است و سلطان است و حجم است و شهرت اعلام عام وقت است خطبه اما شهر شرط روای غار ایدینه
است بقول علامه و صاحبها الله و نیزه شافعی رجم الله شرط نیست دلیل بر آنکه در یکرین و بی بی بود و از بیانی حدیث
فیسی که در اینجا میگویند اصل کسی از صحابه در وی غار ایدینه گذاردند پس معلوم آمد که شهر شرط
نیست روای غار ایدینه را علامه و صاحبها الله گفته اند که آن چون نام دید است اما بحقیقت شهر است دلیل بر آنکه
این نظیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدا تعالی که را ام القریس شش فرموده است مادر و بیای اتفاق است
که مکه شهر است و یاسم دی حکم شهری بر محمد و عن جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عن النبی و لاجمعه و ولایه
الافنی مصر حاج پس معلوم شد که شهر شرط روای غار ایدینه است شهر بر صفت باید تا ناز ایدینه را بود و
در صله قاضی امام فخر الدین شجاع از علامه و صاحبها الله روایت میکند که هر شهر و کلا نترین مسجد است و این خانه که
آن مسجد بر شود مسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود و در وی غار ایدینه را بود و روایت شریف خطی وی رجم الله است
که هر حرفت در وی تابستان و در آن شهر حرفت روز کار بسیر بر ناز که این را بحرفت دیگر حاجت
نیا بدین شهر کلان بود و در وی غار ایدینه را بود و روایت صلوٰه خواجده امام بکر بن ابراهیم از علامه و صاحبها الله است
در صلوٰه خواجده امام اهل حسنی رجم الله از ابو یوسف رحمه الله روایت میکند که شهر بیاید که در وی سلطان بود
که اقامت حد و کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر آن بود و طیب حد و بود و منقی کامل بود که فتویٰ و دعا و کلام
بود و نادر وی غار ایدینه را بود و در منقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه روایت میکند که هر کجا مسجد از کس تحمیه است
حکم شهر دارد و دوران مجاز ایدینه را بود و همای راجع حکم شهر و ایدینه از آن غرابی پذیرد حکم آن شهر
ماند اما اگر ایشان نایب سلطان با جسم در اینجا ناز ایدینه گذاردند و ابو و اگر در یک شهر می بود

نازا دینار کند و در شهر حلی وی از ابو شریح و خمر و قنیت که روان بود و حمله خواهر اهل خنصری آن آورده است که نشسته بود و سب
 کونشاید نازا در قنیت یا نشاید و اسی با کرامت است ابو یوسف دم گفته است که اگر شهری بود که در میان شهران کمان بود
 چنانکه گزشتن اینک بنی حاجت آید چنانکه جعفر بن عبد الله است ازین روی از نزد وی نازا دینار کند و ابو محمد دم گفته است که شهر
 کمان بر قنیت حکم شهر جرد و نازا در هر مختاری نازا دینار بر ایشان بود و سافست چند بود نازا دینار بر ایشان ظاهر و دانه است که
 سحای رسد که معین شود و نازا دینار بر نازا دینار شود و قنیت بجای سید که سافست شود نازا دینار بر ایشان فرغید بود و محمد دم گفته است که بجای با کمان نشود
 نازا دینار بر ایشان بود مالک دم گفته است که در روز مایه سیاهند نازا دینار گذارند و شبگاه بخانه و نازا دینار بر ایشان
 خواهر حسن بجای دم گفته است با چهار فرسنگ نازا دینار بر ایشان فرغید بود و بعضی از نسبی از ابو یوسف دم گفته است که بجای حواج
 ایشان را با خرام شهر که کند نازا دینار بر ایشان فرغید بود و شیخ الاسلام علامه الدین دم گفته است و در مختلف بود و بیاب سفقول
 تا بجای با کمان نشود نازا دینار بر ایشان نازا دینار فرغید بود و بر قول ابو یوسف دم هر که از دین در بعضی است بروی فرغید
 بر که بر دین در بعضی است بروی فرغید و امر و جواب قنوی برست و خراب و قول که قنیت روایتها دیگر است سلطان شهر طر دای
 نازا دینار است بر قول علامه و بر قول شافعی شرط نیست و بر قول دی است که نازا دینار چون نازا دینار دیگر است و نازا دینار دیگر
 سلطان شرط نیست و نازا دینار شرط بود و بر علامه دم گفته است که نازا دینار در حل میفرماید قوله تعالی الطیوع و الطیعه
 سولی و اولی الامر شکم و جابر بن عبد الله انصاری در فرماید که نازا دینار است که رسول هم فرمود که سلطان امیطع باشد اگر کسی بایند
 گوش بریده بود یا جابر یا عالی سلطان بنده و او بود و از دست وی خطابت درست بود اما قضا را دینار و بجای که امامت
 وی را بود و لیکن کوایی و بر انشودن جهان بایند که امامت باشد و زن و نازا دینار و کافرشاید اگر با دینار رسیده بود
 و با زن بود یا کافرشاید نازا دینار و ابو دانه ابو حنیفه در فرماید که اگر نازا رسیده بود و بر خود را ولی عهد خود بکند که زن بود و خود
 خود را ولی عهد خود کند اگر کافرشاید و بر مسلمان ملی عهد خود کند نازا دینار و ابو دانه ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه
 بجای که برست خلیفه با دشمنان که از دست وی باشند و مفرول نشوند که سلطان با زن شهر بیرون و داند نازا دینار و نازا دینار
 رو بود که سلطان و کسب است و عالم اصیل اگر اصیل بی و کسب کاری بکند درست آید از محمد جم سوال کرد و دانی اقرار کرد
 بیرون و داند نازا دینار و وی نازا دینار گذارند گفت و ابو دانه ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه
 ولی وی نازا دینار گذارند گفت و ابو دانه ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه
 امیر المؤمنین علی در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه
 سلطان و امیر المؤمنین نازا دینار و ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه
 بود که سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان اگر سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان اگر سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان
 چنانکه نام اندی آید و بیرون بیرون و ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه در فرماید که نازا دینار و ابو حنیفه

وقت شرط روی نماز نیت است باتفاق تا اگر در میان نماز آید وقت نشود قبول شافعی هم باین تحریر که در پیش گفته بود و ابو
و بقول علما و ما در آن تمام کند قطعی شود و باز تحریر نموده گفتند یا پیشین گذارند و قصد اینند که درست و جمیع شرط روی نماز آید نیت
است قبول شافعی هم چهل کس باید که چهل کس نیت در آن باشد و از این جهت باید که نماز آید و دلیل بر آنکه عبد الرحمن بن ابی سنان
را دعا کرد که ایشان سبی و نه تن بودند یا بسبب آنکه تا من سابعلم که چهل کس شدیم نماز خوانده اند و این دلیل میکند که چهل کس شرط است
علما و ما در آن گفته اند که عبد الرحمن بن مسعود و یبر بود و چهل تن حاجی وی ضعیف بود و برای آن بایستادند تا وی بجا افتاد و نیت کرد
از وی قوه نشود آن از برای تراعات وی بود و دلیل بر آنکه اگر وی بسبب روی نماز آید ایشان بودی لازم بودی که وی
و دعا گفتندی چون وی ایشان را دعا گفت و معلوم شد که چهل کس حاجت نیست و دلیل بر آنکه مصنف بن عمر بن عبد الله بن ابی سنان
نماز آید که از وی چهل یا سیصد کس نماز آید که از او رسول علم با و از ده کس نماز آید که از ده است در وقتی که در مدینه طحان
نکست شده بود چون آنجا رسید برای شد از او نیت کرد و آن طحان کوشش ایشان رسیده بعضی مانند و بعضی طحان کردند و نیت
رسول علم با و از ده کس نماز آید که از ده خبر برای عبادت او و در قول که عالمی و اولاد او و تجارت او و اینها و بعضی از آنها و کس
فاما قل ما عندنا خبر من الهو و من التجارة و الله خبر الا ان قبول الیک هم امام و یک کس حجت و بقول ابو یوسف هم امام و دو کس
حجت و بقول ابو حنیفه هم امام و سه کس حجت و یک کس باید که اهل باشند و از نیت تا اگر کسی نیت رسیده بود یا از آن بود یا صاحب جسم
بود و از آن بود اما اگر هر دو مسافر اند یا بنده اکنون بود و جمیع شرط نماز آید نیت است با شرط شرط ده یا شرط تمام نماز قبول ابو حنیفه و هر شرط
است و بقول ابو یوسف و محمد بن شرط شرط قبول نیت هم شرط نماز است قایده این خلاف جای بدید آید که چون برای شد امام را
جمع مانند و نیت و امام نیت با نیت قبول ابو حنیفه و در فرم تحریر نموده گفتند یا پیشین گذارند و بقول ابو یوسف و محمد بن هرگز نیت و جمیع
تمام کند و اگر یک کس نیت گذارند آنجا که جمیع نیت قبول از فرم تحریر نموده گفتند یا پیشین گذارند و بقول علما و نیت هم بر گذارد و نماز جمیع
تمام کند و در نیت فرض اصلی خبر است با جمیع قبول علما و نیت هم فرض اصلی خبر است و لیکن تبرک جمیع بر یکجا شود و بقول غیر
هم و شافعی هم فرض اصلی خبر است قایده این خلاف جای بدید آید که اگر کسی نیت نماز آید فرض خبر است زوال اندر گذشت نماز
پیشین گذارند و بقول علما و نیت و ابو و لیکن تبرک جمیع بر یکجا شود و بقول شافعی هم اگر وقت باقی بود چهل کس جمیع باید نماز آید که
نماز پیشین رواند و بقول از فرم اگر خبر گذارند و ابو و اگر گذارند نماز پیشین رواند و کسی نیت نماز آید نیت بر ایشان فرض خبر است
چنانکه مسافر بنده و بیمار زوال اندر گذشت نماز پیشین گذارند اجماع رواند اما اگر سببی کرد نماز آید نیت گذارند و بقول از فرم
شافعی هم فرض ایشان بمان نماز پیشین بود و بقول علما و ما فرض ایشان جمیع بود و آن نماز پیشین قطعی شود و کسی نیت نماز
آید بر ایشان فرض خبر است نماز پیشین گذارند آنجا که سبی کرد نماز جمیع گذارند و فرض ایشان جمیع شود و اگر نماز پیشین در خانه گذارند
براقا و شس که بار و جمیع نماز جمیع گذارند با سبب و از خبر رسیده که جمیع گذارند و اتفاق است نماز پیشین رواند اما اگر در راجع
که نماز جمیع گذارند و بقول ابو حنیفه نماز پیشین نماز از خبر رسیده که جمیع گذارند و بقول صاحب نماز آید نماز آید نماز آید

از مادر سوسنجان هائیکه صدیقه فرزند روایت آمده است که خطبه قائم مقام در رکعت نهم و سیم از برای آنکه خطبه بخیر روی قبول میگردد
 نماز روی بخیر قبول خوانند و بخیر و در آن اگر بعد از خطبه معلوم شود که خطیب محدث بود یا جنب بود یا با خطیب علیه بود و سیم خطبه را باز بگویند
 و اگر از دنیا آمدند از نماز بیدار آمد با جماعت آن نماز را باز بگویند و این پس معلوم شد که خطبه قائم مقام دو رکعت نماز نیست مگر شرط روایی
 نماز و این است خطبه فرقیه است با اتفاق بقول شافعی در خطبه پنج شرط است استاده بگوید بنده گوید و خطبه گویند میان نشینند و قرآن بخوانند
 بقول علامه رحمه الله نه سیم است اگر خطیب المکرر گفت باز بخیری یا خدا بدش بقول ابو حنیفه خطبه را بطل نیابت دارد و بقول
 ابو یوسف و محمد نیابت ندارد و چندی با بگوید که شنونده دادند که خطبه میگوید و وجه قول ابو حنیفه اینست که امیر المؤمنین عثمان رضی الله
 بر منبر آمد المکرر بگوید العالیین گفت شرم داشت چیزی دیگر را بدینا بدش بر همان ختم کرد و دو و اندک از او گذارد و گفت که ابو بکر
 اما و کی کرده بودند من نگردم بودم و منته دیگر اما و کی کنم اگر روان بودی و می نکردی پس معلوم شد که هر مقدار بسند است دوای نماز
 او پذیرد اگر خطیب خطبه زد و گفت الحمد لله از خطبه نیابت دارد و باقی از ابو حنیفه فرمود و روایت است اختلافی است اگر علی میبازند لیکن بپایر
 میخواند بقول ابو حنیفه نماز را بگوید و بقول ابو یوسف و محمد روا بود در تمام الصغیر اما هم حاکم شریف اما هم بگوید که حاصل در مسنده خواب منبر است
 بگوید از ابو حنیفه روا است میکند که از بقول بگوید که دو رکعت است و بی بپایر میگوید و با نبود اگر خطیب خطبه گفتن است و بی بپایر
 کردند و بر معلوم شد با بپوشید که نشسته شد و از او دعا داد الحمد لله با جماعت آن خطبه را باز بگویند اما اگر در مسند و بی بپایر
 نبود خطبه قائم کرد و آنجا معلوم شد و او بود اگر در خطبه علم شدن چنین تمام کرد و در اندک اگر خطیب با یک خطبه گفت
 بعد از آن چه آمدند بایشان نماز گذارد و او بود و باقی اختلاف نیست جماعتی خطبه نشنوند و لیکن خطیب را از دور می بینند یا ایشان
 نماز گذاردند زیرا که از ابو حنیفه فرمود روایت است که روا بود جماعتی خطبه نشنوند و ایشان را حدیث رسید بر خطبه را نماز گذاردند
 نماز گذاردند و او بود و اگر پیش از آنکه ایشان از مسجد بیرون رفتند جماعتی دیگر با طهاره در آیند یا ایشان نیز
 نماز را بود اما اگر پیش از آنکه جماعتی با طهاره اندر آیند ایشان از مسجد بیرون رفتند نگاه این جماعت
 مسجد اندر آمدند یا ایشان نماز را نبود و خطیب خطبه گفت معلوم شد که جنب بوده است خطبه معتبر بود
 باز بگویند اما اگر خطیب گفت و بر حدیث رسید بجهت خطیف که در او بود اشکال آید بر روایت نوادر
 جماعتی با طهاره خطبه می شنوند یا ایشان نماز را نیست خطیف جنب را چاره و اسامی آید جواب نیست
 که بعضی با طهارت خطبه شنوده اند و می شنود یا ایشان نشنود و روی با یکی با طهاره و خطیف کند
 روا بود چون خطبه شنوده باشد چون وی احوالت را می شناید خلافت از وی درست آید اگر خطیف
 حدیث رسید شنید کسی را خطیف کرد و اما ما مت کند که خطبه شنوده است روا نبود این خطیف کسی را و دیگر را
 پس کند که خطبه شنوده بود و هم روا نبود که وی احوالت را می شناید خلافت از وی درست آید

[illegible]

میگوید که خاموش باشد که نفس مطلق است اگر نشود نه بفرست از خاموشی باشد که غایت نیست یعنی هیچی میگوید که قرآن خوانده باشد
 بن حکم میگوید که مسایل ختم میگیرد که دوستان از راه دور آمده باشند باشند نه از مسایل قضی میریزی و دیگر نه از احکام مستخرج میریزی بلکه
 حسن و باطل گفته است که از شاگردان ابوحنیفه و طریق کسی ختمی که از بر سر حکم بود که وی بر چه نهاده و فرغیده را بر و اجب جوی سیم الاسلام
 بر آن الدین بر آنست که خاموش باشد مسلم اگر است غار و دینه شروع کرد و واقعه اتفاق شد که غار و دینه نتوانست گذارد و بنابر
 میگذارد و آنست از دست غار پیشین نیابت وادودنی قاضی امام صدر نیابت وادوقیاس قول خود بر اصل خبر نیابت وادوقیاس
 او نیز حدیث رسید که در او بود و بر آن رود و ظاهر کند و بیاید و بنام کند اگر پیشین غار خواند گذشت و میشود و بنشیند چنانکه غار نام
 کند بر و ظاهر کند بر آن غار بنام کند اگر پیشین از آنکه به بنام سیدی وقت نشد از فرقی که استنجا شد و نام کند تا از ظهور
 غار و بعد از آن غار پیشین تھا کند اگر روز دینه قتل شد و غار وادینه میگذارد و دیگر جماعت بر پای شد نمیداند که غار پیشین است
 با غار و دینه نیست که اگر غار جمیع است اقدارم و اگر غار پیشین است بی بعد از آن معلوم شد که غار وادینه بود است اقدارم است
 نبود و در اصل نیست وی تر و بوده است اگر گفت غار وادینه است اقدارم و اگر غار پیشین است اقدارم که هم حکم معلوم شود و
 بود و اینچنین مسایل گفته شده است مسلم در روز دینه در مسجد جامع نشاند غار پیشین را با جماعت گذارد و اگر چه مساوی باشند
 یا جای را بجاوس قاضی و مانند آنها اگر گذاردند بود و لیکن بزنگار نشوند و اگر بیرون رفتن غار وادینه میگذاردند و او بودی اگر چه
 در بعضی است و او بود اگر بعضی مقدم بر برتری و دور تر است و او بود که اینجا درین میان بود و حاجیان در دست عرفات غار وادینه
 میگذاردند و او بودی اختلاف در میان نیست بعضی گفته اند و او بود و بعضی گفته اند و او نبود و حکم میان بود و در هر شرط است
 و اگر عرفات غار وادینه گذاردند و او بود و اتفاق و در میان غار وادینه و او بود شیخ الاسلام بر آن الدین میگوید که فقه حکم
 شش هزار و در هر چه چیز باید امیر حاج چون سلطان است و روی باز از لشکر است و غلبه و قاضی است پس حکم شش هزار
 شود و او را هم غار وادینه گذاردند و او بود اگر میان غار وادینه گذاردند و او بودی بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف و ابو جعفر و ابو حنبل
 بود و او را میباید و امیر حکم با ایشان بود و بر قول محمد و زید و حجاجان از شارب و نه اتفاق روانه و در میان حکم شش هزار و مسلم
 مردی در روز دینه غار پیشین را شش هزار امامت کرد و بر شش هزار غار وادینه را و او بود و از غار یعنی نیابت وادوقیاس می آید
 غار بود و صورتی که بود و اب نیست که مردی مسافر بیرون شش هزار جماعتی را امامت کرد و وقعه تمام کرد و مقتدیان سلام دادند
 و بگذشتند و می نیست امامت کرد و بمقتدیان برخواست غار وادینه شش هزار وی تابه شود و غار مقتدیان و او بود و جماعتی دیگر را امامت
 و وقعه غار وادینه مقتدیان سلام دادند و رفتند و بر سجده تلاوت و ادان که سجده تلاوت و اور و وقعه و تابه و در روایت است
 و تابه تابه شود و مقتدیان که رفتند غار وادینه را و او بود و جماعتی دیگر را امامت کرد و غار تمام کرد و شش هزار و او بود که حکم غار وادینه
 دریافت امام را حدیث رسید و بر اخیله کرد و ندان گفت و تمام کرد و از در کان یکی را خلیفه کرد و سلام وی بمسیر فانه خود برخواست

توبه خندید و فرمود غارتبار شود مقتدیان و امام اول را نماز بود و طهارت ساخت جامعی دیگر را امامت کرد و بعد از آن موت
 آورد و عیادت با پدرانش باطل شود باز سلام آورد و وقت بنویز باقی بود باز جامعی را امامت کرد و فرقی بودی این آخرین بود و آن
 بنجم دیگر ویران شود مقتدیان را فرقی بود و آن بود مسند شسته شد از برای خیم تنهایی باز خدا یا بران بنده رحمت کند
 که نویسنده را بدعا خیر باد آرد باب سی و یکم در بیان تراویح گذاردن نماز تراویح سنت نموده است که فرستش
 بدوی است و مانده غفلت است و گذاردنش سبب عقاب و ناکار است و سبب عقاب و نماز تراویح مشرب است بعضی رسول
 با جامه صحابه بر خلاف روافض علیه السلام گفت که نماز تراویح مگذارند گویند باعث این عمر است مذمت است و جماعت است که بنابر
 گذاردن دو شب و یا سه شب و زیاد ازین فی الزبیری که صحابه غیبت کردند گفت نباید که برانسان من فرقی شود تفسیر کنند
 گذاردن وی و زمانه بروز قیامت درین سبب بیشتر نگذارند و در شب هر چه شدای و فوصل بر پا نگاه نماز فرقی کرد این رسول
 کرد از پنجاه و پنج نماز اندر هر یک این پنجاه را نگذارند و عذای و برانواب پنجاه نماز است که اندر المؤمنین عمر بن موسی که گذارد و علی
 تیر گذارد و در حدیث آمده است که هر کس که از مالش بشارت بخشد از طاعت از سید بن جابر که ابو بکر و عثمان و علی و آنرا استوار کردند
 معلوم شد که تراویح سنت است و بر هر که نماز فرقی سنت تراویح بدوی است و لیکن عرق است که اگر فرقی را ماند قضا بروی
 و اگر تراویح را ماند قضا بروی بود و لیکن تبرک تراویح بر سببها شود و تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی در
 قرات وی و نیستی در گذاردن تراویح علما را اختلاف است اهل مکه هر دو سلام میکنند و در وقت باز طواف کعبه می آرند و محبت می آرند
 ترتیب اهل مدینه هر دو سلام امام می آرند و در وقت باز طواف روضه رسول می آرند و انگاه دو سلام دیگر میکنند و بروایت دیگر است که دو
 سلام با امام میکنند و دو سلام دیگر تنها میکنند و این ترتیب و این قول مالک است که تراویح بقول مالک و جلیل کعبه است و
 بیکروایت سسی و شش رکعت است و بر قول امام و منافعی تراویح بیست رکعت است و شش زنده رکعت و طواف مسکن در تراویح
 سنت است که قرآن ختم کند اما صحابه را عذر وی اختلاف است که در وی ختم کند بر قول امیر المؤمنین علیه السلام سه ختم در هر دو
 یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کند و قاضی امام کبیر الدین استروشی میگوید که امیر المؤمنین علیه السلام اندک را کرد و از جهت گذاردن
 نماز تراویح یکی رکعت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن انگاه صحابه را خبر کرد و گفت که هر
 قوی حال است و تو انما است جای گذارد که سه ختم کند و هر که میان حال است جای گذارد که دو ختم کند
 هر که ضعیف حال است جای گذارد که یک ختم کند پس دانستم که ختم کردن سنت است در خواندن قرات
 وی اختلاف است امیر المؤمنین علیه السلام گفته است در هر رکعتی سی آیت خواند تا کل ماه رمضان ختم شود در هر دو
 یک ختم شود ظاهر روایت است که در هر رکعتی ده آیت خواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخار در تراویح
 ختم کردن لازم دارند اما اگر ختم نکنند روا نبود و بقول مشایخ هر ختم کردن در تراویح سه بار لازم ندارند و شنب است

تراویح بود پس اگر بر سر دو نویسنده و بار مسرکی اگر کفر انوشی گذاردند اتفاق قضا بر ایشان خبری نبود و اگر کرده اند اتفاق قضا
 نیست رکعت بر ایشان بود و اگر فرضیه سنت تراویح در گذاردند اندک شدیم که فرضیه نادر آمده است فرضیه سنت تراویح باز
 گذاردند اتفاق تراویح بر اهل بقول ابوحنیفه و غیره باز گذاردند بقول ابو یوسف و محمد بن یحیی که باز گذاردند باید که هیچ نیست کند که نزدیکترین و در
 که نیست تا اگر بار اول نادر آمده باشد از آن نیابت دارد و اگر آورده باشد این بار دوم از قضا نیابت دارد و اگر از
 قلعوم نیابت ندارد قطع رکعت مشروط بودیت تراویح میکند از تنگ افتاد که نه سلام شده باشد قول قول نام باشد و اگر
 اتمام را نیز تنگ بود یک سلام دیگر گذاردند لیکن تنها و جماعت گذاردند و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و احزاب و تر
 آنچه فوت شده باشد قضا گذاردند تا پیشاید که مسجد دیگر و اگر رفت و آنچه فوت شده است اقتدا کنند و قضا کنند و ابلود اگر
 تراویح را تنها گذارد باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کنند و اگر اقتدا کرد و گذارد بار اول نیت بار دوم بدعت ولی حسیه بود
 اگر اتمام تراویح را شسته میکند از مقتدیان بوی اقتدا کرده اند آئوده بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحم را بود ولی حسیه
 بقول محمد رحم را بود یا اگر ایت نکال بدید رصوده عرض محمد رحم اقتدا قایم بقاعدت نیستند و اینجا چه درست میدارد محمد رحم گفته است
 که فرضیه را با قدرت قیام و رکوع نشسته گذارد با اختیار و ابلود قضا را با قدرت قیام و رکوع هم از ابتدا نشسته گذارد و ابلود
 اقتدا نیز درست بود ولیکن اگر ایت اگر اتمام فرضیه میکند و وی تراویح اقتدا میکند درست نیاید بر عکس میسر و ابلود اگر اتمام
 و تره میکند و وی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر اتمام را و سلام نیت کند اتمام چون سلام دهد وی چیزی
 و یک رکعت دیگر تمام کند از تراویح نیابت دارد اما ظاهر بر روایت الشک که از تراویح نیابت ندارد اگر بخود تنها کند قضا جماعت
 بروی بود که چون اتمام سلام دهد وی بر خیزد و یک رکعت گذارد این چهار رکعت قطع شود و دیگر فرضیه یا و تره بر سر دو سلام او
 بر بنداشت تراویح نازنه شود و اگر تراویح را مطلق نیت نازی کرد یا نیت قطع کرد یا نیت سنت کرد یا نیت تراویح تراویح تراویح
 خواجا امام زاده مخیر رحمة الله گفته است باید که هیچ نیست کند که شکله نه نعمت را و کفارتها و کنائان از من بریزد بر من سان
 ان ثواب فرضیه گذاردن باید فقیه مسح و گفته هم که نماز گذارد قطع باید که نیت کند که میخواهم که بگذارم و در رکعت نماز قطع
 شکله نه نعمت او کفارتها و کنائان را بر این از من بریزد بر من ایشان کرد اندک ای غرض بران مو من رحمت کند که نویسنده را
 باد دارد یا رب نویسنده را بسیار نری و الله اعلم که فرضیه شروع کرد و بنداشت تراویح تمام کند قطع شود و مجرب و نیت بی تحریر
 علی در قطع و آورده شود که بنابر فرضیه بر قطع و درست نیاید اما بنا بر قطع بر فرضیه درست آید و بنا بر قطع بر قطع و درست
 اگر تراویح شروع کرد و بنداشت فرضیه تمام کرد اگر چهار رکعت بدو قعه آورده است از دو شیخ نیابت دارد اگر چهار رکعت بیکی
 قعه آورده است بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحم را بود از یک شیخ نیابت دارد و بقول محمد و زفر رحم را هیچ نیابت ندارد و اگر
 و تره شروع کرد و بنداشت تراویح تمام کند نیابت ندارد و تره باز گذارد اما اگر تراویح شروع کرد و بنداشت و تره تمام کرد چون
 سر نشیند یا آورده باشد یک رکعت دیگر بگذارد و از دو شیخ نیابت دارد و با پی سی و دو و یکم در میان صلاوة العید

[illegible]

تکلیف است از عید واجب است و تکلیف است از رکوع نماز عید واجب است و بقول مالک ع هر یک یک رکوع و واجب است چنانکه یک رکوع نماز
عید است مسئله اکنون بگویم از زیادتى اندو نماز عید چند است این مسئله اختلاف است میان صحابه و تابعین و از جمله این بکار
بر تکلیف از زیاده است پنج رکعت اول چهار رکعت دوم یک رکوع و دیگر هم از جمله این عباس و دیگران زیاده است پنج رکعت
و پنج رکعت و دیگران زیاده است و دیگران زیاده است و دیگران زیاده است و دیگران زیاده است و دیگران زیاده است
چهار رکعت و چهار رکعت و دیگران زیاده است و دیگران زیاده است و دیگران زیاده است و دیگران زیاده است
بدین رکعت و یکی از رکعت از هر یک عید الفصحی مردمان و اشعبلو بود و بنی قربان کردن و مانند آنها باز بقول عبد الله بن مسعود
شش رکعت و نه رکعت و سه رکعت و سه رکعت و با نماز عید کسی از این بقول عبد الله بن عباس که فرمود از هر یک عید از عید
مسئله بدانکه بقول عبد الله بن عباس هر یک یک رکعت است باز قرات بهم جاها حجت می آید که میگوید همین پنج رکعت
است باز بقول علی بن فضال هر یک یک رکعت است قرات باز تکبیر با هر حال از هر یک قرات کلام خداست بهترین کلامهاست بدینچه و بر مقدم ششم
بهم جاها باز بقول عبد الله بن مسعود هر یک یک رکعت اول شش تکبیر است موافق تکبیر اول است باز قرات و بر رکعت دوم شش قرات
باز تکبیر است گفت از هر یک تکبیر شش است بر رکعت اول شش است و همان سجده اللهم بک فتحنا باعدنا بر رکعت آخرین شش است
و همان دعا قوت تکبیر از قراتی اندر نماز بر واجب چون بر رکعت اول شش بادل اند بر رکعت آخر قوت اینجاست که میگوید
بر رکعت اول پیش از قرات آید بر رکعت آخرین اول پس قرات آمد بدینچه مسئله اکنون بدین تکبیر از زیادتى
باید برداشتن یا نی بقول شافعی اشکال نیاید که هر است باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء است و بقول ابو حنیفه
و محمد باید برداشتن و بقول ابو یوسف رحمه الله نیاید برداشتن و سی قیاس کرد و باز جنازه گفت پنجین نماز جنازه
دست در تکبیر اول ع باید برداشتن و دیگران از اینجاست باید که همین بود اما حجت ابو حنیفه و محمد رحمه الله است
که میگوید که هر یک تکبیر اول پس تکبیر از قیام بود بدان تکبیر دست باید برداشتن دلیل بر آنکه در تکبیر اول اندر تکبیر است
چون از شش تکبیر از قیام است باید که دست بردارد و بخلاف نماز جنازه که آنجا بقضیه و از قیام است که یک رکعت است یعنی
از هر یک تکبیر بجای رکعتی است لا جرم در نماز جنازه دست بردارد و تکبیر از عید دست بردارد و تافوق بود میان این و میان
آن مسئله اتفاق است که اگر در یک شهر بی بد و جای یا سه جای نماز عید گذارند اگر با جازت سلطان
بود و او بودی اجازت سلطان بقول شافعی و او بود دلیل آوردند و علی رضی الله عنه که بشهر کوفه روز
عید ابو موسی الاشعری را اندر شهر خلیفه ماند که با بر این و ضیقان نماز عید کردند و او بود اما نماز عید را بخیر
اولی بر بسته اند که هر یک رکعت رسید و اب دور است و اگر باب میرو و تا طهارت کند نماز عید فوت
سے شود و تیمم ارد و او بدیانی بقول شافعی رحمه الله و انبو و بقول علماء ما رحمه الله و ابو حنیفه و ابی حنیفه
بدین آید اگر مردی را نماز عید فوت شود تنها تو اند و او بدیانی بقول علماء ما رحمه الله و انبو و او بود

و بنوعی هم تواند آورد و چون بر اهل قوت غلبه و لاجرم رواندشت باز ناچار بی جمل قوت میشت و لاجرم هم بر او بود
بر همین خلاف باید باز چند عید بر قول شافعی هم قضا می رسد و بر قول علماء ما هم اگر شروع کرده است قضا می رسد و اگر
شروع کرده است بقول ابو حنیفه هم هم قضا بنود بر قول صاحب قضا بر وی بود اما اگر در میان نماز حدث رسیدیم می کند بر او بود
بانی بقول ابو حنیفه را بود و بقول ابو یوسف و محمد هم رواندشت و حجت ایشان نیست که می گویند آن خوبی که باطل نماز بود همان قوت
شدن آن خوف رفت که اگر بر دو طهارت کند باز نماند و باقی نماز را قوت کند که آورد و پس بر دو چون اینجا ضرورت نیاید که پیش از
تحریر باید که بنیم رواندشت و لاجت نسبت از ابو حنیفه هم که چون اندر آمدن قوت می رسد با وی رواندشت و او نیز که گفتن نیز با وی رواندشت
معنی دیگر آنست که می گوید هر چیزی که باطل رواندشت بر او بود مسلم می رودی در نماز عید ملازم را در قعد و اندر یافت نماز
عید اندر یافت بانی اتفاق اندر یافت نشود و بخلاف نماز آتیه که غلطی کرده می فرق کنند میان نماز آتیه و نماز عید که نماز و نیز غرض
است اگر اندر یافت است مرد و در رکعت آورد و اگر اندر نیافت است مرد و در چهار رکعت آوردی است و نسبت می کند که اندر یافت
بانی لاجرم احتیاط فرمایم که چهار رکعت نماز بار و چهار رکعت قرات بخواند و بر سر دو قعد و بار و اگر فرقیست بر هر دو
قعد و یا نه هم اگر این دو قطع هم است نیز چهار رکعت قرات یا نه باز اینجا نماز باصل اندر قطع است و قطع بر دو و عید و نماز است لاجرم
فرق آمد میان این دو میان آن اکنون چون نماز عید کنایه چهار رکعت نماز میاری تا ثواب نماز عید برسی بدانکه
عبد العزیز سحر در روایت میکند از رسول حکم بر رکعت اول فاتحه سیم هم خواند بر رکعت دوم فاتحه و التمسین بر رکعت سیم
و التمسین بر رکعت چهارم فاتحه سورة الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز بخواند بعد از هر چیزی که در آن سال
سر از زمین بر دارد خدا بر او ثواب که است کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بخانه رود و نماز اقامت است و نماز
صدق آن بر دو راه بر خیزد که ای و پس نماز عید نماز شاید بیرون آمدن بانی خواند و اتفاق نشاید بیرون آمدن
کلاک سال از شاید بیرون آمدن اما اگر حجت کثرت شود شاید بیرون آمدن یا از چهار نماز بر روایت حسن بن زباده از ابو حنیفه هم که است
کثرت شود و اخبار روایت از چهار نماز را در نماز عید و نماز ضحاه است اما است زمان شرط نیست در نماز و دیگر شرط است و در نماز
و دیگر زمان بیرون آمدن بانی خواند اتفاق بیرون نیامد اگر چه بر قول ابو حنیفه هم نماز را تا یکی بیرون آیند دیگر نماز را
و بر قول صاحبیه بر نماز بیرون آمدن که چنانکه مایل ایشان و غرض نبود ابو حنیفه هم می گوید که اگر و دیگر از ایشان غرض نبود ایشان
و در هر کس از غرض بود اکنون چنین یاد کردیم که چون امام را بقعد اندر یافت نماز عید اندر یافت لاجرم چون امام از نماز فارغ
شود وی بر خیزد این دو رکعت را قضا کند و در قضا کردن این دو رکعت بختن این بگیرد و در احتیاط بود و خود اینجا که
که امام گفته است خود بقول دیگر که در نماز که وی مسوق همچون منفرد بود اگر باطل امام هم وی بودی مرد و احتیاط بودی که
قول خود است که نمی اینجا نیز مسوق و پس نبود مسلم می رودی یا با امام را در دو رکعت اندر یافت است که در دو رکعت
چنانکه آن یک نماز را بدو رکعت امام گفته است وی در دو رکعت که در نماز بر نماز یا مسیحا و دیگر غایت قوم بر نماز و لاجرم که

چون در رکوع باقی امام را باقی امام را و بی متناهیست کن تا در رکوع شرکت کنند تا با امام تا این رکعت اندر بیالی الگو در رکوع
کوی رکوع بعضی مسلکها حکم قیام دارد اکنون بیست پیش گوید تا یکبار بر قول ابو یوسف دم نشینا گوید و بر قول ابو حنیفه و غیره
گوید و ابو یوسف هم میگوید که در بیست پیش در محل وی است ایشان گویند که بیست است و دیگر است واجب آوردن واجب
اولیست آن بود از تکلیفات بر قول خواهد نام اجل حاتم الدین پسید دست بر آورد و بر قول قاضی امام فخر الدین استجابی برین
که اگر دست بر آورد بیست خواهد نام منهاج الدین بر قیام هم میگوید که دست برینا که دست بر آوردن سنت تکلیف است و حسب
و در رکوع را نور افروز کردن سنت و فرقیست و در حال با یاد که سنت فرقیست و اولیست که سنت واجب بعضی گفته اند که بیست
پیش گوید از هر یک جایگاه است و بعضی گفته اند که تکلیف است پیش گوید از هر یک جایگاه است و بیست رکوع سنت و بیست رکوع
شود و از آنکه بگذارد و این قول قویتر است مسلک اکنون در رکوع یکبار و غیره که در امام بر آورد و امام متاکیست
یا هر نام کند گفت با امام متابعت کند بخلاف آن مسلک اگر مقتدی امام را دریافت و رقعده و تشبیه آغاز کرد امام میگوید بر حاکم
وی آن تشبیه نام کند و الگو در بی امام میروند و هر فرق است میان این و میان آن هر دو واجب گفت از هر یک یکبار و نماز و تکلیف است
مستغرق است و باز تشبیه کلمات منظوم لاجرم یکبار تا تمام کنند و باز تشبیه تمام کنند فارق بود میان این و میان آن اگر امام را
بقیام یافت و لیکن امام بقیامت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع یکبار و بار بار ای که ایام یافته است
که بیار و در نخستین چند نظر بعد از گذراندن روز و یکبار توانست که گذارند اگر روز نخست معلوم بود روز دیگر مختل شود پیش از آنکه اگر دست
روا بود و بعد از اول روایت و اگر عید الفصحی در اول جمادیا گذارند بعضی گفته اند اگر بعد از سلطان بود و روز دوم و سه پلوم شمس از اول
گذارند و ابو امام او کمتر آن بود که روز اول گذارند اگر در روز اول نماز گذارند بعد از روز اول قربان کنند و ابو امام از آنکه در
حکم حسبیت خواهد زد و می گفته است که حکم مسجد دارد از برای آنکه مسجدی جای را گویند که در چهار دیوار بود و در وی حلال بود و در
جماعت گذارند و اگر حجاب بود این هر دو نمازگاه حمید و وجود و پس حکم مسجد دارد و شیخ الاسلام بر آن الدین گفته است که در نماز
اقتدار حکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب حائض و نفساء در آئین بکار نشوند بعضی گفته اند که نمازگاه حجازه
همین حکم است که نمازگاه حمید را اصح است که نمازگاه حجازه حکم مسجد ندارد اما اگر جنب و حائض و نفساء در آئین بکار نشوند غلط
روایت است اگر مقتدی زیاده از اوقاف و صلحی یکبار نیست و اگر از امام دور بود و همه متابعت کند و لیکن بر یکی راستی تکبیر
اول کند و اگر با هم نزدیک بود از زیاده متابعت اگر در نماز حمید امام را در قرأت یا در قرأت خواندن امام می شود و اقامت نکرد
بسیار آنکه اللهم را خواندن بی تفاوت است که در سبوقا گفته آمده است اما اتفاق است که یکبار با هم توقف کنند و بی یکبار میگویند
و دستها بر آورده این یکبار که گوید بر مذبح خود گوید که وی بدان تکلیف مسبوق است و بر سبوق متابعت امام لازم نیست که در
مستغرق است و در حد دیگر متابعت لازم نبود و بخلاف آنکه تکلیف است حمید را لاحق میشود همان آید که امام آورد و دست درین
مسبوق و نه را پیش از متابعت امام باید آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و بعد از نماز امام نیست آن یکبار و نه

مردی نماز عید بر وی بنام محمد یک رکعت مسبق است اکنون این رکعت را چگونه قضا کند گفتیم مرد را اختیار بود و خواهی چنانکه تمام نماز در دست
 و خواهی بقول کسی دیگر تمام قول عبد البدر بن عباس قضا کند و خواهد بقول آن دو تن اما اگر تمام بقول یکی گرفته است یعنی بقول یکی نماز کرده است
 اینجا مرد را اختیار بود و بقول هر یک که در واد و اما اگر تمام بقول عبد البدر بن مسعود و خدا را کرده است این مسبق و اختیار نبود و نبود
 که بقول عبد البدر بن مسعود تمام کند از هر یک که مولات اقتضایان بگیرد و رکعت او بر آنکه تمام رکعت آخرین بگیرد با فرا و دست چون وی
 بقول عبد البدر بن مسعود تمام کند بگیرد با اول آن هر که رکعتی گرفته است که مولات را واد و در رکعت نماز عید چون به هر قول نبود و دیگر سزا
 نداشته اند لاجرم گویم که واد و اگر سوالی کند اگر بقول عبد البدر بن عباس تمام کند واد و باز هم چنین مولات می افتد گویم مولات
 که با صلح کن و ان اقول الله واد و و لیکن مولات که اندکی بقول افتاده اند واد و **مسئله** هر یک از اینها که تمام بقول عبد البدر
 عباس نماز میکنند و دیگر مرد را متابعت کن اما اگر از سیزده اند که شش پیش متابعت کن از هر یک که قول باید یا متابعت چنانکه
 نماز خنده با امام چهار بگیرد متابعت کن چون از هر چهار اند که شش پیش متابعت کن و این را خالی بود که با امام نوزده بگیرد واد و از
 امام می شود اگر واد و تیر بود و متابعت کن در هر یکی از اینها بعد از آن که این بجای است و لطف از سیزده نیست که اگر امام نماز را از
 آقوه میخواند مرد بر متابعت کن اما اگر تو بر شش رکعت قوت می آید مرد بر متابعت کن چنانچه خبر داده است و در نماز با و این خبر داده
 لاجرم گویم متابعت کن بطوری که اگر امام رسیده و افتاد ساعت سه می آید و در میان نماز متابعت کن امام که تا قضا می آید و لیکن
 پیش از سلام متابعت کن از هر یک که این خبر داده است و با جمالی اینجا نیز تا سیزده بگیرد متابعت کن تا بعد از پنجای قوی است و از سیزده متابعت
 کن یا آبی نوبت سیزده و خوانده و با لطف و اگر خود می آید مردی و الله اعلم بالصواب **باب سی و سی و سوم** در بیان تکلیف ایام
 تشریق یا موسوم بکفایت ذکر تله تعالی یا ایها الذین آمنوا ذکر و الله ذکر و کثیر و سجود و کبره و ایضا خوانده و در هر دو آنچه که خدا می آید و اول
 و دیگر با تفرغ فرموده است و ذکر و الله ایام معلومات و ذکر و الله ایام حدود و است ایام معلومات و ایام حدود است
 بعد از شش است دلیل آنکه طلبی معلومات یافت و یکی از مردان او را در خواب دید سوالی که که خدا اینها را با تو چه کرد گفت خدا اینها را برای عو
 امر زید چون من وفاته یا فم حساب قیامت بر من آمد زید با بنزد و زید عمر السوی و دوزخ کشان کرد و از دوزخ جانمی دیدم می آمد زید نگاه کرد
 حال جهان را می رسول مراد دیدم فرمود بر تو مردم یا رسول الله مراد با یک از آنها است تو ام مرا السوی و دوزخ میرنگفت تا که از آن
 کان نماند گاهی گفت یا رسول الله و علم قرآن را برده ام رسول الله فرمود من می آید زید فرمود که زید سوالی کن که ایام معلومات و ایام
 حدود است که تو هست از من سوالی که جواب کنم که ایام معلومات و حدود ای که دوی الحجه است و ایام حدود و ایام تشریق تا رسول الله
 را شفاعت کرد و من خلاص یا فم پس معلوم شد که دوزخ ایام معلومات و ایام حدود است سبب زشتی است آن نه دوزخ اولی
 الحجه ایام معلومات است و آن سه روز است و ایام حدود است و لیکن خبر نیست و آن روز ایام حدود است
 خبر است و لیکن روز غیبت و در هر یک از اینها خبر نیست و لیکن خبر نیست و در هر یک از اینها خبر نیست و در هر یک از اینها خبر نیست

[illegible]

و کبریا اسلام را نداشت تبارش بود و اگر پس از آنی سجد و نماز و سبوت کبریا بزرگوار بود و اگر بزرگوار بود
 شستند و بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود
 و اگر شستند و بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود
 فوت شده است و اما هم مسال قضا کنند از ابو یوسف و روایت آمده است که بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود
 در میان صلواتی می کسی بود که از قرآن چیزی نخواند و بعد از نماز شستند و بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود
 آخر می شد قبول از فرشتانی هم نازد و ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 یا در پیش نماز شستند و بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود
 در روی اول کرد و روی اول می بود و روی آخر قاری شد قبول از فرشتانی هم نازد و ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند
 تبار شود و هر قبول از فرشتانی هم نازد و ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 شافعی هم با کبریا و میان نماز تبار و بزرگوار بود و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 هر چه پاره قاری شد قبول از فرشتانی هم نازد و ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 خادم عراقی را از ابو یوسف روایت میکنند که در آن روز و ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 که از شستند که ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 که قاری آمد و قبول از ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 نماز شستند و ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 رد ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 و بزرگوار بود و ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 ابو یوسف و محمد بن احمد روایت کرده اند که اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 بیرون آمد و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 میکند از نماز تبار و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 نماز کند از زبان چنانچه در شرط است یا بی ظاهر و یا بی شرط است و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 باشد همچنانکه حایان خلق می کنند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 بقوم خود بنشیند ظاهر روایت است که هر که از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند
 باب سی و ششم در بیان صلوات کبریا و اما هم مسال قضا کنند از ابو یوسف و روایت آمده است که بزرگوار بود و اگر سبوت کبریا بزرگوار بود
 ام ایست و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند و اگر کسی از قرآن چیزی نخواند

اما بنام برابری هم استاده قوم در قفای وی افتد اگر چه چون حلقه انگشتری که بر او در میان گرفته اند همه را بود و کسی که
 قفای وی با پیشانی امام بر افتاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشد و بر او را در آنجا و اگر در آن درون کعبه ناز میگذرانند بر قول
 مالک رحم ناز فریاضه رواند و بطول رود و بر قول علامه ارم و شافعی هم ناز را و بود امام سبک طرف کعبه المست و معتد
 در قفای وی افتد انگشت رواند اگر امام در خانه ایستد و قوم و برادر میان گیرند چون حلقه انگشتری ناز بر او بود و
 کسی که قفای وی با پیشانی امام بر افتاده باشد رواند و اگر پیشانی با پیشانی امام بر افتد که است بود اما اگر سر
 کشیده اند آن که است بر شتر اگر بر نام کعبه ناز میگذرانند بقول شافعی هم همچون پالان شتر چیزی بنه پیش روی را بود
 و بقول علامه ارم چیزی نهادن حاجت نیست چون چشم وی از بام کعبه یا بوی محب غایب نشود و بود باب سسی و ستم
 در میان جماعت عربان بر نه کسی بود که او را هیچ جامه نبود و همه عورت وی کشاده چون ناز میگذرانند باید که شسته که دارند
 با بار و کی صفت گیرند و امام در صفت بنشیند و جماعت گذرانند چشم فرزانند و وصله خواص امام منهاج هم از او احسن بصری هم
 روا است که تنها گذرانند و چشم باز فاضله از آن بود که هیچ حاجت گذرانند و چشم فرزان که هیچ حاجت گذرانند از دو وجه خالی نبود
 امام پیش از قوم بود یا بر قوم اگر پیش بود عورت و بر او دیده شود و اگر بر او خلاف سنت بود اگر حاجتی عربان ناز میگذرانند
 یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما صباح کرم ناز نه تبا شود باید که جامه را بیک کس دهند تا او بپوشد و امامت کند و اگر بعد از وقت
 تشهد یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما صباح کرم بر قول ابو حنیفه هم ناز نه تبا شود بر قول صاحب ناز نه تبا نشود و از آن
 هم روایت آمده است که سر عورت فریاضه نیست در حق طواف کعبه ظاهر روایت سر عورت فریاضه است باب سسی و ستم در میان
 امامت انساب اگر امام در مسجد جماعت ناز اند امامت میکند و او بوی که است که اندر اندین جعفر رضی الله عنهما و همچنین
 تعلک کرد اگر در خانه جماعت ناز اند امامت میکند اگر همه مجرم باشند رواند و اگر یکی مجرم است هم رواست بی کراهیت و اگر همه
 نامحرم اند رواند و اگر کراهیت اگر امام است و یکی خشی مشکلی امامت امامت وی شرط است اما اگر خشی مشکلی بود و زمان
 تیر باشد امامت است زمان کرد پسند است نیست خشی حاجت نیست خشی مشکلی در قفای امام لیستد و زمان در قفای
 خشی مشکلی لیستد ناز ایشان رواند و اگر زن بهلوی خشی لیستد ناز خشی تبا شود و اگر خشی شود افتد ایشان ند
 نباید چون افتد ایشان بگوید که درست نباید تیر بکی امام درست نباید ایشان باید که تنها گذرانند که یکی از یکی اولی بنده خشی
 مشکلی و ناز جماعت مشرور نیست مشکلی خشی کیفیت خشی است که در اسلام مروان باشد و هم الت زمان بود
 و نام و در حال کند که حال مشترک است هم زمان بود و هم مروان رواند و این خشی مشکلی تا آنکه بود که ناز رسید و چون رسید
 حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زمان بود و اگر محاسن بیند باید حکم مروان بود اگر حیض می بیند و هم موی روی بر آید
 بلکه که بول از اندام موضعی می آید که از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زنان می آید زن بود و اگر از هر دو می آید
 از هر کدام بیشتر می آید حکم زن بود و اگر از هر دو بر می آید بقول ابو حنیفه هم رواند که خشی مشکلی است ابو یوسف و محمد هم

[illegible]

فصل در بیان طلب باران اگر باران نیاید بقول ابو یوسف رحم نماز گذارند و بقول ابو حنیفه رحم دعا گویند
در صلوٰۃ خواه امام بگوید خیر زاده از محمد رحم روا نیست که دو خطبه گویند و دلیل می کند که نماز گذارند تا یکی خطبه پیش از نماز گویند
و یکی بعد از نماز گویند قوس عربی در گردن افکند و بگوید که خداوند و عجز ظاهر کند و سه بار بر سینه کند و تیر سرون بزند امام
اعظم ابو حنیفه رحم گفته که عجز ظاهر نکند اما دعا گویند دلیل بر آنکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندامد و گفت یا رسول الله
و دعا گویند اما باران بیار که گشت تهاشک میشود و دستور آن عطف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران بارید
گرفت تا سقته باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا گویند تا باران از عمارتها بصورت دو که عمارتها
خوابی می نهد بر سر رسول عم دعا گفت تا باران از عمارتها بصورت گرفت قاضی امام حاتم خطیب رحم گفته است باران
از عمارتها بصورت گرفت چنانکه بر سینه چون حلقه انگشتری آفتاب می یافت و دو گشت تها می بارید و در وقت حسن
بصری رحم باران نمی بارید بیرون آمدند دعا گفتند ابو حنیفه رحم میگوید که رسول عم دعا کرد صبح پنبه دعا کردند تا
بعین تیر متابعت ایشان را کردند پس معلوم شد که دعا باید گفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
باستغفار حاجت آید امیر المومنین عمر رضی الله عنه باستغفار با خود بیرون آورد چون بنبر رسول عم برآمد و عمار
رضی الله عنه با خود بنبر را آورد و فرق و بر سینه کرد و گفت خداوند بجزمت این فرق ما را باران فرستی خدا تبارک و تعالی الشانرا
باران فرستاد و نصحت نماز آن شد و از عزم نجات یافتند و قول فعلی صفت استغفار در بکرم که کان غفار پس صلا
السماء علیکم دعا او مبد و کم با موال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا پس معلوم شد که دعا می باید گفت و استغفار
چون بصورت بیرون رفتند دعا گویند اهل پرده را بیرون نیرنگه بنا کارای می ایشان را تشکی است اما صفحا را
و کو دکا تیر بیرون بزند سر و بر سینه کنند و عجز ظاهر نکند اهل و متد را بیرون نه بزند که ایشان اهل غلبه
و جباران و غیر رحمت است و مایه مومنان سستی رحمت خداوندیم باب سی و نهم در بیان نماز خوف
بدانکه نماز خوف مشروط است بایست و اخبار و اجماع است است ایست **فصل فی حق که تعالی را ذکر**
فیهیم فاقمت المیزان الصلوٰۃ فلیتم طایفه منهم معک و لیاخذوا سلطه فاذا سجدوا فلیکونوا من وراکم و لیتوا
طایفه اخری لم یصلوا فلیصلوا معکم الی آخر الایة ابو یوسف رحم گفته است که صلوٰۃ خوف در عهد رسول عم
مشروع بود از برای آنکه رسول عم حاضر بود کسی فکر اشتیاقی است کردن پس رسول از دار فناء بدار بقا حرم صلوٰۃ خوف منسوب شد
باید که دو فرسخ شوند و یک فرسخ نیم را گذارند و یک فرسخ نیم را بجا بماند گذارند پیش خصم روند و ایشان را کمال بدارند آنها بیایند و ایشان را
تیر جماعت گذارند اما ابو حنیفه رحم گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبدالرحمان بن عوف ابو عبیدہ جراح رضی الله عنه گذارند
پس معلوم که آن حکم بایست غرو نامی که بعد از نیت شده است غرو و عطفان غرو ذات قاع و ذات مشرود و عطفان جراح ابو عبیدہ
رازی رحم گفته است و غرو ذات قاع را مالک گرفته است و غرو ذات مشرود را شافعی گرفته است

غر و عطفان را در ویهای ایشان سوی قبله بود و وصف کشیدند و پیرانند که اند با امام قیام و رکوع آوردند چون بقوم رفتند
 و صف اولی بر سر سجده آوردند قیام رفتند اینهای بجای صف اول بودند بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم
 بودند بجای صف اول رفتند اینها که استاذ و ختم را نگاه داشتند و ایشان نیز سجده آوردند و بعد از آن ترتیب از امام رکوع کردند و بعد
 ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف هم گفته است که اگر بجای بود که رویهای ایشان سوی قبله بود و بیچین صلیب خوف رود ابو یوسف
 شافعی هم گفته است که در فرقی شوند و یکی فرقی ختم را نگاه دارند یکی فرقی دیگر گفت با امام گذارند و بنشینند امام اینها که بر خیزند و بگفت
 دیگر گذارند و سلام دهند و بعد ختم را نگاه دارند اینها که بایستد و با امام افتد اگن و دیگر گفت و دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام
 دهند ایشان بر خیزند و بگفت دیگر مسبق فانه گذارند و بگفت روایت از وی است که امام سلام دهند بنشینند و بعد از آن ایشان
 دیگر گفت مسبق فانه گذارند و نگاه سلام دهند و در بعضی نسخ این روایت از امام است اما بقول شافعی است میر و در وی جمعیه را
 اعتبار کرده است جماعت را فی الاعباد المکرمه و در کفر گفته که این در ابتدا و سلام بوده است اما منضم نموده است باید که در فرقی
 شوند یک فرقی ختم را نگاه دارند و دیگر فرقی دیگر گفت با امام گذارند و در ختم را نگاه دارند اینها افتد اگن و دیگر گفت و دیگر امام گذارند
 و در ختم را نگاه دارند و اینها دیگر گفت لاحقا که گذارند و سلام دهند و در ختم را نگاه دارند اینها افتد اگن و دیگر گفت مسبق فانه گذارند
 و سلام دهند و در گذارند که رسول هم و در وی دیگر همچنین کردی اما بعضی گفته اند که او تشریع بود که در فرقی شوند یک فرقی ختم را نگاه دارند
 یک فرقی دیگر گفت با امام گذارند امام سلام دهند ایشان بر خیزند و دیگر گفت مسبق فانه گذارند و سلام کنند و در ختم را نگاه دارند اینها
 بایستد دیگر گفت لاحقا که گذارند و سلام دهند اما در فرقی بسیار شود مسبق فانه گذارند و سلام بود و ثقیان نوری هم گفته است
 و در فرقی شوند یک فرقی ختم را نگاه دارند و دیگر فرقی دیگر گفت با امام گذارند و در ختم را نگاه دارند اینها بایستد و در رکعت دیگر با امام
 بگذارند امام سلام دهند ایشان بر خیزند و دیگر گفت مسبق فانه گذارند و سلام دهند و در ختم را نگاه دارند اینها بایستد و در رکعت نماز
 لاحقا که گذارند و سلام دهند بنابر آنست که وی فرضیت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه را خود نیست از برای آنکه صلیب
 نوری را باید باز تا شفع تمام با قامت نماز را و اول و اما اینجا بنابر آنست پس باید که در فرقی شوند دیگر گفت و دیگر گفت با امام گذارند و دیگر گفت
 ختم را نگاه دارند اینها بایستد و دیگر گفت دیگر با امام گذارند امام سلام دهند ایشان بر خیزند و دیگر گفت مسبق فانه گذارند و سلام دهند و
 بر در ختم را نگاه دارند اینها بایستد و دیگر گفت لاحقا که گذارند و سلام دهند اما اگر در فرقی شوند و بر فرقی دیگر گفت با امام گذارند و در ختم
 اول با نماز تا شود و دوم سیوم را در او و بنابر آن میان صلیب است که صلیب خوف را با قامت نماید یا شفع تمام یا بنابر نماز از پس هر
 پنج نیست پس فرقی اول را پس منی از نماز شود فرقی دوم دیگر گفت با امام نماز گذارند و اند و دیگر گفت مسبق فانه گذارند و سلام دهند و در رکعت
 با امام گذارند و در رکعت مسبق فانه گذارند پس بنابر منی فرقی دوم سیوم را در او و بنابر آنکه اگر نماز چهار رکعتی بود باید که در فرقی شوند
 یک فرقی ختم را نگاه دارند و یک فرقی دیگر گفت با امام نماز گذارند و در ختم را نگاه دارند اینها بایستد و در رکعت دیگر با امام گذارند و امام سلام
 دهند و ایشان بر خیزند و در رکعت مسبق فانه گذارند و سلام دهند و در ختم را نگاه دارند اینها بایستد و در رکعت لاحقا که

گذارد اگر چه از فرق شود هر فرقی که می گشت با امام گذارد فرق اول معلوم دارد و این دو دم و چهارم را و ابو جبار گوید نماز شام گفته آمد
 بنا بر بیان اصلی است که صلوة خوف و این نیز نادر می باید یا قنات نماز یا شفع تمام اگر سافر اند و فرق شود یک فرقی که می گشت با امام گذارد
 پیشتر خصم بر دناست اقامت کرد نماز سه چهار شود و این که یک گشت گذارد از پیش و شش گفتند نماز ایشان تباہ افشود که نماز ناکند
 ایشان پیش و شش رفتند ایشان نیز نماز بوده است و این مسئله در صلوة خواب امام مکرر فرموده است اگر نماز بحرب حاجت اید بقول
 شافعی رحم حرب می کند و نماز می گذارد تا اگر در آن زمان نماز را ندانید عاصی نشود اما بقول علما ما رحم در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز
 تباہ شود و دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عمو فوت شده بود پس اگر در نماز حرب کردن رد بودی آن چهار نماز
 از رسول عمو فوته نشدی قوت متحقق باید یا صلوة خوف رد بود تا اگر بر بنداشت خوف شرع کرده و صلوة شد که در مسلمانان بود
 یا آنکه در ستوران بود اگر در بیابان بیابان قبله بوده است و کسی از امام جدا نیست رد بود و اگر گذارد باقی نماز تمام کند اگر شک
 خوف شرع کرده اند روی بغیر قبله در نماز ایشان از خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند رد بود اگر خوف تمام کنند
 رد بود اگر خوف متحقق بود نماز شرع کرده گذارد روی بغیر قبله در میان نماز خوف نماز باید که روی بقبله دارند و باقی نماز تمام کنند و اگر
 قیاس مسئله تحریمی را در این بیان این مسئله است تا نماز را بجماعت گذارد و هیچ وقت جماعت را فوت نکند چون بحرب رد و باید که
 بدین نیت رد که لغت وین کنم یا اگر دید که نماز باسلام ارم و بدین نیت ان نرود ناکشته شود تا غیبت آورد تا اگر بدین نیت غیبت رود
 کشته شود و شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف مومنان و یکی صف کافران و از صف کافران مبارزی بیرون آمد
 از صف مومنان شاید که کسی بجازت امام بیرون آید یا بی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بودش که آن خصم را دفع کند
 شاید که رد و آن خصم را دفع کند نادان مومنان شاکر و رد و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون رود
 نباید که المی بوی رسد دل لشکر شکسته شود و محمد بن حسن علیه السلام را در سیر کرب که بچنان آورده است اگر در وقت امر معروف یا نهی مسلک خوف
 کشتن بود استماع نیارد و اگر امر معروف کند که اگر کشته شود اهل فساد و بصلاح در آیند و توبه کند باب چه حکم بیایان قضایه
 تسبید فضیلت شهیدان بر دو نوع حکمی حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار ماند یا در آب پلک شود یا در آتش سوخت یا بر دیوار
 گذشته شود یا بخون شکم در غریب فوت شود و یک روایت و خبر کثیر چون گذشته شود اینها را بشویند و نماز گذارد حقیقی آن بود که
 سبب تن جان مال زن فرزند و محبت این در صف کفار گذشته شود و اینها را بشویند و بر قول شافعی رحم بر آن نماز گذارد
 خدای عز و جل ایشان را زنده خوانده است که قول حقانی بل احیاء کنند بهم علماء با میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
 و در راه حقیقت مرده دلیل آنکه بی حکام مرگان بر ایشان ثابت شده است همچون قسمت ترک و شوی بر خستن زمان ایشان از
 بعضی رحم میگرد که شهید حقیقی را میشویند و نماز گذارد که خطه در روضه در وقت رسول عمو شستند و رسول عمو با صاحب نظر
 نماز برد و گذارد علماء ما رحم میگویند این بنا بر آن بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عمو ندا داد که ای سپاه رسول
 خدای سوار شوید از بهر خدای و عوب کنید یا دشمنان خدا و خطه را جنابت رسیده گفت که انفس اوردن مستحول شویم

بر کسی شویم چنان سوار شد و شهادت یافت غسل حوی بدیعت بود علما دارم میگویند که اصل درین باب شهادت
 مذکور اینست که شهادت آنکه از کفایت خلاصم اینها را برینها قیاس کرده اند اگر کسی سید و دوله اند شهادت یافت
 از آن از حیض پاک شد و کشته شد یا بالنی که خارج نبوده کشته شد اینها را بر قول ابوحنیفه هم میگویند که شهادت حکمی اند بر قول اکثر
 و محمد هم میگویند که حقیقی اند اگر حیض یافتند کشته شد قبول ابوحنیفه هم دور و قیست حکمی حکمی و حکمی حقیقی بر قول اصحاب
 شهادت حقیقی اند تا شهادت بر کفایت او رود باید که نیت آن بود که غازی شوم و ان شاء الله اسلام نصرت کنم اگر وصف شد
 یکی مومن یکی صف کافران مبادی از کفار بیرون آید از صف مومنان شاید که بی اجازت امام بیرون رود یا یکی
 مردی مبارزی که در بازوی خود اعتماد دارد و اگر آن شخص خود را دفع کند شاید که بیرون رود و آن شخص خود را دفع کند یا یکی
 شاکر و اگر بر بازوی خود اعتماد ندارد و شاید که بی اجازت امام بیرون نماند که بدو الهی سید و دل مومنان شهادت کرد و محمد
 هم در سیر که بمنین آورده است اما اگر امر معروف است در میان مومنان و یقین میداند مومنان که اگر این امر معروفی کند
 میان کشته خواهد شد شاید که امر معروف نکال کند از کفایت خود را در بیکه افکندن بود و شاید که خود را در بیکه افکند
قول که تعالی و لا تقوا با یکدیگر الی التسلک محمد هم گفته است که تا در این آیه غلط کرده اند از برای آنکه خود را در بیکه افکندن چیزی
 که در محبت افکندن بود و امر معروف کردن از برای آنهاست اگر پیش دشمنی گزین میروند از سب افتاد و پلاکند حکم شهادت
 نبود اما اگر دشمن است سید و اند و از سب در افتاد و پلاکند شهادت حقیقی بود اگر از کوه انداختندش یا خاوری و نقدش
 یا در آب انداختندش یا از آتش سوختندش یا اینها پلاکند و بر حکم شهادت بود از برای آنکه ضرب دشمن پلاکند است
 اگر دشمن چاه کند است و در آن چاه افتاد و پلاکند و بر حکم شهادت و پسند اگر مسلمانی در محضر افتاده است از دامن با
 یعنی باز در خون میرود هیچ چارچوت پیدا نیست و بر حکم شهادت نبود از برای آنکه اگر داغ کرم بود از بینی خون رود اگر
 بر دل بود و نه در معده خون بر آید اگر چارچوت غالب بود از دیر خون مدد چون ازین نوع شهادت یافتیم احکام و نیاید
 شهادت نبود اما اگر از گوش یا از چشم خون میرود چارچوت پیدا نیست و بر حکم شهادت بود که این دو موضع مجود و
 خون نیست معلوم شد که ضرب دشمن است و بر حکم شهادت بود اگر در محضر مومنان و کافران کشته شده اند مومنان
 کافران بچهار فرق کشته ظاهر روایت است که بموی روی رنگ کرده و موی لب سیست کرده و دست فرج و جگر سیاه
 امام ناصر الدین رحمه الله در سیر که آورده است که اگر یکی را موی لب سیست بود و اگر چه دست فرج نبود و اگر حکم با سلاطه
 نازک اند و گوشتستان مومنان و دفن کنند اما اگر موی لب در دانه بود اگر چه دست فرج بود و بر حکم کشته با سلاطه
 نازک اند و بجاک دفن میکنند و بعضی گفته اند اگر در جانش مصحف بود یا قرآن نثار کرد در حربه بود حکم کشته با سلاطه
 که روا بود که جاسوس بود که عذر کرده است و اگر در اسلام است و بر حکم کشته با سلاطه می که اینی ضرورت
 اما اگر مومنان را از کافران فرق نمیشناسند کردن اگر غالب مومنان باشند بر همه نازک اند و همه را کافران

و فن کنند اما اگر غالب کافران باشند و بر سر نهان گذارند و بگورستان حلیج بنهند و لیل بر آنکه یکی از صحنه یازنی جهود بود و حاله
 بود این زن فات یافت جهودان آمدند که وی از ماست ویران گورستان جهودان بریم صحابه گشتند که انانی از ان میادست
 رسول هم وصی نبی شدند و قرار کردند که ویران گورستان حلیج بنهند و روی بر دست چپ بنهند تا مادرش روی بغیر قبله بود و فرزند را
 تا اگر فرزند آید روی سوی قبله آید اشکال آنکه چون نمی شناسند چه دانند غالب مومنان یا کافران باید که کم آمده لشکر مسلمانان
 شمرند و کشتن یا زنده اند که کم آید لشکر مسلمانان کم از کثرت کسان بودند غالب کافران بودند و اگر کم آید لشکر مومنان زیادست
 از کثرت کسان باشند و غالب مومنان باشند اگر برابر باشند بر سر نهان گذارند و بگورستان حلیج دفن کنند باید دانستن که نه تنها
 اینجا باطل شود اگر از آفتاب سایه بر نهد یا از سایه آفتاب بر نهد اما می ترسند خود یا قهرمانان خود یا باران بر ستون برسد
 و از سر که بر آن آید یا وضیت دنیا میکنند این شباهت را باطل کنند شبیه تحقیق فایده حکمی شود اما اگر زخم خورد و افتاد یا از نشان
 کسان بیرون آوردندش ملائکه شبیه تحقیق بود اگر در مکر افتاده است و نفع دنیا با ایشان نیست و بقولش فنی هم می گویند
 نماند که از دستهاوت وی باطل شود و قول علماء را در کتب اشارت وی باطل شود یعنی حکمی شود و قول علماء باطل نشود دلیل بر آنکه
 سلام نماز بغیر از مشی آمده است و عارض آخری گفت یا و اندیش تواند که بر آن نماز نماند که چون نماز آخری گفتن نماز را فاسد اندیش میکنند و
 آخری کثرت شهادت را باطل کند و دیگر آنکه در عرب اندر چه صحابه بر سر نهان گران خورده بودند و افتاده صحابه رسول هم بر سر نهان شدند و در شرف
 بلاکت افتاد و بود می گفت ای صحابه رسول هم چون رسول هم سلام خود دست کرده گفت ملک در تن شما پیچیده روی کرده اند و با دشمنان
 خدا غی و جل جبر کینه تارگاه خدا و رسول عاصی نشوید و در جمل سحر زهر می که آن خورده بودند و افتاده و در شرکت بلاکت
 می گفت که جابر مرا جدا کنید تا من قیامت خوبان خود را بکشند خود را که نمی توانی مرا بچرخ گشته است و در جبر احد بنهاد و کل نصیحت
 بر سر نهان گران خورده بودند و در شرف بلاکت افتاده بودند ایشان را یکی و هم حاجت بود یکی آمده ایشان را یکدم آب میداد و بر
 هر یکی ایشان آب عرض انکس بار دیگر اشارت میکرد و نماند گفت کس آب عرض کرد و بچاکس قبول نه کرد و بار خود حواله
 میکرد و وی حاجتمند تر از منست و بچاکس نخورد بر نماند کس جان بحق تسلیم کردند و ناخوردن آن آب مادام که
 بود یکی آنکه بر باد خود ایشان را میکرد و دوم آنکه نخوردند تا شهادت باطل نشود و بقولش فنی شبیه تحقیق
 فتنه بیند و نماز بگذارد و بقول خواج حسن بصری هم می شنوید و نماز گذارند و قول علماء را هم فتنه بیند و لیکن نماز گذارند اما
 اگر باره باره باشند بقولش فنی هم بر باره نماز گذارند و قول علماء را هم بر سر نهان گذارند و بگورستان حلیج بنهند و لیل بر آنکه یکی از صحنه یازنی جهود بود و حاله
 نماز گذارند و نماز نماند و دیگر ایشان را بکشد و ایترا علماء را هم بر آن نیمه دیگر نماز گذارند و بگورستان حلیج بنهند و لیل بر آنکه یکی از صحنه یازنی جهود بود و حاله
 بگذارد و اهل بقی کسانی باشند که از حق امام بیرون آمده باشند تا اهل و محفل با یکدیگر بصورت کرده باشند و یکی در میان ایشان
 کشته باشد و بر سر نهان گذارند و احکام بقی را حضرت امیر المؤمنین علیان فرموده است در جمل حاجتی بادی بیرون آید و بر روی چشم کشند
 و امیر المؤمنین علی سفر را ایشان حج ب افتاد و فرمود و باران خود را تا ایشان بر سر نهان گذارند و نماز گذارند و اهل و محفل با یکدیگر بصورت کرده باشند و یکی در میان ایشان

اگر ایشان از غمی نرسند زخم دیگر میرسد و اگر از شرم ان خود را بپوشانند مانع میسر شود اگر از خجسته بریزند و عقبت ایشان محروم و ایشان را
خیریت کنند مال ایشان را غارت کنند و زن و فرزند ایشان را بده بکنند و اگر از شرم بپوشند و اگر ایشان را بکشند و اگر
خیریت کنند و ان حکم بخین باقی است **مسئله** اگر با طرف کشته یا کشته و ان نمی باید شهید حقیقی بود اما اگر در عاقل باشد
باید کشته و را بیاورد و قبول شافعی هم شهید حقیقی بود و قبول عام و ارم شهید حکمی بود از برای آنکه در قسام و جمع
و سوگند و سب و دیت ستانده بدین معنی شهید حکمی بود اما اگر کشته را بیاورد شهید حقیقی بود و ان کشته را نیز کشته و می شهید
نمود که ویران کنی کشته اند بقتل وی شهادت ان باطل نشود اما اگر کشته را بیاورد باید که در قسام و جمع کشته بجا کس از
پارسیان ان محلت را جمع کنند سوگند دهند اگر سوگند خوردند دیت بر عاقل بود و عده و قسامت از عاقل باشد و اگر کول باز
قسام دیت دهند اگر یک کس کول از او نماند کس دیت بکند و این قول ابو یوسف است و دلیل بر اموال که در عی حلیه کول از او نماند
چون کس سزا را سوگند خوردند یا اقرار کنند چنانچه از قصاص حق دیگران انتقام کنند در عده و قسامت قصاص نبرد و تا انوقت
که اقرار کنند که ان جنابت ماکه ایم از برای آنکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده است و حکم شروع پس حیس کنند ایشان
تا سوگند یا اقرار کنند که این جنابت ماکه ایم و اگر عده و قسامت چهل و نه کس باید یک کس را دو باره سوگند دهند و انگاه دیت ستانند
و ان شهید حکمی بود و بر او سوگند و اقرار کند اگر بجزی کشته شده که ایت خارج نیست چنانکه پیشتر و با کله باز زد و او را نماند یا با
در قتل او با داب افتاد و در ایش قتل او را و باز بر ملاک شده و اگر از شرم بپوشد و چون هر صورتی باشد شهید حکمی بود حقیقی یا اگر از زخم
جراح شده بهمان جرحت ملاک شد با ان شورش و جرحت بر پاشد و بهمان جرحت مرد شهید حقیقی بود اگر مسلمانی خود را کار خود
ملاک شد طیوی هم کشته است و بر او سوگند و اقرار کند که وی از انبل نفی است شیخ السلام علی سعدی ارم گفته است که بشویند و اقرار
کند از فایده یکی آنکه کسی همان خبر که وی شهید است و دیگر آنکه هر کس ان فعل یا خود کند ایشان بود از وی توبه بود از برای آنکه ایشان
از کشته توبه است و ابقول ابو حنیفه و محمد است و جناب عیوی قول ابو یوسف ارم است اگر کافر ان ابل و بی را فرود کرد و کشته و بر او سوگند
از مردان و زنان و سیدگان قبول ابو یوسف و محمد ارم را فرستند قبول ابو حنیفه یا رسید کار را بشویند و بر سر نهان گذارد و بی آنک
دفن کنند اگر نرسیده و یا او را بکشی را کشت بعد از اخطای قصاص واجب نیاورد دیت بر عاقل وی باشد و او را نماند اگر سیده از عاقل
نماند زن از عاقل باشد یا انی اگر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقل باشد و اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقل نبود
در قتل خطا از میراث نرسد و چون فعل از کس دیگری در عده و قتل باشد چنانکه در تلمیحی یکی را کشت بزن وی زد و معلوم شد که پدر
بوده است وی همان زخم ملاک شد وی از میراث محروم نشود که در بر این مقصد نبوده است اما اگر در پدر است و پدر است و پسران با
استاد پسر را کشته این بچه را بزن وی نزد ملاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اگر در جای خواب با فرزند خفته است بر
فرزند بر پهلوی وی اند ملاک شد از میراث محروم شود که فعل از وی در وجود آمده است اگر نرسیده و یا او را بکشی شهادت
باقند قبول ابو حنیفه ارم ایشان را بشویند و قبول ابو یوسف و محمد ارم ایشان را بشویند و لیکن بر سر نهان گذارد که ان حالت مجاز

[illegible]

بر دو بود اگر یکی خود را کار دزد و دیگری را کار دزد و دوازدهم شش حرکت و دیدش شش دیت بران کار دزدنده واجب شود بآب
چهل و یک در میان نماز چهار بار یا نماز شش و عست بهم بانه و بهم با خبر امانیت است قولا تعالی الذین یذکران الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم انما یخبر قولہ علیہ السلام صل الرضی قایما فان لم یستطیع قاعدا فان لم یستطیع فعلى جنب یومی یا
فان لم یستطیع فان الله تعالی اتی بقبول الخدر منه و رسول هم چندانی وعده فرمود چهار نماز که بعضی از صحابه جاری می نمودند
چنانکه عمر بن حصین رضی سالی بنابر رسول عم جاری بر کسی وی رفت و بر فرمود نماز گذار استاده با قیام در رکوع سجود
و اگر نتوانی نشسته گذار بر رکوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذار بر سجود و ایستادن و این قول شافعی
گرفته است اما بر قول طاهره بر قاعدا و قد مہا رسو قبل از دو دلیل بر آنکه عبد العزیز بن عمر رضی بنابر رسول عم جاری
بر کسی وی آمد گفت نماز گذار استاده با قیام در رکوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذار بر رکوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذار بر قیام
قد مہا رسو قبل از دو دلیل بر آنکه عبد العزیز بن عمر رضی بنابر رسول عم جاری بر کسی وی آمد گفت نماز گذار استاده با قیام در رکوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذار بر رکوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذار بر قیام
حقیق الا درین مسئله مثنی را عارضه هست که بخانه نماز گذار و معتقدان با قیام در رکوع و سجود باید که مسجد آید و نشسته گذار
بر رکوع و سجود و نماز گذار و با آنکه یک رکوع در قیام و آنکه بنشینند و اگر قوت یا بدینش از آنکه تمام بر رکوع رود وی بالاست
کنند و با آنکه رکوع رود و اگر هیچین نشسته با آنکه بر رکوع رود و اگر بر خاست و با قیام راست نشسته و سجود
بر رکوع رفت و سجود آورد نمازش تباه نشود چرا که قیام دو است یکی قیام قائم و یکی قیام قاعده چون از قیام قاعده
بر خاست ان بر انداخته نشود قیام قائم نباید لا جرم نمازش تباه نشود و اگر خیر رکعت نماز لاحقا زارد و اولی که بخانه سلام
و بد نمازش تباه نشود و اگر بخانه نماز گذار و با قیام طهارت می تواند گذار و اگر مسجد می آید بقا طهارت نمی باید باید که بخانه نماز گذار و با
بقا طهارت اگر استاده نماز میگذارد و قیام رکوع و سجود بقا طهارت نمی باید اما اگر نشسته بر رکوع و سجود میگذارد بقا طهارت
می باید نشسته گذار بر رکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد بر رکوع و سجود بقا طهارت نمی باید اگر یا میگذارد بقا طهارت
می باید بعضی گفته اند حکم صاحب جرح و ایراد بر وقت نماز طهارت سازد و استاده نماز میگذارد و با قیام رکوع و سجود و با مشتم
الاسلام بر آن الدین هم گفته است که با یا نماز گذار و در او و مسلمانان دارد و مانع است اگر قرآن بخواند چون در آن
شود و اجماع را بدین مضمون گفته است که قرآن بخواند از برای آنکه بی قرأت نماز روا می باشد و دلیل بر این معتقدی و کنگ
و در فقهیه چهار کجی در دو آخرین هم عقیدت روا می آید اما بی طهارت نماز روا نبود شیخ الاسلام بر آن الدین هم گفته
که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که اینجا با نماز گذار و ان اشارت بدل است از قیام در رکوع و سجود اما قرأت را
بدل نیست بقدر حاجت خواند اینجا می بود که اگر میخواند خون روان میشود و پیش نمی ایستد اما اگر میخواند و میرود اگر خاموشی کن
می ایستد بر چند خواند و اولی که در مسلوحة تحقیر العصاب و اجماع ابو الفضل که فانی هم در شرح قدوری آورده است که هر چه می
که بفعل جرم روان میشود و در حق وی حدیث نیست اگر مسلمانانی یا مثنی و مثنی جرم بود و سجده تواند آورد و توبه نشانی هم

کوان خانه برایشان بنا داشت که ساختن آن کعبه نام او است و شایسته میباشند که در آن نه برایشان بود و در قولی از مردم اگر چه
 میگویند که آن نه در ایشان بود و ابو قاسم قاضی نام و نیز بنیاد شسته بر کعبه و سجود و نماز و شستن بر کعبه و حجره و غیره بنیاد
 را بنا نمود و چون خفته بایز کند و اتفاق است که قیصر کند و اگر از شایسته سر عاقل و حسن نام و دم گفته است که بچشم گمارد و از شایسته
 چشم عاقل و زهر برم گفته است بدل کند و اتفاق بر روایت است که چون از شایسته سر عاقل و بد فعل با وی بود تا خبر کند اگر گذشت
 شود و بروی چیزی نبود اتفاق و اگر صحبت باید گفت و آن ناز بروی بود و باقی در نسیله خد نصیبان ابو بصیر باقی ابو نصر و دیگر
 مردم که برایشان گفته که نفسای بروی بود و یکی گفته است که قضا بروی بود و اگر خفته ناز میگذارد خواب از نقره بعضی گفته اند خواب
 رویت حدیث بود و ظاهر روایت بهارت تنه شود و اگر بیماری خفته است و بقا و بهارت نمی باشد چاره بی پنجست و بروی بغیر قبل
 است و قدرت بر کشیدن ندارد و مالی ندارد که کسی را ضرر و کند و بنده ندارد و در میان مانده ناز نیست اگر نکند
 و چنان بروی بغیر قبل و آن حالت ناز گذارد و ابو دهر نازی در حالت تنه استی فوت کرده است درین حالت از قضا
 گذارد و عهد بدرون آید و اگر در آن حالت ناز گذارد و در پر خود نه بیند کافر شود و اگر بر خود بیند لیکن بگذارد و مومنی بود و عاقلی و اگر
 جاسا شش بخش بود از آن ناز گذارد و آنچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر صبری دارد و بروی او لایسوس فی قلبه
 آید و او را بهارت و بدقول ابو حنیفه و در بنیاد یافت آن مبرع بروی بغیر قبل که در تمیز ناز و ابو دهر و قول ابو جوسف و محمد
 اگر از یکی خانه جاعنی بخوانند هم باید که جماعت گذارند اگر چه امام را بروی بغیر قبل است و اگر محاسن بگذارد و نیز بکار شوند و اگر
 مسلمانانی به پیش شمره بوقت نه چندی به پیش اند بقول شافعی هم ناز و بروی ساقط شود و قضا و آن ناز بروی بنویسند بقول
 عاقل و در هم خصای بروی با او اما اگر که پیش از روز به پیش اند با جماع آن ناز ناز و بروی ساقط شود و قضا بروی بنویسند
 رزم از شایسته و دست و چهار ساعت را استوار دارد ابو جوسف و محمد هم شش ناز را استوار دارند فایده این بخلاف جای بیاید
 که ناز و مادا و در پیش شمره روزی که قضا بر آید و پیش شمره بقول ابو حنیفه و قضا و آن ناز ناز و بروی بنویسند بقول ابو جوسف
 و محمد بروی بود و اما اگر شش ناز را به پیش آمد اتفاق قضا و آن ناز ناز و بروی بنویسند و اگر سبک خورد و یکشنبه ناز و خفته ماند و
 بقول ابو جوسف و محمد هم حکم خفشان دارد و قضا و آن ناز ناز و بروی بود و بقول ابو حنیفه و قضا و آن ناز ناز و بروی بنویسند
 آن ناز ناز و بروی بنویسند اگر سبک نوز و در نفس اتفاق درست نیاید و نیز ناز و وصیت میکند که چون حدت تو
 گذارد ناز را کس را بخوابی یا خوشتر بفرمائی نبردی و بی وصیت در عبادت درست آید این رسم از محمد هم روایت میکند
 ظاهر روایت است که درست نیاید و ثلث مال با اتفاق درست آید و سعد بن حاذر و نیز بهار بود رسول علم و برانته بود یا مستعد
 گفت و بکل مال گفت فی کف و در چهار مال گفت فی کف و در غیر گفت فی کف و در ثلث مال گفت بلی نگاه این حدیث خبری که
 الثلث گفته از حدیث میراث خود را وصیت درست نیاید و اگر وصیت کرد که روز ناز را کند هم و بعد از ناز را مراد از آن که گفته
 بر روز را و او سن کند شوقه بر روایت است که هر نازی را و او سن کند لازم شود که روز و یک عمارت است و بر نازی که باشد

جمله دینداران کند بعضی قیاس کرده اند بر کوه مال و صدقه فطر که هر چه بدو و او را بکار بکنند و پسند هم روا بود و بعضی گفته
 اند که بر آئینه کرد و قیاس کند و از کفارت نمیند البته در رمضان شیخ قاضی زکریا که روزی بر او سپرد و روزی او من کند بد
 اگر کعبه از آن فوت شود و آن کند بهر اصدقه شود و روزی ناقصا شود و اگر بیارست نماز نیت خواند گذاردن و صحت کند تا بعد
 از وفات من کنند و پسند از ثبوت مال و بی او بود بر غازی را و من کنند و پسند شبانه روزی را و از دوز من کنند بود اگر در حیات
 وی بود و این بود اگر در بیان آن خوف است بایا نماز گذارد و او بود چنانکه بیا بباب چهل و دوم در بیان غسل میت قبل
 حمله را واجب است و بر قول شافعی هم سنت است حکایت آورد و آنکه آدم مغنی الله عم وفات یافت جبرائیل علم و
 میکائیل هم سپاه نزد آب جاسپاد نورانی و جلها بهشتی آوردند بکی آب ریخت و بکی آدم هم ریخت و در آن جلها پیچیدندش
 و بر وی نماز گذاردند و نجاک و فتن کردند و نگاه جبرئیل علم که نماز میانی آدم بده سنت موسی که الی یوم القیامه در صلوة گفته شود
 آورده است که شش روز فرمودند تا بر داشت و ایشان آب ریختند در جلها پیچیدندش و بر نماز گذاردند و نجاک و فتن کردند و جبرئیل
 علم آن نماز کرد و یانی آدم بده سنت موسی که الی یوم القیامه شافعی هم گفت که نماز جبرئیل علم سنت بود غسل میت تبرکست
 علماء مارم گفته اند که نماز جبرئیل علم بی امر پروردگار نبود و امر پروردگار چون فرضیت را نقض کند و میبختی گفتیم که واجبست علماء
 مارم میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فرضیت بود و نه پس که معاذ جبرئیل فرض سبوقان را بعد از نماز او را پسند فرمود
 که سن لکم معاذ سنته حسنه فاستوبوا رسول عم سبوقان را سنت خواند و مراد فرضیت بود و واجب نیز آید و مراد فرضیت بود و چنانکه
 نماز سیده بالغ شود گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد اگر مسلمان بی وفات کرد بر فرضیت
 شود که بشویند و کفن کنند و نماز جنازه گذارند و نجاک دفن کنند و چون یک کس کرد از نیت نیابت دارد و حدیث آمده است
 هر که مرده را بشوید از برای رضای خدا می غرض جمل مرده را از کتان پاک کند و هر که دفن کند برضای الله تعالی امانده کرده
 خود را در بهشت از جلها بهشتی دیگر که او را کند رضای خدا تعالی امانده کرده جای خود را گوشه گاه از بهشت اگر د و کس نشاند
 در مسافت یکی وفات یافت بران دیگر واجب شود که بر او بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر جماعتی باشند یکی در میان
 ایشان گذشتن شود یکی بر او بشوید و اجرت واجب شود اگر زن مرد و شوی ماند قبول شافعی هم شاید که زن خود را بشوید و
 بقول علماء مارم نشاید که زن خود را بشوید و بقول علماء مارم نشاید که زن خود را بشوید و جبر قول شافعی هم آنست که فاطمه
 وفات یافت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه است علماء مارم گفته اند که عقد ایشان اسمانی بود و موت عقد ایشان ریخت
 و آن بنابر آن بود که رسول عم فرموده بود که حسب من بمرگ بریده نشود و پس عقد در میان ایشان باقی بود اما عا و میا
 چون زن وفات کند از میان ایشان عقد نماز لاجرم نشاید شستن اما اگر مردی مرده شود و زن را نشاید که شوی
 خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت و جعی باشد دلیل بر آنکه صحتی بر وفات یافت اسماکه اهل وی بودند
 در آنست که چون این خبر را بر مومنان عا نشاید صدقه بر سر رسید گفت اگر من بایستی که زن را نشاید که شوی خود را بشوید هرگز

من خاندانی که رسول علم را کسی بگریختی از زن همین باشد باسطلاق حقوی وی وفات یافت نشاید این زن را که شوی خود را
 شوید که مرد برادر زن است یکی را طلاق باین دادنا معین باید یکی را سطلاق دادنا معین بشاید که تمیز کردی این مرد وفات یافت مرد
 زن را نشاید که ویرا شوید که بر یکی اجمال حرام دارد و مرد نیز یکگزشت و دیگر جز است بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن بوده است میان زن و
 واجب شود متارک و متارک ایشان را قضای فاقهی حلیت نبود بر زن و عده واجب شود و مرد و کاین میان نام برده و سزای کاین
 بر کلام کمتر بود و انواجب شود تا حدت این زن نگذرد و ویرا باز زن دخول نشاید کردن پیش از آنکه این زن که شستی مرد وفات یافت
 این زن را نشاید که شوی خود را شوید که حدت گذشته است که شوی ویرا وفات یافت این زن را نشاید که شوید شوید خود را اگر گذشته است
 یا بحدت مقارنت و بقول ابو یوسف و زفرم شاید شوی را شوید بقول ابو یوسف و محمد رم نشاید که شوی را بشوید و رجحان بر زفرم
 طحاوی آورده است که زفرم زمان موت را اعتبار دارد و علمای ائمه زمان شستن با ناکه اگر زن موت کی گذشته شود و زمان شستن
 گذرد بقول زفرم نشاید شستن بقول علمای ائمه شاید شستن و مختلف نیز همین است که مردی وفات یافت و ام ولد یا ندانند
 که خواهر را شوید یا بی همین خلافت مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی مردت آورد و یا پس شوی را بشوید و پس
 باز اسلام آورد و شاید که شوی خود را شوید یا بی بر وایت شرح بقول زفرم شاید که شوی خود را شوید بقول علمای ائمه زفرم نشاید
 بر وایت معلوم خواهد ام اهل خرسی هم بقول زفرم شاید که شوید بقول علمای ائمه زفرم نشاید که اگر زفرم اسلام آورد و وفات یافت
 زنش اسلام آورد و اتفاقت شاید که ویرا بشوید که مظاہر یا محرم گذشته شد زن ایشان را نشاید که شوی خود را بشوید که
 مردی در میان زن آن گذشته شد اگر در میان ایشان نرسیده بود و ویرا تعلیم پسندنا و ویرا شوید اگر در میان زن آن نرسیده است
 و زن آن با محرم باشد که زنی خرد بر دست بچد و آن مرد را تیمم بد اگر زنی در میان مرد آن گذشته شد اگر در میان ایشان
 نرسیده بود و ویرا تعلیم پسندنا و ویرا بشوید و اگر نرسیده بود مردی خرد بر دست بچد و آن زن را تیمم بد و اگر در زن آن
 که مرد را تیمم بد باید که روی برگرداند و چشمش بر دستها و روی نیفتد اگر خرسی مشکلی گذشته شد بعضی گفته اند که خرسی مشکلی
 و دیگر را با موزندنا و ویرا شوید اما این وجه با خود نیست بچنانکه ائمه ایشان یکم که درست نبود و ایشان را نشاید که یکم که
 بشوید خواهر ام زنا بد نیز گفته است ویرا درست المال یعنی باشد باید که بیت المال کبریا بخردند برای وی و آن یکم که را تعلیم
 پسندنا و ویرا بشوید و بچاک دفن کنند و آن یکم که با زفرم شدند و آن مال را باز درست المال بدند خواهر ام اهل خرسی هم گفته است که
 خرد بر دست بچد و تیمم بد بچنانکه زنی در میان مرد آن گذشته شود خواهر ام اهل خرسی هم گفته است که ویرا اگر او را کنند
 در آب کلاهی چنانکه ویرا کنند تا که از او بچاک دفن کنند اگر کسی در آب اندک گیرد و آن آب پسید شود چون بیت را بکشند باز نشاید
 اما اگر مونی گذشته شد ویرا شستن بعد از آن در آب اندک افتاد با اتفاق آن آب پسید نشود و میت را بکشند باز نشاید
 نیست شیخ ابو القاسم سفار هم گفته است که هر مردی نماند که در آب اندک افتد پسید نشود و از برای آنکه او زنده در آب افتد پس
 نشود و اگر آن زنی در چاه زفرم افتد و اگر آب را بکشند و اندان یکم با جبر است بود و خون او دود بود و خواهر ام یکم که

گفته است اگر مردی شسته بود یا ناستسته نیز دو جای پلید شود که غالب آن بود چون دریافت خبری
از وی ترشح کند چو کمزور و را اساک نمانده بود چون آب اندک پلید شود در عبور المسایل مذکور
است و مگر قاضی امام ابو زید کسی در اسرار گفته است که مرد در اصل پلید است اگر چه در اجزای
صعد آب بشویند پاک نشود و فرق میان شسته و ناستسته نیست اما اگر کافری بر کفر وفات یافت و بر
در صعد آب بشویند چون در آب اندک افتد آن آب را پلید کند که آن نجاست کفر و پراختاب باشد
اگر مسلمان باشد در آب بسیار افتاد و پاک شود و بر از آن آب برگشتند باز شستن حاجت بود یا سینه
اینکه منکر را خواهد امام ابو نعیم عیاض در جواب سوال کردند که در مسجد باطل چهار سوئی بر سر منبری را
جواب پیش حاضر بود استاد وی خواهد بود منظور ما بریدی که رم اینجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد
خواهد بود منظور است که اگر در اینجا بنشیند اندکگاه برگشته اند باز شستن حاجت نیست و اگر
نخشانیده اند باز بشویند گفت استاد بزرگوار من چنین میفرمایم که اگر در اینجا بنشیند اندکگاه برگشاید
باز شستن حاجت نیست و اگر بنشیند اندکگاه باز بشویند چون بر سر منبر از تعلیم تنگ نباشد لا حرم بقیه طویل
نام کردند پس چون میت را خواهند شستن تخمه را چنان باید نهادن که چارواخواها نباشند بقو کاشافی
بر پهلوی راست خواهد شد روی سوی قبله بود و بقول علماء ما درمستان خواهد آمد و قد نهایی شود
گودا مان این جای بود که دست و پا اندا اگر دست ندید چنان بنهند که دست و پا یکی نبود دست کشند و غسل در آن
و یک کسی که بر آب ریزد زیادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی درم پیر این از میت بیرون کنند
بقول علماء ما درم پیر این از میت بیرون کنند و بقول حسن زیاده درم چیزی بر افکند که از ناف تا زانو پوشیده شود
طایفه روایت نشاید که اگر میراث خوار رسیده باشند مالی وی تلف شود و مرده شوی تاوان دار شود و عورت
خلیظ و پراشونده پسند بود بقول علماء ما درم عرق بر عورت خلیظ پوشیده و تخمه را با آب صفا بشویند آنگاه میت را بخیزد
بنهند اتفاق است که در وقت غسل قرآن بخواند و دعا بلند بگوید اما اگر دعا نرسم گوید شاید که غسل از آن که مرده را
بر سر نه کند بر زمان سهیم ذکر گوید یا در کفن بیچند دوی خوش کند بر قول زفر محمد بن ابی بکر قول علماء ما درم مساجد را در بعضی
قرآن تحت غسل از دست خود انقباض ادا شود دست را بشوید و آنگاه خند بر دست بچند و دست را بشوید و آنگاه
خود را بیرون اندازد و دستها را بشوید و بقول شافعی درم میت را با بطن منی سبب بار بشویند و بقول علماء ما درم خود را بیرون اندازد و دست
میت اندازد پسند بود و آنگاه پیش را بشوید و دستها را بشوید بر روایت حسن زیاده درم مساجد را در بعضی
پسایش را بشوید و آنگاه آب فرو نرودش و آنگاه دست را شستن بگوید و سوی خود کشد و آنگاه آب فرو نرودش و دست
بگوید و سوی خود کشد و آب گرد بر گرد آنگاه بروی تخمه شاید دست بشکشد فرومالد اگر چه ستری از میت سرایت کند

تخته شود میت را با ششصد و بیست و یک از برای اگر از آنکه میت را ششصد تا آنوقت که بجای دفن کنند که صاحب جم
 ساحل دارند اگر چیزی پیدا شد بشارت او باطل نشود اب ششصد و بیست و یک از برای اگر از آنکه میت را ششصد تا آنوقت که بجای دفن کنند که صاحب جم
 بست کند و کل باب صاف شود و زنا از اموی ششصد و بیست و یک از برای اگر از آنکه میت را ششصد تا آنوقت که بجای دفن کنند که صاحب جم
 بر مساجد و اما جفا که بر پیشانی او کفها درست و سر نازد و بقول علامه از نه دم بر عروق چشمهای در آن منی با سنگان اگر بیشتر
 بود و چنانچه بگوید بر آنکه کند و زنا گشت ستم بر من ارا و لغاف و زنا از پنج است این سه گفتیم و معجزه میکنند و از فر
 رح روایت آمده است که روی بند نیز باید و هر جا که در حال حیات شاید در محلات نیز همچون گشتن شاید گردان او و لیکن آن بود
 جامه گردان جامه طاعت کرده باشد از جامهها و او را گشتن بپوشد و لغاف و نکند و دلیل بر آنکه ابو بکر صدیق رضو فاته است
 و سبب کرده بود که هر یک از این جامه بپوشد و بخاک دفن کنند که من باین جامه عبادت کرده ام نو نکند که زنده کان بیان چنانچه
 تر اند و اولیتر اند و بعد از آن رضوی و او را زود همان کردند و لغاف و نو کردند اگر میت را در گشتن سجده معلوم شد که خشک
 مانده است اگر کسی دست یا یکی پای مانده است با جماع آن لمودافسوند که یکی نکشت خشک مانده است بقول ابو حنیفه ابو
 یوسف رحم عفو است و نیز را بود که خشک شده باشد و بقول محمد بن انکشت را بشوید باب چهارم سی و دوم در بیان جنازه
 چون میت را از خانه بیرون آرند نخست سر را بر پرون آورند انکاد قدما بهاد اگر نخست قدما بهاد بیرون آرند باکی نبود چون بر
 جنازه بند اول سر بند و انکاد پا بهار و اگر نخست پا بهار بند باکی نبود و چادر بر روی جنازه اندر گشتند و اگر زن بود
 بود بر روی جنازه نقش بند که مرد بود همان چادر اندر گشتند پسند بود و در سر جنازه خمر گردان و جامه سیاه گردان
 و شمع بیرون و در سر جنازه و کل بر و پاشیدن این همه بدعت بود و نشاید که از سر شش جنازه قرآن خواندن بلند نشاید
 و بکسر بلند گفتن نشاید که آن شبیه را فتنیان بود و پس سنیا از انشا چنین کرد و بقول شافعی هم جنازه را دو کس گزید و جمع پیش روند
 و بر قول علماء و ما هم جنازه را چهار کس گزید و جمع پس روند سنت جنازه بیرون انست که پیش رود و کف دست گیر دوده قدم برود اگر
 اید بر کف دست گیر دوده قدم برود و پیش رود بر کف چپ گیر دوده قدم برود و سپس اید بر کف چپ گیر دوده قدم برود و چپ
 قدم شود رسول هم فرمود خدای عز و جل چهل گاه گیر از دیوان او بخورد و اندر مسجدی نماز جنازه گذاردن که ایت نبوی و قول
 سنانه در مسجد بنارند اما اگر جنازه را در مسجد گشتن بقول علماء و ما هم کرده بود و بقول شافعی هم کرده نبود شافعی هم میگوید
 که امیر المؤمنین عمر رضو در مسجد نماز جنازه میگذاردند اما میگویم آن ضرورت بود که مسجد را از بیت افاته کتوبات بنارند و اند
 و تبر نیز بر مساجد و بیست و مرده را از آنکه لایزال خالی نباشد اگر جنازه بیرون مسجد است امام باطایفه بیرون مسجد است
 است و دیگر آن در مسجد نماز گذاردن و بود در سمرقند عادت اینست که قوم در مسجد اونیق بالیستند و امام باطایفه بیرون مسجد
 نماز جنازه گذاردند و نماز جنازه بر قول شافعی هم قرآن خواند و بر قول علماء و ما هم بخوانند بکرات در نماز جنازه و فرموده است قیاما
 سنت بر قول شافعی هم بر غایب نماز جنازه گذاردن روا بود و بقول علماء و ما هم بخواند و بر قول شافعی هم انست که نماز بیست

دیگر را بود و بر قول محمد بن رومانو و اگر چندانی توقف نداشتیم ساختی اینجا با اتفاق و بر او بود و کبریا و جبار و دیگر نازکدار و اگر
 بنده در نازنه از امامت کند متوهمی از قبول ابو خنیفه و ابو یوسف هم روا بود و بقول محمد بن رومانو مسلم در نازنه از جبار
 سلام و نازنه تها نشود و اگر نازنه از جبار حدت رسیدیم کذب و بنا که اگر امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود
 نازنه از جبار که داده شود و جبار بهر شدت شود نازنی تها شود در شرح در سیر احمد سچایی و در نواز در صلوة خواجه امام خواهر زاد
 و در صلوة خواجه اجل شمس هم بدو جای آورده است که تواند که بنای کند خلیفه تواند کردن بانی در اصل نسخی از روایت
 آمده است اما شیخ الاسلام بر آن الدین هم گفته است قیاس خلیفه کند روا بود اگر طهارت نواز اندر آمده است باب بنا کند
 اتفاق روا بود اگر طهارت نواز آمده بود بجا که بنا کند اگر طهارت نواز اندر آمده است بنا کند طهارت روایت روا نبود اما در
 صد و در الصلوة فاضی ابو الحسن هم وزی هم آورده است که قیاس قول ابو خنیفه و ابو یوسف هم تواند که بنا کند از برای آنکه
 بنا همچون استند است چون هم از ابتدای اقامه امتیعی به تیمم قبول ایشان می آید بنا و نیز باید که درست می آید بطریق او که
 بود در صلوة خواجه امام شمس هم آورده است که اگر امام را در نازنه از حدت رسیدیم کذب و نازنه از تمام کند و خلیفه میکند
 و اگر ولی تیمم نازنه از جبار می کند روا بود یا فی ظاهروایت روا بود از حسن بن یادم روایت آمده است که روا نبود شیخ الا
 سلام بر آن الدین هم در بدایه آورده است که صحیح است قولست که روا نبود اگر خلیفه کرده است نازنه از روایت در جوی از جبار
 معتقدیان شود اگر کسی را خلیفه کرده است و تیمم می روا نبود چه امامت تیمم ثبوت شدن تعلق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست
 چه کند از نازنه از جباری تعلق دارد مسلم چون مرده را بکورستان بر نه زیادت از حاجت اصلی بکورستان در نیاید و
 کور را را مشغول کند که رسول هم فرموده است که کور جهودان نیر بای می گوید و استخوان خشک جهودان نیر بای می شکنند
 از بهر شرف آدمیت نه از بهر حرمت جهودان بعضی علماء گفته اند هر که بی حاجت بکورستان رود چنانستی که بای می بوی غریزان
 مؤمنان بنده اگر بفرودت شود که بکورستان در آمده شود چیزی خواند ثواب آن بکردار نشد تا بکرت خواندانی می از کور
 و رکن شده شود مسلم چون مرده را از کور بر سر کور نهند بکور سر خاک بنشینند که کور سائیکه کاری می کنند که استخوان
 فعل جهود نیست که رسول هم با صحابه رضی عنی از بارانرا بخاک می نهند و بر سر خاک استاده بودند که جهودی بکور شدت گفت مایه
 همچنین می کنند که شما می کنید چون مرده را بخاک نهد بر سر خاک نشیند رسول هم صحابه را فرمود که بنشینید تا جهود از اختلاف
 گنم لاجرم امر و بر ما نیست شد و متابعت بر لازم شد قول شافعی هم نخست سر از جانب بای قبر در اندر مرده را در کور یک کس در آمد
 و بقول علماء را هم بقدر حاجت در اندر مرده را از پیش دراز نه بکوبند بسم الله و الله و علی علیه السلام و رسول الله که این است مخفی بعد کور
 در آمد و بر او خاک کشید که در آخر می بارد و بار سترین محلت خدا پیدا در بالای کور می در اندر داشت برکت کنند تا چشم می بینند
 بر نوشتن می مرده را تعلق کند بقول علم گفته اند ان الله لا اله الا الله و بر قول علماء را هم می کنند که این چنین در وقت نزع است که قبر اندر می بارد
 مرده باشد که چشم کور را در او انکه می بیند بر سر خاک نشیند که کور که او را از نازنه از جبار می خواند و از حال مرده خبر نداریم او از مرده بکوشش نمی رسد

پس دانستیم که لغت در وقت مردن است و در حدیث آمده است که بر سر خاک بنشیند و چهری خود را بر سر تنی خاک و در آن حال را
در کوراند از دو بعد از آن دوره خاک آفرید که پاک مرده اند را ثواب دهد و مردمان مرده را سایش بخشد و اگر پشت است
کردن معلوم شد که نماز را داده است پشت بر دارد و با ساجه نماز گذارد و باز پشت است کند اگر با ساجه سجده نماید و مرد
بردارند بشویند نماز گذارد اگر خاک راست کرده اند نگاه معلوم شد که نماز را داده است با اتفاق خاک را باز کنند و بر سر خاک
و یکبار نماز گذارد اگر در خاک چهری از وی نوی فراموشش کرده باشند در صورت خاک را باز کنند که مغیر و بر شعیب رضی
الکسری فرمود که او را خاک مصطفی صلعم مانده بود از جمعی بر سر سوال کردند صیحه استوری دادند تا خاک باز کرده انگشتی خود را بر آورد و
در وقت رفتن سر بکوبیدند و فرمودند چنانکه با پاهای وی بر سر وی خاک بود و سر روی خود را در پای مبارک میمالید حال مبارک را
یکبار بر پدید چنان سر بر سر برآید پس دانستیم که اگر چهری در خاک فراموش شده مانده باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کردند
و بقول شافعی هم ملحق کنند و بقول علماء و ائمّه قرآن خوانند و دعا گویند بحد و لیت یا سالی اگر زمین سخت است لحد را لیت یا
که در طینه و دو کوبن بودید یکی لحد که می و یکی سالی کردی چون رسول عزم از دنیا حرکت کرد ابو بکر صدیق رضی عا و کذا یا
بر کدام که فاضل است از اجدید چون این دعا که لحد کننده پدید آمد قال الشیخ صلعم اللیث یا و التشنخ لیت یا سالی دانستیم که لحد فاضل
که خاک سست بود و لحد ندارد سالی کنند و ابو عبد الله و محمد بن یحیی و قتیبه بن سعید و بعضی گفته اند که در غوی از سر و پان بهو علم
که در سینه است و در پیش می است زنی کنند و بدان رفت نه چنان مرده را بخاک نهند باید که سر کفن را کشایند و در کوفت سینه
نشان دهند که رسول عزم نمی کرده است که آتش سوره را در کار بندید تا بوقت در کور نهادن که امانیت است تخمه نباید در کور
نهادن یا بی اگر جای سخت است نشان دهد اگر سست است نشان دهد و ابو بکر محمد بن الفضل بخاری هم میگوید که اگر سنجار است اگر
تخته ای سازند و است پس دانستیم که تخته چوبین نیز در است بقول شافعی هم خاک را چهار سوسی کنند و بقول علماء و ائمّه چوب
کوبان بهتر کنند شخصی هم گفته است که گسائی که در غم رسول عزم و انان ابو بکر رضی عا و دیدند نعل کرده اند که همچون گوان است
شافعی در بیان عرق اکنون بچین میکند که ماسکین که از طریق ایشان را فاضل علیهم السلام گفته اند سنجار است و چنانکه در کور
کو خشت خربشته کردن نشانید خربشته نیز نشانید و خاک توده باشد نگیاه برآید یا نگیاه که در با هم ستود و هم یکبار برآید
که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک برآید یا آن گیاه بنزد خود قبیح بود ثواب آن مرده رسد و لیل بر آنکه روزی رسول
از کربستان برگرفت و دو کوزه دید عذاب بر ایشان متولی شده و از وی اذان و خاک برآمد و عای کرد خدا عز و جل
عذاب بر ایشان سهل گردانید رسول عزم فرمود تو بان را که خوب تری باید پا و در دندان خوب و دو پاره کور فرودشت گفت تا
این جو بهاء تر شد تسبیح کویند سالیان ایشان میرسد سوال کردند چه جعلت این عذاب گرفتار شده اند رسول عزم
فرمود که یکی سنج چوب بود و یکی چارخود را از بول نگاهداشته و نگاه رسول عزم فرمود که اگر عزت بخوشی بکرد روزی از خانه و
داشتندی ایشان را عذاب نبودی مسکله و حوت سیاره خواندنی نشانید کردن و اگر داشتی ما رسیده بود حرام بود

و اگر مانع بود سنت است که کسی غیر و یکایشتان بخیری برود و بیدار و خواندن اختلاف می باشد و اگر خواند چنان بداند که خواند که
یکبار بکشد و مسکنه از کورستان بخیری ببرد و بکشد بنی است و آتش بر خاک برون که است است که جای خوف نخبه باشد
که خاک را بجای آورد و مرده را بکشد و بخار و ابود و اگر فی این فعل مخالفت خطره کردن نشاید و پوشش هم نشاید ساختن روی
خاک را بر سر باید ماندن و ابوباقی بروی زنداسایش مرده بود و بیخ الاسلام بیان الدین رحم میگوید که در حدیث آمده است
که آن باشد که بر کوه مرده و اسایش مرده بود و کفایت گنایان وی بود که بختیگره را کا و دیده بر کشیده مانده کرد و اگر کفن بر قبر آرد
نکاید از آنجا غیر وی گذشتن شود و کفن بر غیر وی کند بر زندگان صرف نکشد اگر مرده را نباشی بر سر نه که باید که میراث بخاران
کفن و دیگر کند اگر کورستان را سیفر و شند و رانود و کورستان مباح بود بر برادر و میان که میبرد و اگر در ویشی را سیسم چندند و کفر
از آن سیسم که در بخیری زیادت اید نشاید که بنان آب و رنده وی خرج کنند سیسم را نکاید و در نامرود و دیگر اکفن کنند هر که گذشتن
نشاید که در راجا بخا و دفن کنند که این سنت است حبس و الصلوة والسلام باید که در کورستان علامه مسلمانان دفن کنند
و در کورستان خمرید و فروخت نشاید که در کورستان نشاید ساختن و درخت نشاید نشاند
که زمین کورستان را مصلحت کرده باشد و کورستان را نشاند و دفن و سفید نشاید که در کورستان مباح است بر سر دیگر باره واحد
میکنند و میگویند از آن ماست و کسی دیگر را نکند که است بود بر چکار شود از زمین خود و کورستانی میکنند حاصل از آن
خویش و اقارب خویش را پس که اقارب و عشاق خویش در خاک نهند از زمین بر سر هر دو کان مسلمان مباح شود اگر باز در نظام
باشند پس است که کورستان بهیچ طریق ملک نشود و الله اعلم باری نویسنده را بیاموزی و خواننده را رحمت کنی **باب چهارم**
و چهارم در بیان سجرات بدانکه اصل است هر چه در زمین باب بر که یکی سجده زیادت بیاید و نمازش تباها شود و اینجا بود
که بعد از او اما هر چه بر اصل سلام نماز و نمازش تباها نشود بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحم هر چه مالدون رکعت بود نمازش تباها نشود
اصح است بر شافعی هم در باب سجرات که هر گاه باندازد و او را اگر چه بسیار بود و انداخته شود اصح است ز فرم را در باب سجده
هر گاه که باندازد و او را در شش بانداخته شود چون دو رکعت بود اگر چه رکعت تمام بود و انداخته نشود صورت مسلمان چنان بود
که مسلمان نماز دو رکعتی میگذارد در رکعت دوم یا و اداش که از رکعت اول سجده مانده ام قول ز فرم و شافعی هم
باز کرد و آن سجده را بجا آورد و آن قیام در رکعت دوم را باز آورد و قول علما آنکه رحم از اینجا سجده در دو سجده بیاید و یکی
نیست قضا می کنند و در نیست از او اینجا بود و مالدون رکعت بود اگر بر دو رکعت آورده و قعده آورده و اداش که از رکعت
اول سجده مانده ام بر قول شافعی هم این سجده را بیاید و یک رکعت نماز در فرم در نسیله با است نیست کند و یک سجده را
و قعده بیاید و نماز تمام کند و اگر نماز ادا می کند از دو رکعت دوم یا و اداش که یک سجده از رکعت اول مانده ایم یا رکعت
و آن سجده را آورد بر قول ز فرم و شافعی هم آن قیام در رکعت دوم را باز آورد و بر قول علما آنکه رحم او بیشتر آن بود که آن رکعت باز آورد
اگر باز نداشت و بر قول ز فرم و شافعی هم نمازش تباها نشود و بر قول علما آنکه رحم بر فرم دو سجده دارد و قعده نمازش تمام شود اگر رکعت دوم

سجده و متب کر و تبا و یا و اندیش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز گشت و نیست آن که سجده را آورد و بر قول شافعی و آن
 یک است! باز آورد و بر قول امام باقر و زین العابدین کند و چون بقعه آخر نشیند یا و اندیش که یکی سجده باز گشت اول مانده
 ام بر قول امام غنیست که آن سجده را مانده و قعه سهواً در آن سجده بیرون آید از شافعی هم و در روایتی که روایت است که آن
 سجده را آورد و سر رکعت باز دو قعه آورد و دیگر نیست آنست که آن سجده را آورد و دیگر رکعت فارغ و از عهده بیرون آید بنابرین عمل
 دارد و در آن سجده نیست شرط ندارد چون رکعت دوم را سجده آورد بی نیست آن سجده ملحق بر رکعت اول شود ازین قیام که رکعت دوم
 شود با عنوان یک رکعت باز آنکه از او از عهده بیرون آید بنابرین در بقعه نخست یا و اندیش که من است سجده و آنکه از او سجده نشاند و دوم
 آن سجده را آورد و قعه سهواً در دو سجده آمد و رفت یا و اندیش که من یک سجده صلی مانده ام آن سجده علاوه بر عنوان علی نبیست
 دارد و بی تفاوت نیابت ندارد و کسی بنسب خود واجب نال است آن سجده سهو نیابت دارد و بی نیکی اگر عملی از رکعت اول مانده
 باشد نیابت ندارد و رکعت شرط است و اگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محلی است نیست شرط بی نیابت دارد و او را باز
 را بقعه نخست یا و اندیش که یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیست کند و آن سجده را دارد و اگر از رکعت دوم مانده است
 نیست شرط نیست که در محلی است یکی سجده آورد و قعه سهواً در عهده بیرون آید مستطیع بر فرا بقعه نخست یا و اندیش که در رکعت
 مانده ام بنیکم اگر از رکعت اول مانده است یک رکعت فاقد و قعه سهواً در عهده بیرون آید کند و اگر از رکعت آخر مانده است و بر قیام
 باقیست دو سجده آورد و قعه سهواً در عهده بیرون آید کند و اگر از رکعت مانده ام یا از دو رکعت عالی و سجده آورد
 و قعه یک رکعت فاقد و قعه سهواً در عهده بیرون آید اگر چنانچه کرد و فاقد تمام کرد یا و اندیش که من یک سجده مانده ام
 آن دو سجده و یک رکعت فاقد و بر البطلان دارد و بی چون وی سجده مانده است آورد و وی یکی سجده پیش نبود و اگر آن
 را از رکعت اول آورد و بود و فاقدش تبا شود از برای آنکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و رکعت اول یک
 سجده متب کرده است بروی یک سجده مانده وی یک رکعت فاقد و در عهده بیرون آید اما اگر آن سجده را از رکعت اول آورد
 فاقد و او را از برای آنکه از این دو سجده که او در محلی ملحق برین رکعت نمود و این رکعت تمام شود بروی یک رکعت مانده آورد
 از عهده بیرون بیرون آید پس وی یک سجده زیاده ای آورد و با و در آن یک سجده زیاده ای فاقد تبا شود و دیگر روایت
 از محمد اگر بقعه نخست یا و اندیش که من یک سجده مانده ام آورد و وی یک سجده پیش نبود بنیکم که این یک سجده
 را از رکعت اول آورد و است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورد و فاقدش تبا شود و یکی سجده بیار و دیگر رکعت دارد
 بیار و اگر سهواً در عهده بیرون آید تمام شود و اگر دو سجده در حال بیار و فاقدش تبا شود از برای آنکه یک سجده از رکعت اول
 آورد و نیست دو سجده که در حال می آورد پس رکعت آخرین ملحق شود پس و یک سجده بیار که بیار و فاقدش تبا شود و او را
 بر خاست و یک رکعت فاقد و اگر دو سجده از تمام کردن فریضه فکرم کرد شود و لا جرم فاقدش تبا شود و اگر از دو رکعتی که از
 بر سر دو قعه نیاورد و یا و اندیش که من یک سجده مانده ام فاقدش تبا شود و بقعه با و فریضه میخیزد اگر فاقد و گاهی

[illegible]

این یک رکعت شود و نیز در هر رکعت نماز کند در بدو قعده و سجده سهواً و از سجده بیرون آید اگر چهارگانه را بقعده نشست یا در رکعت
 پنج رکعت آورد و لم وقع و فرقی نیارده ام یا در رکعت یک سجده مانده لم نمازش تباها شود پنج رکعت را نه سجده را آورد و ام بود
 رکعتها بسجده مختصر شده بود و فرقی باطلیح اینست که نماز تباها شود و اگر نماز چهارگانه را پنج رکعت آورد و قعده نشست یا در رکعت
 کرد و سجده مانده ام کرد و از دو رکعت مانده است نماز تباها شود و اگر دو رکعتی مانده است نمازش تباها نشود و قعده سهواً
 و نماز تمام کند و اگر نیت کند که دو رکعت مانده است یا دو رکعتی نمازش تباها نشود اصل اینست که اگر یک جزو نماز مانده است و نیز جزو را تسبیح آن
 یک جزو جزو نماز و اگر نماز چهارگانه را پنج آورد و قعده و فرقی نشست یا در رکعت یک سجده مانده ام بیکم که سه رکعت
 مانده است یا سه رکعت اگر سه رکعت مانده است نمازش تباها نشود و اگر سه رکعت مانده است نمازش تباها نشود و قعده سهواً
 و قعده سهواً نماز تمام کند و اگر نیت کند که این سجده از سه رکعت مانده است یا دو رکعتی نمازش تباها شود و اگر نماز چهارگانه را پنج آورد و قعده
 فرقی نشست یا در رکعت یک سجده مانده ام بیکم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه رکعت و اگر از چهار رکعت است نماز
 تباها شود اگر از سه رکعت مانده نمازش تباها نشود و اگر از این نماز را بصلاح آورد و سجده بیار و قعده بیار و سهواً بیار و نماز
 تمام کند اگر از دو رکعت است از رکعتها را اول مانده است یک رکعت نماز کند و سهواً و از سجده بیرون آید و اگر نیت نمازش تباها
 و اگر نماز چهارگانه را پنج آورد و قعده و فرقی نشست یا در رکعت یک سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباها شود و اگر پنج از
 چهار رکعت است نماز تباها نشود و پنج بود که دو رکعتی مانده بود سه رکعتی یا یک رکعتی یا چهار رکعتی و پنج و قعده نشیند و نیز در سجده
 رکعت نماز سه قعده بیار و آخر سهواً و نماز تمام کند اگر چهارگانه را پنج آورد یا در رکعت یک سجده مانده ام آورد و وی کشی
 نبود نیت کند و یک سجده بیار و نماز یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت و یک سجده بیار و نیز در رکعت نماز یک سجده بیار و یک
 قعده آخر سهواً و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نیت کند که سجده آورد و سه رکعت نماز و قعده و سهواً
 از سجده بیرون آید اگر سه رکعتی نماز سه رکعتی میگذارد و قعده نشست یا در رکعت یک سجده مانده ام نیت کند حال یک سجده
 بیار و قعده سهواً و نماز تمام کند اگر یا در رکعت یک سجده مانده ام اگر از دو رکعت است نیت کند و دو سجده بیار و قعده سهواً
 نماز تمام کند اگر دو رکعت مانده است بیکم که اگر از اول رکعت مانده است یا از آخر رکعت آخر مانده است نیت کند و دو سجده
 و قعده سهواً و نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام در رکوع رکعت اول برانداخته شود و نیز در رکعت نماز یک سجده
 و قعده سهواً بیار و نماز تمام کند و اگر نیت کند که دو رکعت مانده است یا از دو رکعتی نیت کند و دو سجده بیار و قعده سهواً
 و نماز تمام کند و اگر نیت کند که دو رکعت مانده است یا دو رکعتی نیت کند و دو سجده بیار و قعده نشیند و نیز در رکعت
 نماز یک سجده بیار و قعده سهواً بیار و نماز تمام شود و اگر نماز سه رکعتی را بقعده آورد یا در رکعت یک سجده مانده ام بیکم
 که سه رکعت مانده است یا سه رکعت اگر سه رکعت مانده است و یک رکعتی یا یک سجده بیار و قعده سهواً بیار و نیز در رکعت نماز یک سجده
 و قعده سهواً نماز تمام کند و اگر یا در رکعت یک سجده از سه رکعت مانده ام نیت کند و دو سجده بیار و قعده سهواً نماز تمام

آورد و رکعت نماز یک قعده و اگر رکعت آورده است از رکعتها اول بر فرد دو سجده ارد و این رکعت شود و بعد از دو
 رکعت نماز یک قعده آورد از عهده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده آورد و قعده سه رکعت
 نماز آورد و قعده و اگر عید اند و سجده کرد و دو رکعت نماز یک قعده کرد از دو سجده بیرون آید و اگر چهار رکعتی را پنج آورد و یا اند
 که نه سجده مانده ام آورده و می از یک پیش نبود و نیت کند و یک سجده دیگر آورد و تا یک رکعت نماز تمام شود دیگر گفت و دیگر آورد و قعده بخیزد
 و دو رکعت نماز دیگر بیاورد و یک قعده آخر سه رکعت نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورد و است یا نماید یک سجده آورد
 و سه رکعت نماز بدو قعده و سه رکعت نماز عید بیرون آید مسئله برقرار یا و نیت که هر قیام در رکعت آورده ام و پنج سجده بیرون آورد
 سجده آورد و این رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعده آورد و عید بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگذارد و قعده آخر
 نشست یا و نیت که هر کوه مانده ام و یکی سجده و لیکن نیت کند که از یکجا مانده است یکی سجده و یک رکعت نماز گذارد و عید بیرون آید اگر رکعت
 آخر شک دو سجده و یکی کوه مانده ام و لیکن نیت کند که از یکجا مانده است باید که دو سجده آورد و دو رکعت نماز گذارد و بدو قعده سه رکعت
 از عهده بیرون آید باید دانستن که از یکجا قیام مانده از یک آید یا یک رکعت باید آوردن و اگر از رکعت مانده از رکعتهای اول یک رکعت نماز
 گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکعت دو سجده آورد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت و رکعتها اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از
 رکعت آخر مانده است دو سجده ارد و از عهده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد و در قیام شک افتادش که این پنج نیست یا بیوم
 و من چهار سجده مانده ام بقول من این پنج قیام ارد و رکعت و قعده تا اگر از پنج بازگشته باشد و بر سه چهار شستن یا قیام بر فرد و دو سجده
 آورد و اگر بیوم بود بر سه و شستن یا قیام بر فرد و دو سجده ارد و بدان قیاس بر سه و شسته بود و این رکعت بود
 چون و می چهار سجده است و در این یک رکعت شود و سه رکعت نماز سه قعده ارد تا اگر پنج بازگشته بود و بر سه چهار شستن یا قیام
 چون این چهار سجده مانده است آن دو سجده که آورده است بعد از قیام و رکعت و قعده اگر این چهار سجده را که مانده است اگر چهار
 رکعت مانده است دو سجده ارد و رکعت طی کند رکعت شود و دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود و دو رکعت نماز بود
 و اگر از سه رکعت مانده بود و دو سجده بود و یک رکعت نماز و اگر عید اند چهار سجده ارد و رکعت نماز سه قعده کرد و از عید بیرون آید اما مسئله
 که گفته اند که باز کرد و قعده آورد و اگر از پنج بازگشته بود بر سه چهار شستن بود یا قیام چون چهار سجده مانده است اگر چهار سجده از چهار
 رکعت مانده باشد چهار سجده آورد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده آورد و یک رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود رکعتها اول دو رکعت
 نماز گذارد و اگر رکعتها آخر است دو سجده آورد و یک رکعت نماز گذارد و اگر عید اند چهار سجده ارد و قعده چهار رکعت نماز چهار قعده ارد
 تا اگر بدان قیاس که از بیوم بازگشته بود بر سه و شستن یا قیام چون و می چهار مانده است پس بیوم نیاورد
 بود بر سه چهار رکعت نماز بود و پس چهار رکعت چهار قعده ارد و اتفاق از عید بیرون
 آید اگر نماز شش رکعت کرد قیام آورد و قعده قیام آورد و دو سجده و یک قیام آورد و دو رکعت و دو سجده

اینهمه یک گشت ناز بود و باقی ناز خود نام کند و اگر تر میگذارد بگذرد آنرا زنده گشت یا دوش کر یک سجده از یک گشت اول
 ناز و نام قبول می کند ناز تبار شود که است شفع اول را اعتبار دارد و تا شمر و شمس را در شفع ثانی در دست اید قبول
 البر حنفی و ابو یوسف در مینت کند و یک سجده آورده و وقت در سجده از عهد و بیرون آید و الله اعلم بالصواب
 و الیه المرجع و الحساب و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الطاهرین و علی الهیاء برین و آله
 فدا و التائبین الابرار و علی الاولیاء و الاخیار و علی جمیع الانبیاء و المرسلین اللهم از قنا شفا فرم بگویم لا
 ینفع مال و لا بنون ثم کتاب الصلوة الشب الی التیشح الامام الاجل البقی بالله اعظم فقیه مسعودی در فقهی الله علیه

جمله ویم صلوة مسعودی بنا بر
 پنج ریح الثانی
 بحری النبوی
 تمام شد

[illegible]

یا در پیش گرفته اگر مست زانو بود و اگر در پیش است رو بود از بهر آنکه مال بیفروم میداد ملک خواهری شود و چون خواهد بود تا آنکه بخواهد
 بود که بتواند داده بود و زکوة بتواند دادن و نسبت اینجا نیز رو بود مسئله اگر زکوة بنا رسیده میداد رو بود یا نه و اگر در پیش
 بود که بتواند رو بود از بهر آنکه حکم این تا رسیده حکم دارد و پدر بود لا جرم رو بود و **مسئله** اگر زکوة را ای صاحب که بکشد
و طایفه مسئله اگر مردی زکوة ببرد و او بینداشت که وی در پیش است تو اگر بدید آمد آن داده زکوة رو بود
 از بهر آنکه وی بجان داده است که وی در پیش است و شریعت بجان وی رو دارد و اگر بجان زکوة رو بود و این مسئله اگر مردی
 در شب زکوة بکشد و او بینداشت که وی در پیش است یا بکشد یا ببرد و پدر بود و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر بود و این مسئله اگر مردی
 این و آن وقت که وی زکوة حدش ببرد خود او و این یا را نیز بداند نام بود و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر بود و این مسئله اگر مردی
 ببرد خود داده است ببرد زکوة مال بمن ده تا بکشد دیگر و ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر بود و این مسئله اگر مردی
 ببرد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 نیز ترا احلال است پس ما را معلوم شد که اگر چه پدر خود داده بود و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 رو بود و تا زودتری از دل بکنی خلاص یا ببرد مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 اگر چه هم ده نفر بود مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 بود زکوة واجب شود و اگر حجت کا بود و خزان بود و در دنیا هیچ زکوة واجب نشود مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 او برابریست دینار را خجاست و حضور زکوة واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هر چه زیاده از حاجت اصلی وی بود
 که بخواهد برسد زکوة واجب نیاید مسئله اگر زنی را دست بر نخاست مطلق یا حلقه یا بیک زکوة بدد که بر قول او حقیقت
 زکوة واجب آید و بر قول شافعی حقه است واجب نیاید مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 زکوة واجب نشود مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد یا بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 در دست تجارتی بکشد مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 از استهلاک بکشد در وی زکوة نبود مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی بکشد یا ببرد و پدر و این مسئله اگر مردی
 مردمان کند و از بینها زد و در سال بگذشت و همچنان ایشان و صابون بر حال است زکوة واجب نیاید فرق است میان
 نیک و کل معصوم و ایشان و صابون فرق است که این نیک و مردمان بجامه دار بکشد آن ملک و آن بجامه باقی ماند پس نان بود
 زکوة واجب آید اما بجامه شوی که بجامه زشت از ایشان و صابون و بجامه باقی ماند لا جرم زکوة واجب نیاید
 و آن سیم بجامه شوی ستانده در مقابل آن ریم خویش میبستند اما اگر مردمان پز است نیست و ستر را نیز بجامه شوی بکشد

زکوة واجب نشود بچنانکه در جامه شوی اما اگر مستان و صبا بون از بهر باز فروختن خبریست یا بهر زکوة واجب نشود از بهر آنکه مال
 باز زکات است زکوة واجب نشود مسئله اگر مردی مال است انیال در خانه خود نهاده است و فراموش کرده میداند که در خانه خود
 نهاده است جای دلی نمیداند که کی نهاده است اما سال بگذشت بعد از آن سیاحت زکوة واجب آید اما اگر در میان نهاده است نمیکند
 برگشت زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و محو آنست که در خانه مال تا یافتن تا حدی موجود بود و اگر محو شد باطل یافتن در میان
 نادر بود و لا بمرحوم چون بعد از سال یافتن زکوة واجب نبود مسئله اگر مالی را در باغ خود نهاده یا در زمین خود فروخت که در زمان مال
 زکوة واجب بود یا نه دور است بیک روایت و همیشه و جمیع خانه و دیگر روایت واجب نشود بچنانکه در میان مسئله اگر مردی
 رفت و در آن بیرون آمد مردی زکوة را در اختیار کرد و بیک داد اما بعد از آن ملک گرفت اما اکنون زکوة واجب آید از آن سال که
 مالی بود یا تفصیل است بیکم که ملک از آن وابسته از آن یکایه اگر ملک از بهر سر و دست زکوة واجب آید اگر ملک یکایه است اما مال
 نگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون بیک یکایه بدو چنانست که این مال بیک شخص است لا بمرحوم هر چه وقت مال بیک شخص بود و از
 جامه و مال بیک زکوة واجب نشود و اینجا نیز چنین بود مسئله اگر مردی در امانیت در زکوة نیم داد زکوة جدا کرد و بیکم
 و اگر یکم دهد و ابوالوئی از بهر مالار و ابوالو و بر قول شافعی حرام و انبوه در زکوة داد و نیم را نیم داد و نیم را نیم داد مسئله
 اگر مردی نیم دینار جدا کرد و بیک زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا نه چنانچه
 هست از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس مرد ابوالو مسئله
 اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد و بیک زکوة و این نیم دینار از وی افتاد و از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه
 کسی نیافته بود و اگر یافته بود آنکس بیکم بود زکوة یعنی بروی بود بیک متعلق نشود و اگر معلوم شد که
 آن بنده در ویش است اگر بیک است در دست وی یا نیت کند یا خرج کرده است هر چند نیت کند و انبوه از بهر آنکه بروی
 بر آن مرد یافته و هر دو یکی که بیک بود نیت زکوة کنی رو نموده مسئله مردی را از مردی مال باید این مرد انان یا نه
 توان دادن باید که زکوة بیکش و بروی و چنانچه از آن گوید که این مال من ده ر و ابوالو اما اگر بیک کس
 که انان ترا من می باید دادن از حساب زکوة گیر و رو انبوه از بهر آنکه این دین است و دین
 بر زکوة نیابت ندارد مسئله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و در ویش از رانجانه من آورد
 و مان پر نیت زکوة مال میدهد و ابوالو یا نه اگر بر خوان نشاند نشاز او ایشان مان من خورند و
 نبود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة تعلیک است یعنی ملک و می باید که شوی اما اگر مان در دست
 و در ویش خور و ابوالو از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد مسئله اگر مردی مرده در زکوة
 یکی قرائنه ازین بدل آمد یعنی قلب آورد یا نه باین مخلوق مال و او که این قرائنه ازین بدل آید آن زکوة بر
 انفر دند و از بهر آنکه ازین هیبت و تیار سبب قرائنه بدل آمد لا بمرحوم آن هیبت و تیار غایب زکوة واجب

واجب بیاورد آن ز رمان از حق در پیش خود نموده و یا بی درین دور وایت است یعنی آنکه توانه شدن کردنی بپایانست اندوه است که
بر ویست چون بگویند است لازم تو آنه شدن و بی درست تر آنست که تواند که اگر از حدی قویتر بقیاده است باری از صدقه بخواهد
است مسئله در زکوة چیست شرط است بی در زکوة دهنده است و سه در زکوة است و مسلمان هیچ که در زکوة دهنده است مسلمان و عاقل
و بالغ و آزاد و صاحب انقباض بودن است و اما آن که در مال است هر که در مال است عاقل و بالغ و آزاد و صاحب انقباض بودن است و اما آن که در مال است
زکوة در آن کتابها واجب شود و یا بی بگویم که اگر از هر نسبه یک کس زکوة واجب نشود و اگر از هر نسبه دو است که اگر آنها را جمع میکنیم بهر نسبه
زکوة واجب نمیشود و اگر از هر نسبه دو است یا بیشتر از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
واجب نشود و از هر یک مساله دیگر بود و هر چه در آن مرتفع بود زکوة واجب نشود و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
زکوة واجب شود مسئله اگر مردی از جاهلانی است و در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
شود زکوة واجب شود چون صاحب بی مسئله اگر مردی در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
و زکوة از دو سال دوم آمد و دوم سال از زکوة واجب آید یکسال را بقول ابو حنیفه از دو سال را بقول ابو یوسف و محمد و اول سال از زکوة
واجب شود سال دوم از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
را از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
محمد و اول سال از زکوة واجب آید و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
سال دوم واجب شود و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
این شتر از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
و بلکه از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
آید مسئله مردی از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
یا مقرر است که زکوة واجب نیاید و اگر مقرر است جواب بر تفصیل است بگویم که توانائی و ادان هست بانی اگر توانائی داد و نشت مسئله زکوة
واجب آید و اگر بی باب زکوة الاصل باید دانست که اگر مردی از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
واجب آید و اگر بی باب زکوة الاصل باید دانست که اگر مردی از حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
سه گو سپند و واجب آید تا به نوزده سال در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
بود چون است و نیز شود بی مسئله و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است
بی مسئله است و واجب بود و بی مسئله است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است و اگر در حدی که در این مساله در این باب است

[illegible]

در قول مرحوم واجب بود محض آنکه زکوة واجب است تحت ایشان نیست که قربانی از مسجد موانه است گویند از مال و بی ثباتی
گفتند و از اشک کشید و پاره بران نرسیده میدزدانند و در نشانه که در پیش و سپید چاک اگر بر از آن بزماید بقدرت بروی
واجب آید اصحیه نیز واجب آید و اصل واجب باب زکوة البقره آید نخست که در برسی با و کا و یکس که خواه نظر
ماده که یا در دوم سال نباده بود و واجب آید تا سی نه بین بود چون چهل شود یکی کا و دو ساله که یا سی در سوم نباده بود و
آید همچنین تا پنجاه و نه در چون شصت شود دو ساله و واجب آید تا شصت و نه بین بود چون هفتاد شود یکی یکس و دو ساله
و واجب آید تا هفتاد و نه بین بود چون هشتاد شود دو ساله و واجب آید تا هشتاد و نه بین بود چون نود شود دو ساله
یکس و واجب شود تا نود و نه بین بود چون صد شود یکی دو ساله و واجب شود از هر یک چهل یک دو ساله و شصت زکوة
ساله تا صد و نه بین بود چون صد و ده شود دو ساله شود یکی یکس و صد و نوزده بین بود چون صد و بیست بود مخیر بود و در هر سال
در هر یک چهار یک سال تا صد و بیست و چون صد و بیست شود یکی دو ساله و صد و بیست و چهل و نه بین بود چون صد و پنجاه شود
دو ساله و در یکی یکس و از هر یک چهل یکس و در صد و پنجاه و بیست و در صد و پنجاه و شصت و در صد و پنجاه و هشتاد و در صد و پنجاه و نود
و نخست که در چهل یکس و در صد و پنجاه و شصت و در صد و پنجاه و هشتاد و در صد و پنجاه و نود و در صد و پنجاه و بیست و در صد و پنجاه و بیست و
واجب آید همچنین تا صد و بیست همان بود و چون صد و بیست یک شود و در صد و بیست و چهل و نه بین بود چون صد و پنجاه و بیست و چهل و
گویند و واجب آید چهار صد اگر صد هزار شود از هر صدی یکی گویند و واجب آید مسکنه که حاصل بر دست در وی زکوة واجب است
مگر که بایشان گویند آن کلان هم بودند بیع آن کارزار زکوة واجب شود مسئله هر دو گویند آن است سالی که تا زکوة گویند
طلب کند خداوند گویند گفت بر در نه اندانی هر کدام گویند که تا می باید بدان نشاید که سالی شود و بعد از آن هر آنکه خداوند گویند
باید که خود تسلیم کند بلوی تا دست آید اما اگر سالی خود در آید باید که گویند مسکنه گیر و از هر آنکه قبول مانو گیرد و در پیش از این که باید اگر
گرفت و بود و باقی اگر خداوند گویند آن پنج بود و بود و اگر خداوند گویند آن حاضر خود و در این دو سالی را که بر دکان زکوة نیست
نداد مسئله اگر مردی را الهامی زکوة است چنانکه آن دکان و گویند آن کافران بر بند بر عرب و قسمت کردند اگر بعد از آن چندگاه
ببخشد و ندان برین الهام خود را در چند مر سالی که شتر را واجب شود مثل قول علماء و واجب شود و رضای شافعی حاجت علماء و نخست
که چون مالها کافران بر دکان ملک وی بیرون برود و لازم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون شتران و گویند
و کافران و عجمها باز زکاتی و زکوة مال زکاتین مالها را میفرستند و بود و باقی بر قول علماء و بود و بود و بر قول شافعی و بود
و حجت شافعی است که میگوید که زکوة حق در ایشان است چنانکه مال مشترک شد میان وی و میان در ایشان هر چیزی که مشترک
میان و دو کس هم بود و هر گاه در دیگر خداوند چون اینجا مال مشترک شد میان در ایشان باید که بیم روان بود و حجت علماء و است که زکوة
خدا نیست و با هر خدا نیست از هر چه و الهام و دیگر چنانچه و ام فار و روزه و دام هر اگر در از اینها بود و در اینها و باز از اینها
نیز همان بود و واجب حجت شافعی است که مشترک است میان وی و میان در ایشان و در پیش و دلیل برین که اگر کسی میان در

[illegible]

پذیرفت با حکام در آمد و رضا داد و لا جرم که حکمی مرسلان را بود ایشان را نیز همان بود اما اگر عربی بود استوار ندارد و هیچ
حال که بر و قول یکی آنکه اگر نبذلان بود که میبایست از نذران من نماید و در نذران من نماید و در نذران من نماید و در نذران من نماید
اگر در نذران من بود و در نذران من بود و در نذران من بود و در نذران من بود و در نذران من بود و در نذران من بود و در نذران من بود
عاشق میسلمان میکرد و در زکوة میخواست صاحب مال میکرد که این مال من با نقصان است همه مال من بجهت دردم میسر عاشر میکند
که من میبایست که ترا در خازن صد درم دیگر است آن مال من بفضای تمام میشود زکوة بدو که گفت نشاید در خازن خود بماند زکوة
واجب میشود و اگر ای مال در حمایت سلطان است و بفضای این مال در حمایت سلطان تمام نیست لا جرم فی برین صد درم زکوة
واجب میدونی بران صد درم که در خانه است از بهر آنکه ای مال دیگر است و ای مال دیگر و بفضای آن تمام نیست و از آن این نیز بفضای
تمام بماند زکوة واجب آید مسئله بر مکتب زکوة نیست تا اگر بر مکتب عاشر برگردد عاشر را بماند که از وی عاشر بخرد از بهر آنکه
مکتب بوام بود و بوام برگردن مرز زکوة باز و در مسئله اگر مردی بفضاعت مردمان میبرد و میراستبض میگوید و برادر بخوا
بهر شرکت نمود عاشر رسید و میگوید که زکوة بدو میگوید این مالها با من بفضاعت است و درین حال هر شرکت نیست نباید مر
عاشر را که از وی زکوة میخواست از بهر آنکه این مال کساست و در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نیاید از استبض
چون عاشر را زکوة را نمیباشد مسئله اگر مردی بفضاعت مردمان میبرد و میراستبض میگوید و برادر بخوا
باید که توت کند که اصل مال یک سوخته بود و در مضارب بر عاشر میکند و عاشر از وی زکوة میخواست از بهر آنکه این مال مضارب
است و در دست من نیست مر عاشر را فاشاید که از وی زکوة نخواهد یافت ابو یوسف و حماد رحمته الله میگوید که نشاید از بهر آنکه قسمت درین
مال پدر است چنانکه است که گوی خود را درین مال شرکت نکردستی پدر یعنی پدر واجب نیاید بچنانکه در این است و از ابو حنیفه
و در قول است یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب که پدر درین مال شرکت است و هر چه گاه مال میان تن شرکت
بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود و باز قول آخر میگوید که واجب نیاید از بهر آنکه قسمت درین پدر نیست چنانکه ما کردیم
باب در زکوة اسپ باید دانستن که در دست زکوة واجب است یا نه اگر از بهر تنسل بود زکوة واجب بود و دیگر روایت بر سر
اسپی بگوید و واجب شود و دیگر روایت چنانکه است اسپ را بقره حساب کنند و برادر و مادران اگر اسپ بر خود و اگر
از بهر بازگانی حزیه بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر تنسل بود زکوة واجب شود و یا نه بر قول کرخی رحمه الله واجب است
و بر قول عاوی ح واجب نشود مسئله اگر زمین است عاشری بری زمین با تجارت گرفت عاشر را حجب شد و یا بر مستاجر
از بهر آنکه ملک حجب است این زمین و مستاجر منفوعه زمین پیش ملک نیست لا جرم چون ملک می نمود بر اجار واجب بود بر مستاجر
نمود و همچنین اگر زمین را بسکی داد و بزار عاشرین زمین بر خاوند زمین بود نه بر کویور مسئله اگر زمین است غراب آنرا کسی
آبادان کرد یا بر سلطان عاشرین زمین بر خاوند زمین بود نه بر کویور مسئله اگر زمین است غراب آنرا کسی آبادان کرد
یا بر سلطان عاشرین زمین بر کس را بود و که آبادان کرده است و الله اعلم بالصواب باب الصیوم و انکه روزه ماه رمضان

فریفته است بهم نفس قرآن و بهم حدیث رسول علیه السلام و بهم فحاح است انفس است قورقانی یا ایها الذین آمنوا
علیکم السلام ما کتب علی الذین من قبلکم قال فی علی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و انما محمد بنو الله و انما
و بهم شهر رمضان و حج البیت من استطاع الیہ سبیلا و حدیث دیگر فرموده است که صلوا لکم ذکرا و انکم و منو شکرتم کرم بهیچیت بکم نخواست
الجنات بکم یا حساب و نه عذاب حتی یخرجکم فیما یرید علی علیه السلام ناکند و زکوة بید و زیاده و نه نشان بید و نه بد و نه زکوة
کنید تا آنکه آید در بهشت و حجی است که یکس از شما نکرده است و بینا علی علیه السلام فرموده است من صام رمضان و نه سحر
شوال یا صام سه ماهه یعنی هر که شش شوال را روزه دارد و همچنان بود که وی از وی قوت چهار سال روزه داشته است و اگر
خداوند جل و اعلیٰ میفرماید من یا ایها الذین آمنوا تحسنوا لیها لیس روزه ماه رمضان را بصدقه روزه شود و شش روزه دیگر صیامت کرد
بود و مسلم بر روزه را شرط است و رکن و محل و شرط و یقین است و رکن وی ایسا که از حضرت محل ماه رمضان است
و نه روزه فریضه است هم باین فقه باین که اول ماه و الا لیعبد الله فی کلین الدین و اما حدیث الاجال بالنیات و در حدیث دیگر فرموده
انما عمل الا بالنیات یعنی عمل نیست مگر باینکه روزه بذهب به باجم از شب و هم از روز و بود و طلق پیش از زوال و طلق نیست روا
بود باینکه تقویٰ روزه و بود و باینکه روزه از شب کند تا بعد از ظهر و در رمضان روزه قضا و روزه کفاره که درین هر سه
فرض باید روزه باشد و در رمضان نیز چنین باید تا روزه و او را میگویند که این روزه رمضان وی صیامت است اول صیامت حاجت
نیست همچنانکه روزه ظهور بیرون رمضان نیست فعلی نیست روا می آید اینجا نیز روزه و بود و بر قول شافعی هر سه که از شب تا صبحی باید روزه
آنکه چهار مرتبه علیه السلام فرمود که لا صیام لمن هم من الاسلام من الیصل فی روزه غیبت مرگش را گویند وی از شب نیست علما و باجم میگویند که اگر کسی
فقی فقیه است چنانکه فرموده الامام ابو الحسین علی بن ابراهیم و اتفاق است که اگر کسی سجده خانه نماز میگوید و روزه نیز روزه و دیگر
در روز شنبه جمعی آمده اند گویا در آنکه ماه دیده ام و امر روزه رمضان است پیغمبر علیه السلام حکم کرد که هر که خود به است باقی روز نخورد و دیگر نخواست
است نیست روزه بگذرد پس گویند از روزه و بود و چنانکه پیغمبر علیه السلام فرمودی گویند که مسافر در سفر روزه و ایضا در قضا کرد
روایه و یابی بر قول ابو حنیفه را و بود و از قضا نیابت دارد و ابو یوسف و محمد از قضا نیابت ندارد و لیکن از رمضان بود و قضا
بر وی بود و این روایت از کتب صحاح است و آنکه روزه بر یازده فوج است اول روزه ماه رمضان و روزه قضا رمضان و غیر وی
در روزه کفارت و رمضان در روزه کفارت چهار روزه کفارت قتل و روزه کفارت بین و روزه کفارت طهر و روزه جزای صیوم و روزه
قدیم و روزه نذر اما چهار که کفارت است پیچیده باید و کشتن تا روزه و یابی در روایت که حبصه است و این روایت عمر
که نوشته می شود نیز از کتب صحاح است که قول خدا و الا سباب المحرمه لکفارت ثلثه و اقلی و العود و شرب العمد اما لواقع فیه العمد
ان النبی علیه السلام ایجاب علیه الملوقة اما کل العود و شرب بعد و نذر سبب و الا لکفارة علی و حجتا علیه روی عن ابی هریرة
ان قال من افطر فی رمضان تعدد علیه علی المطهر و علی المطهر الکفارة فکفارة علی الاکل و الشرب لان الاکل المنظر علیها سبب و نذر
این روایت عربی نیز از کتب صحاح است و الا علی و الا سبب الا نذر ثابته المسفر المرضی و الحیض و النفاس و الجن و الا نذر

[illegible]

[illegible]

از وی خبری درین نیاید پوست که درخت بود و در سوره گذارد و میا بر آنکه سگ را خورد و از وی بچنان درستی بر آن آید و هر چه سگ بخورد
سگ نیز تر نیست که استخوان را نه هم میسوزد چون در سوره میسوزد و از آن آویز و گوشت و کله گذارد پس من و در منی سگ نیز شود و خورد و سگ را
کفارت و وجب نیست اگر بی وجوب بود کفارت و وجب بود مسئله مردی است خود دست کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد و کفارت و وجب نیست
کفارت و وجب آید آن شوری و بی غذا بود و اگر بی تمام است کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت
مسئله اگر مردی با دام تر میخورد و کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
از بی آنکه وی غذاست و اگر میخورد و کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
به آنکه وی غذا نیست که اگر بر مردی بی هم ملاک بود کفارت و وجب آید اگر میخورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
و اگر میخورد و کفارت و وجب نیاید از بی آنکه از وی غذا نیست که مردی بی هم ملاک است مسئله اگر با دام تر میخورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
خود کفارت نبود و اگر بی ملاک بود کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید اگر میخورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
منه کفارت و وجب نیاید از بی آنکه پوست غذا نبود و رفتن پوست روزی غذا بعد از آن اگر چیزی خورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
بی آنکه اگر میخورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
و وجب نیاید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
خود کفارت و وجب نیاید مسئله اگر مردی خود کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
کفارت و وجب نیاید مسئله اگر مردی خود کفارت و وجب آید و اگر میخورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
عاده است ولی خود بر تر میخورد و کفارت و وجب نیست مسئله اگر مردی خود کفارت و وجب نیاید از بی آنکه کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
که خود را و اگر میخورد و کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
قول بی آنکه اگر کفارت و وجب نیاید از بی آنکه کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
اگر انزاسی خورد و کفارت و وجب نیاید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
و اگر تازه است کفارت و وجب نیاید و واضح است کفارت و وجب آید مسئله اگر مردی خون خود کفارت و وجب آید بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
و وجب آید بعضی گفته اند که کفارت و وجب نیاید از بی آنکه بعضی از آن خون است و اگر کسی از آن خون خورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
و می پزند و میخورد و کفارت و وجب نیاید و بعضی گفته اند که کفارت و وجب نیاید مسئله مردی گوشت میخورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
و بعضی گفته اند که کفارت و وجب نیاید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید مسئله اگر مردی گوشت میخورد و کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
مردی روز سهوا اگر میسوزد بیانی که هر چه سگ خورد کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید و اگر کفارت و وجب نیست کفارت و وجب آید
بود و شاید کردن و بر قول ملاک هم بیگیم که مسواک تر است یا قند است یا کدو کردن یا اگر شکست است شاید از بی آنکه اگر بر قول ملاک

[illegible]

خورد قضا منکر و دشمن کفارت و واجب نماید اما خوردن نام اقبال و در قفاوی خویش آورد و هست که در زن و تنب و در قضا
شبهت شود کفارت واجب نماید اما در مسافر اتفاق کفارت واجب آید از چه آنکه خوردن فعل و سبب سفر رفتن هم فعل و سبب کفارت
و سبب آید اما کروی بخورد و بعد از این داشت و اگر امروزی یا کافران سبب میگویم نکرد با اتفاق کفارت واجب نیست و نه دیگر و در سبب
باید کردن و در میان عرب چیزی نموند خوردن لا محاله شربت شود کفارت واجب نماید مسئله مروی باید از بعد از خوردن سبب
ترتیب باشد از بی بعد از خوردن و سبب ستر حصین دید یا مروی باید از خوردن سبب تردید باشد در صورت کفارت ساقط نشود اما اگر از
خوردن سبب تردید از خوردن و اگر سبب آن باشد کفارت ساقط شود یا بر قول بعضی ساقط نشود و بر قول بعضی ساقط نشود و این
اختیار خواهد بود اما اصل خبری است از بهر آنکه خوردن فعل و سبب است و کار خوردن هم فعل و سبب است و هر چه فعل و سبب کفارت ساقط
نکند اما اگر مسافر در آن روز مسافر و کفارت آنوی ساقط شود اما اگر زن را در همان روز حیض آید و یا بیمار را در روز بیمار
اند کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آنروز بر صفتی شود که آن اگر در اول روز بودی و در میام بودی در آخر روز آن
موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مروی شب را بر خاست تا بخورد سوال کرد که سپیده دمیده است یا نه و کس گفت شب
که سپیده دمیده است و کس دیگر گفت که سپیده نه و دمیده است خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس است
که گفت سپیده و دمیده است که شب و روز است و کس که گفته اند نه دمیده است معتبر نیست و گویا از برای ثابت کردن
چیزی بود و آن دو کس ثابت میکنند که روز شده است پس بچنان بود که کوی و کس گویا داده اند که روز شده است و نمی خورد
کفارت واجب آید از بهر آنکه شب و روز است و مسئله است سخن خوردن است که تاخیر کنی تا آخر شب که پیغمبر علیه السلام فرمود شده ایم بسجده
تاخیر بسجده تاخیر الا انظار و وضع الخیمن علی السائر تحت اسرّة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سجده تاخیر کس و در کفارت
و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف مرافق تاخیر بچنین کند که چون نان خوردن تمام شود آن روی سپیده دمیده
شود از بهر آنکه خدا تعالی فرموده و کلاً او شربوا حتی یبیین لکم الخیط الا بیض من الخیط الاسود میفرماید که بخورید و بیاشامید
آن وقت که رشته سپیده از رشته میاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد است در همه صادق است نه صبح کاذب صبح کاذب و شب کاذب
و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که ازین پدید آید و بر قول اصم و سیدان غنیمت و باقی از انصاف ظاهر است
که تا آفتاب بر نیاید سخن خوردن روا بود از بهر آنکه بنزدیک ایشان خط حیض آفتاب است و دیگر سبب این است که گفته اند
الصیام الی اللیل یعنی تمام کند روز تا شب و شب قیامت است که آفتاب فرو رود و چون روز کفارت آن وقت فرو رفتن قیامت
است گرفتن روز نیز وقت برآمدن آفتاب است اما ما میگویم اینکه شما میگوید در دست نیست از بهر آنکه اتفاق است که نماز را در
در روز است پیغمبر علیه السلام که بار بعد از صبح آورد و پیش از برآمدن آفتاب آورد مسئله مروی بر خاست تا سخن خورد
آفتاب و سبب سپیده دمیده یا نه اگر بیشتر کان دارد که سپیده دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده
دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه پیشتر کان وی هست که سپیده دمیده است و بچنانکه آن خورد و بعد از خورد و خورد و جرم

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر بیشتر کان دی است که تشبیه است خورد بعد از آن معلوم شد که سبیده و میدود بود است کفارت و آب پنبه
از بهر آنکه تشبیه بود و روز نشاء لجرم کفارت ساقط شود بچنین اگر بر خاست و سحر خود و در هر کان بخوردش که تشبیه است یا روز معلوم
که سبیده و میدود بود است کفارت بر روی خود مسئله بر وی سوال کرد که آفتاب زور زفته است روزی که کشیم دو کس گفتند که زور زفته است
و دو کس گفتند که زور زفته است وی خورد و بعد معلوم شد که آفتاب زور زفته است بر وی قضای بود کفارت فی او بهر آنکه گوئی آن
و دو کس گفته اند که زور زفته است سحر است در حق وی تشبیه شود کفارت ساقط شود و بیان دلیل که بیشتر مذکور بودیم فصل بیست و نهم
که کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن مانچا بنابر علی السلام فرمود من افطرته نه بار رمضان عدا او شد و گفتند
عالم الظاهر یعنی هر که بخورد و یک روز از ماه رمضان بقتصد بر وی آن واجب شود و مظهر آنست بقوله تعالی والدین مظهر و آن
نما هم تمام بود و آن لافالو تخریر بر رفته من قبل آن تاسا الایه یعنی آنها که ظاهر بندند با زبان خویش پس یکی بنده او را باید کرد و آن
از آنکه بساوند و هر چه درین آیه فرمود و راه رمضان حکم عین بود یعنی بنده او را کند اگر بنده خودش دو ماه پیوسته دارد روزه و اگر
روزه بخورد و شستن شصت مسکین طعام و ده دین بر چیز خیر نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت کند گویم دو ماه پیوسته روزه دارد
یا آنکه بنده تواند آزاد کردن تا بروی دشوار تر بود و تا پیش نخورد و باقی بجهان ترتیب مسئله بر وی یک روز از ماه رمضان بخورد
خورد و کفارت کرد و در دیگر روز خورد و کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه که که تا وی مترجم شود
یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که بجز حاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم
کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر که روز بعد از خورد کفارت نکرد روز دیگر خورد و اگر بچنین برسی روزه را بخورد و یک کفارت دیگر بنده
بود از بهر آنکه کفارت تمام در یک روز داخل شود مسئله هر روز و هر رات باید که عیال خود را کنار گیرد و تا قیام بمانی بنگیرد که اگر در
پیرست یا جوان است اگر جوان بود نشاء از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیرست که بخورد و این بود باکی نبود مسئله اگر
زن طعام می خشد شاید بانی بنگیرد که شوی این بدن بدو نیست یا اینکه نیست اگر بدو بود یا که بچشد اگر بچشد و بر او نعمت شود
و آن تشبیه وقت شود اگر خوش خو بود نشاء که با وی هیچ کند لاجرم نشاء تا ناکاه چیزی بچکن وی خورد مسئله هر
طهارت میکند در دهن آب و در آب بچکن وی خورد فی قصه وی حظه باده شود یا بی بنگیرد روزه را با و میدارد یا بی
اگر با و میدارد روزه تباه میشود قضا بود کفارت فی از بهر آنکه وی قصد کرده است اما اگر روزه را با و میدارد و فراموش کرد
روزه وی همچنان روزه بود تباه نشود مسئله اگر روزه دارد بچکن و استیجا کرد باز آب استیجا میکند باید که خود را از آن
تنگ تر دارد اگر آب و یا خاک بر خستند وی سحر روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر بیاطن چیزی وقت اما بعد شبیدم آورد
که خاصیت آب آنست که از بالا بنشیند و از تشبیه بالائی از بهر آنکه کان بود آب بان موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشد
و اگر چه خوشتر است که در آب پیده دارد پیده بکند ترند اگر پیده نالبد شمر روزه تباه نشود
مسئله هر روز در رات نشاء که غوغا کند چون سبیده و میدود بود از بهر آنکه بنابر علی السلام فرمود و کفارت فی مصنفه

الا ان تكون صناعيا يعني انك روزه دار باشی و در روزه مبارک نمیکند آب بخوری و نموی مسئله مردی سحر بخورد و لعنه خائنه در دهان کند
 بود که صبح و میدوان لعنه را فرو برد کفارت لازم آید یا بی بر قول بعضی واجب آید و بر قول بعضی مسئله اگر مرد روزی است و در
 گواهی داد که آن آب فرو رفته است خود را بعد از آن معلوم شد که آن آب فرو رفته است قضا بود کفارت لی از بهر آنکه دو تن گفتند
 که شب نده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دو تن که گفته اند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی آن دو تن
 شبیه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی بر بدانت آنکه شب نده است روز نده است و معلوم شد که شب نده است قضا بود و در
 کفارت لی از بهر آنکه بدانت شب شبیه شود کفارت ساقط شود نقل است که امیرالمومنین ع خطابه بدی داد عنه روز نده است و بدانت
 آنکه شب است مومن از بالا و مناره آواز داد که امیرالمومنین آقا بر جای است امیرالمومنین گفت که ما را بموذن فرستاد و ما نه
 بدی یعنی ایمان است قضا یک روز پس با معلوم شد که کفارت ساقط است مسئله اگر مرد روز و در روزه برف نماند بود و در میان
 پرید یا باران بجلي وی فرو رفت روزه وی تباها شود و اگر گرسنه باشد در میان روز و در روزه و بجلي وی فرو رفت روزه وی
 تباها نشود و فرق است میان پشه برف و باران که از کس و پشه است از محلی بود از بهر آنکه مردی گرسنه باشد و پشه باشد و هر چیزی را که
 احتراز از وی ممکن بود شریعت آنرا عفو دارد و اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید احتراز ممکن بود بخانه توان در آمدن
 و در آن پوشیدن تا در نیاید لاجرم برف و باران روزه تباها کند مگر پشه مسئله اگر مردی گندم پاک میکند کرد و در آن در حلق
 وی پاکند مبداء کرد و در آن در حلق وی یا سیمان را کرد و بجلي وی فرو رفت یا شعله میزم تر میسوزد و دو و در حلق وی
 فرو رفت درین هر صورتی روزه تباها نشود و از بهر آنکه از اینها احتراز ممکن نبود مسئله اگر روز و در روزه بر سر کرد و یا در
 و چشم کرد و اگر هر چند مره لثروار و در میان می ماند روزه تباها نشود و از بهر آنکه اثر است و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر
 مردی روزه دارد و در آن آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خشکی را فرو برد روزه تباها نشود و کنان اثر نیست و اثر عفو است
 مسئله اگر مردی روزه دارسیم در دامن نهاد و آن مره سیم بجلي وی فرو رفت روزه تباها نشود مسئله اگر مردی روزه دار شتر سوزی
 شتر را زین روی جز دامن در دامن روی برون آورد و آب دامن را فرو داد اگر شتر سوزی آن شتر را زین اندامان بود
 همچنان فرو برد و روزه تباها نشود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دامن خود را بدست بریند و باز خود روزه تباها نشود و اما اگر دامن خود را
 تباها نشود از بهر آنکه رفته است از دامن بیرون جانشیده بود و اگر دامن بود مسئله اگر مرد روزه دار دامن خود را زین بیرون آید و بجلي وی
 روزه تباها نشود و لی غلغله خالی است یا آب دامن اگر خون غالب است روزه تباها نشود و از بهر آنکه دامن را و حکم است از آن روی که آب دامن
 خود و و حکم باطن نیست که از وی احتراز ممکن نبود و اما از آن روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون غلبه باطن بود هم روزه تباها نشود و حکم ظاهر است
 که آن ظاهر باطن نیست روزه تباها نشود و درین میان آن باطن ظاهر باطن تباها نشود و اگر دامن بود حکم ظاهر است که از خون غلبه باطن بود
 هم روزه تباها نشود و حکم ظاهر است و اگر غلبه باطن است در روزه تباها نشود و مسئله اگر مرد روزه دار حلق میخاید کرده بود اما اگر حلق کرد و در آن میخاید
 اگر در دامن کرد و در آن روزه تباها نشود و از بهر آنکه غلبه باطن است و در دامن میخاید و در دامن میخاید و در دامن میخاید و در دامن میخاید

کفارت بکند اگر درین کفارت یکا و روز دهمت بپارشد که پیش از آن روز دهمت نشود و کفارت چنان از بیماری بر نشاندن کفارت از هر روز
 شود فرق است میان مرد و زن اگر چنین واقع مرد زن را افتد ثریب بر وی دو ماه کفارت واجب گرداند و بر مایی روز
 وی جایزه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سرگیرد فرق است میان مرد و زن که زن را بر مایی این واقعه بود
 صرح شود در حق ایشان اما مردان را سال دو ماه یا یکم که تدرست بودند لاجرم به ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله
 اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس را بدو از هر یک که ترتیب در وقت شرط بود بیرون فصل در روز قطع
 باید دانستن که روزه قطعه زن را باید مستوی شوی و کثیر و غلام را یک مستوی خواهد و شستن نشاید اگر مستوی خواست بعد
 از آن میکشید که بکشاید با بجای می آید زن را نشاید کشاید و کثیر اما کثیر را شاید کشاید و از هر یک که مستوی و او درین را کشاید
 اگر کشاید به هیچ و باقی بود اما کثیر که بل ملک نیست که روی خود ملک است و ملک را چیزی ملک نبود لاجرم بشاید که کشاید مسئله اگر مرد
 روزه قطعه نمیدارد بدو شش ملک که وندش یک کشاید و آن بعضی مشایخ مطلق گفته اند که بشاید خوردن اندک که بگوید
 یکی صحابه بر دیگر بر او توبه کرد و آن روز در آن مردی میگفت روزه بکشای و بخوردی بخوردی بخوردی بخوردی
 علیه السلام گفت اجب ایضا که و افطر یعنی اجابت کن برادر خود را و روزه بکشای پس لاجرم حکم این حدیث شاید که بکشاید یا بعضی گفته
 اند که بگویم که اگر بخورد و خانه را نموش می آید یا اگر نموش می آید شاید که کشاید و اگر نیازی باز بعضی گفته اند که
 بنگویم پیش از زوال است یا بعد از زوال اگر پیش از زوال است باید که کشاید و اگر بعد از زوال است کشاید مسئله اگر مردی
 زن خواست باین زن هر دو بخاند اندر آمدند و این مرد روزه دار بود باز زن مرد کشاید و زن را طلاق داد این خلوت بچو و باقی
 صحیح بود تا کاین واجب و لازم آمدن از حدت تمام پس می شود که روزه قطعه را می کشاید کشیدن و آن مسئله را مسئله اول یاد کردیم مسئله
 پنجم آنکه روزه فریضه را بر امواتی بخورد و روزه تباہی شود روزه بطور را بر همین حکم است بر قول علامه و بر قول شافعی هر روز
 حجاب شود مسئله مردی روزه میدارد و توبه یا نیت یا شنبه کرده بود یا یک که این سه روز را یک روزه دارد مسئله از هر یک که روزه
 قطعه را بکشاید مقدار ثواب بود و حال انبی علیهم السلام من فطر علی ائمه مسلم بکتاب الصوم الفیوم و ان قضا یا یکتاب الصوم الفیوم
 یوم ایضا از هر یک که روزه قطعه را بکشاید بچنان بود که کوی از وی ثواب هزار روز و روزه داشته باشد و هر یک که کشاید از روزه
 را از وی ثواب چنان باشد که ده هزار روز و روزه داشته بود و بچهار علیهم السلام گفت کس بر سر او دست نموش از روزه پوشیده
 گفتند یا رسول الله شربت پوشیده که ام است گفت آنکه روزه نموش از هر یک که کشاید اگر مردی گویند خوردن کافران و آن کار کند
 و تا بی طعام دادن نیت باید که سه روز یک روزه دارد و اگر ازین سه روز یکی روز بخورد و باری روزه دیگر واجب است فصل در روزه
 نذر اگر مردی نذر کرد که از هر یک سال یک سال روزه دارم یک سال کامل است یا هر چو یک سال یک سال و شربت بعد از یک سال نذر
 دیگر روزه دارد و از هر یک که رمضان در روزه نماید و در نذر یک روز عید فطر چهار روز عید الفطر اگر چه داشته باشد و روزه نذر
 از هر یک که در آن روز عید روزه و شستن ناقص است و ناقص از کامل نیابت ندارد و اما اگر مردی نذر کرد که من سه سال روزه دارم

مان: دوزه باید داشتن که باقی سال بروی و چپ شود از هر آنکه سال مراد از وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرده
 از سال روز و در هر وی هر چه چپ نیاید از هر آنکه آنچه با آنکه در آن سال باقی از آن گذرد سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود
 پس نذری درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرده که من باید یا در سخن گویم بر قول یعنی درست نبود از هر آنکه نذر است بر
 محبت و غرض و محبت درست نبود که بنیاد بر علیه اسلام فرموده اند از هر آنکه محبت است از هر آنکه نذر کرده که من و او هر یک
 روزه در هر یک کنیم و روزه داشت چنانچه بیاری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری بشود باز از سر گیرد از هر آنکه نذر دوا
 پیوسته است دوا پیوسته باید بود و فرق هست میان دین اگر همین واقعه زن را نذر کند که نذر کرده بود که دوا پیوسته روزه در
 وی دوا پیوسته روزه نذر کند و چپ بود و اگر بقیه را نیز در دوا پیوسته کند مسئله اگر مردی نذر کرده که من دوا پیوسته روزه
 دارم چپ و چپ روزه روزه داشت ماه رمضان در آنکه اگر ماه رمضان نذر دوا پیوسته نمی افتد چنانکه بیت میفرماید
 در روان مرد و آن باقی را تمام کند و دوا پیوسته شود از عهده نذر آن بعد از آن نذر دوا پیوسته شود و دوا پیوسته مسئله اگر مردی نذر
 کرده که خدا را بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود ولیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن که روز
 ایاد از هر آنکه نذر دوا پیوسته است چنان آن روز دوا پیوسته بود و اما اولین آن بود که بعد از عید نذر مسئله اگر مردی نذر کند که
 من ماه چپ روزه دارم ماه چپ چنانچه شبها دارم از عهده میروم آیا اگر عید یا آخر و او از عهده میروم نیاید از هر آنکه نذر
 بشود و چپ کرده بود آن نذر نیاید است چون نیامده بود از عهده میروم نیاید بنا بر محصل در کفارت چهار باید دانستن که اگر مردی
 بازن خود ظهار بیند و کفارت وی نیست که بنده از او کند و اگر توانائی ندهد از او کردن نبود دوا پیوسته روزه دار و اگر ازین دوا
 بسبب بیماری بخورد و دوا پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شخص مسکین و طعام و دیگر بکشد از دوا پیوسته کنیم
 لشک شمر دین سپهر غیر نیست مسئله اگر غلامی بازن خود ظهار است و دوا پیوسته روزه باید داشتن اگر از هر یک که در این
 کار من کن که پس داشتی خواه از این ولایت بود از هر آنکه حق من کمترین درین متعلق است محلی منم نتواند کردن مسئله اگر غلام
 کفارت من است غرض نیست میفرماید که سر روز روزه دارم و خواه منم میکند که کار من کن نتواند منم کردن از هر آنکه کفارت منم کن حق
 کفارت و این کار کردن حق بنده و بنده محلی است و خداوند بی نیاز از هر آن حاجت بنده و کار بند و پیش داریم مسئله اگر مردی قصد
 رمضان میدارد که بنده است و خواه میگوید که این ساعت در تالپس تهروری یعنی گفته اند که توان منم کردن و دوا پیوسته که نتواند منم
 کردن مسئله اگر مردی را در چشم است اگر میدارد و چشم زیاد می شود و روزه بخورد چون چشم می شود و قصد با مسئله اگر زنی
 با شیر است که روزه میدارد و شیر می آید و روزه خود را چنانکه که کوچک را از شیر باز کند و باز روز را قضا کند از هر آنکه نذر است از هر آنکه نذر
 که من بپایانم و آن کوچه حاجتمند است بشیر لاجرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و روزه وی تابستان قضا شد که عید دارد
 رنگ می باید با خرم نان بختن اینها نذر خود نتواند کشادن و خوردن روزه که در باز از توان منم کردن مسئله اگر مردی را غلام است
 یا بزرگ اگر روزه میدارد و قیمت وی کم میشود و خواه میگوید که بخورد و تا لا تقضوی نشاید خوردن بانی بعضی گفته اند که شاید روزی که

[illegible]

[illegible]

کینه تانگه مرده کشد برآیند و در میان سوی قفسه کشد و تحمید و تحلیل و تکبیر بیاورند و دعا کنند و حاجت
 خواهند و باز فرو آورند و بسوی صفه و در پنجمین هفت بار از صفه نامرود و باز بیدار آیند و شنبه
 مقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع میست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع حجره
 الاولی که بودند سجده خفیه است و هفت در موضع حجره الوسطی میان بازار مناه و هفت در موضع حجره العقبه
 در سیوم همچنین ولیکن در روز سیوم پیش از زوال سه اندازند و آن نظام روایت است پس
 آن عادت رفته است که جمعه حاجی سوی که روند و بعضی در شهر فرو آورند و بعضی بیرون شهر که
 آنجا جای دارند بگردانند و این جماعت را عمره آوردن آنسان تر بود و چون ایام تشریف بگذرد حاج
 عمره آوردن کینه بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی
 نه آنست که بر نزدیک مسجد مالش صدقه رسد الله عنها که نزدیک تخیم است خارج حرم بیرون شوی
 یا موضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا بدست کنی و احرام عمره بگیری بدان صفت که در باب حج فقیه
 نوشته کویان می آیند تا بخانه کعبه رومی بنهند تیره قطع کنند و مسجد حرام در آیند باز سوی کوه صفه
 بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کردیم هفت یا رسی بیارند باز از سر سوی بقدر سه انگشت برگرد
 و چون سوی برگردند از احرام عمره بیرون آیند پس جمله و شسته پوشیدن و صحبت کردن یا زن و دیگر که
 باشد و بگذرد و از آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تو اندازد و چون حاجیان که از راه مار و راه بودند
 و خواهند که باز گردند باید که گردخانه کعبه هفت بار طواف کنند و از اطواف صدر کوته یعنی طواف بازگشتن و پسر
 آن طواف دو رکعت نماز بیاورند بار بچهاره نمرز و نماز آب و نی بخورند و بر سر و روی خود بربزند باز بقرن
 روند و آن در میان در خانه کعبه و حجره است پس سوی و سینه برویند و دست بر
 پردای کعبه زنند و ساحتی بر عا مشغول شوند از سر سوز داخل بیرون آیند و بوقت بیرون
 آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه بکشند بک نگران نگران در روی بیرون آیند
 بر شکل کسی که دست و خیز را و داغ کنند و بزبان میگویند یا بیت الله مود علیی ذی خانه
 خدای و داغ دعا میگویم باز خواهم آمدن بتو الله تعالی **فصل** بدانکه اندر حج دعای
 مبص نیست که لازم بود خواندن وی پیشتر در سعی میان صفه و مرده آیند و دعا بخوانند که رسد
 بخبر و ارحم و تجاوز عا تقسم و اهدنی دین الی ای قوم فاما انت الاعنه الاکرم و اگر کسی بخانه
 کعبه اندر نیاید پاک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی از مرده شود
 و چون بدنی در آنجا بجا در مشغول نیاید شد که در آن وقت دعا می باید کرد **مسئله**

دیگر حاجب نشود و نظایر این مسئله نیست که محرم بپایگاه مادر از خود بیرون کرده است چون عزم کن دارد که پیشتر باز بگردد و غیر اینست
 ویراجا نزد او در چنانکه مردی گفت که من با دو حبیب شوم و با دو دشمنان یکی بخورم و یکی عزم میدارد که بعد از عید بخورم و ویراجا
 همچنان میدارد که گوئی در عین دشمنان میخورد و هر که عزم کرد پیش خود هر چه گشت آن که پیش کرده بوده است از وی جدا بگردد
 چون باز خورد و نهایت دوزخ و جهنم میدید که در دوزخ و جهنم میدید که در دوزخ و جهنم میدید که در دوزخ و جهنم میدید که در دوزخ و جهنم
 که باس برکتش کشت و لی گفت چپ صحرادر و نشاندن خوشتن از وقت احوام بخاریدن که اگر بخار و وحش آید اگر خواهد که بخار
 که بر یکروان خارش را از خوشبختی دفع کند و نشاید که با خیال غیبت کند که احوام باطل شود و یکروم و حبیب آید و نشاید که در
 هر محروم و اگر صید بگیرد و بکشد حرام و مردار و دام اگر باسی گیرد آن محلال بود و باقی جواب محلال بود و بهر هم باطل بود و نشاید که در
 البتة الا فی فصل باید دانست که عبارت از چه وقت است بر قاف تا اگر کسی معجزات در آید و در آنچه میگویند و بگوید و بگوید و بگوید
 بنور باید که از پیشین زد و آخرت وقت بیارند و با سماعت بخار و دیگر باری که از آن خبر و میگویند و بگوید و بگوید و بگوید
 آن وقت که می آید از چه وقت است که در روز عرفه بر صید شنبه عید بوفاته چه دادند با و چون سپید و عید و میدید که فوت شد تا سال دیگر شش
 کردن و از آن جا بر خیزند و برون رود و از آنجا بمنار و برون رود و از آنجا بمنار و برون رود و از آنجا بمنار و برون رود
 برون رود و از آنجا بمنار و برون رود و از آنجا بمنار و برون رود و از آنجا بمنار و برون رود و از آنجا بمنار و برون رود
 ابوحنیفه مکرده است از بهر آنکه تعظیم خانه که شود و بر قول ابو یوسف و محمد مکرده بود مسئله اگر چیزی خوش خورد و در هر احوال بسیار بود
 یکروم و حبیب آید و بر قول ابو یوسف و محمد مکرده بود مسئله اگر چیزی خوش خورد و در هر احوال بسیار بود
 یکروم و حبیب آید و بر قول ابو یوسف و محمد مکرده بود مسئله اگر چیزی خوش خورد و در هر احوال بسیار بود
 بحديث اجماع انفس قحان قورنخانی فاکو ماطا بکلم من لیسها شنی و ثلاث و رباع و قورنخانی و کتو الا باحی منکم و العا کیز
 من عبادکم و انما حدیث تناکو و لدو و کثا و قانی ابای بکلم الام یوم الفیامیه و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنن
 فرب غیب عن سنی فلیس منی قال ابی حنیفه علیه السلام انما یوم الفیامیه و قال ابی حنیفه علیه السلام من تزوج امرأة لیسها
 النکاح و من تزوج امرأة لیسها فلیس منی و قال ابی حنیفه علیه السلام انما یوم الفیامیه و قال ابی حنیفه علیه السلام من تزوج امرأة لیسها
 و در خبری است که پیغمبر اسلام فرموده است هر که بشناخت من امید میدارد و باید که فرزندان خود را بغض منماید و اگر بدو روزی هزار
 بروی خود و آید و اما جماعت است که بهر کوشش ظاهر مکرر شده است مسئله بدانکه نکاح بیکراه درست نبود و از بهر آنکه پیغمبر اسلام فرمود
 و نکاح الا بشهود و نکاح نیت مگر بگووان و اگر شرط و شای نکاح است باید که گوای مسلمان بود و از ادب و عاقل بود و بالغ بود و عاقل
 تا نکاح بدو تا اگر گوای زن آن نکاح کنی چون بایشان مرد نبود و نبود و اگر گوای پس بندگان نکاح کنی و بایستد که بگوای
 این شهادت را ندانم بگوای تا میدکان نکاح کنی و بایستد که بگوای تا میدکان نکاح کنی و بایستد که بگوای تا میدکان نکاح کنی
 کامل نیز و در سخاوت گوای بایشان مسلمان نبود مسئله نکاح بگوای خوشحال و بندگان و از سیدگان و بندگان و از سیدگان و بندگان

[illegible]

[illegible]

بود چون رسیده شود مسئله اگر پدر دختر را بشنوی و خود بی رضا دادن وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر
 یعنی با اجازه دختر اگر پدر دختر رسیده و او داشت کرده پدر را و او بود و اگر و او داشت بر او نوشته شود اما پدر دختر رسیده و دختر
 خاموش بود این خاموشی از وی رضا بود و اگر پیشه بود رضا نبود و از پدر آنکه چون پیغمبر علیه السلام در خانه بی رضای پدر و مادر
 علی رضی الله عنه میداد و پیغمبر علیه السلام با یکی از یار سید و گفت یا خا طه تر از علی خواستی ری میکند یا طه رضی الله عنه خاموش است
 پیغمبر علیه السلام رفت و در ابلی یعنی اعدا و او پس از معلوم شد که اگر خاموش رضا نبودی خدایا اگر پدر وی سید وی بگریست
 این اگر لیکن وی را بود و یا رضا بگریم که اگر لیکن با و از دست یا است اگر با و از دست بود و اگر است بود رضا بود
 باز یعنی گفته اند از منشی که بگریم که آب دیده اش سرد است یا اگر اگر گرم است رضا بود و از پدر آنکه کسی آب را چشم از اند و بود
 لاجرم روا نمود و اگر سرد بود رضا بود که سردی است چشم از سرد بود و سرد را نشاندانی بود چون از نشاندانی بود رضا بود و از
 اما بگریختن بخاری آورده است اگر پدر دختر رسیده خاموش بود و او بود یا رضا گفت بگریم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود
 رضا بود و اگر زرد شد و از پدر آنکه سرخی از سرم بود و زردی غم بود و اعدا علم مسئله اگر مروی دختر بگریختن خود
 را بشنوی و دختر دختر رسیده گفت که من روان دارم مردان علامت کردند که مردان بگریختن گفت بلاء و او ششم صد دست نبود که
 با و ل جگر که نوی رسیده و که نکاح فائد لاجرم نکاح را روا نمود مسئله اگر پدر دختر را بشنوی و دختر دختر رسیده
 رضا داد و بی همایگان گفتند من که بپول فروخته است اگر رد میکنند و او نبود مسئله اگر مردی چیزی را گفت که شما را خبر
 خوشی من و بی چهار زن گفتند که او بک نکاح درست نبود اگر پنج زن بگفتند که ما بی خوشی من و او دیم مردان گفت که بی
 پذیرفتم این نکاح درست بود فرق میان آنکه مرد میگوید میان آنکه زن میگوید این سخن که مرگفت خوشی من و بی است سخن
 و باطل است و جواب هم باطل بود اما آنجا که پنج زن میگویند خوشی من را نبود او هم سخن بر زن دیگر است لاجرم آن چهار زن
 اجازه کرد درست و او دیم پنج زن باطل تا آن حق چهار زن جائز و درست بود و دیگر این مسئله است که دو زن اند و در هر یک
 گفت که هر دو خوشی من و بی یک گفت و او دیم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که من هر دو خوشی من و او دیم
 گفت که من و دختر پذیرفتم صحیح بود همان معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر را بخود را بشنوی و او داد و گفت شما
 بشنوی و او دیم بدانکه فقره کابین و دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی کسی گفت و او فائد از نکاح بر او نوشته شود اما اگر
 دختر شوی کرد که زن از آن کسی و او دیم و دختر مسکوة آور و بعد از آن شنید که بکابین اندک داده است گفت و او فائد از نکاح
 روا بود و از پدر آنکه اصل شوی است چون پدر دختر شوی کرده است از پدر آنکه پیغمبر علیه السلام چون خا طه زهر رضی الله عنها را از پدر
 علی رضی الله عنه میداد که آن علی را پدر آنکه تر از علی خواستی ری میکند یا طه رضی الله عنه که در کابین بی اگر بگریختن نکاح را روا نمود
 با سنی که پیغمبر علیه السلام نزد او پس معلوم شد که اصل در شوی است جرم هر کجا که شوی بود و عقد روا بود مسئله اگر مردی چیزی را
 خود را بروی داد و کابین بگریختن و نکاح درست بود و بر خلاف آنکه پیغمبر مردی کاله فروخت و ذکر به آنکه در نکاح درست بود و

در هر آنکه باب فرست هست و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن و اولدق دهنده را یکی نکاح کند مسئله مردی بر مرد و زنی
که در هر دو زن زن را از هر پس بخواهد بعد در میان مرد و زن تا آن فن را بخواهد آن زن گفت که بعد در میان خود و زن گفت
که نویستن بعد و بخواهد در وی گفت که دوم نکاح موقوف بود و با جازت موکل یعنی شوئی اگر شوئی و او دارد عقد و دست بود
و اگر نمی براند از دست خود و اگر موکل شوئی را بخواهد و اگر موکل بعد و بخواهد در وی خواسته ام شوئی این زن را بخواهد آورد و بعد در میان
بعد و بعد از آن در وی طلاق داد و زن گفت که کلامین من بعد و بخواهد در وی بود و دست مرد گفت که من ترا بعد در وی خواسته ام
و موکل عیبه کرد و که در هر یک از این دو مسئله گفت بعد و بخواهد در وی معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر باز خواهد بود
طلاق زن وی بود مسئله اگر مردی زن خود هست کل بد یا بد یا پستی یا در خانه یا کند و نوی و دیگر و با کمک بر قتل طلاق
را نتوان کردن و بر قول شامعی هم درین امر و بخواهد در وی نکاح کردن فصل در نکاح موقوف مسئله بعد در وی خواسته بود
بشوئی و او بی علم وی و این نکاح موقوف بود اگر در دست جازت که این نکاح درست بود و اگر در دست جازت نبود مسئله اگر مردی
پس بر نکاح خود را زن خواست پس علم وی عقد موقوف بود و با جازت پس اگر بخواهد پس بگوید گفت در وی طلاق و این از وی اجازت بود
نکاحش درست شود مسئله اگر مردی بعد سنوری خواهر زن خواست این نکاح موقوف بود و با جازت خواهر اگر خواهر اجازت
دهد و او را اگر زن مسئله مرد بر زانی است آزاد و فضولی را یکی زن بده خواسته خبر بشوئی رسید جازت که این
نکاح درست نبود و هر آنکه نکاح زن بده و هر زن آزاد و او را بخواهد و بر نکاح بیچاره پس اسلام فرمود و آنکه نکاح زن علی الحرفه تمام
نیست که بزرگ را آزاد و اگر زن بده بود بر بالای زن آزاد و میخورد و او را بخواهد و بخواهد بیچاره عیبه العاصه و اسلام فرمود
تا نکاح علی الحرفه نکاح کند و او را بخواهد مسئله مردی در زن خواست یکی آزاد و یکی بده و یکی عقد عقد و او را بخواهد
درست بود و بده ای از برای آنکه آزاد و بخواهد و بخواهد که اگر آزاد و بخواهد و بخواهد و دست و اگر بخواهد و بخواهد و دست
و هر نکاح آزاد و نوی توان بده بود و نکاح آزاد و درست بود و نکاح بده ای مسئله اگر مردی را یکی زن است و بر حق فضولی نیست و
خوهر این زن را از برای عیبه من مرد خواست پیش از آنکه خبر این رسیدی این زن که در خانه وی بود و نکاح یافت اجازت بخواهد
خوهر زن را را بخواهد و هر آنکه اجازت و رانتهای زن است که در ابتدا هم چنان بود و اگر نوی مرد و خواهر را و یکی عقد خواسته است
مسئله مرد را با جازت است فضولی یافت است و زن خبر خواسته پیش از آنکه خبر بشوئی رسیدی و در این چهار زن یکی نکاحات
یافت بعد از نکاحات اجازت میکند آن عقد و او را بخواهد و بخواهد که در ابتدا فصل باید در سن مرد آزاد
و بخواهد زن طلاق است و مرد بده و او را بخواهد و بخواهد که اگر فضولی این بده را بخواهد زن خود
پیش از آنکه خبر شوئی رسید و بخواهد غلام را آزاد و او را بخواهد و بخواهد که در ابتدا و او را بخواهد و بخواهد که در ابتدا
انتها از آن است که در ابتدا و بعد اعلم مسئله اگر دو را اجازت میکند بگوید که اجازت نکاح کند هر چهار را یکی عقد خواسته است
بج روانه و اما اگر بخواهد و دست و او را بخواهد مسئله مرد را زنیت و در نکاح این زن خود و طلاق دارد و در دست

[illegible]

که یک شوی دوم در شکر بود اکنون پدر که بود اینجا اختلاف است ابو صفیه میگوید که چه شوی چنین بود و از پدر که در شکر بودی یعنی است
و در شیر شوی دوم شکر و هل نیست که ایتقان از آن شکر میسر یعنی شکر که ذل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید که با مصلحت
بر شیر زنا حکم کنیم و گویم که باین شیر که است هر کام را که بگوید پدر آن شود و محمد میگوید که این با بطلان است و عمر بن خطاب
شدیم به و غیره و حکم نمی توانم کردن که شیر که ام شوی است و در باب بطلان و عمری احتیاط شرط است گویم هر دو شوی با این که
شوند باز بعضی گفته اند بجز این که این شیر را شیر پیش گفته است از شوی دوم بود و اگر به همان است از شوی پیشین بود مسئله
اگر شیر زنی را در سگ و حیوان شیرین انکار این شیر را باین گوچه و اندکی این به فحاشی یافت یا زنی مرد بر دستها شیر است اکنون
در حال مرد که گوید از بستان مرده شیر خورد و بهر حال حکم شیر ثابت شود از پدر که جان شیر را شربت چون عمار از شیرینا به
هر مرد بر چند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرده غیر جو شیرین گشت و حکم شیر حرام چرا باشد که رضای
ثابت شود و جواب گویم که این سوال باطل است بیک مسئله و آن آنست که اگر شیر از زن زنده جو شیرند در سگ و بیک قطعه می خورد و بیک
آنگذند یا خود اطفال و آن شیر حرام شود و با همه اگر همان شیر را بگوید و از مرده و حکم شیر ثابت شود اما اگر همین شیر را بگوید
اندر خنجر حکم شیر بریده شود و از پدر که مقصود از شیر خنجر است اگر از مرده و آن اندر ریزی همان غذا بود و اگر از زنده ریزی
ریزی همان غذا است بدین معنی گفتیم که حکم رضای بریده شود اما اگر عذام پس اندر ریختند یا بگوشت اندر ریختند بدین وجه حکم شیر
ثابت نشود و از پدر که مقصود از شیر خنجر است و اندرین روهای شفت شیر غذا حاصل نمایند یا بر ماست نشود و فائده دیگر آنست
که رسول علیه السلام میگوید که شیر مرغ گوشت را برود و استخوان را قوی کند و چنین شیر بدین روهای او بر دارد و بدو نماز بخورد
و هر حکم رضای ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را بچوبشند و یا درو یا میخندند و بگوید و حکم رضای ثابت نشود یا بی بکریم اگر بگوید
غذای که در ده بود شود و اگر غذا در ده بود نشود و اصل آنست که حکم بر غلبه را بود مسئله اگر در شیر زنی شیر در ده و بگوید شیر برآورده
و اندک شیر غالب است حکم شیر ثابت نشود و اگر سرید غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیر خودی که پیشتر آدمی ثابت شود و شیر دیگر
تا اگر دو گوچه شیر یکی یا دو گوچه شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از زنی باید خورد و حکم رضای ثابت نشود بقول ابو یوسف
بیکبار یکیدن و خوردن و بقول شافعی بی حد یکیدن و خوردن و حرث رضای بیخنده و دهم سال است و بقول ابو یوسف و عمر
دو سال و این قول شافعی است و بقول زفر و مالک تا سه سال هر چه فرود سوزی و دو سال اتفاق حکم رضای شود و بر پدر زاده
از سه سال است حکم رضای ثابت نشود اتفاق و هر چه اندرین میانهاست اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مردی شیر
خورد خود او و خلیج را بچوبش یا در ده مسئله مردی و دختری شیر بخورده بزن که در مادرین بر دیار و مران دختر که از شیر داد
یا دختر شیر دیا یا دختر شیر دیا یا پدر یا مادر یا خاله یا نذر و یا زن برادر یا شیر دیا حکم رضای ثابت نشود یا بی اگر دختر
یا دختر شیر داد و بر زنه و حرام شود از پدر که دختر و دختری شود و اگر مادر وی داد و نیز حرام شود از پدر که خواهری شود و اگر جد
و می دام حرام شود از پدر که عروسی شود و اگر عروسی داد و بی حرام نشود که دختر عروسی شود و دختر عروسی حرام شود و اگر

[illegible]

بمجرّد نکاح و تشریف می رسد نشو اکنون مین کاچنیا برین زن شیر و بنده کند و زنی باری کاچن شیر خواره باز کردی بهیخت
 نه شتر است و ازین زن خواره قبل المدخل است یکم کاچن با بکر دو و اگر بعد از دخول است باز کرد و که دخول کاچن می شود اگر شتر است
 است که کاچنیا بنده باز کرد و بکاچنیا نامی اکنون فرق چیست گفتا از هر که نیک کاچنیا از زن را زانست صورت بنده که بسیار
 زن نیکه کاچن بنده دهان زن شیر خوری را دان قبله بدو می رسد و چون نیکه کاچن چنان آمدن شیر بنده بر این مرد و اگر او
 تاوان شیر بنده بود یعنی مرد بوی رجوم کند یا چون دخول آمد کاچن شیر خواره را رجوم تاوان و بیا تا فرق شود میان قبل المدخل و بعد
 المدخل مسکه مرد را و زانست مرد و شیر خواره زن بکاچن نمازدی خفته بود این مرد و که شیر خواره غران غران رفتند و ازین
 زن بکاچن خفته شیر خور و ندیکه ازین پستان و یکی ازین پستان زن خفته است چنانچه حال مرد و زن بر این مرد و زن شومند از هر که مرد و شیر
 رجوم نیکه کاچن بر این بنده و نیکه کاچن بر این زن و نیکه کاچن بر این زن بکاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم
 مرد و ازین است یکی شیر خواره و یکی با شیر مین زن شیر مین زن شیر خواره را شیر و این شیر از ان شیر و است دختر می بود
 نمود که دختر خود را بانی کند و اگر شیر این زن را نیز و نیست اکنون چون شیر خود را حال مرد و بر این مرد و شومند از هر که مرد و شیر
 خواره و دختر شیر این زن شود و مرد و دختر شومند و مادر و دختر و یکقدر را و نیکه کاچن که نام تاوانه نیکه کاچن که نام تاوانه
 کردن بیکم که بان زن با شیر دخول آمده است بانی اگر او داده است هیچ کدام را بانی نتواند کردن و اگر دخول نیارده است این زن
 شیر خواره را بانی تواند کردن از هر که نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم
 شود اگر این زن قبل المدخل است نیکه کاچن این زن را نیز و نیکه کاچن این زن را نیز و نیکه کاچن این زن را نیز و نیکه کاچن این زن را نیز و
 است که فرقت از جهته می بدیده است قبل المدخل کاچن بنده این زن خور و که را شوی بوی رجوم کند که سبب
 باشد فرقت را که دعوی کند که از جهته شفت را و او دم اگر این زن با شیر بعد از دخول است اکنون کاچن بوی و بعد از زن
 نارسیده نیکه کاچن باز کرد و از هر که کاچن دخول است و شومند و هر چه که فرقت از جهته زن بدیده آید بعد از دخول کاچن بنده مسکه
 مرد و ازین شیر خواره است یکی زن و یکی شیر مین زن شیر خواره و شیر مین زن شیر خواره و شیر مین زن شیر خواره و شیر مین زن شیر خواره
 جدا جدا قبل المدخل را و بعد از دخول اگر قبل المدخل شیر و جدا جدا که این اول شیر و مرد و بر این مرد و شومند از هر که مرد و شیر
 دختر شومند و در دختر یکقدر را و نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم
 این مرد را و اگر دی زن بکاچن شیر خود هیچ زبان ندارد اما اگر مرد و که بر این بکاچن شیر و در هر سه رجوم شومند لا بزم جدا ازین جدا
 مین مرد را و ازین زن شیر خواره لیکن هیچ حال را و نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم
 اگر جدا جدا شیر و در میان اگر مرد و بر این بکاچن شیر و در هر سه رجوم شومند که نام ازین نام را و نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم
 خواره است و این زن شیر خواره و شیر خواره ازین زن که آن زن وقتی که در نکاح این مرد و نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم
 در حال این شیر خواره بر این مرد رجوم شود و هر چند که شیر زن کلان از نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم نیکه کاچن رجوم

آورده است بروی حرام شود خواه بطلال خواه بجمام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود و دختر شیرخواره نیز حرام بود
از بهر آنکه بنجامر علی السلام فرمود یکم من الرضام بالجمام من النسب **مسئله** مردی را چهار زن است یکی با شیر و سه شیرخواره و این زن
با شیر قبل از دخول است با وی نسوخته است و شیر وی از شیر نیست اکنون این زن با شیر مرغان بنده زن شیرخواره را شیر داد این زن
چهار وجه خالی نیست یا بر سر را جدا جدا شیر داد یا بر دو را یکبار داد و یا نخست یکی را و باز دورا که جدا جدا شیر داد همه بر
حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد و در وقت نشاندن و پس در حرام نشاندن بروی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد
هر چند که از زن بچانه خوردند لیکن بر دو خواهر شدند و خواهر در یک عقد روانه شود از بهر آن گفته میسر چهار زن بروی حرام شدند لیکن
در سه شیرخواره و بر احتیاط بود هر کدام را که بخواند بفری کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دورا یکبار یا پنج بار یکبار حرام بود اما اگر
دو را یکبار یکی شیر داد و باز یکی را جدا این آخرین بروی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بروی حرام شدند
و بچانه شدند و زن بچانه که شیر پدر زن ندارد **مسئله** مردی را چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگران خواره با شیر مرغان
ناخواره با شیر آن زن شیرخواره را شیر داد و بر چهار حرام شوند بنده نیز از بهر آنکه زن با شیر مادر زن وی شدند و مادر زن هرگز
نکاح روانه نبود ولیکن در آن زن شیرخواره مرد بر احتیاط بود و خواهد بفری کند و خواهد بفری اما اگر یکی از این زنان با شیر دخول کرده باشد
این زن شیرخواره نیز روانه شود هرگز که بفری کند **مسئله** مردی را دو زن است با شیر و یکی با شیر یعنی شیرخواره و این زن با شیر
مرغان زن شیرخواره را شیر داد این چهار وجه بیرون سپارد و با وقت شیر مرد زن در نکاح وی بوده باشند یا مرد در راه
طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی نبوده اند و طلاق داده است از زن کلان شش کام مرد را روانه شود چون مادر زن شود
اما اگر شیرخواره در عقد وی بود کلان فی زن بچانه مرد را شیر داده بود نکاح و پنج زن ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خود
کفری را بخواند از زن وی شود و گفته میسر که مادر زن در نکاح روانه شود و لا حرج در این همه مسأله که گفته میسر نامذکور اما در مذکور فی
مسئله مردی را دو زن است شیرخواره و فی بچانه مرغان فرزند و بر شیر داد اگر این مرد مرغان زن شیر دهنده را بفری کند و
از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند خوانند **مسئله** مردی را برادر است یا خواهری شیرخواره و فی بچانه برادر و یا خواهر و بر شیر داد
انیم و این زن که برادر یا خواهر را شیر داده است بفری کند و او بود برخلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی نبود
حال بیرون نیست یا مادر بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر ترافی مادر است ولی زن پدر تو لا حرج را و او را بخواند
روان شود تا فرق بود میان نسبی و نسبی **مسئله** زنی مرد دختر یا شیر داد اگر بمثل مرغان را بخواند پس بر چسک را روانه
که مرغان دختر که را بفری کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسریک را شیر داد اگر بمثل مرغان زن را بخواند
دختر بود چسک را روانه شود که مرغان پسریک را بخواند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر است شیرخواره و
دیر خواهر نیست و این زن شیر دهنده را پسریک بود این پسریک مرغان خواهر این دختر که شیرخواره را بفری کند روانه شود و
خواهری شود از بهر آنکه خواهر شیرخواره خوانده شود و او بود **مسئله** مردی را پسریک و زن است مردی را دختر که این مرد مادرش را بفری کرد

راست که در دست و مردی اگر بر دور است که در دست خود انبساط نیابد یک دیگر حرام شوند از بهر آنکه هر دو مسخر اند که با هر دو
نوا برادریم تا اگر قبل از دخول بر سر و سر و دست برانداخته اند از این قبیل است که اگر در وقت گویی و شستن میان ایشان
نکاح نشود و لیکن احتیاطاً باید کرد و نگذارد که یک شستن که بچینان افتاد و در وقت رسول میان ایشان فرو نهد
و لیکن در پیش از آنکه گفت که وقت قبل از دخول بود و چون گفت که این افتاد از گفت که گویی را بعد از آنکه روی قضای است
که بگوایی که زن فرقت نمیکند میان ایشان تا اگر در دست گویی داشت و زن بی محسن بر و حرام شود و از بهر آنکه علق است
مرد است بدست زن بی اگر قبل از دخول است نیمه کاملین حجب آید اما اگر زن راست گویی داشت و پس از آنجا میان ایشان
نکاح تمام نشود و مسئله مرد است و برادر و زن است یکی با شیری و یکی با شیرینج شیر خواره و پس از آنکه در زن است
یکی با شیر و یکی با شیرینج شیر خواره این زن با شیر که زن بدست آن زن شیر خواره شیر را شیر داد و آن زن پس
که با شیر است این زن شیر خواره پذیرا شیر داد و آن زن شیر را از ایشان است یا از شوهر یا از
اگر شیر شوهر یا دیگر است نکاح با هر چه باشد میان ایشان که هر چه حرام نمی شود از بهر آنکه این زن خود که پدر دختر زن است
و دختر پسری است پدر دختر زن که پدر را داد و زن خود که پس از دختر زن پدر شود و اگر مادر و دختر پسری است پدر را
زن بی کند و پس از دختر را داد و این با ویر که در او داد اما اگر شیر را از ایشان است این زن خود و برایشان حرام شوند از بهر آنکه
زن خود که پدر دختر پسری است و هرگز دختر پسری را داد و آنکه زن بی کند و زن خود که پس از او هر دو شود و اگر حرام شود
مسئله اگر در برادر و هر یکی از ایشان را داد و زن است یکی با شیر و یکی شیر خواره زن کلان با شیر و زن خود که این برادر را
شیر را داد و زن برادر کلان با شیر و زن خود که این برادر را شیر داد و از ایشان است زن خود که برایشان
حرام شود و اگر شیر را از ایشان نیست هیچ حرام نشود همچون پدر و پسری است و این خود را داد و زن است یکی با شیر
یکی شیر خواره و این هم برادر و زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر زن هم با شیر و زن خود که برادر را شیر را داد و زن کلان
پس برادر و زن خود که هم را داد و اگر شیر را از ایشان نیست مسئله مشکلی نباید اما اگر شیر را از ایشان است زن خود که هم
دختر پسری را داد و می شود و دختر پسری را داد و چون زن کلان هم برادر و زن خود که پس برادر را شیر را داد و زن خود
پس برادر و دختر هم می شود و دختر هم نکاح را داد و لا جرم اکنون بدانی که زن خود که هم برادر و زن خود که پس
برادر برادر می شود و این علم فصل در شبه نکاح مسئله دو برادر و دو دختر هر یکی خواهر این برادر پسری کرد
و دیگر خواهر این برادر بوقت آوردن غلط شدند و هر یک برادر برادران برادر و این برادر و این گفته اند که نکاح
قبل از دخول خبر یافتند بعد از دخول اگر قبل از دخول خبر یافتند کارشان بود و پس از آنکه شوهری خواهر برادران ایشان
غلط بود و است هیچ زمان ندارد و بعد از آنکه غلط با زن خویش تمام می شود و چون دخول می شود و این زن نیز نکاح صحیح پیدا کند اگر پس از آن
نکاح فاسد بود و غلط بود و چون دخول می شود و هیچ که نکاح چنان قبل از دخول بود و هر یکی از شوهری را داد و اگر بعد از دخول

و خواجه بنده هم میگید هر کسی این زن خود را طلاق بپندارد هر کسی حده واجب نیاید از پدر هر کس چون زن خویش را طلاق بپندارد
 بر زن حد واجب نیاید بمان ساعت مران زن را زنی تواند کرد و لا هم بوجیه هم میگوید که بر دو مرد زن خویش را طلاق بپند
 بمان ساعت مران زن را زنی کند که بادی دخول کرده اند بر شوهر این قسمی نباشد و هم نیز خود میگوید اما اگر کسی مانند خویش را
 اکنون باید بشنید ان حدت بگذرد و نگاه صحبت با ایشان روا بود اما اگر با یکی صحبت افتاد و با یکی بیاری آنکه صحبت افتاده است
 شوهر و بر بادی صحبت روا نبود و از آنکه زن در حدت کسی میگیرد و این خواهر دیگر نیز صحبت روا نبود و هر چند که با زن پیش
 بادی دخول نیامده است لیکن خواهر زن وی در حدت وی است تا او دم که خواهر زن در حدت تو بود یا خواهر وی صحبت هم
 بود اما اگر بر دو مرد دخول افتاده است و از هر دو و فرزند تو تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب که بودند ابو یوسف و محمد رحم
 میگویند که از همان کسی که فرزند از وی باید از پدر آنکه شبیه کجاست دلیل سالکیم بر مرد و کاهن واجب شود و هم بر زن حدت
 چون شبیه کجاست اما فرزند آنکس را بگوید که از وی تولد شده است باز بوجیه حدت میگوید که فرزند مرا آنکس را بگوید که فرزند مرا
 یعنی کجاست دلیل بر آنکه مردی از زن غایب شود تا به دو سال باز یافت مران خویش را شوهر کرده چهار پنج گوید شده فرزند
 همان زن وی بگوید که فرزند مرا بر او بوده است و در کجاست وی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام گفت الولد للفراش و للماهر
 المهر فرزند مرا نیست که فرزند مرا بر او نیست که هر چه این همه فرزندان از شک آمده اند مسلمانان و برادر زن وی است و دختر وی
 برادر و برادر زنی که دو یکی برادر دختر را بر دو سیکار آورده و غلط کرده و مرد و دوس این را برادران برادر و دوس این را برادران
 قبل الدخول خبر یافتند هر کسی شوهر خود باز کرده اما که بر دو دخول آورده اکنون بر یکدیگر حرام شوند از پدر آنکه اصل نیست
 که بر کجاست مرد و بر زن و دیار افتاده خواه بجلال خواه بجلال مرد این دختر و دختر این زن بر وی حرام شوند اینجا حق مرد و زن این حلت
 یافتیم لا هم یکدیگر حرام شوند و بر هر یکی یک و نیم کاهن واجب آید نمیدانم بر کجاست و یکی از هر دو دخول اکنون بعد از این چه کلام تواند که
 مران زن را بشکام کند یا نه گفتا و از آن برادر که مادر را زنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر تواند که زنی کند
 از پدر آنکه بر دو کجاست و در دختر حرام شود و این مرد را که با مردی دخول آورده است چون نکاح روا نبوده است مادر و حرام شوند بر وی
 اگر مردی با زن حرام باشد نتواند با الله بنه و از آن زن را زنی کرد و او را اینجا نیز باید که همین بود یعنی روا بود مسلمانان
 و پسری پدر زنی زنی کرد و پسری زنی کرد و در وقت آوردن غلط کرده و باطل شدن این بر آن نیست اگر قبل الدخول است
 که خبر یافتند هر کسی شوهر خود را که بعد از دخول خبر یافتند بر دو یکدیگر حرام شوند که بر زن مران را زنی و او را زن مران را زنی که هر
 که بر کجاست که مرد و بر زنی و دیار افتاده خواه بجلال خواه بجلال مرد این دختر و دختر این زن بر وی حرام شوند اینجا حق مرد و زن این حلت
 بر ایشان مرد و بر هر دو یکی کاهن لازم آید از پدر و دختری که کاهن واجب نیاید از پدر کجاست چه فقرت افتاد و قبل الدخول از حدت زن
 از پدر آنکه زن بر بطلعت و همی که در مرد شوهر و قبل الدخول لا هم چون حیثیت از ایشان مدعی خویش را باطل کردند و بنی این میگوید
 حجب نیاید اما اگر یکی با دختری نانی نکاح کند که بعد از آن پیش خورل آورده است این زن و پسری حرام شوند و زن و مرد را مکمل بر جای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باز بنظر آخرین معین شود مطلق را مسلم مرد بر این که زن چهار بار یا زیاده یکی را زنا و کرد و ننمیداند که نام زنا و کرد
 یا بیکبار یا زنا و یا بشیدن روانه و با زنا و یا معین نشود و بجهت آنکه در صورت زنا و عیله وی انکار بر وی حلال شود آن بود
 همه را در کجای آورد و آنها که بنده بودند و کجای وی نیایند اما آنکه از او شنیده بودند و وی خود بیک کجای اما اگر سوال کنند که این
 مرد را چهار زن است و در کجای اینها را چون کجای کند زن پنجم میشود و با آنست که ازین چهار زن یکی مطلق و در دو یا سه
 تا عدت و در گذر بعد ازین بر دیگر زن کان را در کجای او در طرق دیگر است که در شرح مطلق وی آورده است که اینها را زنگان
 بجان بغر و شنیده معین شود از او بر این نظر بنماید است که اگر مسلمانان بغیر از سر یا غایبان بغیر از رفت چون
 بشهر یا فرزان رسیدند این ترسا بیکجای و بشهر ایشان و نام مسلمانان شب این شهر را بیکجای کنند که نام را که میخوانند نامکشید میگوید که وی آن
 ترسا است که از شما گرفته آمد بود اگر صد نفر بود و بعد از این یکی را نشاید کشتن از دیگران که در میان ایشان کسی است که خون می بخیزد
 حرام است از بهر آنکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان بر وی است پس ای برادران که یک حکام شرع میبندند و از بیخ تر
 نجات می یابد پس مومنان که بیک حکام شرع پذیرفته اند که از او قتل تیر و درخ خلاص ماند هیچ عیب نباشد گفته شده بود که اگر صد
 نفر از مرد بودند از اینها پنج کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها بگریز حکم کند که ترسا بجان بوده است باقی را نشاید کشتن بطریق دیگر است
 اگر مردی کند که گفت جانش که در در حال کوفت کافان در آن کندم بول کرد و نداندا بجانش کندم داشتند چه نشاید خوردن اگر
 خواهند که کربن شستن حلال شود باید که تحرر کند و یک پانه از آن جانش بگیرد و گوید بول کافان بر زمین چانه رسیده است و یکی
 فقیر و در چند نمیداند که بپسید کدام است بشرع حکم کند که بپسیدی بجان است که در دو باقی بماند که شستن بجا نیست یا بیک
 و بیک اگر مردی قدم یافت و این دهم را با دو بهار خویش در این نمیداند که درم را وی کدام است و آن درم که نام این درمها
 بیخ ما چه نشاید کردن از بهر آنکه هر کدام را که برادر احتمال حرامی دارد و بیکند باید که بیک درم را بخوری کند و گوید همین است و در روز
 و بعد و باقی بر وی حلال بود **فصل** باید استن که مطلق واقع است و مطلق واقع فی مطلق مردی و بولانه شد و زن خود را
 در بود و یکی مطلق و مطلق واقع نشود از بهر آنکه قول نارسیده و بولانه و خسته معتبر نیست کوی خود نگفته استی اگر مردی
 خسته زن خود را مطلق داد و مردان شنیدند و بر اسپان کردند و گفته که نوزن خود را مطلق داد وی گفت راست میگوید
 که هم مطلق نشود از بهر آنکه از اخبار و خبری میکند که اصل وی درست نبوده است این قصد بقدر سخن ایشان را درست
 نبود **مسئله** اگر زن خود را نارسیده مطلق داد و در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد و قرار کرد که من زن خود را مطلق
 داده ام این امر درست نبود و زن مطلق نشود اما اگر گوید من این را مطلق کرده ام رسیده ام و در صورت طلاق نشود و اگر
 چون لفظ کرده ایندم گوید بجهت آن شود که کوی اکنون مطلق داد استی **مسئله** اگر نارسیده را زنیست و کس که رسیده
 که زن را مطلق داد و این و کس زن و بر مطلق نشود از بهر آنکه و کس که زن نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
 نارسیده را و کس که زن را مطلق داد و این نارسیده رفت و زن و بر مطلق داد و طلاق شود و فرق است که کس که

[illegible]

تواند که از قول خود رجوع کند و برگردد که این رجوع روا بود اما از سوگند رجوع ممکن نبود پس مرد تواند که از قول خود رجوع کند و برگردد
مسئله زن گفت خویشتن را بخریدم مرد گفت فرو ختم خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بخر زن گفت نه دیدم مرد هیچ گفت خلع شود
از بهر آنکه زن جانب خود را حاصل است و از جانب شوئی گیلانی چون از جانب شوئی وکیل بود لاجرم کرده باز زن بگوید که خویشتن بخریدم
نامزد بگوید که فرو ختم خلع شود **مسئله** زن گفت خویشتن بخریدم بجا من و نفقه عادت مرد گفت که من فرو ختم این خلع شود و باغفار
اما اگر مرد گفت خویشتن بخر بجا من و نفقه عادت زن گفت خریدم مرد گفت بیک طلاق بای کشاده که دم زن او دو طلاق شد
از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن بخر بجز عده نفقه و کاپن زن گفت خویشتن بخریدم خلع شود باز مرد گفت بیک طلاق بای کشاده
که دم دو طلاق شود **مسئله** زن گفت خویشتن بخریدم بجا من و نفقه عده مرد بای خواست گفت فرو ختم خلع نبود از بهر آنکه رجوع
سخن باره کردن است **مسئله** اگر مردی گفت خویشتن بخر زن بربای خواست و گفت خریدم بجم خلع نبود بهمان که اولی گفتم
مسئله زن و شوئی بر خزن نشسته اند خبر برود زن خویشتن بخریدم مرد فرو ختم خلع نبود از بهر آنکه بجا من مبتدل است اما اگر
چنان است که در کشتی اند و کشتی روان مرد گفت خویشتن بخر زن گفت بخریدم خلع بود از بهر آنکه کشتی روان حکم خانه بود
لاجرم طلاق شود **مسئله** مردی مر زن را گفت خویشتن بخر بجهه باز زن یکبار گفت خریدم پس سه طلاق شود اگر زن گفت
خویشتن بخریدم سه بار مرد گفت یکبار گفت فرو ختم بظاهر روایت بیک طلاق شود و فرق این روایت آنست که خلع از جانب مرد
بمنزله سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فرو ختم درست آید لاجرم اینجا که مرد گفت خویشتن بخر سه بار سه طلاق شود
مسئله اگر مردی در شهربست و زنش در دستار مرد گفت که من زن خود را فرو ختم بنفقه عادت و کاپن خبر برین رسید
در بهمان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن گفت اینجا که خویشتن بخریدم از شوئی خبر رسید گفت فرو ختم خلع نبود از بهر آنکه
خبر بر مرد رسید زن با آنجا نشسته نباشد چون نباشد خواستن زن آن سخن باطل شود و فرو ختم مرد نیز باطل بود اما در آن
صورت که مرد گفت زن را فرو ختم اگر خبر مرد بفرزد یا برود چون از جانب مرد سوگند داشتیم خبر خواستن سخن وی باطل نشود
چون خبر یافت در بهمان مجلس خویشتن بخر خلع درست آید و اگر بی و الله اعلم **مسئله** مردی زن خود را گفت تر طلاق
بده و بیار زن بچم گفت باز مرد گفت تر طلاق بپرشت و بیار زن بچم گفت باز مرد گفت تر طلاق بچم و بیار زن گفت بپرشت
سه طلاق شود و بیار زن بچم هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن بخریدم بده و بیار مرد هیچ گفت زن باز گفت خویشتن
خریدم بپرشت و بیار مرد هیچ گفت باز گفت خویشتن بخریدم بچم و بیار مرد گفت فرو ختم طلاق شود و مال از بهرین واجب آید
از بهر آنکه اول گفت بده و بیار خریدم مرد جواب گفت باید بگوید که مرد از بهر بپرشت و بیار فرو داد چون سهو نم بود رجوع کرد
از بهر آنکه بیار و گفت بچم و بیار چنان شود که وی یکبار گفته است که خویشتن بخریدم بچم و بیار لاجرم چون مرد در دستار
شود مال بچم و بیار آید اما از جانب مرد چون سوگند داشتیم باز سوگند رجوع درست نیست پس سه طلاق بپرست مال مستحق
چون خویشتن بخریدم گفت بپرست یکبار فرو داد با فرق بود میان مرد و زن **مسئله** اگر زن گفت خویشتن بخریدم عده

افتد و گاه بن مرد گفت که بر ما چه می کنی زن گفت کوهی بر من رسد و هر کس که بر من رسد بگوید آب خورد یا نه زن آن خورد و بعد از آن
 گوید که خدیم با من بود و گوید فرستم خلع بود هر چه بپایه انداختن شود خلع و دست نیاید مسلم زن شوی بر و خفته اند جنگ کردند و گفت
 خوشتر از این بر تو است از جای و جامه پوشیده از آنان گفت خردم خلع شود و در بزرگوار بود نشیدن از بر سر است و زن میان می که
 نه نشستن بر چنین چیز بود و از نام وی می شنید و دست وی بوی کرد است نباید و دلیل بود و چنین بر جو است نیست مسلم مردی
 زن خود را طلاق داد و بعد از آن گفت آن طلاق را باین کرد ایندم با گفت سکه کرد ایندم با جو خفته هم میگوید باین نمود و بر سر و بقول
 ابو یوسف رجیم باین نمود ولی سرفه را بقول محمد بن یونس و سر حجت وی است که وی میگوید باین طلاق یکی داد و آتی شد طلاق
 شده و با چیزی که خواندند دست نبود و با ابو یوسف میگوید آن ساخت که طلاق داد و رجیم بود چون این کرد ایندم نصف و دیگر کرد ایندم
 بود و نصف طلاق را کرد ایندم زن را و با ابو یوسف میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن و بعد
 وی خواهد باین کرد ایندم و خواهر سه لاجرم اگر کرد ایندم شد و اگر باین کرد ایندم باین شود مسلم مردی زن خود را گفته ترا
 طلاق اگر باین خانه اندامی دهه باز گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندامی سه درین صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندامی
 یکبار اندامی چون یکبار اندامی سه طلاق شود اما در این صورت که گوید اگر درین خانه اندامی ترا دهه با اندامی سه طلاق نشود
 از بهر آنکه سه و طلاق ده نیست این سه را اندامی بر بر ناده با اندامی یک طلاق نشود اما در این صورت که میگوید ترا طلاق اگر باین
 خانه اندامی سه لاین سه را سه طلاق بر بر چنان شود از روی معنی که اگر باین خانه اندامی ترا سه طلاق تا فرقی بود میان
 این سه و آن مسلم مردی زن زن خود را گفت که حیض منی ترا طلاق و این زن نماند خود است زن آن حیض دید و رفت و معانی تنوی
 در کفر خود است عالی این نکاح درست آید و از دیگریم که این حیض سه روز رسید بانی اگر سه روز رسید بیهوشی اولی طلاق شود و از این
 عقد درست آید اگر پیش از آنکه سه روز رسید بانی این زن اوقات بافت از وی مال نماند پیش شوی او را بود و دوم اولی
 بود و دوم بانی از بهر آنکه ما معلوم شد که این خون که زن دید حیض بود یا بی از بهر آنکه نکاح شوی اولی یقین است و طلاق
 و بشک از بهر آنکه کسین حیض سه شبانه زده است و وی سه شبانه زده رسید است و شاید که بر سه شبانه زده رسیدی پس طلاق نشدی
 برین شک طلاق آتی شود و طلاق نداریم پیش شوی اولی و دوم و بانی از بهر آنکه شوی و دوم پیش شک شود برین مسلم
 مردی و شب از زن خود را طلاق که زن نمکین نگذاشت و سوخته خور اگر امشب تقویم دخول نیارم ترا طلاق باین زن حال حکم
 آن همین بر غیره و اگر دخول پیدا در زن طلاق شود از بهر آنکه مکان طلق در زن است چون محاسن است سوال کردند استاد که اگر مرد
 را می آورد دخول در خانه حیض جاریه و در و بال فیه خون زن نیز زوی مطهره نشود وی سه شب بود گفت با که این مرد را بعد از این
 شب بکند و در یکی خانه حبس کند که آن زن را از آنجا بر نهد و چند اگر روز شود چون روز شود شب نافه من نیز نماند که بر اینتر
 قدرت نیست مردی را با هم طلاق نشود **فصل در بیان طلاق مسلم مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری**
 نکنم که کسی در عالم کرده است ترا طلاق گفت باید که در سینه این زن خشت زندگانه طلاق نشود که در کیتی کسی با هیچ کس

آن نکرد بود اگر کسی که میگوید که کسی که میگوید که آن کار کرده بود جواب نیست که من نادر بود و برادر بیکم بود و مردی که مردن خود را گفت
اگر مرد بر من خبری نیاری که خدای عزوجل او را سزاوارده باشد که بگوید که او را طلاق شد و طلاق نشود و طلاق نشود
از بهر آنکه خدا تعالی با حق سخن گفته است مرا حقش نرود و او را خطاب کرد قلنا یا ماری که بر تو برده و سلام علی ابراهیم باز به حق گفته اند
که بنور غسل سار و طلاق نشود از بهر آنکه خدای عزوجل فرمود اوجی ربک الی النخل مراد در هر دو صورت الهام بود مسئله
مردی سوگند خورد که اگر مرد من از دنیا برون نرود مرا طلاق گفتا باید که این مرد را هرگز نکند و زن از آن جایی که طلاق نشود
آنکه زن از دنیا نیست از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید و یوسف من الارض اهل تفسیر گفته اند مرا در این آیه چیست پس بجهان بود که اگر
ویرا برون کردند از دنیا و خواجها عالم جل جلاله است بنسبت دلیل شدگی عرابی را که زن ندان کرده بود و ندوی و آن
زندان شعر می گفته است و این شعر می گفتند که گفته اند و نوشته اند شعر خرمین الدنیا و نحن من اهلها و ان شاء الله با حیا
فیها و لا ملحق فیها و اذا جاءنا السجیان یوم الحیة یجیبنا عینا و قلنا جازیدنا من السجانی شعر است که بیرون آمدن از دنیا و بودم باز
اهل دنیا و ما دین زندان از مردگان نیم از زندگان چون نباید زندان باز و نزدیک ما روزی بجای عجب داریم کوی ما از دنیا که
بشخص دلیل را معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون جس کشدن زن از طلاق واقع نشود مسئله مرد
سوگند خورد که اگر من مرد و در دنیا باشم زن از وی طلاق باید که بمسیج اندر آید که مسیج از دنیا نیست مسئله
مرد و برادر زن است گفت هر که از شما حیض منید و او را طلاق برده و او آمدند که حیض دیدم یکی راست میگوید
و یکی را گفت که دروغ میگوید در جامع الکلبه بنسبت آورده است که آنرا که قصد بق کرده طلاق
نشود و آنرا که گفت دروغ میگوید طلاق نشود از بهر آنکه از وی سبخی این مسئله چنان شود
که اگر تو حیض می بینی بارتد طلاق تصدیق داشتی این یک زن را در حق آن زن و دیگر طلاق
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن و دیگر طلاق نداریم نظیر وی البته که مردی زن
خود را گفت که تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من از او زن گفت حیض دیدم مرد گفت دروغ میگوید
در حق زن اگر چه شوی دروغ گو و استش طلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق
بار خویش پس باید در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود بگو ایست یک تن در حق اینها سخن
نشود لاجرم طلاق شود و کنیزک از او نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن بیگم که تو دانا پاک از حیض طلاق نشود
مسئله مردی مردان خود را گفت اگر سپید ستوری من از خانه من بیرون آتی ترا طلاق
آن زن دستور می خواست و مردان که بار دیگر بدستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه بجهان
اما اگر بار سپید ستوری شو بر سر او و طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن مین فرود آمد پیش بار و بگو فرود نیا بد مسئله

مسئله اگر مردی سوگنده خود که بر زادی که بید ستودی می پیرد و ای مرد طلاق اکنون نزد کجایر بر وی آمد حلال شود و اگر نه
 که ندارد و اگر بید ستودی شوهر بر زن آن طلاق دیگر شود و هم چنین اگر از بید ستودن آید بر باری که هر دو آن آید طلاق شود و هر چند
 تخلف کرده باشد مسئله اگر مردی سوگنده خود که بر زادی که بید ستودی می پیرد و ای مرد طلاق اکنون نزد کجایر بر وی آمد حلال شود و اگر نه
 مرد و اگر وکیل کرد که زن مرا طلاق بده وی سوگند طلاق داد و بقول او چنین شد و بعد از طلاق واقع نشود و بقول او بود و
 در میان ابی که طلاق واقع شود بخت ابو حنیفه رحمه الله است که وکیل هر دو کل را طلاق کرد و هر یک که وکیل هر دو کل را طلاق کرد
 و نه بر طلاق نشود بخت ایشان است که اگر بید ستودی می پیرد و ای مرد طلاق اکنون نزد کجایر بر وی آمد حلال شود و اگر نه
 شود با طلاق از بید اگر آنچه وی گفته است آن که مسئله مردی مرد و اگر وکیل کرد که زن مرا طلاق بده وی سوگند طلاق داد و بقول او
 حلال نشود از بید اگر وکیل کرده است طلاق که شوهر بخت جیت باقی بود وی طلاق باین داد آنچه مقصود است
 طلاق نشود مسئله مردی مرد و اگر وکیل کرد که با زن من طلاق کن وی زن طلاق داد و طلاق نشود از بید اگر
 است که با من ساقط شود چون می هریم طلاق بده با من ساقط نشود و بطلان واقع نشود مسئله مردی مرد
 بید طلاق و یکی او طلاق نشود یا گفتش که زن مرا طلاق بده وی زن طلاق داد و بختی نشود چیزی می پیرد که
 بکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل است که نکرده باشد و چون می بکلی داد یا نکرده و ظاهر لفظ را خلاف کرد
 است و الله اعلم مسئله مردی مرد و اگر وکیل کرد که با زن من طلاق کن وکیل دیگر بر او وکیل کرد وکیل دوم خلع
 اول حاضر بود که وکیل دوم بخت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر نمی مسئله اگر مردی مرد
 و وکیل دیگر بر او وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد و طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق
 هر چه ساقط است لفظ با من ساقط اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگر زن کار کند واقع بود
 چون وکیل اول حاضر بود کرده وکیل دوم همچون کرده وکیل اول بوده و با من طلاق است لاجرم درست
 مسئله مردی مرد و اگر وکیل کرد که زن مرا طلاق بده وکیل دیگر بر او وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد و
 اگر وکیل کرد که با زن من طلاق کن بخت او وکیل خلع کرد وی موکل خلع کرد وکیل دیگر زن کار کند واقع بود
 این زن بر پاگاه و بیکانه را خلع درست نبود و طلاق باین مرد باین زن نیکه لاجرم طلاق دیگر نشود و زن خلع
 است و است لاجرم طلاق دیگر نشود و طلاق هر چه می پیرد باین فرق بود میان طلاق و طلاق
 که در طلاق و وکیل رفت تا طلاق بدهم آمد بخت طلاق دادش موکل را گفت که طلاق بدهم و موکل
 داد و بخت طلاق بدهم است طلاق شود بخت و حاصل طلاق با بید است که امر نباد و
 است بخت و یکی امر مسلم است بخت آن بود که زن را که بید بخت تو نباد و زن را باید که بگوید قبول کردم و مرد
 که از آن بخت بخت بخت است و از آن بخت بخت بخت است و از آن بخت بخت بخت است و از آن بخت بخت بخت است

امر از دست وی برود و اما اگر محل وقوع طلاق این امر بدست زن نبود خود طلاق بد طلاق نشود تا آن ساعت که آن شرط موجود نشود صورت امر محقق
 این بود مرد زن را گفت اگر من بگریه بزنم تو نباید خود را طلاق دهی یا گوید اگر کسی بی خودم یا از ترس مرد یا با نفقه من بگریه بزند تو بای
 خود را طلاق دهی یا کسی در هیچ وقت باین امر محقق بود تا شرط موجود نشود این امر بدست زن نشود و چون امر بدست زن نشود باید که حالی بگوید که خود را طلاق
 دوام و اگر زن از اینجا بگریه بزند و آن را نکند طلاق نشود از بهر آنکه اکنون بدست زن شده و امر علیک را قبول مجلسین نباید درست آید چون
 برخواست از طلاق و طلاق واقع نشود اما اگر بدین امر بدست تو نباشد مگر فلان کار خود طلاق می بای که خواهی و هر چه وقت خواهی اکنون چه وقت بود
 واقع شود مسئله مردی بدین خود را گفت امر تو نباشد من زن گفت پذیرم مرد گفت بهر کدم این بهر کدم دست نیاید از مرد از بهر آنکه بر چنین نیست
 اندوی دست زن اما اگر گفت امر تو نباشد من گفت بر این روز قبول میکنم امر طلاق شود اما اگر گفت امر تو نباشد که اگر من فلان کار کنم خود را طلاق دهم
 زن گفت من این امر را باطل کردم پیش آنکه بدست زن شدی طلاق نشود از بهر آنکه امر بدست زن نشود و وقتی شرط موجود شود چون بخوان شرط موجود
 بقصد است پس باطل کردن وی بدست نباشد اما اگر مرد آن کار کرد امر بدست زن شد بعد از آن باطل کرد باطل شود مسئله مردی مردن خود را گفت امر بدست تو
 نباشد که خود را طلاق دهم و اینجا بخود را بعد از آن مرد گفت که اگر از من بگریه بزند که امر بدست تو نباشد و آنرا قبول آید و آنرا قبولی فی از بهر آنکه مردی در حق
 خود اخیست و در حق بنایج و کسب از من زن و و کالت دست آید اما چه تمسک بدست نیاید و اگر گفت ترا و کسب کردم که خود را طلاق دهم
 و اینجا بخود را این زن بپای خواست و گفت خود را طلاق دهم بنایج خود را بر بنایج طلاق شود و وی فی از بهر آنکه وی در حق بنایج و کسب است و در حق
 خود اخیست و با هر چه بنایج بنایج طلاق شود و کسب وی فی مسئله مردی امر بدست زن خود نباشد بعد از آن مرد پیشان شده اند که آن امر بدست
 مردن پس یکدیگر بنایج زن گفت مردم بدست نباشد از بهر آنکه مردن چه چیزی بدست آید که آن خبر را بود چون مردن خود بدست نباشد مسئله مردی
 مردن خود را گفت امر بدست تو نباشد که اگر من فلان کار کنم خود را طلاق دهم پیش آنکه از مردن کار کردی باشوی طلع کرد بعد از آن بپاشی کرد
 بعد از آن مرد آن کار کرد امر بدست زن شود بانی و در بنایج بنایج هم متاعین مختلف کرده اند بقول خواهر عالم حل بر این الدین هم است
 که امر باطل شود از بهر آنکه طلع بنایج و امر طلع و بنایج هر دو باطل کنند با قاضی امام بدیع رحمة الله علیه که بنایج و امر طلع باطل کند که طلع
 ایشان بدست طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود امر نیز باقی بود و امام محمد الدین هم میگوید که بنایج هم بدست
 زن باز خواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود و از بهر آنکه عدت را حکم نکاح است و دلیل بر آنکه
 تا و امام که زن در عدت تو بود خواهی زن را خواهی روانه بود و چهار زن دیگر خواهی روانه بود پس معلوم شد که عدت را حکم نکاح
 است لازم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی مردن خود را
 گفت امر بدست تو نباشد من زن که گفت افکند طلاق باین شود و اگر گفت امر بدست نباشد خود را طلاق ده اینجا طلاق در جمعی
 فصل در عدت مسئله باید دانست که عدت دشتن جز زنا را فرض است اگر شوی وفات یا بعد عدت واجب آید خواه
 زن مذکور باشد خواه نامذکور عدت وفات چهار ماه و ده روز است مگر آنکه حالی و الدین بیوفون منکم و نیز زن
 انرا و جای تر لحن با نفقه اشهر و عشره او اگر زن یا بار بود که شوی وفات یا بدست نباشد و اگر عدت او نکند زنده چهار ماه

و در روز چهارم که بعد از این است و ملاقات الاحمال چنین است ان فیمن حمل بن عبد الله بن ابی بنی
والذین یغنون منکم چون بعد از این است تا شش ماه بعد بود چون شود که شوی وفات یافت و از روی زن بیاورد این است
که تا بعد از شش ماه بعد از این است تا شش ماه بعد بود چون شود که شوی وفات یافت و از روی زن بیاورد این است
و اگر چه آورده است وی با اتفاق اگر چه دوم کند و از اولی که از پدر کند کنونی بایست تا حکم داد و نم شود و یا پدر که
جمله عدتها از زمان برده و بعد است اولی عدته زمانی که شوی ایشان میسر دوم عدت زمانی که شوی ایشان میسر سوم
عدت دختران غیر با نفقه چهارم عدت زمانی است پنجم عدت زمانی که حیض ایشان میسر شده است ششم عدت که کثیر
که بنده است پنجم عدته از روزی که شوی تا شش ماه بعد است پنجم عدت زمانی که حیض ایشان میسر شده است ششم عدت که کثیر
عدت زمانی که مردی دو عدت واجب است اما عدت مردان بر پشت واجب است اولی که مرد را چهار زن است یکی را طلاق
و او زن دیگر میخواند و او خود از پدر کند عدته این زن کند شش ماه است دوم آنکه مرد را زیست زمانی دیگر که در خانه زن وی زیست
آید بعد از آنکه در آن اول صحبت حلال نبود تا عدت آن خواند کند رد میسر دوم آنکه مردی زنی را که تا خواند مردان زنی را بخواند
تا خواند اول را عدت کند و در خواهر دوم را عدت و او بخواند چهارم مردی که کثیر کند یکی را که کثیر کند یکی را که کثیر کند
نه بنده ششم مردی هر دو در حجاب و در زمانی که است که اسلام آورده است یا نجی او را صحبت کردن حلال نبود تا این زن که
حیض بند شد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد بن اسماعیل که شش ماه مردی که زنی خواست که از زن بیاورد است از زمان حلال نبود که با وی
صحبت کند تا با بر زمین بند شش ماهی که حیض آمده بود با وی صحبت حلال نبود تا پاک نشود شش ماهی که در دنیا است قبول محمد و
صحبت مردان و با یک حیض بند شش ماه مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت کل کاین بر مرد واجب است و عدت
تمام بر زن از پدر که فوت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود شش ماه وفات یافت عدت دو ماه و پنج روز بود از پدر که
بندگان در احکام نمیزداند و اندک پس لازم عدت دو ماه و پنج روز واجب آید شش ماه مردی زن خود را طلاق داد و پیش
از دخول نیمه کاین واجب آید بنحیض فرغانه قوله ان طلقتم من قبل ان تمسوا قد فرغتم من فرائضه فصفوا ففرغتم
و اگر چه میگوید بود و در طلاق داد و در استعد واجب آید و شش ماه است یکی را در یکی بر این دیگر شش ماه مردی
زن خود را طلاق داد و این زن از قبل حیض نیست عدت دی ماه کند و قوله تعالی و لاسی من حیض من النساء
ان نبتن فعدتین شش ماه شش ماه اگر مردی زن خود را طلاق داد و که آن زن از قبل حیض نیست عدت وی شش ماه کند
شش ماه اگر مردی زن خود را طلاق داد و این زن از خود حیض است یک حیض دید یا دو حیض دید شش ماه آن ساعت
که هر سه زن بعد عدت وی نگردد تا چندانی که بخواهد و پنج ساله شود و گاه شریعت ویرا حکم کند یا پس وی سه ماه و یک عدت داد
تا وی بکند زنی را از آن شوی و اگر چه بعد از پیش از این فی شش ماه مردی وفات یافت زن و بر او چهار ماه و دو
عدت واجب شوند این زن را حیض میسر شده است چهار ماه و دو روز که شست و حیض ندید عدت وی که در خواهر حیض بند خوا

نه بنده مسعود امروزی فرزانه بپای خود داشت چنان بار بر زمین نمی تراطاف چون بار بر زمین نهاده است وی بسبب حیض کند
 بعد از آنکه طلاق نهیست از بار نهاده بود عدت می نهاده و بار بگذرد مسکله عدت وفات بالغه خواهد بود و اگر
 خواهد رسید بود خواهد نرسید همان چهار ماه و ده روز است هر روزی که شوی طلاق یا اگر زن حیض بین بود سه حیض عدت چهار
 تا از این طلاق سه نرسد یا که نشود عدت گذرد شوی دیگر تر و اندکی سن اگر طلاق داده است همان است اگر یکی طلاق داده است همان که
 طلاق باین دو ماه است و اگر رجعی و او است باین اندک حکم عدت همگی است لقول تعالی المطلقه علیها من نفسها ثلثه تحرم و لا یحکم
 باین آن بجز از او هر سه مسکله امروزی مرزن خود را طلاق هیچ و ادکم از دو سال این زن فرزند آورد و نسب نهی ثابت شود و عدت این
 زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد و نسبت ثابت شود و عدت بگذرد و از هر یک که در شکم او زیادت از دو سال نماند چون در کثرت
 از دو سال معلوم شد که این بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتمد وی نماند اگر چه عدت بگذرد و اما اگر این زن را طلاق
 باین و ادکم از دو سال فرزند آورد و نسبت ثابت شود و عدت نرسد و اما اگر طلاق باین و او زیادت از دو سال کشید و نسبت ثابت شود
 عدت وی پیش از آوردن گوشتش نه که شسته بود و بخشش را این فرزند آورده بود و از شوی دیگر که باین زن را نسب کرده بودند بنا
 مروی زن بنده خواست بعد از دخول را طلاق داد که این بنده حیض بین نبود عدت وی یک ماه و نیم ماه که در از هر یک که بیاض علیه السلام
 فرموده است طلاق از مدت آن عدتها بیاض آن بی طلاق بنده و بود و عدت وی و حیض بود از هر یک که حیض طلاق بخیری نبود
 دو طلاق و اقله یک و دو حیض از هر حیض بین نبود عدت وی یک نیم ماه که در و اگر در روزی که تا یک نیم ماه تمام شود رسیده شد از هر
 حیض واجب آید و اگر در روزی که باین و حیض بگذرد و نه چهار روز که در این روز سه حیض واجب آید و اگر در روزی که تا این سه حیض بگذرد
 که شوی وی وفات یافت باز از هر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسکله اگر ام ولد رسد ستوری خواهد شوی خوا
 پیش از آنکه خواهد خبر یافتی وفات یافت کنیز که آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است زوایا بی گفت آنکه می که پیش از وفات
 خواهد شوی با وی دخول آورده است یا اگر دخول آورده بود و اگر فی بر انداخته شود از هر یک که عدت خواهد
 واجب آید چون در عده بود شوی که دلش روا نبود عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر شکال گویند که بدخول شوی خواهد
 خواهد ساقط شود از هر یک که بضم کنیز که مشغول شده عده شوی بروی واجب شود باین دخول از هر یک که فرانس خواهد فرانس
 او است فرانس شوی فری که هر یک که فرانس شوی بود فرانس به طلاق شود مسکله و خود را خواهد شوی و او شوی طلاق او خواهد از او کرد
 و بر وفات با قدر و نمیدانند که کدام است وفات یافت بروی چهار ماه و ده روز عدت واجب گویند و یا دو ماه و پنج روز با اتفاق چهار
 و ده روز اما درین چهار ماه و ده روز قبول ابو حنیفه چهار ماه و ده روز که در وی حیض بود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که
 در حیض بود مسکله هر زن که خود را طلاق داد و زن عدت بود که شوی و وفات یافت و بی چهار ماه و ده روز که در حیض بود که طلاق این است یا حی
 طلاق رجعی و یا بهر دو و طلاق باین بود جز از هر یک که طلاق رجعی بود و از هر یک که طلاق باین است شوی که نشسته است بیکانه بود
 اگر که حیض بود و اما اگر طلاق در غرض است اکنون هر دو وفات یافت عده وفات واجب آید با عدت طلاق بیک نیم طلاق رجعی داده است

چنانچه این که در حق او است جواب بآن است و اگر چنین بود است بگویم که در حق او است و این که در حق او است
 زن و بود که بر وی مهر جعفر بود و بیچاره او روزی که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 در آنکه بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 رانگی کند بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 سر جعفر و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 و آب آید که از پیر شوهر بپوشد و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 چنان بود که جعفر در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 و آب آید که از پیر شوهر بپوشد و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 خود را با یاد که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 تمام آن که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 الله تعالی بعد از این که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 بانی جواب نشود از پیر شوهر که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 میگوید که این که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 اما بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 و بانی که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 از خدا ان را از او بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 هر از او بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 من از او بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 که از او بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 انداد اگر در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 انداد و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 شکم تو که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است
 صورت و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است و بگویم که در حق او است

[illegible]

که گفته شد مسئله مردی سوخته خورد که من آب این جوی نخورم از هر جای که خواهد خورد و سوخته فرو و آید از هر آب که از همان جویست
مسئله بروی سوخته خورد و که من ازین چاه آب نخورم بچاه فرو و آید و همان بر نهاد و آب خورد سوخته فرو و آید از هر آب که از
نیست کسی بچاه فرو و آید و همان به بند و آب خورد و آب بر و جوی که بر گشته و وی بخورد سوخته فرو و آید و ابو حنیفه فرق بران
جوش و چاه است که عرف است در جوی که همان بر نهند و آب خورد و وی عرف نیست در چاه که همان بر نهند و بخورد نظر نمیکند
است که اگر سوخته خورد که من آن را در جوی خود مانع این را در جوی خود سوخته نیاید از هر آب که عرف نیست که کسی در خام خورد و به تحقیق
او عاجز باشد بی زهریم و مجازش آن بود که هر چه از آن در سازند بخورد سوخته فرو و آید مسئله اگر سوخته خورد که من آن را خام نخورم
پست خورد سوخته فرو و آید از هر آب که پست خورد و آن عرف است مسئله مردی سوخته خورد که کندم نخورم کندم بران خورد
سوخته فرو و آید و اگر گوید که کندم نخورم کندم خام خورد و بقول ابو حنیفه سوخته فرو و آید و بقول ابو یوسف و محمد سوخته فرو و نیاید
اگر سوخته خورد که من کندم نخورم کندم را از کرد و پخت و خورد سوخته فرو و نیاید از هر آب که ویرا کندم خوردن گویند آن خوردن
گویند مسئله اگر سوخته خورد که من جو نخورم جو بران خورد سوخته فرو و نیاید که عرف نیست مسئله اگر بر روی سوخته خورد
که من گوشت گوشت میوه نخورم گوشت بنخورد و یا گوشت میش یا بچه نخورد سوخته فرو و آید اما اگر سوخته خورد که من گوشت نه نخورم
گوشت بچه نخورد یا بشیر یا بکبک سوخته فرو و نیاید از هر آب که فرق است میان خاص و عام بکفین اسم خاص است همان و غیر از آن
گیرد و چیزی دیگر را اما اگر گوشت اسم عام است بر از آن کرد و نظیر آن میسند چنان بود که مردی سوخته خورد و که سبک نخورد و نه نخورد و بگوید
خورد سوخته فرو و آید از هر آب که مسئله اسم عام است بر از آن گیرد اما اگر گوید که نخورم اسم خاص است بر از آن گیرد و عام را سبک
مسئله مردی سوخته خورد که من زعفران نخورم کباب خورد بلذ عفران باز عفران بیک اندر که نداید با که که دند وی خورد
سوخته فرو و آید از هر آب که زعفران نخورد و بر از آن کرد و نظیر آن میسند چنان بود که مردی سوخته خورد و که سبک نخورد و نه نخورد و بگوید
سوخته خورد که من میوه نخورم انگو خورم یا نون خورم یا نان خورم و بقول ابو حنیفه و این بر صورت سوخته فرو و نیاید از هر آب که میگوید
که اینها میوه نیست و که اینها نان است و فاکته را جدا کرد و عصاره جدا شد انگو میوه نیست و درخت و میوه را و خورده
میوه را نه فاکته داخل در آن چون فاکته را جدا کرد و خورده و نان را جدا کرد پس معلوم شد که اینها میوه نیستند و بقول ابو یوسف و
محمد سوخته فرو و آید که این را و حلف است پس لا جرم میوه بود سوخته فرو و آید مسئله مردی سوخته خورد که میوه
نخورم ربلم خورد و یا نون خورد و سوخته فرو و آید و اگر سوخته خورد که میوه نخورم خیار خورد و یا درنگ خورد
سوخته فرو و نیاید مسئله مردی سوخته خورد که میوه نخورم خور بزره نخورم تر بزره خورد سوخته فرو و
آید نیاید و هر چه در تابستان بود میوه تابستان افتد و هر چه زمستانی بود میوه زمستان افتد مسئله
مردی در زمستان سوخته خورد که من میوه نخورم خور بزره کشته خورد سوخته فرو و آید و اگر همین خور بزره
کشته را در تابستان خورد سوخته فرو و نیاید مسئله اگر سوخته خورد که در آن کو نخورم زرد آلو خورد که سر زرد

کرد دست بقول بپایه خود سوخته فرو آید از بهر آنکه بهمان باز نماند و خنده بود و در او خور دی یافتیم لا بر هم سوخته بقول
اگر شیر بخیزد بود سوخته فرو آید اگر کمتر بود دل مردی سوخته خور و که این کرده خورم ازین کرده پاره پاره کشید و باقی خور سوخته
فرو دنیا یاد از بهر آنکه سوخته بر کمال اندک بعضی در کشت و ادکل خانه سوخته فرو دنیا یاد اما اگر عین گفت که من ازین کرده خورم از بهر آنکه
خود سوخته فرو آید از بهر آنکه این کرده گوید بر بعضی یافته مسئله اگر مردی سوخته خور و که انکو خورم خور و سوخته فرو آید
بقول نام بکف فصل بخاری از بهر آنکه عرفت است که خور از ترز که میگرد و میگوید در اینجا چندان است اما میگوید که چندان خور است
چون انکو خور و از آن سوخته لا بر هم سوخته فرو آید اما بقول علماء ما خور و دنیا یاد مسئله اگر مرد سوخته خور و که من انکو خورم
انکو در بیشتر و آید و سرود باقی پاره انداخت سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه انکو خور و دن نگونید مسئله اگر مردی سوخته
خور و که من انکو خورم شکر بان اندر ساد و بر قید سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه عرفت در شکر خور و دن چنان است مسئله اگر مرد
سوخته خور و دن شیرینی خورم هر چه شیرینی بود بخور و سوخته فرو آید اگر گوید که من شیرینی خورم اگر خور و سوخته
نیاید از بهر آنکه همان شیرینی از آن گیر و چیزی دیگر مسئله اگر سوخته خور و که من شیرینی خورم حصید خور و سوخته فرو آید
گفت بلبریم که حصید سبب خور و است اگر حصید سبب خور و سوخته فرو دنیا یاد اگر پخت خور و سوخته فرو دنیا یاد مسئله اگر مرد
سوخته خور و که من شیر خورم کرد حصید خور و دیگریم بیشتر بقول بپایه خود سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه چون و بر پایی میزی دیگر بختند
و می نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر خالیده سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است و اصل علم مسئله اگر مردی
سوخته خور و که من شیر خورم بپاشا مید سوخته فرو دنیا یاد اگر گفت نیا شناسم نان شیرید کرد خور و سوخته فرو دنیا یاد و کتاب
انست افاتیة البرالیت آورد و است که اینجا می بود که سوخته جازی خور و بود و یا مرد قاضی زبان بود اما و کلم سوخته فرو دنیا یاد
بپاشا هم که ریخته خورم و فتوی بر نیست مسئله مردی سوخته خور و که من گوشت خورم گوشت مرغور سوخته فرو دنیا یاد اما اگر گوشت
خورد که من گوشت خورم سر بریان خورید سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه در نمیند اعتبار برتر کشنده را بود و در خورنده سر بریان را
قصاب گوید و در استر گویند اما اگر در خوردن سوخته خور و است که من گوشت خورم در حقیقت گوشت است سوخته فرو دنیا یاد
بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوخته که من موی خورم و موی خور و سوخته فرو دنیا یاد اگر سوخته خور و که من موی خورم موی
باید سوخته فرو دنیا یاد بدان مسئله که در دم و اندک مسئله اگر مردی سوخته خور و که من گوشت خورم گوشت مرغور سوخته فرو دنیا یاد اگر گوشت
که من فی ناسا دم بود و یا ملائید سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه بحقیقت این همه است مسئله مردی سوخته خور و که من این خورم سوزان
خوید یا جوال در دیا بالار و نماند این سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه فرو خورنده اینها را اگر نگردد اما اگر سوخته خور و که این ناسا دم
که ام از دنیا بسا و سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه بحقیقت این همه است مسئله اگر مردی سوخته خور و که من این خورم نماند نیایم
این خانه را باز کردیم باز نماند چوب گوشت و کل را خورد سوخته فرو دنیا یاد از بهر آنکه چون باز کردندش خانه خانه من از خانه
انکو هم باز پدید آمدن دهنه باز نیاید مسئله اگر سوخته خور و که من این سرای اندر نیایم این سرای باز کردند و می اندر آمد سوخته

فرو دایده از بهر آنکه مسرعی باز کرده و نام مسرعی از وی برخیزد و او را خانه مسلم خود به جهت چای شب در وی توان سپردن
چون را باز کرده اند تا ندینیم هم خانه مختلف مسرعی را اگر سوخته خود که در مسرعی نیامد مسرعی را اندر اندک باز کرده اند سوخته
فرو دایده از بهر آنکه مسرعی منکر است چون منکر بود هر کامل از او اندک در کامل آن بود که با او را بود سوخته مردی و منکر خود که
من این پیر این پیر این را باز کرده و باز از آن گویند و پوشیده سوخته فرو دایده از بهر آنکه پیر این خانه را باز کرده و باز از بهر آنکه
سوخته فرو دایده از بهر آنکه همان منکر که گفته شد مسرعی سوخته خود که من این پیر این پیر این سوخته مرد را باز کرده و باز از بهر آنکه
سوخته فرو دایده از بهر آنکه پیر این را چون باز کرده مسرعی بی روی اقی و اگر چه در خانه اند این را پیر این باز کرده و خوانند
لاجرم سوخته فرو دایده مسرعی اگر سوخته خود که من این پیر این پیر این را چه گرد پوشیده سوخته فرو دایده از بهر آنکه
و بهر چه خوانند پیر این بی مسرعی سوخته خود که من این پیر این را چه خوانم این را چه باز کرده و سوخته فرو دایده از بهر آنکه
فرو دایده از بهر آنکه اگر مسرعی باز کرده و نام که مسرعی بی روی سوخته خود که من این پیر این پیر این سوخته مردی باز کرده و
پیش کشی نماید چنان خانه اگر سوخته خود که در کشی نه کشی را باز کرده و باز خلو کرده و در وی نشست سوخته فرو دایده از بهر آنکه
در کشی یافتیم در غیرت اعلی اشارت کرد چون کشی خانه سوخته نیز خانه فرو دایده از بهر آنکه میان این و میان آن مسرعی سوخته خود که
من این خرگاه اندر نیامد این خرگاه و از این جایگاه بر سوخته بهیچای دیگر زنده با سوخته که این سوخته در نیامد این را با چای دیگر زنده
آمد در هر صورت سوخته فرو دایده اما اگر این خرگاه را از دیگر یک جدا کرده باز از سر دوخته و آمد سوخته فرو دایده از بهر آنکه دیگر
جدا کرده و مسرعی پیشگاه خانه سوخته نیز خانه مسرعی سوخته خود که من پشت باین ستون بر نهیم این ستون را از اینجای
بر سوخته و عمارت کردند با همین ستون در بر جانهای نهاده و مسرعی پشت نهاد سوخته فرو دایده اما اگر سوخته خود که من پشت
باین پیل پیر بر نهیم این پیل پیر را باز کرده و باز به پیش خشتهای بر آوردند سوخته فرو دایده از بهر آنکه میان ستون پیل پیر
ستون بیرون فرو دایده پیل پیر چون بر پیل پیر بنواهند چون باز کنند پیش پیل پیر خانه مسرعی سوخته فرو دایده از بهر آنکه
برین تخت نشینیم بر نهیم این تخت نهاد این را خسته و مسرعی پشت سوخته فرو دایده از بهر آنکه نه این تخت است
اگر بر تخت تخت دیگر نهادند بر این تخت نشست سوخته فرو دایده از بهر آنکه تخت با تخت مجلس بود چون مجلس دیگری آمد
مجلس اول را اعتبار خانه نظری نیست که مردی سوخته خود که من بر این بستر نشستیم بر آن بستر بکار نشیند بر وی تخت نشیند
فرو دایده اما اگر بستر دیگر بر زیر این بستر آهنگد بر وی خفته سوخته فرو دایده از بهر آنکه گفتیم مسرعی سوخته خود که من
به این زمین نشینیم بر او را آهنگد نه بران بود یا نشست سوخته فرو دایده از بهر آنکه عرف کسی بود که بگوید بر زمین نشست
گویند که بر بورد یا نشینیم دیگر آنکه کسی خوابد بر زمین نشیند و بر او گویند بر زمین نشیند بر بورد یا نشینیم مسرعی
مردی سوخته خود که من بر این بام نشینیم بر بام بود یا آهنگد ندوی بر بام نشست سوخته فرو دایده از بهر آنکه بای
ایان بر وی است و عفا کسی و بر او گویند که بر بورد یا نشینیم بر بام نشست سوخته فرو دایده از بهر آنکه بام نشیند و

و میان کمر بزرگ بنشیند بر بر سر مسئله اگر مردی مانند خود بخت کرد و گفتش که تو دو کفن می بینی آن کفن نمی بینم مرد خشن که گفته که کفر
و زین دست بر دو کفن تر حلقه کفن آن دست بر دو کفن اولی ترست می کند فرو و نیاید از بر تلکمر برادر دست بر دو کفن نهان در سینه آن
مردان پس نیافریم که فرو و نیاید از بر تلکمر خست که مردی سوخته خور و کبابی درین خانه نترسم بر خانه نشست و بایر اعدین خانه را بگفت
فرو و نیاید از بر تلکمر گفت که بانی این خانه نترسم برادر از بر حقیقت اندازن خود حقیقت حقیقتا از سلف نیافریم که لا یم سوخته فرو و نیاید مسئله
مردی سوخته خور و کبابی جامه پوشیده خود و پوشیده دست و پا که بر فرو و زانو و پیران کبزه اگر یک ساعت بر زمین افتد صدی شود و بر
دوام و کمر نهان است که کوی که اکنون پوشیده استی همچنین اگر مردی سوخته خور و کبابی برین سوخته خور و کبابی خود و کبابی است و با بر بر فرو و زانو
اگر یک ساعت همچنان باشد سوخته فرو و کبابی بپاشد که دو کیم مسئله مردی سوخته خور و کبابی بر سوخته خور و کبابی بر کبابی است و با بر بر سوخته
آیهانی تلکمر که سوخته خور و کبابی است اگر تلکان بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
فرو و کبابی تلکمر نهان بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
پوشیده بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
اگر مردی سوخته خور و کبابی بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
ساعتی همچنین باشد سوخته فرو و کبابی مسئله اگر مردی سوخته خور و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
آنرا پوشیده بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
فرو و کبابی اگر تلکان بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
مرد بزرگ پوشیده بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
با فرخت شوی از تلکمر سوخته فرو و کبابی مسئله اگر مردی سوخته خور و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
بجو و پوشیده بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
از بر تلکمر سوخته فرو و کبابی مسئله اگر مردی سوخته خور و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
گرفت و چون آن وقت در آنش و آن نهادهای سبوان و غیره برید و یک نهادهای دیگر انداخت و در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
اگر سوخته فرو و کبابی بود و یا نرا نخی با نخی سوخته فرو و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
اندوی نیافریم که سوخته فرو و کبابی مسئله اگر مردی سوخته خور و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
فرو و کبابی از بر تلکمر سوخته فرو و کبابی مسئله اگر مردی سوخته خور و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
بود و اگر تلکمر سوخته فرو و کبابی مسئله اگر مردی سوخته خور و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
فرمان و بخت را ازین خانه بردن باید بردن و اگر تلکمر سوخته فرو و کبابی مسئله اگر مردی سوخته خور و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی
بر سوخته فرو و کبابی مسئله اگر مردی سوخته خور و کبابی در کار و دست و اگر خوب بود و یا تلکان بود و یا نرا نخی

مسئله مردی سوگند خورده که اگر خود را در وی از خانه من تر اطلاق ننماید بگویند فرست با بسوخته را بجزیت و از وی بخانه یار
رفت سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه از خانه نشوی بخانه مادر زفته هست مسئله مردی هر زن خود را گفت اگر تو بخانه مادر وی تر اطلاق
زن برآمد و بنزد یک خانه مادر آمد و ششم آنکه بشوی سوگند خورده است باز گشت سوگند فرو دایه بانی بنکریم که مراد مرد رسیدن خانه مادر
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرو دنیا بدید و اگر مراد رفتن بود سوگند فرو دایه مسئله مردی سوگند خورده که اگر تو بخانه مادر زفته
تر اطلاق این زن رفت تا بدید خانه مادر را و از داد و با وی سخن گفت ولی در نیامد سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه سوگند بدر
آمدن خورده هست چون در آن من نیافتم سوگند فرو دنیا بدید مسئله مردی سوگند خورده که من باین خانه در نیایم پیام این خانه باین
سوگند فرو دنیا بدید جواب عرف اما جواب کتاب سوگند فرو دنیا بدید قضیه اولیث آورده هست که این جای بود که سوگند بخازی خود را
اما اگر بگویم بود سوگند فرو دنیا بدید که بام را بام خواند و خانه را خانه مردی سوگند خورده که من درین بدید نباشم در باغات می ماند
سوگند فرو دنیا بدید بعضی گفته اند که اگر چیزی بود سوگند فرو دنیا بدید اما اگر سوگند خورده که شهر نباشم هر چه از دروازه شهر بیرون
رفته باشد سوگند فرو دنیا بدید اما اگر سوگند خورده که من درین ولایت نیایم سوگند نباشم باید که از بعضی کتب بیرون رود و بعضی گفته
اند که ازین روی اگر مرید نگذرد و از آن فرق نگذرد سوگند فرو دنیا بدید مسئله مردی سوگند خورده که من باین کوچه سخنها نگنم این
مرد بیکه گران شد پس گفت سوگند فرو دنیا بدید که مراد او نیست خواهند و همان شخصی قایم است مسئله اگر سوگند خورده که این خوره
خوره را نکور خور و سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه این خوره خانه چغری دیگر شد سوگند از بهر آنکه بود که آن خوره در دن و بر بعضی
بودی لاجرم سوگند فرو دنیا بدید مسئله مردی سوگند خورده که من ازین مره خورم این مره بچه شود بخور و سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه
از گوشت خام تا گوشت پخته تفاوت بیشتر بود لاجرم سوگند سوگند فرو دنیا بدید مسئله مردی سوگند خورده که این بچه غارت کنم غارت
کرد این مرد بان موافقت کرد و عمر را حدت رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورده باقی غارت را پس زید تمام کرد سوگند فرو دنیا بدید
از بهر آنکه غارت کردن پس زید یا فتم مسئله اگر مردی سوگند خورده که من بزیه اقامت کنم غارت کردی بجز اقامت کردی و بجز
حدت رسید زید را خلیفه کرد و باقی غارت زید تمام کرد سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه اقامت بزیه نکرده است مسئله مردی سوگند
خورده که اقامتی نکند تنها نماز نبرد و بجز اقامت آمدن و بوی اقامت او کرد و حدت رسید زید را خلیفه کرد سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه
استاده اما اگر کسی مرگواه بود که من کسی اقامت نکند جماعتی آمدن و بوی اقامت او کرد و سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه جماعتی آمدن
را اگر برست جماعت تمام کند بانی بنکریم اگر برست جماعت تمام کند سوگند فرو دنیا بدید اگر کسی سوگند خورده که من غارت
نکنم اقامت کسی دیگر کرد و حدت رسید و بر خلیفه کرد و باقی غارت تمام کرد سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه اقامت کردن
یا فتم مسئله مردی سوگند خورده که من غارت نکنم جماعتی نشسته بودند و وی در آمد و سلام کرد و انقدر در میان آن
بود سوگند فرو دنیا بدید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر انقدر در غارت بود و دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام
غارت و سوگند فرو دنیا بدید بانی بر قول بعضی آنست که اگر انقدر کردی سوگند خورده است بر دست راست وی یا بر دست چپ وی سوگند فرو دنیا بدید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دارد و کاین دیر بنجد یا بر چون بناید لاجرم تسلیم نمودن آنچنین تسلیم نیست پس درست نبود و اما علی بن ابی طالب علیه السلام مردی دروغ
 سلم است یا مردی آن وقت محمد غوره نبود و اما وقت حال را غوره شد و این دو و همان است تا در دهم مسئله بناید که هر یک در دهم سلم نزد و سلم
 شرط است یا بی بر قول ابوحنیفه شرط است و بر قول صاحبیه هر شرط نیست و صورت وی همان است که مردی گفته است که با من میسبک با تو سلم است و
 گندم بر قول امام ابوحنیفه به معلوم است کاین چند است و درست نبود و بر قول صاحبیه درست بود و جهت ایشان آنست که میگویند که کاین سه سبک است و چون از
 بود و درست بود و جهت ابوحنیفه آنست که گفتار است و در میان ایشان درست نبود و مسئله سلم بقیاس درست نیست و با سحان درست است
 و وجه قیاس آنست که چنانچه مسلم هر حکم بر هر نامی که درونی خیریم یا میسبک کند که میسبک کن آن چیز که ترافیت اما وجه سحان آنست که چند صبر بر
 و صاحب بر بن عبد الله انصاری بنو رابره میسبک کند چنانچه مسلم چون از در چند بگوید که آن هر که از دیکه سلم میسبک کند و کسب او و سال حال دیکه و صاحب
 علیه السلام و او است و ایشان از اسم بگوید که در است که در و بنو دی چنانچه مسلم هر مردی و چنانچه در غایت این اسم را با تجارت که در است
 با تجارت با تجارت و بر او و دینی من هم شرط و دینی من هم یا میسبک کند انسان و در خصوص سلم چنانچه در و مسلم که سلم کن شرط و دینی من هم
 نبود متوافقی کرد و از این شرط و وضعت و او در سلم از این که صاحب مردان بوی یا از سلم است مسئله مردی بدیده در سلم است بعد از سلم
 با مردی حال که مسئله از این بگوید که در این گندم نیست دل از از فلان مردانند و باید سندان بروی روز و روی این گندم است آن مرد وقت بنزدیک
 که بوی حاکم کرده بود و در حد من گندم بر کشید و در حوالی وی کرده و بنو دما باز بسلم بر کشید از این که دزدن دوی یا دیکه بر خیزد و دیکه بر
 فرو شنیده را اما اگر حد من گندم و دیگر من از آن مرد و در این حد من گندم من را بر کشید و پیش وی و در حوالی که در پیش صحبت بود و در حد من
 فرو آنست که تسلیم کردن در حوالی یعنی با درست بود و اما وجه این بود و درست نبود مسئله مردی با مردی حد من گندم سلم نسبت این دو بسلم سلم
 آنکه خواص من این سلم را قاتل کردم سلم علیه السلام که هر سلم نیست تا باز بگویم اما فلان چیز باز از تو فروشم همان سلم چنانچه سلم بود و
 یا بی بر قول امام ابوحنیفه و بنو دما بر قول فرو و دما و جهت وی آنست که چون آن سلم را قاتل کرد فلان سلم بر گردن وی و در حد من
 دین هر چه فرو و دما و اما علامه را میگویند که اگر این را در اولی خلاف کرده باشم خبر بنیام علیه السلام که فرو و دما تا خدا را سلم و سلم
 یعنی بگویم که هر حکم که سلم است یا با سلم سلم لاجرم هر چه بر این گندم روا بود مسئله مردی بروی سلم است و حد من گندم حال که در روستای
 آنکه در حوالی ای دوی داد و برد و این گندم را در حوالی که در و این گندم در راه هلاک شد از روستای هلاک شود و اما اگر گفتند حد من گندم دیگر از دوی
 داد و حد من گندم من را در حوالی داد و در این حوالی گندم با من دیک من را هر دو سلم من گندم را در حوالی هلاک کرده در راه هلاک شد و هر چه من است
 از فرونده هلاک شود و هر چه دین است فروشنده از این که هر چه من بود چون با مردی در حوالی که تسلیم افتاد و اما وجه دین بود و در دست
 فرونده نسبت تسلیم در دست نبود لاجرم حد من گندم از این هلاک شد و حد من از آن اما اگر هر دو سلم من را در حوالی که در و در آن هلاک شد
 جواب بر تفصیل است اگر نخستین آن حد من گندم من را در حوالی کرده بود و با دین را هر دو سلم من را در روستای هلاک شده یا گندم از این که
 حوالی دوی مسئول کرد بکنند فروشنده حد من گندم من را تسلیم در دست نبود لاجرم هر دو سلم من را در روستای هلاک شد اما اگر چنانچه
 که پیشتر گندم من را در حوالی کرده بود و با دین را یک حد من اول از فرونده هلاک شد و آن حد من دوم از فروشنده مردی با مردی حد من گندم

سبب است عاقل اندر دستانی گندم را پاک کرد و نیز یک شهری اندک جوال بدنه ناکندم بیارم جوال بوی او دور دستانی گندم را پاک کرد و
 یا سیار و او را کرد و نیز یک شهری گولین آورد و دیگر درام پیش از بهر که دوی و در دستم نیست چه باید که تامل شود باید که از آن
 اوقات کند تا بدید کردن دو سالی شود بانه در این آمد و راجع کند نگاه دارد و تامل شود مسلم دوی مردی در صدری گندم مسلم
 است حال آمد و دستانی اندک جوال بدنه ناکندم از هم شهری جوال او دو سالی آورد و کردن داد و گیس گندم از بهر تبیین پاک کردن و کردن
 روستائی همچنان کرد و بدید پاک شد از ترند بلال شود و از بهر پاک کردن با سبب پاک آن در دستانی و گیس شود بقبض و تسبیغ افناد
 آن از ترند پاک شود و از فرو شدن در فی فصل باید که پیش از مسلم در بهر جرد و ولایت که اعداد و مقادیر است باقی و مسلم دوی مرد
 و هر چه اعداد و مقادیر است بر قول ما را مسلم دوی مرد نیست و بر قول شافعی هم راست اعداد و مقادیر به چون جوز و تخم مرغ و زبانه
 رد و ابو دوا اعداد و مقادیر چون خرزهره و انار و غلام و کینر که حیوانات چون چهار پا یاق و در این بار قبول علماء و محدثان مسلم رد و ابو دوا و غیره
 شافعی هم رد ابو دوی را و ادویه میکند که پنجاه بر علی الله علیه السلام چنین فرمود که اگر کسی ببرد و شرب و در ابو دوی را باطل شود
 که روست باید که اینها را نیز رد و ابو دوا و بخت علماء ما هم است که عمر خطاب رضی الله عنه دوی را بهر بر باد در میان خطبه که ت کاگان
 باشد که یکی سن داد و سن رد و ابو دوا و سن دندان بود یعنی هر که مسلم است و بخیر که آن نیز با فندان بود و علماء و الله اعلم بکماله
 اگر مردی در شهری مسلمی بنده رد و ابو دوی و کتاب آورد است که مسلم پیش رد و ابو دوا و بدید دوی از بهر اذیت است و مسلم رد و ابو دوا
 رد و ابو دوا یعنی گفته اند که دانیو که دوی هم چون زردیم است یعنی در بهر بانی خبری سازند بانی را نیز همان است
 اما جواب درست تر آنست که مسلم در پیش رد و ابو دوا مسلم دوی دندان مسلم می بنده رد و ابو دوا و ابو دوا و ابو دوا
 چهار رد و ابو دوا چون شریک است مسلم بای اندا و بخت ابو خنیف است که هر چه خبر از ابو حنیف مسلم از ابو حنیف و ابو حنیف تواند و خبر
 آورد و این سخن شایعست رد و در میان ایشان و دانیو اما ایشان میکنند چون شریک است ابو دوا و بخت دوی تفاوت پیشتر نبود باید که
 تنگ یا چایانی اگر دانیو یا خشک رد و ابو دوا چون شریک است ابو دوا و بخت دوی تفاوت پیشتر نبود باید که اگر دوی در حدیث
 دان یاد و حدیثی است ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا
 آوردن شکی که گفته دخی نیز معلوم تر اند کردن مسلم دوی در گوشت مسلم می بنده رد و ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا
 استخوان مسلم بنده رد و ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا
 که درست بود ابو خنیف هم میگوید که گوشت دهن مناعت رد و در میان ایشان که بخت آن بزدی را هم رد و ابو دوا و بخت دوی ابو دوا
 مسلم می بنده رد و ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا
 بنک بنده رد و ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا
 رد و ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا
 که چند آید بر دوی و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا و بخت دوی ابو دوا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بمردی ازین تخم با بعضی فاسد بیرون آید و بعضی شکو به قول ابو حنیفه رحمه الله با هیچ در کل باطل
 بود و بر قول صاحبیه رحمه الله در آنچه بلغزه بود و هیچ فاسد بود و در آنچه شکو بود و هیچ در سنج
 حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست که تخم مرغ بلغزه با بی نیست چون مال نبود لاجرم که هیچ کل کرده
 اند باطل بود و نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را با زردی پر در را یک سنج فروخت یکی مال
 معلوم با اتفاق سنج بنده باطل بود و از هر یک چون سنج یکی است و از او اصلا ملک کسی نشود لاجرم سنج بنده
 باطل بود و آنچه در مسئله است جواب همین بود و از ابو یوسف و محمد رحمه الله میگویند فرق است
 میان تخم مرغ و میان نژاد و بنده و تخم مرغ بلغزه شاید که یکی خردا کاراید شش لاجرم هیچ
 را فاسد گویم باطل بی بر قول ایشان آنقدر که بلغزه بود مشتری مثل آن نبرد و بوی که باقیم
 است تسلیم کند و بپا بستند و آنها که نیکو است خود سنج جائز آمده است و خواهر از هر یک
 و از بر قول ابو حنیفه رحمه الله آنها که بلغزه آمده است مال نیست چون مال نبرد تسلیم کردن آن سنج
 واجب نبود و آن سنج که نیکو آمده است مثل آن باز خرد و بپا بست و هر دو را باز بپا بستند اگر باقیم
 گوید که چنان ده که برده پرده را باز از مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن چیز را و از هر یک
 مال نیست **مسئله** مردی صد جوز خسرید ازین صد جوز زده و پنج جوز آمد آن بخوبی و از هر یک
 یکی اند پرده و اگر همه پنج آمد بر قول ابو حنیفه رحمه الله سنج باطل بود و از هر یک که سنج است
 است چون معدوم بود هیچ باطل بود بعضی مشایخ گفته اند بگریم که این پوست جوز را بجزی
 میخیزد از هر سوختن را با بی اگر میخیزد آن پوست را هیچ فاسد بود باطل است کوز جوز مثل است
 نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مشایخ آن عاقل آمدیم بقیمت باز کردیم از
 پیرانکه کسی نداند که آن جوز دیگر همچنان سنج است یا بی قیمت آن پوست بود و هر چه بخردان قیمت
 وی باز دهد و سبهای خود باز ستاند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کند **مسئله**
 مردی ده که و غریب و پرده تلخ بیرون آمدند سنج باطل بود و از هر یک که کد و تلخ مال نیست وی هیچ جز را
 فرو نشود ویراستور بخورد اما اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابو حنیفه رحمه الله هیچ در کل
 باطل بود و بر قول ابو یوسف و محمد در کد و شیرین سنج جائز بود و آن کد و شیرین را قبض کند و آن تخم را
 بپا بستند ابو حنیفه میگوید که وی تخم مالی نیست اما این کد و شیرین را از سریم کنند تا رو بود و در مقابل آن
 بپا بستند و **مسئله** اگر مردی چهار غریب یا بادنگ اگر شیرین آمدیم و رو بود و اگر تلخ آمد با اتفاق هیچ جائز بود و اما اگر
 کردن از هر یک که در چنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از رو بپا بستن و نقصان آن بود که اگر کسی

ستور خود بپایان اندازه بگیرد و باقی دیگر از میاهاست مانند مسئله مردی خریده خریده تمام اندیج درست
 بود و باقی بقیعان رجوع کند از بهر آنکه ویر استور خود را اما اگر زندگی تمام کند آنرا اعتبار نبوده مسئله مردی
 داده کاوی مغفوشد و بی باین شرط که هر روز پنج من شیر میداد گفت این بیع فاسد بود و از بهر آنکه این شرط
 که ایشان کرده اند شاید که بچنان بود شاید که بچنان نبود و لا هر جمیع بیع بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید
 من این ناد کا و را میفروشم بشرط آنکه وی با شیرست هم درست نبود و از بهر آنکه شاید با مالکون شیر داده بود
 اکنون شیر نداده لاجرم ضرر بود و در حق مشتری و حکم که بیع بشرط بیع فاسد کند و الله اعلم بالصواب
فصل در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست
 که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و بهر یکی از ولایت نسخ عقد بود و هر کدام از این دو یکی کو پیش
 این عقد را بر نداشتیم بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بروی قیمت واجب است و بیع
 فی از بهر آنکه بیع فاسد از حکم غصب است همچنانکه مردی کلاه غصب کرد و در دست این غاصب این کلاه هلاک
 شد بر غاصب قیمت واجب کرد و بیع در مسئله نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بیع
 کدام است و قیمت کدام جواب آنست که بیعی است که خسار دیده بود و آن قیمت آنست
 که اهل آن گویند که این از خیریان با چندی آرزو و آنرا قیمت خوانند و صورت
 مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواه
 این غلام را بهشت دینار فروخت تا آنکه فاسد است که این بیع فاسد است اکنون
 غلام را مشتری سه قیمت قبض کرد و در دست وی هلاک شد و ما بیع را پسند که از
 مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بهشت دینار از بهر آنکه گفتیم
 در بیع فاسد هر یک را ولایت است که آن بیع را بر اندازه دهد که اگر با بیع بر اندازه می باشد
 بیع را غلام گرفته که بیعی و بیع ده دینار بود آن اکنون لاجرم عاجز آید از بیع
 کردن غلام و عاجز نیاید از قیمت لاجرم دو دینار دیگر قاضی بفرماید تا مشتری با بیع
 را بدد **مسئله** مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را نیز دیگر
 با بیع آورد و گفت مرا نذر دیگر نیست اگر فردا دوز این غلام از من هلاک شود تو از من دو دینار
 دیگر طلب کنی غلام را باز کرد و من ده دینار گفت من از آن دو دینار کردن ترا میزنم و ده مشتری غلام
 را برد و بعد از آن این غلام هلاک شد پسید با بیع را که از مشتری دو دینار دیگر طلب کند و آن بیع را
 از وی درست نیاید از بهر آنکه میز آن بر آن مرد و دینار واجب نشده است و بیع از بیعی و بیع

[illegible]

و از او کرد و از او نشود و از هر انکه هم فاسد را چون قبض کند ملک شود و هم باطل را قبض کند ملک نشود و تفاوت بود میان این فاسد باطل
 مسئله مردی استادی برید جان شتر را که این دستار استانی است بعد از آن معلوم شد که دستار صحرانیت است باطل بود و همچنین
 اگر مردی اصل فرید انگینه بیرون اندیم باطل بود و هم چنان اگر مردی زندی برید و درای بیرون اند و درای فرید زندی بیرون
 اندیم باطل بود و اگر مردی ششش او می فرید سخنان بیرون اندیم باطل بود و از هر انکه درین بیرون است و هم بعد است از هر انکه آنچه
 وی فریده است آن چیز نیست چون آن چیز نبود که وی فریده است هیچ باطل بود و اگر چه که این و دستار و برایت شتری سبب است نقصان
 کرد از قیمت با کفش ترا پوشید و کفش را میبوی کرد و بعد از آن معلوم شد که این کفش اویم نبوده است و این دستار استانی نبوده است و شتر است
 که هم چنان به یاریم رو کند و زویش را بزرگ کرد و نقصان بخار و کفش به هر از هر انکه کفتم که بقدر ملک نیشود چون ملک نشود اما نت بود و در دست
 وی هر چه وقت امانت دار امانت را نقصان کند همان و حیب شود مسئله اگر مردی غلام خرید که بزرگ بود یا بداند این به باطل بود و از هر انکه
 مسئله که ویرا از غلام بجا می آید از کتیرگی نماید اما فرق آنست که چنان نمیشد و میان آنست که اگر مردی از کا و خرید و کا و خرید و در
 یا خرید و خرید و خرید و در آن اند یا خرید و خرید و در آن اند و درین هر صورت با هم بود و اما شتر را اختیار است و از هر انکه چنان بود و در
 خواهد بود که فرق بین حیوانات وادی آنست که نری و مادگی در حیوانات معصیت است و اگر آن معصیت در حیوانات نبود و هم در آنند و در
 اما اختیار در اختیار هر زننده و اما در حق آدمی چون معصیت نبود مقصود حاصل نبود چون مقصود حاصل نبود چنان شود که وی که هم
 است لاجرم بدین معنی فرق افتاد مسئله و سلطان اند فریض و شندی که بدیگری می میان ایشان بود و از هر انکه فرق آنست که
 اگر مسلمان را حرامست ذمی را و کس که که این فرما فرودش این ذمی بدیگری فروخت این به بود و در قول ابو حنیفه مسئله و در
 یکی را حرامست بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسای تسلیم کرد میج و بود و اگر پیش از تسلیم ازین و یکی مسلمان شد این از میان
 ایشان بریفر و از هر انکه مسلمان معصوم است اگر گرفتن خود او را چون معصوم بود و هم به برانداخته شود مسئله مردی از زمین و گشت
 میفر و شد به مردی با از خانه معین دو گز میفر و شد به مردی با معین این به بر قول ابو حنیفه فاسد بود و بر قول عباس بن یزید
 حجت ایشان آنست که سیگند و زمین معین است و خانه معین و بیای معلوم و اگر معلوم این به بود و از هر انکه حجت ابو حنیفه آنست که سیگند
 زمین لغاوت کند یکی فریضی تر بود و یکی لاغوری تر بود و یکی سوی بلند تر بود و یکی روی است تر بود و پس منازعت بود و در میان
 لاجرم بدین سبب فاسد بود و اما خانه را نیز چنین بود که منازعت بود و در میان ایشان که یکی سیگند تر بود و یکی سیگند تر بود و منازعت
 بود و لاجرم به فاسد بود مسئله مردی گفت این صد گوسفند بود و فرغتم به پنجاه و دینار و گو سفند معین است مشتری گفت من فریدم و بود
 اما اگر مردی گفت ازین صد گوسفند پنجاه و فرغتم به چندین مال وی گفت فریدم به فاسد بود و از هر انکه منازعت بود و آن کو بدین پنجاه
 نیکو تر خواهم و این کو بدین پنجاه و تمام بود مسئله اگر گفت ازین صد گوسفند بود و فرغتم به پنجاه و دینار و گو سفندی سیگند
 رو اند و از هر انکه منازعت بود و اگر گفت این گو سفند آن که هستند و دو گوسفند به یکدیگر میارند و من فرغتم به پنجاه و دینار
 فاسد بود و از هر انکه سیگند و گو سفند آن طاق آیند و آن سیگند منازعت بود و لاجرم به فاسد بود مسئله مردی گفت که ده ازین

[illegible]

مسئله مردی خانه فروخت و درین خانه چاه است و خود کسین ذکر کرده اند و آن دو دو کسین اندر اید مانی بیکر کمال کسین و دو دوسین بخرش است
که در بار و دشت انبران خرمی چاه به بیچ اندر آید و اگر بی مسئله مردی خانه فروخت و در دو حلقه قنصل هفت فصل به بیچ اندر آید و اگر
کعبه و کعبه ان بود بعضی مشایخ گفته اند که در بیچ و در نیاید تا ذکر کنند اما صد رسید رحمة الله میگوید ذکر حاجت است از هر کس که کعبه
در بسته نشود خانه را و دیگر از هر آنکه حافظ حاصل و عرف و غایت مردمان است که خانه فروخته چکس کعبه ان با خود و بنده و ملازم به بیچ
اندر آید بیکر مسئله مردی دو کانی فروخت و ذکر تختها و دو کان نکرد و تختها دو کان به بیچ اندر آید مانی بعضی مشایخ گفته اند و بیچ
و بعضی مشایخ گفته اند بیکر که این دو کان در بسته بود مانی اگر در بسته بود به بیچ اندر آید چنگ و اگر کشاد بود تا ذکر کند به بیچ اندر آید
صد رسید رحمة الله میگوید خواه بسته باشد خواه کشاده به بیچ اندر آید مسئله مردی زمین فروخت که درین زمین گند است و ذکر کند اگر در
به بیچ اندر آید مانی بعضی مشایخ گفته اند که اندر آید که دی همچون درخت است که کبسال و برافا و در سه سال و چهار سال همه و خیس و بی
دوام آید و بر سه دوام را بود و چند کمر به بیچ اندر آید مانی باز بعضی گفته اند که دی همچون گشت است تا ذکر کنی به بیچ اندر آید مانی مسئله مردی
فروخت درین زمین درخت گفته است از هر فروختن را اکنون درختان زبره به بیچ اندر آید مانی به بیچ خلافت است که گند را گشت تا ذکر کند
به بیچ بد آنکه و کس در بیچ و شتر او بود که بیچاره صلی الله علیه و سلم مرا که این خرام را و کس که در بخردن کوفته ان پس از معلوم شد که کس
به بیچ زد او بوده است که اگر او نبود بیچاره صلی الله علیه و سلم و کس که مسئله مردی مردی و کس که در ماعطای ذکر زده و بیچاره و کس که
و غلام خرید و بیچاره و بیچاره این به از و کس که اقتدار و کس که از هر کس که در او کس که در دنیا کرده است چون بیچاره و کس که غلام بیچ و
بود و و کس که بیانی مسئله اگر وصی نرسیده را چیزی خرید و بیچاره ان خود و او تا باز از مال رسیده بر و او بیانی گفتار رسد تا که بر و او از هر
ظاهر و غایب از حال وصی است که دی از از هر ان نداده بود تا بوی کشند از هر ان نداده بود تا بیچاره اما اگر بیچاره چیزی خرید و بیچاره
فرزند نرسیده را و او نرسیده را مال خویش است پدر خود را باز تو اندیر داشت و اگر بیانی از هر آنکه پدر ان هر حق فرزند ان ترجیح کند
و اگر تریم نکردی با کسی که گواه کردی چون گواه نکرد معلوم شد که بهتر کرده است و باز نشان شده اما وصی نرسیده را بیچاره است
دی بهتر کند پس لاجرم در گواه حاجت نبود تا فرق بود میان پدر و وصی باب در چهار رتبه به آنکه در شریعت است که اگر مردی
کالا خرید و نداده این بیچ به مذنب علماء را رجبا الله را بود اما ویر اختیار و بدین بود چون با بیچ مردی بوی تسلیم کند اگر خوش ایدش
کیر و اگر خوش نشاید بخیار رویت و در کند را بود مسئله مردی بنده را وید بعد از ان چند روز این بنده بخیر و در اجبند و بنده بود
از هر آنکه دیدن بیشتر از برای خریدن بنده است ویر اکنون چنان ثابت شد پس تو اندر ذکر و مسئله مردی مردی بوی بکیر و بدو
بهر ان بخیر و بعد از ان کیر تر که رجسید میگوید مرا خوش نمی آید و میگویم تو اندر که رو کند از هر آنکه ویر احکم کل بدست
و پس بر اینک اگر کو در مرزن خود را روی تر لطفانی میشود و اگر بنده را کو بد روی تو از او دار او شود پس لاجرم معلوم شد که
روی وید تو اندر ذکر و مسئله مردی خرب را وید پیش ویر خرب بعد از ان میگوید بخیار رویت و میگویم که مرا خوش نیاید
نمود که رو کند از هر آنکه خواند را پیش وید شاید بدین جوی بنده بود تمام لاجرم بخیار رویت و مسئله مردی که خرب بخیار رویت و در

[illegible]

انحرافی غریبه و در اغریان عین یافت و در اخبار بود و خواهم چنان بگیرد و خواهد رو کند مسئله اگر مردی غلام خرید و از دکان این غلام
 می آید نتواند و کردن مکرر بوی ناسخ و اگر کسی بگوید و از دکان او بوی می آید از زیر بغل بود و نتواند کردن و الله اعلم مسئله
 مردی غلامی خرید و آن غلام زان بیرون آمد و نتواند که رود و اگر کسی بگوید و این کثیر که نماند بیرون آید نتواند که رود و نتواند که
 زان بیرون فرستد چون زان بیرون رود و در نزد خلل رفته نام غلام را این نبود مسئله مردی غلام خرید و این غلام کم خود رست عین بوی
 اگر از این کم خود در دکان خود بوی افتد عین بوی و اگر کسی بگوید و اگر کسی بگوید که غلام کم خود را بدید آید با اتفاق عین بود و نتواند کردن
 آنست که کم خود در دکان و او می نرسد و دستور کم خود در عین و پس هر که بسیار خود و خود را مانند ستوان می کنند مسئله مردی
 ستوری خرید و این ستون را خود بیرون اند عین بود و نتواند که از بیرون بگذرد و دستور عین است بخلاف آنست که مردی ستوری این
 ستون خنبد و بیرون آمد عین بود و از بیرون بگذرد این ساعت بوی با چرخید و بی جا فرماید لا حرج عین بود و نتواند مسئله مردی خود بیرون
 این فرد که بیرون عین بود و بیانی مشابه گفته که از اهل آن ضاع عین بگذرد اگر عین و از عین بود و اگر کسی مسئله اگر مردی ستوری خرید
 چنانکه مسئله اگر مردی با ده خنبد عین شد و عین شد و اگر کسی عین شد مسئله اگر مردی خنبد عین شد و عین شد بیرون آمد و با دکان
 زان بیرون آمد عین بود و نتواند کردن مسئله مردی کثیر که کسی خرید و آن کثیر که با مضافات یافت عین بود و نتواند کردن از بیرون
 با وی دخول نشاید کردن از بیرون که دخول در محل حلال بود و در غیر محل حرام بود مسئله اگر مردی کثیر که خرید و این کثیر که با تضافات یافت
 عین بود و نتواند کردن مسئله اگر مردی کثیر که خرید و آن کثیر که دخول کرد و بعد از آن عین تمام یافت نتواند کردن از بیرون
 و همچنان باید که قبض کرده است مسئله مردی با دو کاسی خرید یا شیر بدوشید یکی داده که او آید عین بود و نتواند کردن با بی بی که
 از این داده که شیر چندان بی نوشیده است که اگر از آن چیزی خورده نتواند کردن از بیرون از این که او چیزی کم کرد اما اگر کسی شیر
 نوشیده بود عین بود و نتواند کردن مسئله مردی با بی خرید و این باغ خود نوشیده است عین بود و نتواند کردن اگر مردی خود خرید
 در این خانه چهار پای بسیار بسیار است عین بود مسئله مردی سنگ بسیار خرید و هر دو در این سنگ عین یافت اگر از این سنگ چیزی کم کرده بود
 نتواند کردن از بیرون که هم چنان رد باید کردن که قبض کرد و بود اما اگر چه تصرف نکرده است و نتواند و موت و در کردن بیشتر
 بود همچنان رد باید کردن که بیج کردی مسئله مردی با لاله خرید از مردی میان این با لاله بوسیده بیرون آمد و بیج کرد و نتواند کردن
 اما اگر بریده اما عین بود و نتواند کردن اما نقصان نتواند نقصان یافت بیج کرد و میان بریدن عین بود و بیج کرد و نقصان
 بجوهر کند و نقصان بود که نگاه گفته که اگر این خوب بی عین بودی چه باید خریدند و با عین چه باید آن قدر نقصان و عین باید اما اگر عین
 و همچنان با عین بی نقصان نیز نتواند خواستن از بیرون که رضا داد با بی عین با بی میکوید که من همچنین خوب بریده را میکوید و مرا
 بر سر شربت که بگوید و زبوی و مسئله مردی عین بی خرید و برید بعد از آن عین یافت و نتواند کردن اما بر نقصان و بیج کرد
 اگر در میان بریدن عین بیج شد همچنین برید نیز نتواند خواستن و اگر کسی با بی نقصان نتواند خواستن مسئله مردی بند و خرید
 بند و در دست مشتری اوقات یافت بعد از مردن عین یافت نقصان عین بود که مسئله مردی بند خرید با بی عین بی بند و در دست

موجب دیگر بداند اراده کند اگر قصدش برود میان باید خوشتر یا بدتر میگوید که این عیب هر دوست تو گفته است خوشتر یا بدتر در دست تو بود
 است قول قول میگوید و میگوید است بهر تر از این حق در وصیت خبر در این دو سکه انگشت زیادتی بدید یا بدندان غیبتی در وقت از دست
 براده بودیم قول قول خوشتر یا بدتر میگوید که این عیب هر دوست تو گفته است خوشتر یا بدتر در دست تو بود
 بانی میگویم که بدقولی از خود است یا بخیر یا بدتر میگوید که این عیب هر دوست تو گفته است خوشتر یا بدتر در دست تو بود
 خردید و میخواهد که از ایندانی اهل یا سازد و خایه که تر از بد و زوری خایه که تر از استمال گشته اگر برود معیوم شود که بگریخت و اگر نزد دیگر بود یا
 در خرّم طعمای او درده است که این کثیر یک باغش دوازی باستاند و گویند بول اندازد اگر بولش رود یعنی راست و دیگر بود و اگر بول
 به دما فرو رود و دیگر بود قول دیگر کثیر که ملستان بخواند و گفته است را بنفرد وی بنهند اگر فرمودی خوشی کند بگوید و اگر بیانی مسئله است
 کثیر که خردید انکه این کثیر یک بر است برود معلوم کرد و کثیر است این خوشتر یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر میگوید که این خوشتر یا بدتر
 او خوشتر یا بدتر میگوید که کثیر نیست کرده قول قول باید بود یا کوسفتند از بهر آنکه باید دعوی حاصل میکند خوشتر یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 دعوی اصل میکند و اصل در نبات اوم بجات است پس باجم قول قول دی بود یا کوسفتند از بهر آنکه باید دعوی حاصل میکند خوشتر یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 این اوم دار خداوند مال با مردمی خواهد کرد و از خداوند قول کرد و گفت یک سفت را با خداوند مال بودیم چش از آنکه یک سفت تمام شود این خواهد کرد
 گفته و فانی یافت خداوند مال داده است بر این اوم دار و یکوید را بر اجموع است که از آن نفس میده است در این یکوید که تو انکر کرده است
 از آنکه دی مال بردار گفته قول قول خداوند مال بود یا کوسفتند از بهر آنکه باید دعوی حاصل میکند خوشتر یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 است پس قول قول انکه این بود که اصل دعوی کند مسئله می خرید خردید از مردی درین خرید یافت بران نشست و او در ندارد کند یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 کند مالی میگوید نتواند که رو کند از بهر آنکه بعد از کسب یافته است و روی انظر کرده است انظر مانه بود و اگر چنان بود که دعوی
 کند که اگر بی قسم این خرید بخت این از وی قسم بود و تواند کرد و در مسئله می خرید خردید از مردی درین خرید یافت بران نشست و او در ندارد کند یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 معیوب است در مسئله می خرید خردید از مردی درین خرید یافت بران نشست و او در ندارد کند یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 کم و انکه این فردش گفت فرد قسم بدید گفت من خریدم پیش خواند که رو کند از بهر آنکه چون بسیار داشت و رضا داد و عیب لا جرم رو نتواند کرد
 مسئله می خرید خردید از مردی درین خرید یافت بران نشست و او در ندارد کند یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 بخار داشته است این و فم از وی مسوم بود تا اگر ثبات کند نتواند کرد و در مسئله می خرید خردید از مردی درین خرید یافت بران نشست و او در ندارد کند یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 هم نیز نتواند که رو کند از بهر آنکه بسیار داشتن و رضا بود و عیب مسئله می خرید خردید از مردی درین خرید یافت بران نشست و او در ندارد کند یا بدتر میگوید که کثیر نیست او در ندارد کند یا بدتر
 رحمة الله فی رو کند و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رو نتواند کرد و فی نقصان تواند داشت و بقول محمد رحمة الله
 رو نتواند کرد و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رو نتواند کرد و فی نقصان تواند داشت و بقول محمد رحمة الله
 شد باک شد حکما هر چه خود چاک کند نتواند کرد و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رو نتواند کرد و فی نقصان تواند داشت و بقول محمد رحمة الله
 نقصان بگرد و لا جرم کوشش نقصان همان جت رحمة الله رو نتواند کرد و فی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رو نتواند کرد و فی نقصان تواند داشت و بقول محمد رحمة الله

[illegible]

[illegible]

از هر آنکه علی ایشان جان می آید است چنانکه عمل آدمی را اعتبار است علی ایشان نیز اعتبار است خداوند خود را بر بدن و جان می آید و این
 دانست و در میان این احکام که در دست فرجه که چون گرفت از بدنه که گرفت پس سبک باشد و شستند او و فرزد پس بر او خوری سزاوارست
 خلق اگر آدمی را در منزلت تا احکام شریعت ایشان بود و اگر فرو افتادند هدری و مقداری بود و شس چهره حجت شد و اندام و باب در بر
 قبل القیاس بر روی بود و از روی شش از آنکه این بوده و بیشتر می کشید و این بوده و پاک شد و درست باید این از میان ایشان بر خیزد
 از آنکه قیاس بر روی واجب است چون تسلیم می شود تسلیم می خاتم که جبر این چه بر افتد مسئله مردی از میان خبرد از روی بهای بی باک
 را و در این بهای پاک شد و درست شتری چه از میان ایشان بر خیزد و از هر آنکه نفس می کشد و در بر و شش چون زردیم بود و اگر این را
 کند مرد با خود که با جزی از میان بهای بخیزد و دیگر که در آن جز پاک شد که نیکویش که مثل این کند با خود باز و تا فرق بود فرق هست
 همان که هم پاک شود و میان آنکه بهای از پیش که بهای کردن بود و اگر پاک شود که درون بر جای است اما اگر سیم پاک شود بهی بر جان و از
 است چون بخیزد بهی نیز نه مسئله مردی بر روی از میان فروخت پیش از آنکه این شتری از این از میان از نفس که می آید به دیگری فروخت
 این چه را و بود و بی گفتار و این از هر آنکه ملک کسان فروخت است وی فروختی شود و این فروختن اگر اجاره کند شتری این بیست
 مسئله مردی از میان خبرد از روی قبل القیاس به دیگری فروخت فروختن این خبر بر او بود و بی پاک کرد این چه از مسئله است
 است یا از عقار یعنی جزی که ویر از اجای تواند بود یا جزیست که می تواند بود و اگر جزی است که از اجای می تواند بود و این
 قبض به دیگری فروخت با اتفاق این چه را و بود و از هر آنکه احتمال آن دارد که تا وقت بخیزد یا بخیزد پاک شود و اگر چه بهی کشید که این
 بهی جزی بود اما اگر جزی است که ویر از اجای می تواند بود و این بخیزد و با غم و ترس و مانند آن کرد و بر این از قبض منفرد شد بر او
 او بخیزد و او بوسف نام را بود و بر قولی که رحمة الله و انجود حجت وی نیست که میگوید احتمال دارد که این زمین آب بود و این خاک را
 انشافند چون آب مال پاک میدارد و اگر چه سیم را و انجود حجت او بخیزد و او بوسف رحمة الله است که میگوید این تو میگوید نادرست و بی
 حکم نیست ظاهر و غایب حال عقار آن بود که وی پاک نشود و در کسی جای بجای خبرد اما مستقولات می تواند بود و بهی درست بود
 و در عقار را و بود بر قولی چنین رحمة الله مسئله مردی را و انجود حجت است این و از از دست وی انشاف و مرغ خاک می اندازد را بخیزد و
 انشاف رحمة الله بر جزیست که میگوید سیم که وقت و از بیشتر است یا انشاف اگر قبضت مرغ را و بود و خاک و از مرغ را و انشاف
 اگر این و از انشاف دیگری یاد و گفت که این و از را که در مرغ است پس فروخت یا جزیست وی فروخت این بهی را و انجود و از هر آنکه
 در مرغ مستقولات بود پیش از قبض به دیگری فروخت بهی درست بود و اگر قبضت و از زیادت بود و خاک و از مرغ را و انشاف و از آنکه
 فروخت این مرغ با اتفاق بهی درست بود اما اگر و از سیم فروختی بهی درست بود و از هر آنکه خبرد از هر آنکه تسلیم کردن که از آنکه
 مرغ را گفت و تسلیم کرد و این بهی درست بود و بر روی می آید مسئله مردی از روی از میان خبرد و او گفت خود این از میان
 که خردم بهی کسی است وی فروخت در راه پاک شد از دست باید پاک شده بود از دست شتری از هر آنکه و کالت زمین است
 نیست که از مرغ مجزول است و اگر چه مرغ پاک شود و اگر گفت بفلان کسی ده تا پیار و بودی و او در راه پاک شود و این جزیست

هلاک شود از بهر آنکه چون با مردی داد و بپاشان شود که وی در کمال کسوتی حکم و کسب همچون مومل بود مسئله مردی اختریانی نزد او آمد
 و به او داد و گفت بر که بیاید و انگشت چپش بنزد این کاله را بوی ده تا بیاید و بگفت انگشت ترا بگیرد و با گفت بگوید که من آن خدا نام می
 نام بوی ده مردی اند و چپش نشانی آورد این مرد این اختریانی را داد و در راه هلاک شد گفت از بایم هلاک شود از مشتری فی از
 بهر آنکه شاید که وی بچپش گفته بود از آن بوی دیگر یکی شنید وی آمده و کاله بدرونی برد و لاجرم در دست نیامد و جواب دیگر انگشت که
 فقط هر که بیاید بگفته است بگوید بود از بهر آنکه بعد از آنکه خود را فروخته و خواستش الدین الایمانه ای بوی رحمت الله میگوید که بیاید و انگشت
 نوک بوی ده چون با بوی داد و بایده از مشتری هلاک شود و قبل برین مسئله است که سلطان فی از راه سیرا میخواید تا به شهری رود
 گفت هر که از راه سیرا به سلطان شهر برود و بر چندین مال بدیم کلی اندانکس معین شود و اجازت دست آید اینجا نیز باید که دست آید
 است که دست بود فتوی برین قول است مسئله مردی اختریانی خرید و همای داد و بعد از آن با هم میگوید و کاله خوش را بهر کفایت
 بایست خرید از آن و بایست از آن بایست یاد و از آن انداخت اینجا هلاک شدن مسیح مشتری است از بهر آنکه با هم دوست یا ستمناک و امر بیک
 قبض بود و آن با هم و کلاه وی بود قبض مسئله مردی از مردی صد من کندم خرید و با هم اسپایان بود و پیچید و او ش که جهان کندم
 را که برین مسیح کرد و با روکن و برین فرست این مرد و کرد و هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر آنکه وی اندک سود دارد و کرد و امر کرد
 قبض بود مسئله مردی با هم که با پس خرید از مردی همان مرد فروشنده درزی بود و گفت این که با پس که برین فروختی مرا به پس و در
 و دست هلاک شد از بهر آنکه مردی از مشتری هلاک شد و از بهر آنکه برین چنان نقصان کردی است و امر کرد و نقصان قبض کرد
 بود مسئله مردی از مردی که با پس خرید و بهای داد و با هم کاله فروخته بود و گفت این که با پس که برین فروختی یا مردی از مردی کرد
 خرید با هم کاله فروخته شد که این مرد را تصارت کرد و هلاک شد از فروشنده هلاک شد از فروشنده فی از بهر آنکه اینجا مسیح چیزی نقصان بدید ستمناک
 و ستمناک مشتری جوانی مسیح بود و مسیح که هلاک شود قبل قبض از بایم هلاک شود از مشتری فی مسئله مردی اختریانی فروخت مردی مسیح
 گفت با شش من با هم و در بیارم و بریم با هم گفت بگوید مسیح زده مشتری این اختریان ببرد و از منید با هم تواند که اختریانی را از نو می تواند
 گفت تواند که با شش از بهر آنکه خود داده است و با از وی مطالبه نماید اختریانی مسئله مردی عاریت خواست از مردی خانه خوش فروخت
 خوش آمدن بر خاوند خود و گفت این خرد را برین فروخت بوی فروخت تا با زرف خراک شده بود از فروشنده هلاک شده بود از فروشنده مسئله
 مردی خری مردی امانت نهاد این امانت دارد از این خرد خوش آمدن خرد را خرید تا با زرف این خرد هلاک شده بود با مردی خری بجا بهر گرفت
 و خرد را برد و با زرف این خرد تا با زرف این خرد هلاک شده بود از بایم هلاک شود از مشتری فی مسئله مردی بر مردی بر اختریانی مسیح بود
 میماند شده اند که مرا نمی بایست بخشیدن تو برین فروختی بوی فروخت تا با زرف خراک شده بود از فروشنده هلاک شده بود از فروشنده فی از بهر آنکه اینجا مسیح چیزی نقصان بدید ستمناک
 انقباض اولی برونی مضمون است از بهر آنکه عاریت که در دست عاریت گیرنده بود هلاک شود و کاله فروخته شود و با هم کاله فروخته شود و با هم کاله فروخته شود
 از این قبض بهیم نیست ندارد و چنان شود که مسیح از قبض هلاک شده بود و چهار مسد و کاله است که از فروشنده هلاک شد و کاله از مردی که
 عصبه و بعد از آن شایان خرد را همان جابا ماند و از مالک خرید پیش از آنکه باندن فی از هلاک شده بود از فروشنده هلاک شد و با هم کاله فروخته شود

هیچ موجودی در این عالم که اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 غلام به هیچ فعلی فروخته شود که در حق خود اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 قبض کردی است این بنده بریده شد از اختیار و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 و بریده شد از اختیار و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 قبض شود و لا حرم و لا اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 طلب کند و خواهد بود و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 بود و اما اگر بایست که باطل شود و اگر بایست که باطل شود و اگر بایست که باطل شود و اگر بایست که باطل شود
 و بهای به باطل و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 سماوی گشته شد و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 انقباض یکی باطل و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 یا بر او که گشت مستحق است بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 نیمه به بریدن است و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 بختی و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 دی مرده است یا بر او که گشت مستحق است بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 باطل بر او که گشت مستحق است بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 و او را بر او که گشت مستحق است بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 نیمه به افتاد و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 و دیگر قبض حکمی اما قبض حقیقی است که بنده خرید قبض نکرد و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 باطل و او را بر او که گشت مستحق است بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 خارج که یکی رواست و یکی نارواست از خبر که عقد بیع را یا خبر فساد می دهد یا بر او که گشت مستحق است بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 اگر ایشان بازم از این عقد رافع کند عقد دوم تباه شود و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 خرید و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری
 اگر دخول کرده بود با اتفاق قبض شود از خبر که دخول شدی هم دخول گشتی است اما اگر دخول کردی و دخول نکردی
 و در اختیار بر او داده شود که در حق خود بر او که میسر از خبری از خبری

[illegible]

بر اجنبی و دو ستر بر باطل واجب آید و بر تر از بر زخم هر سه تن لیکن مشتری چهارم نیز میباید و دو دانگ قیمت بنده با اجنبی بازگردانند
 حیانت کننده است مسئله بنده است و میان و در آن بنده را بر دوی فروخته پیش از آنکه قبض کردی یکی باطل و دست بنده را برید
 باطل و دیگر بای این بنده را بر یک مشتری اندکی چشم وی بر کند این چهار اجناس را بریت کرد و بنده مردی مشتری چه واجب آید و از بهر چه
 شود و باری بدان که بر عین وی از آن این بنده مشترک است میان هر دو مشترک هر حیانتی که از ایشان بدید باید همه حق ایشان بود
 و حتی آن ندازه که حصه و دست از وی افتد لا حرم و در حق حصه مشترک همان بروی واجب آید یکی با نیم دست بر دینم بهایم شد و چون
 این با نیم و یک بای بر دینان نیمه و دیگر کم شد و چون این مشتری چشم بر کند از آن باقی نیمه کم شد از بهر آنکه که اندامی را از این اندامها
 نیمه تن است بیکم اگر خواهی که این حساب بیرون گیری ابایی و بر اینست نیز باید نهادن چهار تیر از بهر دست بیگنی بود و تیر از بهر
 یکی بای و یک تیر از بهر چشم اینجا ماند یکی تیر لیکن بر سه برابر است نباید چه حیانت کند کان سه تن اندک بر اصل را و در سه زن تا
 بست چهار کرد و دو دوازده از بهر دست بیگنی و شش از بهر بای و سه از بهر چشم اینجا ماند سه تیر و دیگر میان هر کسی را یکی یکی این بنده
 بر زخم بر سه مرده است اکنون نصیب باطل اول و دوازده تیر بود و آن تیر سرایت سیزده شود و نصیب باطل دوم شش تیر بود
 یکی تیر سه است هفت تیر شود و نصیب مشتری سه تیر و یک تیر سرایت چهار تیر شود و سیزده و هفت تیر بود و چهار و یک تیر
 و بیست و چهار تیر شود و سیزده و هفت تیر بود و چهار و یک تیر جمده و بیست و چهار کرد و دو و لیکن بر باطل حکم حیانت بود و بیست و
 نیمه مالک آید و حتی نیمه اجنبی لاجرم حق آن نیمه که اجنبی آید واجب آید که به مشتری و دوازده اکنون از سیزده باطل اول نیمه بر مشتری
 نه و همان شش و هفت باطل دوم نیمه بر مشتری نه سه و نیم در حساب گیر افتد اکنون مالک اصل مال است از یک و ضعف
 کن چون ضعف کنی و دوازده شود یعنی چهل و بیست از دست نیمه بیگنی و همان بیست و چهار و نیمه و دیگر از آن باقی بیگنی
 از بهر بای و همان دوازده و نیمه و دیگر از باقی بیگنی از بهر چشم میان شش و ماند شش و دیگر میان بر سه راست اند هر کسی را
 اکنون باطل اول را بیست و چهار تیر حیانت بود و تیر سرایت بیست و شش کرد و باطل دوم را دوازده تیر حیانت
 بود و تیر سرایت چهارده کرد و مشتری بر شش تیر حیانت بود و تیر سرایت و بیست تیر کرد و دو و جمده و بیست و هشت بود
 اکنون از بیست و شش باطل اول نیمه بر مشتری نه و همان سیزده تیر که وی در حق نیمه اجنبی و یک نیمه از چهارده باطل دوم
 بر مشتری نه و همان بیست که وی در حق این نیمه اجنبی است سیزده و هفت تیر بود و بیست تیر بیست و چهار و بیست
 تیر بیست تیر شد و بیست بر مشتری واجب شود اکنون این بیست و بیست تیر چندان و بد و چندان شش و نیمه و دانگ شش
 باطل اول و بد و در شش و نیمه دانگ شش میباید دوم و بد و شش چهل و بیست شش بود از بهر آنکه شش بر شش چهل و بیست بود یکی شش و نیمه
 شش بود باطل اول و بد و در شش و نیمه دانگ شش میباید دوم و بد و شش چهل و بیست شش بود از بهر آنکه شش بر شش چهل و بیست بود یکی شش و نیمه
 مشترک بود میان این دو و بهر چه اصل بیست و چهار بود چون باطل اول بیست و نیمه تیر از نصیب و کم شد بیست و چهار
 بیست و چهار سیزده بر دوازده ماند بدین که گفتیم که بازده تیر بود و چون باطل دوم بای بیست تیر از نصیب کم شود و بیست و چهار

[illegible]

بروی مانده است بدو و چون کسی بر سر شتر می نه و نمیدارد باج را با نقد و چاه درم شود و شتر را چهار صد و چاه درم اکنون چه فرق است میان
 آنکه بای چه برزد و میان آنکه بای راست برسد و گفتار از پیرانکه این حمایت گروی که حوی کرد و حیدر منتقمها از وی را بمل شد و پس بر آنکه اگر
 مردی بر کفایت سو کند را بنده از او کرد که برود و دست وی و یا هر دو بای حوی بریده بود و از کفاره سو کند نیابت ندارد و اما اگر بنده از او
 کرد که دست راست وی بریده بود و بای چه بکشد از او کرد که از کفایت نیابت دارد و باندنی که بدین جاینها منتقمها از او بمل شود و بدینی
 که گفته ام که فوق آن میان دست راست و بای چه بکشد و الله اعلم بالصواب باب الصرط باید نوشتن که هیچ صرف را در مازاد فروختن و دست
 و فروزی را باندنی را بود است و سیم صرف است که دست بدست بود و قضی تسلیم در مجلس بود و تا این بیع روا بود و مسئله مردی در درم
 فقره میداد و یکی بنار زرستانه یا باده یا کم را بود و چون بدست بدست بود از پیرانکه برود و یکدیگر جلافتن پس اند و هر چه خلاف مجلس بود و بدست
 فروختن روا بود و چون دست بدست بود و اما از دویم ایشان برود و معین شده اند و پیرانکه زبانه فقره بود که یکی از این بیع شود اما اگر مردی یکدیگر
 و درم داد و دو دینار زر با نقصان گرفت گفتار روا بود و از پیرانکه یکدیگر بیاریم شود و درم بدان یکدیگر و هر چه شود و اما اگر
 یکدیگر بیارند و یکدیگر داد و دانی می مستند با نقصان حرام بود و این بیع از پیرانکه روا بود و این بیع از پیرانکه بیست مائده السلام فرمود
 جید و در آنکه سوگند الی الله از آنکه بدو و یکی است مسئله مردی بر افتاد است فقره کین صد درم سنگ فقره بوزن این با بر سر مهر و شد بدست دنیا
 میخیزد و روا بود این بیع از پیرانکه خلاف مجلس بود و اما اگر برین افتاب ضاعت با کرده اند و صورتها ساخته اند بسبب آن صورت صد چاه
 درم میخیزد حرام بود و از پیرانکه این مجلس را در شصت اعتدال است آن فقره چون مجلس اند و باندنی در وی روا بود و حرام در آن روز
 مسئله مردی برادرت بر چن است زده است درم سنگ که بر چن است میداد و دست و چن درم سنگ فقره نازده سیصد و نود و از پیرانکه بیست
 هر چه مجلس بود و باندنی در وی روا بود و روا حرام بود بدین سبب روا بود مسئله اگر مردی یکدیگر بیارند از درم داد و صرف و صرف گفت
 فرو اینها از درم بی بیع روا بود از پیرانکه این بیع همچون بیع صرف بود از پیرانکه در میان حال است از فقره بیع صرف شود و بیع بیع
 را دست بدست باید در مجلس بیع روا بود و چون دست بدست بود و روا بود و اگر مردی یکدیگر بیارند از درم داد و صرف به چاه درم داد و از درم
 سیم چاه بود صرف گفت فرو اینها یکدیگر از درم روز دیگر این سیم شصت شد با چن درم شد یکدیگر و بر این سیم آید که داده است
 از پیرانکه چون سیم درست نیاید این سیم در دست صرف با ناست بود و خاوند سیم تواند گفتن که شصت شده است و ده درم دیگر بداد اگر
 تا سیم در شود و باید که با این چاه درم صرف سبکی بوی فرو شد این سنگ را بوی تسلیم کند بعد از آن همین سنگ را یکدیگر بیارند از درم بی بیع روا
 بود و الله اعلم کتاب را بن باید نوشتن که کرد کردن روا است سیم بعضی قرآن و سیم بر بنیامر علی الله علیه و سلم و سیم با جمیع است اما
 اما نفس قر که تقاویم بحد و کاترا قرآن مقبوضه یعنی مردی بر مردی چیزی درم داد و گواهی باید کسی نمی باید که چیزی بنویسد باید که چیزی
 کرد که اگر در آن بودی خدا تعالی فرمودی و دیگر آنکه بنیامر علی الله علیه و سلم نه خود را بچو و بیچاره من جو کرد و در پس اگر روا
 نبود بیچاره بیچاره علی علیه و سلم نکردی و اجماع است که مجلس این را حکم نیست یکی مخفی یکی کرد و نوشت بد کرد و از آنکه کار
 دارد که اگر کار دارد و خائب شود و بر چه بعد از آن ملک کند نممان بر کرد و روا بود مسئله مردی قالی یا مخفی بخدی کرد که در کتب آن

[illegible]

این سینه من باز ده تا اندک بستاند زیرا که دی و در آن سیم چست بر وقت سیر کرده بود و تیرهای حق رجوع نمود اما اگر این خوا
 طلی از بی سینه سیم من ده تا باز و چست سیم منی تا در تیرهای چست سیم من شود و در تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من
 نانی شود و در تیرهای سیم من نانی شود و در تیرهای سیم من نانی شود و در تیرهای سیم من نانی شود و در تیرهای سیم من نانی شود
 بر زمین نهاده خواب کرده بود و خاص من شود و اگر نشسته خواب فتنه بود خاص من شود و اگر عقربا را بکوش کوه اندر کرد و این زن خاص من
 یانی بکوشم اگر کوه بود که بکوش خاص من شود و اگر بر تیر بود و عقربا بود و خاص من شود و باید دانستن که کار انسانی را در این زمان نشاید که
 تصرف کند خاص من شود و اگر مردی مغرور است نهاده و در مغرور بود و بکشد و در خانه خود و بعد از آن پاک شد خاص من شود
 باقی نکند که اگر کرد و باز با کاه و نهاده و بعد از آن پاک شد خاص من شود و یانی گفت بکوشم اگر کوه بر زمین نهاده است تا پیش از آنکه خاص من شود
 از آن زمان نشود و از آن زمان اول بیرون آید اما اگر تیر و بر آن کرده است تا دیگر روز باز آید و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 و در کتاب مناسک آمده که اگر مردی از احوال جرم و در خانه پوشیده بروی یکدم و در تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من
 باز پوشیده بروی دوم و دیگر و چست سیم من اگر در تیرهای سیم من کرده است که پیش از آنکه چست سیم من شود و دیگر و چست سیم من
 اما اگر چنان است که عرض شد که در تیرهای سیم من کوی که خود و بیرون کرده است از خود چنان یکی دم و چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 امانت نهاده و مردی این خود و این کند و در دو خود و بار مثل این کند و در تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من
 مرد و برده بود و آن امانت نهاده و تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 از تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 نشان نهاده است مثلاً کاه ریخته با کاه ریخته است سر بر تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 میان چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 بکوه امانت نهاده و این خود و این چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 و در میان نهاده بود همان چندم را خاص من شود و اگر نشسته بود و اگر نشسته بود و اگر نشسته بود و اگر نشسته بود
 مرد و چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 اندر زنده آن نیز نشسته و در تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 دیگر اندر از خاص من نشود و دیگر و چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 امانت نهاده و این را بر زمین نشود و در تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 و اگر سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 انکه سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من
 شود و مرد و این را بر زمین نشود و در تیرهای سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من و او را سینه چست سیم من

مردی خری بگوید که گفت که صد و بیست می گندم یا می گندم زیاد از آن بار کرد و نهانی شود و بی گندم عاریت گفت اما اگر جنایت کردی بنگار از آن بخواه خبر نهاده
 و بی گندم از آن اجازت گیرند و نهاده و بی گندم گفت که مستاجر بر نهاده است جان از آن می شود و این چنین بود که خدا و خرد اندازد و باقی از نهاده است
 اگر خداوند میداند و چنان غلطی بود این از وی ضایع بود و چه جز و اجابت نماید مسئله مردی علیه نبودی اجازت نهاده و این خانه اندر رشتها و نه خانه است
 اجازت درست نماید اجرت تواند خواست از بهر آنکه خانه مشغول بود و بر سر تاختها بر نهاده و نه خانه تسبیح کند اجرت واجب نماید مسئله مردی خانه بود
 اجازت نهاده و کلیه نموده و ارداو و حله و ارکلیه گرفت چنانچه خانه رفت میاورد و میگذاشت اجرت واجب نمود چون نگذارد و روی بود از بهر آنکه تقصیر افند
 و از نهاده است مسئله مردی ازین مردی اجازت نهاده و باید که این چنین می باشد بود تا اجازت درست نماید اگر عاریت بود یا گنجی بختان بود اجازت درست بود
 از بهر آنکه ضعف نیستند و بر شش این کلبه گیرند مسئله مردی خری که اجازت گرفت و دست نمود از بهر آنکه از ضعف تواند بود اشتیاق اما اگر کلاه کلاه
 با جاده میگردد و از وی شمشیر خورد و دست نمود از بهر آنکه از این چه نموده بود و در اجازت ضعف را مالک شود و این را مسئله مردی بر روی اجازت
 گرفت که این چه کوفته را بصحرایم و در بر برای از او ایستادم و کوفته را از بصحرایم و در بعضی این ده کوفته را کلاه شد چون باقی ماند
 الحاح آنکه کلاه با جاده من در خانه و میگوید که چون از این کوفته پاک شده است ترا بر من هم و انگشت نیست که چون جاده را زد و کرده بوده و انگشت
 اجرة تمام و اجرت از بهر آنکه فرق است میان تسبیح و تسبیح که مردی را زد و کوفته است زنی با اجازت گرفت تا کوفته را در اشیر و دین برای دینار
 یکی ازین با وفات یافت تمام شد و ایامه است که میباید من بدو کفایت دینار پیش تواند ستاد که متعارف چیست میان چوبان و دینار فرق
 است که در انصورت کوفته اند پاک شدند و نهاده و نداشتی که کوفته اند و دیگر خریدی و بوی نسیم کردی و با اینچه و دیگر و نهاده و در فرق دیگر
 که چوبان از بهر آنکه کوفته همان بصحرایم و در فرق و از نهاده همان با در انصورت که چه پاک شد و هیچ با نهاده این کوفته شد اجرة نیز کوفته شود
 هیچ اینجا بر قرار است چوبان با هم نیز بر قرار است و این مسئله در هر دو می باشد مسئله مردی که در خانه خود را با اجازت نهاده و در برای دینار
 اخضر نهاده و در زوال ماه بر یکی از ولایت فرستاد بود و نهاده که اجازت را بر نهاده از نهاده اما اگر اجازت بر نهاده است سر برای اجازت توشه و بر ضایع مسئله
 مردی نهاده که مردی اندر نشست و مدتی با شمشیر و نهاده خانه نهاده است و میگوید خانه می تواند از نهاده است و باقی میگردد که اگر نهاده بود که پوسته درین خانه
 و از نهاده است غلط تواند بود و بی رضایت و خیر بود که اگر کسی اینجا نموده و بچندین و نهاده از نهاده است و اگر این خانه تسبیح نموده است چه
 واجب نیاید باز بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که در خانه نشسته است مرد و باز از نیست با کسی سلطانی اگر بازاری بود اجرت شد واجب
 شود که وی بخت کند و بود و اگر سلطانی بود چیزی شود و از بهر آنکه وی غضب کرده بود اجرة با غضب چنانچه مسئله
 مردی را سلمی است گفت سر از اجازت نهاده و بر سلمی بده و دینار برای دیناری ستانی تمام شد اجرة نهاده و دینار مسئله
 یا دوازده و دینار گفتا خداوند خانه را سوال کنم اگر خداوند خانه گوید که من بپنداشتم که برای دیناری میشود و همان ده دینار پیش واجب نیاید
 از بهر آنکه وی غلط کرده است اما اگر گوید که من میپنداشتم که برای دینار میشود و بی چنان گفت و دوازده دینار واجب شود و اگر سر کرد
 مردی اجازت گرفت که مرا حوض بر کن ده در ده یکدینار از نهاده و من بر کنده در پنج میگوید که پیش بر میگیرم اجرة چند واجب شود و گفتا
 نیم واجب شود از بهر آنکه ده در ده صد کوب و پنج در پنج نیست و پنج بود از بهر آنکه پنج از پنج پنج بود و پنج با پنج است و پنج بود و ده

[illegible]

[illegible]

من است و اراقه دم در ملک من افتاده است پس باید که رو ابو و بعد از آن کجاست را قیست کند اکنون چگونه کند تا رو آید بکشتا باید کرد
 یکی را وکیل کند که این کیل از جهت ایشان قربانی کند مسئله دوش و کو سفند و در دین بر سلاح و ویرا وکیل کرد و کند که این کو سفند را بجهت
 قربانی کن بعد از آن خواند که در سلاح میگوید که کی بعد از آنکه سفید ام و کفنه ام و می بیند که ام که نام است هر کسی آن خود را گرفت اندر و میکند
 که این را شکی نیست است هر دو حلال بود و بنا بر این غم ایشان و بی این انشاید از آن خورون و از انشاید از آن خورون از بهر آنکه در غم هر
 است که از آن برین مدد است و غم در شریعت اعتبار است اما اگر هر دو کو سفند آن یکی ابو و مرد و بر او وکیل کرد که کو سفند آن را از آن کن
 انچه و یکی بعد از آنکه باید که ام که نام است همان یکی مرد آن بود اما اگر نمیداند که که نام است هر دو مرد و ابو از بهر آنکه بنابر مسی البه
 علیه السلام فرموده ما اتعصم الحرام و الحلال الا و قد غلب الحرام و سلاح آن یکی کو سفند آنرا که سفید است خاص شود مسئله مردی کو سفند
 ندیج جای بود تا آنکه از دو کاش اندر دست میخورد و حتم کو سفند قوت شد قربانی را رو ابو و از بهر آنکه این وقت را اعتبار است اما اگر شش بگیرد
 باید در وقت شش این کو سفند گرفت و ابو و از بهر آنکه محبوب بود و محبوب قربانی را نشاید مسئله مردی کو سفند خرید قربانی را این کو سفند
 که نشد هر چه در روز سوم باید که ایدام از حیث قربانی کند و ابو و اما اگر بعد از آن ناید این کو سفند را صدق باید کرد و از آن کو سفند چه بود
 نشد به خورون از بهر آنکه حق در ایشان شد اگر این کو سفند را بجهت آن ندید میدید بیکدیار سحر ندان اما اگر میکشد و کشت میسار و ندید
 و نیم شش بخرد آن هم و آنک را خاص شود و از بهر آنکه حق در ایشان شده است و بی نقصان کرد و باید که نیم و آنک و بیکصدقه بدین از
 عینه بپیر و این مسئله مردی که خرید ما شش از آنکه فرج آوردی پیش بره او و رو و در اقران کرد و بره و اما ندان سال و حکم این بره را
 قربان میکند و ابو و از بهر آنکه وی تنه ما و بود و بیکبار قربت یافت بار و کفر قربان کردن رو ابو و مسئله مردی تو که است کو سفند خرید یا
 قربان کند این کو سفند کند و بیک خرید کو سفند اول یا یافت از این دو کو سفند یکی را قربانی کند و ابو و از بهر آنکه بپیر و این از بهر آنکه بپیر
 و جسته بود بخردن وی و دیگر واجب شود بخت در ویش تا اگر در ویش کو سفند خرید که قربانی کند این کو سفند غایب شد بیک خرید این را
 بیافت این بره و باقی باقی کردن از بهر آنکه بر تو اگر بیک خریدین معین نشود تا و بیک کند اما این بره در ویش فریضه بود چون خرید چنان شود
 که کوئی ندانده است که هر کدام خریدین شود و اگر ده خرید بود هر ده را باید که قربان کند تا فرق بود در میان تو که در ویش
 و اگر نارسیده را مال است قربان در مال نرسیده واجب آید یا بر قول ابو حنیفه و ابیوسف و عیسی و ادرانی می قربانی کند و بر قول محمد و قاسم
 قربانی نکنند حج این است که میگوید نارسیده اول وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بر وی واجب نیست قربانی کردن نیز واجب
 بود و حجت ایشان است که این قربانی کردن همچو حجت است اگر در فرزند نارسیده را از آن استی نفق این زن در مال بر واجب شدی قربانی نیز باید که
 کرد و ابو و اما اگر کشت قربان بر او در ویش نه از بهر آنکه کشت دادن ضرر بود از مال می در حق نارسیده ضرر و ابو و مسئله مردی تو که
 کو سفندی خرید این کو سفند را قربان کرد و دیگر در تو که کشت قربانی و دیگر واجب آید یا بر قول ابو حنیفه و ابیوسف و عیسی و ادرانی می
 در ویش چه کرد بعد از آن تو که کشت چه دیگر نبود و بر وایت کتاب صنوه قربانی و دیگر مردی بود چون در وقت تو که کشت آن چنان بود که نارسیده
 حقت کند از هم در وقت شش سیده شدن نماز حقت را باید که در از بهر آنکه وقت شش نمی در وقت شش ششانی نیز قربانی را وقت شش

عسکران حال و بعد از آن از خدا تعالی بپرسید و هر چه میباید و خداوندی بفرموده شود و هر چه است یک بر بدن خویش فرستادیم که در این بدن و این
 بنا به مسئله مردی بد و نارد و کوفته میساید و بد و بیگانه کوفته و در دنیا و آخرت بود که جزو مالک دنیا و دنیا پسند خلاف است بعضی گفته اند که
 یکی او را بر او از بر آن جهان یکی فرستید و گفت و فرمود است که کوفته و در آن کلان تر قرار گیرد از بر آن که کوفته و در آن یکی فرستید و گفت و فرمود است
 او را بر او با بعضی گفته اند که از او کوفته و کوفته بیشتر خود را بر او در پیش و از این دو بهره آید لاجرم بدین نسبت بهر بود مسئله مردی در آن
 یافت و از وی یکی که دهن و وزن و فرزندان این کار را بیشتر که قربان کردند و این بود از بر آن که گفتیم که کار را بیشتر از دست کس را بود و در آنجا
 تیر میزنند و از بر آن که از ایشان برسد بچنان شود که کسی که شست کس ندانند و در آنجا میسر شد یکی که از خردند با بسیاری و قربان کردن را بود و فتوی
 برین است مردی دو کوفته را یکبار فرج کرد و یک تسمیه کرد و در بار یکدیگر بنامه بود و او را بود و اگر یکبار تسمیه گفت و یکی را فرج نکرد و بار آن
 و دیگر را اول حلال بود و دوم مرد را از بر آن که تسمیه برین کوفته است که اولی است که از بر آن تسمیه گفت بعد از لاجرم مرد را بود مسئله مردی
 که کوفته را از بر آن که گفتند باید که از یکجا بنامه تسمیه بداند از یکجا از بر آن که گفتند باید که از یکجا بنامه تسمیه بداند از بر آن که هر چه از حقیقت حاکم
 از این است که بریم و صورت است که از یکجا بنامه تسمیه بداند از یکجا از بر آن که گفتند باید که از یکجا بنامه تسمیه بداند از بر آن که هر چه از حقیقت حاکم
 تسمیه بود حلال بود مسئله اگر مردی شب قربان بگذرد و او را نام کرده بود و در بخاندن جوان در شب که بنامه علیه السلام فرمود که ایشان را در آنجا
 در شب بدین سبب نموده بود مسئله مردی با سلاح کار و گرفت و ازین دو کس یکی تسمیه گفت و آن کوفته را فرج کرد و از حلال بود و یکی دیگر که تسمیه
 از کس بریده شد که تسمیه گفتند است حلال بود و اگر بی تسمیه ترسای کوفته را فرج می کرد و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و با تسمیه مرد را شود
 از بر آن که نام خدا تعالی بنامه حقوق جمع کرده است لاجرم مرد را بود و اگر مستحالی میگوید بسم الله و محمد رسول الله مرد را شود از بر آن که
 کرده است نام بنامه بر این نام خدا تعالی و فرج او را اگر چنین بود بسم الله محمد رسول الله حلال بود از بر آن که بنامه از آنجا بود مسئله اگر صابی کوفته را
 فرج می کرد و بر قولی او چنین بود مرد را بود و بر قولی صاحبین هم مرد را بود و این جهت ایشان است که از اهل کتاب شنیده و هر یک از لاجرم حکم ایشان حکم
 حربی بود و این جهت است هم که ایشان بجهل کتاب اند اگر مسلمانی و غیر ایشان زن را بکشد و او را بکشد و اگر کوفته را فرج کرد و او را حلال بود
 سرداری صابی کس بود که آفتاب برست بود یا ستاره برست بعضی گفته اند صابی کسی بود که پوسته یکیش بود مسئله اگر نفوسا کوفته را
 را فرج کند مرد را بود از بر آن که ایشان را بدین تسمیه ایشان بر چه خوش آید میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و از بر آن که ایشان بجهل کتاب اند اگر مسلمانی و غیر ایشان زن را بکشد و او را بکشد و اگر کوفته را فرج کرد و او را حلال بود
 کوفته با سلاح هر دو کار و گرفته و یکی تسمیه گفت معلوم می آید که بقوه که بریده شده است مرد را بود از بر آن که شک افتاد و در حلال و در حلال
 حلال نبود و الله اعلم فصل باید دانست که اگر کار قربان کنند ماوه او تیر بود و اگر کوفته کنند نزد او تیر بود از بر آن که کوفته کوفته را
 خوش تر بود و کوفته ماوه کاذب تر بود و کاذب در سال باید که بای در سوم سال بنامه بود و بیشتر چهار ساله باید که بای در پنجم سال بنامه
 بود و در یک ساله که بای در دو ماه بنامه بود و کوفته را بدین مسئله اگر کوفته شام شکسته قربان میکند و او را بای تسمیه که بخیر است
 نکرد و او را بود و اگر بخیر است کرده بود و کوفته سر زبان اند بود و او را بود و اگر کوفته میگوید قربانی میکند که بخیر است و در راه
 است و او را بود و اگر بریده بود نزد او نبود و اگر کوفته را بدین تسمیه است که کرد و او را بود و بای تسمیه که بخیر است و در راه

بر روی نیست که قاضی یا خبر و یا ناویش بزند اگر کسی با باد یا خوار یا خوار نکند چنانچه میماند و با او باشد منسوب ابو حنیفه هم حد لازم نباید و منسوب
 ابو یوسف و محمد و جهمی الحد واجب آید و بعضی فتوی برین قول داده مسئله اگر مردی یا بفرموده یا باستوری نزد یکی کند قرضش بر نزد حدی اگر
 منعی با چو دی با تر ساسی از ناکند حد تا زمانه بر نهدش اگر کسی لواطت کند بر وی تقریر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و جهمی الحد واجب آید
 یعنی حکم وی همچنان بود که زنا و بعضی گفته اند که قاضی و مشغول را بفرموده و یا بفرموده بعضی گفته اند از بالای بلندشان هر کون سازد و فرو
 اندازند اگر نارسیده بود و یا بیکانه باشد قهر و واجب آید نقد که سلطان با قاضی مصحح چند فقره را از همه حد ساخت ترزنده اما تا جمل
 تار نایه ترزند و فروان روا بود که بر نهد تا اگر خلاصی یا کثیر کی یا ذریه را نفاقت کند بسی اده باز نایه ترزند و اگر مسلمان ازور که بیک بود و بیک
 و طی حرام یا وطی یا شبهت نیاد و در و بزرگ ناکند و چهار گواه نتوانند گذرانیدن بر کستی قول خویش شهادت نایه بر نهد و هر که گواهی
 او بشهر نشوند مسئله اگر مرد و را بر نفاقت کند مبر او را و دختر او را پدر او را و لایت مرطابه حد قذف بود و حد قذف معتوب باطل نشود و
 بیک اگر کسی که و را قذف کرده بود باطل نشود و الله اعلم **باب** اندر سرقت قال الله تعالی السارق و السارقة فاقطعوا ايدهما و قال النبي صلى الله عليه و آله
 لعن الله السارق سرق البصنة فليقطع يده يعني لعنت حد بر دزد و با د که بیضه بدزد و دستش میرند بیکه از دزدی تخم مرغ بدزدی جزای سبید
 که بقیمت در درم نقره بود که دستش میرند بیکه در کم از دزد و در کم سنگ نقره که برغل و غش غلبه و دست بریدن واجب نیاید مسئله اگر کسی
 غلام خود را یا کثیر که خورد که هنوز عاقده نبوده بدزد و قطع واجب آید اگر کتاب بدزد یا اگر اسبه یا صید یا درخت ساختی یا گوشت یا شطرنج یا
 نزد با بر بط یا نقر یا مسکی قطع واجب نیاید مسئله اگر جماعتی بخانه در آیند بدزدی و بیکتن مال بیرون آرد و هم را قطع واجب آید اگر از
 کربانه و در و قطع واجب نیاید اگر از باجه و یا از بیابان و حد او مال بیوی مال نخفته بود قطع واجب آید اگر دست بسو را مخانه در و
 اندر کند و مال بیرون کشد یا بیکتن و مانند آن قطع واجب نیاید بخلاف و ست که و جیب کسی کند قطع واجب آید بشرط و جوب قطع ارنه اثبات
 العقل و البصر و انصاب الدعوى و انصاب الشبهة و انجم خمس شری السارق لا یقطع یوان او اسرق العبد من مال سیده و السید من مال
 مکتبته او ماد و نه یون او غیره یون او زوجه من زوجه او و المروجه من زوجهها او ذی رحم محرم منه و
 الاحبیر من المستاجر و الخائن و السبائش و المختلس و المنصب و الحمام و من المقبرة و من بیت
 المال و الضیف من منزل المضيف و کان السارق امش الی البیرونی او کان اقطع او مقتطع
 الرجل الیمین و لیقطع القطع باربعة اشبار او اوجب من السارق او باعها منه او لم یحاصم خصمه حبس
 او او ذی آن العین ملکه **مسئله** اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و انکس گفته گرفته ام قطع واجب نیاید
 و اگر خلاصی دزدی کند و دستش میرند مگر بخفیه خواج اگر غلام اقرار کند بدزدی و دستش میرند که گواهی و دهن گواهی
 بدزدی و میرند بقطع واجب نیاید و اگر بر کسی دزدی درست شود و میرند بیکاشان یا شکاشخ یا سیلان سافون
 و مانند آن که سلطان اگر حد قفا ده رسیده باشد علاحه دارد و مالی حضرت مارا نشاید که او را و ست برد و اگر
 اقرار کند بدزدی یا رسیده قطع واجب نیاید اگر زو مال بخاوند بد یا خاوند مال او را بفرود شد یا بخشد

[illegible]

درآمد او و نماز بود و غدا و دو کمرت و طعام خوردن و افطار کرد و طعام غلمان را خورد و بر قصد بقیه فعل ایشان است که به حلال بود و آنجا
 نمودن به عود و ترسا پاک نیست **فصل** جامه ابریشمی پوشیدن مردان از حلال است مگر در حرب و سپر آن نادرست و در انشاء پوشیدن و
 پوشانده و او در و بال بود و همچنین کسی که ایشان را طعام و شراب به جامه که تارشان ابریشم بود و پوشیدن و در میان جامه که عاری و خوار و باند
 این یک نبود و هر جامه که تارشان پشم بود و پوشیدن ابریشم کرد و پوشیدن وی مگر در حال حرب و سپر آن نادرست و در انشاء پوشیدن ابریشم
 زده و خشک و از گریس بود و مردان از پشم ابریشم نشستن و بر لباس ابریشمی ختن و بر لباس ابریشمی سر نهادن پاک نیست و از انشاء ابریشمی در
 حرام است از انشاء ابریشمی بگوید که او است مردان از پشم ابریشم پاک نیست بگوید که در وی از زعفران و یا ابریشم بسیار بود مگر در و بود
 و اگر بر طرف تمامه علم ازین بود بعد از چهار انگشت پاک نیست و همچنین علم زده و کلاه **فصل** پاک نیست جواب اسلام جهود و ترسا پاک نیست و از
 علیک نشاید گذراندن و بر ایشان ابتدا اسلام نشاید کردن پاک نیست که میان مسلمانان و اهل نه حاکمانی باشد چون اهل کفر می بود که از وجوه
 بنود و جواب اسلام خواهند که بر در خانه اسلام گوید واجب بود و بر کسی که تقربیت قرآن خواندن مشغول بود اسلام نشاید گفتن و مگر که جواب اسلام
 نیاید و بر سلطان اسلام گفتن نیست است و بر فاضلی که از نه فصل خصوصیت نشسته بود اسلام نکفتن و دوست جواب اسلام زدن پاک نیست باید گفتن و بر
 جوان پاک است ابتدا اسلام نشاید دادن اگر کسی بر جماعتی بر کرد که در شطرنج و نرد و باطن و مانند آن بود اسلام نکند بر قصد دادن تا ایشان از محبت
 باز دارد و او را و اگر بر جماعتی اسلام گوید و بکشتن از ایشان جواب باز دگر آن نه ساقط شود و اسلام را جواب پاک نیست که اسلام دهند
 بشود و جواب عطسه واجب است چون عطسه دهند و بعد از آن علم **فصل** پاک نیست از ایشان کردن خانه او را زدن و در کردن سبقت میان حلال
 لیکن کار آخره باید کردن که بهتر و خوب تر است و در زدن بر کسی از ایشان و بیاد و ات و قدم زدن با فخره کین چنین و در اینه زدن مگر مستقیم
 نشاید گفتن کسی که در صورتها که از حصار جامه او بود مگر در و است چون مکان بود بعد از آن که در صورت قتال بود در خان و مانند آن پاک
 نیست باز کردن لباس ابریشم صورتها باشد پاک نیست همانند آن که در و است **فصل** حرام کردن پرورد و پوشی بهتر از شکر گفتن
 بر تو کمرت کس کردن پاک نیست و فصل است در ویش چون از کس عاجز باشد واجب نیست بر در خانه او نکرده و از پر تو را و تجارت
 رفتن بجا فرستان پاک نیست و اگر در ویشی گوید بخی خدا جری به و واجب نشود و دادن غلام امر و مگر در ویشی و در حق نشاید شکسته کرد
 راه باز از شستن بر قصد زدن و فروختن نشاید مگر که گذرد کانرا ضرر کند **فصل** زدن نافرست بر زبانه فصل است هر که او را میزد
 او را ثواب بود و بوقت خرد نهادن کتب کتاب باری را زدن باید نهادن و کتاب او بوقت زدن بر آن و کتاب خرد بر آن
 و کتاب اختیار از بر آن و کتاب خرد بر آن و اگر از بر آن نشاید بر علای را که بر زدن است و آن نشاید زدن گفتن و رفتن
 نیز تقدیم کند و در خبر است از رسول علیه الصلوة و السلام که در و السلطان و در و العلم اخی شرف المجلس یعنی سلطان عادل و
 مرد عالم بعد از شستن سر او را تراست **فصل** امر معروف و نهی منکر واجب است چون ممکن بود و منعیه گفته اند که اگر
 معروف بر سره قسم است علما بر این بان بود بر سلطان را و اصحاب و ولایت را بدست بود و عام را بدست نماند و استن لایزال
 بود و هر که از مرتضی فاضل بر کرد و به تمام معنی بر دل انداخته یا بر عزم آنکه مردمان از دین او بگردانند پاک نبود و سلطان را بایستی

و اگر مردی با کافر غصب زمین خواهد صحبت کردن با زن حلال بود و اگر با کافر غصب کرد که مردی در خانه غصبی
 باشد یا از کفر که و غلام غصبی منقبت بر کرد و سر از مرد و وجه بید اگر کسی طعام و لباس و کسی غصب کند و پیش خداوند کالبد و او بخورند
 که ملک او هست از عهد ضمان بیرون آید که بقول شافعی هم بیرون نیاید زن را باید که گوید یا نشوی مکن یا تو درین خانه غصبی با منم
 و وی باشد و مال در کردن نشوی بود و فصلی که مودم حرام و دلیعت را پوشید یا مستور زن را بر نشیند و باز عماره را بیرون کند
 و از مستور فرو داند و از بهر انگشتش بخار و از عهد ضمان بیرون آید اگر و دلیعت را بپوشد باز مستور کند و بیرون نیاید بجم
 نسپارد اگر مودم کالبد را بنزدیک دیگری و دلیعت نهاد و دلیعت شود ضمان بر او بود یا مرد هم بقول ابو حنیفه بر او بود و بقول ابو یوسف
 و حماد و زینهار بر اختیار بود و خواهد اول کرد خواهد دوم را اگر دوم را بر او بود و اول باز کرد و آنچه داده باشد بکیر و اگر اول
 بکیر و دوم باز نماند گشتن و فتوی بر قول ابو حنیفه و اگر و دلیعت را بی عظم خواند و در خانه او نهند و دلیعت شود ضمان بود و اگر کتبی
 یا مستور یا بقوه یا قهر یا غیره که دلیعت را بیرون بود باز اگر کردن و دلیعت نهند و آن را رسیده او را دلیعت کند ضمان نبود و اگر کالبد
 بود ضمان بود و اگر نیز دلیعت غلام مطلق یا ذون نمند یا کف ضمان از وی و قتی طلبند که از ادای باید و اگر یکی از دیگری مستوی است
 خواهد یا بجایگاه معین برد و از آنجا در کرد و دلیعت ضمان کرد و اگر باز در آن موضع جای از عهد ضمان بیرون بیاید و اگر کالبد یا قهر یا
 را در راه بجای فراموش یا دلیعت ضمان بود و اگر کسی کالبد غصب کند و خداوندش را بر نیز اگر کند کالبد بر دست او بجهل یا نماند یا اگر ملک شود
 ضمان لازم نبود و الله اعلم بالصواب باب اندر وقت حال الصدقات و قضا و لواط البر و التقوی یعنی باری میکند یکدیگر را بدینگونه کردن و بر سر
 کردن و در خبر است که هر کس اخص الصدقات و الی اناس و اصفیاء الخیر الی کل بر دوایر یعنی عرض خویشین را دوست بدارد و این است
 را و خوبی کردن بجای هر یک و بدی بد آنکه وقت کردن نیز دلیعت ابو حنیفه و درست نیست مگر که قاضی بدان حکم کند یا واقع چنین گوید که چون من
 این موضع وقت بفرلان مسجد یا فلان را بطلبم یا بکند کان فلان موضع باشد مگر که ایشان را ندانم رجوعت در ایشان مسلمانان بود و اگر
 آید و بر قول ابو یوسف و محمد و قف درست است و فتوی برین قول ایشان است و آمده است که وقتی در بر و آنس از ایشان یا بجهت
 رضوان الله تعالی بجهت مسجد یا فلان مسجد یا بکند کان فلان موضع باشد مگر که ایشان را ندانم رجوعت در ایشان مسلمانان بود و اگر
 کردن شرط است تا اگر گوید این وقت بفرلان مسجد یا بکند کان فلان موضع باشد مگر که ایشان را ندانم رجوعت در ایشان مسلمانان بود و اگر
 فلان مسجد را بجهت مسجد یا فلان مسجد یا بکند کان فلان موضع باشد مگر که ایشان را ندانم رجوعت در ایشان مسلمانان بود و اگر
 و مسجد درست است اگر زمینها کشت و در مسجد یا فلان موضع باشد مگر که ایشان را ندانم رجوعت در ایشان مسلمانان بود و اگر
 شتر و حنجره ایشان را بکند کان فلان موضع باشد مگر که ایشان را ندانم رجوعت در ایشان مسلمانان بود و اگر
 رسول علیه السلام را بکند کان فلان موضع باشد مگر که ایشان را ندانم رجوعت در ایشان مسلمانان بود و اگر
 که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن و روایت است از علی بن مسلم علیه السلام که وی گفته اند وقتی رسول الله
 انو بقول ابو یوسف رحمه الله روایت است و الله اعلم بالصواب

و اگر در مجلس دیگر تقصیر کند بید ستودی و ارباب درست نیاید مسئله محو بخشد نه راضی و جویم و بقتضای قاضی یا بر تراضی چون بیکایه سحر
بخشیده بود و اگر بر بن خود لغزاند خود یا مود و پدر و مادر و خواهر یا بر نذران ایشان با غم یا بحال بخشیده بود و در جویم نتواند کردن اگر کمالا
بخشیده بپاک شود باز ملک بموجب کسیر و نایب یا داده شود و در صفت یعنی جانش نیاده شود و ارباب بموجب کسیر و بپاک و بعض
بخشیده بپاک بکری اندک بود و در هیچ حق رجوعش باطل شود و شرط عوض دادن نبود که بگوید که این عوض بهیست با امکانات بهیست
و مانند این اما اگر بر عقب بخشیدن ابلس و راجری بخشیدنی اندک و بدی عوض با امکانات بخشیدن است حق رجوع باطل نکرد و اگر کسی دیگر را
غلام بخشید و انکس او را قرآن امومت یا ست غلام خورد و بود و کلاں شد حق رجوع باطل شود و اگر یکی را جری بخشید و انکس آنکار را از
ملک خود بپرون کند و باز ملک وی در آید حق رجوع نیست آید اگر زنی شوی خود را جری بخشید بلکه او را تا فلان وقت طلاق مذکر
میش از آن طلاقش در پیوسته بود و الله اعلم **فصل** صدقه شام به نیست صدقه رد او بود و اگر نسبت کرده بود و بکقول رد او نبود
و بقول دیگر رد او بود و بهای غلام صدق کردن به اندازاد کردن حاجتمند را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بصبر قادر بود
خون میثانی شود رجوع در صدقه رد او نیست صدقه کردن بر کسی که با لحاج جری طلبد و یا سرف خرم کند سبب ثواب است مگر که معصوم
بود که بصحبت صرفه میکند ثواب طاعت برده و در ذنب بخشیدن رواست اگر کسی نان از خانه یا درم از کسیر بپرون کند تا سایل بد
و آن سایل یا نیاید خواه بد و بدیشی دیگر دهد خواه بد و بد او و **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کثیر کند و کار نیک که نارسیده کند
ایشان را بود و خواه بر او بد و زار و مادر را ثواب حسب فرمودن طاعت بود بر بیان سلمان را ثواب نسبت بخیر آنکه عقوبت نمود بنده نام
او حین و بقول ابو یوسف و محمد و حماد ایشان را ثواب است و جمیل در تا و بیات شیخ ابو منصور را تردید نیست رحمة الله علیه **فصل** اگر کسی
خواهد که بپرد و خرم خود را جری بخشید بپرد و بر او بخشید بقول ابو یوسف رحمة الله و بر او بپرد و یک تبره در خرا بپرد و اگر بعضی از
فرزندان خلیف مشغول بودند که سبب که نیست که اگر انقضای کند یعنی جری زباده و بد اگر کسی جری خوردنی یا نارسیده بخشید بعضی
که مادر و پدر را می خورد و او بود و بعضی گفته اند که رد او و الله اعلم **فصل** اندر شفعه در خیر است لمجا حق الشفعه و آن کان فاعله
مقتدا و فی فرستادن سبب یا حق شفعه است اگر چه غائب بود مقدار و هزار فرسنگ و مردان زن سبب یا کسی است که ملک دارد و جویم مستقل
مستقل بداند که اول شفعه کسی را بود که شریک بود در قس یعنی خانه یا زمین یا نه یا کسی که غریبه بود در حقوق چون آب خواه در راه که شش و در
اند اشق و در دادن آب بان و مانند آن یا سبب را که ملک او مستقل باشد بان یعنی مستقل طلب کردن عصبه بر فرزند و بر نعلنی که بر وی
ختم شود و او بود طلب کردن شفعه بر سر مرتبه است اول طلب خواهش یعنی در حال جم الکاه که غیر سیم بوی رسد باید که طلب کند و دوم کواه
نشان در طلب شفعه و باز سومی خرنه رود و یا سومی فرو شده رود و اگر کاله در دست بایم بود یا سومی نس که سیم بروی انداده بود و دیگر
باز طلب کند و کواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تا خبر کردن در طلب بان ندارد و اگر شفعه بر خرنه سبب
و کاله شفعه خواهد و او بود و اگر کسی از خبر یا سیم بود که در بار شفعه خواهد یا خطبه بد و کوبید و در بار شفعه خواهد و او بود و اگر خبر سبب باید یا از خبر
و از با علم خود شش شفعه طلبد و اگر طلبد و او بود **فصل** اگر شفعه خرنه در سبب یا سبب کند قول فعل خرنه با سبب کند و سبب یا زوی یا روی راضی

شعنه بود و چون در حق ایشان شکر شد بود و اگر کسی را وقت میری می خورد و خود را شکر می خورد و یا با کسی استوری یافتند
آن شریف آن ملک را بیعت آن چند نیکو کرد و بیای گفتند که در دیار خود را با خود می کشند و باطل شود و اگر شریف در نیم شب بخوابد
و پس از نیم که او کند بر طلب شریف میزد و بود و در نیم ساعت و مست لعلک میزد و در و اگر شریف می شستی میزد و خود می شستی شریف میزد
و مال لازم نیاید چنانکه در آن واسطه شریف با کسی است که بر سریند ملک بعد از کسی بداند و بهای گران بیشتر می خورد و بهای
را بیعت نیک در آن بوی خورد و بیای فقیه می خورد و بود و کسی را به سریند ملک و باطل میزد و کسی بر سریند ملک
تا بزرگ شود حکم وی حکم ازادی بود و نه شایسته و دشمن و نام از آن باید نهادن و اگر در کارگاه مسلمانان باشد و در مسلمانان زیاد باشد
و اگر به کلیب بر مسلمان و کشتن چو در آن محله مسلمانان باشد یا با مسلمانان باشد بدان کیش و طاعت نسبت کنند و چون وقت کوک را در روز یکروز
و نه اگر کسی بیرون آید و محوی کند نسبت وی و چنانکه در آن محله شریف میزد و می باشد و از نیکو میگردانند و بهای
بود که در روز و صحرای باشد و پنج در راه و بیایان کوک و غیر آن باشد و خود حکم می حکم داشت و در توین باید کرد و هر بای نام باید کرد و چنانچه
و با تا و ندان چنانچه بیرون آید و دست کند بشانی که از آن وی است نگاه با و باید که بیرون و اگر نسبت آن چیز یافته ده درم لغو بود و در
خدا باید کرد و اگر زیاد بود و بعد از آن خدا باید کرد و اگر در آن مدتی بیرون نیاید و طلب کاری نکند آنچه در ایشان صدق باید کرد و حق میگوید
بود و اگر محتاج بود و بخود صرف کند و اگر یافته استوری بود یا ندانده حق و درشت و در ایام تولیف وی لازم آید و الله اعلم باب اندر این و خوشد
غائب بود و اگر غنی می کرد و کسی را و دیگر و اندانده سرور راه و دوری بود و ندانند چنانچه غلام این کینه چون بخوابد باید که بهیچان در راه
لغوه لازم آید و اگر کم از سه روز بود و ندانده آن طلب کند و اگر در وی غائب شود و از زندگی دوری می خورد و فاضی حکم لعلک کند تا از غل
وام وی بگذارد و لغوه زن و زیر و دستان وی برسانند و ستانند اینها را بستند و نشاید که میان مو وزن وی بگذارد تا آنجا که
اندازند و در چوین صد و بیست سال تمام شود و اندوز زادن وی حکم کم نیکو می زن عدت دارد و او را بهار است و کشته میان و از غل
زنده بودند و بهیچان فاضی عده اند و بهیچان کند و از آن سبب جدا کردن زن وی سازند و با ند سبب انام ابو میزند و روان باشد و الله اعلم
باب اندر قسمت قال الله ان جهنم ان الا قسمت بهیچان شرب محققه الا فی الحیوان النبی علیه السلام تحریر و قضا علی ستم و فقیه
مسئله باید که فاضی قسمت کنند آن محل نصب کند و زن ایشان از بیت المال برساند اگر جامع از فاضی قسمت طلبند و گویند این مرد و
ما از زندان میراث است فاضی قسمت کند تا بر میراث گواه نگذارد و بر موت مولود و ولد و وری القار زرد و ابو و کو و از ایشان قسمت کنند
فاضی را نشاید که زندگان و جوهر و کسبا و کرابه را در میان شرکیان قسمت کنند لی رضای بکرا و اسیم و زرد و کدم و جو و مانند آنرا یک کس قسمت
رو ابو و اگر بعضی قسمت را نکرده و دو کس از قسمت کنند آن بکرا و بر قسمت گویند و بعد از او قسمت است و ایهای بیشتر از قبض و با خود دست
حیات و در نهایت است فرزند زن از برای تعیین و فی سبب است اگر زنده زن حاضر و از آن تر و یک بود و نظر کنند و اگر نزدیک بود
قسمت کنند و بعد از تعیین بری از بر کلان و از آن در آن در آن کس غائب بود و حاضران یا بر فاضی قسمت کنند تعیین غائب جدا کنند و ابو و اگر
منقول شود و زن یکی وی معلوم نبود تا با ذوق و ولادت وی نو سال بر نیاید قسمت مال او را و ابو و بر نو سال حکم موه و بی ثابت شود

را نقش ساختند و هر که بندگان خود را بر ما می داشتند بر کوه خسته بود و چنان میزدند که ای و مقبول
 نباشد هر که از نظر این بخت از اوقات غارت زنده بدین کار نکند گوی او بنسوزد و با آنکه شکر خرام است و اگر نه این بود و کوه
 بنود هر که در سر نیزه و گوی او بطل کند و اگر چه دی با تر سالی بر تر سالی با منی بر منی به یولی بر یولی باستان بر ستان گوی ای
 بشنود و قبول نکند اگر ستان بر چو دو دهانی بر من گوی و هند قبول نکند اگر ستان دیگر گوی و بد قبول نکند اگر فرجی و دیگر
 مقام کند تا سال بر نیا و اول حکم عدالت دهند و گواه اصل گردد و اگر چه سال و چینی اگر قاضی بود که کند تا سال نکند و بشماره او را
 نشاید قبول کرد من فصل گوی ای گواه بر کوه و از آن کوشش که در چند کی که بدست فرست است رو بود و چینی میای دیگر چون ستان
 چندانی بود که اگر گواه باشد او ان بدست قاضی حاضر شوند مکانان بخانه خود خوانده رسیدن رو بود و اگر گواه ان اصل میریزد گواه ان بر گوی
 گواه و هند رو بود و اگر گواه ان اصل بر رو بود و نیز رو بود که گواه بر گواه سازند صورت گواه بر ستان ان بود که هر یکی از گواهان اصل
 بر و کس از گواهان خبر بگویند که من کو هر گوی میریزد که فلان بر فلان بن فلان چندین درم بسم است خنده بر گوی من گوی و بدید از
 کوه گوی ای و ان کوه ان خیم است که بر یک بکند گوی ای و از شیر من فلان بن فلان که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که
 خیم چندین درم بسم است که کو هر گوی میریزد و من گوی میریزد که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 دره و بدید که چندین درم بسم است که خیم فلان نام دارد و دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 دره و بدید که فلان بن فلان بن فلان که دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 این ملک فلان است و دیگری که بدید دست او به حسب گوی ای بر فلان بن فلان که دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 بهر که کند حکم تاه نشود و لیکن باقی را خامش شوند و اگر چه ایشان بیرون مجلس قاضی بودند و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 کرده است نه ان او برین امالی باشد و اصل بر فلان بن فلان که بدید دست او به حسب گوی ای بر فلان بن فلان که بدید از
 برادر یوسف را او است یک شتر و من بدید بر قاضی و از خیم و غلام بدید بر قاضی و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 یا که بدید بر قاضی و بدید بر قاضی و او دست بود اگر گوی بدید ششای فلان بر من بدید بر قاضی و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 شود اگر گوی بدید بر قاضی و بدید بر قاضی و او دست بود اگر گوی بدید ششای فلان بر من بدید بر قاضی و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 نکند اگر گوی بدید بر قاضی و بدید بر قاضی و او دست بود اگر گوی بدید ششای فلان بر من بدید بر قاضی و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 شیر بر زار که در مال بختی نباشد بدید بر قاضی و بدید بر قاضی و او دست بود اگر گوی بدید ششای فلان بر من بدید بر قاضی و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 اگر کسی نام را برده و فصل بدید بر قاضی و بدید بر قاضی و او دست بود اگر گوی بدید ششای فلان بر من بدید بر قاضی و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 کتب فلان و اگر بدید دست بود اگر گوی بدید ششای فلان بر من بدید بر قاضی و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 که از دست بود اگر گوی بدید بر قاضی و بدید بر قاضی و او دست بود اگر گوی بدید ششای فلان بر من بدید بر قاضی و ان دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از
 دره و بدید که فلان بن فلان بن فلان که دره و بدید که فلان بن فلان اصل بر فلان بن فلان که بدید از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و جواب سند نه اندک شد بدین جهت که در آن یافنی حج گویم اگر اهل اجتهاد بود و شاید و اگر اهل اجتهاد و کس بود که موافق شرط
 غالب بود یعنی گفته اند که مکینه شرط اجتهاد و اهل بود که در حدیث بیعت بود که مبروط را یاد دارد و آنکه با فقه کاغذ پیش
 من اگر پرسند خدا تعالی عدد الفاس است میان از بهر آنکه عزالت منرا اطلاق نیست من اگر پرسند که خداوند تعالی قادر است
 بر آفریدن همچون خود یافنی حج گویم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال نیست که خداوند تعالی
 از مثل نیست و آنچه آفریده و نمود مثل او نشاید و چیزی که تصور ندارد و عجز و قدرت بروی اطلاق کند من اگر پرسند که شش
 به طاعت که آید حج گویم هر ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المطلب بن قصای بن کلاب بن مره
 کعب بن لوی بن غار بن قهر بن مالک بن بصر بن نزار بن معد بن عدنان من اگر گویند و در حدیث که اید در اصول گویم هر
 سنت و جماعت و آن مذہب صحابه و تابعین و سلمی بوده است رضوان الله علیهم اجمعین و آنچه بخارا و سمرقند و بلخ و مرو و مدینه
 بوده اند پس اگر گویند در مذہب که در آید و در فرود گویم هر مذہب امام اعظم سر اچ الا بیه ابو حنیفه کوفی رحمة الله که او همان
 ثابت المزیان الکوفی است که در حدیث ابی سیمان و حماد است که اید بر این بن زید کنعی و او است که در علقه اسود و او است که در آن
 عمر قلی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاکر دان محمد رسول الله اند و من الله علیه و سلم
 من اگر پرسند که قرآن بقرایت که میخوانند حج گویم بقراات عاصم بن عیاد بن ابی النجود الکوفی بروایه حفص بن سلیمان
 البراز لاسدی و این اختیار اهل سمرقندی و فرغانه و تفت است تا بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاخان
 قرایت عاصم خوانند بروایه ابی بکر عباسی حفص دیگر هر دو شاکر دان عاصم اند و عاصم است که در ابو عبد الله الحنبلی در
 قرآن شاکر دان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاکر دان عبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده است رضی الله

عنهم و از ایشان از پیغمبر علیه السلام ملفظ یاد گرفته اند
 و الله اعلم بالصواب

تمت بالخیر والعافیت